در اثبات موقعیت انحصاری واستثنایی
علی بن ابیطالب (علیهما السلام) یگانه امیر المؤمنین عالم اسلام

نهج الایمان



تالیف:

کشاف حقایق و بیانگر دقایق، خلاصهٔ الحکماء و متکلمین
جامع معقول ومنقول، محقق فروع و اصول دین

زین الدین علی بن یوسف بن جبر

از شخصیت های سرشناس و بلند مرتبه سده هفتم هجری

ترجمه:

استاد عبدالله امینی پور

نهج الایمان

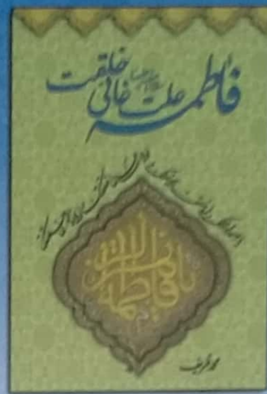
تالیف: کشاف حقایق و بیانگر دقایق، خلاصة الحکماء و متکلمین
جامع معقول و منقول، محقق فروع و اصول دین
زین الدین علی بن یوسف بن جبر
از شخصیت های سرشناس و بلند مرتبه سده هفتم هجری

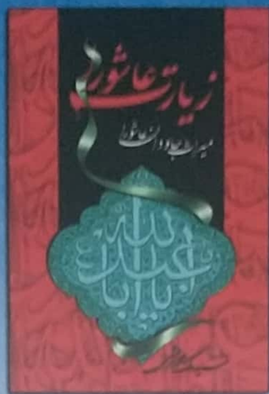
ترجمه: **استاد عبدالله امینی پور**

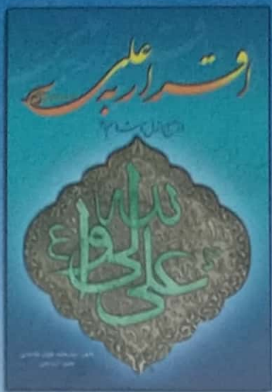
نشر راه نیکان

بخش امام شناسی

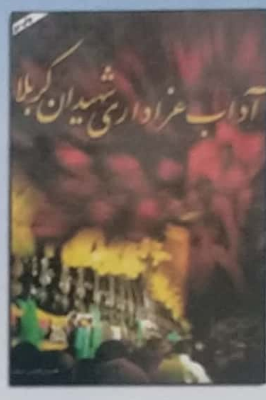


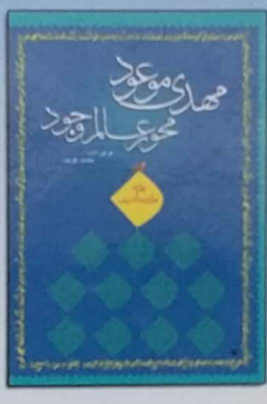






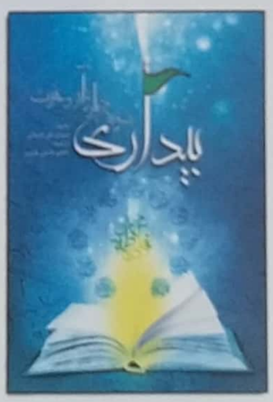
















نشر راه نیکان

مراکز پخش تهران

انتشارات دارالکتب الاسلامیه : ۰۵۵۶۲۰۴۱۰
پخش گلستان : ۶۶۴۹۱۷۴۷
انتشارات مروی : ۳۳۱۱۳۶۲۵
انتشارات سنایی : ۶۶۴۰۱۰۶۱

Info@rahenikan.com
www.rahenikan.com
instagram.com/rahenikan
telegram@rahenikan

قیمت : ۴۵۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بعد حمد محمد، آن که ولی‌ست
ثالث خالق و رسول؛ علی‌ست

«حکیم شفایی اصفهانی»

نهج الایمان

در اثبات موقعیت انحصاری علی بن ابیطالب علیه السلام

یگانه امیرالمؤمنین عالم اسلام

تألیف

کشاف حقایق و بیانگر دقایق، خلاصة الحکماء و متکلمین

جامع معقول و منقول، محقق فروع و اصول دین

زین الدین علی بن یوسف بن جبر

از شخصیت‌های سرشناس و بلندمرتبهٔ

سدهٔ هفتم هجری

ترجمه

عبدالله امینی پور

تهران ـ ۱۳۹۶

سرشناسه	:	ابن جبر، علی‌بن یوسف، قرن ۷ق.
عنوان قراردادی	:	نهج الایمان. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	نهج‌الایمان: در اثبات موقعیت انحصاری علی‌بن‌ابیطالب سلام الله علیه یگانه امیرالمومنین عالم اسلام/ تالیف زین‌الدین‌علی‌بن‌یوسف‌بن‌جبر سده هفتم هجری؛ ترجمه عبدالله امینی‌پور.
مشخصات نشر	:	تهران: راه نیکان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۶۲۴ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۷۲۹۷-۵۸-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	:	در اثبات موقعیت انحصاری علی‌بن‌ابیطالب سلام الله علیه یگانه امیرالمومنین عالم اسلام.
موضوع	:	علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضایل
موضوع	:	Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Virtues
موضوع	:	چهارده معصوم -- فضایل
موضوع	:	Fourteen Innocents of Shiite -- Virtues
شناسه افزوده	:	امینی‌پور، عبدالله، ۱۳۴۴ -، مترجم
رده بندی کنگره	:	BP ۳۷/۴/۶۹۳۱ ۱۴۰۹ الف ۷۱ن
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۶۸۴۵۰۱

نشر راه نیکان

بخش : امام شناسی

نهج الایمان

در اثبات موقعیت انحصاری علی‌بن‌ابیطالب سلام الله علیه یگانه امیرالمومنین عالم اسلام

تالیف : زین‌الدین‌علی‌بن‌یوسف‌بن‌جبر سده هفتم هجری

ترجمه :عبدالله امینی‌پور

چاپ اول : ۱۳۹۶ شمارگان : ۲۰۰۰

شابک : ۲-۵۸-۷۲۹۷-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-7297-58-2

شماره ثبت مجوز : ۱۵۰۲۹۶۵ قیمت :۴۵۰۰۰ تومان

www.rahenikan.com www.instageram.com/rahenikan

در انجام
وظیفهٔ احیاء
آثار بزرگان تشیع
حضرت آیةالله الکبری امام
خامنه‌ای مدظله‌العالی
فرموده‌اند:
«من
این طور
تصور می‌کنم که بایستی
تولیدکتابمان به مراتب از
آن مقدارکه هست، بیشتر باشد
هم به معنای تولیدکتاب...که تألیف
و ترجمه و این طور چیزهاست هم به معنای
احیای آثارکهن و قدیمی، خیلی ازکتابها
هست که در قدیم چاپ شده، ولی
ما از آنها هیچ نشانه‌ای
نمی‌بینیم، و در دست
مردم نیست
این
را باید احیاء
کنند. البته مواردی
که خوب و مناسب است.»
«مصاحبه معظم‌له پس از بازدید
یازدهمین نمایشگاه
بین‌المللی کتاب
در ۵ خرداد
۱۳۷۷

سخن ناشر

سپاس بی‌انتها و غایت، درود بی‌پایان و نهایت پروردگاری را که ما را در زمره پیروان و معتقدان ولایت با امامت قرار داد.

شکر خدای را که سعادت نشر معارف دین مبین محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر ما ارزانی داشت و توفیق بی‌اعتبارسازی **فرقه‌سازی و فرقه‌گرایی** را رفیق شفیق ما نمود و به مزایای لطف و احسان اعتلا به اعلاء و ارتقاء معارج دولت و اقبال به اقصاء مدارج سعادتِ **احیاء آثار** بزرگان و مفاخر تشیع، روح اسلام ناب محمدی - به عنایت بی‌علت - شرافت بخشید. به این حقیقت مُلهم نمود که مقصودِ کلی از آفرینش عالم و مقصد اصلی از خلقت بنی‌آدم **کمال معرفت الهی** است که جز از معرفت محمد و آل ـ صلوات الله علیهم، ذوات قدسی که آیینه تمام نمای جمال حق و مَحرمِ خلوتسرای غیب مطلق‌اند درست نیاید و به همین شرافت است که **تفاوت درجه انسانی**، به‌سبق زمانی نیست، بلکه به اندازه قابلیت مستفیض بل مست فیض شدن فیوضات هیاکل توحیدی که اوصیای حضرت احمدی می‌باشند و مقدار معرفت حقایق‌شناسان سّرِ مارَمَیْتَ اِذْرَمْیت، راهنمایان قرب‌الله است که عرشیان خاک‌نشین مقدمه معرفت ذات و صفات حضرت ربانی دانسته‌اند.

در اندیشه نشر مجموعه‌ای چهارده جلدی از چهارده شخصیت علمی پیرامون زندگانی حضرات معصومین علیهم‌السلام بودیم که دیده رمیده ما به اثر وزین و تحقیقی

«نهج‌الایمان» تألیف شیخ زین لدین علی‌بن یوسف روشن شد، آن لحظه **صبح سعادت** نفس زد، **آفتاب عنایت** تافت، **نسیم** توفیق بوزید، نمی دانیم چه کسی از درگاه الهی استدعا نمود این شکسته بالان را در عرض ادب به عترت علیهم‌السلام که قرآن ناطق و رکن هم‌شأن کتاب‌الله‌اند موفق بدارد. این کتاب مستطاب گنجینه‌ای‌ست از دقایق و لطائف آنچه مربوط به حضرت **علی ولی وصی** علیه‌السلام یگانه امیرالمؤمنین عالم اسلام، مجموعه‌ای از حقایق، کمالات و خصوصیات منحصر آن ذات نازنین، که **هم مفسر** آیات قرآن است و **هم شارح** مبین احادیث و **هم سفینه‌ای** برگزیده از آراء و اقوال بزرگان صاحب نظر دین اسلام.

در خاتمهٔ این فشرده از **متصدی محترم کتابخانه حضرت امام هادی** علیه‌السلام مشهد مقدس که نسخهٔ منحصربه‌فرد عربی **«نهج‌الایمان»** را در اختیار گذاشتند کمال تشکر داشته، امیدواریم با انتشار فارسی این میراث بی‌مثل و نظیر علمی محبت مسئولان آن کتابخانه را سپاس گفته باشیم که تردید نیست مطالعهٔ آن جامعه و نسل امروز و فردای ما را بی‌گزافه و اغراق سرمایه سعادت و مفتاح بر ابواب سعادات و فتوحات معنوی خواهد بود، که خواننده را از جمله مصادیق:

به گیتی مزن جز به نیکی نفس
قدم زن تو در راه نیکان و بس

می‌نماید. الهی به حق علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراهان، همنشینان، هم‌صحبتان او که این اثر را خوانده با خوبانی که به نیکی در راه نیکان قدم می‌زنند از قطاعان الطریق در امان بدار.

از استاد ارجمند جناب امینی‌پور که مسئولیت ترجمه آن را پذیرفته ممنون و سپاسگزارم.

مدیر

نشر راه نیکان

۱۱ فروردین ۱۳۹۵

یادداشت مترجم

پس از سلام و عرض ادب خدمت خوانندگان گرامی

در پیوند با ترجمه اثر حاضر نکاتی به آگاهی می‌رسد:

۱. ابتدا بنا بود متن عربی و ترجمه فارسی، هردو با هم چاپ شود، از این‌رو در برگردان و ترجمه اثر، نیز ترجمه توضیحات محقق گرانقدر، گام به‌گام تابع متن و حاشیه بودیم اما پس از بازنگری، قرار برچاپ و نشر ترجمه فارسی و حذف متن عربی شد، بدین سبب بعضی مطالب و توضیحات غیرضروری متن و حاشیه عربی حذف شد، از جمله: شواهدی شعری، توضیح لغات و واژه‌ها.

۲. برای تصحیح عبارات و متن احادیث و معرفی منابع، از ترجمه‌ها و کتاب‌هایی مانند ترجمه مناقب شهرآشوب استفاده شد.

۳. تحقیق عربی اشتباهاتی دارد، مثلاً در صفحه ۶۴۸ به جای فیل، قتیل، ص ۱۳۰ عوفی به جای عونی، ص ۲۳۷ اَهیج به جای اَصبح، ص ۲۸۰ حبر به جای جسر، ص ۲۷۵ سلمانی به جای سمعانی، ص ۵۵۹ حجزه به جای هجره، ص ۵۲۱ التاریج به جای التاریخ، ص ۶۸ المؤالف به جای الموافق و...

اگر مواردی یافت شد که در ترجمه متفاوت با متن عربی اثر است، به دلیل مقایسه و مقابله با متون صحیح دیگر است. با محقق گرانمایهٔ کتاب حجةالاسلام و المسلمین **حسینی اشکوری** تماس گرفته شد تا اگر تحقیق و ملاحظه‌ای جدید براثر

دارند، بفرمایند، که همین اثر تحقیق شده را ملاک دانستند.

۴. برای زودیابی مطالب، تیتر و سرخط هایی اضافه شده، به لحاظ انبوه آن، در قلاب (کروشه) قرار داده نشد.

۵. در پایان لازم می‌دانم از ناشر گرامی گرانقدر که در **دورۀ یکسالۀ ترجمه** اثر صبوری و بردباری کرده، با بزرگواری تمام از مساعدت معنوی و مادی فروگذاری نکردند، قدرشناسی و سپاسگزاری کنم. از **خوانندگان گرامی استدعا دارم** منت نهاده، اگر ملاحظاتی داشتند، خیرخواهانه یادآور شوند.

عبدالله امینی‌پور

قم، اسفند ۹۴

بعد

از شکر

و سپاسِ خدای

لایزال و سلام و صلوات

بر محمد و آل طیبین طاهرین

که سعادت ترجمه اثر بی مثل و نظیر

کتاب شریف «نهج‌الایمان» از تازی به

فارسی را به زمان زعامت، مرجعیت، ولایت امری

حضرت آیةالله‌العظمی امام خامنه‌ای مدظله‌العالی

نصیب نشر راه نیکان نمود تا ذخیره‌ای

برای یوم‌الجزا باشد. امید داریم

خوانندگان دعای خیر خود

را بدرقه مترجم

و ناشر

فرمایند

فهرست مطالب

پیشگفتار[1]

اوّل: کتاب «**مناقب آل ابی‌طالب**» از مشهورترین نگاشته‌های **شیخ رشیدالدین** ابی عبدالله محمدبن علی بن شهرآشوب مازندرانی (وفات سال ۵۸۸) است. کتابی فراگیر در تاریخ زندگانی رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله و ذریه‌اش سروران معصوم علیهم السلام، همراه بیان مناقب و فضائل شان به ویژه آنچه در کتاب‌های اصلی اهل سنت و مؤلفات مشهور آنان آمده، از منابع گوناگون، بسیار نقل شده، تا امامت شان پابرجا شده، **اهل بیت**[علیهم السلام] بر دیگران مقدّم گشته و با کسانی که مخالف امامت ایناننند، احتجاج شود.

مؤلف در مقدمه به تفصیل انگیزه‌اش را برای گردآوری و تألیف کتاب بیان کرده، مختصر گفتارش این است: «**گروهی** را یافتم که احادیث مورد اتفاق نظر را تأویل کرده، **جماعتی** براخبار افزوده یا از آنها کاسته، **گروهی** مناقب اهل بیت[علیهم السلام] را دربارهٔ دیگران نقل نموده، **جماعتی** به راویان مناقب و واژه‌های آن ایراد گرفته، **گروهی** اکثر فضائل را بیان کرده اما گفته‌اند دروغی دیرینه و بهتانی بزرگ است. **جماعتی** امت را جزء آل محمد، صحابه را جزء عترت و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را از شمار اهل بیت قرار داده، **گروهی** دشمنی شان را آشکار کرده، **جماعتی** نسبت داده‌اند جنگ‌های علی علیه السلام اشتباه بوده و ایشان به عمد مسلمانان را کشته است!»

۱ـ نگاشته سیداحمد حسینی، محقق متن عربی کتاب

از این رو مؤلف براین باور است: «**عالِمان شیعی** درکارشان سرگردان گشته، برجان خود ترسیده، به‌گوشه‌ها خزیده، بلکه حالشان همچون حال پیغمبران و رسولان است... برکه اعتماد کنند و به روایت که استناد جویند؟ کسی که بدو اعتماد شاید، کم گشته وکسی که از او روایت اخذ شود، کمیاب شده است».

سپس می‌افزاید: «پس به چشم انصاف نگریستم و **مذهب تعصب** در اختلاف را رد کردم و بر خود واجب گرداندم **شبهه را از حجت و بدعت را از سنت متمایز گردانم** و بین صحیح و ناصحیح و جدید از قدیم فرق بنهم و **حق را از باطل** و مفضول را از فاضل بشناسم و **آنچه را** کتمان کرده‌اند، اظهار نموده و **آنچه** را پراکنده‌اند، گرد آورم و **آنچه را** مورد اجماع همگان است و یا اختلاف نموده‌اند، برپایهٔ مؤدّای روایت بیان نمایم... پس از متون کتاب‌های عامه (سُنیان) و خاصه (شیعیان) هردو، سخنانی راکه درست یافتم آوردم زیرا وقتی سنی و شیعی که ضد هم‌اند، در نقل بر خبری اتفاق کنند، خبر برآن دو حاکم گشته، گواه آن کسی است که در اعتقادش برحق است و اگر فرقه‌ای به خلاف آنچه روایت کرده، معتقد گردد و به خبری ضد آنچه نقل نموده و خبر داده، گردن نهد، بر خطاست... پس **به‌گردآوری این کتاب موفق گشتم** و این پس از آن بود که جمعی از اهل علم و دیانت به من اجازهٔ شنیدن و خواندن و دسترسی و مکاتبه و اجازهٔ نقل حدیث دادند و نقلم از آنان صحیح گشت...»

ابن شهرآشوب درکتابش (مناقب) آیات و روایات و متون اشعار راگرد آورده تا حجت، رساتر و دلالت، کامل‌تر گردد و سند احادیث را حذف کرده تا حجم کتاب انبوه نشود، نیز از آن رو که در مقدمهٔ کتابش استادان[1] و مستنداتش به‌کتب و صاحبان آنها را بیان نموده، از سخن درازی و زیاده‌گویی و استناد به ظواهر و استدلال به فحوا و معنای آنها روی برگردانده زیرا روایات، مشهور بوده، نزد پیروان با انصاف هرمذهبی، معنایشان روشن است. مجموع کتاب، تألیفی ممتاز است که

۱ـ درکتاب تعبیر شیخ آمده، اصطلاحاً به فرد بالاتر در زنجیرهٔ راویان که اجازه نقل روایت می‌دهد، گفته می‌شود (مترجم).

گرد آورده، آیات کریمه و احادیث شریفه و اشعار بلندبالا را در برداشته، دربارهٔ زندگی **ابوالائمه امام علی‌بن ابیطالب**علیه‌السلام داد سخن گفته، اکثر فضائل و مناقبش را گرد آورده تا امامتش را پابرجا کرده، بدان امامت دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام را تقویت کند، چون امامت فرق اساسی بین شیعه و دیگر مسلمانان پیرو مذاهب است.

دوم: شیخ ابوعبدالله حسین‌بن جبر (از بزرگان سدهٔ هفتم هجری) کتاب مناقب آل ابی‌طالب را از استادش **نجیب‌الدین** ابوالحسین علی‌بن فرج سوراوی[1] روایت می‌کند. وی نیز از استادش **رشیدالدین ابوعبدالله** بن شهرآشوب مازندرانی، پس واسطهٔ بین ابن‌جبر و ابن شهرآشوب، یک شیخ (نجیب‌الدین‌بن فرج) است. به سبب چنین رابطه‌ای ابن‌جبر با این کتاب پیوند خورده، گزینش نیکوی مطالب از کتاب برایش فراهم گشته، احادیث و فضائل مهم کتاب را انتخاب کرده، اندک مطالبی که لازم دیده، بدان افزوده، اثر را **«نُخَب‌المناقب لآل ابی‌طالب»** نامیده،[2] این کار به اشارهٔ تاج‌الدین شمس المشرق ابوالحسین علی‌بن محمدبن فضل علوی حسینی بوده، نسخه‌هایی که دیدم، به احوال حضرت زهرا علیهاالسلام رسیده، نمی‌دانم انتخاب مؤلف از کل کتاب به پایان رسیده یا تا این مقدار باقی مانده است.[3]

اطلاعات کافی از ابن‌جبر نداریم جز این که واسطه‌اش در روایت **«ابن‌فرج» بوده،** بر وی مناقب و چند کتاب دیگر قرائت کرده، اجازهٔ نقل کتبی را که برایش خوانده، نیز دیگر کتاب‌ها و نگاشته‌ها را بدو داده، کتاب «الاعتبار فی بطلان الاختیار» از اوست، بحثش در اختیار امت در انتخاب و تعیین امام است.[4] این اطلاعات اندک دلالت دارد **وی دارای فضل و درایت** (فهم بالا) در علم کلام و مسائل اعتقادی بوده، **میرزا عبدالله افندی** وی را به فضل و علم و کمال و بزرگی وصف کرده، برخی کسانی

۱ـ در ثقات‌العیون: ص ۱۹۸ و انوارالساطعه: ص ۱۰۸ از وی یادی شده است.

۲ـ ر.ک: الذریعه، ج ۲۴، ص ۸۸

۳ـ التراث العربی، کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۵، ص ۳۵۴

۴ـ ر.ک: انوارالساطعه فی المائة السابعة، ص ۴۷

را که از کتابش «نُخَب» نقل مطلب می‌کنند، نام برده،[1] **سیدهاشم بحرانی** درباره‌اش می‌گوید: «شیخ جلیل و دانشمند شریف شیخ و رئیس الطائفه»[2] نوهٔ دختریش **(شیخ زین‌الدین علی)** در جاهای بسیاری از کتاب جدّش **«نهج‌الایمان»** نقل قول کرده، سخنانی را بازگو می‌کند که درکتاب المناقب هست، نیز بعضی احادیث را از جدش که این جا نام بردیم، به نقل از جدّ وی، صحابی مشهور: **جابربن عبدالله انصاری** نقل می‌کند که نمی دانیم از طرف مادر انصاری النسب است یا پدر. اگر نسبت از طرف مادری باشد، نویسندهٔ «نخب» انصاری النسب خواهد بود.

سوم: در دست خوانندگان گرامی کتاب **نهج‌الایمان** شیخ زین‌الدین علی‌بن جبر است. وی مناقب و فضائل امام **امیر مؤمنان علی‌ابن ابیطالب**علیه‌السلام راگرد آورده که در آیات کریمه و احادیث رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده، نمونه هایی از شعر شاعران معروف قدیمی را آورده که فضائل مذکور را به نظم سروده‌اند. **مؤلف** با هدف تقویت **اثبات امامت بلافصل و وصایت خاص** [امام علی] کتاب را گردآوری کرده، از این رو بیشتر مطالب نقل شده از صحاح و مسانید اهل سنت و کتاب‌های معروف حدیث و تاریخی شان است. فضائلی راکه دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نگاشته شده، تألیف کرده، نویسندگان آنها به نقل احادیث و روایات وارده دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام بسنده کرده، کتاب‌های نوشته شده دربارهٔ امامت، بیشتر به ادلهٔ کلامی و عقلی اهتمام ورزیده، امتیاز کتاب ما آن است که به اختصار به موضوع در هردو جنبهٔ کلامی و نقلی پرداخته، در آغاز کتاب دلائل کلامی امامت و ضرورت آن و **امامت بلافصل علی**علیه‌السلام را بحث کرده، سپس در فصل های چهل و هشت گانه‌اش بسیاری از آیات و احادیث وارده دربارهٔ **فضائل اهل بیت**علیهم‌السلام را به طور عام و **مناقب علی**علیه‌السلام را به‌گونهٔ خاص آورده، در بعضی فصل ها ضمن ذکر احادیث و به مناسبت متن آنها برخی مطالبی که دربارهٔ آنهاگفته شده یا ممکن است گفته شود، آورده، با ادلهٔ استوار و شیوهٔ عقلی مناقشه کرده، بدین اسلوب بین عقل و نقل جمع کرده، سخن دربارهٔ موضوع را چنان که گفتیم، کامل ادا نموده است.

۱ـ ریاض‌العلما، ج ۲، ص ۳۹ ۲ـ همان

مختصر سخن مؤلف در مقدمهٔ کتاب: «بدان که من در این کتاب دلائل [امامت] امیر مؤمنان و مناقبش را ذکر می‌کنم، گرچه **اندکی** از بسیار و **قطره‌ای** از دریای پرآب است. مطالب را با بیانی واضح و صریح و بی‌پرده و **روشن‌تر** از آفتاب و **تابان‌تر** از صبح بیان می‌کنم، همراه با آیات الهی و اخبار نبوی که از طریق فرقهٔ برحق شیعه اثنی‌عشری «دوازده امامی» آمده، نیز به نقل از پیروان مذاهب چهارگانهٔ [حنبلی، مالکی، شافعی و حنفی] تا به استناد گفتهٔ هردوگروه [سنی و شیعی] حق آشکار گشته و شک برطرف شود، همچنین با نقل دلائل عقلی که بهتر است مقدّم گردد، چون نقل و سمع [= احادیث شنیده شده] فرعِ برعقل است.

سپس می‌افزاید: «اخبار را از جاهای پراکنده و موارد دور از هم و مذاهب گوناگون و آرای جدا از هم جمع کردم، که چه بسا شمار کتاب‌هایی که از آنها نقل قول و بدان‌ها اشاره شده، هزارکتاب یا نزدیک به همین عدد باشد، در نتیجه پس از آن که مستندات، معنای دور از هم داشته، دارای یک معنا گشته، در جای خویش شکوفا شده، زبان حق از دهان و محافل پیروان مذاهب مختلف، به سخن آمده، همدیگر را تأیید کرده و بعضی به درستی برخی دیگر گواهی داده است».

نظرم آن است که ابن‌جبر به نگارش کتابی بزرگ دربارهٔ امامت و مناقب آغازید اما چنان که خود می‌گوید، موانعی پیش آمد که نتوانست اثر را به طور کامل گرد آورد و کار را استوار گرداند، از این رو صلاح دید **اندک را چسبیدن بهتر از تمنای بسیار است،** پس به کتابی که اینک در دست خوانندگان است، بسنده کرد و آن را به صدارت عظما **جمال‌الدین محمد** بن محمود رازی تقدیم نمود. از پایان نسخهٔ در اختیار ما به نظر می‌رسد که جزء اوّل (نیمهٔ نخست) کتاب است و جزء دوم مشتمل بر ابطال دلائل و شبهاتی بوده که [سُنیان] می‌پنداشته‌اند دلیل امامت کسانی است که بر علی علیه‌السلام پیشی گرفتند اما میرزا عبدالله افندی و شیخ آقابزرگ طهرانی معتقدند کتاب همین مقداری است که در اختیار ماست و نمی‌دانیم که باقی مطالب به طور کامل تألیف شده یا نه، و به دست ما چیزی نرسیده یا مؤلف به رغم نیتی که داشته، موفق به تکمیل کار نشده است.

چهارم: در معرفی مؤلف «شیخ زین‌الدین **علی**بن یوسف‌بن جبر» منابع مربوط به شرح حالش اندک بوه، شرح حال نویسان مطلبی دربارهٔ زندگینامه‌اش نگفته‌اند تا بیانگر «غالی» بودنش باشد. دربارهٔ وی شرح حال نویسان اطلاعاتی در اختیار ندارند مگر مطالبی که از این کتابش ـ نهج‌الایمان ـ برداشت کرده‌اند،[1] این هم اطلاعاتی کم است که چندان درخششی ندارد که بتوان بدان این مرد را شناخت و مراحل حیات اجتماعی و علمی‌اش را دانست. وی از طرف پدر و مادر انصاری النسب بوده، به صحابی **جابربن عبدالله انصاری** منسوب است و نوهٔ دختری ابوعبدالله حسین‌بن جبر (مؤلف کتاب نخب‌المناقب) می‌باشد. در برخی کتب چنین توصیف شده: «شیخ مولا علامه، کشّاف حقایق و بیانگر دقائق (مطالب دقیق و ریز) خاتم المجتهدین و خلاصة‌الحکماء و متکلمین (عالِمان کلام و عقائد) جامعِ معقول و منقول، محقق فروع و اصول دین، زینت ملت و دین...»[2]

خواندن کتاب کافی است که **فرهنگ والای مؤلف** و مهارتش در علوم عقلی و نقلی را برایمان آشکارگرداند، افزون براین **مقام بلند بالایش** در ادبیات عرب، **شیوهٔ سترگش در نگارش**، ترکیب جمله‌ها و حُسن انتخابش در مطالبی است که برمی‌گزیند. مطالب را در جای مناسب نهاده، ذوق تحسین برانگیزی دارد تا شعرهایی را که انتخاب می‌کند، در جای شایستهٔ خود قرار دهد. شیوه‌اش عربی و تعبیرش علمی است. در طرح مسائل کلامی و برداشت عقاید برحق از آنها و جداسازی‌شان از عقاید و باورهای ساختگی، زیرک و درکار خود دلیر است.

به رغم آن‌که اکثر مطالب حدیثی کتابش را ازکتاب مناقب آل ابیطالب نوشتهٔ ابن شهرآشوب برمی‌گیرد اما فصل‌های کتاب از حواشی بدیع (نو) و برداشت‌های نیکو خالی نیست که نظر خواننده را به استدلال و برداشتی جدید جلب می‌کند.

در ثبت کنیهٔ مؤلف و جدّش، نقل‌ها گوناگون است که آیا **«ابن‌جبر»** (با «ج») یا **«ابن حِبر»** (با «ح» کسره‌دار) یا **«ابن‌جبیر»** (با «ی») است؟ افندی [نویسندهٔ ریاض

۱ـ ر.ک: ریاض‌العلماء: ج ۴، ص ۲۹۱؛ انوارالساطعه: ص ۱۲۲

۲ـ ریاض العلماء: ج ۴، ص ۲۹۱

العلماء] در این باره می‌نویسد: «در بیشتر جاهای موجود «حسین بن حِبر» (با «ح» مکسور) است و در بعضی جاها «ج» فتحه‌دار و «ب» یک نقطه بدون صیغهٔ تصغیر اما قطعاً علی‌بن یوسف‌بن جبیر با «ج» و «ب» یک نقطه، بعد «ی = یـ» دو نقطه زیر به صیغهٔ تصغیر است».[۱] در نسخهٔ کتابی که اینک درصدد تحقیق آنیم، در همه جا «جبر» با «ج» نقطه‌دار و بدون «ی» است. ما از نسخه پیروی کرده و چنان که در آن‌جاست، ثبت می‌نماییم.

پنجم: نسخهٔ خطی که اساس تحقیق کتاب بود، در **کتابخانه امام هادی**علیه‌السلام در مشهد رضوی نگهداری می‌شود و تنها نسخه‌ای است که در ایران سراغ داریم که **محمدبن عبدالله بحرانی** نوشته، ظهر روز شنبه ۱۲ ماه رجب سال ۹۵۸ کتابتش به پایان رسیده است. تحقیق کتاب وقت بسیار و تلاش خستگی‌آوری داشت چون همان تنها نسخه چنان که گفتم، پرغلط بود و کاتبش عربی نمی‌دانسته، مقید به نقطه‌گذای درست و حفظ رسم‌الخط نبوده، مذکر و مؤنث، حاضر و غائب و ضمیر مفرد و جمع را قاطی کرده، در بسیاری جاها بین شعر و نثر تشخیص نداده است.

برما بود که در تعابیر دقت بورزیم و مواردی را که کاتب اشتباه کرده، درست کنیم. هرجا یقین به اشتباهش داشتیم و وجه صحیحی برای کتابت نیافتیم، تصحیح کردیم. به خاطر جمله‌ها و واژه‌های بسیاری که درست کردیم، از تعلیق (حاشیه) زدن صرف‌نظر کردیم مبادا با نقل مطالب بی‌فایده برحجم کتاب بیفزاییم. لازم است بعضی جاها راکه به وجه صحیح آن راه نیافتیم، به خواننده بگوییم. به رغم آگاهی از این‌گونه موارد، آن را همان‌گونه که بود، گذاشتیم و منتظر دستیابی برنسخهٔ دیگری هستیم تا یاری کند مواردی را که برما مبهم مانده، کشف کنیم یا **پژوهشگران** دیگری دوباره عهده‌دار تحقیق کتاب شده، مهارت علمی‌شان آنان را یاری دهد کتاب را به‌گونهٔ شایسته‌تر تحقیق کنند و نقش ما نقش ناسخی باشد که **محققان** را از مشقت استنساخ دوبارهٔ کتاب آسوده گردانده است.

۱ـ ریاض العلماء: ج ۴، ص ۲۹۱

آیات کریمه و احادیث شریفه و ابیات شعر را از قرآن کریم وکتاب‌های حدیث و تاریخ و دیوان‌ها و دیگر منابع استخراج کردیم جز احادیث و ابیات اندکی که ماند و استخراج نشد چون کتاب‌های لازم برای تکمیل کار ـ آن‌گونه که شایسته بود ـ یافت نشد. **تمامی آیات** را به سامان آورده، **واژه‌های لغوی** ضروری را که چه بسا برای خواننده مشکل می‌نمود، سر و سامان داده، در پانوشت‌ها به معانی لغات اشاره کرده، بدین طریق قرائت صحیح و فهم معنا را به آسان‌ترین شیوهٔ ممکن برای خواننده روان گردانیدیم. نظر خوانندهٔ گرامی را بدین نکته جلب می‌کنم که به یاری و توفیق خدای متعال، بار دیگر با تحقیقی جدید و دقت در متون، کتاب را چاپ می‌کنم و مواردی راکه در این نوبت چاپ تحقیق نشد، استخراج می‌نمایم. پیشاپش **با تشکر از کسانی** که به میراث [مکتوب] اهل بیت علیهم‌السلام اهتمام دارند، درخواست دارم با نظرات خود برای استواری کتاب و جبران اشتباهاتی که تصحیح آن از کَفَم رفته، مرا یاری رسانند. در پایان تشکر و سپاس خود از سرور بزرگوار علامه سید **محمدحسین مصباح** را تقدیم می‌دارم که اراده کرد آثار کتابخانهٔ امام هادی علیه‌السلام با چاپ این کتاب اهل بیت آغاز شود. کتابخانه یکی از قسمت‌های مؤسسه بزرگ و مفید و پیشرفتهٔ ایشان و مجتمع امام هادی علیه‌السلام است. از خدای بلندمرتبه درخواست دارم این اعمال را از ما و ایشان قبول کرده، برای خدمت پیوسته به دین حنیف و برادران ایمانی ما را موفق بدارد، والسلام علیه و علی عبادالله الصالحین.

قم

۲۰ شوال ۱۴۱۸

سیداحمد حسینی

نهج الایمان

در زندگی علی ولی وصی امیر مؤمنان علیه‌السلام

الحمد

لله المحمود

على المالعاده الواسع

العطاء المشكورِ بفضله على

جميع [اهل] الارض و السماء

الـذى غرقت فـى مطالعة فيض نور

كبريائه انظار الاولياء و تحير فى القليل من

مبتدعات مخلوقاته افكار الحكماء و ظهر فـيها

آيات بينات لوحدانيته تعقلها قلوب العلماء

و نطق لـبيانها بعجيب الادلـة القاهرة

فسمع دعاء اذان الفضلاء حمداً

جسيماً عظيـماً بعجـز عـن

وصفه لـسان اهـل

الحمد و الثناء

لانه

لاحمد الاء

دون حقه و لا

مدح الادون كرمه، و لا

عدد الا دون احسانه، و لا مدد

الادون سلطانه. و اشرف التحيات

و افضل الصلوات على خاتم الانبياء و سيد

الاصفياء و خلاصة الاولياء و مشكاة الضياء المختار

من الذروة العلياء، و سرَّة البطحاء الهادى فى الظلمة

الطخياء محمد و آله النجباء البدور الخلفاء و بعده

به نام خدای بخشنده مهربان و از او یاری می جوییم.

سپاس از آنِ خداست که به خاطر آلائش[1] ستوده و **عطایش** گسترده است. به سبب **فضلش** برتمام [اهل][2] زمین و آسمان، **شکر شده**، هموکه نظر اولیاء (دوستان خدا) در مطالعۀ فیض **نورکبریائش** به سختی افتاده،[3] **افکار حکیمان** در اندکی از بدائع و نوآوری‌هایی که در آفریده‌هایش هست، سرگشته شده، **نشانه‌های روشن یکتایی‌اش** در مخلوقات آشکار گشته، **دل‌های عالمان** در آن تعقّل ورزیده، برای بیان آن، دلائل شگفت و ردّنشدنی گفته شده، **گوش‌های فضلا** آوازه‌اش را شنیده‌اند. ستایش سترگ و بسیارکه زبان شکرگزاران و ستایشگران از وصف آن ناتوان است، زیرا هیچ شکری جز حق‌شناسی او، و هیچ ستایشی جز بخشش او، و هیچ شمارشی جز احسان او و هیچ مددی جز قدرتش نیست.[4]

۱ـ آلاء: نعمت‌ها و بخشش‌ها، جمع اَلی به فتح و إلی و إلیً

۲ـ اضافۀ محقق برای تکمیل جمله

۳ـ در متن عربی «عَرِقَت» آمده (با «عین» بی‌نقطه) به معنی سختی و کوشش و رنج [یعنی کار دشوار و بامشقّتی بود و با تکلّف و رنج انجام گرفت] ممکن است کلمه «غرقت» (با «غین» نقطه‌دار) باشد.

۴ـ از دست و زبان که برآید، کز عهدۀ شکرش به درآید... سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد (سعدی).

بیان مناقب و فضائل امام علی علیه‌السلام

بهترین سلام‌ها و برترین درودها بر **آخرین پیامبر** و سرور برگزیدگان [الهی] و گزیدهٔ اولیاء و مشکات[۱] نور، همو که از **بالاترین نقطهٔ بزرگی برگزیده شده،**[۲] از میانهٔ بطحاء[۳] بوده، در ظلمت و تاریکی انبوه هدایتگر است،[۴] یعنی **محمد و خاندان بانجابتش** که جانشینانی سرورانند.

اما بعد: عزم آن کردم که کتابی بزرگ و سترگ در امامت و مناقب بنگارم که این اثر جزئی از آن یا به مانند مدخل آن باشد اما **موانع**[۵] **مانند دست‌اندازی‌های روزگار و از دست رفتن زمان،** جلوی کارم را گرفت، از این رو صلاح دیدم کم را به دست آوردن بهتر از تمنای بسیار است، که اگر خدای بخشنده مهلت داد، در آینده به خواست خدای متعال، سخن را به‌گونه کامل از سر گیرم. در این کتاب دلائل [امامت] و **مناقب امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام را بیان می‌کنم که اندکی از بسیار و قطره‌ای از دریای پرآب است، زیرا از شمارش دلائل و مناقب و فضائل و سوابقش، شمارشگر توانا ناتوان است، چون **علی** علیه‌السلام **سرور اوصیاء و پس از پیغمبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله **والاترین فرد روی زمین**[۶] **است.** همو که پدر امامان بزرگوار می‌باشد. عالِمی ربانی که کلیدهای حکمت بدو داده شده و صورت‌های نو و جدید[۷] کمالات، بی‌پرده برایش آشکار است. او معدن و سرچشمهٔ حکمت است که از انفاس پاک و دانش والا و روشنگرش

۱ـ مشکات یعنی طاقچه یا پایه‌ای که چراغ را روی آن گذارند.

۲ـ ذروه (به ضم و کسر ذال) بالا و مکان بلند، برترین چیز

۳ـ بطحاء سیلگاه فراخ که در آن ریگ و سنگریزه باشد. بطحاء مکانی معروف در مکه. سُرّه یعنی میانه و مرکز درّه. گویا مقصود نویسنده این است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرکز افتخار مکه است، جایی که برترین نقطهٔ زمین است.

۴ـ طخیاء یعنی شب سیاه، ظلمة‌الطخیاء یعنی ظلمت بسیار تاریک

۵ـ مقصودش موانعی است که پی در پی می‌آید و در دوران زندگی مشکلاتی به وجود می‌آورد.

۶ـ غبرا یعنی زمین. مؤنث اغبر است یعنی چیزی که به رنگ تیره و غبار است.

۷ـ در متن «جُدود» آمده، شاید درست «جُدُدَ» به معنی جدید است.

برمی خیزد. کلام...[۱] و باقیماندهٔ[۲] نبوی. مانند سخنش را محال است گوش‌ها بشنوند و روزگار در آفرینش مثل آن سخنان برای غیر او عقیم و نافرمانپذیر می‌باشد. بلافاصله پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است امام علی علیه‌السلام را [برای خلافت] مقدّم داشت، به دلیل نگرش صحیح و به خاطر دلائل صریح.[۳] این مطلب را با بیانی واضح و درست و بی‌پرده، روشن‌تر از آفتاب و تابان‌تر از صبح خواهم گفت، به یاری آیات الهی و احادیث نبوی وارده از طریق فرقهٔ برحق اثناعشری، نیز از طریق پیروان مذاهب چهارگانه [سُنی] تا به استناد گفتهٔ هردوگروه و از طریق هردو فرقه، حق آشکار گردد و شک برطرف شود، چون [برتری علی علیه‌السلام بردیگران] از قرآن عظیم و فرمایش رسول گرامی و دلائل عقلی برداشت شده، دلیل‌های عقلی را بهتر است مقدّم بداریم چون شنیده‌ها [= احادیث] فرع برعقل است.

بهره‌گیری از منابع سنی و شیعی

ان‌شاءالله به مقتضای حال این مطالب را بیان خواهم کرد. احادیث مربوط را از جاهای پراکنده و موارد دور از هم و مذاهب گوناگون و آرای شاخه شاخه گرد آورده، شمار کتبی که از آنها نقل و بدان‌ها اشاره شده، شاید هزار کتاب یا نزدیک به همین مقدار باشد. در نتیجه [مستندات] پس از آن که معنای دور از هم داشته، دارای یک معناگشته،[۴] در جای خود شکوفا شده،[۵] گویا بیننده به باغی می‌نگرد که

۱ـ افتادگی در نسخه

۲ـ عَبِق یعنی آن که بوی خوش از وی بلند است. عبقهٔ نبوی یعنی از بوهای خوش نبوی

۳ـ دلائل عقلی و نقلی مطابقت دارد براین که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مقدّم بردیگر مسلمانان است چون در جهاد در محضر پیامبر گرامی و فداکاری در صدر اسلام و در دانش و پارسایی ـ به اتفاق نظر امت ـ بردیگر صحابه و بزرگان مسلمانان پیشین مقدم بود.

۴ـ در متن عربی کلمه «مغنّی» آمده، محقق می‌نویسد: کلمه به روشنی قابل خواندن نیست. شاید مقصود این است که آیات و احادیث در معنا و مقصود ـ به رغم آن که در جاها و مناسبات گوناگون آمده ـ متفق است.

۵ـ ربوع جمع رَبع به معنی خانه است.

آبش فراوان و لبریز شده، میوه‌هایش رسیده،[۱] یا مخزن کتاب‌هایی را می‌خواند که اجناسش گوناگون بوده...[۲] دارای الفاظی است که مقصدها را نشان داده، به دلائل راهنمایی می‌کند، در نتیجه **زبان حق از محافل و دهان پیروان مذاهب مختلف به سخن آمده**، همدیگر را تأیید کرده و بعضی به درستی برخی دیگر گواهی داده، در حضور همگان بُرنده است. خدایتان بیامرزد! به آنچه راهش آشکار گشته، رو آرید...[۳] کتاب را **نهج‌الایمان** نامیدم زیرا به ایمان راهبری می‌کند و بدان هدایتگر است، البته **اعتراف دارم بضاعتم اندک** و [ناتوانم. چه بسا][۴] کسی حامل دانشی باشد و آن را به داناتر از خود بسپارد.

و گـــاه کـــبوتر ســـبز رنگ بـــانگ مـــی‌کند

و گاه زِه و تار آواز سر می‌دهد، حال آن که جماد است[۵]

و از آن رو که سرور صاحب صدارت بزرگ و معظم، دارای اخلاق نیکو و بهجت ستوده و شریف قوم، شرف اسلام و مسلمانان **جمال دین** «محمدبن محمود رازی» ـ خدا عمرش را با عزت دین و دنیا دوام دهد و با یاری و قدرتش مؤید همیشگی گرداند و روانش را از دگرگونی‌های زمانه پاس دارد ـ از رؤسای ملت و برگزیدگان امامیه است، نیز دوستدار علوم بوده، مشتاق پخش و نشر آنهاست، این کتاب را به‌گنجینه‌اش هدیه کردم تا به خواست خدا سود بسیار بدو و مؤمنان برساند. از بیننده درخواست اصلاح دارم[۶] که **براشتباهات پردهٔ غفلت افکند و پوششِ گذشت**

۱ـ اغدودق یعنی آب، بسیار و گوارا گشت و أینع یعنی میوه رسید و خوشمزه گشت و هنگام چیدنش رسید.

۲ـ افتادگی در متن

۳ـ افتادگی در متن

۴ـ افتادگی در متن و ما این جمله را برای تکمیل سخن افزودیم.

۵ـ سَجَع یعنی سخنران سخنی گفت که فواصلی مانند قوافی دارد، و سَجع کبوتر یعنی به صدا درآمد، و آواز در گلو گردانید. ورقا کبوتری است که رنگش به سبزی می‌زند. «تنطر» که شاید درستش «تنتر» است یعنی صدا و آوازش را آشکار کرد.

۶ـ أسمل یعنی درخواست اصلاح دارم، بدان معنا که با پردهٔ غفلت افکندن برمواردی که اشتباه کرده‌ام، آنها را اصلاح کنند.

اندازد و از خدای متعال یاری و توفیق استمداد می‌کنم. براو توکل کردم که متوکلان باید بر وی توکل جویند.

معرفی کتاب

از خدا برترگشتن این کتاب را درخواست دارم تا از فضل و ثواب سترگش و پاداش بسیارش و عاقبت به خیری، آگاهی حاصل آید. روشن است که **علم امامت دانشی شریف و والاست که از واجبات مهم می‌باشد** چون عمل کسی که امام زمانش را نشناسد، مقبول نمی‌شود. در این علم، عقل و سمع (حدیث) آمیخته شده، رأی (خِرَد) و شرع همراه گشته، به خاطر وجود منقول نمی‌توان به معقول بسنده کرد، از این رو مطالب برگزیدهٔ در هردو زمینه اخذ گشته، از دریای هردو برداشت شده و از هردو شاخه میوه چیده‌اند. این کتاب پاک و چیده شده،[1] در بردارندهٔ چهار نوع دلالت[2] است: **۱)** دلالت برامامت امام حق و راستی یا **۲)** ذکر منقبت و فضیلتش یا **۳)** ردّ دلیل و شبهه‌ای که به امامت دیگران باور دارد یا **۴)** سخنی که مقدمه و سبب و وسیلهٔ یکی از اینان است. آنچه بین دو جلد[3] این کتاب است، بیرون از این چهار نوع دلالت نیست. بیان دلالت و ردّ ایراد دیگران، برتر از ذکر مناقب است زیرا آن دو اصل، و منقبت فرع است. ذکر مناقب عبادت است که بیانگر محبت بی‌شائبه و مخلصانه است. هرکه در محبتش مخلص باشد، پاداش به چنگ می‌آورد. منقبت مختص اوصافی است که وارد شده، هردوگروه[4] متضاد [شیعی و سنی] و جماعت مخالف روایت کرده‌اند: «ذکر و یاد امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام عبادت

۱ـ سمط یعنی پاکیزه و به ردیف چیده شده

۲ـ در نسخهٔ خطی «دلدال» هست که خطائی روشن است.

۳ـ دفتا الکتاب یعنی جلد دو طرف [رو و پشت] محتوا و مطالب بین روی جلد و پشت جلد

۴ـ در نسخهٔ خطی «روی أنّ الفریقان» هست که اشتباهی آشکار است.

است.»[۱] بسیاری از اصحاب این حدیث را نقل کرده‌اند، از جمله: شیخ جلیل محمدبن علی[۲] **بن حسین‌بن شاذان** ـ که خدای متعال بیامرزدش ـ در پایان بابی از کتابش (المناقب) حدیثی به استناد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: «ذکر و یاد علی‌بن ابیطالب عبادت است».[۳]

یاد و ذکر علی علیه‌السلام عبادت

خطیب خوارزمی در کتابش (الاربعین)[۴] در فصل ۲۳ حدیثی مستند به **عایشه** آورده که می‌گوید: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ذکر و یاد علی‌بن ابیطالب عبادت است.»[۵] خوارزمی در آغاز کتابی که پیشتر نام بردیم، روایتی به استناد **امام صادق** علیه‌السلام آورده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خدای متعال برای برادرم علی‌بن ابیطالب فضائلی قرار داده که شمارش به خاطر کثرت به عدد نمی‌آید.[۶] هرکه فضیلتی از فضائلش را بیان کند و آن را بپذیرد، خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد [گرچه روز قیامت گناهان جن و آدمیان را آورد][۷] و **هرکه فضیلتی از فضائل علی را بنویسد، تا وقتی آن نوشته باقی است، فرشتگان برایش طلب آمرزش می‌کنند** و هرکه به فضیلتی از فضائلش گوش بدهد، گناهانی را که با دیدن و چشم مرتکب شده،

۱ـ از طریق اهل سنت در این منابع نقل شده: فتح‌الکبیر: ج ۲، ص ۱۲۰ + البدایة و النهایه: ج ۷، ص ۳۵۷ + الجامع الصغیر: ج ۱، ص ۵۸۳ + مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۰۶ + مناقب خوارزمی: ص ۳۶۲ + فرائدالمسطین: ج ۲، ص ۶۸

از طریق اهل شیعه: امالی صدوق: ص ۱۱۹ + مائة منقبة ابن‌شاذان: ص ۱۳۶ + بحارالانوار: ج ۳۸، ص ۱۹۷ و ۱۹۹ با اختلاف اندک در لفظ و سند این منابع.

۲ـ مؤلف در جاهای مختلفی از کتابش، وقتی این اسم را ذکر می‌کند به اختصار می‌آورد چون درست «محمدبن احمدبن علی» است.

۳ـ مائة منقبه: ص ۱۳۶

۴ـ در مناقب، معروف است و مؤلف چنین نامیده، شاید کتاب در چهل فصل بوده که در نسخهٔ موجود ۲۷ فصل به دستمان رسیده است.

۵ـ مناقب خوارزمی: ص ۳۶۲

۶ـ در کتاب «لاتحصی کثرة» [بدون «عددُها»] است.

۷ـ این جمله در منبع نیست.

خدا می‌بخشد».[۱]

علی علیه‌السلام بی‌عیب و نقص

عین این حدیث را شمار بسیاری از اصحاب نقل کرده‌اند. شیخ جلیل محمدبن علی‌بن حسین‌بن شاذان در کتابش (المناقب المائة) در منقبت ۳۷ حدیثی به استناد **عبدالله‌بن عمر** آورده که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی‌بن ابیطالب ایرادی گرفتم، خشمگین شد و فرمود: «**چه شده کسانی از کسی ایراد می‌گیرند که جایگاهش نزد خدا مانند جایگاه من است و مقامش مانند مقام من است جز این‌که نبوت ندارد.** بدانید هرکه علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته؛ هرکه مرا دوست بدارد، خدا از او راضی است [و هرکه خدا از وی خشنود گردد] پاداشش بهشت است [**بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** فرشتگان برایش طلب آمرزش کرده، درهای بهشت به رویش گشوده شده] از هر دری بخواهد، بی‌حساب وارد می‌شود. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا نامهٔ عملش را به دست راستش داده، به آسان از او حساب می‌کشد، تا حساب پیغمبران. آگاه باشید **هرکه علی را دوست بدارد،** از دنیا بیرون نمی‌رود مگر آن که از کوثر بنوشد و از [درخت] طوبی بخورد و جایش در بهشت را ببیند. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا سختی‌های مرگ را براو آسان می‌گرداند و قبرش را باغی از باغ‌های بهشت قرار می‌دهد. [آگاه باشید] **هرکه علی را دوست بدارد،** خدا [در بهشت] به شمار هررگ بدنش حوریه‌ای بدو می‌دهد و اجازه می‌فرماید دویست[۲] نفر از خانواده‌اش را شفاعت کند. به اندازهٔ هرموی بدنش، شهری در بهشت دارد. **بدانید هرکه علی را بشناسد و دوستش بدارد،** خدا چنان که فرشتهٔ مرگ را به سوی پیامبران می‌فرستد، به طرف وی نیز گسیل می‌دارد و ترس منکر و نکیر را از او برطرف می‌کند و قبرش را نورانی می‌گرداند و به اندازه مسیر هفتاد سال فراخ می‌کند و روز

۱ـ مناقب خوارزمی: ص ۳۲ با اختلاف در بعضی واژه‌ها، نیز ر.ک: امالی صدوق: ص ۱۱۹

۲ـ در منبع هشتاد است.

قیامت صورتش را سفید می‌نماید. **بدانید هرکه علی را همراهی کند،**[1] خدا کنار صدیقان و شهیدان و صالحان در سایهٔ عرشش او را جا می‌دهد و روز فزع بزرگ و بیم‌های قیامت[2] وی را ایمن می‌گرداند. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا کارهای نیکش را قبول می‌کند و از گناهانش درمی‌گذرد و در بهشت رفیق حمزهٔ سیدالشهدا خواهد بود. [**بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا به رویش می‌خندد و هرکه خدا به رویش بخندد، از آتش نجاتش می‌دهد. آگاه باشید هرکه علی را دوست بدارد، خدا حکمت را در دلش استوار می‌گرداند و حرف درست را برزبانش روان می‌کند و درهای بهشت را برایش می‌گشاید].[3]

پاداش مِهر علی علیه‌السلام

بدانید هرکه علی را دوست بدارد، روی زمین «اسیر خدا» نامیده می‌شود و خدا بدو بر فرشتگان آسمان[4] و حاملان عرش افتخار می‌کند. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** فرشته‌ای از زیر عرش بدو ندا می‌دهد: ای بندهٔ خدا! عمل را از سر گیر که خدا تمامی گناهانت را بخشید. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** روز قیامت در حالی می‌آید که صورتش مانند ماه شب چهارده [درخشان] است. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا برسرش تاج کرامت می‌نهد و لباس عزت براو می‌پوشاند. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** مانند برقی جهنده[5] از پل صراط می‌گذرد و در گذشتن سختی نمی‌بیند. [**بدانید هرکه علی را دوست بدارد،** خدا برایش برات نجات از آتش نیز رهایی از نفاق، که جواز عبور از پل صراط، و ایمنی از عذاب را

۱ـ در منبع «بدانید هرکه علی را دوست بدارد» هست.

۲ـ در منبع آمده: از فزع بزرگ و بیم‌های روز صاخه ایمن می‌گرداند. روز صاخه یعنی روز قیامت چنان که در فرمایش خداست: «آنگاه که آن صدای مهیب (صیحهٔ رستاخیز) آید». (عبس، ۳۳) آن صدا برگوش‌ها می‌زند، یعنی برگوش‌ها می‌کوبد و کرشان می‌کند. ر.ک: مجمع البحرین، واژه صخخ.

۳ـ این افزوده در منبع نیست.

۴ـ در منبع: ملائکه‌اش

۵ـ در منبع کالبرق (مانند برق) هست.

می‌نویسد] **آگاه باشد هرکه علی را دوست داشته باشد،** نامهٔ اعمالش پخش نمی‌شود و ترازوی سنجش اعمالش گذاشته نمی‌شود و بدو می‌گویند: بی‌حساب وارد بهشت بشو. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد،**[۱] از حساب و پل صراط ایمن است. **بدانید هرکه علی را دوست بدارد** و برمحبتش باقی بماند،[۲] ملائکه با وی مصافحه می‌کنند و روح پیامبران به دیدارش می‌آیند و هرحاجتی از خدای عزّوجلّ داشته، خدا برآورده می‌کند. **بدانید**[۳] **هرکه با دوستی آل محمد** بمیرد، عهده‌دار می‌شوم بهشت برود.[۴]

علی علیه‌السلام درِ بهشتی

در کتابی [المناقب المائة] که پیشتر نام برده شد، در منقبهٔ ۴۱ حدیثی به استناد **ابن‌عباس** آمده که شنیدم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: **ای گروه مسلمانان!** بدانید که [بهشت] خدای دری دارد[۵] که هرکسی از آن وارد شود، از آتش و بیم بزرگ [قیامت] در امان است. **ابوسعید خدری** رو به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد و پرسید: ای فرستادهٔ خدا! این باب را به ما معرفی کن تا آن را بشناسیم، فرمود: آن باب، **علی‌بن ابیطالب**، سرور اوصیا و امیر مؤمنان و برادر رسول خدا[۶] و جانشینش میان تمامی مردمان است. **ای مردمان!** هرکه دوست دارد به دستگیرهٔ محکم الهی چنگ بزند که گسستی برایش نیست، پس به **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام چنگ بزند که ولایتش، ولایت من و طاعتش طاعتم است. **ای مردمان!** هرکه دوست دارد حجت پس از من را بشناسد، باید

۱ـ در منبع آمده: هرکه آل محمد را دوست بدارد.

۲ـ در منبع آمده: هرکه با دوستی آل محمد بمیرد، فرشتگان با او مصافحه می‌کنند.

۳ـ این در منبع نیست.

۴ـ مائة منقبة: ص ۶۶-۶۴ و افزوده‌ها از نویسنده است.

۵ـ در بعضی نسخه‌های منبع آمده: بدانید خدای متعال برایتان بابی قرار داده است.

۶ـ در منبع: برادر فرستادهٔ پروردگار جهانیان، و در خلیفةالله و...

علی‌بن ابیطالب را بشناسد. ای مردم! هرکه ولایتی را می‌خواهد بپذیرد،[۱] پس از من به علی‌بن ابیطالب و امامانِ ذریهٔ او اقتدا کند که اینان گنجینه‌های دانشم‌اند. **جابربن عبدالله انصاری** برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! شمارشان چند تاست؟ فرمود: ای جابر، خدایت بیامرزد! از تمامی اسلام از من پرسیدی. شمار امامان اندازهٔ ماه‌های سال است که نزد خدا در کتاب‌الله از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید. دوازده‌تاست.[۲] شمارشان به اندازهٔ نقبای بنی‌اسرائیل است که خدا از بین بنی‌اسرائیل **دوازده نقیب** برگزید. نخستین امام علی و آخرینشان قائم علیه‌السلام است.[۳]

در کتابی که پیشتر نام بردیم [المناقب المائة] در منقبهٔ هشتاد حدیثی مستند به **عثمان**‌بن عفان آمده که شنیدم **عمر**بن خطاب گفت که از **ابوبکر** [بن ابی قحافه] شنیدم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خدای تبارک و تعالی **از نور [چهرهٔ] علی‌بن ابیطالب** فرشتگانی آفرید که خدای تعالی را ستایش و تقدیس کرده، ثواب آن را برای دوستداران علی و دوستداران فرزندانش ـ درود خدا برآنان ـ می‌نویسند».[۴]

درکتاب مذکور در منقبهٔ ۹۵ حدیثی مستند به **ابن‌عمر** آمده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**هرکه علی علیه‌السلام را دوست بدارد،** خدا از او نماز و روزه و قیامش را قبول کرده، دعایش را مستجاب نموده، بدانید **هرکه علی را دوست بدارد،** خدا به اندازهٔ هررگ بدنش بدو شهری در بهشت می دهد. بدانید **هرکه علی را دوست بدارد،** از حساب و ترازو و پل صراط ایمن است. بدانید **هرکه علی و آل محمد را دوست بدارد،**[۵] من

۱ـ در منبع آمده: هرکه می‌خواهد ولایت خدا و رسولش را بپذیرد...

۲ـ در منبع آمده: شمارشان به اندازهٔ چشمه‌هایی است که برای موسی‌بن عمران علیه‌السلام منفجر شد، آن هنگام که با عصایش برسنگ زد و از آن دوازده چشمه سرازیر گشت. شمار ائمه به اندازهٔ نقبای بنی‌اسرائیل است که خدای تعالی فرمود: «از آنها دوازده نقیب (سرپرست) برگزیدیم» (مائده، ۱۲) ای جابر! ائمه دوازده امامند. نخستین‌شان علی‌بن ابیطالب و آخرینشان قائم مهدی است. درود خدا برتمامی آنان باد!

۳ـ مائة منقبه: ص ۷۱

۴ـ مائة منقبه: ص ۱۴۸ و افزوده‌ها از نویسنده است.

۵ـ در منبع آمده: بدانید هرکه بردوستی آل محمد بمیرد، من...

[= پیامبر] عهده‌دار می‌شوم همراه پیامبران در بهشت باشد. بدانید **هرکه با علی**[۱] **دشمن باشد**، روز قیامت در حالی می‌آید که بین دو چشمش نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا!».[۲]

شرایط پژوهشگر در موضوع امامت

شایان است نخست پژوهشگر بداند هرمسأله‌ای جایگاهی ویژه در علوم دارد و آن مسأله جزئی از دانش است که برآن مقدّم یا مؤخّر نمی‌شود. **علم امامت مبنی براصول سه‌گانه** توحید، عدل و نبوت است. جایگاه علم امامت آن است که اصل چهارم اصول مذکور باشد. پژوهشگر در این علم باید مبادی راکه بنیان امامت برآنها استوار است بپذیرد و بدان‌ها معترض نباشد. اگر شک یا وَهمی بدو راه یافت، به کتب مخصوص درباره آن علوم شریف مراجعه کند که در آنها مطالبی است که تشنه را درمان کرده، عطشناک را سیراب می‌کند و بررسی در امامت را موکول به استوار کردن پایه‌هایی می‌کند که اصول این علم است. پژوهشگر دربارهٔ قدرت خدای تعالی در مورد حدوث اجسام سخن نمی‌گوید بلکه این مطلب نزدش معلوم است. این علم (امامت) نیز مبنی برآن اصول صحیح است، پس پژوهشگر می‌پذیرد عالَم حادث (به وجود آمده) بوده، الله تعالی بی‌آن که اصولی قدیمی و ثابت در عدم وجود داشته باشد (بلکه در هرحال منتفی بوده) دنیا را به وجود آورده، خدای تعالی ذاتاً واجب‌الوجود ازلی و ابدی است، نیز یکتا و یگانه است که شریک و فرزندی برنگزیده، برتمامی مقدورات توانمند بوده، در برابر هیچ چیز از آنها ناتوان نبوده، دانا به تمامی معلومات بوده، هیچ یک از اینها برخدا مشتبه نگردیده، آگاه از مدرَکات بوده، دوستدار اطاعت [بندگان] و ناخشنود از معصیت است.

۱ـ در منبع آمده: بدانید هرکه با آل محمد دشمن باشد.

۲ـ مائة منقبة: ص ۱۰۷ و افزوده‌ها از نویسنده است.

خدا زنده و موجود بوده، هیچ چیز همانندش نبوده، شنوا و آگاه است و هرحادث (آفریده) عزت سترگش را ستایش کرده، بی‌نیازی گسترده‌اش را تقدیس می‌نماید و برجلال یکتایی‌اش و دوام جاودانی‌اش و کمال قدرتش دلالت دارد. [هرآفریده] دربارهٔ خود به عدل خدا معتقد بوده، [باور دارد خدا] در هرچه برخود واجب گردانده [همچون بخشش و پذیرش توبه] کوتاهی نمی‌کند و زشتی انجام نمی‌دهد و حتی ذره‌ای به مردمان ستم نمی‌نماید اما مردم خود بیداد می‌کنند. خداست که موانع را زدود و رسولان را به سویشان فرستاد تا مردم پس از ارسال اینان برای خدا بهانه‌ای نداشته باشند، بلکه خدا برخلایق حجت بالغه داشته باشد. پیامبران را با فرستاده‌اش: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم کرد و وی رسولی صادق، درستکار و معصوم است که به راستی سخن می‌گوید و سختی‌های رسالت را بردوش می‌کشد و شریعتش ناسخ ادیان پیشین و تا روز قیامت ابدی است، و دیگر اصولی که برهرمکلف واجب است بداند.

پس اولاً اینها مطالبی است که واجب است پژوهشگر به طور کلی بداند زیرا امت برحق اجماع و اتفاق نظر دارد اخلال به معرفت خدای تعالی و یکتاپرستی‌اش و خلل در شناخت رسولان و حجت‌هایش علیهم‌السلام کفر محض است. فرقی ندارد در این معارف خلل داشته باشد یا در آنها شک کند یا به چیزی معتقد باشد که بدان معارف آسیب رساند، زیرا اخلال به واجب، شامل تمامی این حالات است. اگر جهل بدین معارف، کفر باشد، پس علم بدانها ـ به وجوبش یا به دلیل وجوبش ـ ایمان است. اخلال به امامت و شروطش به نقض در ادلهٔ توحید و عدل برمی‌گردد، به دو دلیل:

یکی این که: بین تکالیف عقلی (که فعلش به صورت انجام یا ترکش به‌گونهٔ خودداری واجب است) امامت لطف است. هرگاه مکلف امامت را با شروطش نداند ـ به رغم آن که عقلش می‌گوید لطف است ـ به شک در عدل خدای سبحان و متعال منجر می‌شود و این که برخدا رواست به شرائط تکلیف اخلال وارد کند و در

عملی که برمکلفان واجب کرده، نارسایی آنان را برطرف نکند، و این کفر به خدای تعالی است.

دلیل دوم: در شریعت افعالی برمکلفان تا روز قیامت معین شده که در حق‌شان لطف است. تا وقتی مکلف نداند برای این تکالیف حافظی معیّن شده از سوی خدای تعالی وجود دارد که معصوم است و بر وی خطا روا نیست، به شرع اعتمادی برایش نمانده و ایمن نیست از راه لطف به بیراهه نرود. غیر این صورت به ایراد در عدل الهی منجر می‌شود، پس باید امامت و شروطش را دانست.

مردمان بسیار و جماعت انبوه ـ به رغم اتفاق نظر بروجوب امامت ـ در دلیل وجوب و شروط و در طریق ثبوت امامت و خود امامان اختلاف نظر دارند، در نتیجه سخن در این‌کتاب، با یک مقدمه و چند فصل است. مقدمه مشتمل بروجوب امامت و وجوب عصمت امام بدون تعیین زید یا عمرو است. فصول در بردارنده این مباحث است: **علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام امام بلافصل پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.** معصومی است که خدای سبحان و متعال و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله از او نام برده، یازده ائمه معصوم علیهم‌السلام از ذریهٔ ایشان بوده، ابوبکر و عباس‌بن عبدالمطلب راهی به امامت نداشته، فاصله این دو با امامت مانند فاصله غرب و شرق است.

وجوب امامت و بیان حقیقت آن

امامت حقیقت لغوی دارد که تقدّم (پیشی گرفتن) است و ایتمام یعنی اقتدا که معنایش پیروی است. امامت غیر از امام است.[1] امام کسی است که از او پیروی می‌شود، از این رو کسی را که برای مردمان نماز می‌گزارد، امام [جماعت] می‌نامند چون برهمگان پیشی گرفته و اینان بدو اقتدا می‌کنند، و اما **به نظر متکلمان:** امامت یعنی ریاست دینی مشتمل برتشویق عموم مردم برای حفظ مصالح دینی و

۱ـ امامت منصب، و امام صاحب منصب است.

دنیوی‌شان و بازداشت اینان از آنچه به مصالح دینی و دنیوی‌شان زیان می‌زند. دیگران چنین تعریف کرده‌اند: امامت ریاست عامه (فراگیر) برای شخصی از اشخاص، آن هم حقی اصالتاً نه به نیابت از دیگری در دار تکلیف [= دنیا] است. با قید «شخص» از امیران و قاضیان دوری شده، با «حق اصالت» از کسی که امام به نیابت از خود تعیین کرده، با «نه به نیابت از دیگری در دار تکلیف» از امام بعدی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام قبلی بدو تصریح کرده زیرا با وجود امام کنونی که جانشینش را معرفی کرده، ریاست امام بعدی [فعلاً] موجود نیست. بنابراین قول هرپیامبر، امام است، نه برعکس، پس تفاوت‌شان تفاوت عام و خاص است.

امام: انسانی است که دارای ریاست عامه در امور دین و دنیاست، آن هم حقی اصالتاً در دار تکلیف.

باورها دربارهٔ امامت

مردم دربارهٔ امامت با چهار قول اختلاف نظر دارند:

۱) برخی اصلاً امامت را واجب نمی‌دانند؛ **خوارج** و «**ابوبکر** عبدالرحمان‌بن کیسان اصم» فقیه و متکلم معتزلی چنین می‌گویند و دلیلشان در این باره آن است که می‌گویند: می‌شود مردم بین خود انصاف را رعایت کنند و نیازمند امام نیستند.

این گفته باطل است چون فرضِ امری است که حاصل نشده، چون به مرور ایام انصاف بین مردم به دست نیامده، اگر از آنان بپرسند: چه وقت انصاف‌ورزی میان مردم بوده، هرگز نمی‌توانند به زمانی اشاره کنند. پس بطلان این قول دانسته شد.

چه بسا بگویند: امامت دلیل وجوب عقلی ندارد. وقتی دلیل وجوب عقلی نداشت، واجب نیست. این سخن را از آن روگفتیم زیرا آنچه دلیل وجوب عقلی نداشته باشد، واجب نخواهد بود چون وقتی دلیل وجوب نداشته باشد، وجوبش اَولی از عدم وجوبش و یا برعکس نیست. برای نفی این قول دلیل آورده‌اند.

سخنشان (امامت دلیل وجوب عقلی ندارد) به دلائلی که امامیه و دیگران باور

دارند، باطل است.

۲) برخی به دلائل سمعی (احادیث) امامت را واجب می‌دانند مثل ابوهاشم حنفیه فرزند محمد حنفیه و ابی علی جبائی معتزلی و هرکه با این دو همرأی است. دلیلشان این است که پیش از دخالت شرع، امامت واجب نبود بلکه از حیث شرع برای برپایی حدود واجب گشت مانند سنگسار زناکار و بُریدن دست دزد و زدن حد برکسی که تهمت زده و... احدی از امت حق ندارد این حدود را اجراکند و فقط امام اجرا می‌نماید. در این مطلب امت اختلاف نظر ندارد. پس بنابراین ریاست [= امامت] واجب است. برای وجوبش به آیات و احادیث استدلال می‌کنند.

۳) برخی عقلاً به دلیل دفع ضرر امامت را واجب می‌دانند. بدین اعتبار انتصاب امام را برای مکلفان واجب دانسته‌اند. اینان عبارتند از: **نظام متکلم** معتزلی، **خیاط ابوالحسین** عبدالرحیم معتزلی، **ابوالحسن بصری** و هم‌رأیان ایشان.

۴) برخی عقلاً و سمعاً واجب دانسته‌اند چون لطفی است تا واجبات ادا شده و از زشتی‌ها خودداری شود. اینان انتصاب امام را برخدای سبحان و متعال واجب می‌دانند که عبارتند از امامیه اثنی‌عشری، و این بنا به دلائلی که به خواست خدا خواهیم گفت رویکرد صحیح است.

بنابراین اقوال چهارگانه روشن شد عقل و سمع (حدیث) در دانش امام[1] آمیخته است و رأی (عقل) و شرع در آن همراه بوده، فقط مستند به منقول ـ بدون معقول ـ نیست. از مطالب برگزیدهٔ هردو، دلیل اخذ شده، از هردو دریا آب برگرفته شده و از هردو شاخه میوه چیده می‌شود، از این رو امامت‌پژوهی از والاترین و برترین علوم است.

۱ـ مقصود دانش شناخت امام است.

وجوب انتصاب امام برخدا

دلیل بروجوب انتصاب امام برخدای تعالی این است که: در تمامی زمان‌ها عادت جاری آن است که هرگاه مردم رئیسی داشته باشند، برای تدبیر امورشان بدو مراجعه کرده، هنگام اختلاف در احوال بدو پناه می‌برند. **وی با هیبت** و توانمند بوده، مردم را بازداشته، **داد** مظلوم را از ظالم گرفته، **جانیان** را ادب کرده، **سرکشان** را سر و سامان داده، **گمراهان** را سرکوب نموده، هرچیز را سر جایش می‌نهد. در این صورت مردم به صلاح نزدیک‌تر و از فساد دورترند. **صلاح** افزایش یافته و **فساد** کم می‌شود اما هرگاه رئیسی با اوصافی که گفته شد، نداشته باشند، امر بینشان برعکس می‌شود... پس برخدای سبحان و تعالی...[1] تحقّق امامت واجب است. **هرکه امامان را نپذیرد، منکر ضروریات است.** در این باره ضرب‌المثل‌ها گفته و اشعاری سروده، از جمله ضرب‌المثل‌ها: «مَثَل مُلک و دین مانند روح و تن است. روح بی‌بدن و بدن بی‌روح بی‌فایده است.» [و] نیز گفته‌اند: «**مُلک و دین برادران دوقلواند** که یکی بدون دیگری پابرجا نمی‌ماند.» از جمله اشعارشان در این باره، شعر ذکر شده از «افوه اودی»[2] است که گفته‌اند از حکیمان عرب بود:

لایصلح الناسَ فوضی...؛ بلبشو بین مردم سر و سامان نمی‌گیرد اگر رئیسی نداشته باشند و اگر مردم نادان حکم‌رانند، بزرگی نخواهند داشت. اگر بزرگان قوم امر مردمان را به دست گیرند، امورشان بدین منوال رشد کرده، پیشرفت می‌کنند. امور توسط اهل رأی (عقل) هدایت و اصلاح می‌شود. اما اگر این کار نشود، از اشرار پیروی می‌شود.[3]

نابغه شاعر عرب گفته: **فلا خیر فی حلم...**؛ بردباری فایده‌ای ندارد اگر موانعی

۱ـ جاافتادگی در نسخهٔ خطی

۲ـ در نسخهٔ خطی «ازدی» است که اشتباه می‌باشد.

۳ـ بیت اوّل این ابیات و دو بیت دیگر غیر آنچه این جاست، در عقدالفرید: ج ۱، ص ۹ و ج ۵، ص ۳۰۸ آمده است.

نداشته باشد که زلالیش را حفظ کند و نگذارد آلوده شود و نادانی فایده‌ای ندارد اگر شخص بردباری نباشد...[۱]

دیگری گفته: «**تهدی الرعیةُ ما استقام الرئیس**؛ تا وقتی رئیس پابرجاست، رعیت هدایت می‌شود». **باور حکیمان و خردمندان** و شاعران را نمی‌توان انکار کرد و ردّش روا نیست. اما دوم (لطف برخدای تعالی واجب است) از آن روست که حکمت و عدلش مقتضی آن است. هرکه به عدل الهی معتقد است، در این باره شک نمی‌کند. نیز از آن روکه لطف بردو نوع است:

۱) لطفی که ترکش به فساد می‌فرجامد، که این انجامش برخدای تعالی واجب است مانند انتصاب پیامبر یا امام برای خلق تا توسط وی هدایت شوند.

۲) لطفی که ترکش به فساد نمی‌فرجامد مانند این که خدا از باب تفضّل و لطف کسی را به حال خود ترک و رها کند وارد بهشت شود.

امامت و قاعدهٔ لطف

اگر ایراد شود: قبول نداریم امامت، لطف در امور دین است و معلوم نیست که لطف در آن باشد. نهایت آنچه دانسته شده این است که **اگر امامت نباشد**، زیان‌های دنیوی به وجود می‌آید اما دفع ضررهای دنیوی، برخدای تعالی واجب نیست به رغم آن که می‌تواند مکلف را از آن زیان‌ها بازدارد و وی را برآنها آگاه کند.

پاسخ: این ایراد، انکار بدیهیات است... نه عادات و رفع عصمت از امت با وقوع ناگهانی برترک عادات سخت ......[۲] قطعی است با وجود امام، امت از پیامد سوء دور خواهد گشت. الطاف دینی معنایی ندارد جز این که مکلف با وجود آنها برای انجام طاعت و دوری از ارتکاب معصیت موفق است. انکار این مطلب عین سفسطه است.

۱ـ عقدالفرید: ج ۵، ص ۲۷۶ نخست درج ۱، ص ۹۵ و ج ۲، ص ۵۲ است.

۲ـ افتادگی در نسخهٔ خطی

شرط وجوب لطف

اگر ایراد شود: چنانچه امامت لطف باشد، انجامش برخدا واجب نیست مگر آن که از وجوه فساد بری باشد، **پاسخ این است:** به طور جزم و حتم تمامی وجوه فساد در اینجا وجود ندارد، زیرا انجام مفسدهٔ فرض شده، در حق خدا محال است، زیرا او قبیحی انجام نمی‌دهد، چون به زشتی آن آگاه بوده، از آن بی‌نیاز است. بنا برپذیرش حُسن و قبح، هرکه به قبح آگاه باشد، قبیح انجام نمی‌دهد، نیز از آن روکه قبیح صفتی نقیصه است و نقص برخدا محال است. دربارهٔ امام نیز چنین است چون معصوم می‌باشد. (بیان عصمتش را به خواست خدا خواهیم گفت.) گیرم اختیار و آزادی عمل مکلفان واجب باشد، اما مانع وجوب امامت برخدا نیست، چنان که این مطلب، با فرض پذیرش وقوع فساد توسط بنده مانع وجوب بسیاری از واجبات نیست.

اگر ایراد شود: مفسده ملازمهٔ امامت خود به خود است، پاسخ این است: **دو محذور** از ایراد لازم می‌آید: **یکی** محال بودن تصور وجود امامت، جدا از آن مفسده است تا لزوم محقق شود. **دوم:** محال است شرع با تحقق فرض مفسده، بدان امر فرماید حال آن که شرع مطلقاً بدان امر فرموده است.

دلیل دیگری برای علم ضروری: هرگونه لطف امامت فرض شود، یا بدون مفسده بوده و یا برآن رجحان دارد، زیرا اگر خلاف این دو امر روا باشد، عقل به وجود صلاح در صورت وجود امام و انتفای آن در صورت نبود امام، مطلقاً حکم نخواهد کرد، حال آن که عقل مطلقاً چنین حکمی کرده، پس احتمال مفسده در وجوب لطف تأثیر نخواهد گذاشت.

جایگزین لطف امامت

اگر ایراد شود: وجوب تعیین امامت برخدا را نمی‌پذیریم زیرا احتمال می‌رود لطف دیگری قائم مقامِ آن وجود داشته باشد، **پاسخ می‌دهیم:** تعیین امامت برخدا

واجب است چون لطفی است که [بندگان را] به خدا نزدیک می‌کند، به دلیل این‌که لطف به هدف مکلف می‌رساند و چنان‌که گفتیم در لطف هیچ قبحی وجود ندارد و به ناکجاآباد نمی‌فرجامد. هرلطفی چنین باشد، طبق حکمت، واجب است. **اما این که گفتیم** به هدف مکلف می‌رساند، چون سخن بنابراین تقدیر است و اما **این‌که گفتیم** هیچ قبحی در آن نیست، چون انواع قبح ثبت و ضبط است، و در این جا هیچ نوع قبحی وجود ندارد. **در نتیجه هرلطفی** چنین باشد، طبق حکمت واجب است، چون انگیزهٔ حکمت بسته به لطف است و موانع منتفی است. هرلطفی که انگیزه بدان تعلق گیرد و موانع منتفی باشد، واجب است انجام شود.

دلیل دیگر: بنابراین تقدیر اگر باری تعالی، لطف نکند، نقض غرض کرده، نقض غرض قبیح است. توضیح این که نقض غرض است: هرکه دیگری را بـه مـهمانی دعوت کند و بداند اگر پیکی نزدش بفرستد، حاضر می‌شود اما در فرستادن پیک کوتاهی کند وکسی نفرستد [معلوم می‌شود] نمی‌خواهد مهمان بیاید. این مطلب عیان است.

خلل به حکمت الهی

دلیل دیگر: اگر انجام لطف واجب نباشد، باری تعالی درکاری که طبق حکمت براو واجب بوده، اخلال وکوتاهی ورزیده زیرا فرقی نیست کسی لطف نکند باکسی که نمی‌تواند لطف بنماید.

این که گفتند: احتمال می‌رود لطف دیگری قائم مقام امامت وجود داشته باشد، درست نیست، زیرا **اگر بدل داشت،** عقل بدان پیوسته حکم نمی‌کرد؛ حکمی که در هرزمان به دست آمده، چون مکلفان با وجود چنین لطفی بـرای انـجام طـاعت و دوری از معصیت موفق‌ترند. اگر چنین ثمری نداشت، عقل در حکم به این‌که بدلی وجود ندارد، باز می‌ایستاد، حال آن‌که عقل چنین حکمی به طور مطلق کرده، دلیل برنبود بدل است.

دلیل دیگر: لطف ریاست از جمله الطافی است که وجود بدل برای آن متصور نیست، گرچه در الطاف دیگر وجود بدل متصور است، زیرا اگر متصور شود ریاست، بدلی در باب لطف دارد، خردمندان روا خواهند داشت حال مکلفان جایزالخطا که رئیسی با هیبت و باتدبیر داشته باشند (که اینان را ادب کند، سر و سامان دهد، ستمگر را از ستمدیده باز دارد، فتنه‌ها را پیش از انتشار و بالاگرفتن آرام کند) مانند قومی باشد که رئیس آن‌چنانی نداشته باشند، آن وقت به جای لطف امامت، بدل می‌آید. ضرورت خلاف این موضوع عیان است و دو حالت مذکور یکسان نخواهد بود، پس دانسته شد لطف امامت، بدل ندارد.

اگر به معتزله چنین اعتراضی شود (می‌گویید: معارف الهی موجب می‌شود علم به ثواب و عذاب، هرمکلف داشته باشد و این که لطف است) **و به آنان ایرادگیرند:** چنانچه ورود بدل در الطاف را روا می‌دانید، پس اجازه بدهید لطف معارف، بدلی برای برخی مکلفان داشته باشد تا بدین طریق از بعضی معارف بی‌نیاز گردند، پاسخی مانند جواب ما خواهند گفت.

دلیل دیگر: با فرض جایزالخطا بودن مکلفان، **اضافه کردن امامت به هرلطف** دیگر واجب است، حال یا **لطف** مقرّب یا **لطف** مطلق، که به انجام طاعت و ترک معصیت بخواند. اگر آن **لطف** فرضی، از امامت جداگردد، وضع برخلاف می‌شود، در نتیجه امامت ـ هرگونه که باشد ـ از این که **لطف** است، عاری نمی‌گردد. در این صورت چیزی جایگزین و قائم مقامش نخواهد بود، مگر این که ادعا شود **لطف**، به عصمت (بی‌گناهی) مکلفان منتهی خواهد شد. در این صورت می‌پذیریم وجوب امامت ساقط می‌گردد، زیرا علتی که عقلاً امامت را واجب می‌کرد، جایزالخطا بودن مکلفان بود. اگر علت وجود نداشته باشد، معلول منتفی خواهد شد.

دلیل دیگر: تردیدی نیست با پذیرش مقدمهٔ نخست (اگر مردم رئیسی داشته باشند که از وی پیروی کرده، جانیان را ادب کند، گمراهان را نابود نماید و داد مظلوم را از ظالم بگیرد، در این صورت به صلاح نزدیک بوده و از فساد دور خواهد

گشت) وجود بدل برای لطف ریاست صحیح نیست. اگر ادعای بدلی شود، انکار مقدمهٔ مذکور است که بی‌شک عین سفسطه است.

راه وجوب مطلب برخدا

ضرورتاً هرعاقلی می‌داند هرحاکمی که حکمی از احکام مردم به دست اوست، امضا و اجرای آن حکم به مصلحت مردمان بوده، درنگ در این باره، برای عموم مفسده دارد. حاکم جز اقتضای مصلحت مردم را نمی‌خواهد، در این صورت اگر خود به شخصه عهده‌دار اجرای آن حکم نشود، قبیح است کسی را مأمور نکند حکم را میان مردمان اجرا کند. مردم، والی شهر یا چوپان گله را توبیخ و سرزنش می‌کنند اگر از بین آنها برود و با وجود عدم مانع کسی را به جای خود نگمارد. خدای باری تعالی و سبحان، حاکم مطلق است. احکام مکلفان به دست اوست بلکه غیر خدا حق تصرف میان مکلفان را مطلقاً ندارد. به مصلحت مردم است هرچه را رئیس مطلق دستور می‌دهد یا باز می‌دارد و میانشان به عدالت رفتار می‌کند، اجرا نمایند، زیرا رئیس جز مقتضای مصلحت مردم را نمی‌خواهد اما حال که خود نمی‌تواند به شخصه به تمامی امور رسیدگی کند، بر وی قبیح است میان مردم کسی را نگمارد که امور را اجرا نماید، یعنی براو [= خدا] **انتصاب امام برای مردمان واجب است.** به دو دلیلی که گذشت، خدای تعالی در کار واجب اخلال (کوتاهی) نکرده و قبیح انجام نمی‌دهد، در نتیجه انتصاب امام براو واجب است.

طریق حکیمان

گفته‌اند: آدمی مدنی بالطبع است، یعنی نمی‌تواند زندگی کند مگر در اجتماع با همنوعانش، تا هریک آنچه را در زندگی‌شان نیاز دارند، انجام دهند، مانند خوراک و پوشاک و ساختمان‌سازی و... در این کارها همکاری می‌کنند، زیرا محال است کسی بتواند تمامی آنچه را بدان نیاز دارد، بدون کمک دیگری انجام بدهد. اگر شهوت و

خشم در وجود هرانسانی سرشته شده باشد، ممکن است از همنوعانش کمک بگیرد بدون آن که آنان را یاری بدهد، در نتیجه امرشان جز با عدل و داد سر و سامان نمی‌گیرد. ممکن نیست مجری عدالت یکی از افراد بدون داشتن مزیتی باشد، چون در این صورت امورشان پابرجا نمی‌گردد. این سخن به وجوب وجود رهبر و رئیسی می‌فرجامد که بردیگر مردم مزیتی دارد. **امام به سبب عصمتش بردیگر افراد امت، متمایز است.** در این صورت امامت طبق اصلی که حکما پایه‌ریزی کرده‌اند، خواهد بود.

فایدهٔ امام

اگر ایراد شود: چنانچه انتصاب امام واجب باشد، چه مشروط به مبسوط‌الید (قدرتمند) بودنش باشد یا بگوییم چنین شرطی ندارد، هردو قسم باطل است. ملازمت آشکار است: اما **بطلان قسم اوّل:** چون زمان‌ها سپری گشته اما دیده نشده امام مبسوط‌الید باشد و بتواند احکام را اجرا کند، بلکه وجود مثلش دانسته نشده، و اما **قسم دوم باطل است**، زیرا وجود امام که ناتوان باشد، فایده‌ای ندارد.

پاسخ: مشروط [به قدرت داشتن] نیست. این سخن «وجود امام که چنین ناتوان باشد، فایده‌ای ندارد» ممنوع است زیرا **امام فواید بسیار دارد** که کمترین آنها وجود حجت برای مکلفان است.

تحقیق مطلب: **لطف امامت** دارای سه شاخه است: **یکی** مختص خدا که انتصاب رئیس است؛ **دوم** مختص امام که پذیرش لطف الهی و قبول سختی‌های مسئولیت پذیرفته شده است؛ **سوم** مختص مکلف که گردن نهادن به دستورهای امام و یاری اوست.

اگر خدا انتصاب نکند، وظیفه‌ای راکه طبق حکمت براو واجب بوده، انجام نداده که این کار قبیح بوده، فقط کسی که جاهل به قبح آن یا محتاجش باشد، این کار را می‌کند ولی خدا از این بسیار والاتر است!

وقتی نارسایی و موانع مکلفان زدوده شد، **واجب است خدا امام را منتصب کند** تا اگر مکلف امام را نپذیرفت، از دست رفتن مصلحتش به سبب سوء اختیارش باشد چنان که از کف رفتن مصلحت کافر به دلیل سوء اختیارش است. مصلحت مخلّ به شرعیات نیز چنین است. گزینهٔ دیگری نیست که به «لطف معرفت» خلل وارد کند، و این دو به لطف امامت و شرعیات خلل و آسیب می‌زند.

اگر ایراد شود: هدف از انتصاب امام تقیّد به احکام شرعی است، پس نصبش به پیروی از احکام است. اگر اصل عقلاً معلوم نباشد، فرع اَولی بدان است.

پاسخ: هدف از نصب، تقویت انگیزه‌های مکلفان به طاعت و ترک معصیت است، و این پس از واجبات و قبیح‌های عقلی و شرعی است. اگر شرعیات واجب باشد، امامت در عقلیات لطف است.

عمل اصحاب

چنانچه ایراد گیرند: اگر تعیین امامت برخدا واجب بود، **تمامی صحابه** یا اکثرشان این مطلب را می‌دانستند. اگر این مطلب را می‌دانستند، برای انتصاب امام، یاری نمی‌طلبیدند، بلکه به دنبال امامی می‌گشتند که خدا منتصب کرده بود...[1]

نمی‌شود گفت شاید صحابه این مطلب را نمی‌دانستند و اگر فرد فرد اینان می‌دانستند، نمی‌توانستند به مخالفان اعتراضی کنند چنان‌که **نصّ برعلی** عليه‌السلام **آشکار بود** اما با این حال کسانی که این مطلب را می‌دانستند، جرأت نداشتند به مخالفانی که برای انتخاب امام یاری می‌طلبیدند، اعتراض کنند. **فراموش کردن این حکم توسط تمامی صحابه بعید است** زیرا محال است ادعا شود فرد فرد امت راه‌های نظر [و تحقیق] را بهتر از تمامی صحابه می‌دانند. تشبیه مطلب به نص، آشکارا باطل است زیرا مطلبی را که عقل گواهی کند، نزد هرعاقلی می‌توان اثبات کرد اما ادعای ناقل

۱ـ افتادگی در نسخهٔ خطی

نصّ چنین نیست، چون از حدیثی که شنیده، خبر می دهد که می شود ادعایش انکار شود.

پاسخ: **علم به نصب امام**، علم نظری است، نه ضروری [و بدیهی]. گاه **علم نظری** برای بسیاری فراموش می‌شود، بله توسط تمامی صحابه فراموش نمی‌شود، پس شمار بسیاری از اصحاب آن مطلب را می دانستند.

پاسخ این سخن (اگر صحابه می دانستند تعیین امامت برخدا واجب است، برای نصب امام، یاری نمی‌طلبیدند) آن است که: همگی این کار را انجام ندادند، بلکه کسانی از ایشان که می دانستند اما انکار کردند یا نمی دانستند، آن کار را انجام دادند. چگونه می شود گفت همگی آن کار را کردند در حالی که مردان و **بزرگانی از صحابه که دوازده مرد بودند**، در یک جلسه در روز جمعه در حالی که ابوبکر برمنبر بود، در جمعی انبوه و **پیش چشم** مردمان گواهی دادند که **پس از رسول خدا** صلی الله علیه و آله **امامت برای علی‌بن ابیطالب** علیه السلام **است و وی امام است، نه دیگری.** به خواست خدا در فصل ۳۷ گواهی اینان خواهد آمد.

پاسخ این سخن (اگر می دانستند، به دنبال امامی می‌گشتند که خدا منصوب کرده بود) آن است که: **صحابه [سه دسته بودند:]** یا می دانستند عقلاً امامت واجب است و به شخص امام اقرار داشتند، یا می دانستند اما منکر شدند، و یا شک داشتند. اوّلی نیازی به گشتن ندارد. دو دستهٔ دیگر نمی‌گشتند. عده‌ای علت داشت وگروهی هم جهل داشتند.

اعتراض به انتصاب ابوبکر

پاسخ این سخن (اگر برخی می دانستند،[1] به دیگران اعتراض می‌کردند) آن است که: اعتراض رخ داد چنان که نقل شده **سعدبن عویمر** بن ساعده [به نشانهٔ

۱ـ در نسخهٔ خطی آمده: لولا أنّ ذلک

اعتراض به انتخاب ابوبکر] گفت: «**خلافت جز برای اهل بیت نبوت نیست. آن را جایی قرار دهید که خدا قرار داده**»، چنان که عدهٔ بسیاری که به شمار نمی‌آمد، به ابوبکر اعتراض کرده، از بیعت با وی خودداری نمودند مانند عباس، عقیل، سلمان، بُریده، حذیفه، سعیدبن عاص اموی، ابوذر، مقداد، عماربن یاسر، قیس‌بن سعدبن عباده، ابوهیثم تیهانی، سهل‌بن حنیف، خزیمه‌بن ثابت ذوالشهادتین، اُبیّ‌بن کعب و ابوایوب انصاری.

چنانچه ایراد گیرند: این اخبار آحاد است، پاسخ این است: در طریق احتمالی که داده و بدان استدلال کرده‌اند، می‌شود به اخبار آحاد بسنده کرد. اگر اعتراض را نقل نکرده‌اند، دلیل برعدم آن نیست. از نبود دلیل، عدم مدلول علیه لازم نمی‌آید. گذشته از این که اخبار اعتراض و عدم پذیرش ابوبکر نزد فرقهٔ برحق شیعه بیش از آن است که به شمار آید و انتشارش حدّ و مرز ندارد و بیرون از جایگاه اخبار آحاد است، که نزد شیعه در شمار اخبار متواتر سازمان یافته، پسینیان از پیشینیان و کوچک از بزرگ در سرزمین‌های دور از هم به زبان‌های گوناگون نقل می‌کنند.

از باب جدل با خصم پذیرفته شده که غیرمتواتر است وگفته شده: علتی که بدان خاطر اعتراض، متواتر شمرده نشده، قدرت منصوب کنندگان و **ضعف معترضان و ترس ناقلان** (راویان) بوده، این وضع موجب سرپوش نهادن براعتراض شده، ترس ناقلان، فرد به فرد منتقل گشته اما خدا خواست حق را برای بندگانش آشکار کند چنان که خدا فرمود: «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا نورش را کامل می‌کند».[۱]

امامت، لطف الهی؟!

اگر گویند: چنانچه امامت در امور دینی لطف بود و **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام **از طرف**

۱ـ صف: ۸ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

خدا و رسولش منصوص بود، چرا وقتی به امامت قیام کرد، **گروهی** عهدشکنی کردند و **عده‌ای** خونریزی نمودند و **جماعتی** سرپیچی کردند؟ **اگر کسی** می‌گفت: با این پیامدها امامت مفسده‌ای آشکار است، سخنش درست‌تر بود تا شما که می‌گویید لطف بود! چون نهایت فساد از خیزش امام به وجود آمد!

پاسخ: چنین فسادی اگر امامت و لطف بودنش را زیر سؤال ببرد، باید نبوت حضرت محمد صلی‌الله علیه‌وآله و لطف بودنش را نیز زیر سؤال ببرد، بلکه نبوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و هود و صالح و اکثر پیامبران علیهم‌السلام را باید زیر سؤال ببرد، زیرا وقتی پیامبر صلی‌الله علیه‌وآله مبعوث شد، توسط منکران نبوتش از قریش و دیگران، کارهای زشت وگناهانی سر زد، مانند تکذیب پیغمبر، تهمت جادو وکهانت بدو، دشمنی و جنگ با ایشان! اگر بعثتش نبود، هیچ یک از اینها رخ نمی‌داد. چنین است برخورد قوم **نوح** با او؛ انداختن **ابراهیم** علیه‌السلام در آتش توسط نمرود؛ کشتن جادوگران توسط فرعون و این که به **موسی** و ساحران گفت: «مسلماً موسی بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است! به یقین دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می‌کنم و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم»[1] و برخورد یهود با **عیسی** علیه‌السلام و کشتار و به صلیب کشیدن و رفتار عاد و ثمود با **هود و صالح**.

اگر بعثت پیامبران علیهم‌السلام **نبود**، هیچ یک از این زشتی‌ها واقع نمی‌شد، پس براساس آن اعتراض باید گفت بعثت اینان مفسده بوده! اما هرپاسخی که این الزام را دفع کند، جواب درست است.

اگر گویند: تکذیب کنندگان پیامبران پیش از بعثت اینان، عاصی وکافر بودند و کفر و معصیتشان بربعثت پیامبران مقدّم است، **جواب می‌دهیم:** بحث در معاصی گذشته نیست، بلکه رفتاری است که هنگام بعثت تکرار می‌شود. بنابراین اعتراض تکلیف کافر و عاصی، مفسده خواهد بود از آن رو که نزد مکلفان به کفر و معصیت

۱ـ طه: ۷۱ «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى».

واقع می‌شود، و اگر کافر و عاصی مکلف نمی‌شدند، کفر و معصیت واقع نمی‌شد. هرپاسخی که این الزام را ردّ کند، جواب ماست.

پاسخ دیگر: از آفرینش شهوت و نفرت، مفسده لازم می‌آمد، زیرا فساد (که ارتکاب قبیح نهی شده وکوتاهی در انجام واجب است و مورد تنفر می‌باشد) طبع مکلف همسو با آن است و اگر چنین طبعی نبود، فساد واقع نمی‌شد اما وقتی بگوییم: طبع و سرشت تحت قدرت [و اختیار مکلف] است، مفسده نیست.

وقتی این مطالب روشن گشت، انتصاب امیر مؤمنان علیه‌السلام و تصریح برامامتش، به اختیار مردمان است. می‌توانند او را به عنوان امام شناخته، پیروی کرده، یاری نموده، تحت امر ونهیش قرارگیرند، در نتیجه بدین ترتیب بدانچه در حقشان لطف است برسند. این تصرف به دست مردم است. اینان نمی‌توانند به امامت امام پی ببرند مگر بدان تصریح شود، در نتیجه نصب امام ونص بدو مفسده نیست گرچه بینشان فساد عظیم واقع شود. بدین ترتیب این که بعثت پیامبران علیهم‌السلام مفسده باشد، دفع می‌شود زیرا بسته به اختیار و انتخاب مردمان است، چون با بعثت پیامبران و اعلام به مردم، اینان می‌توانند نبوت انبیا را بشناسند و مصالحی را که بدان جهل داشتند، بفهمند، در نتیجه از بعثت پیامبران مفسده لازم نمی‌اید گرچه پس از بعثت فساد عظیم واقع شود. با امثال این پاسخ فاسد دانستند تکلیفِ کافر و عاصی دفع می‌شود زیرا تکلیف این است که مکلف بتواند خود را سزاوار پاداش یا عذاب قرار دهد، در نتیجه مفسده‌ای لازم نمی‌آید گرچه همراه با تکلیف، کفر و معصیت واقع شود. پس فساد گفتهٔ اشکال کنندگان معلوم گشت (که می‌گفتند فساد به دلیل خیزش علی علیه‌السلام با دلائل شکست‌ناپذیر و روشن پیش آمد).

دلیل دیگر بر وجوب امامت

معلوم است تمامی احکام شریعت، ادله قاطع ندارد (نه تواتر و نه اجماع) به‌گونه‌ای که اختلاف را برطرف کند. اگر امت مکلّف به عمل به شرع باشد، برخدا

به دلیل عدل و حکمت واجب است راهی برای شناخت احکام صحیح قرار بدهد. در این جا جز فرمایش امام که قائم مقام (جانشین) رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است، راهی وجود ندارد.

کسی نمی‌تواند بگوید، کتاب (قرآن) و سنت پیامبر به جای امام قرار می‌گیرند، چون قرآن و سنت، اختلاف بین امت را برطرف نمی‌کنند چون این دو محتمل وجوه تأویل‌اند. در این صورت **باید امام باشد** تا اختلاف را برطرف کرده، رتق و فتق امور نموده، سخن را یکی کند. اجتهاد در مقابل نصّ در مسائل نیز چنین است که اختلاف را برطرف نمی‌کند، چنان که قیاس چنین است، گذشته از این که به‌کارگیری این دو نوع بنابر قول صحیح در شرع پیامبر ما روا نیست.

حضور حجت خدا در همهٔ زمان‌ها

دلیل دیگر از کتاب خدا

خدا بروجوب امامت چنین آگاهی داده: «روزی که هرگروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم».[1] ظاهر و عمومیت آیه مقتضی **وجود امام در هرزمان است**، نیز فرمود: «روی زمین جانشین (نماینده) قرار خواهم داد».[2] خدای سبحان به خلیفه پیش از خلقت آغازیده است. باز فرمود: «هر اُمتی درگذشته انذارکننده‌ای داشته است».[3] این قانون در دیگر امت‌ها عمومیت دارد و عمومش مقتضی است **هرزمانی که امتی وجود داشته و به دین مکلف باشد، باید انذاردهنده‌ای داشته باشد.** در زمان پیامبران علیهم‌السلام اینان انذارکنندهٔ امت‌ها بوده، در زمان‌های دیگر امامان علیهم‌السلام چنان که

۱ـ اسراء: ۷۱ «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ». فَتِيلاً

۲ـ بقره: ۳۰ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

۳ـ فاطر: ۲۴ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ».

خدا فرمود: «کسانی دیگری را نگاهبان آیین حق می‌سازیم که نسبت بـه آن کـافر نیستند. اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقـتدا کـن».[۱] دلیل ظاهر است که هیچ زمانی دین بدون حافظ (پیغمبر یا امام) نیست، نیز خدا فرمود: «روزی که هر اُمتی، گواهی از خودشان برآنها برمی‌انگیزیم»[۲] همچنین: «حال آنها چگونه است روزی که از هر اُمتی، شاهد وگواهی می‌آوریم و تو را نیز برآنان گواه خواهیم آورد».[۳] خدا خبر داده از هرامتی، گواهی می‌آورد. وی را می‌آورد تا برمردمان، گواه باشد، پس واجب است حکم گواهان، حکم خدا باشد، از آن روکه اینان حجت‌های خدایند. مطلب مقتضی آن است که در هرزمان، گواهی (پیامبر یا امام) باشد. آیات شریفهٔ دیگری هست که براین معنا دلالت دارد.

صفات و ویژگی‌های امام

از جمله صفات امام، شناخت تمامی احکام است، چون مقدّم داشتن مفضول موجب شکستن اصول است. **صفات ائـمه** دو نـوع است: **یک نـوع عـقلاً** دانسـته می‌شود، **یک نوع سمعاً** (حدیث). نوع اول این است که: **از هرقبیحی معصوم باشد.** از هرمعصیتی پیراسته باشد. **بدو تصریح** شده باشد. **با معجزه** شخص وی نشان داده شده باشد. داناترین مردم به احکام شرعی و راه‌های سیاسی و تدبیر باشد. برتر از مردمان باشد. از نظر جسمی زشت و زننده نباشد که مورد تنفر قرارگیرد.

صفاتی که از حدیث فهمیده می‌شود: مردی عادل و هـاشمی بـاشد. دانـاترین و سخنورترین، حکیم‌ترین و پارساترین، شجاع‌ترین و شریف‌ترین، خیرخواه‌ترین و

۱ـ انعام: ۸۹ـ۹۰ «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمْ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ».

۲ـ نحل: ۸۹ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ».

۳ـ نساء: ۴۱ «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً».

شکیباترین، زاهدترین و والاترین، عابدترین و دلسوزترین فرد برای مردم باشد، نیز **بیش از همه** در برابر خدا فروتن بوده، **بیشتر از همه** به دستوری که خدا بدو می دهد، عمل کند و از آنچه خدا نهی فرموده، **بیش از همه** خودداری نماید. وی از خود مردم به جان و مالشان سزاوارتر است. ختنه شده به دنیا می‌آید و از آن رو که زیرکی صادقانه دارد، چنان‌که از رو به رو می‌بیند، از پشت سر هم می‌بیند، نیز از آن جهت که از نور خدا آفریده شده، سایه ندارد. وقتی از شکم مادر پا روی زمین می‌نهد، کف دو دستش را روی زمین می‌نهد و صدایش را به شهادت [توحید و نبوت] بلند می‌کند. دلش نمی‌خوابد. **محدَّث است** (فرشتگان با او سخن می‌گویند) دعایش مستجاب است. **فضولات بدنش** دیده نمی‌شود زیرا خدا زمین را مأمور کرده هرچه را از وی دفع می‌شود ببلعد. محتلم نمی‌شود. **خمیازه** نمی‌کشد. به خویشتن نمی‌نازد. **بویش عطرآگین** است. دارای وصیت ظاهری است. **دلیل و معجزهٔ** خارق عادت دارد. **پیش از وقوع**، خبر از حوادثی می دهد که واقع می‌شوند (و این به خاطر پیشگویی‌های باقی‌ماندهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است) سلاح و شمشیر (ذوالفقار) رسول‌الله نزد امام است و زره پیامبر اندازهٔ اوست. نزدش صحیفه‌ای است که نام‌های شیعیانش تا روز قیامت در آن نوشته شده، بدان **«دیوان المؤمن»** می‌گویند، نیز صحیفه‌ای که نام‌های دشمنان امام تا روز قیامت در آن هست. نزد امام «الجامعه» است که صحیفه‌ای می‌باشد به طول هفتاد ذراع که در آن تمام اطلاعاتی است که فرزندان آدم علیه‌السلام تا روز قیامت بدان نیاز دارند که به املای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و دست‌خط امیر مؤمنان علیه‌السلام است. گفته شده بسته‌ای از چرم گاو است. **«جفر احمر»** در اختیار امام است که بسته‌ای می‌باشد که سلاح رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن است و بیرون آورده نمی‌شود مگر **وقتی قائم** علیه‌السلام **خروج کند.** «جفر ابیض» نزد امام است که بسته‌ای می‌باشد که تورات موسی علیه‌السلام و انجیل عیسی علیه‌السلام و زبور داود علیه‌السلام و کتاب‌های نازل شدهٔ الهی در آن است. امام غابر در اختیار دارد، یعنی علم

رخدادهای گذشته، نیز زبور یعنی علم رخدادهای باقیمانده.[۱] به‌گوشش صداهایی می‌رسد که سخن فرشتگان است، نیز نکته‌هایی در دل که الهام می‌باشد، همچنین شنوده‌ها که صدایی مانند صدای زنجیر در طشت است. چه بسا صورتی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل برای امام دیده می‌شود و چه بسا مورد خطاب قرار گیرد. وقتی این صفات برای شخصی از اشخاص حاصل شد، امام واجب‌الطاعه برتمامی مردمان است.

وجوب عصمت امام

دلیل برعصمت این است که شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله ابدی و لازم برای هرمکلف است که تا روز قیامت موجودند و **باید شریعت، حافظی داشته باشد.** حفظ آن خالی از دو صورت نیست: یا برعهدهٔ تمامی افراد امت باشد و یا برعهدهٔ برخی.

جایز نیست حافظ شریعت، تمامی افراد امت باشد، زیرا بر امتیان سهو و اشتباه و انجام عمدی باطل روا است چون هیچ یک از افراد معصوم نیست. هرچه به آدم است، به عالَم است.

اگر ایراد شود: شریعت توسط امت محفوظ است و دلالت سمعی (حدیث) هست که امت برگمراهی متفق‌الرأی نمی‌شود چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امتم برگمراهی گرد نمی‌آیند».[۲] پاسخ این است: براحکام شریعت، امت متفق‌القول نیست حتی دیده‌ایم در یک حکم، اقوال گوناگون و چندین پاسخ هست. این به فرض پذیرش حدیث و قبول روایت مرفوع است اما اگر کسی «تجتمع» را مجزوم

۱ـ در مجمع‌البحرین واژهٔ زِبر آمده: از آن جمله حدیث اهل بیت علیهم السلام است: «سه گونه دانش به ما آموخته شده: گذشته، حال و آینده. اما گذشته که رخ داده، و اما حال که مزبور است یعنی در جفر و غیر آن نوشته شده، و اما آینده که به دل‌ها می‌افتد و خطور می‌کند».

۲ـ «لاتجتمع امتی علی ضلال» حاکم در مستدرک: ج ۱، ص ۱۱۵ـ۱۱۶ ثبت و ضبط‌های این حدیث و اسناد گوناگونش را گرد آورده است.

بداند و «لا» در خبر را ناهیه قرار دهد، دیگر خبر دلالتی نخواهد داشت و بدین معنا خواهد بود که پیغمبر ﷺ امت را از گرد آمدن برگمراهی نهی کرده است.

ظاهر حدیث **«لاتجتمعُ امتی علی الخطاء»** خبر دادن اما مراد، نهی است مانند این فرمودهٔ خدا: «هرکه داخل خانهٔ خدا شود، در امان خواهد بود»[1] یعنی بدو امان بدهید. نیز مانند فرمایش رسول‌الله: «مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود»[2] حال آن که مؤمن از یک سوراخ، گاه چندین بار گزیده می‌شود. اگر خبری حقیقی بود، دو بار گزیده شدن ممتنع بود چون خبرهای صادره از رسول خدا جز فرمایش برحق نیست.

اگر گفته شود: «لاتجتمع» نکره در سیاق نفی است که مفید عموم است مانند: **«لا رجلَ فی الدار**؛ کسی در خانه نیست [یعنی مطلقاً آدمی در خانه وجود ندارد]» پس تقدیر فرمایش چنین است: «گمراهی برای امت نیست» پاسخ این است: از شروط نکره آن است که «لا» بدون فاصله بیاید و از این روست که «إنّ» نصب داده، چون تقدیر این است: **لا رجلَ فی الدار**. وقتی حرف جر دهنده حذف می‌شود، اسم منصوب می‌گردد، حال آن که در این جمله چنان نیست چون فعل و فاعل بین آن دو فاصله انداخته. پس این جمله برخلاف قاعده‌ای است که گفته شده است. به این استدلال باید **امام** موجود باشد. **امام** معصوم می‌باشد و سهو و اشتباه و انجام عمدی باطل که برامت رواست، بر وی روا نیست، به‌گونه‌ای که **شریعت** را حفظ کرده و **بدعت‌هایی** را که در آن رخ می‌دهد، برطرف می‌کند زیرا **ترک شریعت** بدون حافظ، رها کردن شریعت است و این کار به دلیل عدل و حکمت روا نیست.

۱ـ آل عمران: ۹۷ **«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنْ الْعَالَمِينَ»**.

۲ـ مسند امام احمد: ج ۲، ص ۱۱۵ و ۳۷۹

دلیل دیگر بر وجوب عصمت

واجب است امام، معصوم، برترین فرد، داناترین فرد امت به احکام شریعت، شجاع‌ترین و آشناترین به سیاست باشد. دلیل برعصمتش این است: **علت آن‌که به امام نیاز هست،** معصوم نبودن مردم و امکان وقوع خطا از آنان است. اگر اینان معصوم بودند، مانند ملائکه به **امام** نیاز نداشتند. **امام** یا معصوم است یا غیرمعصوم. اگر معصوم باشد، غرض حاصل است اما **اگر معصوم نباشد، مانند مردم، مشمول علت نیاز به امام است،** پس واجب است حتی خود وی امام داشته باشد. سخن در [ارتباط] این امام نیز مانند امام سابق است، و این وضع به طول و دَور می‌انجامد که باطل است، پس واجب است امام معصوم باشد.

باز وجوب عصمت

اگر امام معصوم نباشد، تضمینی نیست از وی کاری سر نزند که مستحق تأدیب و حدّ باشد.بین امت اختلافی نیست که اقامهٔ حدود به دست **امام** است. پس نیاز به **امام** دارد [که اگر معصوم نباشد] باز امام تا ابد **امام** خواهد داشت مگر این که وجود امامی که تضمینی نیست گناهی از وی سر بزند که مستحق تأدیب و حدّ شود، به پایان برسد، و این جز **امام معصوم** نیست، پس واجب است **امام** معصوم باشد.

ناگزیر از عصمت

امت در احکام شرعی اختلاف نظر دارد؛ **احکامی که قرآن از آنها حرف نزده، در سنت و حدیثی که قطع و یقین بدان باشد،** یافت نمی‌شوند، پس باید **امام** معصومی باشد تا از وی آن احکام به‌گونهٔ صحیح یادگرفته شود، زیرا اخبار آحاد موجب علم و عمل نیست مگر این که با **قرآن** عزیز و **سنت** قطعی یا **اجماع** و یا دلیل **عقلی** همخوان باشد. به نظر شیعه، رأی و قیاس راه علم [و یقین] به احکام شرعی نیستند.

اجماع منعقد نمی‌شود و عمل بدان صحیح نیست مگر این که بین اجماع کنندگان، **امام** باشد که یقین به عصمتش هست زیرا هرفردی از مردمان، غیرمعصوم است، از این رو امکان خطا بین آنان پیش می‌آید و جایزالخطایند. پس چاره‌ای نیست **امام معصومی** باشد که با وجود او اطمینان و آرامش به دست آید، از این رو **واجب است امام، معصوم باشد.**

اگر ایراد شود: از این سخن لازم می‌آید رؤسای معصوم بسیاری در یک زمان وجود داشته باشند تا در هرشهری بلکه در هرمحله‌ای، امامی منصوب شود چون اگر بخواهیم صلاح افزایش یابد و فساد کم شود، راهش این است، زیرا یک **امام** نمی‌تواند در تمامی سرزمین‌ها و میان تمامی مردمان دخل و تصرف کند.

پاسخ: باید در هرنقطه‌ای، رئیس و مدبّری باشد تا اهالی آن جا...[1] اما اینان والیان و نمایندگان و کارگزاران امام‌اند و لازم نیست معصوم باشند، چون تحت ریاست امامی معصوم‌اند که رئیس همگان است، در نتیجه دَور و تسلسل قطع می‌شود.

از این سخن لازم نمی‌آید در یک زمان چندین **امام** وجود داشته باشد زیرا **امام**، رئیس کسی است که رئیسی ندارد و قدرتی مافوق قدرت وی نیست اما اگر فرض شود خدا شروط تکلیف را در تمامی مکلفان یکباره کامل کند و بدون ترتیب خاصی در تمامی سرزمین‌های عالَم آنان را یکباره مکلف گرداند، در این صورت باید در هرنقطه‌ای از نقاط و هرسرزمینی از سرزمین‌ها **امام معصومی** منصوب کند که در آن مکان افراد را اداره کرده، **قادر برسیاستمداری مردم باشد** چون اگر خدا چنین نکند بلکه یک شخص را برای تمامی نقاط **امام** قرار بدهد، پس از زمانی طولانی، سیاست وی و نمایندگان و کارگزارانش به تمامی اهالی نقاط می‌رسد، در نتیجه ساکنان سرزمین‌ها در طول این مدت از **لطف امامت** ـ به رغم نیازشان بدان ـ بی‌بهره خواهند ماند، اما این وضع حکیمانه نیست، گرچه این امر، تقدیری (فرضی) و

۱ـ ناخوانا در نسخهٔ خطی. شاید «بدون وجود اداره کننده‌ای نباشند».

غیرواقعی بوده و وضعی که اکنون وجود دارد، برخلاف آن است. اجماع منعقد شده که در هرزمانی از زمان‌ها امام، یکی است.

عصمت، شرط لازم

اگر وقوع گناه از امام روا باشد، بنابرتقدیر وقوع گناه یا این است که از **امام** پیروی می‌شود و یا پیروی نمی‌شود. در حالت نخست، امر به‌گناه لازم می‌آید، و از حالت دوم برون رفت **امام** از این‌که امام معصوم باشد.

گفته نشود: این حالت با وجود نمایندگان **امام** نقض می‌شود و یا این‌که محذور وقتی است که وقوع گناه را لازم بدانیم، نه هنگامی که وقوعش را فرض کنیم. چون تفاوت بین امام و نمایندگان آشکار است، یعنی این‌که در صورت وقوع خطای نمایندگان، امام آنان را مؤاخذه و بازخواست می‌کند. اگر فرض کنیم نمایندگان مرتکب اشتباه شوند، نیازمند امامند و **امام** دارند اما خود امام که امام ندارد.

این‌که گفتند: محذور وقتی است که وقوع گناه را لازم بدانیم، نه هنگامی که وقوعش را فرض کنیم، پاسخ این است: ممکن دانستن وقوع گناه مستلزم فرض وقوع محال است، چون اگر سلامت از محال نبود، ممکن نبود.

گناه = ظلم

اگر وقوع گناه از **امام** روا بود، با فرض وقوع گناه، ظالم شمرده می‌شود اما **ظالم صلاحیت برای امامت ندارد.** سخن نخست از آن روست که ظلم «نهادن چیزی در غیر جای خود» است که در این صورت شخص، ظالم است، و اما سخن دومی چون در فرمایش خدا به **حضرت ابراهیم** آمده: «تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، **ابراهیم** عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار بده، خدا فرمود: پیمان من

به ستمکاران نمی‌رسد».[۱]

گفته نشود: این حکم فقط کسی را در بر می‌گیرد که ظلم از وی واقع شده، نه کسی که وقوع ظلم توسط او ممکن است اما واقع نشده است، زیرا پاسخ می‌دهیم: **اگر عصمت امام واجب نباشد،** جایزالخطا خواهد بود. وقوع ظلم از جایزالخطا ممکن است. با وقوع ظلم به پیمان الهی (امامت) نمی‌رسد. در نتیجه جایزالخطا بودن مستلزم امکان فرض وقوع ظلم است، و فرض وقوع ظلم و گناه مستلزم منع از وصول عهد و پیمان الهی به اوست.

مفسر قرآن

امت به شرع متعبّد و پایبند است مثل عبادات و عقود وارث و احکام جنایات. تردیدی نیست تفاصیل احکامی که شرع در این چهار زمینه آورده، ضرورتاً با ادلهٔ عقلی دانسته نمی‌شود. بنابر رویکرد صحیح، قیاس و اجتهاد[۲] دلیل نیستند. در نصوص **قرآن** عزیز و **سنت** قطعی نیز مطلبی نیست که برتفصیل و جزئیات احکام دلالت کند، چنین است **اجماع** از آن روکه به سبب وجود اختلاف، در اکثر شریعت، نبودش آشکار است، مانند فرمایش خدا: «نماز را به پا دارید»[۳] برنماز تصریح کرده اما در قرآن و سنت قطعی به تفصیل و جزئیات نماز تصریح نشده، بین امت در این باره اختلاف هست مثل قرائت، کیفیت، دست بسته خواندن، تکبیر، چگونگی نشستن وگفتن «آمین» آخر حمد، نیز مانند فرمایش خدا: «دست مرد دزد و زن دزد را قطع کنید».[۴] واژهٔ «ید» براین عضو تا شانه، آرنج، مچ و بند انگشتان اطلاق

۱ـ بقره: ۱۲۴ «**وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**».

۲ـ مقصود اجتهاد به رأی است. از بیانات مؤلف که می‌آید، این مطلب روشن می‌شود.

۳ـ بقره: ۴۳ «**وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ**».

۴ـ مائده: ۳۸ «**وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنْ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**».

می‌شود. یکی می‌گوید: با دستانم نوشتم یعنی با انگشتانم. خدا فرمود: «**پس وای برآنان که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند...**»[۱] حال آن که نوشتن فقط با سر انگشتان انجام می‌شود، پس روشن گشت واژهٔ «یـد» (دست) بـرهریک از ایـن نـقاط گـفته می‌شود و خدا دستور داده دست دزد بُریده شود، حال از کدام نقطه قطع شود؟

بدین خاطر واجب است در امت، **فردی معصوم باشد** که به عصمتش یقین و از خطا و لغزش مصون باشد تا در مواردی که در کتاب و سنت مسکوت مانده، بدو مراجعه کرد وگرنه امت به حکمی پایبند خواهد گشت که بدان هدایت نمی‌شود، و این تکلیف مالایطاق (خارج از توان) است که قبیح می‌باشد، و قبیح نقص است که برخدا محال می‌باشد، نیز از آن روکه کسی قبیح انجام می‌دهد که قبحش را نداند یا بدان نیازمند باشد اما خدا از این بسیار والاتر و برتر است.

حافظ شریعت

ثابت شد که شرع محمد ﷺ ابدی است؛ برای تمامی امت از عصر حضرت تا از بین رفتن تکلیف لازم است و حال تمامی افراد در همهٔ زمان‌ها در پایبندی به شرع یکسان است. **شرعی که چنین حالتی دارد، باید حافظ معصومی داشته باشد** که مـورد اعتماد باشد و پس از رسول خدا ﷺ شرع را حفظ کرده، آن را به افراد زمان‌های آینده بسپارد تا اطمینان حاصل کنند شرع به دستشان رسیده است. حال که اینان متعبد به شرع‌اند، اگر معصوم وجود نداشته باشد، اطمینان نخواهـند داشت، در نتیجه تکلیف خارج از توان لازم می‌آید، که به دلیلی که در آغاز بیان کردیم، منتفی است، پس ثابت شد شرع باید حافظی داشته باشد.

وقتی ثابت و قرار شد شرع وجوباً محفوظ باشد، خالی از این صورت‌ها نیست: محفوظ توسط **کتاب** (قرآن) یا **سنت** قطعی، یا هردو، یا توسط **اجماع**، یا اخبار آحاد، یا با رأی و قیاس، یا توسط معصوم. هرکه براین صورت‌های هفتگانه بیفزایـد، بـا

۱ـ بقره: ۷۹ «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ».

اجماع مخالفت کرده است.

اما کتاب: معلوم است جزئیات شرع در قرآن بیان نشده، پس چگونه شرع بدان محفوظ بماند؟ گذشته از این که خود قرآن باید حافظی مورد اعتماد داشته باشد که آن را از تبدیل و تغییر حفظ کند چون این دو خطر متوجه قرآن است.

سنت قطعی و اجماع: معلوم است که تمامی احکام شرع در این دو بیان و روشن نشده، زیرا اگر چنین بود، اختلاف در شرع برطرف می‌شد.

اخبار آحاد مورد موافقت [همگان] نیست. **رأی و قیاس** نیز بنابر قول درست حجیتشان ثابت نشده، پس چگونه شرع بدان حفظ شود؟! پس معیّن گشت شرع توسط امام معصوم حفظ گردد که مطلوب ما همین است.

قیاس و اجتهاد به رأی

اگر ایراد شود: این دلیل و دلیل پیشین دلالت دارند واجب است به قیاس و اجتهاد به رأی عمل شود **چون تمامی احکامی که خدا ما را بدان در شرع پایبند کرده، در قرآن و سنت بیان نشده،** اجماع برآنها صورت نگرفته، پس باید برای ما راهی برای شناخت موارد مسکوت در این ادله باشد مثل فرمایش معصوم یا رجوع به رأی و قیاس. حال که وجود معصوم ثابت نشده، واجب است به قیاس و اجتهاد به رأی مراجعه کرد چون در غیر این صورت تکلیف خارج از توان است.

پاسخ: دلیل قطعی دلالت دارد پذیرش **قیاس و اجتهاد** به رأی در شرعیات جایز نبوده ـ بنابر مطالبی که در اصول فقه روشن شده ـ افزون براین که بسیاری از **اهل سنت** قائل به بطلان آنند، از جمله **فخر رازی که به چهل دلیل قیاس را باطل شمرده،** کتاب حاضر درصدد بیان اصول فقه نیست. وقتی دلیل دلالت کرد تعبّد به قیاس جایز نیست، واجب می‌شود میان امت، معصومی باشد که در موارد مسکوت مانده بدو مراجعه کرد وگرنه تکلیف خارج از توان لازم می‌آید که محال است. برخی تکلیف خارج از توان را اجازه داده‌اند اما با این حرف خود از باور به عدل الهی خارج شده‌اند.

دلیل برتری امام

اما دلیل براین که امام باید افضل و اعلم مردم به احکام شریعت و شگردهای سیاست و تدبیر باشد، **دو دلیل است:**

اوّل: در این زمینه‌ها **امام** مقدّم شده، پس باید **افضل** (برترین) باشد. اما دربارهٔ اوّلی (شریعت) **اجماع** وجود دارد چون سخن ما بنابراین تقدیر است. اما دومی (سیاست) چون در مواردی که افضل (برتر) از دیگری موجود می‌باشد، قبح مقدّم داشتن مفضول برفاضل معلوم است. در هنر خط، مقدّم داشتن بدخط بر ابن‌مقله و ابن‌بواب[1] قبیح است، نیز قبیح است در مسائل فقهی، مبتدی در فقه را بر ابوحنیفه و شافعی مقدّم داشت، چنان که در اصول، مقدّم داشتن آن که در آغاز راه است، برا**بوهاشم حنفیه** فرزند محمد حنفیه و **ابوالحسین** محمدبن فضل فقیه قبیح است. قبح تمامی این موارد از آن روست که تقدیم مفضول برفاضل در مواردی است که بردیگری مقدّم و برتر است، به دلالت آن که هرکسی این مطلب را بداند، قبحش را نیز می‌فهمد حتی اگر مطلب دیگری را نفهمد و نداند، ولی کسی که این مطلب را نداند، به قبح آن پی نمی‌برد مگر بنا براوصاف دیگری ـ غیر از دلائل قبح ـ آن را بشناسد، پس واجب است مقدم داشتن مفضول برفاضل در زمینه هایی که بر دیگری مقدّم و برتر است، دلیل قبح باشد، نه مطلبی دیگر، و این استدلال افراد است بنابراین **اگر کردار**، ستمگرانه باشد یا **گفتار**، دروغ باشد و دیگر دلائل قبح، اینهاست که در قبح مؤثر است، نه چیز دیگر.

وقتی امر چنین باشد و خدا امام را نصب کند. واجب است وی در ظاهر و باطن، افضل (برترین) و بیش از همه اهل ثواب باشد، زیرا خدا برباطن آدم‌ها آگاه است و **امام**، در دین و هرچه مربوط به تکلیف مکلفان است، **امام** است چون هدف در این باره، دستیابی مکلفان به منافع دینی است، از این رو واجب است در این زمینه، از

۱ـ دو تن از خوشنویشان برتر دنیای اسلام

مکلفان برتر بوده، بیش از اینان اهل ثواب باشد. این مطلب برخلاف موردی است که مردم به اختیار و با انتخاب خویش کسی را منصوب کنند چون انتخاب کنندگان راهی به دانستن باطن اشخاص ندارند و طریقشان ظن وگمان غالب است، نه چیز دیگر.

تقدیم مفضول (ضعیف) بر فاضل (قوی)

اگر ایراد شود: چنانچه فاضل مانعی داشته باشد که وی را از مقدّم شدن بازدارد، و در تقدیم مفضول مصلحتی باشد، تقدیم مفضول برفاضل جایز است، **پاسخ می‌دهیم:** این کار روا نیست، زیرا تقدیم مفضول برفاضل در زمینه‌ای که بردیگری برتر و افضل بود، خود، دلیل قبح است. با ثبوت دلیل قبح، این کار قبیح است حتی اگر چند دلیل خوب در این باره ثابت گردد. وقتی ثابت شد ظلمت[۱] دلیل قبح است، هرگز روا نخواهد بود ظلم و ستم خوب شمرده شود بدین بهانه که در آن مصلحتی یا سودی عاجل وگذرا برای احدی هست!

اگر ایراد شود: سخنتان باطل است زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله **خالد** بن ولید و **عمرو** بن عاص را بر**ابوبکر** [ابن ابی‌قحافه] و **عمرو زید** بن حارثه را بر**جعفر**بن ابیطالب مقدّم داشت در حالی که آن افراد در این جا افضل (برتر) بودند، **پاسخ می‌دهیم:** پیامبر افراد مذکور را در امر جنگ و مقاومت در برابر دشمن مقدّم داشت. اینان در این زمینه از افراد دیگر افضل و برتر بودند. **خدعه و نیرنگ عمروعاص** پنهان نبود و پیامبر فرمود: «جنگ، خدعه (شگرد) است».[۲]

چنان که شجاعت **«خالد»** آشکار بود، پس در هیچ یک از این موارد مفضول برفاضلی که برتر باشد، مقدّم نشد اما **«زید»** در امر جنگ برتر از **«جعفر طیّار»** بود،

۱ـ درکتاب «ظلمت» است اما شاید عبارت صحیح «ظلم» باشد.

۲ـ صحیح بخاری: ج ۴، ص ۷۷. نویسندگان صحاح و مسانید حدیث را با مضامین گوناگون آورده‌اند.

بنابر این که روایت شده باشد جعفر مقدّم بود و در مرحلهٔ نخست بدو رجوع شد، ولی وقتی اتفاق شهادت برایش رخ داد و به بهشت پرواز کرد، بنابر نقل روایت، زید مقدّم شد.[۱]

دلیل بروجوب این که **امام** باید به تمامی احکام شرع آگاه باشد، آن است که ثابت شد او در تمامی...[۲] **امام** است. در تمامی زمینه‌ها ـ چه خُرد و چه کلان ـ عهده‌دار حکم است. اگر به تمامی موارد دانا نباشد، تولیتش قبیح است زیرا به نظر خردمندان قبیح است امری را برعهده گیرد که بدان دانا نیست و بیشتر جوانب آن را نمی‌داند ـ گرچه راهی برای یادگیری داشته باشد ـ چون **نزد خردمندان** لحاظ شده که به اموری دانا است که برعهده می‌گیرد.

با احتمال عقلانی که «امکان یادگیری» وجود دارد، چنان «تولیتی ناآگاهانه» از قبح بیرون نمی‌رود، به این دلیل که اگر پادشاهی بخواهد کسی را برای وزارت بگمارد و تدبیر مُلک و مملکت را بدو بسپارد، از پادشاه نیکو نیست جز این‌که برای وزارت کسی را انتخاب کند که می‌داند به شایستگی به امور آن وزارتخانه آشناست و خُرد و کلان مسائل بر وی پوشیده نیست. برپادشاه قبیح است کسی را در مُلک و مملکت وزیر گرداند که از وزارت هیچ نمی‌داند یا بیشتر مسائل را بلد نیست حتی اگر بتواند از معلم یا با تجربه و آزمون، وزارت را یاد بگیرد. اگر چنین کس نادانی را که توصیف کردیم، به وزارت بگمارد، شیء را در غیر جای خود قرار داده [کار را به‌کاردان نسپرده] امر مملکت را تباه گردانده، به سبب کار نابخردانه‌اش توسط هرعاقلی، مستحق توبیخ و سرزنش است. چنین حکمی دارد کسی که در امور حکومتی فردی را برسرکار بگمارد که جای حکم و حکومت را نمی‌شناسد اما اگر راه‌های سیاست و تدبیر جنگ‌ها را از راه هایی که شرعاً ثابت شده، بداند، مانند

۱ـ به تفصل غزوهٔ موته در سیره ابن‌هشام: ج ۲، ص ۸۲۸ و تاریخ طبری: ج ۳، ص ۳۶ مراجعه شود.

۲ـ در نسخهٔ خطی «در جمیع متولی است» آمده، عبارت ناقص است.

جهاد و جنگ با کافران و دفاع از حریم اسلام و سر و سامان دادن سپاه برای حفظ مرزها دلیل بردانش وی است. در تمامی این موارد امام مقدّم بوده، در امور جزئی و کلی از او پیروی می‌شود. اگر حاکمی دارای چنین اوصافی باشد، باید وی را به شجاعت و حُسن سیاست و تدبیر توصیف کرد، نیز به این که تقدیم مفضول برفاضل قبیح است.

نمونهٔ کامل اطاعت از خدا

امام در تکالیف، برابر با دیگران است اما ویژگی‌اش آن است که برای دیگران لطف است چون آنان را به طاعات وا می‌دارد و این لطفی است که با سعی و **تلاش امام** و پذیرش سختی‌های امامت کامل می‌شود، از این‌رو در تکلیف، برمکلفان ترجیح و برتری دارد و واجب است از ثواب و پاداش بیشتری برخوردار باشد.

اگر ایراد شود: ملاک ثواب بیشتر این است که نمازگزار، کامل و تمام نماز را به جا آورد، نه با نقص و کوتاهی، پاسخ می‌دهیم: اگر برابری هردو نمازگزار در سلامت باطن دانسته شود، مطلب همین است که گفتید. به سبب اثبات **عصمت امام**، سلامت باطنش قطعاً دانسته شده، از این رو به خاطر تکلیف افزونتری که دارد، برخوردار از ثواب بیشتری است.

داناترین مردمان

به دلیلی که گذشت، واجب است **امام** به تمامی احکام دین دانا بوده و حافظ شرع باشد. اگر روا بدانیم بعضی احکام را نداند، موجب می‌شود از پذیرش سخنش اکراه داشته باشیم. از چنین حالتی واجب است امام فاصله گیرد. واجب نیست امام خوش چهره‌ترین مردم باشد، بلکه واجب است ناقص‌الخلقه نبوده، صورت زشتی نداشته باشد به طوری که عقل و دل از پذیرش سخنش بیزار باشد.

تعیین امام بلافصل

درگذشته ثابت شد که امام باید قطعاً و یقیناً معصوم باشد. وقتی این مطلب ثابت شد، تقسیم اقتضا دارد گفته شود: امت بردو دسته است: دسته‌ای می‌گوید **عصمت امام واجب** است، و دیگری چنین نمی‌گوید.

معلوم است هرکه به **وجوب عصمت امام** معتقد است، می‌گوید پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام امیر مؤمنان **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام است اما هرکه به وجوب عصمت امام باور ندارد، می‌گوید: **امام**، ابوبکر است. میان اینان که می‌گویند **امام**، ابوبکر است، کسی نیست که به وجوب عصمت معتقد باشد. چنین سخنی، برون‌رفت از **اجماع** بوده، باطل و تباه است. وقتی این سخن به دلیل **خروج از اجماع باطل باشد** و سخن قبلی یعنی وجوب عصمت ثابت شود، ثابت و پابرجا می‌گردد که امیر مؤمنان **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام بلافصل است.

راه دیگر: در تعیین امام بلافصل پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امت با **سه قول** اختلاف نظر دارد: **دسته‌ای** که قائل به امامت علی بن ابیطالب[علیهماالسلام] است؛ **گروهی** که به امامت ابوبکر قائل است؛ **جماعتی** که به امامت عباس قائل است. این سه قول، قول چهارمی ندارد. هرسه گروه اتفاق نظر دارند عصمت ابوبکر و عباس قطعی نبود، پس می‌توان بدین سبب امامتشان را باطل دانست چون دلیل ثابت کرد در امام **عصمت واجب** است و باید معصوم باشد. وقتی **به سبب نبود عصمت، امامت ابوبکر و عباس باطل گشت، امامت علی** علیه‌السلام **تحقق یافته و پابرجا می‌گردد** و حق از میان گفته‌های امت بیرون می‌آید.

بنابرگفتهٔ کسانی که شرط می‌دانند از بین هریک از افراد امت، **امام نزد** خدا قطعاً از ثواب بیشتری برخوردار باشد، باید گفت: هرکس چنین باوری دارد، معتقد است **امام بلافصل پس از پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.

اگر ادعا شود: ابوبکر از علی علیه‌السلام افضل است، جواب می‌دهیم: مخالف در این باره برتری ابوبکر در ظاهر راگفته، نه این که نزد خدا افضل باشد.

بنابر باور کسی که **شرط کرده امام داناتر از امت** در همهٔ احکام ـ خُرد و کلان ـ باشد، گفته می‌شود: هرکه چنین سخنی گفته، پس باور دارد: **پس از پیامبر** صلی الله علیه و آله **امام، علی‌بن ابیطالب** علیه السلام است، زیرا هرکه گفته امام کس دیگری است، اعلم بودنش را شرط نمی‌داند، در نتیجه سخنش در این باره ساقط است.

سخن دربارهٔ امامت بر پنج اصل مبتنی است: **اصل اوّل** در بردارندهٔ حقیقت ریاست و وجوبش؛ **[اصل] دوم:** صفات رئیس (مقدمه شامل هردوی این مباحث بود چنان که بیان شد) **اصل سوم:** راه تعیین رئیس، نص است یا انتخاب؟ **اصل چهارم:** تعیین و مشخص بودنش؛ **اصل پنجم:** حدیث غیبت.

برخی علما **اصل ششمی** دربارهٔ احکام یاغی و یاغیان ضمیمه کرده‌اند که به خواست خدا بیان می‌شود.

پذیرش نص و اقسام آن

نص به معنی اظهار و آشکارگرداندن است.[۱] بدین معناست جایگاه بلند «منصّه» (کرسی) چون کسی که روی آن بنشیند، از بین مردمان، ظاهر و آشکار است.

حقیقت نص یعنی سخنان گفته شده به شیوهٔ ابراز و اظهار آشکار اما **تقسیم نص** بردوگونه است: **نص جلی** و **نص خفی**. **نص جلی** مانند **فرمایش پیامبر** صلی الله علیه و آله **دربارهٔ علی‌**بن ابیطالب علیه السلام: «برعلی به عنوان **«امیر مؤمنان»** سلام کنید: نیز «**علی خلیفه** (جانشین) من است، حرفش را گوش دهید و اطاعت کنید» و هرسخنی که شنوندگان بدانند اضطراراً از رسول خداست اما **نص خفی**، کلامی است که شنوندگان مطمئن نباشند حال که از رسول‌الله است، مراد از آن اضطراراً دانسته می‌شود یا با استدلال اما در حال حاضر یقین وجود دارد مراد از آن با استدلال دانسته شده مانند فرمایش دربارهٔ علی علیه السلام: «**هرکه مولای اویم، پس علی مولایش**

۱ـ نصّ الحدیث إلی فلان، یعنی سخن را به‌گوینده‌اش اسناد دادم. معجم مقاییس اللغة، ماده نصّ

است. تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی».[۱]

نص گونهٔ دیگر نیز تقسیم می‌شود که بردو قسم است: یکی را فقط شیعه امامیه نقل کرده گرچه در محدّثان کسی باشد که آن را به‌گونهٔ نقل **خبر واحد** وگفته باشد (که نص جلی است) و **دوم:** خبری که موافق و مخالف نقل کرده، تمامی امت آن را ـ به رغم اختلاف آرا و مذهب ـ پذیرفته‌اند و احدی از اینان خبر را انکار نکرده یا کسی که سخنش مورد اعتناست، ردّ ننموده، گرچه در تأویل و مقصود حدیث اختلاف کرده باشند (که این نص خفی است). وقتی این مطالب دانسته شد، **نص الهی برامامت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام در آیات بسیاری از قرآن و در احادیث شیعه و سنی به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدایتگر آمده،** در آینده به طور مفصل ـ به خواست خدا ـ خواهید دید.

معجزات امام علی علیه‌السلام به گونهٔ مختصر

ظهور معجزه به دست علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام برصحت ادعایش (امامت) دلالت دارد زیرا **ظهور معجزه** به دست کسی که ادعایی دارد، برصداقتش دلالت دارد چون در موقعیت تصدیق و پذیرش قرار می‌گیرد و سخنش با آنچه ادعا دارد، همخوان است [و بدو گفته می‌شود:] در آنچه ادعا داری، صادقی. وقتی حکم معجزه این باشد، اشکالی ندارد خدا آن را به دست کسی اظهار دارد که مدعی امامت است تا بدین وسیله برعصمت و وجوب طاعت و پیروی از او دلالت کند چنان که مشکلی ندارد خدا معجزه را به دست کسی اظهار بدارد که مدعی نبوت است.

اگر ایراد شود: چنانچه ظهور معجزه به دست غیر پیامبران روا باشد، مقتضای روا بودن **ظهور معجزه** به دست غیر انبیا، اکراه از نظر کردن به معجزات آنان است، پاسخ می‌دهیم: نَفس ظهور معجزه بیانگر صدق مدعی است و به این ادعا برمی‌گردد که

۱ـ این احادیث در جای خود در این کتاب بیان خواهد شد.

پیغمبر یا امام است یا پیامبر و امام نیست. **اگر پژوهشگر بگوید:** رواست کسی که معجزه به دستش ظاهر می‌شود، پیامبر نباشد، و کسی نمی‌تواند بگوید: لازمه‌اش اکراه از نظر کردن به آنان است، همین اکراه از نظر کردن وقتی پیش می‌آید که پژوهشگر دربارهٔ معجزه نظرش این باشد که می‌تواند **شعبده‌بازی**[۱] **یا جادوگری** باشد. معلوم است با چنین تجویزی، هیچ اکراهی پیش نمی‌آید. همین وضع در حالت نخست ممکن است.

برگشت آفتاب

عالمان سیره و آثارنویس معجزات را نقل کرده، اخبار در این باره صحیح بوده، شاعران اشعاری در این باره سروده که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار و پس از وفاتش یک بار، **خورشید برای امام برگشت.** از جمله احادیث برگشت در مرتبهٔ نخست، روایتی است که **شیخ مفید** در کتاب «ارشاد» آورده، منقول از **اسماء** بنت عمیس و **ام‌سلمه** (همسر رسول خدا) و **جابر**بن عبدالله انصاری و **ابوسعید** خدری است: همراه گروهی از صحابه **پیامبر** روزی در منزلش بود و **علی** علیه السلام پیش رویش که **جبرئیل** علیه السلام آمد و از سوی خدا با او سخن وحی می‌گفت. وقتی وحی پیامبر را در برگرفت، سر برزانوی امیر مؤمنان علیه السلام گذاشت و سر از زانو برنداشت تا خورشید غروب کرد، در نتیجه امیر مؤمنان علیه السلام ناچار گشت **نماز عصر** را نشسته خوانده، به رکوع و سجود اشاره کند.

وقتی **پیامبر** به هوش آمد، از امیر مؤمنان پرسید: نماز عصر از دستت رفت؟ عرض کرد: به خاطر موقعیت شما ـ ای رسول خدا ـ و حالی که هنگام شنیدن وحی داشتی، نتوانستم ایستاده بخوانم. **پیامبر به علی فرمود: دعا کن**[۲] **تا خورشید برایت**

۱ـ شعوذه و شعبده: تردستی و کارهایی مثل جادو. به چشم چیزی به نظر می‌آید که واقعی نیست.

۲ـ در منبع آمده: از خدا بخواه تا خورشید را برایت برگرداند.

برگردد تا نمازت را ایستاده در وقتش بخوانی، آن طورکه از دستت رفت چون از خدا و رسولش اطاعت می‌کنی، خدا دعایت را اجابت می‌کند. امیر مؤمنان علیه السلام از خدا درخواست کرد خورشید را برگرداند. برایش برگردانده شد و خورشید در جای خود در آسمان هنگام عصر قرارگرفت، سپس امیر مؤمنان علیه السلام نماز عصر را در وقتش خواند، آنگاه خورشید غروب کرد. **اسماء** گفت: به خدا سوگند! وقتی غروب کرد، صدایی همچون صدای فرو رفتن اره در چوب شنیدیم.[۱]

پیروان مذاهب چهارگانه این حدیث را نقل کرده،[۲] از جمله **ابومحمد** عبدالله‌بن محمدبن عثمان مزنی ملقّب به **ابن‌سقا**[۳] که سند را به اسماء بنت عمیس مذکور رسانده، نیز از جمله سُنیان: فقیه شافعی **ابن‌مغازلی** درکتابش با نام «المناقب» با سند خود و بدین عبارت: پیامبر صلی الله علیه و آله بدو وحی می شد و سرش در آغوش علی علیه السلام بود و نماز عصر نگزارد تا خورشید غایب گشت[۴] و رسول خدا پرسید: ای علی! نماز گزاردی؟ گفت: نه، رسول‌الله. دعا کرد: خدایا![۵] علی برطاعت تو و طاعت رسولت است. خورشید را برایش برگردان! راوی حدیث می‌گوید: خورشید غروب کرده اما بعد دیدم پس از این که ناپدید گشته بود، طلوع کرد و وقت نماز عصر برگشت، پس علی برخاست و نماز عصر خواند. وقتی نمازش را به پایان رساند، خورشید ناپدید گشت و ستارگان آشکار شدند.[۶]

روایت را **ابوعباس** احمدبن محمدبن سعیدبن عقدة الحافظ همدانی نیز آورده، سند را به **ابورافع** رسانده، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زانوی امیر مؤمنان

۱ـ ارشاد مفید: ج ۱، ص ۳۴۵

۲ـ این منقبت در بسیاری از منابع نقل شده، برای آگاهی بیشتر ر.ک: فضائل الامام علی از کتاب تاریخ دمشق: ج ۲، ص ۲۸۶ـ۳۰۵ + کفایة الطالب: ص ۳۸۰ + مناقب خوارزمی: ص ۳۰۶ + مناقب ابن مغازلی: ص ۹۶ + تذکرة الخواص: ص ۵۵

۳ـ تصحیح اسم از مناقب ابن‌مغازلی و تاریخ دمشق.

۴ـ در منبع آمده: خورشید غروب کرد.

۵ـ افزودهٔ منبع

۶ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۹۶

علی علیه‌السلام سر نهاد و وقت نماز عصر شد و علی نماز نگزارد و خوش نداشت پیامبر را بیدار کند تا خورشید ناپدید گشت. وقتی رسول‌الله بیدار شد، پرسید: **ابوالحسن!** نماز عصر گزاردی؟ گفت: نه ای رسول خدا، پس پیامبر دعا کرد و خورشید چنان که ناپدید گشته بود، برای علی برگشت[1] و وقت نماز عصر گشت، پس علی برخاست و نماز عصر گزارد. وقتی نماز عصرش به پایان رسید، خورشید ناپدید گشت و ستارگان پدیدار شدند.[2]

اما بازگشت خورشید پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امام علی: وقتی خواست از فرات در بابل بگذرد، بسیاری از یارانش مشغول عبور دادن چارپایان و بارهایشان بودند. علی علیه‌السلام خود همراه گروهی نماز عصر گزارد اما مردم هنوز از عبور آسوده نشده بودند که خورشید غروب کرد و نماز بسیاری از اینان از دست رفت و همگان نتوانستند به فضیلت نماز جماعت **امام** برسند، پس در این باره بگومگو کردند. وقتی **امام** سخنشان در این باره را شنید، از خدا درخواست کرد خورشید را برگرداند تا تمامی یارانش بتوانند نماز عصر را در وقت خود بخوانند. خدا اجابت فرموده، خورشید را برگردانده، در افق در حالتی قرار گرفت که وقت نماز عصر بود. وقتی همگان سلام نماز را دادند، خورشید ناپدید گشت. در این وقت صدای مهیبی از خورشید شنیده شد که مردم ترسیدند سبحان‌الله، لااله‌الاالله، الله‌اکبر و استغفرالله بسیار گفتند.[3]

۱ـ افزوده از منبع

۲ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۹۸

۳ـ نسخه خطی در این جا به مقدار یک صفحه و نیم افتادگی دارد. حدیث را از کتاب کشف الیقین: ص ۱۱۲ تکمیل کردیم.

فصل‌های کتاب:

فصل اوّل: آیه تطهیر[1]

فصل دوم: حدیث غدیر

فصل سوم: حدیث خاتم (انگشتر)

فصل چهارم: فرمایش خدا: «تو را برای مردم، امام گرداندم»[2]

فصل پنجم: معرفی صادقان

فصل ششم: بیان فرمایش خدا: «تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هرقومی هدایتگری است»[3] و این که حق «علی» است و حق به دست اوست.

فصل هفتم: بیان وصیت

فصل هشتم: باز وصیت

فصل نهم: عقد برادری، عشیره

فصل دهم: حدیث گرفتن سورهٔ برائت

فصل یازدهم: بیان سُنَن

۱ـ احزاب: ۳۳ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۲ـ بقره: ۱۲۴ «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

۳ـ رعد: ۷ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».

فصل دوازدهم: حدیث میثاق

فصل سیزدهم: طالوت[1]

فصل چهاردهم: بیان لیلة‌المبیت (شبی که علی علیه‌السلام در جای پیامبر خوابید)[2]

فصل پانزدهم: دوستی خدا و رسول و امام، در بردارندهٔ حدیث خیبر

فصل شانزدهم: باز در بیان دوستی خدا و رسول وامام، در بردارنده حدیث پرنده و وجوب دوستی امام

فصل هفدهم: در بیان «من شهر دانشم و علی دروازهٔ آن است» و «سرای حکمت و علی دروازهٔ آن»

فصل هجدهم: مباهله

فصل نوزدهم: هدایت

فصل بیستم: آیه «اولی الارحام»

فصل بیست و یکم: مؤاخات (برادری)

فصل بیست و دوم: منزلت

فصل بیست و سوم: برادری[3]

فصل بیست و چهارم: بستن درهای مسجد مگر در منزل علی علیه‌السلام

فصل بیست و پنجم: دوست داشتن علی علیه‌السلام پرچم ایمان و دشمنی‌اش بیرق نفاق

فصل بیست و ششم: نام‌گذاری امام به امیر مؤمنان

فصل بیست و هفتم: فرمایش پیامبر به علی: تو از منی و من از توأم

۱ـ بقره: ۲۴۷ «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

۲ـ بقره: ۲۰۷ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ».

۳ـ حجرات: ۱۰ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

فصل بیست و هشتم: فرمایش خدا: «وقتی برای فرزند مریم مَثَلی زده شد»[۱]

فصل بیست و نهم: مودت و دوستی به خاطر خویشاوندی

فصل سی‌ام: ولایت و حزب علی علیه‌السلام غالب و چیره است.

فصل سی و یکم: صدیقان

فصل سی و دوم: حدیث دوزندهٔ کفش

فصل سی و سوم: دیگران را شاهد گرفتن (مناشده)

فصل سی و چهارم: صراط مستقیم[۲]

فصل سی و پنجم: امام، عروةالوثقی و حبل‌الله و صالح مؤمنان و گوش شنوا و خبر عظیم

فصل سی و ششم: فرمایش خدا: بهترین مخلوقات خدا[۳]

فصل سی و هفتم: فرمایش خدا: «آیا آن که دلیل آشکاری از پروردگار خود دارد»[۴] و این که امام، نور خدا، هدایتگر، جنب‌الله، حجت خداست و مانند کعبه است.

فصل سی و هشتم: درجه‌ها

فصل سی و نهم: شهادت (گواهی)[۵]

فصل چهلم: طاعت و این که اهل بیت علیهم‌السلام مانند کشتی نوح‌اند.

۱ـ زخرف: ۵۷ «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ».

۲ـ انعام: ۱۵۳ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

۳ـ بینه: ۷ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

۴ـ هود: ۱۷ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَاماً وَرَحْمَةً أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ».

۵ـ طلاق: ۲ «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً».

فصل چهل و یکم: سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد[1] و علی همانند سورهٔ اخلاص

فصل چهل و دوم: صحبت خصوصی با رسول خدا[2]

فصل چهل و سوم: بالا رفتن بردوش پیامبر

فصل چهل و چهارم: دلائل شش‌گانه

فصل چهل و پنجم: چاه پرآب و قصرهای محکم و بلند[3] و حسنه و جنگ خندق

فصل چهل و ششم: دلالت‌ها و اَمارات (احادیثی دربارهٔ امامت علی علیه‌السلام)

فصل چهل و هفتم: برابری امام با ۲۱ پیامبر و لقمان و ذوالقرنین علیهم‌السلام

فصل چهل و هشتم: مناقب علی علیه‌السلام از کثرت به شمار نمی‌آید.

۱ـ توبه: ۱۹ «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

۲ـ مجادله: ۱۲ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

۳ـ حج: ۴۵ «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ».

فصل اوّل

آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

خدا فرمود: «خدا فقط می‌خواهد پلیدی وگناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».[1]

روایت ام‌سلمه

شیخ با سعادت **مفید** محمدبن محمدبن نعمان (خدا رحمتش کند) نقل کرده: این آیه در خانهٔ **ام‌سلمه** نازل شده، سند روایت را به ام‌سلمه رسانده، وی می‌گوید: پیامبر صلّی الله علیه و آله در خانه بود، همراه **علی و فاطمه و حسن و حسین** علیهم السّلام در حالی که اینان را با عبای خیبری پوشانده بود و فرمود: خدایا، اینان اهل بیت منند. پس خدا آیه را نازل کرد و رسول خدا برآنان خواند و **ام‌سلمه** (خدا از او راضی باشد) پرسید: ای رسول خدا، آیا من جزء اهل بیتت نیستم؟ بدو فرمود: تو برخیر و خوبی هستی اما بدو نگفت: تو جزء اهل بیتم هستی.[2]

۱ـ احزاب: ۳۳

۲ـ صاحب برهان فی تفسیر القرآن: ج ۳، ص ۳۰۹ـ۳۲۵ و علامه مجلسی در بحار: ج ۳۵، ص

←

روایت عایشه

محدثان نقل کرده‌اند که از **عمربن خطاب** دربارهٔ این آیه پرسیدند، گفت: در این باره از **عایشه** بپرسید، عایشه گفت: در خانهٔ خواهرم ام‌سلمه آیه نازل شد. از وی بپرسید که بدان از من آگاه‌تر است.

مطالبی که پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت در این باره گفته‌اند، بسیار است،[1] از جمله نقل فقیه شافعی **علی‌بن مغازلی** در کتاب معروفش به «مناقب» که مستند به ام‌سلمه است که می‌گوید: شأن نزول آیه **تطهیر** دربارهٔ رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین است.[2]

از زاذان از حسن‌بن علی نقل است که وقتی آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا ما و او را زیر عبای خیبری[3] ام‌سلمه گرد آورد و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترتم هستند. از آنان پلیدی را ببر و کاملاً پاکشان گردان.[4]

از راهی دیگر از ام‌سلمه روایت کرده: در حالی که رسول خدا نزدم نشسته بود، به دنبال حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم‌السلام فرستاد. ام‌سلمه می‌افزاید: عبایی را که زیر پایم بود، درآورد و روی علی و آنان انداخت، سپس چند بار فرمود: خدایا! اینان اهل بیتم هستند. از آنان پلیدی را دور کن و کاملاً پاکشان گردان! به رسول‌الله عرض کردم: من با شما هستم، فرمود: تو برخیر و خوبی هستی [یا روی سوی خیر داری].[5] حدیث از چند طریق دیگر نقل شده، از جمله مستند به افراد مذکور. این شش روایت را فقیه شافعی مذکور به استناد از افراد مزبور نقل کرده، از دیگر روایات، نقل **ابن عبد ربّه** در جلد ۲۹ کتاب عقدالفرید در فضائل علی‌بن ابیطالب:

← ۲۰۷ـ۲۳۶ روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی دربارهٔ نزول آیهٔ کریمه دربـاره پـنج تـن طاهر علیهم‌السلام ذکر کرده است.

۱ـ سیوطی در درالمنثور: ج ۶، ص ۶۰۳ـ۶۰۷ احادیثی در این باره با واژه‌ها و اسناد و راه‌های گوناگون نقل کرده است.

۲ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۰۲

۳ـ زیادی در منبع

۴ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۰۲

۵ـ المناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۰۳ با اختلافی اندک در بعضی الفاظ و افزوده‌هایی از وی

پیامبر صلی‌الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را گرد آورد و به رویشان عبایش را انداخت و آنان را به خود چسباند، سپس آیه تطهیر را تلاوت فرمود. شیعه پلیدی در آیه را چنین تأویل کرده: غرق در دنیا و لذاتش شدن. این پایان سخن ابن عبد ربه است.[۱]

از دیگر نقل‌ها: **احمدبن حنبل** به استناد شدادبن عماره:[۲] نزد **واثله**بن اسقع رفتم که گروهی نزدش بودند. از علی علیه‌السلام نام بردند، او را شتم کردند، من هم همراهشان شتم کردم. وقتی برخاستند از من پرسید: تو چرا امیر مؤمنان را شتم کردی؟ گفتم: دیدم همگان او را شتم کردند، من هم همراهشان شتم کردم. **شداد** گفت:[۳] برخوردی را که از رسول خدا دیدم، برایت نقل کنم؟ گفتم: بلی، گفت: خدمت **فاطمه** علیهاالسلام رفتم و سراغ علی را گرفتم، فرمود: نزد رسول‌الله رفته، در انتظار او نشستم تا وقتی که رسول خدا تشریف آورد و نشست و همراهش علی و حسن و حسین بودند که دست هردوی اینان را گرفته بود و وارد شد، پس علی و فاطمه را نزدیک خود گرداند و رو به رویش نشاند. حسن و حسین ـ هریک را ـ روی زانویش نشاند، سپس لباس یا عبایی ـ را دورشان پیچاند و آیه تطهیر را خواند و فرمود: خدایا اینان اهل بیتم هستند و اهل بیتم سزاوارترند.[۴]

در مسند احمد به استناد ام‌سلمه: روزی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله در خانه‌ام بود، خدمتگزار گفت: علی و فاطمه دم در هستند، رسول‌الله فرمود: برخیز و جایت را به اهل بیتم بده.[۵] برخاستم و درگوشه اتاق،[۶] همان نزدیک نشستم و علی و فاطمه و حسنین که کودکانی خردسال بودند، وارد شدند.[۷] رسول خدا دست کودکان را

۱ـ عقدالفرید: ج ۴، ص ۳۱۱

۲ـ در منبع: شداد ابی عمار

۳ـ افزوده‌ها در منبع نیستند اما در تفسیر ابن‌کثیر: ج ۳، ص ۴۸۳ به نقل از مسند امام احمد آمده‌اند.

۴ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۱۰۷

۵ـ در منبع آمده: برای اهل بیتم برخیز

۶ـ افزودهٔ منبع

۷ـ در منبع: حسن و حسین که کودک و خردسال بودند، همراهشان بود.

گرفته، به آغوش گرفته، بوسیده،[۱] یک دست را به‌گردن علی و دست دیگرش را برگردن فاطمه نهاد و وی را بوسید و لباس چهارگوشهٔ سیاه را رویشان انداخت[۲] و گفت: خدایا، رو سوی تو، نه رو سوی آتش، من و اهل بیتم. عرض کردم: من نیز ای رسول خدا؟ گفت: تو نیز.[۳]

از دیگر روایات: مسند احمد به استناد ام‌سلمه از طریقی دیگر: به یاد دارد پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌اش بود که فاطمه با دیگی سنگی که در آن تکه گوشت‌های ریز بود آمد،[۴] وی را خدمت رسول‌الله بردم. فرمود: همسر و دو پسرت را فراخوان.[۵] علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و خدمت پیامبر رفتند[۶] و نشسته، از آن غذا می‌خوردند. رسول‌الله و ایشان[۷] روی بستر پیامبر روی سکّویی[۸] بودند که زیرش عبای خیبری رسول‌الله بود. ام‌سلمه می‌افزاید: در اتاق نماز می‌خواندم[۹] که خدا آیهٔ تطهیر را نازل کرد، پس رسول خدا گوشهٔ عبا را گرفت و آنان را بدان پوشاند،[۱۰] سپس دستش را بیرون آورد و به سوی آسمان بالا برد و گفت: خدایا[۱۱] اینان اهل بیتم و خاصان من هستند، پس از آنان پلیدی را ببر و کاملاً پاکشان گردان. ام‌سلمه می‌گوید: سرم را داخل اتاق کردم و عرض نمودم: ای رسول خدا! من همراهتان هستم؟ فرمود: تو در

۱ـ در منبع: بوسید و در آغوش نهاد.

۲ـ اغدف علیهم: رویشان انداخت. خمیص: جامهٔ سیاه چهارگوش. در منبع آمده: دست در گردن علی و فاطمه انداخت، سپس بُردش را رویشان انداخت و...

۳ـ مسند امام احمد: ج ۶، ص ۲۰۴

۴ـ بُرمه: دیگ سنگی و خزیره: گوشت تکه‌های ریز شده، برآن آب بسیار ریخته، وقتی قوام آمد، آرد در آن ریخته می‌شود. اگر در آن گوشت نباشد «عصیده» (کاچی) است. گفته شده: از آرد و چربی. گفته‌اند: اگر از آرد باشد، حریره است و اگر از سبوس باشد، خزیره است.

۵ـ در منبع: به فاطمه فرمود...

۶ـ افزودهٔ منبع

۷ـ در منبع: در حالی که رسول‌الله...

۸ـ دکان به معنی سکّو و مصطبه است.

۹ـ در منبع: در حالی که من در اتاق نماز می‌خواندم.

۱۰ـ در منبع فغشّاهم به جای کساهم

۱۱ـ افزودهٔ منبع

راه خیری [در راه خیری].[1]

عبدالملک می‌گوید که برایم ابوسلمه[2] مثل **حدیث عطاء** را دقیقاً گفت و عبدالملک افزود: **داود**بن ابی‌عوف حجاف[3] به نقل از **شهر** بن حوشب از ام‌سلمه همانندش را دقیقاً گفت،[4] از دیگر روایات از طریق دیگر از ام‌سلمه: رسول‌الله به فاطمه فرمود: شوهر و پسرانت را نزدم بیاور، اینان را آورد، پس برآنان کسایی فدکی[5] انداخت. ام‌سلمه می‌افزاید که سپس رسول‌الله دستش را برآنان نهاد و دعا کرد: خدایا! اینان آل محمداند. صلوات و برکاتت را برمحمد و برآل محمد قرار بده که تو ستوده و باشکوهی. ام‌سلمه می‌گوید: کسا را برداشتم که همراهشان وارد شوم، اما پیامبر آن را از دستم کشید و فرمود: تو بر خیری.[6]

از دیگر روایات: واثله بن اسقع از طریقی دیگر: در پی علی به خانه‌اش رفتم. فاطمه فرمود: رفته رسول خدا را بیاورد. راوی می‌افزاید: هردو آمده، داخل شده، همراهشان وارد خانه شدم. علی را سمت چپ و فاطمه را سمت راست و حسن و حسین را پیش رویش نشاند، سپس لباسش را برآنان گسترد[7] و آیه تطهیر را خواند و گفت: خدایا! اینان اهل بیتم‌اند. خدایا! اینان سزاوارترند.

واثله می‌گوید: ازگوشه اتاق گفتم: ای رسول خدا! من جزء خانواده‌ات هستم؟ فرمود: تو جزء خانواده‌ام هستی. واثله می‌گوید: از این رو از عملم بدانچه امید دارم،[8] دل بسته‌ام.

از دیگر روایات: **شداد**بن عبدالله از واثله بن اسقع:[9] وقتی سر امام حسین‌بن

۱ـ افزودهٔ منبع

۲ـ در منبع: عبدالملک می‌گوید که ابولیلی به نقل از ام‌سلمه حدیث را برایم گفت

۳ـ در منبع: ابن‌جحاف

۴ـ مسند امام احمد: ج ۶، ص ۲۹۲

۵ـ زیاده منبع

۶ـ مسند امام احمد: ج ۶، ص ۳۲۳

۷ـ التفع: لباس را در برگرفت و خود را در جامه پیچید.

۸ـ در نسخهٔ خطی: أرجو ما أرجو، آنچه را امید دارم، امید دارم.

۹ـ تکرار اسم در نسخهٔ خطی: واثله بن اصقع

علی علیه‌السلام را آوردند، مردی از اهالی شام آن را دید و ابراز خوشحالی کرد. **واثله** خشمگین شد وگفت: به خدا پیوسته علی و حسن و حسین را دوست داشته‌ام پس از این‌که شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانهٔ ام‌سلمه چه فرمود. حسن آمد، پس پیامبر او را برزانوی راستش نشاند و بوسید، و حسین آمد، پس او را برزانوی چپش نشاند و بوسید. سپس فاطمه آمد، پس رو به رویش نشاند، بعد علی علیه‌السلام را فراخواند که آمد و روبه‌رویش نشست، آن‌گاه پیامبر برآنان عبایی خیبری نهاد،[1] گویا الان بدان صحنه می‌نگرم، بعد آیه تطهیر را خواند. از واثله پرسیدم: رجس چیست؟ گفت: شک دربارهٔ خدا.[2]

از دیگر روایات: نقل **عمرو بن میمون:** [است که می‌گوید:] کنار **ابن‌عباس** نشسته بودم که نُه فرد[3] آمدند... ابن‌عباس گفت: رسول خدا لباسش را گرفت و آن را روی علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین نهاد و آیهٔ تطهیر را خواند.[4]

از دیگر روایات: ام‌سلمه از طریق دیگر غیر از طریق نخست: ام‌سلمه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. وقتی خبر **مصیبت حسین‌بن علی** علیه‌السلام رسید، اهالی عراق را لعن کردم و گفتم: او را کشتند، خدا ایشان را بکشد! حمایتش نکردند، خدا لعنتشان کند! دیدم فاطمه سپیده‌دم[5] دیگی سنگی خدمت رسول‌الله آورد که در آن عصیده[6] درست کرده، در طَبَقی آورد و آن را مقابل رسول‌الله نهاد. پیامبر از فاطمه پرسید: پسرعمویت کجاست؟ گفت: در خانه است، فرمود: برو و وی را بخوان و پسرانش را بیاور. فاطمه پسرانش را آورد در حالی که دست هریک راگرفته بود و علی پشت سرشان می‌آمد تا خدمت رسول‌الله رسیدند، پس آن دو را در آغوشش نشاند و علی

۱ـ اردف علیهم: در پی هم آمد و نهاد

۲ـ این یکی از مصداق‌های رجس است، نه تمامی معنایش

۳ـ یعنی نُه شخص. رهط هرگاه به عدد اضافه شود، مراد از آن شخص و نفر است.

۴ـ مسند امام احمد: ج ۱، ص ۳۳۰

۵ـ به جای غداة، در منبع غدیه آمده است.

۶ـ آرد که با روغن تر شود و پخته گردد (کاچی).

سمت راست و فاطمه سمت چپ پیامبر نشست. **ام‌سلمه** می‌افزاید: از زیر پایم عبایی خیبری کشید[۱] که رواندازِ بستر ما در مدینه بود. رسول خدا آن را پیچاند و دو گوشهٔ عبا را گرفت[۲] و با دست راستش به طرف آسمان اشاره نمود و عرض کرد: خدایا! اینان اهل بیتم هستند. از آنان پلیدی را ببر و کاملاً پاکشان گردان![۳] عرض کردم: ای رسول خدا! من جزء خانواده‌ات نیستم؟ فرمود: آری و مرا زیر عبا برد[۴] [زیر عبا رفتم][۵] پس از آن که دعایش در حق پسرعمویش علی و دو پسرش و دخترش فاطمه علیها السلام به پایان رسید.[۶]

این هشت حدیث را **احمدبن حنبل** به استناد از افراد مذکور نقل کرده، در صحیح بخاری نویسنده سند را به **مصعب بن شیبه** به نقل از **صفیه** دختر شیبه از **عایشه** رسانده، خبر خواهد آمد. اما **مسلم‌بن حجاج** قشیری نیسابوری، سند را به عایشه رسانده، هردو نوشته‌اند که عایشه می‌گوید: صبحگاه رسول خدا بیرون رفت در حالی که عبایی منقّش از پشم سیاه برتن داشت.[۷] پس حسن‌بن علی آمد که پیامبر وی را داخل خانه برد، سپس حسین آمد و همراهش وارد خانه شد، بعد فاطمه آمد و وی را نیز داخل برد، بعد علی آمد و او را نیز داخل برد، سپس آیهٔ تطهیر را خواند.

نقل تفسیرهای اهل سنت

در تفسیر ثعلبی در تفسیر فرمایش خدا «طه» آمده: **جعفربن محمد** الصادق علیه السلام فرمود: طه یعنی طهارت اهل بیت محمد علیهم السلام ، سپس آیه تطهیر را تلاوت کرد. نیز

۱ـ در منبع «اجتذب» آمده به معنی کشید.

۲ـ در منبع آمده: پیامبر عبا را روی تمامی آنان پیچاند و بعد با دست چپ دو طرف عبا را گرفت.

۳ـ این عبارت در منبع سه بار تکرار شده است.

۴ـ در منبع به جای «وادخلین» «فأدخلنی» آمده است.

۵ـ افزودهٔ منبع

۶ـ مسند امام احمد: ج ۶، ص ۲۹۸

۷ـ مِرط یعنی عبا و مرحَّل یعنی جامهٔ با نقش و نگار که صورت کوچ شتران برآن کشیده شده باشد.

در این تفسیر حدیثی مرفوع از **ابوسعید** خدری است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شأن نزول این آیه پنج نفر است: من، علی، حسن، حسین و فاطمه «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهَ...**».[1]

باز در تفسیر به استناد **ابی‌داود** از ابوحمراء: نُه ماه که مثل یک روز بود، در مدینه بودم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هرروز صبح مقابل خانه علی و فاطمه علیهماالسلام می‌آمد و تلاوت می‌فرمود: نماز «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهَ...**».

باز در این باره در صحیح ابی‌داود (کتاب سنن) و کتاب موطأ مالک با استناد به «اَنَس» آمده: رسول خدا وقتی برای نماز صبح بیرون می‌رفت، پس از نزول آیهٔ تطهیر، نزدیک شش ماه مقابل خانهٔ فاطمه علیهاالسلام می‌رفت و می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهَ...**».[2]

باز در این باره در مسند عایشه در الجمع بین الصحیحین حمیدی در حدیث ۶۴ از اخبار آحاد مسلم از دو طریق آورده: یکی می‌گوید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی صبح بیرون رفت، در حالی که عبایی منقّش از پشم سیاه برتن داشت. حسن‌بن علی آمد، پس وی را داخل خانه برد، سپس آیه تطهیر را تلاوت فرمود.[3]

همچنین در این مورد در صحیح ابی‌داود در جلد سوم در باب مناقب حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام به استناد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند این عباراتِ نقل شده در الجمع بین الصحیحین حمیدی دقیقاً آمده است.

نیز در این باره در صحیح ابی‌داود در جایی دیگر در تفسیر آیه به سندش آورده: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ... دنباله حدیث مانند روایت الجمع بین الصحیحین حمیدی است و در آخرش افزوده: خدایا! اینان اهل بیتم‌اند، پس از آنان پلیدی را ببر و کاملاً! پاکشان گردان!

باز در این باره در صحیح مسلم در جلد چهارم در سومین کراس باب فضائل امیر

۱ـ تفسیر ابن‌کثیر: ج ۳، ص ۴۸۵

۲ـ مسند امام احمد: ج ۳، ص ۲۵۹ + درالمنثور: ج ۶، ص ۶۰۵

۳ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۸۳

مؤمنان علیه‌السلام به استناد **سعدبن ابی‌وقاص** که در حدیث به نقل از پیامبر چندین فضائل و ویژگی برای علی‌بن ابیطالب بیان می‌کند و در آخرش می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد: «به آنها بگو: بیایید فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بردروغگویان قرار دهیم»[1] رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فراخواند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت من هستند.[2]

روشن‌گشت این آیهٔ شریفه عظیمه در حق اهل بیت مذکور علیهم‌السلام بنابر نقل شیعه و نقل پیروان مذاهب چهارگانه سنی نازل شد. نمی‌توانند این مطلب را انکار کنند. پیشوایانشان که از اینان آموزه‌های دینی شان را می‌گیرند، این سخن راگفته‌اند، و **این موجب اثبات عصمت علی و فاطمه و پسرانشان علیهم‌السلام است**، زیرا زدودن پلیدی [مذکور در آیه] جز با عصمت از گناهان ممکن نیست زیرا گناه از پلیدترین پلیدی‌ها و «تطهیر» پیراستن از معصیت و هرگونه زشتی است. **احمدبن فارس** لغوی در «المجمل» چنین بیان کرده است. تأویل و حمل آیه طبق مطلبی که در حدیث آمده، بهتر از حمل آن برظن و اقوال بی‌پایه است، گذشته از این که خدا برصحت این مطلب طبق مضمون آیه با واژهٔ «اهل البیت» گواهی داده، رسول خدا آن را تفسیر کرده، فرموده: «اینان اهل بیتم هستند» و به چهار فرد مذکور علیهم‌السلام اشاره کرده است.

خبر از ارادهٔ الهی در این آیه [یرید الله = خدا می‌خواهد] خبر از وقوع فعل به طور ویژه است نه اراده‌ای که فعل امر بدان معنا خواهد بود، چون امثال فرمایشات الهی: «خدا می‌خواهد که برایتان بیان کند»[3] و «خدا راحتی شما را می‌خواهد»[4] واژه‌های

۱ـ آل عمران: ۶۱ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

۲ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۱ در آن آمده: خدایا اینان خاندانم هستند.

۳ـ نساء: ۲۶ «يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

عام در هردو آیه است. اگر بین آیه تطهیر و این دو آیه فرق نبود، اختصاص آیه به اهل بیت معنا نداشت چون خدا ـ جلّ جلاله ـ با آن آیه درصدد ستایش اهل بیت بوده، ستایش جز با وقوع فعل حاصل نمی‌شود.

توصیف اهل بیت به طهارت یا وصف عدمی است یا ثبوتی. اوّلی محال است چون نقیض موصوف نبودن است که وصفی سلبی است، و نقیض سلب، ثبوت است، پس ثابت شد توصیف اهل بیت به طهارت، وصف ثبوتی است، نه سلبی، از این رو توصیفشان به طهارت و اختصاص طهارت بدیشان واجب است و فقط برای اینان ثابت است، نه دیگران.

معنی اهل بیت

اگر گفته شود: مقصود از آیه تطهیر، همسران پیامبر است، جواب می دهیم: **این پندار باطل است** چون زدودن پلیدی جز با عصمت نیست ـ به دلیلی که گذشت ـ و حال این که **همسران [پیامبر] نامعصوم‌اند.**

پاسخ دیگر: جمع مذکر با «میم» [= هم، کم] است و جمع مؤنث با «نون» [هنّ، کنّ] و تفاوت بین آن دو با این علامت است. نزد لغت‌دانان روا نیست علامت مؤنث برمذکر نهاده شود، یا علامت مذکر برمؤنث. در حقیقت و مجاز چنین استعمالی نکرده‌اند. خدا «میم» آورده، «نون» را که علامت مؤنث است و در صدر کلام تکرار شده، انداخته است:

«**يَا نِسَاءَ النَّبِي لَسْتُنَّ... أَطَعْنَ**» (احزاب: ۳۱ـ۳۲) سپس از سخن، خطاب به زنان برگشته، علامت مذکر آورده، خدا فرموده: «**لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ... يُطَهِّرَكُم...**» (احزاب: ۳۳) به اتفاق نظر عرب‌دانان، خطاب متوجه دستهٔ اوّل (همسران پیامبر) نیست اما

۴ـ بقره: ۱۸۵ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنْ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أُيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

در دنبالهٔ آیه به اینان برمی‌گردد: «**اذْكُرْنَ... بُيُوتِكُن**» (احزاب: ۳۴) کـه دلالت دارد همسران که **درکلام الهی از آل محمد** اخراج شده و از حکم طهارت بیرون نـهاده شده‌اند، شامل این حکم نیستند چون حکم طهارت که موجب عصمت و فضیلت بسیار است، تعلیق شده است.

این [تغییر ساختار] نقل خطاب مذکر به مؤنث نامیده مـی‌شود چـنان‌کـه نـقل خطاب حاضر به غائب را در این آیه داریـم: «**حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ... جَرَيْنَ بِهِمْ...**»[1] و ایـن برای فصلاحت و بلاغت است.

اگر ایراد شود: بُردن پس از بودن است و فرمایش خدا «می‌خواهد از شما پلیدی را ببرد» دلالت دارد پلیدی در اهل بیت بوده است، **پاسخ می‌دهیم:** چنین چـیزی نیست، چون تخیل ذهنی نیاز به ثبوت و وجود نـدارد مـثلاً بـرای مـخاطب دعـا می‌کنید: خدا از تن تو تمام بیماری‌ها را ببرد، حتی اگر بیماری نداشته باشد دعا برای مخاطب نیکوست که بیماری‌ها از وجودش زدوده شوند به رغم آن‌که مریضی ندارد. آیه نیز خیالی راکه آدمی در ذهنش می‌تواند تصورکند می‌زداید. **پس عصمت مولانا امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام **ثابت شد** و هرکه قائل به عصمت شده، گفته پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امام بلافصل، ایشان است اما اگـر کسـی دیگـری را امـام دانسته، قائل به معصوم بودنش، خـروج از اجـماع است. سـخن دربـارهٔ وجـوب عصمت امام گذشت و عصمتش ثابت شد، **پس واجب است علی** علیه‌السلام **امام باشد** و چون دیگران معصوم نیستند، امامتشان باطل است.

عصمت اجباری؟!

اگر ایراد شود: چنانچه امام معصوم باشد، مجبور است و با اجبار، فضیلتی ندارد چون معصوم اسم مفعول است، پاسخ می‌دهیم: گاه مقصود از اسم مفعول، فاعل

۱ـ یونس: ۲۲

است چنان‌که از اسم فاعل به مفعول تعبیر می‌شود. خدا فرمود: «هنگامی که قرآن می‌خوانی، بین تو و آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب ناپیدایی قرار می‌دهیم»[۱] [مستور (اسم مفعول) آمده، حال آن که ساتر (اسم فاعل) مراد است] نیز: «امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست»[۲] عاصم (اسم فاعل) آمده، حال آن که به معنی معصوم (اسم مفعول) است، نیز: «از یک آب جهنده»[۳] دافق (اسم فاعل) به معنی مدفوق = جهیده شده (اسم مفعول) است. پس امام نگهدارندهٔ نفس خویش و مؤیّد و یاری شده از سوی خداست. شاعر می‌گوید:

بأبی خمسة هم...؛ پدرم فدای پنج تن که از پلیدی زدوده شده، بزرگوارند و کاملاً پاک شده‌اند: احمد مصطفی و فاطمه، نیز مقصودم علی و شبّر (حسن) و شبیر (حسین) است. هرکه اینان را دوست بدارد، خدای دارای عرش را دوست داشته، با خوشرویی و شادمانی [در روز قیامت] با خدا دیدار می‌کند. بردشمنانشان لعنت خدا باد و خدا که مالک همگان است، اینان را به جهنم ببرد.

۱ـ اسراء: ۴۵ «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً».

۲ـ هود: ۴۳ «قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ».

۳ـ طارق: ۶ «خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ».

فصل دوم

حدیث غدیر

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

خدا فرمود: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده، کاملاً به مردم برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای و خدا تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می دارد».[1]

این آیه در حق علی علیه‌السلام نازل شده، یعنی امامت علی بن ابیطالب راکه برتو نازل شده، ابلاغ کن. از جمله روایات در اینباره به نقل شیعه:[2] نقل شیخ ابوجعفر محمدبن **جریر طبری**[3] به استناد **زیدبن ارقم**:[4] وقتی رسول خدا از حجةالوداع

۱ـ مائده: ۶۷ «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**».

۲ـ تفاسیر شیعه اتفاق نظر دارند آیه کریمه دربارهٔ انتصاب علی علیه‌السلام به امامت نازل شده، به بعضی احادیث در این باره در تفسیر برهان: ج ۱، ص ۴۸۸ـ۴۹۱ مراجعه کنید. نص خطبهٔ غدیر یا مقداری از آن را نیز در بحار: ج ۳۷، ص ۲۰۴ و عوالم العلوم: ج ۱۵، ص ۱۷۸ به نقل از برخی منابع شیعه بیابید.

۳ـ ابوجعفر محمدبن جریربن رستم طبری نویسنده کتاب دلائل الامامه غیر از ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن کثیر طبری نویسنده کتاب التاریخ و التفسیر معروف است.

برگشت، آمد تا در غدیر خم در جُحفه[۱] بین مکه و مدینه فرود آمد، سپس دستور داد زیر درختان بزرگ بایستند و خار و خاشاک زیر آنها را جارو کنند،[۲] آن‌گاه ندای نماز جماعت دادند. روزی بسیار گرم همراه رسول‌الله بودیم. هریک از ما به خاطر گرمای بسیار و سوزان، عبایش را زیر پایش یا برخی بالای سر قرار داده بودند. رسول‌الله با ما نماز گزارد، سپس رو به ما کرد و فرمود:

ستایش خدا

حمد و ستایش پروردگاری را که **در عظمت**، یکتا و در وحدانیت بی‌همتاست؛ **سلطنت او** با عظمت و در ادارهٔ امور خلایق مقتدر و به همهٔ مخلوقات دانا[۳] و **در همه جا** حاضر و ناظر و قدرت و برهانش **بر همه موجودات** غالب است. بزرگی که ازلی‌ست و ستوده‌ای که زوال ندارد. آفریننده و زنده کننده‌ای که هر امری بدو برمی‌گردد.

آفرینندهٔ آسمان‌ها[۴] و گسترانندهٔ کهکشان‌ها و فرمانروای مطلق زمین و آسمان‌هاست. منزه و مقدّس است خداوندی که فرشتگان و روح‌القدس همه مخلوقات اویند.

۴ـ به نظر می‌رسد مؤلف خطبه پیامبرﷺ را از دلائل الامامه طبری گرفته که در قسمت دلائل ساقط قرار می‌گیرد و این جا نسخه را با آنچه درکتاب احتجاج طبرسی، ص ۵۵ـ۶۷ است مقایسه کردیم. در آن حدیث، مسند است و با آنچه در این جاست، در بعضی الفاظ تفاوت دارد که به موارد ناگزیر اشاره می‌کنیم اما به تمامی اختلافات نمی‌پردازیم.

۱ـ غدیر خم، آبگیر یا چاهی است. غدیر که بین مکه و مدینه در جحفه است، بدان افزوده شده،گفته شده سه میلی جحفه است. ر.ک: معجم‌البلدان: ج ۲، ص ۳۸۹. جحفه: روستایی در راه مدینه ـ مکه در منزل چهارم. جحفه نامیده شد چون در سالی سیل آن را بُرد و ساکنانش مهاجرت کردند. اکنون ویرانه است. بین آن و غدیر خم دو میل است. معجم‌البلدان: ج ۲، ص ۱۱۱

۲ـ دوحات جمع دوحه یعنی درخت بزرگ

۳ـ افزودهٔ احتجاج

۴ـ مسموکات یعنی آسمان‌ها و هرچه در آنهاست.

افاضهٔ فیوضاتش جمیع موجودات را احاطه نموده و نعمت‌های بی‌پایانش برخلایق گسترده شده؛ همه[1] را می‌بیند و هیچ چشمی او را نخواهد دید.

بخشنده و بردبار و غفور است. رحمت او همه چیز را فراگرفته و بندگان را به اعطای نعمت‌هایش منّت نهاده است. به انتقام سرکشان شتاب نمی‌فرماید و گنهکاران و ستمکاران را به زودی به عقوبتی که مستحقشان است نمی‌گیرد.

به اسرار بندگان دانا و به رازهای درونی آنها بینا می‌باشد و هیچ اندیشه‌ای[2] از او پنهان نیست. نهفته‌ای براو متشبه نمی‌گردد. علم او جمیع موجودات را فراگرفته و برهرچیز غالب[3] و قاهر است و قدرت او برهمه اشیا تسلط دارد.

خداوندی که مثل و مانند ندارد؛ پدیدآورنده همه چیز، و زنده، هنگامی که همه چیز در عدم بوده، پاینده‌ای زنده که به عدل و داد حکومت می‌فرماید؛ خدایی جز او نیست، توانا و دانا است.

او برتر از آن است که ادراکات مقام ذاتش را درک نمایند و اوست که به همهٔ افکار و اندیشه‌های خلایق بینا و آگاه است.[4] کسی نتواند او را وصف نماید و به اسرار آفرینش او از پنهان و آشکارا راه یابد مگر آن که خود، او را راهنمایی فرماید.

گواهی می‌دهم که نور قدسش همهٔ آفرینش را فراگرفته و پرتو انوارش تا ابد را فراگرفته و امر و فرمان او بی‌نیاز به مشاور، حکمفرماست.

مقدّرات و سرنوشت بدون مشورت و کمک تحقّق می‌یابد.[5] آنچه به وجود آورده، مثل و مانند نداشته و آنچه را که آفریده، از کسی کمک نگرفته است. در

۱ـ در احتجاج «کل عین» به جای «کل نفس»

۲ـ در نسخهٔ خطی مکتوبات به جای مکنونات

۳ـ در احتجاج «علی کلِّ شیء» به جای «لکلّ شیء»

۴ـ افزودهٔ احتجاج

۵ـ در احتجاج: بلا مشاور، مشری و لا تفاوت فی تدبیر

آفرینش کائنات، رنج و مشقّت و نقشه و طرح نداشته است. آنچه خواسته، موجود شده و آنچه را ایجاد فرموده، نمایان گردیده است. او خدای یگانه‌ای است که جز او خالقی وجود ندارد.

صنع او حکیمانه و آفرینش او نیکوست. دادگری که ظلم و جور ندارد. بزرگواری که بازگشت همه امور به سوی اوست. شهادت می‌دهم که هرموجودی در پیشگاه باعظمتش متواضع و فروتن است و هرچیزی در برابر هیبت و قدرتش حقیر و ناچیز است.[۱] مالک تمام ملک وجود[۲] خورشید و ماه به فرمان او بوده و هریک در مجرای حرکت خود برای مدّتی که خواست اوست در گردشند. روشنایی روز را به تاریکی شب می‌پوشاند و ظلمت شب را به روشنایی روز مبدّل می‌نماید، چرخ آفرینش شب و روز شتابان در حرکتند.

صفات الهی

او قهّاری است که طاغی سرکش را از پای در می‌آورد و هرشیطان متمرّد را هلاک[۳] می‌گرداند. کسی با او منازعه نکند و برای او شبیه و نظیری وجود ندارد.[۴] یگانه‌ای است که نیاز ندارد نه زاییده و نه زاییده شده وکسی با او همتا نیست. خدایی که یگانه است و پروردگاری که باعظمت است. آنچه اراده فرماید موجود می‌گردد و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد. به آنچه موجود کرده آگاه است و شمارش را دارد. اوست که می‌میراند و حیات می‌بخشد. تهیدست می‌کند و بی‌نیاز می‌گرداند. می‌خنداند و می‌گریاند. دور و نزدیک می‌گرداند. باز می‌دارد و عطا می‌فرماید. مُلک هستی از آن اوست و حمد و ستایش برای اوست و خیر و سعادت

۱ـ در احتجاج: تواضع کل شیء لقدرته... همه چیز در برابر قدرتش، فروتن و همه چیز در برابر هیبتش، خاضع است.

۲ـ در احتجاج: ملک الأملاک و مفلک الافلاک؛ مالک دارایی‌ها و آفرینندهٔ افلاک

۳ـ افزودهٔ احتجاج

۴ـ در احتجاج آمده: لم یکن معه ضد و لا نِدّ

به دست قدرت اوست و برانجام هرکاری قادر است. فقط اوست که شب را به روز می‌آورد و روز را شب می‌گرداند.[۱]

دعا را اجابت می‌فرماید و عطای خود را زیاد می‌گرداند. آمار و شمارهٔ آفرینش خود را دارد. آفرینندهٔ همه خلایق از جنّ و انس می‌باشد. فهم هیچ زبانی براو دشوار نیست. در فریادرسی بیچارگان ملول نمی‌شود[۲] و اصرار درخواست‌کنندگان او را نمی‌آزارد. حافظ نیکوکاران و توفیق‌بخش رستگاران و ولی‌نعمت مؤمنان و پروردگار جهانیان است. خداوندی که سزاوار است همهٔ خلایق شکرگزار او باشند و در همه حال او را ستایش نمایند. بسیار ستایشش می‌کنم. در آشکار و نهان و سختی و راحتی پیوسته شکرش می‌گویم.[۳]

به او ایمان دارم و فرشتگان وکتاب‌های آسمانی و پیغمبرانش را تصدیق می‌کنم. امر او را می‌شنوم و فرمان او را اطاعت می‌کنم و به رضای او عمل می‌نمایم و به آنچه برای من بخواهد راضی هستم.[۴]

با علاقه، بندگی و اطاعت او را می‌نمایم و از عذاب او می‌ترسم. برای این‌که او خداوندی است که از عذاب او ایمن نتوان بود و جور و ستم برهیچ کس نخواهد فرمود.

به بندگی خود اعتراف می‌کنم و به خداوندی اوگواهی می‌دهم و آنچه را که به من وحی فرماید انجام می‌دهم. اگر از ابلاغ آنچه به من وحی شده خودداری

۱ـ در احتجاج آمده: یولج اللیل فی النهار...؛ شب را به روز و روز را به شب می‌رساند. معبودی جز او نیست که توانای چیره و بخشنده است.

۲ـ در احتجاج: لایشکل علیه...؛ کاری برایش مشکل نیست و فریاد یاری‌خواهان خسته و بیزارش نمی‌کند.

۳ـ در احتجاج: الذی استحق مِن کل...؛ همو که از میان تمامی خلق، سزاوار شکر و ستایش است.

۴ـ در احتجاج: و أبادر إلی کلّ ما یرضا...؛ هرچه موجب خشنودی خداست، انجام می‌دهم و تسلیم قضا و حکمش هستم.

نمایم می‌ترسم به بلایی مبتلا شوم که احدی نتواند از من دفع نماید هرچند تدبیر او زیاد و دوستی‌اش باصفا باشد. خدایی جز او نیست. به من اعلام فرموده که اگر آنچه وحی شده نرسانم، تبلیغ رسالت نکرده‌ام و خداوند ضمانت نموده که مرا حفظ فرماید و خداوند بزرگ برای حفظ من کافی است.

ابلاغ رسالت

خدا برمن وحی فرستاده است: «به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، ای پیمبر برسان آنچه را که به سوی تو فرستاده شد از پروردگارت (در مورد خلافت حضرت علی علیه‌السلام) و اگر نرسانی، تبلیغ رسالت نکرده‌ای و خداوند تو را از شرّ مردم حفظ خواهد نمود».

ای مردم، در ابلاغ آنچه برمن وحی شده کوتاهی نکرده‌ام و از ابلاغ آنچه نازل شده، از پا ننشسته‌ام.[۱] برای شما سبب نزول این آیه را بیان می‌نمایم.

جبرئیل سه بار برمن نازل شد و سلام پروردگار را به من ابلاغ نمود[۲] و پروردگار نامش سلام است و مرا مأمور نمود که در این محل قیام کنم که سفید و سیاه آگاه شوند که **علیّ‌بن ابیطالب** برادر و وصیّ و جانشین و امام بعد از من است و مقام او نسبت به من مانند مقام هارون نسبت به موسی است، جز آن که پیغمبری بعد از من نخواهد آمد و او بعد از خدا و رسول، ولیّ پیشوای شماست و این فرمان را خدا در این آیه صادر فرموده: «همانا ولیّ شما، خدا و رسول او هستند و آنان که ایمان آورده و اقامه نماز می‌نمایند و در حال رکوع زکات می دهند»[۳] و علیّ‌بن ابیطالب اقامه نماز نمود و در حال رکوع زکات داد و او در هرحال رضای پروردگار را می جوید. ای

۱ـ در احتجاج: ما قصرتُ... ؛ در تبلیغ آیاتی که خدا نازل فرمود، کوتاهی نکردم.

۲ـ در احتجاج: عن السلام ربی و هو السلام

۳ـ مائده: ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

مردم! از جبرئیل سؤال کردم: آیا ممکن است که خداوند مرا از ابلاغ این امر معاف فرماید برای آن که می‌دانم **پرهیزکاران کم هستند و منافقان بسیارند و فسادانگیزان گنهکار**[۱] که به اسلام حیله و استهزا می‌کنند بی‌شمارند و خدا در قرآن آنها را معرّفی می‌نماید: «آنها آنچه با زبان می‌گویند به آن ایمان ندارند و گمان می‌کنند این کار کوچکی است در حالی که در پیشگاه خداوند بسیار بزرگ می‌باشد».[۲]

آزار منافقان

آنها پشت سر هم مرا اذیّت بسیار کردند[۳] و به من نسبت دادند که به هر سخن گوش می‌دهم و آن را قبول می‌نمایم و گمان کردند چنین هستم، برای آن که علی بسیار با من ملازم بود و به او عنایت و قبولش داشتم. تا این که خدا که معبودی جز او نیست، وحی نازل نمود و فرمود: «از ایشان کسانی هستند که پیغمبر را می‌آزارند و می‌گویند او گوش شده، بگو گوش دادن پیغمبر به صحبت دیگران خیر شماست[۴]...».[۵]

اگر بخواهم نام آنها را بیان نمایم، بیان می‌نمودم و اگر بخواهم، آنها را معرّفی می‌کنم و اگر بخواهم، آنها را نشان دهم نشان می‌دادم ولی به خدا سوگند دربارهٔ آنها بزرگواری می‌کنم[۶] و آنها را رسوا نمی‌نمایم و با همه این گذشت‌ها خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه را وحی فرموده ابلاغ نمایم: «ای پیغمبر، آنچه را به سوی

۱ـ در احتجاج: وختل المستهزئین... ؛ استهزاکنندگان در اسلام فریبکاری کرده...

۲ـ نور: ۱۵ «**إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللهِ عَظِيمٌ**».

۳ـ در احتجاج: أذاهم لی... ؛ نه یک بار مرا اذیت کردند.

۴ـ توبه: آیه ۶۱ «**وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**»

۵ـ در جملات اخیر اندک تفاوتی با احتجاج وجود دارد.

۶ـ در احتجاج به جای «سِرّهم» «امورهم» آمده است.

تو از پروردگارت وحی شد درباره علی برسان». ای مردم! این مطلب را بدانید و بفهمید.

آگاه باشید که خداوند[1] علی را سرپرست و پیشوا برشما قرار داده و به این سمت منصوب نموده و اطاعت او را برمهاجر و انصار و دنباله‌روان خوبشان واجب فرموده است. شهری و بیابانی، عجم و عرب، بنده و آزاد، کوچک و بزرگ، سفید و سیاه و هرکه خدا را می‌پرستد، باید فرمان علی را اطاعت کند وگفتار او را تصدیق نماید و امر او را انجام دهد. محروم از رحمت حق است کسی که مخالفت او کند. مشمول رحمت پروردگار است کسی که او را تصدیق نماید.[2] غفران الهی برای کسانی که از او اطاعت کنند و فرمان او را برند.[3]

آخرین سخنرانی پیغمبر

ای مردم، این آخرین جایگاهی است که برای رساندن امر پروردگار قیام نموده‌ام. بشنوید و اطاعت کنید و تسلیم فرمان پروردگار خود باشید. خدا ولی نعمت شماست و بعد از من علی سرپرست و پیشوای شماست که پس از علی پیشوایی امّت در اولادش که فرزندان من از نسل او هستند تا روز قیامت خواهد بود، روزی که خدا و رسول او را ملاقات می‌کنید. حلالی نیست مگر آنچه را که خداوند حلال فرموده و حرامی نیست مگر آنچه راکه خدا حرام فرموده و آنچه راکه خدا از حلال و حرام به من تعلیم فرموده و من نیز تمام علم الهی را به علی آموخته‌ام.[4]

۱ـ در احتجاج پس از تلاوت آیه، فرمود: ای مردم! بدانید خدا...

۲ـ در احتجاج: هرکه پیرویش کند، بخشوده، و هرکه تصدیق نماید، مؤمن است.

۳ـ در احتجاج: خدا علی را آمرزیده، نیز هرکه سخنش را بشنود و اطاعتش کند.

۴ـ در احتجاج: فان الله عزّوجلّ هو مولاکم... ؛ خدای عزّوجلّ مولا و معبود شماست و پس از او محمد سرپرست شماست که اکنون مخاطب شماست و بعد از من به دستور پروردگارتان سرپرست و امامتان است، سپس امامت در ذریه‌ام از فرزندان علی است تا روزی که خدا و

←

فضائل امام علی

ای مردم، علی را برتر بدانید.[1] هیچ علمی نیست مگر آن که خداوند آن را به من آموخت و هردانشی که به من آموخته شد، آن را به علی آموختم، پس از من برایتان بیان می‌کند.[2]

ای مردم، مبادا علی را تنها بگذارید و از او دوری کنید و از پیشوایی او سرپیچی نمایید. او تنها کسی است که شما را به سوی حق رهبری می‌نماید و به حق عمل می‌کند و باطل را محو می‌نماید. شما را از آن باز می‌دارد و از ملامت کنندگان در راه خدا بیمی ندارد.

علی اوّل کسی است که به خدا و رسول او ایمان آورد و او برای حفظ جان رسول خدا جانبازی نمود. او اوّل کسی است که با رسول خدا پروردگار را عبادت می‌کرد، هنگامی که احدی از مردان غیر از او همراه رسول، خدا را عبادت نمی‌کرد.

ای مردم، علی را بزرگ شمارید. خدا او را فضیلت داده و به فرمان او باشید، خداوند او را به خلافت منصوب نموده است.

ای مردم، علی پیشوای شما از طرف خداست و خداوند هرگز نمی‌پذیرد عذر کسی را که منکر او باشد[3] و چنین شخصی آمرزیده نخواهد شد. هرکه فرمان پروردگار را درباره پیشوایی علی رد کند، برخداست که او را عذاب نماید، عذاب دردناکی که هرگز پایان نداشته باشد.

ای مردم، بترسید از این که با علی مخالفت کنید وگمراه شوید. بترسید از آتشی که هیزم آن سنگ و اندام گنهکاران باشد، این آتشی است که برای کافران مهیّا شده

← رسولش را ملاقات کنید. حلالی نیست جز آنچه خدا حلال کرده و حرامی نیست جز آنچه خدا حرام کرده. خدا حلال و حرام را به من یاد داده، هرچه را پروردگارم در کتابش از حلال و حرام یاد داده، به علی آموخته‌ام.

۱ـ این کلمه در احتجاج نیست.

۲ـ در احتجاج: و کل ما علّمتُ... ؛ هردانشی به من آموخته شد، آن را به پیشوای پارسایان آموختم و دیگر دانشی نیست مگر این که آن را به علی یاد داده‌ام و او امام آشکار شماست.

۳ـ در احتجاج: منکر ولایتش باشد.

است.[۱]

ای مردم، به خدا سوگند! پیغمبران و فرستادگان پیشین خدا به رسالت من بشارت داده‌اند و من خاتم پیغمبران و رسولان هستم و حجّت خدا برتمام مخلوقات زمین و آسمان‌ها می‌باشم. هرکه در رسالت من شک کند، کافر است و برکفر زمان جاهلیّت خواهد بود و هرکه در یکی ازگفتارهای من شک کند، محقّقاً در همه گفتارهای من شک خواهد داشت و مأوایش آتش جهنّم است.

ای مردم، خداوند با این فضیلت که برایم پسندیده،[۲] برمن منّت نهاده و این احسانی از طرف پروردگار من است. معبودی جز او نیست و تا جهان برقرار و روزگار پایدار است، حمد و ستایش من همیشه براو باد.

ای مردم، **علی را فضیلت و برتری دهید، و بعد از من افضل برهمه مردم از زن و مرد می‌باشد.** روزی خلایق را به سبب ما فرستاده[۳] و خلائق را به واسطه ما پایدار فرموده، کسی که گفتار علی را رد کند [نه فقط] از رحمت خدا محروم است [بلکه] غضب خدا بر اوست. جبرئیل از جانب پروردگار به من خبر داده [و هرچه جبرئیل بگوید، از طرف خداست] پس باید هرکس بنگرد برای فردای قیامت چه فرستاده است.[۴] بترسید از خدا اگر با علی مخالفت نمایید و خدا به هرچه می‌کنید آگاه است.

علی، مفسّر قرآن

ای مردم، در فهم معانی قرآن دقّت و تأمّل نمایید و آیات کتاب خدا را بفهمید.

۱ـ اشاره به سوره بقره: ۲۴ «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ».

۲ـ در نسخهٔ خطی: به من عطا فرموده

۳ـ در نسخه خطی: خدا روزی را فرستاده است.

۴ـ حشر: ۱۸ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

به محکمات آن توجّه داشته باشید و در متشابهات پیروی از هوای نفس نکنید. به خدا سوگند! برشما نواهی قرآن را هرگز روشن نمی‌نماید و تفسیر کتاب خدا را واضح نمی‌کند جز کسی که دست او را گرفته‌ام و نزد خود قرار داده‌ام و بازوی او را بلند کرده‌ام و اعلام می‌کنم هرکه من پیشوای او هستم، علی پیشوای او می‌باشد و او علی‌بن ابیطالب برادر و وصیّ من است و [پیشوایی او برشما] از جانب خدا اعلام شده که برمن وحی گردیده است.[۱]

ای مردم، **بدانید علی و پاکان از اولاد من از نسل علی،** ثقل اصغر و قرآن ثقل اکبر است و هرکدام از آنها خبردهندهٔ یکدیگرند و مطابقت با هم دارند و هرگز از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر برمن وارد شوند. آنان امر خداوند میان مردم هستند و فرمانروا روی زمین می‌باشند.[۲] **آگاه باشید** که امر رسالت را ادا کردم. **آگاه باشید** که آنچه باید برسانم رساندم. آگاه باشید که **محققاً** به شما شنواندم. آگاه باشید که برشما آشکار نمودم. **آگاه باشید** که خدا فرمود و من هم از جانب پروردگار گفتم. **آگاه باشید که امیرالمؤمنین غیر از برادرم علی نیست و این منصب پس از من برای احدی غیر از علی نخواهد بود.**

آن‌گاه بازوی علی را گرفت و بلند نمود. از روز اوّلی که رسول‌الله ﷺ برمنبر بالا می‌رفت، امیر مؤمنان در پله‌ای پایین‌تر از مقام پیامبر بود و از چهرهٔ رسول خدا برکت می‌جست اما اکنون گویا در یک مقام بودند. رسول‌الله ﷺ علی علیه‌السلام را با دستش بالا برد. به حدّی بالا برد که پاهای علی علیه‌السلام محاذی زانوی پیغمبر ﷺ قرار گرفت، سپس فرمود:[۳] ای مردم، این علی برادر و وصیّ و مخزن دانش و جانشین من میان هرکه مرا قبول دارد[۴] و مفسّر کتاب خدا می‌باشد. او کسی است که شما را

۱ـ در احتجاج: ولایتش از سوی خداست که برمن نازل شده است.

۲ـ در احتجاج: امانت خدا میان خلق و حاکمانش روی زمین‌اند.

۳ـ این سطرها در احتجاج مختصر شده است.

۴ـ در احتجاج: بر امتم

به قرآن دعوت می‌نماید و عمل [۱] به کاری می‌کند که مورد رضای پروردگار است. او با دشمنان قرآن به جنگ برمی‌خیزد و راهنمای طاعت الهی است[۲] و مردم را از معصیت خدا باز می‌دارد. او جانشین رسول خدا و امیر مؤمنان می‌باشد. از سوی خدا به امر خدا[۳] راهنمای مردم است.

خدا می‌فرماید: «سخن من تغییرناپذیر است».[۴] به دستور تو (ای خدا) می‌گویم: **بارالها، دوست بدار هرکه علی را دوست بدارد. دشمن بدار هرکه علی را دشمن بدارد،** [یاری کن هرکه وی را یاری کند و یاری مکن هرکه او را یاری نکند][۵] و آنهایی که پیشوایی او را انکار کنند، لعن کن و برکسانی که حقّ او را غصب کنند غضب فرما.

پروردگارا، تو این آیه را در حق علی برمن نازل فرمودی و پیشوایی امّت را مخصوص علی قرار دادی و به این سبب دین را بربندگانت کامل فرمودی و نعمتت را برآنها تمام گردانیدی و از بندگانت به داشتن دین اسلام راضی شدی و فرمودی: «هرکس دینی غیر از اسلام اختیار نماید، هرگز از او قبول نخواهد شد و در قیامت از زیانکاران است».[۶]

پروردگارا، تو را شاهد می‌گیرم [و شهادت تو برمن کافیست][۷] که فرمان تو را رساندم.

۱ـ در احتجاج: خواننده و عامل به قرآن است.
۲ـ هرکه را از قرآن پیرو کند، دوست دارد.
۳ـ در احتجاج: امام هدایتگر و قاتل عهدشکنان و ستمگران و از دین خارج شدگان به دستور خدا. این سخن را می‌گویم و تغییر نمی‌یابد.
۴ـ سوره ق: ۲۹ «**مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ**».
۵ـ این زیاده در احتجاج نیست.
۶ـ آل عمران: ۸۵ «**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**».
۷ـ افزودهٔ احتجاج

تکمیل دین با امامت

ای مردم، خدا به سبب پیشوایی علی دین شما را کامل فرمود، پس کسانی که به پیشوایی او و فرزندان من که از صلب او هستند[۱] و تا روز قیامت پیشوای امّت می‌باشند نگروند، روز قیامت که برخداوند عزّوجلّ وارد شوند، اعمال آنها باطل و تباه‌گشته است و در آتش، منزل و مأوای ابدی خواهند داشت و تخفیفی از عذاب برآنها نخواهد بود و مورد نظر لطف قرار نخواهند گرفت.[۲]

ای مردم، این علی بهتر از شما مرا یاری می‌کند و از شما نزد من سزاوارتر [و نزدیک‌تر و عزیزتر][۳] است و خدا و من از او راضی هستیم. هیچ آیهٔ رضایتی در قرآن نازل نشده مگر درباره اوست و هیچ کجا خطاب برمؤمنان نشده مگر از وی شروع شده و هیچ آیهٔ مدحی در قرآن نازل نشده مگر در مورد اوست و شهادت به بهشت در سورهٔ «هل اتی»[۴] داده نشده مگر برای وی و برای احدی غیر از او آن سوره نازل نشده و غیر وی را مدح نفرموده است.

ای مردم، او دَین خدا را ادا می‌کند[۵] و جدال‌کننده از جانب رسول خدا است. او پرهیزکار و پاکیزه و راهنما و راه یافته است. پیغمبر شما بهترین پیغمبران و او بهترین اوصیا می‌باشد.[۶]

۱ـ در احتجاج: و بعد از او در مقامش قرار می‌گیرند.

۲ـ بقره: ۲۱۷ـ۲۱۸ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

۳ـ افزودهٔ احتجاج

۴ـ سوره انسان: آیه ۱ «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً».

۵ـ در احتجاج: یاری کنندهٔ دین خداست.

۶ـ در احتجاج: پیامبرتان بهترین پیامبر و جانشین او بهترین جانشین و وصیّ شما بهترین وصیّ و فرزندانش بهترین اوصیایند.

ای مردم، نسل هرپیغمبری از صلب اوست و نسل من از صُلب امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب خواهد بود.

ای مردم، شیطان با حسد آدم را از بهشت بیرون کرد، مبادا شما حسد برید که اعمالتان باطل شود و قدم‌هایتان بلغزد. همانا آدم علیه‌السلام به سبب یک خطا برزمین هبوط نمود در حالی که برگزیده خدا بود، پس چگونه‌اید شما اگر دشمنان خدا شوید؟! به خدا![۱] **دشمنی با علی نمی‌کند مگر کسی که بدبخت است** و دوستی با او نمی‌ورزد مگر کسی که پرهیزکار است. ایمان به وی نمی‌آورد مگر کسی که ایمان او خالص باشد. به خدا سوگند که سورهٔ «عصر» در مورد علی نازل شده است: به نام خداوند بخشنده مهربان ـ قسم به عصر که بشر در زیانکاری است... مگر کسی که به حق راضی و شکیبا باشد.

هشدار به مردمان

ای مردم، خدا من را گواه گرفت[۲] که فرمان خدا را به شما رساندم و برفرستاده خدا وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نمی‌باشد.[۳]

ای مردم، از خداوند بترسید و آنچه را که حقّ پرهیزکاری است، عمل نمایید تا مسلمان بمیرید.[۴] **ای مردم**، به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و به نوری که به رسول او نازل شده و پیش از آن که اعمالتان ناچیز شود و صورت‌هایتان به حسرت به عقب برگردد ایمان بیاورید.[۵]

۱ـ در احتجاج: و شما چگونه‌اید و حال آن که شما، شمایید و برخی از شما دشمن خدایید. دشمن نمی‌باشد...

۲ـ در احتجاج: خدا را گواه می‌گیرم که رسالتم را ابلاغ کردم.

۳ـ نور: ۵۴ «إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً».

۴ـ بقره: ۱۳۴ «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

۵ـ نساء: ۴۷ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً».

ای مردم، نور از جانب خدا می‌باشد و آن نور در طریق من قرارگرفته است و بعد از من در طریق علی می‌باشد و بعد از او در طریق نسل وی خواهد بود تا زمان **حضرت قائم مهدی** ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ که حق خدا را آشکار می‌نماید و حقّ از دست رفتهٔ ما را به ما برمی‌گرداند. خداوند عزّوجلّ ما را حجّت خود قرار داده، **برآنهایی که کوتاهی و نیرنگ می‌کنند و مخالفت و خیانت می‌نمایند** وگنهکار و ستمکار از بین همهٔ مردم جهان را می‌کشد.[۱]

ای مردم، شما را [از اعمال زشتتان] می‌ترسانم و من فرستاده خداوند هستم و پیش از من هم رسولانی آمدند. آیا اگر من مُردم یا کشته شدم، به آیین پیشینیان خود بازگشت می‌نمایید؟ هرکه از اسلام برگشته و به‌گذشتگان خود بپیوندد، هرگز به خداوند ضرری نمی‌رساند و خداوند پاداش شکرگزاران و صابران را به زودی عطا می‌فرماید.[۲] **آگاه باشید که علی** به شکیبایی و شکرگزاری موصوف است و بعد از او فرزندانش که از صُلب او هستند، صبور و شاکر می‌باشند.

ای مردم، برخدا منّت نگذارید که ما را پذیرفته‌اید و اگر منّت نهید، خدا به شما این نعمت را نخواهد داد و خداوند برشما غضب نموده و شما را به عذاب گرفتار می‌نماید، زیرا او درکمینگاه است.[۳]

ای مردم، به زودی بعد از من پیشوایانی شما را به آتش دعوت می‌نمایند و آنها در قیامت یاوری نخواهند داشت. **ای مردم**، بدانید که خدا و من از آنها بیزاریم. **ای مردم** بدانید که آنها با یاران و پیروانشان در درجهٔ پست جهنّم جای دارند و متکبّران جایگاه بدی خواهند داشت. [افزوده احتجاج: آگاه باشید که آنها در صحیفه با هم

۱ـ در احتجاج: خدا ما را برمقصران و دشمنان حجت قرار داده است.

۲ـ اشاره به آیه ۱۴۴ آل عمران «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِيْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ**».

۳ـ در احتجاج: برخدا منت نگذارید که مسلمان شده‌اید که برشما خشم می‌گیرد و عذابش را برشما می‌فرستد که او درکمین است.

جمع می‌شوند، پس باید در موضوع صحیفه توجّه نمایید. زیرا توطئه صحیفه همه را جز عدهٔ معدودی به‌گمراهی می‌کشاند].

ای مردم، امامت و پیشوایی امّت را به طور وراثتی به امانت به شما می‌سپارم.

آنچه مأمور به ابلاغ آن بودم، به شما رساندم و این ابلاغ حجّتی است برکسانی که حاضرند و آنهایی که غائب می‌باشند و کسانی که به دنیا آمده و یا نیامده‌اند [نیز برکسانی که شاهدند و] حضور دارند و آنهایی که حضور ندارند، پس باید حاضران به غائبان و پدرها به فرزندها تا قیامت این پیام را برسانند. **به زودی امامت به صورت زمامداری و کشورداری غصب می‌گردد،** [افزودهٔ احتجاج: لعنت خدا باد برغصب‌کنندگان و برآنهایی که غاصبان را یاری می‌نمایند] و پروردگار به زودی به حساب جنّ و انس برای جزای اعمال رسیدگی می‌فرماید[1] و آنگاه شعله‌هایی از آتش و مس گداخته برشما سرکشان می‌افروزد که نتوانند از خود دفع نمایند.

ای مردم، خدا شما را به حال خود واگذار ننموده که هرچه بخواهید انجام دهید. آزادی عمل برای آن است که ناپاک از پاک جداگردد و خدا شما را به علم غیب آگاه ننموده است.

ای مردم، اهل قریه‌ها هلاک نشدند مگر آن که پیش از روز قیامت، خداوند هلاکشان می‌نماید، نیز **امام مهدی هلاکشان می‌کند** و خدا به وعده‌اش عمل می‌نماید.

ای مردم، بیشتر پیشینیان گمراه شدند و خداوند آنها را هلاک نمود و بازماندگان سرکش را نیز هلاک می‌فرماید، سپس این آیه را تا آخر خواند: «آیا گذشتگان را هلاک نکردیم؟ همان‌طور بازماندگان را هلاک می‌نماییم و با گنهکاران چنین معامله خواهیم کرد. وای برحال آنها روز قیامت اگر گفتار پیغمبران را تکذیب کرده باشند».[2]

ای مردم، خداوند به من امر و نهی فرموده و من به علی امر و نهی نمودم و علی

۱ـ در احتجاج: در آن وقت برای حسابرسی به شما جن و انس رسیدگی می‌کنیم. (الرحمن: ۳۱)

۲ـ مرسلات: ۱۶ـ۱۹. چهار سطر اخیر بسیار متفاوت‌تر از احتجاج است.

آگاه شد به آنچه خدا به من امر و نهی فرموده است، پس فرمان او را بشنوید [افزودهٔ احتجاج: تا از غضب خدا ایمن شوید و دستور او را اطاعت کنید تا رستگار شوید] و از نهی او احتراز کنید [افزودهٔ احتجاج: تا سعادتمند گردید و به میل او عمل نمایید] و راه خود را از راه او جدا نسازید.

علی صراط مستقیم

ای مردم، من صراط مستقیم الهی میان خلایق هستم که شما را به پیروی از هدایت به سوی خود، خدا امر کرده[1] و **پس از من علی صراط مستقیم خدا می‌باشد** و بعد از علی فرزندان من از صلب او پیشوایان هدایتگر هستند که به حق راهنمایی کرده و بدان سو می‌گرایند.

سپس سوره حمد را خواند و فرمود: **به خدا! سوره حمد دربارهٔ علی و عترت من نازل شده** و به خدا شامل حال آنها بوده و به آنها اختصاص دارد و آنها دوستان خدا هستند و ترس و وحشتی برآنها نیست و محزون نخواهند شد. **آگاه باشید** حزب خداوند غالب است.

آگاه باشید دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام سفیه و دشمن یکدیگر بوده و از نظر خصلت برادران شیاطین هستند که بعضی به بعض دیگر الهام می‌نمایند وگفتار ناهنجار آنها از روی غرور و جهل می‌باشد.[2]

آگاه باشید دوستان علی و عترت من ایمان آورندگان به خدا هستند که خدا در کتاب خود آنها را چنین توصیف می‌فرماید: «ای پیغمبر، نمی‌یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و با دشمنان خدا و رسول دوستی نمایند اگرچه آنها از پدران یا فرزندان یا برادران یا اقوام ایشان باشند. خداوند ایمان را در دل‌هایشان قرار داده است و آنها را از جانب خود یاری می‌فرماید و آنها به بهشت‌هائی داخل

۱ـ در احتجاج: که به شما دستور داده از آن پیروی کنید.

۲ـ جملات احتجاج از آنچه اینجاست، متفاوت است.

می‌شوند که در زیر درختان آن جوی‌ها روان هستند و در آن جا جاویدان بوده و خداوند از آنها راضی و آنها هم از خدا راضی می‌باشند و آنها حزب خدا هستند و حزب خدا رستگار خواهد بود».[۱]

آگاه باشید دوستان علی و عترت من را خدا چنین توصیف می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم آلوده ننموده‌اند. آنها ایمن از عذاب پروردگار می‌باشند و رستگار خواهند بود».[۲]

آگاه باشید دوستان علی و عترت من کسانی هستند که ایمان آورده و تردید به دل راه نداده، بدانید دوستدارانشان داخل بهشت می‌شوند و در امن و امان می‌باشند و فرشتگان را ملاقات می‌نمایند در حالی که به آنها خیرمقدم می‌گویند و نوید می‌دهند که شما در بهشت جاویدان هستی.

آگاه باشید دوستان علی و عترت من کسانی هستند که بدون حساب داخل در بهشت خواهند شد و در آن متنعّم‌اند. آگاه باشید دشمنان علی و عترت من کسانی هستند که به آتش دوزخ کشیده می‌شوند. **آگاه باشید دشمنان علی و عترت** من کسانی هستند که غرّش جهنّم را می‌شنوند و لهیب آتش را که در فوران است می‌بینند [افزوده احتجاج: دشمنان اهل بیت کسانی‌اند که خدا درباره‌شان فرمود:] هر دسته‌ای که داخل در جهنّم شوند دسته دیگر را لعنت می‌نمایند.[۳]

آگاه باشید دشمنان علی و عترت من کسانی هستند که خداوند درباره آنها چنین

۱ـ مجادله: ۲۲ «لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۲ـ انعام: ۸۲ «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ».

۳ـ اعراف: ۳۸ «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ».

می‌فرماید: «هنگامی که گروهی را در جهنّم می‌ریزند، نگهبانان جهنّم از آنان سؤال می‌نمایند: آیا پیامبری که شما را از عذاب بترساند برشما نیامد؟[۱] در جواب گویند: آری آمد، ولی ماگفتار او را تکذیب نمودیم و به اوگفتیم که برتو چیزی نازل نشده و تو درگمراهی آشکار می‌باشی». پس وای براهل جهنم!

آگاه باشید دوستان علی و عترت من کسانی هستند که در خفا و پنهانی از پروردگار خود ترسانند و ایمان آنها سبب ارزش و پاداش بزرگ برآنها خواهد بود.[۲]

ای مردم، بین پاداش فراوان و جهنّم تفاوت بسیار است.[۳] دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمّت کرده و لعنت نموده، و دوست ما کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوست خود خوانده است. **ای مردم**، بدانید من ترساننده هستم و علی بشارت دهنده است.[۴] ای مردم! من انذارگر و علی راهنماست.

فضائل و برتری‌های امام علی

ای مردم، من پیامبر هستم و علی جانشین من است. مردم! بدانید من رسول و علی امام است و امامان پس از او، فرزندانش‌اند و امامان از او و پسرانش هستند. من پدرشان هستم و امامن از نسل علی‌اند. من پدرشان هستم و **امامان از ما هستند. مهدی قائم برکلیّه ملل با ادیان مختلف** پیروز می‌گردد. آگاه باشید او از ظالمان انتقام می‌گیرد. **آگاه باشید او** تمام دژها را فتح نموده و ویران می‌گرداند. **آگاه باشید او** مشرکان را از هرنژاد و ملّتی باشند نابود می‌نماید. **آگاه باشید او** انتقام خون دوستان خدا را می‌گیرد. **آگاه باشید او یاور** دین خدا می‌باشد. **آگاه باشید او** چراغ دریای ژرف

۱ـ ملک: ۸ـ۹ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»

۲ـ ملک: ۱۲ «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ».

۳ـ در احتجاج: بین بهشت و جهنم

۴ـ این جمله در احتجاج نیست.

است. **آگاه باشید او** فضل و برتری دانایان و جهل و بی خردی نادانان را می داند. **آگاه باشید برگزیده** خداوند و منتخب او می باشد. **آگاه باشید او** وارث علوم است و علم او به تمام علوم احاطه دارد. **آگاه باشید** گزارش دهندهٔ فرمان خدا می‌باشد و دستور پدرانش را مستحکم کرده، در انجام امور پایدار و استوار می‌باشد. **آگاه باشید** امور خلایق به او واگذار شده است. **آگاه باشید پیامبران** گذشته همه به وجود او بشارت داده‌اند. **آگاه باشید او** آخرین حجّت خداوند است و بعد از او حجّتی نخواهد بود و در جهان حقّی نیست مگر با او و نوری نیست مگر نزد او. **آگاه باشید** هیچ کس براو غلبه نمی‌نماید وکسی براو پیروز نمی‌گردد.

آگاه باشید ولیّ خدا در زمین می‌باشد و حکم و فرمان او حکم و فرمان خداوند است و پروردگار او را به اسرار آفرینش خود از پنهان و آشکار آگاه ساخته است.[۱]

ای مردم، آنچه لازم بود، برای شما روشن نمودم و به شما فهماندم و بعد از من علی آنچه لازم باشد، به شما می‌فهماند.

ای مردم، پس از آن که خطبه من پایان یافت، شما را به همدستی[۲] و بیعت با علی دعوت می‌نمایم و بعد از آن که من با او بیعت نمودم، شما با او بیعت نمایید و به او تبریک گویید.

آگاه باشید با خداوند عهد و پیمان بسته‌ام و علی با من بیعت نموده و من از طرف خداوند عزّوجل از شما برای علی بیعت می‌گیرم، پس هرکه عهدشکنی کند، ضرر آن برخود اوست.[۳]

۱ـ این اوصاف از آنچه در احتجاج است، در واژه و ترتیب مختلف است.

۲ـ مصافقه، دست به دست زدن به عنوان بیعت

۳ـ فتح: ۱۰. نکث عهد یعنی نقض و شکستن عهد و بیعت «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً».

حج رفتن

ای مردم، حج [افزوده احتجاج: حج و سعی بین صفا و مروه] و عمره از شعارهای خدایی است. هرکس حجّ خانه خدا نماید یا عمره به جای آورد گناهی براو نمی‌باشد که برصفا و مروه طواف نماید وکسی که خواستارکارهای نیک باشد و آن را انجام دهد، خداوند پاداش او را می‌دهد و به اعمال بندگان آگاه است.[1]

ای مردم، به زیارت خانه خدا روید. هیچ خاندانی وارد مکه نشود مگر آن که مرفه و بی‌نیازگردد و هیچ خاندانی سرپیچی ننماید مگر آن‌که فقیر و بی‌نسل گردد.

ای مردم، هیچ بنده مؤمنی در مواقف حج توقّف ننماید مگر آن که خداوند گناهانش را ببخشد و چنانچه زمان وقوف منقضی گردد و عمل حج انجام نشود، باید در سال دیگر انجام داده شود.

ای مردم، حجّاج مورد لطف خاص پروردگار می‌باشند[2] و آنچه در راه خدا خرج نمایند، برای آنها ذخیره خواهد بود و خداوند عمل هیچ نیکوکاری را ضایع نمی‌نماید.

ای مردم، زیارت خانه خدا را برای اکمال دین و انفاق در راه او انجام دهید و از آن جایگاه برنگردید مگر آن‌که ازگناهان خود توبه نمایید و تصمیم بگیرید که دیگر هرگز مرتکب گناه نشوید.[3]

ای مردم، نماز به پای دارید وزکات دهید آن چنان‌که دستور فرمودم و اگر مدت زمانی گذشت و در انجام فرامین الهی کوتاهی کردید و یا دستور عملم را فراموش نمودید، پس علی پیشوای شما روشن‌کننده احکام الهی برشماست. خدا او را بعد از من به این سمت منصوب فرموده است. و یا امامی که جانشین او و من است. هرچه از او سؤال نمایید به شما پاسخ می‌دهد و برای شما بیان می‌نماید آنچه را که

۱ـ بقره: ۱۵۸ «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ».

۲ـ در احتجاج: حاجیان یاری می‌دهند. ۳ـ اقلاع یعنی ترک گناهان

نمی دانید.

آگاه باشید حلال و حرام احکام الهی بیش از آن است که همه را یادآور شوم و شما را در یک مکان به تمام آنها آگاه نمایم ولی در این مقام شما را به حلال خدا امر می‌کنم و از حرام او نهی می‌نمایم و مأمور هستم که با شما اتمام حجّت نمایم و برای قبول آنچه را که پروردگار عزّوجلّ برمن نازل فرموده از شما برای علی امیر مؤمنان بیعت بگیرم و پیشوایان بعد از او را که از فرزندان من و نسل او می‌باشند به شما معرفی نمایم؛ پیشوایانی که امامت متعلق به آنان است و آخرینشان قائم حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه) می‌باشد تا روز قیامت که خدا را ملاقات کند، هموکه اکنون قضا و قدر به دست اوست.[1]

ای مردم، شما را به هرحلالی دلالت کردم و از هرحرامی نهی نمودم و هرگز نمی‌توانم ازگفتار خود برگردم و آن را تغییر و تبدیل نمایم. برشماست که آنها را یاد آورید و به خاطر بسپارید و به یکدیگر توصیه نمایید و آنها را تبدیل ننمایید.[2]

آگاه باشید گفتار خود را تکرار می‌نمایم: نماز به پای دارید و زکات بدهید. امر به نیکی کنید و از منکر نهی نمایید.

آگاه باشید که بالاترین امر به معروف [و نهی از منکر] آن است که در گفتار من استوار و ثابت‌قدم بمانید و به کسانی که در این محل حضور ندارند گفتار مرا برسانید و آنها را به قبول آن وادارید و از مخالفت با آن نهی نمایید. این فرمانی است که از جانب خدای نعمت‌بخش صادر شده و امر به معروف و نهی از منکر فقط امر و نهی امام معصوم می‌باشد.[3]

ای مردم! قرآن و علی و امامان پس از وی میانتان هستند. به شما گفتم که آنان از

۱ـ در احتجاج: امامانی که مهدی قائم از آنان است، تا روز قیامت که به حق حکومت می‌کند.

۲ـ افزوده احتجاج: تغییر ندهید

۳ـ در احتجاج: نهی از منکر فقط نهی امام معصوم است.

من و اویند. تا بدانان چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید.[۱] **ای مردم**، تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید و از روز قیامت بترسید، خدا می‌فرماید: «زلزلهٔ قیامت با عظمت است»،[۲] یاد مرگ و زمان حساب و سنجش اعمال را فراموش ننمایید همان‌گونه که سرانجام در دادگاه عدل پروردگار جهانیان به حساب شما رسیدگی می‌شود و جزای اعمال شما از نیک و بد داده خواهد شد. هرکس در آن دادگاه پرونده عملش پیروی از فرمان خدا باشد، پاداش نیک به او اعطا می‌شود و هرکه نافرمانی از خدا کرده باشد، از بهشت بهره‌ای نخواهد داشت.

ای مردم، جمعیت شما بیشتر از آن است که یک‌یک در یک زمان با من بیعت نمایید. خدا مرا امر فرموده که با زبان از شما برای پیشوایی علی امیر مؤمنان و امامان بعد از او که به شما معرفی نمودم اقرار بگیرم؛ آنها فرزندان من از صلب او خواهند بود.

پس همه شما اقرار نمایید و همه بگویید شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و راضی هستیم و از آنچه به ما ابلاغ نمودی از طرف پروردگار برای پیشوایی علی امیر مؤمنان و پیشوایی فرزندان او که امامان بعد از او خواهند بود فرمان می‌بریم. با دل‌ها و جان‌ها و زبان و دست خود بیعت می‌نماییم و با این بیعت باقی هستیم تا زمانی که زنده‌ایم و زمانی که می‌میریم و بعد از مرگ که زنده می‌شویم. بیعت خود را تغییر و تبدیل نمی‌دهیم و شک نمی‌آوریم و مردّد نمی‌شویم و از عهد خود برنمی‌گردیم و پیمان‌شکن نمی‌باشیم و با خدا و تو دست می‌دهیم[۳] و فرمانبر علی امیر مؤمنان و فرزندان او می‌باشیم و اطاعت می‌کنیم امامانی را که اعلام نمودی از

۱ـ در احتجاج آمده: ای مردم، خداوند در قرآن معرفی می‌نماید: امامان بعد از علی فرزندان او هستند. من هم به شما معرفی نمودم که او از من و من از او می‌باشم. خدا درکتاب خود می‌فرماید: «کلمه باقیه را در نسل او قرار دادیم» (زخرف: ۲۸) و من شما را آگاه نمودم تا زمانی که قرآن و عترت راهنمای شما باشند، هرگز گمراه نخواهید شد.

۲ـ حج: ۱ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ».

۳ـ در احتجاج: از خدا و تو اطاعت می‌کنیم.

فرزندان تو از صُلب علی بعد از حسن و حسین می‌آیند و دعوت می‌کنند. مقام حسن و حسین را نزد خدا و من دانستید و منزلت آنها را در پیشگاه خداوند برایتان بیان داشتم و آنها بزرگواران و آقایان جوانان اهل بهشت می‌باشند و بعد از پدر خود علی پیشوایان امت خواهند بود و من پیش از علی، پدرشان هستم.

ای مردم! باز بگویید خدا و تو (ای رسول) و علی امیر مؤمنان و حسن و حسین و امامانی راکه نام بردی، اطاعت می‌کنیم و عهد و میثاق می‌بندیم. با دل‌ها و جان‌ها و زبانمان و دستمان با امیر مؤمنان عهد و بیعت می‌کنیم. هرکه پس از آن زمان امامت امام بعدی را درک کرد، اولاً با زبان به امامت اقرار می‌کند. از عهدمان سرپیچی نمی‌کنیم و خدا نیاورد آن روز را تا ابد که ببیند بیعت را تبدیل کنیم.[1] شهادت را در حضور تمامی حاضران ـ چه کسانی که به دنیا آوردیم و چه آنان که به دنیا نیاورده‌ایم ـ ادا می‌کنیم.

در این بیعت خدا را شاهد می‌گیریم و خداوند برای شهادت کافی است و تو هم برما شاهد باش و تمام کسانی که فرمانبر خدا هستند از آنهایی که ظهور دارند و آنهایی که ظهور ندارند یعنی فرشتگان و سپاهیان و بندگان خدا و شهادت خدا بالاترین شهادت‌ها است.

ای مردم، آنچه را که می‌گویید خداوند صدای شما را می‌شنود و از ضمیر شما آگاه است. هرکه پیروی نماید، رستگار خواهد شد و هرکه سرپیچی نماید، ضرر آن برخود اوست. هرکه با علی بیعت نماید، با خدا بیعت نموده و دست قدرت خداوند بالاترین دست‌هاست.[2]

ای مردم، با خدا و من بیعت کنید و با علی امیر مؤمنان بیعت نمایید، نیز با حسن

۱ـ در احتجاج آمده: مَن ادرکهما [به جای مَن ادرکها...] بیده و أقرّبهما... تا أشهدنا الله جمله افتادگی دارد.

۲ـ فتح: ۱۰ **«إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَكَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»**.

و حسین و امامان پس از ایشان در دنیا تا آخرت، و بدانید که او و فرزندانش کلمهٔ باقیهٔ الهی [در زمین] می‌باشند،[۱] خداوند هلاک می‌نماید کسی را که حیله کند، و ترحّم می‌فرماید برکسی که وفادار بماند، «پس هرکه عهدشکنی کند، به خود ستم کرده است و آن‌که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفاکند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد».[۲]

ای مردم، آنچه راکه به شماگفتم، به دیگران بگویید و برعلی سلام دهید و او را امیرالمؤمنین بخوانید و بگویید: «پروردگارا، شنیدیم و اطاعت کردیم و آمرزش تو را می‌طلبیم و بازگشت ما به سوی تو می‌باشد».[۳] و بگویید: «حمد و ستایش خدا راکه ما را راهنمایی فرمود و اگر راهنمایی نمی‌نمود رستگار نمی‌شدیم».[۴]

ای مردم، فضائل علی‌بن ابیطالب امیر مؤمنان نـزد خـداست و در قـرآن ذکـر فرموده و آن بیشتر از آن است که در یک مجلس بتوان بیان نمود. پس هرکه فضائل او را به شما بگوید و بشناسد، او را تصدیق نمایید.

ای مردم، هرکه از خدا و رسول و علی و امامان بعد از اوکه به شما معرفی نمودم اطاعت کند، محقّقاً به رستگاری بزرگی نائل شده است.

ای مردم، آنهایی که برای بیعت با علی سبقت‌گیرند و او را دوست بدارند و او را امیر مؤمنان بخوانند، به نعمت‌های الهی در بهشت سرفراز خواهند شد.

۱ـ در احتجاج: از خدا بترسید و با علی امیر مؤمنان و حسن و حسین و امامان که کلمهٔ پاک و باقیهٔ الهی‌اند بیعت کنید.

۲ـ فتح: ۱۰ «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَـنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً».

۳ـ بقره: ۲۸۵ «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

۴ـ اعراف: ۴۳ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

ای مردم، سخنی گویید که خدا از شما راضی و خشنود گردد و اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، هرگز ضرری به خدا نمی‌رسانید.[۱]

پروردگارا، مؤمنان را بیامرز و کافران را مورد خشم خود قرار ده، حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

پس مردم[۲] گفتند: «آری شنیدیم و با دل‌ها و جانمان و زبان و دستمان دستور خدا و رسول را اطاعت کردیم» و پیرامون رسول خدا و علی ـ صلوات‌الله علیهما و آلهما ـ گرد آمده،[۳] [با دست مصافقه و بیعت کرده][۴] **نخستین کسانی که با رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و علی علیه‌السلام بیعت کردند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر و دیگر صحابه از مهاجران بودند،** و نیز تمامی مردمان به قدر جایگاه و منزلتشان [بیعت کردند]، تا آن که نماز ظهر و عصر یکباره خوانده شد و باقی آن روز تا ثلث اوّل شب به خواندن نماز مغرب و عشا همزمان گذشت. سه بار بیعت و پیمان را ادامه داده، هرگاه گروهی با رسول خدا بیعت می‌کرد می‌فرمود: شکر خدا را که ما را برتمامی جهانیان برتری داد.

***

در فرمایش خدا: «ای رسول! آنچه را از پروردگارت برتو نازل گشته، ابلاغ کن...»[۵] پنج نکته هست: کرامت، دستور، حکایت، عزل و عصمت.

غدیر خم در آثار اهل سنت

سیره‌نگاران و آثارنویسان برنقل خبر روز غدیر از راه‌های بسیار اتفاق نظر دارند،

۱ـ ابراهیم: ۸ «وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۲ـ در احتجاج: قوم به پیامبر عرض کردند: شنیدیم.

۳ـ تداکوا علیه: پیرامونش گرد آمدند و جمع شدند.

۴ـ زیاده از احتجاج

۵ـ مائده: ۶۷ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

مثلاً **محمدبن جریر طبری** آن را در کتابش از هفتاد و اندی طریق آورده است.[۱]

اما **احمدبن محمدبن سعید بن عقده** حدیث را از ۱۵۰ طریق آورده، گفته شده از ۱۰۵ طریق و کتابی خاص در این باره نوشته،[۲] شیخ با سعادت **ابوجعفر طوسی** حدیث را از ۱۲۵ طریق آورده، راویانی که نام برده نشده‌اند، از راه‌های بی‌شمار نقل کرده‌اند. اما روایات پیروان مذاهب چهارگانهٔ سنّی دربارهٔ این خبر بسیار است، از جمله نقل **احمدبن حنبل** در مسندش به استناد براءبن عازب که می‌گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بودیم. در غدیر خم فرود آمدیم. میان ما ندای نماز جماعت برای رسول‌الله سر داده شد. زیر دو درخت جارو شد[۳] و [حاضرین] نماز ظهر [را با پیامبر] گزاردند و [بعد از اتمام نماز رسول خدا] دست علی را گرفت و فرمود: آیا می‌دانید من از مؤمنان، سزاوارتر و اَولی به خودشان هستم؟ عرض کردند: بلی، فرمود: آیا نمی‌دانید از هرمؤمنی، اَولی به خودش هستم؟ عرض کردند: بلی، پس دست علی را گرفت و [به آنان][۴] فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است. خدایا! دوست بدار هرکه او را دوست دارد و دشمن بدار هرکه با وی دشمنی کند.

راوی می‌افزاید: [پس از آن] **عمربن خطاب** خدمتش رسید و عرض کرد: **ای پسر ابوطالب! مولای هرمؤمن و مؤمنه گشتی.**[۵]

از دیگر روایات به استناد **زیدبن ارقم: همراه** رسول خدا صلی الله علیه و آله در وادی که بدان وادی خُم می‌گفتند فرود آمدیم، پس دستور نماز داده شد و [رسول خدا در سختی گرما] نماز گزاردند. سپس برایمان خطبه خواندند. پارچه‌ای را بر درخت [گندمگون

۱ـ مقصودش ابوجعفر محمدبن جریر بن یزید طبری نویسنده التاریخ و التفسیر مشهور است که کتاب الولایة در دو جلد ضخیم دارد که در آن حدیث غدیر را از ۷۵ طریق ذکر کرده، ر.ک: الغدیر فی التراث الاسلامی: ص ۳۵

۲ـ کتابش به کتاب الولایة معروف است. ر.ک: الغدیر: ص ۴۱

۳ـ کسح یعنی جارو و تمیز شد.

۴ـ این در منبع نیست.

۵ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۲۸۱ و نزدیک بدین مضمون در سنن ابن‌ماجه: ج ۱، ص ۴۳

ام‌غیلان] پهن کردند تا از تابش خورشید سایه باشد و فرمود: **آیا نمی‌دانید**، آیا گواهی نمی دهید که من از هرمؤمن به خودش سزاوارترم؟ گفتند: بلی، فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است.[۱] خدایا! دوست بدار هرکه دوستش بدارد و دشمن بدار هرکه دشمنش بدارد.[۲]

از دیگر روایات نقل **ابوطفیل** است: علی علیه‌السلام در «رحبه» مردمان راگرد آورد و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم هرمرد مسلمانی که شنید رسول خدا روز غدیر خم آن فرمایشات را فرمود برخیزد، پس سی تن برخاستند. **ابونعیم** [که از سند حذف شده][۳] می‌گوید: شمار بسیاری برخاستند وگواهی دادند: رسول‌الله دست امام راگرفت و فرمود: **ای مردم! آیا می‌دانید**[۴] من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است. خدایا! دوست بدار هرکه دوستش بدارد و دشمن بدار هرکه دشمنش بدارد.[۵]

از دیگر روایات، نقل به استناد علی‌بن ابیطالب است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روز غدیر خم فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است.[۶]

از دیگر روایات، نقل از «شعبه» است که وی خبر را به پیامبر مستند کرده که فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است. **سعیدبن جبیر** می‌گوید: مثل این حدیث را از ابن‌عباس شنیدم وگمان می‌کنم گفت: حدیث راکتمان کرده بودم.[۷]

۱ـ در منبع آمده: به درستی که علی مولایش است.
۲ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۷۲ و افزوده‌ها از وی است.
۳ـ این افزوده در منبع نیست.
۴ـ در منبع: پس به مردم فرمود: آیا می‌دانید.
۵ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۷۰ و در پایان روایت افزوده: راوی می‌گوید بیرون آمدم وگویا در دلم تردیدی بود. به زید بن ارقم برخوردم و از او پرسیدم: شنیدم علی چنین و چنان می‌گفت، جواب داد: منکری؟ خودم از رسول خدا شنیدم که آن فرمایش راکرد.
۶ـ مسند امام احمد: ج ۱، ص ۱۵۲
۷ـ در ملحقات احقاق الحق: ج ۶، ص ۲۳۰ حدیث شعبه را از مناقب امام احمد نقل کرده، ر.ک: صحیح ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۳

این پنج روایت را **احمدبن حنبل** در مسندش به استناد افراد مذکور نقل کرده، از دیگر روایات، نقل ابوبکر بن مردویه ـ که نزد سُنیان از جمله حافظان حدیث است ـ مستند به **ابوسعید خدری**[1] است که: پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به غدیر خم خواند. دستور داد خار و خاشاک زیر درخت را جارو بزنند و این در روز پنجشنبه بود، سپس مردم را به سوی علی فراخواند و بازوانش را گرفت و بالا برد آن‌قدر که مردم سفیدی زیر بغل رسول‌الله صلی الله علیه و آله را دیدند و از هم جدا نشدند تا این آیه نازل گشت: «امروز دینتان را برایتان کامل گرداندم و نعمتم را برشما تمام کردم و راضی گشتم اسلام دینتان باشد» پس رسول خدا فرمود: الله‌اکبر به خاطر تکمیل دین و کامل گشتن نعمت و خشنودی خدا از رسالتم و ولایت علی، سپس فرمود: هرکه مولایش هستم، علی مولایش است. خدایا! دوست بدار هرکه دوستش دارد و دشمن کسی باش که با او دشمن است و هرکه او را یاری کند، یاریش بده و هرکه یاریش نکند، او را یاری مکن!

سرودهٔ حسان

حسان‌بن ثابت عرض کرد: ای رسول خدا! به من اجازه می‌دهی چند بیتی بسرایم؟ فرمود: به برکت خدا بگو، پس حسان گفت: **ای گروه قریشیان!** اجازه و شهادت رسول خدا را بشنوید [و سرود]: **یناديهم یوم الغدیر...**؛ در روز غدیر پیامبرشان در خُم آنان را خواند و پیامبر گوینده‌ای لایق شنیدن است. پرسید: چه کسی سرور و ولیّ شماست؟ آنان بی‌آن که اظهار بی‌اطلاعی کنند گفتند: خدایت مولای ماست و تو ولیّ مایی و امروز از بین ما کسی را در برابر خود نافرمان نخواهی دید. پس او را گفت: **ای علی! برخیز که من تو را به امامت و هدایتگری پس از خویش پسندیدم.** آن جا بود که دعا کرد: خدایا! دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و

۱ـ محمدبن سلیمان این حدیث را با اختلاف اندک در المناقب: ج ۱، ص ۱۱۸ نقل کرده، در این کتاب سندش موجود است.

دشمن بدار هرکه با علی دشمنی کند![1]

راوی افزود: پس از آن **عمر**بن خطاب نزد امام رفت و بدو گفت: ای پسر ابیطالب! گوارا باشد! مولای هرمرد و زن مؤمن گشتی.

این حدیث را که ابوبکربن مردویه نقل کرده، شیخ ابوعبدالله محمودبن عمران مرزبانی به سند خود در اواخر جلد چهارم کتاب «مرقاةالشعر» نیز نقل کرده، تا پایان ابیات حسان‌بن ثابت را آورده است.[2]

از دیگر روایات، نقل ابن‌عبدربّه در کتاب العقدالفرید در جلد بیست و نهم در فضائل علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است. خدایا! دوست بدار هرکه دوستش بدارد و دشمن بدار هرکه دشمنش باشد.[3] هرکه یاریش کند یاریش بده و هرکه او را یاری نکند، یاریش مده و حق را با علی گردان هرکجا که بگردد!

از دیگر روایات، نقل **عبدالله‌بن احمد**بن حنبل به استناد ریاح‌بن حرث است: گروهی در «رحبه» نزد علی آمدند وگفتند: سلام برتو ای مولای ما! فرمود: چگونه مولای شمایم و حال آن که شما قومی عرب هستید؟ گفتند: شنیدیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روز غدیر خم فرمود: هرکه مولایش هستم، پس این علی مولایش است.

ریاح می‌افزاید: وقتی رفتند، در پی‌شان بودم و پرسیدم: آنان چه کسانی‌اند؟[4] گفتند: گروهی از انصار که **ابوایوب انصاری** بینشان بود.[5]

۱ـ طبیعی است این ابیات در دیوان حسان‌بن ثابت ذکر نشود چون بیانگر فضیلتی از فضائل علی علیه‌السلام و پابرجاکردن امامتش است و در فرهنگ مخالفان لازم است هرمقدار ممکن می‌باشد، فضائل پوشیده بماند. برای شناخت منابع این ابیات ر.ک: الغدیر: ج ۲، ص ۳۴ به بعد.

۲ـ ابن‌طاوس در الطرائف، ص ۱۴۶ نیز ذکر کرده است.

۳ـ العقدالفرید: ج ۴، ص ۳۱۱ و در آن دنبالهٔ حدیث نیست، نیز آن را در، ج ۵، ص ۹۹ در شمار احتجاج مأمون با فقها در فضائل علی علیه‌السلام آورده است.

۴ـ در منبع: پرسیدم اینان چه کسانی‌اند.

۵ـ مسند امام احمد: ج ۵، ص ۴۱۹ و حدیث دیگری به نقل از ریاح، بدین مضمون آورده است.

از دیگر روایات، نقل **زاذان**بن عمر[1] است: شنیدم علی علیه‌السلام در «رحبه» مردم را سوگند می‌داد: هرکه شاهد بود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن فرمایشات را کرد، برخیزد، پس سیزده مرد برخاسته، گواهی دادند که شنیدیم رسول خدا فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است.[2] خدایا! دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمنی کن با کسی که دشمنش باشد.

از دیگر روایات، نقل **زیدبن ارقم** است: در جحفه بودیم که رسول‌الله وقت ظهر سوی ما آمد در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود و فرمود: **ای مردم!** آیا نمی‌دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری، فرمود: پس هرکه مولایش هستم، علی مولایش است. راوی می‌افزاید: از او پرسیدم که آیا رسول‌الله فرمود: خدایا! دوست بدار هرکه او را دوست دارد و دشمن کسی باش که با او دشمنی کند؟ گفت: آنچه را شنیدم، خبر می‌دهم.[3]

از دیگر روایات، نقل سعیدبن وهب است که: **علی مردم را سوگند داد**، پس پنج یا شش صحابی پیامبر برخاستند وگواهی دادند که پیامبر فرمود: هرکه مولایش هستم، علی مولایش است.[4]

خبر به نقل از شعبه بن ابی‌اسحاق: شنیدم رسول‌الله فرمود: خدایا! دوست بدار هرکه دوستش بدارد و دشمن کسی باش که با او دشمنی کند و هرکه او را یاری بدهد، یاریش فرما و هرکه یاریش ندهد، او را یاری مده و دوستدار کسی باش که

۱ـ در نسخهٔ خطی در میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۶۳ چنین آمده اما در منبع زاذان‌بن عمر است.

۲ـ مسند امام احمد: ج ۱، ص ۸۴ و دنبالهٔ حدیث در آن نیست.

۳ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۶۸ و آغاز حدیث در آن چنین است: از عطیه عوفی: از زیدبن ارقم پرسیدم و بدو گفتم: خویشاوندی دارم که از تو حدیث دربارهٔ علی (رضی‌الله عنه) در مورد روز غدیر خم نقل کرده، دوست دارم آن را از خودت بشنوم، گفت: در دل شما اهالی عراق چیزهایی هست! بدو گفتم: از من خطری به تو نمی‌رسد! پس گفت: آری در جحفه بودیم...

۴ـ مسند امام احمد: ج ۵، ص ۳۶۶ و نزدیک بدین محتوا: ج ۱، ص ۱۱۸

دوستدارش باشد و خشمگین باش از کسی که از او خشمگین باشد.[1]

حدیث از **براءبن عازب** به‌گونهٔ دیگری ـ غیر از آن که گذشت ـ نقل شده، در پایانش آورده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این مولای کسی است که من مولایش هستم. خدایا! هرکه را دوستش بدارد، دوست بدار و هرکه را دشمنش باشد، دشمن باش. عمر نزد امام رفت و بدو عرض کرد: ای پسر ابیطالب! گوارا باشد! مولای هرمرد و زن مؤمن گشتی.[2]

در صدر حدیث که حذف شده، آمده: پیامبر دست علی بن ابیطالب راگرفته بود.

حدیثی مرفوع از **زیدبن ارقم** نقل کرده که پیامبر روز غدیر خم به علی بن ابیطالب چهار بار فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است.[3]

از روایات دیگر، نقل مرفوع عبدالرزاق از رسول خداست که فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولایش است.

این هشت حدیث را عبداللهبن احمدبن حنبل به استناد افراد مذکور نقل کرده، **احمدبن حنبل** به استناد بُریده از پدرش آورده که رسول‌الله فرمود: هرکه مولایش هستم، علی مولای اوست.[4]

چهار منقبت

نیز نقل حدیث به صورت مرفوع از فضل بن دکین که رسول‌الله فرمود: هرکه من مولایش هستم، پس علی مولای اوست.[5] **عبداللهبن احمد** از عبداللهبن صقر طبق سند وی نقل کرده که نزد مردی از علی علیه‌السلام ذکر و یاد شد. کنارش **سعدبن ابی‌وقاص**

۱ـ نقل در ملحقات احقاق الحق: ج ۶، ص ۲۲۶ به نقل از المناقب امام احمد: ج ۶، ص ۲۳۶ و ۳۳۵

۲ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۲۸۱

۳ـ نقل در ملحقات احقاق الحق: ج ۶، ص ۲۲۶ به نقل از المناقب امام احمد اما در آن «چهار بار فرمود» نیامده است.

۴ـ مسند امام احمد: ج ۵، ص ۳۴۷

۵ـ ملحقات احقاق الحق: ج ۶، ص ۲۶۱ به نقل از المناقب امام احمد

بود. سعد بدو گفت: علی را یاد می‌کنی. همانا چهار منقبت دارد که اگر یکی از آنها برایم بود، از چنین و چنان بیشتر دوست داشتم ـ از شتران موسرخ نام برد ـ این که پیامبر درباره‌اش فرمود: [۱.] فردا [در جنگ خیبر] پرچم را به دست علی می‌دهم. [۲.] درباره‌اش فرمود: تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی. [۳.] نیز فرمود: هرکه من مولایش هستم، پس علی مولای اوست... راوی حدیث یک منقبت را فراموش کرده است.[۱]

در این باره در صحیح مسلم در جلد چهارم حدود هجده مورد فهرست شده که اوّلش بیان روز غدیر است.[۲] نیز در همین باره در تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه: «ای رسول! آنچه را از سوی پروردگارت برتو نازل شده، ابلاغ کن» آمده که **ابوجعفر محمدبن علی**(امام باقر) فرمود: معنای آن یعنی فضل علی‌بن ابیطالب را که از طرف پروردگارت برتو نازل شده، ابلاغ کن.[۳]

در نسخهٔ دیگر است که امام علیه‌السلام فرمود: آیه چنین بود: ای رسول! آنچه را که از طرف پروردگارت برتو دربارهٔ علی نازل شده، ابلاغ کن. امام فرمود: چنین نازل شد. جعفربن محمد [امام باقرعلیه‌السلام] نقل کرده: وقتی آیه نازل شد، پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: هرکه مولایش هستم، علی مولای اوست.

ثعلبی در جای دیگر حدیث را مرفوع تا براء آورده: وقتی همراه رسول خدا از حجة‌الوداع سوی غدیر خم رسیدیم، ندای نماز جماعت داده شد. زیر دو درخت را برای رسول‌الله جارو کردند، پس دست علی را گرفت و فرمود: آیا از مؤمنان به خودشان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا! فرمود: این مولای کسی است که من مولایش هستم. خدایا! هرکه دوستش بدارد، دوستدار او باش و هرکه دشمنش باشد، دشمن او باش. پس عمر نزد امام رفت و گفت: ای پسر

۱ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۱ + سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۸

۲ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۳

۳ـ مضمون احادیث تفسیر ثعلبی در تفسیر برهان: ج ۱، ص ۴۹۰ نقل شده است.

ابیطالب! گوارا باشد! سرور هرمرد و زن مؤمن گشتی.

نیز حدیث به صورت مرفوع از **ابن‌عباس** امده که آیه «ای رسول! ابلاغ کن...» در شأن علی علیه‌السلام نازل شد. خدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد ولایتش را ابلاغ کند، پس رسول‌الله دست علی را گرفت و فرمود: هرکه مولایش هستم، علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هرکه او را دوست دارد و دشمن کسی باش که با او دشمنی کند!

سنگباران مخالفان

ثعلبی در تفسیرش به صورت مرفوع آورده: شأن نزول فرمایش خدا: «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد»[1] این است که «**حرث‌بن نعمان فهری**» خدمت رسول خدا ـ که میان جمعی از یارانش بود ـ آمد و عرض کرد: ای محمد! ما را به چنین و چنان دستور دادی، پس پذیرفتیم اما بدین (یعنی شهادتین، نماز، روزه و حج) راضی نشدی و بازوی پسرعمویت را بالا بردی و برما برتری دادی وگفتی: «هرکه مولایش هستم، پس علی مولای اوست» این حکم از توست یا از جانب خدا؟ فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، دستور خداست. **حرث‌بن نعمان** روی برگرداند، در حالی که می‌گفت: خدایا! اگر سخنی که محمد می‌گوید، برحق است، سنگی از آسمان ببار یا عذابی دردناک برسر ما فروآر،[2] پس خدا سنگی براو فرستاد که برفرق سرش فرود آمد و از مقعدش بیرون رفت، پس خدا آیهٔ پیشین را نازل کرد. حدیثش طولانی است که به جهت اختصار حذف شد.

حدیث را حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث پنجم از اخبار آحاد مسلم نقل کرده، نیز در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» **رزین‌بن معاویه** عبدری در باب مناقب امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام در اندازهٔ یک سوم جلد

۱ـ معارج: ۱ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ».

۲ـ انفال: ۳۲ «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

سوم آمده، در «صحیح» ابی داود سجستانی (کتاب السنن) ذکر شده، در «صحیح» ترمذی آمده که ابی‌سرحه و زیدبن ارقم گفته‌اند: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرکه مولایش هستم، پس علی مولای اوست.[1] درکتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در بابی که گفتیم، پیش از صحیح ابی داود آمده، در «صحیح» ابی داود (کتاب السنن) ذکر شده، در «صحیح» ترمذی به نقل از **حُصَین بن سَبره** آمده که به زیدبن حیان گفت: ای زید! به خیر بسیار رسیدی. ای زید! از احادیثی که از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی، برایمان نقل کن، پس حدیثی طولانی نقل کرد که در آن جریان غدیر خم آمده بود و این که پیامبر برخاست و در محل آبگیری که غدیر خم خوانده می شد (بین مکه و مدینه در جحفه) برایمان خطبه خواند.[2] **فقیه شافعی** علی‌بن مغازلی در کتابش به نام «المناقب» از دوازده طریق حدیث را نقل کرده، ابن‌مغازلی پس از ذکر روایات دربارۀ غدیر می‌گوید: این حدیثی صحیح از رسول‌اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله است.[3]

مغازلی گفته که **فضل‌بن محمد** می‌گوید: این حدیثی صحیح از رسول خداست. حدیث **غدیر خم** را صد نفر نقل کرده، از جمله اینان عشره است و آن حدیث ثابت شده است که برایش ضعفی نمی‌شناسم. علی‌علیه‌السلام بدین فضیلت منحصر به فرد بوده، احدی با او شریک نیست. این پایان سخن شیخ فقیه شافعی (ابن‌مغازلی) است. هرکه می خواهد بردوازده روایتش آگاهی یابد، به کتاب مشارالیه مراجعه کند که به قدر کفایت در آن باره بیان کرده است.

این اندازه که دربارۀ حدیث روز غدیر آوردم یا بدان اشاره کردم، اندکی از بسیار است و باید به اندکی از بسیار و جرعه‌ای از دریای پرآب استدلال کرد زیرا هرگروه در این باره مطالب بسیار از طریق‌های گوناگون و محتوای متفاوت نقل کرده که شمارش وگزارش تمامی ممکن نیست. نقل است **روز غدیر** علی‌بن ابیطالب شصت

۱ـ سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۳۳

۲ـ ر.ک: صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۳ + مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۶۶

۳ـ المناقب ابن‌مغازلی: ص ۱۶ـ۲۷

هزار شاهد داشته،[1] گفته شده ۸۶ هزار شاهد! معلوم است اینان از مکان‌های پراکنده و شهرهای دور از هم بوده، هریک شاهد آن محفل بزرگِ رسول‌الله ﷺ بوده، هرحاجی به شهرش برگشته، آنچه دیده و از رسول خدا شنیده، بازگو کرده، خبر بین مردم پخش شده، در شهرها منتشر گشته آن اندازه که گسترهٔ حق پهناور شده، آوازه‌اش عالمگیر گشته و در عرصهٔ هرقومی، برزبان جاری شده است.

وقتی خبر بدین اندازه مشهور باشد، از حکم اخبار آحاد بیرون رفته، در شمار خبر متواتر دسته‌بندی شده، عمل بدان و پذیرشش واجب است و هرکه آن را ردّ و انکار کند، مانند این است که شهرها و رخدادهایی مشهور را انکار کرده که هیچ‌یک از خردمندان در آنها شک نمی‌کند. فرمایش پیامبر ﷺ در این خبر (هرکه مولایش هستم، پس علی مولای اوست) **واژهٔ مولا به معنای اَولی** (سزاوارتر) است، اگرچه نُه معنی دیگر نیز می‌دهد اما حتی اگر این معانی را بپذیرید، می‌بینید برحسب آنچه بدانها اضافه می‌شود، همگی به معنای مولا برمی‌گردد.

معانی نُه‌گانه مولا

پسرعمو: خدا فرمود: «زکریا گفت: من از موالی (بستگانم) پس از خودم بیمناکم»[2] که مقصودش پسرعموها بود.

در رتبهٔ بعد این معانی‌اند: همسایه، هم‌قسم (هم‌پیمان) آزادکنندهٔ برده، دارندهٔ برده، یاور، ضامن جریمه، و سرور پیرو شده.

ترتیب معانی:

۱) پسرعمو را «مولا می‌گویند» چون دیهٔ پسرعمویش را می‌پردازد (در اصطلاح فقهی جزء «عاقله» است) و می‌تواند ارث ببرد، از این رو سزاوارتر از دیگران است.

۲) همسایه نیز «مولا» است چون از کسانی که دورند، سزاوارتر به رابطه و پیوند

۱ـ شصت هزار نفر در بیعت غدیر حاضر و شاهد بوده است.

۲ـ مریم: ۵ «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً».

است و برای تملک مِلک (شُفعه) بردیگر خریداران مقدّم است.

۳) **هم‌پیمان هم «مولا» است** چون در یاری هم‌پیمانش ـ از کسانی که بینشان عهد و پیمانی نیست ـ سزاوارتر است.

۴) **معتِق (آزادکنندهٔ برده) نیز مولا است** زیرا برای یاری دادن برده از دیگران سزاوارتر و مقدّم است.

۵) **همچنین معتَق (آزاد شده) مولاست** چون از دیگر بردگانی که آزاد نشده‌اند، برای تصاحب میراث سزاوارتر است.

٦) **مالک رق (صاحب برده) نیز مولاست** زیرا از دیگران برای تدبیر برده‌اش سزاوارتر است.

۷) همچنین **یاور مولاست** چون مختص یاری است و برای کمک مقدم از دیگران است.

۸) **ضامن جریمه نیز مولاست** زیرا خود را به پرداخت پول ملزم کرده چنان که بردهٔ آزاد شده خود را ملزم نموده بهای خویش را بپردازد. از این رو سزاوارتر از کسی است که خود را ملزم نکرده است.

۹) **همچنین سروری که حرفش خریدار داشته باشد،** مولاست زیرا از دیگران برای طاعت مقدّم‌تر است.

چنان که معلوم گشت، معانی نُه گانهٔ مذکور به معنای اَولی (سزاوارتر) برمی‌گردد و تصریح شده واژه «مولی» در این فرمایش خدا به معنی سزاوارتر است:

«امروز (روز قیامت) نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود، نه از کافران، و جایگاهتان آتش است و همان برایتان سزاوارتر و سرپرستان می‌باشد و چه بد جایگاهی است».[1]

مقصود خدا این است که دوزخ برایتان سزاوارتر است. این مطلب را **ابوعبیده‌بن**

۱ـ حدید: ۱۵ «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ».

مثنی گفته، وی در علم لغت و عربی پیشگام است. او از جمله خوارج می‌باشد. مطلب را نیز ابن‌قتیبه گفته، وی سنی مذهب است. اگر حق در این واژه، غیر از معنی مذکور بود، آن را می‌گفتند. شعر «لبید» نیز بدین معناست:[1] **فغدت کلا الفرجین تحسب أنّه مولی المخالفة خلفُها و أمامُها**؛ آهو صبحگاه به هردو سو رفت وگمان داشت سزاوار ترس است، چه پشت سر و چه پیش رو.[2]

مقصود «لبید» شاعر این است که آهو سرگردان شده، نمی‌دانست پشت سر ترسناک‌تر است یا پیش رو. نیز در شعر «اخطل» در ستایش **عبدالملک‌بن مروان**: **فأصبحتَ مولاها مِن الناس...**؛ پس از میان تمامی مردمان، برای حکومت سزاوارتری و لایق‌ترین فرد قریشی که با جذبه شمرده و ستایش شود.

مقصود شاعر این است که ابن‌مروان برای سیاست و تدبیر امت، سزاوارتر است و دستور خلیفهٔ مطاع و عملی می‌باشد. «فرّاء» در کتاب «معانی القرآن» در تفسیر آیه گفته: **ولیّ و مولا در زبان عرب به یک معناست.** ابوبکر محمدبن قاسم انباری در کتاب معروفش به «تفسیر المشکل فی القرآن» در بیان معانی مولا می‌نویسد: مولا و ولیّ یعنی سزاوارتر. شاهد وی آیهٔ مذکور پیشین است، نیز شعر «لبید» و دیگر اشعار. دلیلی که دلالت دارد **مراد از واژهٔ «مولا» اَولی** (سزاوارتر) است، این است که چون اگر بدین معنا حمل شود، شامل تمامی ده معنا خواهد بود، پس بدین خاطر حملش بدان معنا مقدّم است. حمل لفظ برتخصیص، مقدم برحملش براشتراک است، زیرا در حمل براشتراک، اخلال به مفهوم پیش می‌آید، از این رو حمل برتخصیص بهتر و مقدم است تا مفهوم حاصل آید. از دیگر دلایل این که **مقصود از واژه «مولا» اَولی است**، قرائت عبدالله‌بن مسعود است. نقل کرده‌اند آیه را چنین خوانده: **«انّما مولاکم...»** به جای «ولی» مولا گفته، چون هردو به یک معناست.

در احادیث آمده: «هرزنی بدون اذن مولایش ازدواج کند، ازدواجش باطل

۱ـ از معلقهٔ «لبید» ر.ک: دیوان، ص ۱۷۳

۲ـ شعر طبق دیوان و لسان العرب تصحیح شده است.

است».[۱] **مقصود از مولا، ولیّ است.** افزون براین که شعر «حسان‌بن ثابت» در حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که ذکر شد، دلیل است که مقصود پیغمبر، امامت و وجوب طاعت است، نه دیگر معانی.

اگر کسی در این شواهد بنگرد، آیا نیکوست بگوید: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن وقت حاجیان بسیاری را مجبور به پیاده شدن کرد و گفتیم: به خاطر سوزندگی و گرمای بسیار، مردم زیر سایهٔ چارپایان رفته و عبا را زیر پا نهادند! حتی پیامبر سه بار از خدا خواست وی را از آن مقام [و ابلاغ امامت امام علی] معاف بدارد اما خدا معاف نکرد. رسول‌الله می‌ترسید مردم او را بکشند ولی خدا بدو بشارت داد از شر مردم حفظش می‌کند و بدو هشدار داد اگر آن کار را نکند، رسالتش را ابلاغ ننموده است:

«ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، کاملاً به مردم برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خدا تو را از خطراتِ مردم نگاه می‌دارد».[۲] **رسول‌الله برترین آفریده**، دارای بهترین رأی و نظر، و صاحب کامل‌ترین حکمت است. مراد الهی بدو رسیده و خدای تعالی بدان وی را دستور داده، حال که چنین است، آیا نیکوست کسی بگوید: رسول خدا می‌خواست به مردم اعلام کند که علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام پسرعمویش یا یاورش یا همسایه‌اش یا مالک برده‌اش یا آزادکنندهٔ او و یا به دیگر معانی[۳] است؟! اگر چنین بپنداریم رسول خدا به رغم شرافت سترگش، در آن وقت خطیر فرود آمد تا معانی را که عیان بود بگوید و این تحصیل حاصل است!

آیا می‌توان گفت: آن محفل مشهور و تبلیغی که در آخرین حد و با سعی و تلاش سترگ بود، نیز از طرف خدا وحی نازل شده و ابوبکر و عمر تبریک گفتند (ای پسر

۱ـ کنزالعمال: ج ۱۶، ص ۳۰۹

۲ـ مائده: ۶۷ «**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**».

۳ـ نسخهٔ خطی ناخوانا!

ابیطالب! گوارا باشد که مولای هرمرد و زن مؤمن شدی) نیز **عمر افزود:** «ای پسر ابیطالب! خجسته باشد» و بیعت مردمان با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در سه روز، برای امری غیر خلافت و وجوب طاعت امام بود؟! سخن «عمر» (بخٍ بخٍ = مبارک باشد) در روایات فقیه ابن‌مغازلی که بدان اشاره شد، مذکور است.

***

توصیف علی علیه السلام به موالات یا وصفی عدمی است یا ثبوتی؛ اوّلی محال است، چون نقیض (برعکس) موصوف نبودن است که وصف سلبی است، و نقیضِ سلب، ثبوت است (منفی در منفی، مثبت می‌شود) پس ثابت می‌شود علی علیه السلام به موالات توصیف شده و فقط مختص ایشان است، نه دیگری چون محال است یک صفت (موالات) به دو نفر تعلق گیرد.

شاهد دیگری برمعنای مولا

از دیگر دلایل آن‌که مراد از «مولا» اَولی (سزاوارتر) است، این‌که: پیامبر در آغاز خطبه پرسید: آیا به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، سپس به صورت عطف به جملهٔ قبلی فرمود: پس هرکه مولایش هستم [= از او به خودش سزاوارترم] علی مولای اوست. پس واجب است جمله حمل برعبارت پیشین شود، به دلالت این‌که اگر کسی به‌گروهی بگوید: **آیا نمی‌دانید** فلانی (نام یکی از بردگانش را ببرد) نزد من است؟ و اینان بگویند: بله می‌دانیم، سپس بلافاصله بگوید: **گواه باشید** که برده‌ام آزاد است؛ با چنین جملاتی آزادی هیچ برده‌ای جز همان که از دیگران اقرار گرفته وی را می‌شناسند و نامش را در آغاز بدانان گفته، صحیح نیست. اگر بردهٔ دیگری را اراده کند، سخنش لغو و بیهوده است اما صاحب منصب نبوت از چنین سخنی اجلّ و پیراسته است.

بردگی در عبد مذکور و دیگر برده‌ها حاصل است و مصداق دارد. برده‌ای را که نام برده و از مخاطبان اقرار گرفته، سپس از آزادی برده یاد کرده، جز بر وی که ابتدا

ذکر و یاد شده، جاری نمی‌شود گرچه دیگر بردگان در صفت بردگی با او مشترک‌اند، و سخن ما از آن روست که عطف براحتمال مذکور، اَولی و مقدّم از عطف براحتمالی است که ذکر و یاد از آن نرفته است.

دلیل دیگر: اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه‌ام را بلدید؟ (و آن را از دیگر خانه‌هایش متمایز و مشخص کند) و مخاطبان بگویند: آری بلدیم، و سپس بیفزاید: پس گواه باشید که خانه‌ام وقف مساکین است، جایز نیست سخنش (خانه‌ای که وقف شده) حمل برخانه‌ای جز همان که مخاطبان را قادر ساخته بشناسند و تمیز دهند و برایشان حدودش را مشخص کرده، بشود.

الف در «ألستُ» برای تقریر و ایجاب است، به دلیل فرمایش خدا: «آیا خدا بهترین حکم‌کنندگان نیست»[1] مقصود خدا وجوب حکم برای خویش بوده، شاعر می‌گوید: «**ألستم خیر...** ؛ **آیا شما بهترین** کسانی نیستید که برچارپایان سوار شده‌اید و...»[2] مقصودش ایجاب است. «اخفش» می‌گوید که الف در «ألستُ» برای ایجاب است. پیامبر صلی الله علیه و آله با الف ایجاب «ألستُ» از شنوندگان اقرار گرفت، در نتیجه انجام هرکاری که برای پیامبر واجب است، **برای علی** علیه السلام نیز واجب است، گویا حضرت فرموده: هرکه سزاوارتر از او به خودش هستم و اطاعتم بر وی واجب است [پس علی نیز از او به خودش سزاوارتر و طاعتش بر وی واجب است][3] از آن رو که **اطاعت پیغمبر واجب است** و از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر می‌باشد، **علی** علیه السلام **بن ابیطالب** نیز چنین است. هرحکمی به سبب مقدمه‌ای که مقدّم شده، برای رسول‌الله ثابت شود، برای علی علیه السلام نیز ثابت است.

از دیگر دلایلی که دلالت دارد مراد از مولا امامت است، نه چیز دیگر، این است که صحابه از این واژه، آن معنا را فهمیدند و در این معنا شعر سرودند مانند حسان‌بن

۱ـ تین: ۸ «**أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ**».

۲ـ قصیدهٔ جریر شرح شواهد المعنی: ج ۱، ص ۴۲

۳ـ افزوده از ماست برای مرتب شدن کلام

ثابت و **قیس**بن سعدبن عباده، نیز تبریک عمر و دیگران، و احدی از آنان این برداشت را ردّ نکرد، حال آن پیامبر صلی الله علیه و آله در مرای و مسمع (در دسترس بود) و برداشتشان را مردود اعلام ننمود و نفرمود: مقصودم امامت نبود، پس فرمایشش برامامت دلالت دارد، نه چیز دیگر.

استدلال بنابرفرض این است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه در **روز غدیر** پس از مقدمه‌چینی فرمایش کرد، جز «هرکه من مولایش هستم، علی مولایش است» نبود، چه رسد که آنچه فرقهٔ برحق شیعه نقل کرده و اخبار بدان متواتر بوده و **عالمان شیعی** در شرق و غرب نقل کرده، شفای سینه‌هاست.[1] در این حدیث، **نص جلی** (آشکار) برعلی بن ابیطالب است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله **خلیفهٔ بلافصل** برای تمامی امت بوده، ولایتش واجب و ثابت و لازم است مانند ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌آن‌که اختلاف نظری در این باره میانشان وجود داشته باشد، و این به استناد دلالت واژه است، نه به دلالت التزام.

رخدادهای مصادف با غدیر خم

روز غدیر روز انتصاب اوصیاست چون **موسی** علیه السلام در آن روز جانشینش **یوشع‌بن نون** را منتصب کرد، و **عیسی** علیه السلام وصی‌اش **شمعون صفا** را منصوب نمود، و **سلیمان‌بن داود** علیه السلام در آن روز جانشینش **آصف** را منتصب کرد، نیز پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله در آن روز جانشینش **علی‌بن ابیطالب** علیه السلام را منصوب نمود.[2] در این باره علی‌بن ابیطالب در ابیاتی از خویش فرموده:[3] «**أنا البطل الذی...** ؛ من قهرمانی‌ام که

۱ـ مقصود فرمایش پیامبر در دنبالهٔ سخنش است: خدایا! دوست بدار هرکه دوستش بدارد و دشمنی کن با آن‌که دشمن علی باشد و هرکه را یاریش کند، یاری کن اما هرکه را یاریش نکند، یاری مفرما. این دعاها به روشنی برمقصود پیامبر از واژهٔ مولا دلالت دارد.

۲ـ حدیث مذکور در المناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۵۹

۳ـ بیت دوم در شمار ابیات علی علیه السلام در الغدیر: ج ۲، ص ۲۵ وارد شده است.

نمی‌توانید انکار کنید و نادیده بگیرید، چه برای روز بدِ چهرهٔ جنگ و چه برای روزِ صلح. رسول‌الله **روز غدیر خم** ولایتش را برای من برشما واجب گرداند و به سبب بردباری‌ام مرا جانشین میان امتش کرد، آیا میان شما کسی برای پیامبر همچون من هست؟!

دعبل گفته:[۱] «**فقال ألا مَن کنتُ...** ؛ بدانید هرکه از شما من مولای اویم، پس از درگذشتم این مولای اوست. برادر و جانشین و پسرعمو و وارثم و پرداخت کنندهٔ بدهی‌هایم و وفاکننده به همهٔ وعده‌هایم».

عونی سروده:[۲] **مَن قال احمد...** ؛ کیست که احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله **روز غدیر** درباره‌اش فرمود: هرکه از عجم و عرب مولایش بوده‌ام، این مولا و انذارکنندهٔ اوست. چه نیکو مولایی که جانم و جان پدرم فدایش باد!

امیر ابوفراس سروده:[۳] **تباً لقومٍ تابعوا...** ؛ نابود باد قومی که از هوی و هوسشان پیروی کرده و به چیزی تن دادند که در فردا روز بد عاقبت است. خیال می‌کنی سخنی را که پیامبر فقط دربارهٔ او فرمود شنیدند؟ وقتی **روز غدیر** آشکارا فرمود: هرکه مولای اویم، این مولای اوست.

کمیت که در زمانی نزدیک بدان رخداد می‌زیست سروده:[۴] **و یوم الدوح...** ؛ در رخداد آن روز سایه‌سار، سایه‌سار غدیر خم که ولایت را برایش آشکار کرد وکاش از پیامبر پیروی می‌کردند اما مردان با ولایت معامله کردند و چقدر امثال آن خطبهٔ سترگ وجود داشت و مانند امروز روزی را ندیدم و مثل این حق، حقی را ضایع شده نیافتم. حقش را فراموش کردند و براو ستم نمودند، در حالی که قدرت غلبه برآنان را داشت!

۱ـ دیوان دعبل: ص ۱۴۸

۲ـ المناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۴۱

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۳۹۰

۴ـ الهاشمیات کمیت: ص ۸۱ مگر بیت سوم. تمام آن در مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۳۵ است.

نقل است **کمیت در خواب رسول‌الله** ﷺ را دید که بدو فرمود: قصیدهٔ پدرت یعنی این شعر را برایم بخوان، پس شعر را برای پیامبر خواند و وقتی بدین سخنش رسید: «کسی را مثل او ندیدم که حقّش تباه شده باشد» رسول‌الله بسیار گریست و فرمود: پدرت راست گفته، خدایش بیامرزد! آری **به خدا که ندیدم کسی مانند علی** علیه‌السلام **حقّش ضایع و پایمال شده باشد**، سپس از خواب بیدار شد.

کمیت از «دَوح» درختان سایه‌سار نام برده چون غدیر در وادی اراک بود که پنج درخت بزرگ پرسایه داشت. **قیس‌بن سعد**بن عباده انصاری در قصیدهٔ لامیه‌اش که آغازش چنین است سروده:[1]

«**قلتُ لما بغی العدو...** ؛ وقتی که دشمن برما ظلم می‌کرد، گفتم: پروردارمان ما را کافی است که بهترین وکیل است... و **علی** علیه‌السلام **امام ما** و امام دیگر کسانی است که قرآن مژدهٔ امامتش را آورده، روزی که پیامبر فرمود: هرکس من مولایش هستم، پس این مولایش است، و این خطبه‌ای مهم بود. پیامبر آن را به عنوان حکمی حتمی که بگومگو در آن نیست، به امت فرمود».

عمروعاص در ابیاتش گفته: «**و ضربته کبیعته...** ؛ ضربت علی مانند بیعتش در **غدیر خم** بود که برگردن و عهدهٔ مردم نشست. او خبر بزرگ وکشتی نوح و باب الله است و...» زاهی[2] گفته: **مَن قال أحمد...** ؛ آن که احمد ﷺ **روز غدیر** درباره‌اش به نقل از خبر درست برجا مانده فرمود: ای علی! برخیز و پس از من برای مردم بیرق هدایت باش و در قیامت در جایگاهی والا مبعوث می‌شوی، پس خوشبخت باش. طبق نص وحی، تو مولای مردم و قادر برامرشان هستی و فهم‌ها و ذهن‌ها را مخاطب ساخته‌ای، از آن رو که معبود خلائق بدو فرمود: ابلاغ کن و در مورد دستورم بهترین فرمانبر باش اما اگر فرمان نبری و ابلاغ نکنی، امرم را نرسانده‌ای و تذکرم را نگفته‌ای.

از جمله عواملی که برروشنی و رسایی و ظهور و شناخت **خبر غدیر خم**

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۳۷ ۲ـ همان: ج ۳، ص ۳۰

می‌افزاید، آن است که در انتشار و شهرت به اندازه‌ای رسید که هیچ خبری بدان پایه نمی‌رسد و در معرفت و بیان علمی به حوادث بزرگ ملحق است، پس **جز لجبازان کسی آن را انکار نکرده، جز نیرنگ‌بازان ردّش نمی‌کنند.**

برکدام خبر (جز غدیر)[1] در نقل شناخت راه‌هایش بیش از هزار جلد نگاشتهٔ خاصه (شیعی) و عامه (سنی) از پیشینیان و متأخران اتفاق نظر دارند؟! جز کسانی که نام بردیم، اینان نیز حدیث را آورده‌اند: **محمد**بن اسحاق، **احمد** بلاذری، **مسلم**بن حجاج، **ابونعیم** اصبهانی، **ابوالحسن** دارقطنی، **ابوبکر**بن مردویه، **ابن‌شاهین** مروزی، **ابوبکر** باقلانی، **ابوالمعالی** جوینی، **ابوسعید** خرگوشی، **ابوالمظفر** سمعانی، **ابوبکر**بن شیبه، **علی‌بن جعد**، شعبه، اعمش، **ابن‌عباس**، ابن‌ثلاج، شعبی، زهری، اقلیشی، جعابی، ابن‌بیّع، **ابن‌ماجه**، آلکانی، شریک قاضی، **ابویعلی** موصلی از چندین طریق، ابن‌بطة از ۲۳ طریق. تمامی این افراد پیروان مذاهب چهارگانه سنی‌اند.[2]

علی‌بن هلال مهلبی کتاب الغدیر، احمدبن محمدبن سعید کتاب «مَن روی خبر غدیر خم»، **مسعود شجری** کتابی دربارهٔ راویان این خبر و طریق‌های آن، داری[3] کتابی دربارهٔ نام‌های راویان خبر به ترتیب حروف الفباء نوشته‌اند. فقیه **ابوجعفر محمد**بن شهرآشوب می‌گوید: شنیدم **ابوعلی عطار** همدانی گفت: این حدیث را از ۲۵۰ طریق نقل می‌کنم. وی افزوده: جدّم شهرآشوب گفته: از ابوالمعالی جوینی شنیدم تعجب می‌کرد و می‌گفت: کتابی را در بغداد در دست صحافی دیدم که روایات این خبر در آن بود و برآن نوشته شده بود: «جلد ۲۸ از راه‌های حدیث «مَن کنتُ مولاه...» که جلد ۲۹ در پی‌اش خواهد آمد» اما نویسندهٔ کافی حدیث را از **قاضی ابوبکر جعابی** نقل کرده، وی آن را از مردان و زنانی نقل کرده که نامشان را جدّم ابوعبدالله حسین‌بن جبر درکتابش «نخب المناقب لآل ابی‌طالب» آورده، شمارش کرده، ۸۷

۱ـ از این جا به بعد عیناً از مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۳۰۳ گرفته شده است.

۲ـ برخی نامبردگان در این جا راوی خبر غدیر و بعضی خبر را درکتابشان آورده‌اند.

۳ـ در منبع: منصور لانی رازی درکتابش اسامی راویان را به ترتیب حروف الفبا آورده است.

نفراند، از اینان پنج نفر زن هستند: **فاطمه زهرا**علیها‌السلام ، عـایشه، ام‌سـلمه، ام‌هـانی و فاطمه دختر حمزه. شاعران در این باره اشعاری سروده که به خاطر انتشارش غیر قابل شمارش است. مثل دعبل، عونی و سید حمیری. وی حدیث روز غدیر را در ۲۱ جا از شعرش ذکر کرده است.

فصل سوم

حدیث انگشتر

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

خدا فرمود: سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».[1]

امت نقل کرده این آیه در شأن امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شد وقتی که در حال رکوع انگشترش را صدقه داد. اما فرقهٔ برحق شیعه، از اینان شیخ **ابن‌بابویه** در کتاب «امالی» به استناد **عمربن خطاب آورده: به خدا چهل انگشتر در حال رکوع صدقه دادم تا آیه‌ای که دربارهٔ علی‌بن ابیطالب نازل شد،** درباره‌ام نازل شود اما نشد![2] حدیث را صاحب کافی به استناد از جعفربن محمد[امام صادق] از پدرش از جدش علیهم‌السلام آورده که فرمود: وقتی آیه «**إنّما ولیکم الله...**» نازل شد، گروهی از یاران رسول خدا در مسجد مدینه گرد آمدند و از همدیگر می پرسیدند: دربارهٔ این آیه چه می‌گویید؟

برخی گفتند: اگر بدین آیه کفر بورزیم، به دیگر آیات نیز باید کفر بورزیم اما اگر بدان ایمان بیاوریم، مایهٔ ذلت ماست چون پسر ابوطالب را برما چیره می‌گرداند،

۱ـ مائده: ۵۵ «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**».

۲ـ امالی صدوق: ص ۱۰۸

پس گفتند: می دانیم که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در آنچه می‌گوید راستگوست اما نمی پذیریم و در دستوری که فرموده، از علی اطاعت نمی‌کنیم، پس این آیه نازل شد: «آنها نعمت خدا را می شناسند، پس آن را انکار می‌کنند»[۱] یعنی ولایت علی را می دانند اما اکثرشان به ولایت علی کافراند.[۲] حدیث را ابوجعفر محمدبن **جریر طبری**[۳] نقل کرده، نیز جدّم ابوعبدالله حسین‌بن جبر در کتابش «نخب المناقب لآل ابی طالب» اما روایات **پیروان مذاهب چهارگانهٔ سنی**، از جمله: ثعلبی در تفسیر آیه **«إنّما ولیکم الله...»** گفته: سدی و عتبة‌بن ابیحکیم و غالب‌بن عبدالله گفته‌اند: مقصود از آیه علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است چون در حالی که در مسجد در رکوع بود، گدایی براو گذشت، پس انگشترش را بدو داد.[۴]

مانند این حدیث را **زمخشری** در کتابش (الکشاف فی التفسیر) آورده،[۵] **ثعلبی** حدیث را از چند طریق آورده، از جمله به استناد عبایة الربعی: میانمان عبدالله‌بن عباس برلبهٔ زمزم نشسته بود وگفت: رسول خدا فرمود... سخنش ناتمام ماند و مردی آمد که عمامه برسر و رویش پیچیده بود. هروقت **ابن‌عباس** می‌گفت: رسول خدا فرمود، آن مرد هم می‌گفت: بله رسول‌الله فرمود، ابن‌عباس پرسید: تو را به خدا کیستی؟ عمامه را از رویش کشید وگفت: **ای مردم!** هرکه مرا می شناسد، که می شناسد اما هرکه نمی شناسد، من **جندب‌بن جناده** بدری «ابوذر غفاری» هستم. با این دوگوشم شنیدم (در غیر این صورت کر بشوم) و با این دو چشمانم دیدم (وگرنه کور بشوم) رسول‌الله فرمود: **علی سرور نیکوکاران** و قاتل کافران است. هرکه یاریش دهد، پیروز است. هرکه یاریش ندهد، شکست خورده؛ روزی از روزها نماز ظهر را با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خواندم. گدایی در مسجد درخواست می‌کرد اما کسی چیزی بدو نداد، پس گدا دستش را سوی آسمان برد و عرض کرد: خدایا! شاهد باش که در

۱ـ نحل: ۸۳ «**يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ**».

۲ـ کافی: ج ۱، ص ۴۲۷ — ۳ـ دلائل الامامه: ص ۵۴

۴ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۵ — ۵ـ کشاف: ج ۱، ص ۶۴۹

مسجد رسول‌الله درخواست کردم اما کسی چیزی به من نداد! علی در رکوع بود، با انگشت کوچک دست راستش که انگشتر در آن بود، بدو اشاره کرد. گدا آمد و انگشتر را از انگشتش بُرد. **رسول خدا** وقتی از نمازش فارغ شد، سرش را به طرف آسمان بالا برد و عرض کرد: **خدایا! موسی از تو** درخواست کرد و گفت: «سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برایم قرار ده؛ برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن و او را در کارم شریک ساز»[1] پس قرآن در این باره فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیلهٔ برادرت محکم و نیرومند می‌کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات ما، برشما دست نمی‌یابند. شما و پیروانتان پیروزید».[2]

«**خدایا!** من محمد، نبی و برگزیده‌ات هستم. **خدایا!** سینه‌ام راگشاده کن و کارم را برایم آسان بگردان و وزیری از خاندانم برای من قرار بده، علی که بدو پشتم را محکم کن. **ابوذر** افزود: رسول خدا هنوز دعایش را تمام نکرده بود که **جبرئیل**علیه‌السلام از طرف خدا نازل شد وگفت: **ای محمد**، بخوان! فرمود: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان: همانا ولیّ شما خدا و...».[3]

که نگین پادشاهی دهد از کَرَم گدا را!

از جمله روایات، نقل کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» رزین از جلد سوم جلدهای سه‌گانه در تفسیر سوره مائده (**إنّما ولیکم الله...**) است.[4] نیز در صحیح

۱ـ طه: ۲۵ـ۳۲ «**قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿۲۶﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿۲۷﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿۲۸﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي ﴿۲۹﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿۳۰﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿۳۱﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي**».

۲ـ قصص: ۳۵ «**قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ**».

۳ـ اسناد این حدیث در کشف الیقین، ص ۱۱۹ است.

۴ـ ملحقات احقاق الحق: ج ۳، ص ۵۰۵

نسائی از **ابن‌سلام** نقل شده: خدمت رسول‌الله رسیدم و عرض کردم: وقتی ما خدا و رسولش را تصدیق کردیم، قوم ما را از خود راندند و سوگند خوردند با ما سخن نگویند، پس خدا این آیه را نازل کرد: «**إنّما ولیکم الله...**» آنگاه بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند نماز بگزارند. در سجده و رکوع و قیام بودند که گدایی درخواست کمک کرد، پس علی در حال رکوع انگشترش را داد. گدا به رسول خدا اطلاع داد، پس رسول‌الله آیه را برایمان تلاوت کرد.[1]

از جمله روایات در این باره، نقل شیخ فقیه **ابن‌مغازلی** از پنج طریق است، از جمله به صورت مرفوع از ابن‌عباس: گدایی از کنار پیامبر گذشت و در دست انگشتر داشت، فرمود: چه کسی این انگشتر را به تو داده؟ عرض کرد: آن مردِ در حال رکوع، و علی نماز می‌گزارد. پیامبر فرمود: شکر خدا را که امامت را برای من و اهل بیتم قرار داد.[2]

نیز از جمله روایات به‌گونهٔ مرفوع از علی‌بن عابس [است که می‌گوید]: من و ابومریم خدمت عبدالله‌بن عطا رفتیم. ابومریم گفت: به علی حدیث را بگو که برایم از **ابوجعفر [امام باقر]** گفتی، گفت: نزد ابوجعفر نشسته بودم که پسر عبدالله‌بن سلام از آن جا گذشت. پرسیدم: فدایت شوم! این پسر ـ کسی است که علم کتاب (قرآن) نزد اوست؟ فرمود: نه، او سرور شما **علی‌بن ابیطالب** است که آیاتی از کتاب خدا درباره‌اش نازل شد: «کسی که دانشی از کتاب آسمانی داشت»،[3] «آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می‌باشد»[4] و

۱ـ بدین مضمون در شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۱۸۰

۲ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۱۲

۳ـ نمل: ۴۰ صحیح در منبع این آیه است. «**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ**».

۴ـ هود: ۱۷ «**أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَاماً**

←

«همانا ولیّ و سرپرست شما خدا و...».[۱]

از دیگر روایات به صورت مرفوع از **علی‌بن ابیطالب**علیه السلام در تفسیر آیه **«إنّما ولیکم‌الله و رسوله و الذین آمنوا»** یعنی علی‌بن ابیطالب [می باشد].[۲]

از دیگر روایات به‌گونهٔ مرفوع از **ابن‌عباس** [است که می‌گوید]: علی در رکوع بود، پس مسکین آمد و انگشترش را بدو داد و رسول‌الله فرمود: چه کسی این انگشتر را به تو داد؟ عرض کرد: این مرد در حال رکوع داد. پس خدا این آیه را نازل فرمود.

راویان و منابع سنی

غیر از افراد مذکور بسیاری از عالمان نزول این آیه را در شأن علی علیه السلام گفته و برآن اجماع دارند، از جمله: ماوردی، قشیری، قزوینی، نیسابوری، فلکی، طوسی، طبری و ابومسلم اصفهانی در تفاسیرشان به نقل از سدی، مجاهد، حسن، اعمش، عتبة‌بن ابی‌حکیم، غالب‌بن عبدالله، قیس‌بن ربیع، عبایة‌الربعی، عبدالله‌بن عباس و **ابوذر غفاری** [می باشند] که [ما] بعضی روایات نقل شده را ذکر کردیم، نیز **ابن‌بیّع** در کتاب «معرفة اصول الحدیث» به نقل از عبدالله‌بن عمر بن علی‌بن ابیطالب؛ **واحدی** در «اسباب نزول القرآن» از کلبی از ابی‌صالح از ابن‌عباس؛ **سمعانی** در «فضائل الصحابه» از حمید الطویل از اَنَس؛ **سلیمان‌بن** احمد در «معجم الاوسط» به نقل از عمار؛ ابوبکر **بیهقی** در «الشفا»؛ محمد **فتال** ـ که گفته شده امامی مذهب است ـ در «التنویر» و «الروضه» از عبدالله‌بن سلام؛ ابراهیم **ثقفی** از **محمدبن حنفیه**؛ عبیدالله‌بن ابی‌رافع ـ که گفته شده امامی مذهب است ـ و عبدالله‌بن عباس و ابوصالح و شعبی و مجاهد و زرارة‌بن اعین از **محمدبن علی‌الباقر**علیه السلام در روایاتی با واژه‌های مختلف اما به یک معنا، نیز در «اسباب النزول» واحدی، **نطنزی** در «الخصائص» از ابن‌عباس؛

ـ وَرَحْمَةً أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنْ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ».

۱ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۱۴   ۲ـ همان: ص ۳۱۳

فلکی در «الإبانه» از **جابر انصاری** و ناصح تمیمی و ابن‌عباس و کلبی از ابن‌سلام و در تفسیر ابی‌مسلم.[۱]

با نقل دوگروه شیعه و سنی روشن گشت که آیـه در شأن **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام بوده، وقتی این مطلب ثابت شد، وجه استدلال آن است که کلمات لحاظ شود تا معنای آیه روشن گردد. فرمایش خدا «**إنّما ولیکم...**» إنّما کلمهٔ ترکیب شـده از دو حرف: «إنّ» (برای اثبات) و «ما» برای نفی است، بنابراین کلمه‌ای مختلف است: چیزی ثابت کرده، همان را از دیگری نفی می‌کند. خدا فرمود: «**إنّما الهکم الله**؛ همانا معبودتان خداست»[۲] مقصود ثبوت الوهـیت خـدای سـبحان امـا نـفی آن از غـیر خداست، نیز فرمایش خدا به پیامبرش: «**انّما أنت منذر**؛ تو فقط بیم دهنده‌ای»[۳] که مقصود ثبوت انذار برای پیامبر و نفیش از غیر اوست. بدین معنا ابن‌عباس استدلال کرده ربا فقط در نسیه جایز است نه در دیگر انواع معاملات چون از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است: «**انّما الربا فی النسیة**؛ ربا (پول اضافه گرفتن) فقط در نسیه روا می‌باشد»[۴] و بدین معناست گفتهٔ شاعر: «**إنّما یدافع...** ؛ از حَسَب و نَسَب‌شان فقط من یا امثال من دفاع می‌کند»[۵] نیز این گفته: «**انّما العزّة...** ؛ همانا عزت برای دارا می‌باشد».[۶]

اگر معترضی بدین آیه دلیل آورد: «مؤمنان فقط کسانی‌اند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد»[۷] پاسخ می‌دهیم: برای مـبالغه است، گـویا خـدا

۱ـ این منابع مذکور در مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۵ است.

۲ـ طه: ۹۸ «**إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً**».

۳ـ رعد: ۷ «**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**».

۴ـ کنزالعمال: ج ۴، ص ۱۱۵

۵ـ از بیت فرزدق در دیوانش: ج ۲، ص ۱۵۳: أنا الضامن الراعی... ؛ من ضامن و نگهبان آنـان هستم و فقط من یا امثال من از حسب و نسبتشان دفاع می‌کند.

۶ـ بیت اعشی در دیوانش، ص ۹۴: و لستُ بالاکثر منهم حصیً... ؛ از آنان سهم بیشتری ندارم و همانا عزت برای دارا می‌باشد.

۷ـ انفال: ۲ «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**».

فرموده: سرپرستی برایتان نیست جز خدا و رسولش وکسانی که ایمان آوردند. ولی و مولا و اَولی به یک معناست و بیانش در فصل غدیرگذشت. پس خدا ولایت خود را واجب کرده، ولایت رسول را عطف بدان نموده، سپس ولایت مؤمنان را عطف کرده، این مطلب بی‌هیچ اختلافی از واو عاطفه معلوم است زیرا عطف، مقتضی اختصاص است و حکم معطوف همان حکم معطوف علیه است زیرا عطفِ مفرد به مفرد است، پس همان ولایتی که برای خدا و رسولش ثابت است، برای **علی‌بن ابیطالب** ثابت است، زیرا مقصود از **«الذین آمنوا»** همین است چنان که گفتیم.

توضیح و بیان بیشتر: از علی بن ابیطالب به **«الذین آمنوا** =کسانی که ایمان آوردند» تعبیر شده، خدا ایشان را در فرمایش خود با چنین صفتی توصیف فرموده: «کسانی که نماز می‌گزارند و زکات می دهند در حالی که در رکوع‌اند». هرکه نماز بگزارد و زکات بدهد درگذشته و آینده، مشمول فرمایش خدا نیست بلکه مختص کسی است که نمازگزارد و در حال رکوع زکات داد ـ چنان‌که خدا توصیف فرموده ـ چون هنگام تجویز، حکم محمول برحال است و برغیر او، حکم حمل نمی‌شود چون وقتی کسی می‌گوید: «به زید برخوردم در حالی که سواره بود» و «او را دیدم در حالی که می‌خورد» از این جملات جز این فهمیده نمی‌شود که به زید در حال سوار برخورده و او را در حال خوردن دیده، فرمایش خدای متعال نیز چنین است و از آن جز این فهمیده نمی‌شود مولا کسی است که در حال رکوع، زکات داد، نه کسانی دیگر درگذشته و آینده.

وقتی برای امام ولایت ثابت شد، امامت برایش ثابت می‌گردد و طاعتش واجب است. وقتی طاعتش ثابت شد، عصمتش ثابت می‌شود زیرا خدا وقتی برای امام وجوب طاعت را واجب گرداند، مثل این است که آن را برای خود و نبی‌اش ثابت کند و مقتضای آن، طاعت در همه چیز است، و این برهان عصمت امام است، زیرا اگر معصوم نباشد، [چه بسا] به قبیح امر کند، در نتیجه طاعتش قبیح می‌گردد. وقتی قبیح باشد، باید گفت خداکار قبیح را واجب کرده است، حال آن‌که دانسته شد این

کار برخدای سبحان و تعالی روا نیست. این ویژگی یعنی پرداخت زکات در حال رکوع جز برای علی علیه‌السلام برای هیچ یک از افراد امت ثابت نشده؛ مقصود از این صفت، تعیین و **معرفی علی** علیه‌السلام **است**، نه بیان صدقه مثل این که گفته می‌شود: «حاکم دارای دستار سیاه است» او حاکم است گرچه دستار سفید یا سیاه برسر بگذارد.

اشکال صیغهٔ جمع در آیه

اگر اشکال شود: واژه «**الذین آمنوا**» مقتضای جمع است، پس چطور فقط به امیر مؤمنان نسبت داده شود؟ پاسخ می دهیم: لفظ «الذین» (کسانی که) گرچه برای جمع است اما استعمال آن برای واحد عظیم و محترم شناخته شده، از این رو خدا برای احترام و بزرگداشت آن را ذکر کرده، مشابه آن بسیار است و از بس استعمال شده، در عرف، حقیقت گشته، خدا فرمود: «ما بهترین سرگشت‌ها را برتو بازگو می‌کنیم»[1] [با این که خدا یکی است، تعبیر «ما» آورده] نیز: «از همان جا که مردم کوچ می‌کنند، به منا کوچ کنید»[2] که مقصود حضرت ابراهیم به تنهایی است یا گفته شده مقصود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[3]

آیات بسیاری این چنین وجود دارد مانند: «این سنت ما در مورد پیامبران است...»[4] و: «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم» [به رغم این که خدا یکی است].[5]

۱ـ یوسف: ۳ «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنْ الْغَافِلِينَ».

۲ـ بقره: ۱۹۹ «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

۳ـ به احادیث در این باره در تفسیر البرهان: ج ۲، ص ۲۰۱ مراجعه شود.

۴ـ اسرا: ۷۷ «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً».

۵ـ بقره: ۸۷ «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ».

حمل «الذین» برشمول (جمع) مقتضی است مؤمنانی که مخاطب فرمایش خدایند، مشمول «ولیکم» باشند و این موجب می‌شود هریک از آنان «ولیّ» خویش باشد، پس ناچار باید «الذین» به‌گونهٔ حقیقت مختص یک نفر باشد. اگر برعموم حمل شود، فایده‌ای ندارد زیرا عموم صیغه‌ای ندارد که مختص آن باشد چون هرچه عام است، می‌تواند خاص گردد.

اشکال صیغهٔ مضارع در آیه

اگر ایراد شود: واژه «یقیمون و یؤتون» مقتضی فعل مضارع (آینده) است پاسخ می‌دهیم: «ی» برسر فعل مقتضی مضارع فقط نیست چون هرفعلی که اوّلش یکی از زوائد چهارگانه است [که آن را مضارع می‌سازد] مشترک بین حال و آینده می‌باشد، بلکه «حال» سزاوارتر است و فقط وقتی مضارع می‌گردد که «سین» یا «سوف» برسر آن آید که معلوم است در لفظ آیه وجود ندارند، پس واجب است فعل را مشترک بین حال و آینده دانست. گذشت که لفظ از نظر نحویان برزمان حال محمول است، از این رو باید افعال را زمان «حال» دانست.

دلیل دیگر: وقتی مشترک و مختص یک جاگرد آیند و تعارض بین آن دو واقع شود، تخصیص بهتر است زیرا اشتراک، مخل به مفهوم است، پس لازم است در هردو وجه حمل برحال شود نه زمان دیگر. اگر ایراد شود: آیه دربارهٔ جمعی نازل شده و خدا خبر داده او و رسول ولیّ (سرپرست) مؤمنانند، سپس کسانی که توصیف شده و طریقشان بیان گردیده، پاسخ می‌دهیم: این سخن مقتضی تکرار است چون خدا وقتی فرمود: «**الذین یقیمون الصلاة**؛ کسانی که نماز می‌گزارند» رکوع جزء نماز است، پس معنا ندارد بفرماید: «**راکعون**؛ رکوع می‌کنند» [چون رکوع جزئی از نماز است] نیز باید گفت: کسانی که در آن وقت در حال رکوع و سجود بودند، برای احدی از آنان صفتی که خدا در آیه ذکر کرده (دادن زکات در حال رکوع) ثابت نشده، به اتفاق نظر ناقلان حدیث فقط برای امیر مؤمنان علیه‌السلام ثابت شده، راه‌های اثبات این نقل گذشت.

مصداق آیه، امام یا کسی دیگر؟!

اگر ایراد شود: آیه در شأن عباده‌بن صامت[1] نازل شده، پس چگونه گفته می‌شود مختص امام علی است؟ جواب می‌دهیم: ایراد براساس خبر واحد است و اکثر امت آن را نمی‌پذیرند اما روایات که شأن نزولش را امیر مؤمنان دانسته، نزد هردو فرقهٔ سنی و شیعی، مورد اجماع است. نیز روایتی که می‌گوید آیه در شأن «عباده» است، این اشکال را دارد که «عباده» هم‌پیمان یهود بود. وقتی مسلمان گشت، یهود رابطه و پیمانش را قطع کرد، که این کار براو سخت آمد. خدا آیه را درباره‌اش نازل کرد تا از او دلجویی شده، موجب تقویت قلبش گردد، گرچه یهود پیمانش را قطع کرد، اما الله و رسول و مؤمنانی که در رکوع زکات می‌دهند، ولیّ اویند.[2] این داستان، مانع از حمل آیه برامام نیست چون قول صحیح این است که اگر آیه‌ای برای سبب و شأن نزول فرود آید، فقط محدود بدان مورد نمی‌شود چون لازم نیست عام، به سببی محدود شود که بدان خاطر آمده بلکه لازم است برعمومیت و شمول خود باشد. در قرآن نمونه‌هایش بسیار است مانند آیهٔ «ظهار» که به مجادله با همسر محدود نیست، نیز مانند این فرمایش الهی:

«کسی که به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش از خانهٔ خود بیرون رود، سپس مرگش فرا برسد، پاداش او برخداست».[3] حکم آیه به مهاجر (گفته شده صیفی بن اکثم) محدود نیست.

زکات واجب یا مستحب؟

اگر ایراد شود: امیر مؤمنان علیه‌السلام بخشنده بود و برامثال ایشان پرداخت زکات واجب نیست و آیه در مقام ستایش فرموده شده، و ادعای امامیه مدح و ستایش

۱ـ درالمنثور: ج ۳، ص ۱۰۴ ۲ـ تفسیر طبری: ج ۶، ص ۲۸۷

۳ـ نساء: ۱۰۰ «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَماً كَثِيراً وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً».

نیست، چون در این صورت نماز سنتی ترک شده، پاسخ می‌دهیم: ایراد اصلاً وارد نیست و تعلیل بی‌فایده است چون بعید نیست امیر مؤمنان در آن حال اول مالک نصاب بوده که زکات نقره‌اش واجب بوده، یعنی باید دویست درهم بپردازد چون هرکه زمانی این مقدار مالک باشد، بدو نمی‌گویند بخشنده و باسخاوت نیست، گرچه ممکن است آن بخشش، مستحبی بوده، گو این که فقها آن را زکات می‌نامند چون واژهٔ زکات برواجب و مستحب گفته می‌شود زیرا حقیقت لغوی آن «نمو» (رشد و ترقی) است و در شرع «زکات» نامیده شده چون صاحبش را پاک و مزکّی می‌کند. خدا فرمود: «از اموال آنها صدقه‌ای به عنوان زکات بگیر تا بدان وسیله آنان را پاک سازی و پرورش بدهی».[۱]

توجه به خدا یا خَلق در نماز؟!

اگر ایراد شود: چنانچه زکات برامام واجب بود، برای پرداختش نیازمند نیت بود، در این صورت در نماز نیت دیگری کرده، اگر فرض کنیم نماز واجب بوده، چنین نیتی درست نیست، پس باید نیت زکات باشد اماگاه جایز است نیت زکات را تا هنگام فراغ از نماز به تأخیر انداخت، آن‌گاه فوراً نیت زکات می‌شود. اگر انگشتر از نقره بوده، از جنسی است که در آن زکات واجب است اما اگر از جنسی دیگر بوده، به نظر فقها جایز است به قیمت به فقیر بخشد. این بنابرآن است که بگوییم نیت زائد در نماز جایز نیست اما چه مانعی دارد آدمی در حال نمازش نیت نذر و... کند؟

پاسخ سؤال دوم(آیه در مقام ستایش است و دادن انگشتر در حال نماز، ترک نماز سنتی به شمار می‌آید) فی‌الجمله گفته می‌شود: امیر مؤمنان علیه‌السلام فقیه‌ترین و داناترین فرد امت است و بهتر از همه می‌داند چه کرده، از این رو کارش بالاترین حجت در جواز است.

۱ـ توبه: ۱۰۳ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

احمدبن حنبل در مسندش به نقل از سعید آورده: احدی از اصحاب پیامبر ﷺ نگفت: «سَلُونی؛ از من بپرسید» مگر علی‌بن ابیطالب[۱] [پس امام بر هرمسأله آگاه است و تکلیف شرعی اش را می داند].

نیز احمد حدیثی نقل کرده که به سعیدبن مسیّب مستند کرده: **عمر می‌گفت: از مشکلی که برای حلش ابوالحسن [امام علی] نباشد، به خدا پناه می‌برم.**[۲]

اگر اندک حرکتی غیر از ارکان نماز توسط امام انجام شده، بنابرنقل صحیح ایشان به مشروعیت آنچه انجام داده، آگاه‌تر است. ممکن است امام با دستش که در آن انگشتر بوده، به‌گدا اشاره‌ای پنهانی داشته، از آن اشاره، گدا فهمیده که امام می خواهد بدو انگشتر بدهد، پس رفته و آن را از انگشت امام درآورده است، و این کارگذرا (اشاره) نماز را خراب نمی‌کند. نیز ممکن است آن کار ـ چه کم و چه زیاد ـ در نماز روا بوده، چنان که در نماز سخن گفتن روا بوده اما بعد نسخ شده ولی تمامی آن کار جایز است. به طورکلی و برای بستن این باب باید گفت: امام که این کار را کرده، اگر نمازش را باطل می‌کرد، خدای سبحان کارش را نمی ستود و او را بدین خاطر ستایش نمی‌کرد. جدّم در کتابش که پیشتر نام بردیم، حدیث مسندی نقل کرده که علی علیه‌السلام وقتی انگشتر را بخشید، نماز نافلهٔ ظهر می خواند. ابونعیم حافظ خبری را مستند به عمار یاسر نقل می‌کند: **علی‌بن ابیطالب** در حال رکوع در نماز مستحبی بود که گدایی کنارش ایستاد، پس انگشترش را برای دادن به او درآورد.[۳] نص الهی و رسول ﷺ گفته شد. برای منکر راه گریزی نیست. **توصیف علی علیه‌السلام به ولایت** در آیه، وصفی ثبوتی مختص اوست، نه دیگری مانند توصیف او به مولا بودن در فصل غدیر به دلایلی که گذشت. ابن‌جماد سروده: «**رأیتُ النصّ**... ؛ نصّی دیدم که منکران را رسوا می‌کرد و آنان را به تنگی خفقان‌آور وامی داشت. اگر

۱ـ به نقل از امام احمد در مناقب الصحابه: ج ۲، ص ۶۴۶

۲ـ المناقب خوارزمی: ص ۹۶

۳ـ تفسیر برهان: ج ۲، ص ۴۸۲

گردهمایی قوم باعث رشدشان بود، به جدایی طولانی نمی‌فرجامید».[1]

این حدیث، مشهور و شایع است و انکارش ممکن نیست و بسیاری از شاعران آن را به نظم درآورده، از جمله **حسان‌بن ثـابت:**[2] «**أبـاحسن تـفدیک نـفسی...** ؛ **ای ابوالحسن!** جانم و روحم[3] فدای تو باد و نیز جان هرکه در راه هدایت، کُند یا تند راه برود! آیا ستایشم برباد می‌رود حال آن که گـوینده راسـتگوست،[4] چـون سـتایش جنب‌الله تباه نمی‌شود. تو بودی که در حال رکـوع بـخشیدی. جـان‌های مـردمان به فدایت ای بهترین رکوع‌گزار![5] در نتیجه خـدا بـهترین ولایت را دربـاره‌ات نـازل فرمود و آن را توسط آیات محکم ثابت گرداند».

وراق سروده:[6] **علی ابوالسـبطین...** ؛ عـلی پـدر نـوه‌های پـیامبر در حـال رکـوع انگشترش را پنهانی صدقه داد و چهره درهم نکشید.[7] وقتی گدا نزدش رفت، دست درازکرد و پس نکشید مگر وقتی که انگشتر بدو بخشید».

عوفی گفته:[8] **أبِن لی مَن...** ؛ برایم بگو آیا کسی میان قوم هست که به‌گدا که برای درخواست آمد، انگشتر ببخشد؟! انگشتر را پنهانی ببخشد اما پروردگار افشا کرد و فرمود چه کسی در حال رکوع بخشنده بود».

دیگری گفته:[9] «**أوفی الصلاة...** ؛ در نمازی که همراه زکات برتری یـافت و بـالا رفت و خدا بندهٔ صبورش را رحمت کند! چه کسی در حال رکوع انگشترش را صدقه داد و بخشش را در دل پنهان کرد؟»

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱، ص ۳۱۰ ۲ـ همان: ج ۳، ص ۱۰

۳ـ در منبع: أُسرتی؛ خاندانم

۴ـ در منبع: آیا ستایش کسی که تو را دوست دارد؛ برباد می‌رود؟

۵ـ در منبع: جانم به قربانت ای علی که بهترین رکوع‌گزاری

۶ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۳

۷ـ در نسخهٔ خطی «و لم یتهجّهم» متهجّم یعنی اخمو

۸ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۲ ۹ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۴

شاعری دیگر [گفته است]:[1] **هو الزاهد الموفی...** ؛ او زاهدی است که برهرزاهدی برتر است و روزگار را با شهوات سپری نکرد. وقتی که مسکین در سختی‌ها و بحران‌ها قصد او می‌کنند، با جایگزین کردن آنها به غذای خود پیاپی گرسنگی می‌کشد و وقتی در رکوع است، انگشتر خود را در راه تقرّب به خدا می‌دهد و از این راه تقرّب می‌جوید.

۱ـ طلائع‌بن رزیک ملک الصالح چنان که در مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲، ص ۱۱۷ آمده است.

فصل چهارم

فرمایش خدا: تو را امام مردم قرار دادم

إِنِّي جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَايَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

خدای تعالی به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: «تو را **امام** و پیشوای مردم قرار دادم، عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار بده، خدا فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (فقط فرزندانت که پاک و معصوم باشند، شایستهٔ این مقامند)».[1]

خدا در آیات محکم قرآن عظیم بیان فرموده هرکه زمانی ستمگر بوده، روا نیست امام باشد. شرک به خدا بزرگ‌ترین ستم است. خدا فرمود: «شرک، ظلم بزرگی است».[2]

حقیقت ظلم، قرار دادن چیزی در غیر جای خود است و مشرک کسی است که عبادتش را متوجه بت‌ها و چیزهای دیگری کرده که شایستهٔ عبادت نیست. براین اساس امامت بلافصل **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام روشن می‌شود زیرا هرکه جز علی علیه‌السلام عهده‌دار حکومت شود، درگذشته و در چگونگی عباداتش ظالم بوده، چون چیزی را پرستیده که مستحق پرستش نبوده، وقتی بدین جهت امامت افرادی که در

۱ـ بقره: ۱۲۴ «وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

۲ـ لقمان: ۱۳ «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

حکومت پیشی گرفتند، باطل باشد، امامت بلافصل امام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت می‌شود.

امامت = عهد الهی

اگر ایراد شود: از کجا گفتید که مراد از واژهٔ «**عهدی**؛ پیمان منِ خدا» امامت است حال آن که محتمل امامت و معانی دیگری است؟ پاسخ می‌دهیم: به دلالت لفظ براین معنا چون خدا به ابراهیم فرمود: «تو را امام مردم قرار دادم» و از قول ابراهیم علیه‌السلام نقل کرد: «آیا برای ذریه‌ام نیز؟» معلوم است مقصود ابراهیم آن بود که از خاندانم نیز امامانی قرار بده. در عربی می‌گویند: «**علفتُها تِبناً و ماءً بارداً**؛ به چارپا کاه دادم، نیز آب خنک» مقصود: آب خنک نیز بدو نوشاندم است [پس به قرینه معنا و مقام فعل حذف شده، زیرا چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است؟!] در دنبالهٔ آیه خدا فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» با واژهٔ «عهد» به درخواست ابراهیم علیه‌السلام اشاره کرد تا کلام همخوان گشته، جملات گواه همدیگر باشند.

واژهٔ «**عهدی**؛ پیمان منِ خدا» اگر مشترک‌المعنی باشد، لازم است برهرمعنا که مناسبش است و می‌تواند مقصود از «عهد» باشد، حمل شود، در نتیجه گفته می‌شود: معلوم می‌گردد هرچه واژهٔ «عهد» در بردارد، به ستمگر نمی‌رسد، درست مثل اینکه کسی بگوید: بخشش من به اشرار نمی‌رسد، که معلوم است تمامی بخشش‌هایش شامل اشرار نمی‌گردد، و مختص بخششی خاص نیست بلکه تمامی بخشش‌ها را شامل می‌شود.

ذریهٔ ابراهیم علیه‌السلام به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام منتهی شده، چون اینان بربُتانی که لایق پرستش نبودند، سجده نکردند. دلیل براین ادعا حدیثی است که فقیه ابن‌مغازلی در کتابش «المناقب» به استناد **عبدالله‌بن مسعود** آورده: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

فرمود: من مصداق اجابت دعای [پدرم][۱] **ابراهیم**علیه السلام هستم. گفتم:[۲] ای رسول خدا! چگونه اجابت دعای پدرت ابراهیم هستی؟ فرمود: خدا به ابراهیم وحی فرمود: «تو را برای مردم امام قرار دادم» ابراهیم خوشحالیش را فقط برای خودکم دانست و عرض کرد: ای پروردگار! از دودمانم امامانی مانند من قرار می دهی؟ خدا بدو وحی کرد: **ای ابراهیم!** وعده و قولی به تو نمی دهم که بدان عمل نکنم! عرض کرد: ای پروردگارا! چه قولی بدان عمل نمی‌کنی؟ فرمود: به ستمگران ذریه‌ات پیمان من نمی‌رسد. در این وقت ابراهیم عرض کرد: «من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار. پروردگارا! بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساختند»[۳] افزود: دعای ابراهیم به من و علی فرجامید و احدی از ما بربت سجده نکرد، از این رو خدا مرا پیامبر و علی را وصیّ (جانشینم) گرداند.[۴]

علی علیه السلام مصداق امام مبین

بنابرنقل دوگروه شیعه و سنی **علی‌بن ابیطالب** با لفظ جلی نه التزام خفی، امام است از جمله نقل‌ها حدیثی است که فرقهٔ برحق شیعه روایت کرده، جدّم آن را در کتاب نخب به‌طور مرفوع از **امام باقر**علیه السلام آورده: وقتی آیه «همه چیز را در کتاب آشکارکننده‌ای برشمرده‌ایم»[۵] نازل شد، دو مرد در محضر پیامبر برخاستند و پرسیدند: ای رسول خدا! مقصود تورات است؟ فرمود: نه، گفتند: **انجیل**؟ فرمود: نه، پرسیدند: قرآن؟ فرمود: نه! آن وقت علی علیه السلام سر رسید، پیامبر فرمود: **این امامی است که خدا در او همه چیز را برشمرده است.**[۶]

۱ـ افزودهٔ منبع ۲ـ در منبع: گفتیم

۳ـ ابراهیم: ۳۵ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ».

۴ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۷۶ + شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۴۱۱

۵ـ یس: ۱۲ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».

۶ـ تفسیر برهان: ج ۴، ص ۶ + مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۷

از دیگر روایات، نقلی است که شیخ فاضل فقیه **ابن‌بابویه** در «امالی»[1] آورده، گروهی از حدیث‌نگاران در کتاب‌هایشان آورده، به نقل از کتاب جعفربن محمد مشهدی است به استناد ابن‌عباس: رسول خدا برمنبر رفت و خطبه خواند و مردم پیرامونش بودند که فرمود: ای مؤمنان! خدا به من وحی فرمود که روحم را آخر عمر گرفته و پسرعمویم [علی] کشته خواهد شد. **ای مردم!** به شما خبر می‌دهم که اگر بدان عمل کنید[2] سالم می‌مانید ولی اگر ترک کنید، هلاک می‌گردید: همانا پسرعمویم این علی، برادرم[3] و وزیرم و جانشینم است و از طرف من ابلاغ پیام می‌کند. او پیشوای پارسایان است و سرور مؤمنان والامقام خجسته. اگر از او راهنمایی بخواهید، شما را راهنمایی می‌کند و اگر از او پیروی کنید، نجات می‌یابید اما اگر مخالفتش کنید، گمراه می‌شوید. چنانچه اطاعتش نمایید، از خدا اطاعت کرده‌اید اما اگر از او سرپیچی کنید، از خدا سرپیچی کرده‌اید. **اگر با او بیعت کنید، با خدا بیعت نموده‌اید اما اگر عهدش را بشکنید، بیعت با خدا را شکسته‌اید.** خدا قرآن را برمن نازل فرمود و هرکه با آن مخالفت کند، گمراه می‌گردد و **هرکه دانش قرآن را نزد غیر علی بجوید، هلاک می‌شود.**

ای مردم! سخنم را بشنوید و حق سفارشم را بدانید و پس از من در برخورد با اهل بیتم جز آن‌گونه که به شما دستور دادم، رفتار مکنید. اینان را نگاهبان باشید چون نخبگان،[4] خویشاوندان، برادران و فرزندانم هستند. شما [روز قیامت] گرد هم آمده، **دربارهٔ ثقلین** [قرآن و عترت] بازخواست شده، دقت کنید پس از من چگونه با آن دو برخورد می‌کنید. اینان اهل بیتم‌اند. هرکه آزارشان بدهد، مرا آزار داده[5] [هرکه

۱ـ امالی صدوق: ص ۶۲

۲ـ در نسخهٔ خطی: «اگر آن را بدانید» که اشتباه است.

۳ـ در منبع: او برادرم است.

۴ـ در عربی حامه: کسان مرد از اهل و اولاد و خویشان وی که بدانان اهتمام می‌ورزد.

۵ـ در منبع: آزارشان آزارم است. نیز در بقیه جملات که در آنها «فقد؛ پس به تحقیق» نیست.

بدانان ستم کند، به من ستم کرده؛ هرکه تنهایشان بگذارد، مرا تنها گذارده][1] هرکه عزتشان بدهد، مرا عزت داده؛ هرکه گرامیشان بدارد، مرا گرامی داشته؛ هرکه یاریشان کند، مرا یاری کرده [هرکه کمکشان نکند، مرا کمک نکرده] هرکه به دنبال هدایت توسط غیر آنان باشد، مرا تکذیب نموده است. **ای مردم!** از خدا بترسید و حواستان باشد وقتی [در روز قیامت] خدا را دیدید، چه دارید به او بگویید! من دشمن کسی هستم که اهل بیت را آزار بدهد. هرکه من دشمنش باشم، با وی در جنگم. این سخنم را گفتم و از خدا برای خود و شما طلب آمرزش می‌کنم.

یعسوب مؤمنان

از دیگر روایات پیروان مذاهب چهارگانهٔ سنی در این باره، نقلی است که فقیه شافعی **ابن‌مغازلی** در کتاب «المناقب» از چندین طریق به سند خود آورده: رسول‌الله فرمود: ای علی! تو سرور اوصیا،[2] امام پارسایان، سرور مؤمنان خجسته و رهبر (یعسوب) مؤمنان هستی.[3]

«یعسوب» زنبور نری می‌باشد که پیشاهنگ آنهاست. خبر را نیز احمدبن یحیی ثعلب آورده[4] «یعسوب» رهبر زنبورهاست که پیشاهنگ آنهاست، پس معنایش این است که **علی** علیه‌السلام **امام مؤمنان است.** ابوحنیفه دینوری می‌گوید: هروقت رهبر زنبورها نتواند پرواز کند، زنبورها آن را بردوش می‌کشند. اگر بمیرد اما زنبورها زنده باشند، پس از آن عسل نمی‌دهند و یعسوب نزدیک به روی زمین پرواز می‌کند.[5] صاحب (شاعر) گفته:

«**أیعسوب دین الله**... ؛ ای رهبر دین خدا و ای همسنگ پیامبرش و ای که دوستی‌اش از طرف خدا واجب شده، جای تو از بالای ستارگان آشکار است و

۱ـ موارد در کروشه، افزودهٔ منبع
۲ـ نسخه بدل در منبع: سرور مسلمانان
۳ـ مناقب ابن‌مغازلی
۴ـ به نقل از مناقب
۵ـ عبارت مشوش و دارای اشتباه است.

عمظت تو از بلندای آسمان[1] نمایان می‌باشد. شمشیر تو گردن‌آویز دشمنان است، گردن‌آویزهایی که هیچ کس با آنها زنده نمانده است».

فقیه ابن‌مغازلی به نقل از **اسعدبن زراره انصاری** از پدرش:[2] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی در شب مرا به آسمان معراج بردند، کاخی از یاقوت قرمز دیدم که می‌درخشید. خدا به من دربارهٔ علی وحی فرمود: سرور مسلمانان، امام پارسایان و فرمانده مؤمنان والا است.[3]

فقیه نامبرده در «المناقب»[4] از همان راوی به طریق دیگر نقل کرده: رسول‌الله فرمود: **در پایان شب معراج به سدرة‌المنتهی رسیدم. دربارهٔ علی سه مطلب به من وحی شد:** امام پارسایان است و سرور مسلمانان و فرمانده مؤمنان والا که آنان را به بهشت‌های پرنعمت می‌برد.

فقیه مذکور در «المناقب»[5] حدیث مرفوع از ابی‌برزه[6] آورده: رسول‌الله فرمود: خدای تبارک و تعالی به من دربارهٔ علی وعده داد، عرض کردم: پروردگارا! وعده‌ات را برایم روشن گردان، خدا فرمود: بشنو، عرض کردم: می‌شنوم، فرمود: **علی بیرق هدایت، پیشوای اولیای من** و نور برای کسی می‌باشد که اطاعتم کند وکلمه‌ای است که برای پارسایان لازم گردانده‌ام. هرکه او را دوست بدارد، مرا دوست داشته؛ هرکه از او اطاعت کند، مرا اطاعت کرده؛ بدین او را مژده بده. رسول‌الله افزود: **علی** را بدان بشارت دادم، **علی** عرض کرد: ای پیامبر خدا! من بندهٔ خدا و در چنگ اویم. اگر مرا عذاب دهد، به سبب گناهانم است و ستمی به من نکرده؛ چنانچه آنچه را به من مژده داده، عملی نماید، خدا بدان سزاوارتر است. **رسول‌الله افزود:** پیشگاه

۱ـ در دیوان: اعلی السماک

۲ـ در منبع: محمدبن عبدالرحمان‌بن اسعدبن زراره انصاری از پدرش. اسم در کتاب اسدالغابه: ج ۱، ص ۶۸ و ج ۳، ص ۱۱۶ متفاوت با این کتاب آمده است.

۳ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۱۰۴

۴ـ همان: ص ۱۰۵

۵ـ همان: ص ۴۶

۶ـ در نسخه خطی: الی برده که اشتباه است.

خدا عرض کردم: قلبش را جلا بده و بهار عمرش را ایمان به خود قرار بده، خدا فرمود: اینها را برایش به جا آوردم، سپس خدا به من وعده داد: او را به بلاهایی ویژهٔ خودش مختص می‌گردانم آن‌قدر که برای احدی از یارانت انجام نداده‌ام، عرض کردم: ای پروردگار! او برادرم و دوستم است! خدا فرمود: این امری است که پیشتر تصمیمش را گرفته‌ام. او امتحان می‌شود و بدان بلایا گرفتار!

سواران روز قیامت

از دیگر روایات، نقل خطیب[۱] در تاریخش مستند به **عبدالله‌بن عباس** است: رسول‌الله فرمود: روز قیامت غیر از ما چهار نفر کسی سواره نیست. عمویش عباس[۲] از او پرسید: ای رسول خدا! آنان چه کسانی‌اند؟ فرمود: **من که بر براق سوارم** (و پیامبر آن را طولانی توصیف فرمود که جهت رعایت اختصار حذف شد) پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: **برادرم حضرت صالح** سوار برناقهٔ خدا که مزاحم آن در آبشخورش شدند و شتر را پی کردند (به هلاکت رساندند)[۳] پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: **عمویم حمزه شیر خدا** و شیر رسول‌الله سیدالشهدا که سوار ناقه‌ام است. پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: **برادرم علی‌بن ابیطالب سوار برناقه‌ای از ناقه‌های بهشت** که افسارش از مروارید غلتان است و برآن هودجی از یاقوت سرخ است. علفش از دُر سفید، که برسرش تاجی از نور است. تاج هفتاد هزار پایه دارد.[۴] در هرپایه‌ای یاقوتی قرمز است که برای سوارهٔ یکّه‌تاز می درخشد.[۵] برآن، دو جامهٔ سبز هست. به دست سوار، بیرق حمد الهی است و ندا می دهد: گواهی می دهم که

۱ـ تاریخ بغداد: ج ۱۱، ص ۱۱۲ از عکرمه از ابن‌عباس و مشابه آن در ج ۱۳، ص ۱۲۲ از اصبغ‌بن نباته از ابن‌عباس. ر.ک: مناقب خوارزمی: ص ۳۵۹

۲ـ در منبع: عمویش عباس‌بن عبدالمطلب برخاست و پرسید: چه کسانی‌اند.

۳ـ اشاره به آیات ۶۴ـ۶۸ هود [و ۱۳ـ۱۴ شمس]

۴ـ در منبع: هفتاد پایه

۵ـ در نسخهٔ خطی: بین هرپایه یاقوتی برای سواره هست.

معبودی جز خدا نیست و محمد فرستادهٔ اوست. مردمان می‌گویند: او جز پیامبری فرستاده شده یا فرشته‌ای مقرّب درگاه الهی یا نگهدارندهٔ عرش نیست.[1]

منادی از میانهٔ عرش ندا می‌دهد: سوار جز فرشته‌ای مقرّب و پیامبری فرستاده شده و نگهدارندهٔ عرش نیست. این **علی‌بن ابیطالب جانشین رسول پروردگار جهانیان و امام پارسایان و سرور مؤمنان والامقام است.**

از دیگر روایات، نقل ابوبکربن مردویه[2] ـ از افراد مورد اعتماد اهل سنت ـ مستند به **ابان‌بن تغلب** از مسلم است: شنیدم **ابوذر و مقداد و سلمان** گفتند: خدمت رسول خدا نشسته بودیم و با ما کس دیگری نبود که سه گروه از مهاجران بدری آمدند و رسول‌الله فرمود: پس از من امتم سه گروه می‌شوند:

۱) فرقهٔ برحق که آلودهٔ باطل نمی‌گردند. مَثَل اینان مانند طلاست. هرچه گرفتار آتش شوند، خوبی و پاکیشان افزون‌تر می‌گردد و امامشان یکی از افراد این سه گروه [بدری] است؛ هموست که خدا در کتابش درباره‌اش فرمود: «پیشوا و رحمت است».[3]

۲) فرقهٔ اهل باطل که به حق نمی‌گرایند. مَثَلشان مانند آهن پاره است. هرچه گرفتار آتش شوند، جز بی‌ارزشی برآنها افزوده نمی‌گردد. رهبرشان یکی از افراد این سه گروه است.

۳) فرقهٔ گمراهان که بین دستهٔ اول و دوم‌اند. نه آن سو و نه این سو. [رهبرشان یکی از افراد این سه گروه است].[4] راوی می‌گوید از سلمان و مقداد و ابوذر پرسیدم: اهل حق و امامشان چه کسانی بود؟ گفتند: **علی‌بن ابیطالب**علیه‌السلام که امام پارسایان است

۱ـ در منبع نگهدارندهٔ عرش نیامده است. ۲ـ تفسیر برهان: ج ۲، ص ۲۱۴

۳ـ هود: ۱۷ **«أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَاماً وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ».**

۴ـ افزودهٔ منبع

اما از معرفی دوگروه دیگر خودداری کردند. اصرار کردند راوی این دو را نیز معرفی کند اما این کار را نکرد.

وقتی دوگروه، متضاد و در امرشان مخالف هم باشند، از حدیث روشن می شود مرجع و امام نیکوی یکی از این دوگروه، دلیل آشکار و دانشی عیان برپایگاه حق یا لغزش باطل می‌باشد. این خبر را سخنورترین سخنرانان خوارزم: موفق‌بن محمود نقل کرده، از شخصیت‌های اهل سنت است، چنان که ابوالفرج و معافی‌بن زکریا.[1]

در نقل خطیب موفق خوارزمی آمده: **علی‌بن ابیطالب علیه السلام امام امت محمد و حجت خدا پس از پیامبر است.** مطلب در حدیث «مبیت» [شبی که امام در بستر پیامبر خوابید] به خواست خدا می‌آید.

آگاهی: توصیف علی علیه السلام به امامت، وصفی عدمی یا ثبوتی است. اولی محال است چون مقتضی بی‌توصیفی است که وصفی سلبی است و نقیض (برعکس) سلب، ثبوت است، پس ثابت می‌گردد توصیفش به امامت، وصفی ثبوتی و نه سلبی است. از این رو واجب است به امامت توصیفش کرد و آن را مختص ایشان دانست، نه دیگری چون محال است یک صفت (امامت) در دو محل ظهور یابد.

از نقل شیعه و سنی روشن شد **علی‌بن ابیطالب علیه السلام امام امت است**، به دلیل جملات صریح و روشنی که نیاز به تأویل ندارد، و این مطلب نهایت هدف ما بود که امامتش را ثابت کنیم و آن را از دیگران نفی نماییم.

عقل و حجت ظاهر

بیان و توضیح بیشتر: خدا امامت را برای برطرف کردن حیرت و سرگردانی امت قرار داده، **علی‌بن ابیطالب علیه السلام** سرگردانی را از امت در دانش‌هایی که نیاز داشتند بدانند برطرف می‌کرد اما ابوبکر نتوانست ذره‌ای از نیاز امت به دانش‌ها را برطرف

۱ـ صحیح ابوالفرج معافی بن زکریاست.

کند! از جمله شواهد درستیِ این ادعا نقل شیخ باسعادت **مفید** در کتاب «العیون و المحاسن» است: **هشام**بن حکم می‌گوید که به **عمروبن عبید** گفتم: پرسشی دارم، گفت: بپرس، سؤال کردم: چشم داری؟ ـ آری ـ با آن چه می‌بینی؟ ـ رنگ‌ها و اشخاص را، ـ بینی داری؟ ـ آری ـ با آن چه می‌کنی؟ ـ بو می‌کشم ـ دهان داری؟ ـ آری ـ با آن چه می‌کنی؟ ـ مزه‌ها را می‌چشم ـ عقل داری؟ ـ آری ـ با آن چه می‌کنی؟ ـ هرحقیقتی راکه اعضا تجربه کنند، تشخیص می‌دهم ـ اعضا از عقل بی‌نیاز نیستند؟ ـ نه! ـ چگونه حال آن که سالم‌اند؟ ـ پسرم! اعضا وقتی به چیزی کنجکاو باشند، آن را با بوییدن یا دیدن یا مزه کردن می‌آزمایند، بعد به عقل رجوع می‌کنند تا یقین حاصل کنند و شک را برطرف نمایند ـ پس خدا عقل را برای زدودن شک اعضا آفریده است؟ ـ آری ـ پس گریزی از عقل نیست وگرنه اعضا به یقین نمی‌رسند ـ آری ـ گفتم: **ای مروان!** خدا اعضا را به حال خود رها نکرد و برایشان رهبری قرار داد که درست را تأیید و موارد مشکوک را نفی کند اما آیا مردمان را در سرگردانی و شک و اختلاف رها می‌کند و برایشان رهبری منصوب نمی‌نماید که در شک و حیرتشان بدو مراجعه کنند، ولی برای اعضای بدنت عقل قرار می‌دهد که در حال سرگردانی و شک بدو مراجعه کنند؟![1]

وقتی این ویژگی یعنی برطرف سرگردانی از امت در ابوبکر یافت نشود اما در علی علیه‌السلام یافت بشود، دلیل روشنی براین است که [**علی** علیه‌السلام] **امام است، نه ابوبکر**، وانگهی حتی روایات اهل سنت گویای آن است که ایشان امام است، که مطلوب ما همین است. از آن رو که عنوان امامت برای امام مطلقاً ثابت شده، امامتش همین گونه لازم است اما هرکه آن را مقیّد کرده، باید دلیل بیاورد، حال آن که دلیلی ندارد.

۱ـ این سخن در امالی صدوق: ص ۴۷۲ و احتجاج طبرسی: ص ۳۶۷ و... است.

فصل پنجم

معرفی صادقان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

خدا فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و با صادقان باشید».[1] خدا دستور داده با صادقان باشید، سپس در کتابش چنین توصیفشان کرده: «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند».[2]

۱ـ توبه: ۱۱۹ «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**».

۲ـ بقره: ۱۷۷ «**لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**».

خدا برای صادقان هفده صفت معرفی کرده [که] این ویژگی‌ها جز برای علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام حاصل نشد. ایشان همهٔ صفات را دارا بوده، فقط وی و نه دیگری دارا بوده، برای احدی جز ایشان حاصل نشد. از این رو همراه او بودن واجب است. وقتی همراهی با ایشان واجب گشت، پیرویش واجب می‌شود و طاعت و امامت بلافصلش پس از پیامبر ثابت می‌گردد چون خدا به‌گونهٔ مطلق دستور فرمود: با صادقان باشید، سپس همراه با ذریه‌اش که پیمان الهی بدانان رسیده، ویژگی‌های امام علی را دارا هستند.

اولین صفت: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دخترش فاطمه علیهاالسلام فرمود: «همسرت پیش از همه اسلام آورد و بیش از همگان داناست».[1] از این دسته احادیث فرمایش علی علیه‌السلام است. وقتی بدو خبری از **خوارج** رسید، آن را منکر شد و فرمود: «می‌گویند که علی دروغ می‌گوید! برچه کسی دروغ می‌بندم؟ برخدا دروغ می‌بندم؟! من که نخستین کسی بودم که او را پرستیدم یا captured بررسول دروغ می‌بندم؟ من که اولین فردی بودم که بدو ایمان آورده، تصدیقش کرده و یاریش دادم».[2] این مطلب بین دوگروه شیعه و سنی مشهور است و روایاتی که پیروان مذاهب چهارگانهٔ سنی نقل کرده‌اند، بسیار است، از جمله در مسند **احمدبن حنبل** به‌گونهٔ مرفوع از ابن‌عباس [روایت شده است]: علی علیه‌السلام نخستین‌کسی بود که اسلام آورد. نیز مرفوعهٔ حسن و...: علی اولین فردی بود که پس از حضرت خدیجه اسلام آورد.[3]

اولین مؤمن و نخستین نمازگزار

از دیگر روایات به نقل مرفوع از **زیدبن ارقم** [وارد است]: نخستین کسی که همراه

۱ـ در کنزالعمال: ج ۱۱، ص ۶۰۵ چند حدیث بدین مضمون است.

۲ـ بدین مضمون در بحارالانوار: ج ۴۰، ص ۱۱۱ به نقل از الاختصاص شیخ مفید

۳ـ در مناقب خوارزمی: ص ۱۵ دو حدیث بدین مضمون است: من نخستین کسی هستم که اسلام آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد، علی علیه السلام بود.[1] باز از طریق دیگر به گفتهٔ زیدبن ارقم: اولین فردی که همراه رسول‌الله نماز گزارد، علی علیه السلام بود.[2]

از حبّه عُرَنی[3] به طریق دیگر نقل است: شنیدم علی علیه السلام فرمود: من اولین مردی هستم که همراه رسول‌الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد.[4]

به طریق سوم از «حبّه»: روزی علی علیه السلام را دیدم می‌خندد. ندیده بودم به اندازه آن روز خندیده باشد آن چنان که دندان عقلش پیدا بود. فرمود: همراه رسول خدا بودم (سخنانی فرمود که جهت اختصار حذف کردم) سپس سه بار افزود: خدایا! بنده‌ای از این امت را نمی‌شناسم که پیش از من تو را پرستش کرده باشد، جز پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله نیز سه بار فرمود: هفت سال نماز می‌گزاردیم پیش از این که احدی نماز بخواند.[5] از دیگر روایات مرفوع در این باره به نقل از علی علیه السلام: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله سه سال نماز گزاردم پیش از این که احدی با او نماز بخواند.[6] نیز به صورت مرفوع از **عبدالله‌بن یحیی:** شنیدم علی فرمود: سه سال همراه رسول‌الله نماز گزاردم پیش از این که احدی از مردمان نماز بخواند.[7] تمامی این روایات را **احمدبن حنبل** در مسندش به استناد از افراد نامبرده آورده است.[8]

از جمله روایات، نقل **ابن‌عبدربّه** در جلد ۲۹ «عقدالفرید» در باب فضائل امیر مؤمنان **علی‌بن ابیطالب** علیه السلام است که آن باب را با این فضیلت شروع کرده: علی اسلام آورد در حالی که پانزده سال داشت. وی نخستین کسی است که گواهی داد معبودی جز خدا نیست [و محمد رسول‌الله است].[9]

۱ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۱ ۲ـ همان: ج ۴، ص ۳۶۸

۳ـ در نسخهٔ خطی «عربی» که اشتباه است. ر.ک: تبصیرالمنتبه: ج ۳، ص ۱۰۰۲

۴ـ مسند امام احمد: ج ۱، ص ۱۴۱ ۵ـ همان: ج ۱، ص ۹۹ با اختلاف در واژه‌ها

۶ـ مناقب کوفی: ج ۱، ص ۲۹۷ به نقل از عبدالله‌بن احمد در حاشیه‌ها

۷ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۱۹۴

۸ـ دو حدیث اخیر در مناقب امیر مؤمنان در کتاب فضائل الصحابه ابن‌حنبل‌اند.

۹ـ عقدالفرید: ج ۴، ص ۳۱۱ و افزوده از اوست.

در تفسیر ثعلبی در سوره برائت ذیل آیه «**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُون**»[۱] می‌نویسد: اهل علم اختلاف نظر دارند پس از **حضرت خدیجه**علیهاالسلام دختر خویلد همسر رسول خدا چه کسی نخست به رسول‌الله ایمان آورد اما اتفاق نظر دارند خدیجه و داماد پیامبر **علی‌بن ابیطالب** اولین کسانی‌اند که به او ایمان آوردند. این گفتهٔ **ابن‌عباس** است، نیز ابن‌عبدالله، زیدبن ارقم، محمدبن منکدر،[۲] ربیعةالرأی،[۳] ابی‌حیان و مزنی. کلبی گفته: علی در نُه سالگی اسلام آورد. مجاهد و ابن‌اسحاق گفته‌اند: علی در ده سالگی اسلام آورد. ابن‌اسحاق نقل می‌کند[۴] که عبدالله‌بن ابی‌نجیح از مجاهد نقل کرده: **از جمله نعمت‌های خدا به علی‌بن ابیطالب و لطفی که خدا در حقش کرد** و برایش خیر خواست، این است که قریش گرفتار بحران قحطسالی شدیدی شدند. شمار افراد خانوادهٔ **ابوطالب**[علیه‌السلام] بسیار بود. رسول خدا به عمویش عباس که از داراترین افراد بنی‌هاشم بود فرمود: ای عباس! برادرت ابوطالب دارای خانوادهٔ شلوغی است و می‌بینی که مردم به چه بحرانی گرفتار شده، بیا برویم و سرپرستی اعضای خانواده‌اش را برعهده گیریم و از بارش کم کنیم. از پسرانش یکی می‌آرم و تو نیز از پسرانش یکی دیگر و سرپرستی‌شان را به جای پدر برعهده می‌گیریم. عباس عرض کرد: قبول است.

پس رسول خدا و عباس نزد ابوطالب رفته، بدو گفتند: می‌خواهیم از شمار عیالت بکاهیم تا گرفتاری که مردمان بدان دچارند، از تو برطرف شود. ابوطالب به آن دو گفت: **عقیل** را برایم بگذارید و هرکار می‌خواهید بکنید. پس **رسول خدا**علیه‌السلام **علی را گرفت و عهده‌دار شد** و عباس، جعفر را گرفت و عهده‌دار گشت، از این رو علی پیوسته همراه رسول‌الله بود تا اسلام آورد.[۵]

۱ـ واقعه: ۱۰ «**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ**». ۲ـ در نسخهٔ خطی: مکندر که اشتباه است.

۳ـ در نسخهٔ خطی: رازی که اشتباه است.

۴ـ این سخن منقول از ابن‌اسحاق در سیرهٔ ابن‌هشام: ج ۱، ص ۲۶۲ است.

۵ـ در منبع: تا خدا پیامبر را مبعوث کرد و علی پیروی نمود و بدو ایمان آورد و تصدیقش کرد.

اسماعیل‌بن ایاس‌بن عفیف از پدر از جد (عفیف):[1] مردی تاجر بودم و ایام حج به مکه آمدم و نزد عباس‌بن عبدالمطلب رفتم. عباس دوستم بود و به یمن آمد و شد می‌کرد و عطر می‌خرید و در ایام موسم حج می‌فروخت. در حالی که من و عباس در منا بودیم، وقتی خورشید در آسمان می‌درخشید، مرد جوانی آمد و نگاهی به آسمان کرد و روبه کعبه نمود وبدان رو ایستاد. زمانی نگذشت که نوجوانی آمد و سمت راستش ایستاد وکمی بعد زنی آمد و پشت سرش ایستاد. پس جوان رکوع رفت. نوجوان و زن نیز رکوع رفتند. جوان به سجده افتاد، آن دو نیز سجده کردند. جوان سر برداشت، نوجوان و زن نیز سر برداشتند. پرسیدم: ای عباس! امر شگفت است!گفت: آری امر شگفتی است!گفتم: این چه کاری است!گفت: این پسر برادرم محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطلب است. می‌پندارد خدا او را به رسالت برانگیخته، گنج‌های کسری [پادشاه ایران] و قیصر [پادشاه روم] به زودی به دستش فتح می‌شود. سوگند به خدا جز اینان روی تمامی کرهٔ زمین کسی براین دین نیست. عفیف کندی می‌گوید: اسلام نیاورد و در دل غیر اینان اسلام نفوذ کرد. کاش چهارمین نفر بودم!

ایمان ابوطالب

نقل است که ابوطالب از علی علیه‌السلام پرسید: پسرم! این چه دینی است که به آن پایبندی؟ فرمود: پدرا! به خدا و رسولش ایمان آورده، در رسالتی که آورده، تصدیقش کرد و همراهش نماز می‌خوانم. **ابوطالب** بدو گفت: محمد جز به خیر نمی‌خواند. با او باش.

این مطلب برایمان **ابیطالب** دلالت دارد زیرا به پسرش دستور داد همراه پیامبر باشد واو را قبول و باور کند چون جز به خیر نمی‌خواند. این تسلیم و پذیرش

۱ـ سیره ابن‌اسحاق: ص ۱۳۷ با اختلاف در بعضی واژه‌ها

درستی ادعای پیامبر است چون حقیقت ایمان، تسلیم و تصدیق رسالتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است.

عبیدالله‌بن محمد از علاء از منهال‌بن عمرو از عبادبن عبدالله نقل کرده: علی علیه‌السلام فرمود: من بندهٔ خدا و برادر رسول‌الله و صدیق اکبرم. پس از من این سخن را فقط دروغگوی افترازننده می‌گوید. هفت سال پیش از مردم نماز گزاردم.[۱]

از دیگر روایات در این باره، نقل مناقب فقیه شافعی **ابن‌مغازلی** به صورت مرفوع از ابن‌عباس است که در تفسیر آیه **«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»**[۲] گفته: یوشع‌بن نون در ایمان آوردن به موسی علیه‌السلام پیشی گرفت، صاحب یاسین به عیسی[۳] علیه‌السلام و علی علیه‌السلام به محمد[۴] صلی‌الله‌علیه‌وآله.

نیز حدیثی مرفوع نقل کرده از **ابی‌ایوب انصاری** که رسول‌الله فرمود: فرشتگان برمن و علی هفت سال درود فرستادند چون کسی غیر او همراهم نماز نگزارد.[۵]

همچنین حدیثی مرفوع از انس‌بن مالک [وارد است] که رسول خدا فرمود: **فرشتگان برمن و علی هفت سال درود فرستادند** زیرا به آسمان شهادت لااله الاالله و محمد عبده و رسوله جز از من و علی برنخاست.[۶]

نیز حدیثی مرفوع از سلیمان [وارد است] که رسول‌الله فرمود: **نخستین کسی که کنار حوض کوثر برمن وارد می‌شود، علی‌بن ابیطالب است** که اول از همه اسلام آورد.[۷]

پس بنابرگفتهٔ دو فرقهٔ شیعه و سنی روشن گشت نخستین کسی که به خدا و رسولش ایمان آورد، علی علیه‌السلام است. دربارهٔ پیشگامی امام و دیگر فضائل به نقل از ربیعه‌بن حارث‌بن عبدالمطلب درباره بیعت ابوبکر آمده:

۱ـ احقاق‌الحق: ج ۴، ص ۲۱۱ به نقل از الکشف و البیان خطی و در، ج ۱۵، ص ۵۱۰ از مصادر دیگر

۲ـ واقعه: ۱۰

۳ـ در نسخهٔ خطی: سبق موسی الی فرعون و صاحب یس إلی عیسی که اشتباه است و از منبع تصحیح کردیم.

۴ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۲۰

۵ـ همان: ص ۱۴

۶ـ همان

۷ـ همان: ص ۱۶

ما كنتُ أحسبُ...؛ فکر نمی‌کردم این امر [امامت] از هاشم سپس از ابوالحسن [امام علی] منتقل بشود! آیا نخستین کسی نبود که رو به قبله نماز خواند و داناترین مردمان به آیات و سنت‌ها نبود؟ چنان که آخرین فرد در کنار پیامبر بود که جبرئیل بدو در غسل وکفن رسول‌الله کمک می‌کرد. فضائلی راکه اهل بیت دارند، چه کسی دارد؟!که بدان خودنمایی کنند اما قوم خوبی‌هایی راکه علی علیه‌السلام دارد، ندارند. چه مانعی شما را از علی علیه‌السلام بازداشت؟! بگویید تا بدانیم. بیعت شما از آغاز فتنه بود!

خزیمه‌بن ثابت ذوالشهادتین سروده:[1]

إذا نحن بايعنا...؛ وقتی با علی علیه‌السلام بیعت می‌کنیم، در برابر محنت‌هایی[2] که از آنها می‌ترسیم، ابوالحسن ما راکافی است. او را سزاوارتر از مردم به خودشان یافتیم و داناترین فرد قریش به‌کتاب (قرآن) و سنت است. وقتی برشتر چابک نشیند، قریش نمی‌تواند به‌گردَش برسد. هرخیری در فردفرد آنان باشد، در او هست و هرحُسن در وی هست، در همهٔ آنان نیست. وصیّ رسول‌الله از بین همهٔ خاندان و سوار یکه‌تاز او از زمان‌های گذشته و به خدای صاحب منت! نخستین کسی که از بین تمامی مردمان به استثنای بهترین زنان (خدیجه علیهاالسلام) نمازگزارد و قهرمان دلیر قوم در هرجنگ و همان کسی که جان هرپهلوان از ترس او به لب می‌رسد! کسی که وقتی انگشت خم شود، نماد نامش می‌شود و امام مردم است تاکفن برمن پوشند.

درگفتهٔ «خزیمه» تردیدی نیست چون رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باگواهی وی به تنهایی ـ و نه همراه‌گواه دیگری ـ حکم و قضاوت می‌فرمود. زُفَر بن زیدبن حذیفه اسانی گفته:[3]

فحوطوا علياً...؛ پیرامون علی علیه‌السلام را بگیرید و یاریش کنید که وصیّ است و در

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۲۲۶. ذوشهادتین: کسی که یک گواهی‌اش، برابرگواهی دو نفر بود.

۲ـ در مصدر: فتنه‌ها

۳ـ در نسخهٔ خطی چنین آمده، در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۳، ص ۲۳۲ زفر بن یزیدبن حذیفه اسدی آمده، بیت شعر این‌جا ذکر شده است.

اسلام پیشگام‌ترین است.

قیس‌بن عباده گفته:[1]

هذا علی... ؛ این علی و پسرعموی مصطفاست. نخستین کسی که از میان کسانی که دعوت کرد، به پیامبر لبیک گفت و این امام است و اهمیت نمی دهیم هرکه گمراه شود!

عبدالرحمان‌بن حنبل هم‌پیمان بنی جمح در ابیاتی سروده:

علی وصی المصطفی... ؛ **علی وصیّ و وزیر مصطفا** و نخستین کسی که برای خدای صاحب عرش نمازگزارد و پارسا بود. امیر مؤمنان پسر فاطمه [بنت اسد] بود. اگر کار سختی پیش آید، نیکوکارتر و مهربان‌تر است.

ابوالاسود دؤلی گفته:[2]

و إنّ علیاً... ؛ علی علیه‌السلام برایتان مایهٔ افتخار و مانند شیر شیران است. زمانی که در مکه خدا پرستش نمی‌شد، او دومین پرستشگر [پس از پیامبر] بود.[3]

اشعار در این باره بسیار است و به شمار نمی‌آید.

شأن نزول سوره انسان (هل أتی)

اما دادن مال به میل خویش و وفا به عهد و... احادیث سنی و شیعه متواتر است که دربارهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام سوره هل اتی (انسان) نازل شده، در آن گزارش دادن مال به میل خود و... است که در آیات توصیف شده است. از طریق پیروان مذاهب چهارگانه، روایاتی بیانگر شأن نزول آن دربارهٔ اهل بیت هست، از جمله نقل **زمخشری** در کتابش (کشاف) از چندین طریق در تفسیر «هل أتی» (سوره انسان) یک نمونهٔ آن از **ابن‌عباس**:[4] حسن و حسین بیمار شدند. جدشان

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۸۱ ۲ـ دیوان ابوالاسود: ص ۱۰۳

۳ـ در دیوان سومین پرستشگر [پس از پیامبر و خدیجه علیهما‌السلام] آمده است.

۴ـ کشاف: ج ۴، ص ۶۷۰ با اختلاف در بعضی الفاظ و جزئیات + مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۶۷

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر و عمر و بیشتر عرب به عیادتشان رفتند و گفتند: ای ابوالحسن! خوب است برای پسرانت نذر کنی. علی علیه‌السلام فرمود: اگر پسرانم از بیماری خوب شوند، سه روز برای شکرگزاری از خدا روزه می‌گیرم. **فاطمه** علیهاالسلام و کنیزشان فضه نیز همین را نذر کردند. پسران جامهٔ عافیت پوشیدند و آل محمد دارایی کم و زیادی نداشتند. علی علیه‌السلام نزد شمعون‌بن حارثای[1] خیبری رفت و سه صاع جو از او قرض گرفت.

در گزارش مهران باهلی[2] است: نزد همسایه‌اش که یهودی و در کار پشم بود و بدو شمعون‌بن حارثا می‌گفتند رفت و پرسید: پاره‌ای پشم به من می‌دهی که دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برایت ببافد، در عوض سه صاع جو بدهی؟ گفت: آری، پس به امام پشم و جو داد. **امام به فاطمه**[علیهاالسلام] خبر داد که پذیرفت و کار را انجام داد.

راوی می‌افزاید: پس **فاطمه** علیهاالسلام صاعی برداشت، آرد کرد و از آن پنج قرص نان برای هریک از اعضای خانواده یک قرص پخت. علی علیه‌السلام همراه پیامبر نماز مغرب خواند و به خانه آمد، پس طعام مقابلشان نهاده شد که ناگهان مسکین آمد. بردرِ خانه ایستاد و گفت: ای اهل بیت محمد! درود برشما! مسکینی از مساکین مسلمانانم. مرا غذا دهید، خدا از نعمت‌های بهشت به شما بخوراند. علی علیه‌السلام شنید و دستور داد غذا را بدو بدهند. پس دادند و آن روز و شب را سپری کرده، هیچ نچشیدند جز آب گوارا! روز دوم **فاطمه** علیهاالسلام برخاست و صاعی دیگر را آرد کرد و نان پخت. علی علیه‌السلام همراه پیامبر نماز گزارد، بعد به خانه آمد و غذا مقابلش نهاده شد که ناگهان یتیمی نزدشان آمد و بردرِ خانه ایستاد و گفت: ای اهل بیت محمد! درود برشما! یتیمی از اولاد مهاجرانم. پدرم در جنگ عقبه شهید شد. به من غذا بدهید. خدا از نعمت‌های بهشت به شما بخوراند. **علی** علیه‌السلام شنید و دستور داد بدو

۱ـ در مناقب «ابن‌جابا» آمده است.

۲ـ حدیثی مشابه این جا با جزئیات بیشتر در مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۶۸ به اسم ابن‌مهران باهلی آمده است.

غذا بدهند، پس دادند و دو روز و دو شب را سپری کردند در حالی که چیزی جز آب نچشیدند. وقتی روز سوم شد، فاطمه علیهاالسلام سومین صاع را آرد کرد و نان پخت و علی همراه پیامبر نماز گزارد و سپس به خانه آمد و غذا مقابلش گذاشته شد که ناگهان اسیری آمد و بر درِ خانه ایستاد و گفت: درود برشما ای اهل بیت محمد! ما را اسیر می‌کنید اما غذا نمی دهید؟! **علی** علیه‌السلام شنید و دستور داد بدو غذا بدهند، پس غذا دادند و سه روز و سه شب سپری کردند در حالی که چیزی جز آب گوارا نچشیدند.

روز چهارم گشت و به نذر خود وفا کرده بودند. **علی** علیه‌السلام در دست راست حسن و در دست چپ حسین را گرفته، نزد رسول‌الله رفتند در حالی که از گرسنگی بسیار مانند جوجه می‌لرزیدند. وقتی چشمان پیامبر به آنان افتاد، فرمود: ای ابوالحسن! از حالتان که می‌بینم، سخت ناراحتم! ما را به خانهٔ فاطمه ببر، پس بدان جا رفتند، فاطمه در محراب نماز می‌گزارد و از گرسنگی بسیار شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود! وقتی پیامبر او را دید فرمود: خدایا! به فریاد برس! اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند! پس **جبرئیل** برمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! دریافت کن، خدا اهل بیتت را برتو گوارا کند! پیامبر پرسید: چه دریافت کنم **ای جبرئیل**؟ پس آیات سوره انسان را از اول تا آخر تلاوت کرد: «آیا زمانی طولانی برانسان گذشت... ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم».

ثعلبی در تفسیرش نقل می‌کند: فرمایش خدا: «نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هرجا بخواهند آن را جاری می‌سازند»[1] مربوط به چشمه‌ای در سرای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد که در خانهٔ پیامبران و مؤمنان جاری است. آیه «**یوفون بالنذر**؛ به نذر خود

۱ـ انسان: ۵ـ۶ «**إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ﴿۵﴾ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً**».

وفا می‌کنند» یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و کنیزشان **فضه**. «**یخافون...**» یعنی از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند و غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند، می‌بخشند. دلشان غذا می‌خواهد اما در حق مسکینی از مساکین مسلمان، یتیمی از ایتام مسلمان و اسیری از اسیران مشرک، از خودگذشتگی و ایثار می‌کنند و وقتی بدانان غذا دادند می‌گویند: شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان ترسانیم در آن روزی که ترش‌رو و سخت است!

راوی می‌گوید: **به خدا اهل بیت**علیهم‌السلام این سخن را به زبان نگفتند بلکه در دل پنهان داشتند اما خدا از ضمیرشان خبر داد: از شما پاداش و سپاسی نمی‌خواهیم که بدان برما منت گذارید و ما برای رضای خدا و دریافت پاداشش به شما غذا داده‌ایم.

خدا فرمود: «[به خاطر این عقیده و عمل] خدا آنان را از شر **روز قیامت** نگه می‌دارد و آنها را می‌پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند».[۱] شادی در چهره و سرور در دل: «در برابر صبرشان بهشت و لباس‌های حریر بهشتی به آنان پاداش می‌دهد»[۲] که در بهشت ساکن شده، حریر پوشیده و فرش زیر پایشان می‌کنند: «در حالی که در بهشت برتخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند. نه آفتاب را در آن جا می‌بینند و نه سرما را».[۳]

نور تابان علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام در بهشت

ابن‌عباس می‌گوید: در حالی که بهشتیان تابشی مانند خورشید می‌بینند و بهشت از آن نورانی شده، بهشتیان می‌پرسند: پروردگارمان فرمود: «نه آفتاب در بهشت

۱ـ انسان: ۱۱ «فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً».

۲ـ انسان: ۱۲ «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً».

۳ـ انسان: ۱۳ « مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِيراً».

می‌بینند و نه سرما» رضوان به اینان پاسخ می‌دهد: این خورشید و ماه نیست بلکه **نور فاطمه و علی**[علیهما السلام] است که می‌خندند و از نور خندهٔ آنان بهشت نورانی و روشن می‌گردد.

مائده آسمانی

بنابرمطلبی که ثعلبی نوشته، محمدبن علی غزالی درکتابش معروف به «البلغه»[۱] افزوده: **مائده (سفره‌ای) از آسمان براهل بیت علیهم السلام نازل شد و هفت روز از آن خوردند.** حدیث مائده و نزول آن برایشان معروف و مشهور بوده، صدرالائمه سخنورترین خطبای خوارزم موفق‌بن احمد مکی درکتابش آن را نقل کرده،[۲] حِصکفی (خدایش بیامرزد) شعری سروده:[۳]

«**قوم أتی...** ؛گروهی که سورهٔ هل اتی (انسان) در ستایش آنان آمد و در این باره جز ملحد شک نمی‌کند. گروهی که در هرسرزمینی جا دارند بلکه در هرقلب و دلی جا دارند».

دیگر صفات صادقان

اما دنبالهٔ آیه ۱۷۷ بقره در معرفی صادقان: «به درخواست کنندگان و بردگان انفاق می‌کنند». روشن است که امیر مؤمنان **علی‌بن ابیطالب** علیه السلام زمین‌های بسیاری را آباد کرده، با بهایش بردگان فراوانی را خریده و آزاد کرده، هریک از اینان را در سختی‌ها مثلاً به صورت زکات، کمک نموده است، گفته‌های شیعه و سنی در این باره در فصل بخشش انگشتر گذشت.

اما ویژگی دیگر صادقان: «در میدان جنگ، پایمردی به خرج می‌دهند». میدان

۱ـ ظاهراً مقصود «بلغة الخواص فی الأکوان إلی معدن الإخلاص» محی‌الدین محمدبن علی ابن‌عربی است. ر.ک: کشف الظنون: ج ۱، ص ۲۵۲

۲ـ المناقب خوارزمی: ص ۱۶۸

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲، ص ۲۲۷

جنگ وقتی است که فرار از نبرد آن هنگام بسیار رخ می‌نماید. قطعاً معلوم است **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام هرگز به دشمن پشت نکرد. گفته شده: زره‌اش از جلو بود و پشت نداشت.[۱] فرشتگان از یورش‌هایش شگفت‌زده بودند و این که چقدر می‌کوشید رویاروی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از ایشان حمایت و دفاع کند. از جمله روایات در این باره، نقل احمدبن حنبل در مسندش مستند به ابی‌رافع از پدرش است: وقتی علی علیه‌السلام در جنگ اُحد پیشگامان بی‌باک عرب را کشت، جبرئیل عرض کرد: ای رسول‌الله! این، برادری است! پیامبر فرمود: علی از من است و من از اویم.[۲]

لا فتی إلا علی، لا سیف إلا ذوالفقار

هرکه جنگ‌ها را بررسی کند، می‌فهمد علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام در جهادش همراه پسرعمویش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفتار آزمون‌های بسیار الهی شد، شکیبایی فراوان داشت و در رکاب رسول‌الله وقتی که گام‌های دیگران می‌لغزید و می‌لرزید، ثابت‌قدم بود. به رویارویی با دشمنان می‌رفت و آتش فروزان جنگ را خاموش می‌کرد. با ضربهٔ شمشیرش، غم و نگرانی‌های انبوه را برطرف می‌نمود و با گام استوارش سختی‌ها را خُرد می‌کرد، آن‌قدر که فرشته‌ای به نام رضوان حضرت را ستود و در آسمان ندا داد:[۳] شمشیری جز ذوالفقار نیست و **جوانمردی جز علی وجود ندارد!**

پیامبر ندای آسمانی را شنید و فرمود: **ای علی! مدحت را در آسمان نمی‌شنوی؟!** سپس بدو نام فرشته‌ای که مدحش را می‌گفت فرمود. در این باره حسان‌بن ثابت سروده:[۴] «**جبرئیل نادی فی السماء...**؛ جبرئیل در آسمان[۵] فریاد زد وقتی که گرد و

۱ـ این عادت بزرگان شجاع عرب بود، زیرا حاضر نبودند پشت به میدان نبرد کنند و فرار نمایند، در نتیجه نیاز نداشتند زره‌شان پشت داشته باشد.

۲ـ فرائدالسمطین: ج ۱، ص ۲۵۷. حاشیه‌نویس آن را به کتاب فضائل ابن‌حنبل ارجاع داده است.

۳ـ همان: ص ۲۵۸

۴ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۳۴۱ بدون انتساب. ابیات در دیوان حسان نیامده است.

۵ـ در منبع: در جنگ

غبار فروکش کرده بود و اسبان با برخورد به سرهای بُریده و زین و برگ برخاک افتاده، سکندری می‌خوردند و مسلمانان همه اطراف پیامبر مرسل صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده بودند. این فریاد برای کسی بود که زهرا علیهاالسلام خانه‌دارش بود و گفت: **شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی غیر از علی** علیه‌السلام.

اگر سؤال شود: در حدیث آمده رضوان ستایش کرد، پس چگونه حسان می‌گوید جبرئیل ندا داد، پاسخ می‌دهیم: رضوان ستایش کرد و وی و دیگر فرشتگان فریاد زدند. حمیری سروده:[۱] **و له بلاء...** ؛ علی علیه‌السلام در نبرد اُحد سرسختانه ایستاد، آن وقتی که دارندگان شمشیرهای مشرقی فرار کرده بودند. هنگامی که جبرئیل آمد و آشکارا میان مسلمانان فریاد زد و نیکان شنیدند: شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی جز علی علیه‌السلام اگر افتخارات را می‌شمرید!

دربارهٔ شجاعتش **عمروعاص** می‌سراید:

إذ نادت صوارمُه... ؛ اگر شمشیر بُرّانش به سراغ جان‌ها برود، جز «آری» پاسخی نخواهد شنید. غذای شمشیرش جان دشمنان و خون جاری گردن‌های بُریده، شراب آن شمشیر است. میان نیزه و سپرش هماهنگی است و بین شمشیر و کلاه‌خودش همخوانی است.[۲] ضربه‌اش همانند بیعتش در غدیر خُم است و شمشیرش برگردن مردمان می‌نشیند.[۳] او خبر عظیم وکشتی نوح و باب‌الله است.

مأمون خلیفهٔ عباسی سروده:

«**ألام علی شکر...** ؛ برمدح وصیّ (ابوالحسن) سرزنش می‌شوم و او به نظرم از شگفتی‌های خدای نعمت‌بخش است. خلیفهٔ بهترین مردم و نخستین کسی که در

۱ـ دیوان حمیری: ص ۲۱۵

۲ـ مقصود آن است که بین شمشیر و کلاه‌خودش که برسر نهاده می‌شود، همخوانی است چون به خاطر شجاعتش برکلاه‌خودش ضربهٔ بسیار می‌خورد.

۳ـ مقصود آن است: بیعتش برگردن مسلمانانی است که در غدیر خم با او بیعت کردند. چنین است ضربت او که برگردن کافران در جنگ‌هاست.

آشکار و نهان رسول خدا را یاری کرد».

دربارهٔ شجاعتش **«اسدبن ایاس»** مشرکان قریش را برای کشتن امام این‌گونه تحریک می‌کند:

فی کلّ مجمع... ؛ هرجا زیر پرچمی جمع شوید، ریزترین و کم‌سن و سال‌ترین شما برپهلوانان و فیل‌تنان پیروز می‌شوید. خدا به شما خیر دهد! چرا انکار نمی‌کنید؟! گاهی آزاده و بزرگوار هم انکار می‌برد و خجالت می‌کشد! این علی پسر فاطمه [بنت اسد] است که شما را به کشتن و قربانی شدن بی‌مانند از میان برداشته، مثل افراد خوار و در معامله‌ای زیانبار به او خراج دهید و خود را از ضربهٔ او محفوظ دارید! آن پیران و آنانی که در هرسختی تکیه‌گاه بودند، کجا هستند و کجاست آن زینت سرزمین بطحا؟! علی همه را با ضربت خود از بین برد، ضربه‌ای با تیغ تیز که هرگز کُند نمی‌شود و لبه‌اش برنمی‌گردد!

در شجاعت امام اختلاف نظری نیست چون از سخاوت حاتم طائی مشهورتر است. هرکه چنین صفتی داشته باشد، سزاوار است هنگام جنگ شکیبا و صبور باشد.

نقل است: در جنگ احد، جنگجویان فرار کردند و جز **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام و هشت نفر از انصار (گفته شده: چهار یا پنج نفر) کسی نماند.[۱] ابن‌قتیبه در کتاب المعارف نقل می‌کند: شیخین [ابوبکر و عمر] در جنگ احد همراه کسانی که گریختند، فرار کردند و همراه امیر مؤمنان فقط هشت نفر از بنی‌هاشم (که نام برده) باقی ماندند. ابن‌قتیبه سنی مذهب است. در این باره عباس شعری سروده:[۲]

نصرنا رسولَ‌الله... ؛ در جنگ نُه نفره رسول‌الله را یاری دادیم و کسانی که فرار کردند، از پیرامونش گریختند و پراکنده شدند.

نفر نُهم ایمن‌بن عبید بود که مقابل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شد. در غیر این منبع آمده

۱ـ کنزالعمال: ج ۱۰، ص ۴۳۶ + کافی: ج ۸، ص ۱۱۰ + ارشاد مفید: ص ۳۷

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲، ص ۳۰

علی علیه‌السلام همراه پسرعمویش رسول‌الله بود. در جنگ بدر ۳۵ شجاع را به درک واصل کرد در حالی که تمام مسلمانان توانستند ۲۵ مرد را بکشند![1]

در روایت آمده: برای تشخیص کشته شدگان توسط علی علیه‌السلام از کشته‌شدگان به دست مسلمانان نگاه به مقتول می‌کردند، اگر یک ضربه خورده، توسط علی علیه‌السلام کشته شده و اگر پنج یا شش ضربه یاکمتر و بیشتر خورده، به دست مسلمانان به قتل رسیده بود.[2] **ابوبکر در جنگ حنین شکست خورد و در احد گریخت و [در جنگ بدر** که] دو گروه مسلمانان و مشرکان به هم رسیدند، **به جنگ پشت کرد** و رسول خدا را در این جنگ و نبردهای دیگر به دشمن سپرد به رغم این که خدا جهاد و دفاع و حمایت از رسول‌الله را واجب کرده بود. ابوبکر ترسو و عجول و بیمناک و ضعیف بود. هرگز به رویارویی با سرداری نرفت، در برابر قهرمانی نایستاد و به دستش خونی ریخته نشد. همراه رسول‌الله در جنگ‌ها بود و هریک از صحابی کاری کرد مگر ابوبکر. تمامی این مستندات به ادعایمان گواهی می‌دهد اما **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام هنگام سختی‌ها و فشار گرفتاری‌ها و تنگنای کمینگاه‌ها هرگز به جنگ پشت نکرد و از مقابل سرداری نگریخت و در جنگ با دشمن سرگردان نگشت و از ارتشی نهراسید و پرچمش سرنگون نشد. به هرسپاهی برخورد می‌کرد، به رویارویی‌اش می‌رفت و شجاعان و قهرمانانش را به درک واصل می‌کرد.

حال که تمامی صفات برشمرده در آیه ۱۷۷ بقره دربارهٔ **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام مصداق دارد، به دستور خدا واجب است همراه او باشیم و از دیگری لازم است سرپیچی کنیم چون صفات و ویژگی‌های نامبرده در آیه را دارا نیست. اما این که خدا به صورت جمع فرمود: «اینان‌اند که راست می‌گویند و پرهیزکاران‌اند».[3] برای

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲، ص ۹۶ +کشف الغمه: ج ۱، ص ۱۸۴

۲ـ کشف الغمه: ج ۱، ص ۲۵۵

۳ـ بقره: ۱۷۷ «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ

←

بزرگداشت و احترام به **علی‌بن ابیطالب**علیه‌السلام است، زیرا از یک نفر باشخصیت و محترم، به جمع تعبیر می‌شود. توضیحش گذشت، وانگهی اگر اهل بیت را که بدین صفات آراسته‌اند، اضافه کنیم، کلام الهی عبارت از آنان است.

دلیل دیگر: خدا فرمود: «در میان مؤمنان مردانی هستند که برسر عهدی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده، برخی پیمان خود را به آخر بردند (شهید شدند) و بعضی در انتظارند و هرگز تغییر در عهدشان ندارند».[1] مفسران و عالمان بیان کرده‌اند این آیه در حق **علی‌بن ابیطالب** و حمزه‌علیهما‌السلام نازل شده، وقتی حمزه شهید شد، شأن نزول خاص علی علیه‌السلام شد که به دلیل آیات محکم از هرگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان الهی محفوظ ماند، و این حکم مختص امام است.

← وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

۱ـ احزاب: ۲۳ «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً».

فصل ششم

آیه «تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هرگروهی هدایت‌کننده‌ای است» و حق، علی علیه‌السلام است و حق با اوست

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

خدا فرمود: «تو [ای پیامبر] فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هرگروهی هدایت‌کننده‌ای است».[1] از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است: «من بیم دهنده و علی‌بن ابیطالب هدایتگر است».[2]

جدّم ابوعبدالله **حسین‌بن جبر** در کتابش به نام «نخب المناقب لآل ابی طالب علیه‌السلام» به استناد ابن‌عباس در تفسیر آیه «تو فقط بیم‌دهنده...» نقل کرده شأن نزولش امیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.[3] نیز از علی علیه‌السلام نقل است: «برای هرقومی هدایتگری است» یعنی من.[4]

احمدبن محمدبن سعید[5] کتابی در تفسیر آیهٔ «تو فقط بیم‌دهنده...» نوشته، در آن گفته که شأن نزول آیه **علی‌بن ابیطالب** است. جدّم روایت را در کتاب مذکورش

۱ـ رعد: ۷ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».

۲ـ تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۲۰۴ +کافی: ج ۱، ص ۱۹۲

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۰۱ ۴ـ شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۳۹۱

۵ـ مقصود حافظ ابن عقده جارودی است. ر.ک: رجال نجاشی: ج ۱، ص ۲۴۰

به استناد ضحاک و زجاج آورده: «تو فقط بیم‌دهنده‌ای» یعنی رسول‌الله و «برای هرقومی هدایتگری است» یعنی **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام. روایت را حسکانی در شواهدالتنزیل[1] و مرزبانی در «فیما نزل من القرآن فی علی علیه‌السلام» آورده، جدّم در کتاب مزبور به نقل از **ابوبرزه**[2] نوشته: رسول‌الله که نزدش علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بود، آب خواست وضو گیرد، رسول‌الله پس از این‌که وضو گرفت، دست علی راگرفت و به سینه‌اش چسباند و فرمود: همانا تو بیم‌دهنده‌ای، سپس دست را به سینهٔ علی برگرداند و فرمود: و برای هرقومی هدایتگری است.[3]

ثعلبی روایت را در تفسیرش به استناد **ابن‌عباس** چنین آورده: وقتی این آیه نازل شد، رسول‌الله دستش را برسینه‌اش گذاشت و فرمود: من بیم‌دهنده‌ام، و به دستش به **علی‌بن ابیطالب** اشاره کرد و فرمود: تو هدایتگری. پس از من هدایت‌جویان توسط تو هدایت می‌شوند.[4]

روایت ثعلبی به استناد علی علیه‌السلام آورده: بیم‌دهنده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و هدایتگر مردی از بنی‌هاشم، یعنی خود حضرت.[5] روایت را جدّم درکتاب «نخب» به نقل از عبدالله‌بن عطا از ابوجعفر [امام باقر] علیه‌السلام آورده: پیامبر بیم‌دهنده است و به علی هدایت‌جویان هدایت می‌شوند.[6] روایت را از جابر از ابوجعفر علیه‌السلام آورده: پیامبر فرمود که من بیم‌دهنده‌ام و علی هدایتگر است.[7]

نیز از سعیدبن مسیّب از ابوهریره که از رسول‌الله درباره آیه پرسیدم [به من]

۱ـ شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۳۸۱ـ۳۹۵ در چند حدیث

۲ـ در نسخهٔ خطی «برده» و تصحیح از منبع

۳ـ شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۳۹۳ و به نقل از آن المناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۰۱

۴ـ تفسیر طبری: ج ۱۳، ص ۱۰۸ و به نقل از آن تفسیر ابن‌کثیر: ج ۲، ص ۵۰۱

۵ـ تفسیر ابن‌کثیر: ج ۲، ص ۵۰۲ + شواهدالتنزیل: ج ۱، ص ۳۹۰

۶ـ المناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۰۲ به نقل از آن تفسیر برهان: ج ۲، ص ۲۸۲

۷ـ تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۲۰۴

فرمود: هدایتگر این امت علی‌بن ابیطالب است.[۱]

حق با علی علیه‌السلام

گفته‌های شیعه و سنی دربارهٔ علی علیه‌السلام که هدایتگر است گذشت اما این‌که حق است و حق با اوست: **جدّم در کتاب** مذکورش حدیثی به استناد **ابی‌الورد** امامی مذهب به نقل از ابوجعفر علیه‌السلام آورده که مقصود از فرمایش خدا در آیه: «آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده، حق است»[۲] **علی‌بن ابیطالب** است.[۳] جابر از ابوجعفر علیه‌السلام در تفسیر «ای مردم! پیامبر حق را از جانب پروردگارتان آورد؛ به او ایمان بیاورید که برایتان بهتر است».[۴] نقل کرده: یعنی ولایت علی‌بن ابیطالب.[۵]

امام باقر علیه‌السلام در فرمایش خدا «بگو این حق است از سوی پروردگارتان! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد (به ولایت **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام)[۶] و هرکه می‌خواهد، کافر گردد».[۷] نیز از امام باقر در تفسیر «از تو می‌پرسند: آیا آن وعده حق است»[۸] یعنی از تو سؤال می‌کنند: ای محمد! علی جانشین توست؟ فرمود: آری به پروردگارم سوگند جانشینم است.[۹]

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۱۰۲ + تفسیر برهان: ج ۲، ص ۲۸۲ افزوده از اوست.

۲ـ رعد ۱۹ «**أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ**».

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۵

۴ـ نساء: ۱۷۰ «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً**».

۵ـ تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۲۸۵

۶ـ کهف: ۲۹ «**وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً**».

۷ـ تفسیر برهان: ج ۲، ص ۴۶۵

۸ـ یونس: ۵۳ «**وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ**».

۹ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۵ + تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۱۲۳ که در آن آمده: علی

از **محمدبن مروان** از سدی از کلبی از ابی صالح از **ابن‌عباس** که شأن نزول آیه «آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده حق است»[۱] علی علیه‌السلام است.[۲] **ابی‌بن کعب**: سوره والعصر در شأن امیر مومنان علیه‌السلام و دشمنانش است، بدین بیان که «مگر کسانی که ایمان آوردند» مطابق «**إنما ولیکم‌الله و رسوله و الذین آمنوا**»؛ «و اعمال صالح انجام داده» مطابق «**یقیمنو الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون**» می‌باشد چون بنابرگفته شیعه و سنی دربارهٔ علی علیه‌السلام است که در فصل سوم گذشت. «و یکدیگر را به حق سفارش کرده، نیز به صبر» مطابق فرمایش پیامبر: «حق با علی است و علی با حق است» و «یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نمودند» مطابق آیه «در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، پایداری به خرج می دهند».[۳] **علی‌بن ابیطالب** هنگام جنگ شکیبا بود.[۴] سخن در این باره در فصل پنجم گذشت.

از **ابوذر** از راه حل اختلاف مردم سؤال شد، گفت: به کتاب خدا و **علی‌بن ابیطالب** بزرگ مراجعه کنید که از رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله شنیدم: **علی با حق و حق با علی** و برزبانش جاری است و **حق هرکجا علی بچرخد، می‌چرخد.**[۵] محمدبن ابی‌بکر در جنگ جمل برعایشه سلام کرد اما با وی سخن نگفت. محمد پرسید: تو را به خدایی سوگند که معبودی جز او نیست! آیا نشنیدم خودت گفتی: همراه **علی‌بن ابیطالب** باش که از

← امام است؟ بگو: آری به پروردگارم سوگند که حق است.

۱ـ رعد: ۱۹ «**أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ**».

۲ـ تفسیر برهان: ج ۲، ص ۲۸۷

۳ـ بقره: ۱۷۷ «**لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**».

۴ـ برگرفته از مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۶ با اندکی تصرف

۵ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۶

رسول‌الله ﷺ شنیدم: **حق با علی و علی با حق است.** از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر نزدم آیند؟ عایشه پاسخ داد: آری این سخن را از پیامبر شنیدم.[۱]

راوی می‌گوید: عبدالله و محمد (پسران بدیل) نزد عایشه آمدند و وی را سوگند دادند آن سخن را شنیده، عایشه اعتراف کرد.[۲] تمامی این روایات را جدّم در کتاب «نخب» ذکر کرده، سمعانی در «فضائل الصحابه» آورده با این تفاوت که: **علی با حق است و حق با علی است.**[۳]

در تفسیر ثمالی در تفسیر «طسم، این آیات کتاب روشنگر است»[۴] همانا از شمار آیات (نشانه‌های الهی) منادی است که در آخرالزمان از آسمان فریاد می‌زند: بدانید حق با علی و شیعیانش است.[۵] اما روایاتی که پیروان مذاهب چهارگانه سنی نقل کرده‌اند: سعدبن ابی‌وقاص از پیامبر ﷺ: علی با حق است و حق با علی است. هرجا علی بچرخد، حق همان جا می‌چرخد.[۶]

عبیدالله‌بن عبدالله، حلیف (هم‌پیمان) بنی‌امیه آورده: **معاویه** به سعد گفت: تو حق ما را از باطلِ دیگران نمی‌شناسی، پس یا با مایی یا برمایی! بینشان بحث درگرفت. سعد خبر پیشین را نقل کرد. **معاویه** گفت: کسی که آن حدیث را همراهت شنیده [به عنوان شاهد] می‌آوری یا فلان کار را می‌کنم. نزد ام‌سلمه رفتند، گفت: راست گفته، در خانه‌ام پیامبر چنان فرمود.[۷] مالک‌بن جعونه عرنی از **ام‌سلمه** مانند این حدیث را نقل کرده،[۸] این سه حدیث را جدم در کتاب مذکورش ذکر کرده، خطیب در تاریخش به نقل از **ابی‌ثابت**[۹] خدمتگزار ابوذر غفاری گفته: نزد ام‌سلمه

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۶ ۲ـ همان

۳ـ همان

۴ـ شعرا: ۱ـ۲ «**طسم ۝ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**».

۵ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۶

۶ـ مجمع الزوائد: ج ۷، ص ۲۳۵ با اختلاف اندک

۷ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۷۷ ۸ـ همان

۹ـ در نسخهٔ خطی «ثابت» که از منبع تصحیح کردیم.

رفتم. دیدم گریه می‌کند [و از علی نام می‌برد][1] وگفت: شنیدم رسول‌الله فرمود: علی با حق و حق با علی است. هرگز جدا نمی‌شوند تا روز قیامت نزدم کنار حوض کوثر آیند.[2]

این حدیث را قاضی **ابوالحسن جرجانی** در «صفوة‌التاریخ» آورده، از دیگر روایات مربوط، نقل ابوبکر محمدبن حسین آجری (شاگرد ابوبکر پسر ابی داود سجستانی) در جلد دوم کتاب السبعه مستند به روایت مرفوع علقمه‌بن قیس و اسودبن یزید از رسول‌الله است (حدیث طولانی است و در آخرش می‌گوید) **عمار یاسر** خدمت رسول خدا رسید، بدو خوشامد گفت و فرمود: **ای عمار!** پس از من میان امتم اختلاف و چند دستگی است و شمشیرها میانشان در جهات گوناگون است آن‌قدر که برخی بعضی دیگر را می‌کشند و برخی از بعضی دیگر بیزاری می‌جویند. وقتی این وضع را دیدی، برتو باد به پیروی از این شخص که سمت راستم است (یعنی علی‌بن ابیطالب)[3] اگر مردم همگی به یک سو بروند اما علی به سمت دیگر، به راه علی برو و همهٔ مردم را واگذار. **ای عمار!** علی تو را از هدایت به در نمی‌کند [و برزشتی رهنمون نمی‌سازد] **ای عمار!** طاعت علی جزء طاعتم و طاعتم جزء طاعت خداست.[4]

از دیگر روایات مربوطه، نقل **احمدبن مردویه** در کتاب «مناقب» از چندین طریق است، از جمله به صورت مرفوع از عایشه: رسول‌الله فرمود: حق با علی و علی با حق است. هرگز جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض کوثر آیند.[5]

۱ـ افزودهٔ منبع
۲ـ تاریخ بغداد: ج ۱۴، ص ۳۲۱
۳ـ در منبع: برتو باد به پیروی از این که موی سرش ریخته و سمت راستم است (علی‌بن ابیطالب).
۴ـ فرائدالسمطین: ج ۱، ص ۱۷۸ از علقمه به سندی غیر آنچه در کتاب ماست. افزوده‌ها از وی است و بعضی اختلافات در کلماتش است.
۵ـ مناقب (خطی) و نقل آن از عایشه در چند حدیث منقول در ملحات احقاق الحق: ج ۵، ص ۶۳۸ـ۶۳۶

از دیگر روایات، نقل مسند به ابوبکر موسی‌بن مردویه به صورت مرفوع به اصبغ‌بن نباته: وقتی در جنگ جمل زیدبن صوحان زخمی شد، علی علیه‌السلام به عیادتش آمد در حالی که اندک رمق و جانی داشت. در همین حال نیمه‌جان امیر مؤمنان **علی‌بن ابیطالب** بالای سرش ایستاد و فرمود: ای زید! خود تو را بیامرزد! به خدا سوگند! تو را این‌گونه می‌شناسم که کم‌هزینه اما پُرکار و یاوری. زید سر برداشت و عرض کرد: و خدا شما را بیامرزد. به خدا شما را این‌گونه می‌شناسم که عارف به خدا و آیات اویی.[1] به خدا همراهت از سر نادانی جهاد نکردم بلکه از **حذیفه‌بن یمان** شنیدم: رسول‌الله فرمود: **علی امیر نیکان** و قاتل گناهکاران است. هرکه یاریش کند، توسط خدا یاری شده اما هرکه او را واگذارد، خدایش وامی‌گذارد. بدانید حق با او و در پی اوست. آگاه باشید و همراهش بگردید.[2]

از دیگر روایات مستند به سالم خدمتگزار **ابوذر غفاری** به نقل از ام‌سلمه: شنیدم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی با حق و قرآن با اوست. از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض کوثر آیند.[3]

خطیب[4] در تاریخش آورده: علقمه و اسود، ابوایوب را مکرر سرزنش کردند که چرا **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام را یاری داده، به عنوان بیان دلیل آن دو را ارجاع به حدیثی داد که از رسول‌الله شنید. خطیب می‌افزاید: علقمه و اسود وقتی **ابوایوب انصاری** از جنگ صفین برمی‌گشت، نزدش آمده، بدو گفتند: ای ابوایوب! خدا تو را با آمدن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به خانه‌ات [با آمدن شترش][5] گرامی داشت. این تفضّل و نعمت خدا و

۱ـ در منبع: به خدا دانا و به آیاتش عارفی

۲ـ مناقب خوارزمی: ص ۱۷۷ به نقل از ابن‌مردویه

۳ـ از ابی‌ثابت خدمتگزار ابوذر نقل شد: علی با حق و حق با علی است. در ملحقات احقاق حق: ج ۱۶، ص ۳۹۹ چند حدیث که در آنها از قرآن یاد می‌کند.

۴ـ خطیب در این نقل از حضور ابی‌ایوب در جنگ صفین نام می‌برد اما در ج ۱، ص ۱۵۳ حضورش در آن جا را نفی می‌کند و می‌گوید در جنگ نهروان حاضر بود.

۵ـ افزوده در منبع نیست.

گرامیداشت تو بود که در خانه‌ات رحل اقامت افکند، نه در خانهٔ دیگران [تماماً] اما اینک شمشیر برگردن آویخته‌ای وکسانی راکه «لااله‌الاالله» می‌گویند، ضربه می‌زنی [و می‌کشی]! ابوایوب پاسخ داد: پیشاهنگ به مردمش دروغ نمی‌گوید.[۱] **رسول خدا به ما دستور داد همراه علی** عليه السلام **با سه‌کس بجنگیم: عهدشکنان** (ناکثین) و **ستمگران** (قاسطین) و**گمراهان** (مارقین) اما با ناکثان که در جنگ جمل جنگیدیم که **طلحه و زبیر** بودند. قاسطان اینانند که از جنگ با آنان برمی‌گردم یعنی **معاویه** و **عمروعاص.** مارقان حاضران در مناطق اطراف و اهالی سعیفات و نخیلات و **نهروانیانند.** به خدا نمی‌دانم آنان کجایند اما باید به خواست خدا با آنان جنگید.

سپس افزود: شنیدم رسول‌الله به **عمار یاسر** فرمود: گروه سرکش تو را می‌کشند و تو آن زمان همراه حق و حق همراه توست. ای **عمار یاسر!** اگر دیدی علی به یک سو می‌رود اما مردمان همگی به سمت دیگری، همراه علی راه برو چون هرگز تو را به زشتی راهنمایی نکرده و از راه هدایت بیرون نمی‌بَرَد. **ای عمار!** هرکه شمشیر برگردن اندازد که بدان علی را بردشمنش یاری کند، روز قیامت خدا دو شمشیر مروارید نشان برگردنش می‌اندازد. اما هرکه شمشیر برگردن اندازد که بدان دشمن علی را یاری کند، خدا روز قیامت دو شمشیر آتشین برگردنش می‌اندازد. گفتیم:[۲] دیگر سخن بس است، خدایت بیامرزد!

مصداق هادی

آیه مذکور دلیل برتقدّم امام برهرکسی است که در خلافت با او به رقابت

۱ـ رائد کسی است که از قوم جلو می‌افتد تا آذوقه یافته، آبگیرهای باران را بیابد و «پیشاهنگ به قومش دروغ نمی‌گوید (الرائد لایکذب أهله)» ضرب‌المثل برای کسی است که وقتی سخن می‌گوید، دروغ نمی‌گوید. ر.ک: لسان العرب (رود)

۲ـ یعنی اسود و علقمه که برای اعتراض آمده بودند. تاریخ بغداد: ج ۱۳، ص ۱۸۶ و افزوده‌ها از وی است؛ تاریخ ابن‌عساکر (شرح حال امام علی): ج ۳، ص ۲۱۴

پرداخته اما امام بدان سزاوارتر است زیرا لقب «هادی» مطلقاً درباره‌اش مصداق دارد چون امام، هدایتگر است و در تمامی اوقات باید هدایتگر باشد. بنابرشواهد و روایاتی که شیعه و سنی در تفاسیرشان آورده‌اند این لقب بنابرفرمایش مجمل خدا برای امام ثابت شده، به‌گونه اختصاصی در فرمایشات رسول‌الله صلی الله علیه و آله آمده. به دلایلی که در فصل چهارم گذشت، توصیف علی علیه السلام به هدایتگر وصفی ثبوتی است، نه سلبی و ویژهٔ ایشان است، نه کسی دیگر مانند توصیفش به امامت.

سید حمیری (خدایش بیامرزد) سروده:[۱] «**هما أخوان...** ؛ پیامبر و امام، دو برادرند که یکی ما را هدایتگر و آن دیگری برای امت بیم‌دهنده است. احمد صلی الله علیه و آله بیم‌دهنده و برادرش (علی) هدایتگر و راهنمایی است که گمراه و ستمگر[۲] نمی‌شود. مانند اسب یکه‌تاز که اسب‌های دیگر را پیش می‌خواند و آن که بصیرت دارد، این حقیقت را می‌بیند.

در ظاهر خبر مذکور دلائلی است که مقتضی عصمت امام علیه السلام و وجوب اقتدا به اوست. در صورتی که وقوع قبیح از امام ممکن باشد، جایز نیست پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مطلق بفرماید: **حق با علی است** زیرا اگر قبیحی رخ دهد، حدیث دروغ خواهد بود که چنین چیزی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله متصور نیست. اما این‌که در حدیث آمده: «**اهل بیت و قرآن هرگز از هم جدا نمی‌شوند** تا نزدم کنار حوض کوثر آیند» در حدیث منقول از ابی‌ثابت خدمتگزار **ابوذر غفاری** آمده بود: «از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض کوثر آیند». [«لن؛ هرگز» در حدیث اول و «لا؛ نفی» در حدیث دوم است که] «لن و لا» نزد عرب زبان‌ها برای نفی در آینده است، **در نتیجه لازم است حق و قرآن همراه علی علیه السلام باشند و هرگز از او دور و نفی نشوند.** وقتی حق و قرآن هرگز از ایشان فاصله نمی‌گیرند، امامتش ثابت است و امامت کسی که با او مخالفت کند، باطل است.

۱ـ دیوان سید حمیری: ص ۲۰۰ ۲ـ در دیوان: سرگردان

فصل هفتم

بیان وصیت

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ

خدا فرمود: «برشما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حقی است برپرهیزکاران»[1] خدای سبحان و تعالی برجواز وصیت آگاهی داده، معلوم است که این آیه نسخ شده[2] اما وقتی واجب نسخ شده، جواز باقی مانده چون مقتضی حصول جواز موجود است و ناسخ نمی‌تواند معارض و دلیل باشد چون ماهیت واجب، مرکّب از جواز فعل و منع ترکش است. برداشتن مرکّب با برداشتن یکی از دو جزئش ممکن می‌گردد. **روا نیست رسول‌الله** صلی الله علیه و آله **بدون وصیّ درگذشته باشد،** بلکه به علی‌بن ابیطالب علیه السلام از ابتدا تا انتها و در وسط وصیت کرد. هردو طرف اخذ شد: طرف ابتدا جریان یوم‌الدار بود که در فصلش به خواست خدا می‌آید و طرف انتها حدیث **روز غدیر** است که بیان شد. اخبار در این باره از فرقه‌های مسلمان ازکثرت، به شمار نمی‌آید. طبری به سند خود

۱ـ بقره: ۱۸۰

۲ـ برای آگاهی از مناقشه در نسخ آیه. ر.ک: الناسخ و المنسوخ ابن عتایقی: ص ۳۰

از سلمان که از رسول‌الله پرسیدم: ای رسول خدا! هیچ پیامبری نبوده مگر این که وصی‌ای داشته، وصی شما چه کسی است؟ فرمود: **وصیّم و جانشینم** در خاندانم و بهترین کس که برجا می‌گذارم و پس از من بدهی‌هایم را می‌پردازد و وعده‌هایم را عملی می‌کند، **علی‌بن ابیطالب است.**[۱]

وصیّ پیغمبر

حدیثی مستند به ابوالطفیل نقل است که علی علیه‌السلام از گردآمدگان شورا پرسید: خدا را برشما شاهد می‌گیرم، **آیا برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وصی‌ای غیر من سراغ دارید؟ گفتند: به خدا نه!**[۲]

جدّم درکتابش «نخب المناقب لآل ابی طالب» می‌نویسد: سفیان ثوری از منصور از مجاهد از سلمان فارسی نقل کرده‌اند که شنیدم رسول‌الله فرمود: «وصی و جانشین من و بهترین کس که پس از خودم به جا می‌گذارم و وعده‌هایم را عملی می‌کند و بدهی‌هایم را می‌پردازد **علی‌بن ابیطالب** است.»[۳]

از میربن خالد از انس و قیس‌بن ماناة[۴] و عبادةبن عبدالله از سلمان [هردو سلسله][۵] از رسول‌الله: **ای سلمان! دربارهٔ وصی من از امتم پرسیدی،** آیا می‌دانی وصی موسی از امتش که بود؟[۶] **سلمان:** گفتم که یوشع‌بن نون فتاه. فرمود: می‌دانی چرا به او وصیت کرد؟ **عرض‌کردم:** خدا و رسولش داناترند، **فرمود:** به یوشع وصیت کرد چون پس از موسی داناترین فرد امت بود و **وصی من و داناترین فرد امتم پس از خودم علی‌بن ابیطالب است.**[۷] نزدیک بدین مضمون را احمد در کتاب «فضائل الصحابه»

۱ـ المناقب ابن شهرآشوب
۲ـ همان
۳ـ همان
۴ـ در نسخهٔ خطی و منبع چنین آمده، در میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۳۹۸ قیس‌بن مینا است.
۵ـ افزودهٔ منبع
۶ـ در منبع: آیا می‌دانی موسی به چه کسی وصیت کرد؟
۷ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳۵۸ با اختلاف در جملات اخیر

نقل کرده، از **ابی‌رافع** آورده: پیامبر روزی وفات کرد که از هوش رفت. به بوسیدن برپاهایش وگریه پرداختم. وقتی به هوش آمد می‌گفتم: ای رسول خدا! پس از شما چه کسی برای من و فرزندانم خواهد بود؟ سر برداشت و فرمود: پس از من وصی من صالح مؤمنان است.[1] **صالح مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.** خبر در این باره در فصل ۳۵ به خواست خدا می‌آید. **زیدبن علی** از پدرش نقل کرده که علی علیه‌السلام به ابوذر برخورد، **ابوذر** به او گفت: برایت به ولاء و برادری و وصایت گواهی می دهم.[2]

از اعمش از عبایه از ابن‌عباس که **جبرئیل** نزد رسول‌الله آمد در حالی که علی نزدش بود و عرض کرد: **این علی بهترین اوصیاست.**[3]

از پیامبر نقل شده که فرمود: خدا ۱۲۴ هزار پیامبر آفرید که من نزد خدا گرامی‌ترین‌شان هستم البته فخرفروشی نمی‌کنم و **خدا ۱۲۴ هزار وصی آفرید و علی گرامی‌ترین [و برترین]**[4]**شان است.** این حدیث در کتاب نخب مذکور آمده، مستند به افراد نامبرده است.

از دیگر روایات مرفوع در مسند احمدبن حنبل به نقل از **انس‌بن مالک**: به سلمان گفتیم که از پیامبر بپرس چه کسی وصیّ اوست، **سلمان** از رسول‌الله پرسید: چه کسی وصی شماست؟ فرمود: **ای سلمان!** چه کسی وصیّ موسی بود؟ عرض کرد: یوشع‌بن نون، فرمود: وصی و وارثم که دیونم را می‌پردازد و به وعده‌هایم عمل می‌کند **علی‌بن ابیطالب** است.[5]

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳۵۸ با اختلاف در جملات اخیر

۲ـ همان ۳ـ همان، ص ۵۹

۴ـ همان. اما در آن برترین نیست.

۵ـ ابن‌حنبل در الفضائل: ج ۲، ص ۶۱۵ آورده است.

افول ستاره در خانهٔ علی علیه‌السلام

از روایات مربوطه، نقل فقیه شافعی علی‌بن مغازلی در کتابش «المناقب» در تفسیر آیه «سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند»[۱] است که به صورت مرفوع از ابن‌عباس آورده: رسول‌الله فرمود: هرکه این ستاره در خانه‌اش افول کند، پس از من وصی من است. گروهی از بنی‌هاشم برخاسته، نگاه می‌کردند، پس ناگهان ستاره در خانهٔ علی علیه‌السلام افول کرد، گفتند: ای رسول خدا! در عشق علی به‌گمراهی افتاده‌ای! پس خدا این آیات را نازل کرد: «سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند! هرگز دوست شما [محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است... در حالی که در افق اعلا قرار دارد».[۲]

نیز در «المناقب» حدیثی مرفوع از عبدالله‌بن بُریده آورده که رسول‌الله فرمود: پیامبری نیست مگر وصی و وارث دارد.[۳] وصی و وارث من علی‌بن ابیطالب است.[۴]

در کتاب «الجمع بین الصحیحین» حمیدی در حدیث نهم از موارد مورد اتفاق نظر مسلم و بخاری به استناد عبدالله‌بن ابی اوفی از طلحه‌بن مصرّف[۵] که از عبدالله‌بن ابی اوفی پرسیدم: پیامبر وصیت کرد؟ گفت: نه! گفتم: برای مردم وصیت را واجب دانست و بدان دستور داد[۶] [حال خود وصیت نکرد]؟! گفت: به کتاب خدا وصیت کرد.[۷]

۱ـ نجم: ۱ «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی».

۲ـ نجم: ۱ـ۷ + مناقب ابن‌مغازلی: ص ۳۱۰ و نزدیک بدین مضمون از انس در ص ۲۶۶

۳ـ در منبع: برای هرپیامبر، وصی و وارثی هست.

۴ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۰۰ ۵ـ در نسخهٔ خطی: منصرف

۶ـ چنین، و در بخاری آمده: چطور برای مردم وصیت را واجب دانست یا بدان دستور داد؟! در صحیح مسلم آمده: پس چرا وصیت را برمسلمانان واجب دانست یا چرا بدانان دستور داد وصیت کنند؟!

۷ـ صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲ و ج ؟، ص ۱۸؛ صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۵۶

نوشتن وصیت

حمیدی می‌گوید: در حدیث مهدی افزوده‌ای است که ابومسعود و ابوبکر برتانی آن را آورده، ولی بخاری و مسلم در دوکتابشان که نزد ماست نیاورده‌اند، و آن این است: **هرقل‌بن شرحیل** گفت: ابوبکر در مورد وصی رسول‌الله توطئه می‌کرد. در حدیث وکیع است که پرسیدم: [اگر پیامبر وصیت نکرد] پس چگونه به مردم دستور داد وصیت کنند؟! در حدیث نُمیر آمده: پس چگونه برمسلمانان واجب کرد وصیت کنند؟![1]

حمیدی در کتاب «الجمع علی الصحیحین» در مسند عایشه از اسودبن یزید آورده: **در حضور عایشه گفتند که علی وصی است** ـ در روایت «ازهر» آمده که گفتند: علی وصی است ـ و **عایشه تکذیب نکرد و گفت: این مطلب را از پیامبر ﷺ هنگام وفاتش شنیده است.**

در «صحیح مسلم» در ثلث آخر جلد سوم از شش جلد در کتاب «الفرائض» خبری مستند به سالم از پدرش است که شنید رسول‌الله فرمود: فرد مسلمانی که چیزی دارد، حق آن است که دربارهٔ آن وصیت کند. اگر سه شب بگذرد، وصیتش نوشته شده نزدش باشد.[2]

عبدالله‌بن عمر گفته: از وقتی این فرمایش رسول‌الله ﷺ را شنیدم، هیچ شبی برمن نگذشت مگر آن که وصیتم نزدم بود.[3]

ابوحنتمه برایم حدیث نقل کرد و سندش مرفوع به ابن‌عمر بودکه رسول‌الله فرمود: حق فرد مسلمان که مالی دارد و می‌خواهد[4] در آن باره وصیت بکند، این

۱ـ صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۵۶

۲ـ صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲ + صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۵ و افزوده‌ها از این دو است و آمده: در شب وصیت کند.

۳ـ سخن ابن‌عمر در صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۵۰ آمده است.

۴ـ کلمه می‌خواهد فقط در صحیح مسلم است.

است که دو شب نگذرد مگر این‌که وصیتش نزد او [نوشته شده] باشد.[۱]

درکتاب الجمع بین الصحیحین حمیدی در حدیث ۶۸ پس از صد که مسلم و بخاری برآن اتفاق نظر دارند، خبر مسند به ابن‌عمر است: رسول‌الله فرمود: حق مسلمان که مالی دارد، این است که دو شب نگذرد مگر این‌که وصیتش نزد وی باشد. بخاری نیز از این طریق حدیث را آورده، مسلم از حدیث زهری از سالم از پدرش به همان طریق آورده. فقط گفته: سه شب بگذرد، ابن‌عمر می‌گوید: از وقتی شنیدم رسول خدا این حدیث را فرمود، شبی برمن نگذشته مگر این‌که وصیتم نزدم است.[۲]

گواهی ام‌سلمه (همسر پیغمبر)

از جمله روایات، نقل حافظ ابوبکر موسی‌بن مردویه ـ که نزد پیروان مذاهب سنی، حجت است ـ به استناد **ام‌سلمه** (همسر پیامبر) است. وی از مهربان‌ترین همسرانش بود و بیش از همه بدو علاقه داشت. خدمتکاری داشت که از **ام‌سلمه** نگهداری و مراقبت می‌کرد. هرنمازی می‌خواند، علی را دشنام و سبّ می‌کرد. **ام‌سلمه بدوگفت: چرا علی را سبّ می‌کنی؟** گفت: چون عثمان را کشت و در خونش شریک است. **ام‌سلمه** بدوگفت: اگر خدمتکار نبودی و مرا تر و خشک نمی‌کردی و نزدم به منزلهٔ پدرم نبودی، رازی از رسول‌الله را برایت نمی‌گفتم اما بنشین و آنچه را از علی دیدم، برایت بگویم... سپس حدیث طولانی دربارهٔ رفتار پیامبر و علی در خانه‌اش نقل کرد که چه جلسه خصوصی طولانی داشته و نگذاشته‌اند ام‌سلمه نزدشان برود آن‌قدر که پنداشت نوبت بودنش با پیامبر از دست رفته است اما بعد رسول‌الله به ام‌سلمه اجازه داد نزدش برود.

۱ـ صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲ + صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۲۴۹ + سنن ابن‌داود: ج ۳، ص ۱۱۲ و افزوده از آن است.

۲ـ موارد حدیث و اختلاف در آن را در منابع مذکور سابق ببینید.

وی در آخر حدیث می‌افزاید: رسول خدا به من فرمود: **ای ام‌سلمه!** سرزنشم نکن [که به جلسهٔ خصوصی با علی علیه السلام راهت ندادم] چون **جبرئیل** نزدم آمد و به من از رخدادهای پس از وفاتم خبر می‌داد و به من دستور داد دربارهٔ آنها پس از خود به علی وصیت کنم. بین **جبرئیل** و علی بودم، **جبرئیل** سمت راستم و **علی** سمت چپم بودند. سپس **جبرئیل** به من دستور داد به علی بگویم پس از وفاتم تا روز قیامت چه پیش خواهد آمد. عذرم را بپذیر و سرزنشم مکن. خدا از هر اُمتی، نبی برگزید و برای هرپیامبری، وصی‌ای [انتخاب کرد] من پیامبر این امت و **علی پس از من وصیّم میان عترتم و اهل بیتم و امتم است.**

ام‌سلمه افزود: این [گواهی پیامبر] دربارهٔ علی است که شاهدش بودم. اکنون ای پدر خدمتگزار می‌خواهی سبّ کن، می‌خواهی رها کن. از آن به بعد خدمتگزار شب و روز مناجات می‌کرد [و عرض می‌نمود]: خدایا، مرا ببخش که نسبت به علی نادان بودم. ولیّ من ولیّ علی و دشمنم دشمن علی است. خدمتگزار توبه‌ای نصوح‌وار (خالصانه) کرد و در عمر باقی‌مانده‌اش از خدا می‌خواست وی را ببخشد.[1]

خبری که گذشت، به استناد عبدالله‌بن ابی‌اوفی[2] ذکر شده، وقتی از وی پرسیدند: آیا پیامبر وصیت کرد، گفت: نه ولی وقتی برای بار دوم از او این سؤال را پرسیدند، گفت: آری به کتاب خدا وصیت کرد. وی اسمی از عترت نبرد؛ او حدیث را به خود و نه دیگری مستند کرده، پس حدیث من درآوردی است و بود یا نبودش یکی است. بربطلانش سه دلیل دلالت دارد: مخالف کتاب خدا و سنت محمدی است. نیز انحراف عبدالله مذکور از علی علیه السلام آشکار است، و این فسق یا بگو کفر است. حتی اگر عادلش بدانیم، خبرش جزء اخباری است که موجب علم و عمل

۱ـ ملحقات احقاق الحق: ج ۴، ص ۷۶ به نقل از ابن‌مردویه با اختلاف اندک در بعضی واژه‌ها مگر در آخر حدیث

۲ـ ابی‌اوفی علقمه‌بن خالدبن حارث اسلمی سال ۸۶ یا ۸۷ هجری درگذشت. آخرین صحابی است که درکوفه از دنیا رفت. ر.ک: اسدالغایه: ج ۳، ص ۱۲۱ + تهذیب التهذیب: ج ۵، ص ۱۳۲

نمی‌شود و باید آن را دور انداخت و مخالفش بود. خبر مخالف قرآن و سنت است و رسول‌الله فرمود: وقتی برایتان دو خبر گوناگون آمد، آن را که همخوان با کتاب خداست، بپذیرید و آن راکه مخالف قرآن و سنت است دور بیندازید، پس حتی با فرض عدالت راوی باید حدیثش را دور افکند، چه رسد که عادل نیست!

قرآن و احادیث شیعه و سنی گویای جواز وصیت است. احادیثی که فرقهٔ برحق دوازده امامی نقل کرده، بیانگر مطلب است. پیامبر صلی‌الله علیه و آله به کتاب خدا و عترت شریف سفارش و وصیت کرد و در جاهای بسیار بی‌شمار فرمود: میانتان دو چیز گرانبها به جای خود می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید. یکی از دیگری مهم‌تر و بزرگ‌تر است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده از آسمان تا زمین است و عترتم اهل بیتم. بدانید این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض کوثر آیند.[۱]

ثقلین به روایت اهل سنت

روایاتی که پیروان مذاهب چهارگانه سنی آورده‌اند، بسیار است، از جمله در مسند احمدبن حنبل مستند به علی‌بن ربیعه که می‌گوید: زیدبن ارقم را دیدم. وی نزد مختار می‌رفت یا از نزدش بیرون می‌آمد. از او پرسیدم: شنیدی رسول‌الله بفرماید: میانتان دو چیز گرانبها برجا می‌گذارم؟ گفت: آری.[۲]

در مسند امام احمد، حدیث مرفوع از ابوسعید خدری که رسول‌الله فرمود: میانتان چیزی به جا گذاشتم که اگر بدان چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید: دو چیز گرانبها که یکی از دیگری بزرگ‌تر است: **کتاب خدا** که ریسمانی کشیده از آسمان به زمین است، و **عترت** (اهل بیتم). بدانید این دو هرگز از هم جدا

۱ـ احادیث بدین مضمون را از طریق شیعه در تفسیر برهان: ج ۱، ص ۹ به بعد ببینید.

۲ـ مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۷۱

نمی‌شوند تا وقتی نزدم کنار حوض کوثر آیند.[۱]

ابن‌نُمیر که یکی از راویان حدیث است می‌گوید: برخی یارانمان از اعمش نقل کرده‌اند پیامبر افزود: دقت داشته باشید پس از من چگونه با آن دو برخورد می‌کنید.

باز در «مسند» امام احمد حدیثی مرفوع از زیدبن ثابت که رسول خدا فرمود: **میانتان دو جانشین به جا می‌گذارم: کتاب خدا** که رشته‌ای کشیده از آسمان به زمین ـ یا بین آسمان تا زمین ـ است و **عترت (اهل بیتم)**. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض کوثر آیند.[۲]

از دیگر روایات مربوط، نقل مسلم در «صحیح» خود از چند طریق است، از جمله در جلد چهارم از شش جلد در آخر کراس دوم مستند به **زیدبن حیان**: من و حصین‌بن سَبره و عمربن مسلم نزد زیدبن ارقم رفتیم. وقتی نزدش نشستیم، حصین بدو چنین و چنان گفت (حدیث را جهت اختصار حذف کردم) **زیدبن حیان** نیز افزود که پیامبر صلی‌الله علیه وآله چنین و چنان فرمود (حدیث **روز غدیر** راگفت و در آخر افزود:) رسول‌الله فرمود: کتاب خدا را بپذیرید و بدان چنگ بزنید. برکتاب خدا برانگیخت و بدان تشویق فرمود، سپس پیامبر افزود: نیز اهل بیتم. خدا را در مورد برخورد با اهل بیتم یادآور می‌شوم [خدا را دربارهٔ برخورد با اهل بیتم یادآور می‌شوم][۳] این حدیث را مسلم در «صحیح»اش در جلد چهارم مذکور در جای دیگر آورده، درکتاب سنن و در «صحیح» ترمذی به سند خود از رسول‌الله نقل کرده: میانتان چیزی برجا می‌گذارم که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید. یکی بزرگ‌تر از دیگری است. آن که ریسمانی کشیده از آسمان به زمین است، کتاب خدا می‌باشد، و دیگری عترتم (اهل بیتم) است. هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض

۱ـ همان: ص ۱۴ و ۱۷ با اختلاف در بعضی واژه‌ها

۲ـ همان: ج ۵، ص ۱۸۱ و در آن است: هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

۳ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۳ + مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۶۶

کوثر آیند. پس دقت داشته باشید در نبود من چگونه با عترتم رفتار می‌کنید.[۱]

از روایات مربوطه، نقل **ابن‌عبدربّه** در کتاب «عقدالفرید» دربارهٔ خطبه رسول‌الله در حجة‌الوداع است که فرمود: میانتان چیزی باقی گذاشتم که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم.[۲]

از دیگر روایات، نقل **فقیه شافعی** [ابن‌مغازلی] در کتابش از چندین طریق به سند خود، از جمله: رسول‌الله فرمود: نزدیک است به آخرت خوانده شده، دعوت حق را لبیک گویم و میانتان دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا که رشته‌ای کشیده از آسمان به زمین است و عترتم (اهل بیتم). خدای مهربان دانا به من خبر داده آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شنود تا وقتی نزدم کنار حوض آیند. پس دقت داشته باشید در نبود من چگونه با آن دو برخورد می‌کنید.[۳]

از دیگر موارد، نقل **جارالله زمخشری** به سند خود از رسول‌الله: **فاطمه** سرور دلم و **پسرانش** میوهٔ دلم و **شوهرش** [علی علیه‌السلام] نور چشمانم و **امامان** فرزندان او دوستان پروردگارم هستند و رشته‌ای کشیده بین خدا و خلقش می‌باشند. هرکه بدان چنگ زند، نجات می‌یابد و هرکه آن را رها کند، گمراه می‌شود.[۴]

نیز نقل ثعلبی به سند خود در تفسیر آیه ۱۰۳ سوره آل عمران: «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید»[5] که رسول‌الله فرمود: ای مردم! میانتان دو جانشین برجا گذاردم. اگر بدانان چنگ بزنید، پس از من هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا که رشتهٔ کشیده بین آسمان و زمین است (یا فرموده: تا زمین است) و عترت (اهل بیتم). بدانید این دو هرگز از هم جدا

۱ـ سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۶۲ و در آن است: و هرگز، و با آن دو در نبودم.

۲ـ عقدالفرید: ج ۴، ص ۵۸ و در آن است: گمراه نمی‌شوید، و اهل بیتم در بعضی نسخه‌ها چنان که در حاشیه آمده است.

۳ـ مناقب ابن‌مغازلی: ص ۲۳۵

۴ـ ملحقات احقاق الحق: ج ۱۳، ص ۷۹ با اختلاف در بعضی واژه‌ها به نقل از المناقب خطی زمخشری و دیگران + فرائدالسمطین: ج ۲، ص ۶۶

۵ـ سوره آل‌عمران: آیه ۱۰۳ «**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**».

نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض آیند.

از دیگر روایات، نقل حمیدی در «الجمع بین الصحیحین» در مسند زیدبن ارقم از چندین طریق به استناد پیامبر که [روزی] میان ما برخاست و در آبگیری که غدیر خم خوانده می‌شد (بین مکه و مدینه) خطبه خواند. خدا را شکر کرد و ستایش نمود و اندرز و تذکر داد، سپس فرمود: اما بعد، **ای مردم!** آگاه باشید من هم بشرم. نزدیک است فرستادهٔ پروردگارم [عزرائیل] برای گرفتن جانم آید و لبیک گویم. میانتان دو چیزگرانبها برجا می‌گذارم که اولی: کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. کتاب خدا را بپذیرید و بدان چنگ بزنید (پیامبر به کتاب خدا برانگیخت و بدان تشویق کرد) سپس افزود: دومی: اهل بیتم. در مورد برخورد با اهل بیتم خدا را به شما یادآور می‌شوم [در مورد برخورد با اهل بیتم خدا را به شما یادآور می‌شوم].[1]

باز از دیگر روایات، نقل کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» رزین در جلد سوم از چهار جلدی به نقل از «صحیح» ابی داود سجستانی می‌باشد که کتاب «السنن» است، نیز به نقل از «صحیح» ترمذی از زیدبن ارقم: رسول‌الله فرمود: میانتان چیزی به جا می‌گذارم‌که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید. یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا که رشتهٔ کشیده از آسمان به زمین است، نیز عترت (اهل بیتم) و هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا نزدم کنار حوض آیند، پس دقت داشته باشید در نبود من چگونه با آن دو برخورد می‌کنید.[2]

این احادیث متواتر که بزرگان قوم نقل کرده‌اند، برخلاف آنچه عبدالله‌بن ابی اوفی گفته، دلالت داردکه به زعم وی وصیت و سفارش فقط به کتاب خدا بوده، نه به عترت شریف وگرامی. احدی از دوگروه شیعه و سنی با این نقل موافق نیست، پس بطلان سخنش دربارهٔ نبود وصیت ـ به طور کلی ـ و نبود وصیت دربارهٔ عترت ـ به طور خاص ـ روشن می‌شود، چون پندار وی مخالف قرآن و سنت وارده

۱ـ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۳ و افزوده‌ها از اوست و مانند آن در مسند امام احمد: ج ۴، ص ۳۶۷

۲ـ سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۶۳

از طریق مخالف و موافق است. برای ردّ وی بعضی دلائل کافی است و بهانهٔ وی در انکار وصیت بی‌اعتبار است و سخنی باطل و تباه می‌باشد که بی‌اصل و دلیل است، درست مانند خانهٔ عنکبوت. به هرروی سخنش باطل است، نیز از آن رو که کسانی که این احادیث را نقل کرده‌اند، برآن اجماع دارند که خلاف سخن مدّعی است، پس **بنابرقول شیعه و سنی وصیت دربارهٔ عترت ثابت است.** به فرزندان و نوادگان آدمی «عترت» می‌گویند. گفته شده به خویشانش مثل عمو و پسرعمو.[1] وصیت مشتق از وصیّ یوصّی است که به معنی وصل و پیوند است. شاعر گفته:[2] «**نصی اللیل بالأیام...**؛ شب را به روز وصل می‌کنیم...».

معنی وصیت آن است که موصی (وصیت کننده) تصرف در مالش پس از مرگ خویش را به تصرف در داراییش پیش از مردن پیوند بزنند. **پیامبر** صلی الله علیه و آله می‌خواست با نص و نام بردن خویش از وصیّ خود **علی‌بن ابیطالب**، تصرف پس از وفاتش را به پیش از وفات پیوند بزند و وصل کند، پس هرکه برعلی علیه السلام مقدم شده، پیامبر را از هدفش بازداشته است.

بنابرگفتهٔ شیعه و سنی جواز وصیّت به استناد قرآن خدا و سنت نبوی روشن گشت، پس انکار وصیت نیکو نیست، گذشته از این به منکر وصیت گفته می‌شود: وی منکر روایات نقل شده می‌باشد چون کتاب‌های بزرگان مذاهب اهل سنت گویای آن است، افزون براین که کتاب پروردگار بیانگر وصیت است که وصیت کردن برپارسایان حق و وظیفه است، و **پیامبر** صلی الله علیه و آله که سرور پارسایان است، بنابراین باید گفت: وصیت دو صورت دارد: کار نیک و طاعت باشد یا بیهوده و عبث! روا نیست بیهوده باشد چون خدای تعالی و رسولش بدان دستور داده‌اند چنان که گفتیم. دستور این دو اجلّ از بیهودگی است. پس حتمی و قطعی است کاری نیک و طاعت

۱ـ ر.ک: لسان العرب (عتر) که از آن روشن می‌شود بنابرگفتهٔ اکثر لغت‌دانان عترت فرزندان و ذریه و اعقاب آدمی از صُلب اویند، و اینان فرزندان فاطمه بتول علیها السلام هستند.

۲ـ دیوان ذی‌الرمه: ص ۲۱۷

می‌باشد، و از آن رو که حقیقتاً چنین است، پس روا نیست رسول‌الله آن را ترک کند (بنابر پندار نادرست کسانی که می‌گویند **رسول خدا** وصیت نکرده) اگر ترک کند، پیامبر بازخواست می‌شود چون دستوری داده که خود به جا نیاورده است: «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید اما خودتان را فراموش می‌نمایید؟!»[1]

خدای تعالی از **حضرت شعیب** که پائین‌تر از رسول خداست، نقل قول می‌کند: «هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن بازمی‌دارم، خودم مرتکب شوم»[2] پس چگونه می‌توان گفت: پیامبر ما که سرور و پیامبر مسلمانان است و به وصیت دستور داده، دستور دهد در مورد اموال اندک وصیت کنند اما در امور بزرگ و بسیار مهم [مانند امامت] آن را انجام ندهد، حال آن که وجوب وصیت در این گونه امور واجب‌تر و مؤکدتر است؟!

وجوب یا استحباب وصیت؟

به نظر برخی دستور به انجام وصیت مقتضی وجوب است اما بعضی گفته‌اند مطلق فعل امر اگر توسط حکیم باشد، مقتضی است کاری که بدان دستور داده، در نظر حکیم پسندیده باشد و وجوب از دلیلی دیگر فهمیده می‌شود. برخی معتقدند مطلق فعل امر، بین وجوب و استحباب متوقف است و پذیرش هریک از این دو به دلالت دلیلی ظاهری است. اگر ترکش قبیح باشد، واجب است اما اگر ترکش قبیح نباشد، مستحب است، گرچه در هردو حال، ترک، مذموم و ناپسند است. پیامبر فرمود: «هرکه بدون وصیت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده» و این نوعی سرزنش یا بگویید تکفیر است، پس بنابرهرسه قول و احتمال، وصیت لازم است.

۱ـ بقره: ۴۴ «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».

۲ـ هود: ۸۸ «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

مسلم در صحیحش در جلد سوم از شش جلدی در ثلث آخر از آن در کتاب «الفرائض» به اسناد **ابن‌شهاب** از پدرش آورده که شنید **رسول‌الله** فرمود: حق فرد مسلمان است اگر مالی دارد، نسبت به آن وصیت کند و سه شب نگذرد، مگر آن که وصیتش نزد او نوشته شده باشد.[1] مشابه این حدیث از چندین طریق نقل شده، خبری در این باره گذشت که مستند به سالم از پدرش از پیامبر بود.[2] پس معلوم گشت وصیت به دستور خدا و رسولش است و **پیروی از رسول** از مهم‌ترین واجبات است. خدا فرمود: «آنان که از فرستادهٔ خدا پیامبر اُمی پیروی می‌کنند...»[3] و: «آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید (اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید».[4]

اگر پیامبر وصیت کرده و بدان فرمان داده، پس در آن باره فرموده و خود عمل نموده، عمل غیر از مجاز (رخصت) است، پس در هرحال جواز وصیت محقّق است. وقتی ثابت گشت، به دلایلی که گذشت، در مورد **رسول‌الله** لازم‌تر و مؤکدتر است اما ترک آن دو صورت دارد: طاعت و یا معصیت. اگر معصیت باشد، رسول از آن پیراسته است، به دلیل فرمایش خدا: «تنها از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم»[5] و: «از متکلفان نیستم»[6] یعنی کسی که کاری می‌کند که بدان امر نشده است. اگر ترک وصیت، طاعت باشد و رسول آن را انجام داده، به دلائلی که

۱ـ صحیح مسلم: ج ۵، ص ۶۶۳ ۲ـ همان

۳ـ اعراف: ۱۵۷ «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

۴ـ حشر: ۷ «مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

۵ـ انعام: ۵۰ «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ».

۶ـ سوره ص: ۸۶ «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ».

گذشت، برامت پیرویش واجب است.

اگر خلاف آن شیوع دارد، امر بدان توسط خدا و رسول ـ پس از این‌که ثابت بوده ـ باطل می‌شود و دستور الهی و فرمان نبوی فایده‌ای نخواهد داشت. اگر چنین امری روا باشد، در هرآیه‌ای که ظاهرش امر باشد، می‌توان گفت خلاف آن روا می‌باشد. در مورد اوامر **رسول خدا** نیز چنین می‌شود، حال آن‌که قرآن به خلاف این مطلب تصریح فرموده:

«از چیزی که از طرف پروردگارتان برشما نازل شده، پیروی کنید»[1] و: «آنچه را **رسول خدا** برای شما آورده، اجرا کنید و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید».[2] پس بطلان عدم وصیت ظاهر گشت و وقتی باطل شود، به دلیل وحی الهی و سنت رسول، جواز وصیت ثابت می‌گردد.

فعل «کتب؛ برشما نوشته شده» در آیه: «برشما نوشته شده وقتی که زمان مرگ یکی از شما برسد...»[3] مانند «کتب» در این آیه است: «روزه برشما نوشته شده»[4] نیز: «جهاد در راه خدا برشما نوشته و مقرّر شده»[5] یعنی جهاد و روزه برشما واجب گشته و از آن رو که وجوب وصیت نسخ شده، نسخ آن مانع جوازش نیست، چنان که گذشت. اگر سخن ما گوشه‌ای نهاده شود و با دیدهٔ انصاف به مسأله بنگریم، چگونه ممکن است عاقل زیرک اندیشور هوشیار قبول کند محمد ﷺ امت را به طور کامل

۱ـ اعراف: ۳ «اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ».

۲ـ حشر: ۷ «مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

۳ـ بقره: ۱۸۰ «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ».

۴ـ بقره: ۱۸۳ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

۵ـ بقره: ۲۱۶ «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

در تاریکی سرگردانی و چنددستگی و اهمال و گمراهی به حال خود رها کرده است؟! سیاست درست و گسترهٔ رحمت الهی و اخلاق نبوی چنین اقتضایی ندارد. پس چگونه به پیامبر اهمال‌کاری نسبت دهیم حال آن که خدا در ستایشش می‌فرماید: «به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما براو سخت است و اصرار برهدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان مهربان است».[۱]

درکتاب «الجمع بین الصحیحین» حمیدی در حدیث ۵۵ از خبرهای آحاد مسلم به نقل از «مسند» **عبدالله‌بن عمر** روایت شده: پیامبر در غزوهٔ موته، **زیدبن حارثه** را فرمانده کرد و فرمود: اگر زید کشته شد، **جعفر** فرمانده باشد. اگر جعفر کشته شد، **عبدالله‌بن رواحه.**[۲] تعیین فرمانده برای آن بود که اختلافی رخ ندهد و در جنگ دچار پراکندگی نشوند، حال چگونه امت برای زمان‌های طولانی و اوقات مدید در حیرت و سرگشتگی به حال خود رها شوند، حال آن خردمندان کشاورزی که بیل و چکشی را از خود به جاگذاشته اما درباره‌شان وصیتی نکرده، سرزنش می‌نمایند؟! خاصه (شیعه) و عامه (سنی) روایت کرده‌اند **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله **دربارهٔ علی** علیه‌السلام **فرمود: «این سرپرست هرمرد و زن مؤمن پس از من است»** و احدی انکار نکرد. روایات سُنیان دربارهٔ **وجوب ولایت علی** علیه‌السلام در فصل سی‌ام به طور مفصل به خواست خدا می‌آید. کسی که خدا او را «ولیّ» (سرپرست) نامید، وصیت و سفارش روشن بدو سزاوار بود. **خزیمه‌بن ثابت** ذوالشهادتین (شهادتش برابر گواهی دو مسلمان است) در ابیاتی که گذشت سروده:[۳]

«**إذا نحن بایعنا...**؛ وقتی ما با علی علیه‌السلام بیعت کردیم، در ناراحتی‌هایی که بیمناکیم، ابوالحسن ما راکافی است.[۴] از بین خاندان رسول‌الله وی وصیّ اوست و از

۱ـ توبه: ۱۲۸ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ».

۲ـ سره نبوی ابن‌هشام: ج ۴، ص ۱۵

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۲۲۶ بیت اول و پنجم از هشت بیت

۴ـ در منبع: در فتنه‌ها

دیرباز یکه‌تاز پیامبر در جهاد بوده است».

عبدالرحمان‌بن حنبل در ابیاتش سروده:

لعمری لئن بایعتم... ؛ به جانم قسم! اگر با حافظ دین که معروف به عفاف است و موفق می‌باشد، بیعت کنید، هموکه از فحشا پاک، سفیدگون و با مَجد و راستگوست و برای **احمد مختار** صلی‌الله‌علیه‌وآله از دیرباز یاور بوده، یعنی **ابوالحسن** علیه‌السلام پس بدو خشنود گردید و بیعت کنید که عیب‌جو درباره‌اش حرف و بهانه‌ای ندارد. **علی** علیه‌السلام **وصیّ و وزیر مصطفی** صلی‌الله‌علیه‌وآله و نخستین کسی است که برای صاحب عرش نمازگزارد و پارسا بود. اگر روزگار با شما نامهربان گشت، امیر مؤمنان پسر فاطمه نیکوکار و همراه است.

زفربن یزیدبن حذیفه اسدی سروده:[۱] «**فحوطوا علیاً...** ؛ پیرامون علی را بگیرید و یاریش کنید که وصی (جانشین پیامبر) است و در اسلام آوردن نخستین شخص است.»

نعمان‌بن زید پرچمدار انصار در ابیاتی سروده: «**یا ناعی الإسلام...** ؛ ای که برای اسلام فریاد وامصیبتا سر می‌دهی! برخیز و نوحه سر ده که نیکی مرده و زشتی آمده، زیرا قریش امروز کسانی را به ناحق مقدم داشته (ابوبکر) اما افرادی را مؤخّر داشته‌اند. حق امثال علی علیه‌السلام برآنان پوشیده مانده، اما خورشید زیر ابر نمی‌ماند. بیرق درخشان و برافراشته که دست خدا برآن است، پوشیده نمی‌شود بلکه در همه جا پخش می‌گردد، تا شکاف به وجود آمده، برطرف شود، گرچه سنگی که شکافت، پیوند نمی‌خورد! امام علی دلاور قریش در جنگ‌ها و صدیق و فاروق اکبر است و برطرف کنندهٔ غم و غصه‌ها وقتی که افراد درمانده گردند.

۱ـ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۳، ص ۲۳۲

فصل هشتم

شیوه و سنت پیامبران

شیوه و سنت پیامبران

«أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ»

خدا فرمود: «به هدایت پیامبر اقتدا کن»[1] یعنی به هدایت پیامبران پیش از خود، و انبیاء همگی وصیت را عملی کرده، بر پیامبر ما اقتدا به آنان در وصیت کردن واجب است. ثابت است وصی حضرت **موسی** علیه السلام یوشع بن نون و وصی حضرت **عیسی** علیه السلام شمعون بود. روایات اهل سنت از **احمد بن حنبل** در فصل هفتم در این باره گذشت و تکرارش دلیل ندارد. از جمله شواهدی که بر ظهور وصیت دلالت دارد، مناظره‌های آل ابی طالب و عالمان شیعی در مجالس پادشاهان و وزیران است، نیز نگاشته‌هایشان دربارهٔ نص پیامبر بر امیر مؤمنان **علی بن ابیطالب**، و این مطلبی است که آدمی قادر نیست آن را با جزئیات به شمارش آورد بلکه اشاره به امثال آن شواهد کافی است.[2]

۱ـ انعام، ۹۰ **«أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ»**.

۲ـ قسمتی از مناظرات مذکور را در اواخر کتاب احتجاج طبرسی می یابید.

گواهی مأمون عباسی

از این جمله موردی است که گروهی از تاریخ‌نگاران و علما نوشته‌اند:[1] خلیفه **مأمون** چهل نفر از عالمان مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت را گرد آورد و پس از اینکه بدانان لطف کرد و از انصاف و مروت‌شان مطمئن شد، با آنان مناظره کرد. به اینان با حجت ثابت کرد **علی بن ابیطالب** علیه السلام وصی (جانشین) رسول اللّٰه خلیفه‌اش و تنها کسی است که شایستگی دارد به جای پیامبر در امت باشد. نصوص بسیاری بر ایشان آورد که مسلمانان آنها را نقل کرده، جزئیاتش را در مناظره تعریف کردند. در نتیجه **آن چهل نفر عالِم سنی اعتراف کردند خلافت علی علیه السلام در متون دینی مورد نص قرارگفته است.** در این باره مأمون اشعار بسیاری سروده، «صولی» در کتاب «الأوراق» ابیاتی از وی آورده:

ألام علی شکر الوصی...؛ به سبب قدردانی از وصی (ابوالحسن) سرزنش می‌شوم اما این به نظرم از شگفتی‌های خدای نعمت‌بخش است. اگر خواست او نبود، بنی‌هاشم امارت نداشتند. **علی خلیفه بر بهترین مردمان** و نخستین کسی است که در آشکار و نهان رسول اللّٰه را یاری کرد. بنی عباس خلافت را بر عهده گرفت، حال آنکه ویژه دیگران (اهل‌بیت) وکسی (امام علی) بود که در مکارم اخلاق و مهربانی از همه والاتر بود. پس عبداللّٰه در بصره راه هدایت را روشن‌گرداند و عبیداللّٰه بر یمن احسان بخشید و اعمال خلاف را بین خود تقسیم کردند، پس پیوسته به صاحب شکر پیوند داشته‌ام.

پرواز بر فراز ابرها

از جمله روایات اهل سنت در این باره، نقل **فقیه شافعی** [ابن‌مغازلی] در کتاب

۱ـ جزئیات این استدلال، در بسیاری از منابع حدیثی مذکور است، از جمله عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۸۴.

المناقب[1] و ثعلبی در تفسیر به نقل از انس بن مالک است: به **رسول الله** فرشی از منطقهٔ بَهَندف[2] هدیه شد، به من فرمود: ای انس! آن را پهن کن، پهن کردم، سپس فرمود: ده نفر را فراخوان، دعوتشان کردم. وقتی وارد شدند، دستور داد بر فرش بنشینند، سپس **علی** را فراخواند و به مدت طولانی با وی خصوصی صحبت کرد، بعد **علی** برگشت و روی فرش نشست، آنگاه فرمود: ای باد! ما را با خود ببر! پس باد ما را با خود به هوا برد! فرش بال‌بال می‌زد،[3]سپس فرمود: ای باد! ما را فرود آر، بعد **علی** علیه السلام پرسید: می دانید کجا هستید؟ گفتیم: نه، فرمود: اینجا غار کهف و رقیم است. برخیزید و بر برادرانتان سلام کنید. یکی یکی برخاستیم و بر آنان سلام کردیم اما پاسخی به ما نداند! **علی**علیه‌السلام برخاست وگفت: سلام بر شما ای گروه صدیقان و شهیدان، جواب آمد: و علیک السلام و رحمةالله و برکاته! به او گفتم: چطور به شما جواب سلام گفتند اما به ما پاسخی ندادند؟! از آنان **علی**علیه‌السلام پرسید: چرا جواب سلام برادرانم را ندادید؟ گفتند: ما صدیقان و شهیدان پس از مردن جز با پیامبر یا وصی سخن نمی‌گوییم. آنگاه **علی**علیه‌السلام فرمود: ای باد! ما را با خود ببر، پس ما را برد، فرش بال‌بال می‌زد، سپس فرمود: ای باد! ما را فرود آر، پس ما را روی زمین نهاد که دیدیم در منطقهٔ «حرّه»[4] هستیم. **علی**علیه‌السلام فرمود: به آخرین رکعت نماز پیامبر می‌رسیم، پس وضو گرفتیم و خود را به پیامبر رساندیم که دیدیم در آخرین رکعت نماز این آیه را تلاوت می‌فرمود: «گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟»[5]

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۲ و افزوده‌ها از وی است.

۲ـ در نسخهٔ خطی خندف آمده که نادرست است. بهندف شهرکی در نواحی بغداد در انتهای توابع نهروان بین بادریا و واسط است. و از توابع کسکر شمرده می‌شود. معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳ـ «دف» جنباندن بال‌ها توسط پرنده مانند کبوتر.

۴ـ در نسخهٔ خطی «حیره» آمده که نادرست است.

۵ـ کهف، ۹. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً».

ابن‌مغازلی و ثعلبی بر این حدیث افزوده‌اند: پس **اصحاب کهف** به خوابگاه خود برگشتند تا آخرالزمان هنگام **خروج حضرت مهدی** علیه‌السلام که [دوباره بیدار شده][حضرت] مهدی [علیه السلام] بر اینان سلام می‌کند و خدا زنده‌شان می‌گرداند، دوباره به خوابگاه‌شان برمی‌گردند و تا روز قیامت بر نمی‌خیزند.

چند نمونه از کرامات امام

فرقهٔ بر حق شیعه این خبر را از طریق‌های بسیار نقل کرده، خبر دربردارندهٔ چندین مطلب است:

۱) حرف شنوی و اطاعت باد از امام، که برابر آیت و نشانهٔ الهی حضرت **سلیمان بن داود** علیه‌السلام است که قالی سلیمان او را جابه‌جا می‌کرد.

۲) زنده گرداندن مردگان که مشابه نشانه و معجزهٔ حضرت **عیسی** علیه‌السلام در زنده کردن مرده‌هاست.

۳) گواهی صدیقان و شهیدان به **وصایت امام**.

۴) علم غیب که به آخرین رکعت نماز **رسول الله** می‌رسند، که چنین هم شد.

از دیگر روایات مربوطه، نقل کتاب «**شواهد التنزیل**» طبق گفتهٔ نویسنده به استناد **عبدالله بن عباس** در تأویل فرمایش خداست:

«از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا می‌گیرد)».[۱] وقتی این آیه نازل شد، **پیامبر صلی الله علیه فرمود: هرکه پس از وفاتم به علی که به جایم نشسته است، ستم کند، گویا نبوتم و نبوت پیامبران پیش از مرا انکار کرده است.**[۲]

در کتاب ابی عبدالله محمد بن سراج در تأویل این آیه به استناد عبدالله بن

۱ـ انفال، ۲۵ «**وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**».

۲ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۱.

مسعود: پیامبر فرمود: ای ابن مسعود! آیه «از فتنه‌ای بپرهیزید...» بر من نازل شده، دانش آن را به تو می‌سپارم و به ویژه برای تو تاریکی را روشن می‌گردانم. پس آنچه را به تو می‌گویم، خوب بشنو و بفهم و از طرف من به دیگران برسان: **هرکه به علی که به جایم نشسته، ستم کند،** مانند کسی است که نبوت من و نبوت پیامبران پیش از مرا انکار کرده است.

روای از ابن مسعود پرسید: ای ابوعبدالرحمان! آیا این فرمایش را از رسول خدا شنیدی؟ گفت: آری، **راوی پرسید:** پس چرا ولایت ستمگران را پذیرفتی؟ گفت: ناچار، مجازات کارم روا می‌باشد چون از امامم اجازه نگرفتم چنان‌که **جندب و عمار و سلمان** از او اجازه گرفتند. از خدا طلب بخشش می‌کنم و به سویش باز می‌گردم.[1]

شیخ محمدبن جعفر مشهدی حائری در کتابش «**ما اتفق فیه من الأخبار فی فضل ائمة الأطهار**» نقل کرده: به استناد [روایت] **امام باقر**[علیه السلام] از پدرش از جدش از **رسول‌الله** فرمود: **علی بن ابیطالب** خلیفهٔ خدا و جانشین من است. **حجت‌الله** و حجت من، **باب الله** و باب من، **برگزیدهٔ خدا** و برگزیده‌ام، **حبیب‌الله** و حبیب (دوست) من، **خلیل‌الله** و خلیل من، **شمشیر خدا** و شمشیرم، **برادرم** و همراهم و وزیرم و **وصی من** است. هر که دوستدارش باشد، دوستدار من، و هر که **دشمنش** باشد، دشمن من، و **دوست** او، دوست من ، **خصمش**، خصم و مخالف من است. **جنگ** او جنگ من، **صلحش** صلح من، **سخنش** سخن من، **فرمانش** فرمان من و همسرش دختر من است و دو پسرش پسران من‌اند. سرور اوصیا و از همهٔ امت من بهتر است.[2]

۱ـ همان.

۲ـ قریب بدین مضمون در ملحقات احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۹۷ و در آن است: حزبش حزب من است.

نقل امام سجاد علیه‌السلام

درکتاب مورد اشاره حدیثی مستند به امام **علی بن حسین** علیه السلام روایت کرده:

پشت سر عمویم **(امام حسن)**[مجتبی علیه السلام] و ابوالحسن **(امام علی)**[علیه السلام و حضرت] **(امام حسین)**[علیه السلام] در یکی ازکوچه‌های مدینه راه می‌رفتم. آن زمان نوجوانی نزدیک به بلوغ بودم یا شاید تازه به بلوغ رسیده بودم. **جابربن عبدالله انصاری** و انس بن مالک وگروهی از قریش و انصار امام حسن و امام حسین را دیدند. جابر نتوانست جلوی خود را بگیرد و بر دست و پای آنان افتاده، می‌بوسید. مردی از قریش که خویشاوند مروان بود، بدو ایرادگرفت: ای عبدالله! در این سن و سال با جایگاهی که به عنوان صحابی نزد رسول الله داری، این کار را می‌کنی؟! جابر در جنگ بدر حاضر بود، بدو پاسخ داد: از من این مطلب را داشته باش! **ای برادر قریشی!** اگر فضل و جایگاه حسن و حسین را به اندازه‌ای که می‌دانم، می‌دانستی، خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی. سپس جابر رو به انس کرد وگفت: ای اباحمزه! رسول خدا دربارهٔ آن دو به من خبری فرمود که گمان نمی‌کنم راجع به بشری صادق باشد، انس پرسید: ای عبدالله! چه خبری به تو فرمود؟

جایگاه امام حسن و امام حسین

علی‌بن حسین [امام سجاد] می‌افزاید: امام حسن و امام حسین نماندند و رفتند اما من ماندم وگفتگوی قوم راگوش می‌دادم. **جابر** شروع به گفتن حدیث کرد: روزی در مسجد، **رسول خدا** در میان ما بود. افراد پیرامونش کم شدند. پس به من فرمود: **ای جابر!** پسرانم حسن و حسین را نزد من فرا بخوان، پیامبر به آن دو بسیار توجه داشت. رفتم و آن دو را فرا خواندم. گاه حسن وگاه حسین را در آغوش می‌گرفتم تا هر دو را در خدمت رسول الله آوردم. وقتی پیامبر دید نسبت به آن دو علاقه دارم و هر دو راگرامی می‌دارم، نشانهٔ خوشحالی در چهرهٔ رسول الله را دیدم. پرسید: **جابر!**

دوستشان داری! عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان باد! وقتی می دانم چه جایگاهی نزد شما دارند، چرا دوستشان نداشته باشم؟! فرمود: دربارهٔ فضلشان به تو نگویم؟ عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت بفرمایید.

فرمود: وقتی خدا علاقه‌مند شد مرا بیافریند، مرا به صورت نطفه‌ای سفید آفرید و آن را در صُلب حضرت آدم علیه‌السلام گذاشت. پس پیوسته از صُلبی پاک به رَحِمی پاک، نطفه را جابه‌جا می‌کرد، تا **نوح** علیه‌السلام و **ابراهیم** علیه‌السلام نیز **عبدالمطلب**. چیزی از ناپاکی جاهلیت به من نرسید، سپس آن نطفه مقداری به **عبدالله** [بن عبدالمطلب علیه السلام] و [حضرت] ابیطالب نزدیک شد و پدرم نطفه‌ام را نهاد و خدا نبوت را با من به پایان رساند و **علی** علیه‌السلام **زاده شد و وصایت بدو پایان پذیرفت.** سپس دو نطفهٔ من و علی جمع شد و فاطمه حسن و حسین را زایید و خدا به این دو سِبط نبوت را ختم فرمود و ذریه‌ام را از این دو قرار داد و خدا به من دستور فتح مدینه ـ یا فرمود: شهرهای کفر ـ را داد و پروردگارم سوگند یادکرد از حسن و حسین ذریه‌ای پاک ظاهر گرداند که توسط آنان زمین را پر از عدل و داد کند، پس از اینکه پر از ظلم و ستم گشته، پس حسن و حسین پاک و پاک کننده‌اند و سرور جوانان بهشتی‌اند. خوشا به حال کسی که این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد اما وای بر حال کسی که با آنان دشمن و مخالف باشد!

پرسش‌های دانشمند مسیحی

نیز محمد بن جعفر درکتابش حدیث مستند به عثمان بن عفان آورده:[۱]

نزد **ابوبکر** بودم که گروهی از سرزمین‌های روم نزدش آمده، **راهبی** از راهبان مسیحی میانشان بود، پس به مسجد رسول اللّٰه آمد درحالی‌که «بُختی»[۲] آراسته به

۱ـ احتجاج، ص ۲۰۵، با تفاوت در بعضی واژه‌ها و افزوده‌ها از وی است.

۲ـ شتر خراسانی که از شتر عربی و شتر فالج به وجود آمده باشد. واژه عجمی عربی شده است.

طلا و نقره با او بود. ابوبکر نشسته و ما گروهی از مهاجران و انصار پیرامونش بودیم. وارد بر ما شد و سلام و خوشامد گفت و صورتمان را بوسید، سپس پرسید: کدام یک از شما خلیفهٔ رسول اللّٰه و سرور دینی هستید؟[1] به ابوبکر اشاره کردیم، پس رو سویش کرد و پرسید: ای پیرمرد! اسمت چیست؟ گفت اسمم عتیق است، پرسید: دیگر چه؟ گفت: صدّیق، پرسید: دیگر چه؟ **ابوبکر** پاسخ داد: اسم دیگری برای خود سراغ ندارم. گفت: پس تو آنکه می‌خواهم نیستی! **ابوبکر** پرسید: چه کار داری؟ گفت: من از سرزمین روم هستم. شترم را که به طلا و نقره آراسته است، از آنجا آورده‌ام تا از رهبر این امت مسأله بپرسم. اگر جوابم را داد، مسلمان می‌شوم و هر چه [اسلام] دستور بدهد، فرمانپذیرم و این مال را بین شما تقسیم می‌کنم اما اگر از پاسخ ناتوان بود[ی] با هر چه دارم، برمی‌گردم و اسلام نمی‌آورم.

ابوبکر بدو گفت: هر چه در ذهنت هست بپرس. **راهب** گفت: به خدا حرف نمی‌زنم مگر اینکه مرا از خشم خود و یارانت امان بدهی. **ابوبکر** گفت: در امان هستی و مشکلی برایت پیش نمی‌آید، هر چه می‌خواهی بگو. **راهب** گفت: به من بگو چه چیز مال خدا نیست، از نزد خدا نیست و چه چیز را خدا نمی‌داند؟ **ابوبکر** لرزید و پاسخی نداشت اما آرام صبر کرد، سپس به یکی از حاضران گفت: ابوحفص **عمر** را بیاور. عمر آمد و نزد ابوبکر نشست و گفت: **ای راهب!** از وی بپرس. راهب رو سوی **عمر** کرد واز او همان سؤالی را که از ابوبکر پرسیده بود، سؤال کرد اما وی نیز پاسخی نداشت [سپس **عثمان** را آوردند و بین او و راهب همان ماجرای راهب و ابوبکر و عمر تکرار شد و وی نیز پاسخی نداشت] **راهب** گفت: پیرمردانی کهنسال هستید که برای اسلام کوچک و نرسیده‌اید![2] سپس برخاست برود. **ابوبکر** گفت: ای دشمن خدا! اگر به تو قول امان نداده بودم، زمین را با ریختن خونت رنگین می‌کردم! **سلمان برخاست و علی بن ابیطالب** را [که در حیاط خانه‌اش نشسته بود] آورد. حسن و

۱ـ در منبع: امین دینی.

۲ـ در نسخهٔ خطی: در اسلام صاحب تاج (مقام) هستید!

حسین پسرانش همراهش بودند [و داستان را برایش گفت، پس علی برخاست و همراهش حسن و حسین آمدند تا به مسجد رسیدند].

وقتی مردم علیعليه‌السلام را دیدند، تکبیر گفتند و خدا را شکر کردند. وقتی امام نشست ابوبکر به **راهب** گفت: از این بپرس. هر دانشی بخواهی، نزد اوست. همان است که دنبالش می‌گشتی و مطلوبت بود. **راهب** رو سوی علی عليه‌السلام کرد و پرسید: ای جوانمرد! اسمت چیست؟ فرمود: نامم نزد **یهودیان** «آلیا» نزد **مسیحیان** «ایلیا» و نزد پدرم «**علی**» و نزد مادرم «**حیدر**» است. پرسید: چه جایگاهی نزد پیامبرت داری؟ فرمود: برادرم است و من دامادش و پسرعموی اویم. **راهب** گفت: به پروردگار عیسی سوگند! تو همانی که می‌خواستم. به من بگو چه چیز مال خدا نیست، از نزد خدا نیست و چه چیز را نمی‌داند؟ **علی بدو فرمود:** [به شخص دانایی برخوردی] اما اینکه پرسیدی: چه چیز خدا ندارد، خدا دوست و فرزند ندارد. سؤالت چه چیز نزد خدا نیست؟ ظلم به بندگان نزد خدا نیست. **اینکه پرسیدی:** چه چیز نمی‌داند؟ برای خدا در مُلکش شریکی دانسته نشده است. پس از آن **راهب** برخاست و زنّار (کمربندش) را باز کرد و سر امام را گرفت و پیشانی‌اش را بوسید و گفت: شهادت می‌دهم معبودی جز اللّٰه نیست و محمد فرستادهٔ خداست و **تو خلیفه** و امین این امت، **معدن دین** و حکمت و **سرچشمه** حجت هستی. نامت را در تورات و انجیل و قرآن چنانکه گفتی، خوانده بودم و در کتاب‌های گذشتگان «حیدر» یافتم. تو را پس از پیامبر وصی یافتم و سرپرست امارت و حکومت و تو بدین مقام از دیگران بر حق‌تر و سزاوارتری. به من بفرما چرا از مقامت برکناری؟![1] علی عليه‌السلام بدو پاسخی داد. آنگاه **راهب** برخاست و تمامی اموال را به امام داد و امام از جا برنخاست مگر پس از اینکه اموال را بین مساکین و نیازمندان اهالی مدینه پخش کرد. آن وقت **راهب مسلمان [شد]** به سرزمینش برگشت.

۱ـ در منبع: به من بفرما میان تو و قومت چه گذشته است؟!

خبر دربردارنده چند مطلب است:

۱) اقرار ابوبکر به اینکه نزد علی علیه‌السلام دانش‌هایی است که راهب می‌جُست، و **این اعتراف به معنی ثبوت امامت علی علیه‌السلام** و نه دیگران است: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شاسته‌تر است یا آنکه هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟!»[1]

۲) ابوبکر گفت: «علی علیه‌السلام گمشدهٔ تو و همان است که می‌جُستی». گمشدهٔ راهب خلیفه رسول‌الله و امین امت بود. **سخن ابوکر اقرار به خلافت و امارت علی علیه‌السلام است.**

۳) نام علی علیه‌السلام در کتاب‌های پیشینیان نوشته شده و آمده، چنان‌که نام پیامبر آمده است: «پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند».[2]

۴) مسیحی به وصایت امام پس از پیامبر اعتراف کرد و اینکه ایشان برای امامت سزاوارتر و برای قائم‌مقامی رسول الله بر حق‌تر است چون نام امام را در تورات و انجیل وکتاب‌های گذشتگان خوانده، چنان‌که در این کتاب‌ها آمده بود، امام را یافته است.

۷۳ فرقه مسلمان!

سلیم بن قیس هلالی در کتابش حدیث مستند به علی علیه‌السلام می‌آورد: شنیدم رسول الله فرمود: **یهودیان ۷۱ فرقه شدند.** هفتاد فرقه در آتش و یکی در بهشت است چون از وصی موسی علیه‌السلام پیروی کردند. **مسیحیان ۷۲ فرقه شدند.** ۷۱ در آتش

۱ـ یونس، ۳۵ «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

۲ـ اعراف، ۱۵۷ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنْ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمْ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمْ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ».

و یکی در بهشت است چون از وصی عیسی علیه‌السلام پیروی کردند. **امتم ۷۳ فرقه می‌شود.** فرقه در آتش و یکی در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که از وصیّم پیروی کند، سپس با دست بر شانه‌ام زد.[1]

سیراب کردن جهادگران

سیره‌نویسان خبری را آورده، نزد شیعه و سنی مشهور بوده، **شاعران** آن را به نظم آورده، **سخنوران** بدان خطبه خوانده، **فقیهان** و عالمان نقل کرده، شهرهٔ آفاق گشته، آن‌قدر شهرت دارد که بی‌نیاز از ذکر سند است. جمعی روایت کرده‌اند:[2] **وقتی علی بن ابیطالب** رو سوی جنگ صفین نهاد، یارانش گرفتار تشنگی شدید شده، هر چه آب همراه داشتند، تمام شده، به چپ و راست در پی آب رفتند اما ردّی از آن ندیدند. **امیر مؤمنان** علیه‌السلام از جاده بیرونشان برد و اندکی پیش رفت. دیری در وسط بیابان به چشمشان خورد. امام یارانش را بدان‌سو برد تا وارد محوطه آن شد و دستور داد کسی ساکنان را صدا زده، بدانان خبر بدهد. پس صدا زده، دیرنشین آگاه گشت. **امیر مؤمنان** از او پرسید: در مخزن تو آب هست که بدان این گروه را نجات داد؟ گفت: بیش از دو فرسخ با آب فاصله هست. نزد من آبی نیست. اگر هر ماه آب به اندازه لازمم نیاورم و به اندازه ننوشم، از تشنگی تلف می‌شوم.

امیر مؤمنان شنیدید راهب چه گفت؟ عرض کردند: آری، حال دستور می‌فرمایی به جایی که گفت برویم شاید تا رمقی[3] در جانمان هست، آب بیاوریم؟! **امیر مؤمنان** فرمود: نیازی بدین کار ندارید. سپس سر اَسترش را روی سوی قلبه کرد و به مکانی نزدیک دیر اشاره نمود و فرمود: اینجا زمین را بکنید. گروهی از یاران آنجا رفتند و با

۱ـ احادیث بدین‌مضمون درکتاب سلیم، ج ۶۰۵؛ کافی، ج ۸، ص ۲۲۴؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۳۱ و خصال، ص ۵۸۵ است.

۲ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۳۴؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۶۰ و مشابه آن مربوط به جنگ صفین، ص ۱۴۴.

۳ـ در ارشاد: تا توان داریم.

کلنگ کندند و صخرهٔ بزرگی پیدا شد که برق می‌زد. گفتند: **ای امیر مؤمنان!** اینجا صخره‌ای است که کلنگ در آن کارگر نیست. امام بدانان فرمود: صخره جلوی آب قرارگرفته، اگر از جایش تکان بخورد، به آب می‌رسید، پس تلاش کنید آن را جابه‌جا نمایید. یاران گرد آمده، خواستند صخره را تکان بدهند اما فایده‌ای نداشت و کار برایشان دشوار بود.

وقتی امام دید همگان گرد آمده، برای شکستن صخره تلاش می‌کنند اما کار برایشان سخت است، از روی زین پا بر زمین گذاشت، سپس آستین هر دو دست شریف را بالا زد و انگشتان مبارکش را زیر گوشهٔ صخره نهاد و سنگ را تکان داد و با دستش آن را از جا درآورد و چندین ذراع آن طرف‌تر غلتاند. وقتی صخره از جاکنده شد، آبی سفید پدیدار گشت، پس بدان سو رفته و از آن نوشیدند. خنک‌ترین و زلال‌ترین و گواراترین آبی بود که در سفر نوشیده بودند! امام بدانان گفت: سیراب شوید و از آن بردارید. جهادگران این کار را کردند.

امام دوباره با دست مبارکش صخره را بلند کرد و در جایی که قبلاً بود گذاشت و دستور داد آنجا را با خاک پوشاندند، درحالی‌که راهب از بالای دیر نگاه می‌کرد. وقتی دید چه رخ داد، فریاد زد: ای جنگجویان! مرا پایین بیاورید [پایین بیاوری] برای پایین آوردنش چاره کرده، مقابل **امیر مؤمنان**علیه‌السلام ایستاد و بدو عرض کرد: **تو پیامبر مُرسَل هستی؟** فرمود: نه، پرسید: **فرشته‌ای مقرّب هستی؟** فرمود: نه، عرض کرد: **پس کیستی؟** فرمود: **وصیّ (جانشین) محمد رسول خدایم.**

راهب گفت: دستت را بده تا به دست تو برای خدا اسلام بیاورم، پس **امیر مؤمنان** دست سویش گشود و به راهب گفت: شهادتین را بگو، گفت: **گواهی می‌دهم** که معبودی جز اللّٰه نیست و محمد بنده و رسولش است و **تو وصیّی رسوالله‌ی** و به خلافت پس از او سزاوارترینِ مردمانی. سپس از امیر مؤمنان شرایط مسلمان شدن

را آموخت.[1]

آنگاه **اما از راهب پرسید:** پس از این همه اقامت در این دیر و پیرو دینی مخالف بودن چه باعث شد اکنون اسلام بیاوری؟ عرض کرد: **ای امیر مؤمنان!** عرض می‌کنم: این دیر برای آن بنا شد که بفهمیم چه کسی آن صخره را از جا در می‌آورد و از زیر آن آب بیرون می‌آورد. عالِمی پیش از من بود که این رخداد را ندید اما خدا آن را روزی من کرد. ما در کتابی از کتابهایمان شنیده بودیم که در این کرانه چشمه‌ای است که رویش صخره‌ای می‌باشد و جایش را فقط پیامبر یا جانشین پیامبر می‌داند و باید ولیّ خدا باشد که به حق فرابخواند. نشانهٔ او شناخت جای این صخره و قدرتش بر کندن آن است. وقتی من دیدم شما آن کار را کردی، پیشگویی را که منتظرش بودیم، تحقق یافته دیدم و بدان آرزو رسیدم، ازاین‌رو امروز به دستت مسلمان گشتم و به حق تو و دوستت (پیامبر) ایمان دارم. وقتی **امیر مؤمنان**علیه‌السلام جریان را شنید، گریست آنقدر که محاسن مقدس و پاکش از اشک خیس شد، سپس فرمود: **سپاس خدای را** که نزدش فراموش شده نبودم. **شکر خدای را** که نامم در کتاب‌های آسمانی‌اش برده شده است، آنگاه جهادگران را فراخواند و به آنان فرمود: بشنوید این برادر مسلمانتان چه می‌گوید. پس به سخنش گوش دادند و بسیار از خدا سپاسگزاری کردند و به خاطر نعمتی که خدا بدانان ارزانی داشته بود و با حق **امیر مؤمنان**علیه‌السلام آشنا گشته بودند، خدا را شکرگزاری کردند. سپس **راهب** همراه امام در شمار یارانش روانهٔ جهاد شد و به اهالی شام برخوردند. **راهب** از جمله کسانی بود که همراه امام شهید شد. امام عهده‌دار کارهایش شده، بر او نماز گزارده، دفنش کرده، بسیار برایش طلب آمرزش کرد. وقتی به یادش می‌افتاد، می‌فرمود: آن دوستم!

آموزه‌ها

در این حدیث چند معجزه هست:

۱ـ در ارشاد آمده: امیر مؤمنان بدو شرایط اسلام آوردن را آموخت.

۱) علم غیب امام که جز خدا و هر که او بخواهد کسی نمی‌داند.

۲) توان بسیار که خدا بدان خرق عادت کند (اموری غیرعادی نشان بدهد) که امتیاز امام علیه‌السلام بود، نه کسی دیگر.

۳) مژدهٔ فراوان و بسیار که نام امام در کتاب‌های پیشنیان آمده، به وصایتش گواهی داده شده است.

تردیدی نیست معجزه راه ثبوت نبوت پیامبران علیهم‌السلام است. نیز در حق امام علیه‌السلام پس همچون نبوت انبیاء امامت امام ثابت و لازم است زیرا به دستش معجزه ظاهر گشته و ادعای امامت کرده است گرچه معجزه از طریق اخبار آحاد گزارش شده مانند اعتماد بر یقینی بودن اخبار معجزه رسول الله علیه‌السلام. در این باره سید اسماعیل بن محمد **حمیری** (خدایش بیامرزد) در قصیدهٔ طلایی «بائیه» سروده:[1]

و لقد سری....؛ در آن شب که پیش می‌رفت، پس از مرد هدایتگر[2] همراه کاروانش بر کربلا گذشت. آنجا به سراغ راهبی رفت در صومعه‌ای که در آن بیابان خشک بود. در آن چیزی نبود که بدان انس‌گیری جز جانوران وحشی و پیرمرد کم‌مو،[3] در صومعه‌ای با راهی تنگ و دراز مثل گلوی تنگ و کشیدهٔ دُرنایی سفید! نزدیک شد. نزدیک شد و آن راهب را صدا زد و او مثل عقابی که از آسمان بلند به طرف زمین سرازیر شود، با عجله بدان‌جا رفت. امام پرسید: نزدیک این صومعه که اقامتگاه خود کرده‌ای، آبی هست که بتوان بر آن دست یافت؟ گفت: اینجا هیچ آبگیری نیست مگر در فاصلهٔ دو فرسخی و چه کسی در این شن‌زار و بیابان خشک[4] می‌تواند برایمان آب بیاورد؟! پس همه نگاه خود را به سوی گودالی از ماسه‌ها انداختند که پس از کندن صخره‌ای برهنه مانند سکه‌ای زرین خود را نشان داد. امام فرمود: آن را از جا درآرید که سیراب خواهید شد وگرنه آبی نمی‌نوشید. همه برای کندنش

۱ـ دیوان حمیری، ص ۹۰.

۲ـ در دیوان: پس از وقت عشا.

۳ـ در نسخهٔ خطی: جز پیر دیرنشین.

۴ـ در دیوان: وقی سبب: دشت بی‌آب.

همدست شدند اما صخره مثل شتری سرکش ایستادگی کرد. وقتی همه را خسته کرد، دست امام به طرفش رفت که با هر کس درآویخت او را درهم شکست. صخره مثل گویی در دست جوانی قوی و توانمند گشت که آن را در میدان به طرفی می‌اندخت. فرمود: از زیر سنگ و از این چشمهٔ جوشان آب بنوشید که از هرگوارایی گواراتر است. وقتی همه نوشیدند، سنگ را به جای خود برگرداند، مانند اینکه هیچ‌وقت کسی بدانجا نزدیک نشده، منظورم **پسر فاطمه** [**بنت اسد علی بن ابیطالب وصی پیامبر است**] که هر کسی هر چه از فضیلتش و اعمالش بگوید، دروغ نگفته است.

انگشتر عقیق سرخ

از روایات مربوطه، حدیثی از پیروان مذهب چهارگانهٔ اهل سنت به نقل «موفق» خطیب خوارزمی به استناد **سلمان فارسی**[1] از پیامبر است که به علی علیه‌السلام فرمود: انگشتر در دست راست کن تا جزء مقرّبان باشی، پرسید: ای رسول خدا! مقرّبان کیستند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل.[2] چه نوع انگشتر کنم؟ فرمود: عقیق سرخ چون اولین سنگی است که به یکتایی خدا اقرارکرده،[3] پرسید: نیز به نبوت من و وصایت تو و امامت فرزندانت، چنان‌که گفت: بهشت از آنِ دوستداران تو و فردوس متعلق به پیروان فرزندان توست.

برترین داماد

فقیه شافعی[4] حدیثی مرفوع از **ابی ایوب انصاری** نقل کرده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیمار گشت. زمانی که از بیماریش شفا یافت **فاطمه** علیهاالسلام برای عیادت خدمت پیامبر رفت.

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۶. ۲ـ در منبع اسرافیل نیست.

۳ـ در منبع: کوهی است که به یکتایی خدا اعتراف کرده است.

۴ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۱.

وقتی دید رسول خدا دچار ناتوانی و زحمت است بغض گلویش راگرفت آن‌قدر که اشکش جاری گشت، پس پیامبر بدو فرمود: **ای فاطمه!** خدا نگاهی خریدارانه به زمین کرد، پس از آنجا پدرت را برگزید و او را به عنوان پیامبر مبعوث کرد، سپس بار دیگر به زمین نگریست و از آن شوهرت را برگزید و به من وحی فرمود، که او را به دامادی پذیرفتم و وصی گرداندم. **ای فاطمه!** آیا می‌دانی به خاطر اینکه خدا تو را گرامیداشت، تو را به همسری کسی درآورد که از همه بیشتر بردبار است و پیش از همگان اسلام آورده و بیش از همه داناست؟!

ویژگی‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام

فاطمه علیها السلام بدین خاطر شادمان گشت و خشنود شد. سپس رسول خدا بدو فرمود: **ای فاطمه!** برای او[1] هشت ویژگی والا هست: ایمان به خدا، به رسول، حکمت، ازدواج با فاطمه، داشتن نوه‌های پیامبر: حسن و حسین، امر به معروف، نهی از منکر و قضاوت طبق کتاب خدا. **ای فاطمه!** به ما اهل‌بیت هفت ویژگی عطا شده که به احدی جز ما از اولین و آخرین [پیش از ما] داده نشده یا فرموده: به پیامبر داده نشده، احدی از آخرین بدان نرسیده ـ

۱) برترین پیامبر که پدرت است؛

۲) وصی ما بهترین اوصیاست که شوهرت است؛

۳) شهید ما بهترین شهید است که حمزه عموی توست؛[2]

۴) آنکه دو بال دارد و بدان در بهشت هر جا بخواهد پرواز می‌کند، از ماست که جعفر طیّار پسرعمویت است؛

۵ و ٦) دو سبط این امت (نوه‌های پیامبر) از مایند که پسران تواند،

۱ـ در منبع؛ برای علی علیه السلام.

۲ـ در منبع: عموی پدرت است.

۷) و سوگند به خدایی که جانم در دست اوست! مهدی این امت از ماست.

روایات وصایت

روایات وصایت در کتاب‌های شیعه بیش از آن است که به شمار آید و روایاتشان در این باره شرق و غرب زمین را فراگرفته، در این باره تردید به دلشان راه نمی‌یابد. از روزی که حدیث «دار» فرموده شد که مبدا وصایت است تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته وصایت علی بن ابیطالب علیه السلام نوبه‌نو می‌شود.

جدم (خدایش بیامرزد) در کتاب «نخب» حدیثی مستند به **ابن‌عباس** آورده که هنگام وفات، رسول اللّٰه بدو فرمود: ای عباس عموی رسول خدا! وصیتم را قبول می‌کنی و وعده‌هایم را عملی می‌نمایی و بدهی‌هایم را می‌پردازی؟ **عباس عرض کرد:** ای رسول خدا! عمویت پیرمردی کهنسال که دارای خانوادهٔ پرجمعیت است و تو در بخشش و سخاوت با باد برابری می‌کنی و آن‌قدر مسائل مالی داری که عمویت قادر به انجام آنها نیست. پس **پیامبر رو به علی** علیه السلام کرد و پرسید: برادرم! وصیتم را قبول می‌کنی و وعده‌هایم را عملی می‌نمایی و بدهی‌هایم را می‌پردازی؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا، پس پیامبر فرمود: نزدیکم بیا، علی علیه السلام نزدیکش شد، پیامبر او را در آغوش گرفت و انگشترش را از دستش درآورد و فرمود: این را بگیر و در دستت کن، سپس شمشیر و زره و تمامی وسایل جنگی‌اش را خواست و به علی علیه السلام داد. وقتی زره می‌پوشید، زیر آن شالی محکم بر شکم می‌بست. آن را هم فرمود بیاورند. روایت است **جبرئیل** علیه السلام آن را از آسمان فرود آورد. آن را خدمت پیامبر آوردند و به علی علیه السلام داد و فرمود: تا زنده‌ام، این را بگیر، سپس بدو اَستر و زینش را داد و فرمود: با نام خدا به خانه‌ات برو، آنگاه بیهوش گشت....[۱]

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ علل الشرایع، ص ۱۶۶ و ۱۶۸ از ابی عبداللّٰه صادق علیه السلام با اختلاف در بعضی واژه‌ها و جمله‌ها.

کارهای شایستهٔ علی علیه‌السلام

از سخن صاحب است: همو که برادری کرد؛ وقتی دعوتش کرد، پاسخ داد؛ پیش از مردم تصدیقش کرد و لبیک گفت؛ کمکش کرد و برابری نمود؛ دین را استوار گرداند و ساخت؛ شرک را شکست داد و تباه کرد؛ بر بسترش جانش را فدا نمود؛ جلو آسیب‌ها را گرفت و حمایتش کرد؛ با هر که دشمنش بود، مخالفت کرد و او را راند؛ غسلش داد وکفن پوشاند؛ قرضش را داد و خواسته‌اش را برآورد؛ تمامی آنچه را وصیت فرمود، به جا آورد؛ او امیر مؤمنان بود، نه کس دیگر.

سید حمیری (خدایش بیامرزد) سروده:[1] «علی وصی المصطفی...؛ علی وصی مصطفی و پسرعمویش است و نخستین کسی که برای خدای عزتمند والا نماز گزارد و یاور پیامبر در هر روز ناخوشایند وقتی که روز پرتلاطم و ناپسند بود.»

فضل‌بن عباس (خدایش بیامرزد) سروده:[2] «**و کان ولیّ الامر...**؛ پس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله علی ولیّ امر بود و در تمامی جاها همراهش، به حق وصیّ رسول خدا و دامادش بود و نخستین کسی که نمازگزارد وکسی بر او دلیلی برای سرزنش پیدا نکرد.»

کمیت (خدا بیامرز) سروده: «**و نِعم ولیّ...**؛ پس از پیامبر، **خوب ولیّ امری بود** و بهترین خاستگاه پارسایی و نیکو ادب‌آموز بود!

ابن‌عودی (خدایش بیامرزد):[3] **و قلتم مضی...**؛ گفتید بدون وصیت از میانمان رفت! اگر موافقت و تعقّل می‌کردید، آیا وصیت نکرد؟! حتماً گفتم: هر که پیش از مرگش وصیت نکند، به مرگ جاهلیت مرده بلکه شما حتماً جهالت ورزیدید. پس از خود برایتان امامی منصوب کردم که شما را به خدا رهنمون کند اما تکبر ورزیدید و گمراه گشتید!

ابن عبد ربّه در جلد اول کتاب «عقد الفرید» ابیات «مذحجیّه»[4] را آورده، این بانو

۱ـ دیوان حمیری، ص ۳۳۴.
۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۶۴.
۳. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۳۱۱.
۴ـ ام‌سنان دختر خیثمه پسر خرشه مذحجیه.

در شعرش **امیر مؤمنان**علیه‌السلام را ستایش می‌کند: **اما هلکتَ اباالحسن...**؛ ای ابوالحسن! پیوسته با حق بودی و هدایتگر دانسته می‌شدی. درود پروردگار بر تو باد و هر کبوتر و قمری روی درخت ثنای تو می‌گوید و پس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جانشینش بین ما بودی که به تو وصیت کرد و دلسوزمان بودی اما امروز جانشینی نیست که بدو امیدوار باشیم. هیهات که پس از او به کسی امید داشته باشیم.

دعبل(خدایش بیامرزد سروده:[۱] **سقیاً لبیعته...**؛ بیعت با احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینش که امام و ولیّ ستودهٔ ماست؛ همو که محمد نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله را پیش از آفریدگان یاری کرد؛ همو که غم‌ها را می‌زدود و در جنگ‌ها ترسان نبود؛ همو که پیش از هر یکتاپرستی، یگانه‌پرست بود و بُتی و سنگی را پرستش نکرد.»

۱ـ دیوان دعبل، ص ۱۷۲.

فصل نهم

عشیره

«وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

خدای تعالی به پیامبرش دستور می دهد: «خویشان نزدیکت را هشدار و انذار بده».[1]

از طریق خاصه (شیعه)[2] روایات در حد خبر مستفیض نقل، و بسیار گفته شده، به سبب شهرت بی‌نیازی حاصل آمده و متواتر گشته به‌طوری‌که نیاز به ذکر سند نیست، نیز تمامی عالمان بر این اجماع کرده و ناقدان آثار به درستی اش گواهی داده که وقتی جبرئیل فرمایش خدا (خویشان نزدیکت را انذار کن) را بر رسول اللّه صلی الله علیه و آله نازل کرد، پیامبر فرزندان **عبدالمطلب** را در خانهٔ **ابیطالب** جمع کرد تا دستور پروردگارش را اطاعت کند.

مهمانی پیامبر

چنان‌که راویان نقل کرده‌اند اینان آن زمان چهل مرد [یا کمتر][3] و بیشتر بودند.

۱ـ شعرا، ۲۱۴.

۲ـ تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۲۴؛ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۹۰؛ علل الشرائع، ص ۱۷۰.

۳ـ افزوده از نصوص احادیث.

پیامبر دستور داد ران گوسفندی همراه یک مدّ گندم برایشان درست کنند و یک صاع شیر برایشان آماده شود. هر مردی از آنان معروف به این بود که یک جا بره‌ای را می‌خورد و مشکی نوشیدنی را می‌نوشد. هدف پیامبر از آماده کردن غذا و نوشیدنی اندک برای آنان نشان دادن معجزه بود که چگونه سیرشان می‌کند و با غذا و نوشیدنی که یک نفر از آنان با آن سیر نمی‌شود، سیرشان می‌نماید.

دستور فرمود غذا را پیش رویشان نهادند. جماعت همگی از ان غذای اندک خورده، شکمشان پُرگشت اما هر چه خوردند و نوشیدند، کم نشد! ازاین‌رو مبهوت گشته، نشانهٔ نبوت و علامت راستی‌اش با برهان الهی برای خویشاوندان آشکار شد، آنگاه پس از اینکه از غذا سیر شدند و از نوشیدنی سیراب گشتند، به آنان فرمود: **ای فرزندان عبدالمطلب!** خدای تعالی مرا برای تمامی خلق و به سوی شما به گونهٔ خاص فرستاد و فرمود: «خویشان نزدیک را انذار کن» و اینک شما را به دو کلمه که گفتنش با زبان آسان است اما در ترازوی عمل سنگین می‌باشد دعوت می‌کنم. اگر آن را بگویید، مالک عرب و عجم می‌گردید و امت‌ها با آن دو کلمه فرمانبردار شما می‌شوند و با آن کلمات وارد بهشت می‌گردید و از آتش نجات می‌یابید: گواهی به این که معبودی جز اللّٰه نیست و من رسول خدایم. هر که در این امر اجابت کند و بر قیام بدان مرا یاری نماید، برادر و وصیّ و وزیر و وارث و پس از من جانشینم خواهد بود. اما هیچ یک از آنان اجابت نکردند!

گزارش امام علی

علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرماید: آن زمان من از لحاظ سِنی، کوچک‌ترین و لاغرترین آنان بودم و گوشهٔ چشمم چرک سفید بود. برخاستم و عرض کردم: ای رسول خدا! من بر این امر یاریت می‌کنم، فرمود: بنشین! برای بار دوم سخنش را برایشان تکرار فرمود اما سکوت اختیار کردند، باز برخاستم و همان جواب نخستم را عرض کردم، فرمود: بنشین! برای بار سوم سخنش را برای قوم تکرار فرمود، اما

احدی از آنان حرفی نزد، باز برخاستم و عرض کردم: ای رسول خدا! من بر این امر یاریت می‌کنم، فرمود: بنشین که تو برادر، وصی، وزیر، وارث و پس از من جانشینم هستی. آنگاه قوم برخاستند درحالی‌که به ابیطالب می‌گفتند: ای ابوطالب! امروز بر تو خوش باشد که اگر وارد دین پسر برادرت گردی، پسرت [علی] را بر تو امیر قرار داد!

این جریان را **طبری** در تاریخش [۱] و **جرجانی** در کتاب «صفوه» آورده با این تفاوت که نوشته‌اند: قوم از هیجان باز ایستاده، علی علیه‌السلام برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من وزیر تو می‌باشم، پس گردنم را گرفت، سپس فرمود: این برادر و وصیّ و جانشینم میان شماست. سخنش را گوش دهید و اطاعت نمایید، پس گردنم را گرفت، سپس فرمود: این برادر و وصیّ و جانشینم میان شماست. سخنش را گوش دهید و اطاعت نمایید، پس قوم برخاسته، خندیده و به ابیطالب می‌گفتند: به تو دستور داد از پسرت بشنوی و اطاعت کنی!

جدّم (خدایش بیامرزد) در کتاب «نخب المناقب» حدیثی مستند به علی علیه‌السلام آورده: عرض کرد: ای رسول اللّٰه من [یاریت می‌کنم] فرمود: تو؟ پس مرا نزدیک خود گرداند و در دهانم آب دهانش را ریخت، پس قوم برخاسته، می‌خندیدند و می‌گفتند: حال که پسرعمویش او را پیروی و تصدیق کرد، چه بد هدیه‌ای به او داد!

علی علیه‌السلام وارث پیامبر

نیز طبری [۲] از ربیعه بن ناجد نقل کرده: مردی از علی علیه‌السلام پرسید: ای امیر مؤمنان! به چه علت تو از پسرعمویت [پیامبر] ارث بُردی، نه عمویت؟ پس از سخنانی که در آن جریان دعوت پیامبر را بازگو کرد، فرمود: احدی [برای اجابت رسول‌اللّٰه] برنخاست! در آن زمان که کوچک‌ترین فرد قوم بودم، برخاستم و اجابت کردم،

۱ـ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۹ با اختلاف اندک در بعضی واژه‌ها.
۲ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۱.

فرمود: بنشین، سپس سه بار پیامبر دعوتش را تکرار فرمود. در تمام دفعات برمی‌خاستم و به من می‌فرمود: بنشین، تا در بار سوم دستش را بر دستم زد و بدین علت وارث پسرعمویم [پیامبر] شدم [نه عمویم].[۱]

فضائل امام

اما روایاتی که پیروان مذاهب سنی نقل کرده‌اند: از جمله آنها نقل **احمدبن حنبل**[۲] به صورت مرفوع از عمرو بن میمون؛ کنار ابن عباس نشسته بودم که نُه نفر نزدش آمده، گفتند: **ای ابن عباس!**[۳] همراه ما می‌آیی یا با ما خلوت می‌کنی؟ ابن‌عباس گفت: همراهتان می‌آیم. راوی می‌افزاید: آن زمان سالم بود، پیش از اینکه نابیناگردد. پس آن نُه نفر مهلت نداند و سخن گفتند. نفهمیدیم چه گفتند. **ابن عباس** برگشت درحالی‌که لباسش را تکان می‌داد و می‌گفت: اُف و تف! دربارهٔ مردی گرفتارند که ده ویژگی دارد. دربارهٔ کسی سرگشته‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله در موردش [در جنگ خیبر] فرمود: مردی را برای نبرد می‌فرستم که خدا هرگز سرشکسته‌اش نمی‌کند و خدا و رسولش را دوست دارد. پس هر کسی آرزو داشت او برگزیده شود. پیامبر پرسید: علی کجاست؟ گفتند: در آسیاب آرد می‌کند، فرمود: کسی از شما نبود آرد تهیه کند؟! آنگاه علی آمد درحالی‌که چشم‌درد داشت و تقریباً نمی‌دید. پیامبر آب دهانش را در چشمش انداخت، بعد پرچم را سه بار تکان داد و آن را به علی علیه السلام سپرد...

ابن عباس افزود: فلانی [= ابوبکر] را برای ابلاغ سورهٔ توبه [به مشرکان] فرستاد اما بعد علی علیه السلام را فرستاد و سوره را از فلانی پس گرفت و پیامبر فرمود: سوره را

۱ـ افزودهٔ منبع.

۲ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۳۰ با اختلاف اندک در بعضی واژه‌ها و به تفصیل که مؤلف جاهایی از آن را کوتاه کرده، نیز کفایة‌الطالب، ص ۲۴۱.

۳ـ در منبع: ای ابو عباس.

جز کسی که از من است و من از اویم، نمی‌رساند، یا فرمود: کسی که مقامش پس از من است، و به پسرعموهایش فرمود: کدام یک از شما در دنیا و آخرت پشت سرم است؟

***

این حدیث «یوم الدار» بود وقتی آیهٔ «و خویشاوندان نزدیک را انذار بده» نازل شد، و مقصود از بیان خبر، آن بود و من تمامش را بیان می‌کنم و چه بسا به ویژگی‌هایی که از جمله مفاهیم عشیره است، اشاره کنم، در ادامه خواهم گفت آنها از شمار ویژگی‌های ده‌گانه امام است. خبر به صورت کامل: ابن‌عباس می‌گوید:

۱) علی علیه‌السلام نخستین کسی است که از میان مردم به خدا ایمان آورد.

۲) رسول خدا جامهٔ خود را برگرفت و روی علی و فاطمه و حسن و حسین نهاد و این آیه را تلاوت کرد: همانا خدا می‌خواهد از شما اهل‌بیت، پلیدی را بزداید و شما را کاملاً پاک گرداند». ابن عباس افزود:

۳) علی علیه‌السلام جانفشانی کرد. لباس رسول اللّه را پوشید، سپس در بسترش خوابید. مشرکان پنداشتند که وی رسول خداست. درحالی‌که علی خوابیده بود، ابوبکر آمد و پنداشت وی رسول اللّه است، صدا زد: ای پیامبر خدا! علی بدو فرمود: پیامبر خدا سمت بئر میمون رفته، خود را به او برسان. ابوبکر روانه گشت و همراه پیامبر وارد غار شد. مشرکان به طرف امام سنگ پرتاب می‌کردند چنان‌که همیشه سوی پیامبر سنگ پرتاب می‌کردند. امام بر خود می‌پیچید و با لباس سرش را پوشانده و خود را نشان نمی‌داد، تا صبح گشت و سر از زیر پوشش بیرون آورد و مشرکان [که غافلگیر شده و فریب خورده بودند]گفتند: به دوستت [پیامبر]که سنگ می‌زدیم، به خود نمی‌پیچیدو واکنشی نشان نمی‌داد اما تو به خود می‌پیچیدی و این باعث تعجب ما شده بود!

ابن عباس افزود:

۴) مردم برای غزوهٔ تبوک روانه شدند. علی علیه‌السلام از پیامبر پرسید: همراهتان

بیایم؟ پیامبر خدا بدو فرمود: نه، پس علی گریست. رسول اللّٰه فرمود: خشنود نمی‌شوی برای من همچون هارون برای **موسی**علیه‌السلام باشی جز اینکه پس از من پیامبر نیست؟ [برای جهاد] نمی‌روم مگر اینکه تو جانشینم هستی.

۵) رسول خدا بدو فرمود: پس از من تو ولیّ (سرپرست) هر مرد و زن مؤمنی.

ابن عباس افزود:

۶) درهای مسجد را بست جز درِ خانهٔ علی علیه‌السلام را [که به مسجد باز می‌شد] و علی با حال جنابت وارد مسجد شد چون آن راهش بود و جز آن راهی [به خانه‌اش] نداشت.

۷) نیز پیامبر فرمود: هرکه من مولایش هستم، علی مولایش است.

ضیافت پیغمبر

نیز احمدبن حنبل[1] حدیثی مرفوع از **علی**علیه‌السلام آورده: وقتی آیه انذار نازل شد، رسول خدا چهل مرد از خاندانش را دعوت کرد. هر مردی از آنان بره‌ای می‌خورد و مشکی آب می‌نوشید. غذا مقابلشان نهاد، پس خوردند تا سیر شدند، سپس به آنان فرمود: هرکه ضامن پرداخت دَینم و وفا به وعده‌هایم شود، همراهم در بهشت بوده و میان خاندانم وصی (جانشین) من است. این پیشنهاد را برای خاندانش عرضه داشت. **علی**علیه‌السلام عرض کرد: من حاضرم. رسول اللّٰه فرمود: **علی** از طرف من بدهیم را ادا می‌کند و وعده‌هایم را عملی می‌سازد.

از دیگر روایات، نقل ثعلبی در تفسیرش به صورت مرفوع از براء است: وقتی آیهٔ انذار نازل شد، رسول خدا **بنی عبدالمطلب** راگرد آورد. آن زمان چهل مرد بودند. هر مردی از آنان ستوری می‌خورد و قدح بزرگی می‌نوشید. به **علی** دستور داد گوسفندی آورده، آبگوشت درست کند، سپس فرمود: به نام خدا نزدیک سفره

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

شوید. قوم ده نفر ده نفر غذا خوردند. خوردند و برگشتند، سپس قدح بزرگی شیر خواست و جرعه‌ای از آن نوشید، سپس به آنان فرمود: به نام خدا بنوشید. نوشیدند تا سیراب گشتند. آنگاه **ابولهب** در سخن‌گفتن پیشی گرفت و به قوم‌گفت: این، مرد شما را جادوکرد!

اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ساکت بود، بعد فرمود: ای فرزندان **عبدالمطلب!** من از طرف خدا شما را انذار و هشدار و نیز بشارت می‌دهم چنان‌که دل بدان زنده گردد. دنیا و آخرت را برایتان به ارمغان آورده‌ام، پس اسلام بیاورید و از من اطاعت کنید، تا هدایت شوید. چه‌کسی برادر و وزیرم می‌شود تا ولیّ و وصیِ پس از من و جانشینم میان خاندانم باشد و بدهیم را اداکند؟ قوم ساکت بودند. این سخن را سه بار تکرار فرمود. در تمام موارد قوم ساکت بودند اما **علی**علیه‌السلام در هر نوبت می‌گفت. من حاضرم، پس رسول اللّٰه بدو فرمود: تو، آنگاه قوم برخاستند درحالی‌که به **ابوطالب** می‌گفتند: از پسرت اطاعت کن‌که بر تو امیرگشت!

این بیعت سه سال پس از بعثت پیامبر بود. مشابه خبر را طبری در تاریخش، خرگوشی در تفسیرش آورده، **محمد بن اسحاق** درکتابش [1] از **ابی‌مالک** از ابن عباس و **ابن جبیر** آورده: وقتی آیه انذار نازل شد، رسول اللّٰه **بنی‌هاشم** راگرد آورد. آن زمان چهل مرد بودند. به علی علیه‌السلام دستور داد ران گوسفندی برایشان درست کند و صاعی از غذا برایشان بپزد و قدح بزرگی شیر بیاورد، سپس ده نفر ده نفر برای خوردن بفرستد، تا سیر شدند. هر یک از اینان بره‌ای می‌خورد و قدحی می‌نوشید. این چنین نشان روشن الهی را به آنان نمایاند.

برخورد مهمانان

در روایت براء بن عازب و ابن‌عباس آمده: **ابولهب** قوم را ترساند وگفت: مرد،

۱ـ در سیره ابن اسحاق، ص ۱۴۵ مشابه مضمون این حدیث آمده است.

بدین‌سان شما را جادو کرد! سپس پیامبر فرمود: من برای سیاه و سفید و سرخ مبعوث شده‌ام. خدا به من فرمان داد: «خویشاوندان نزدیکت را انذار کن». نمی‌توانم از خدا برایتان بهره‌ای بخواهم مگر اینکه بگویید: لااله‌الااللّٰه! **ابولهب** گفت: برای این دعوت کردی؟! سپس از نزد پیامبر پراکنده شدند و آیه نازل شد: «بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد!»[1] بار دیگر پیامبر آنان را دعوت کرد و غذا داد و سیرابشان نمود. سپس به آنها فرمود: **ای فرزندان عبدالمطلب!** از من اطاعت کنید تا پادشاهان و حاکمان زمین شوید. خدا هیچ پیامبری را برنینگیخت مگر برای او وصی، برادر و وزیر قرار داد، پس کدام یک از شما برادر، وزیر، وصی، وارث و پرداخت کنندهٔ بدهی‌ام می‌شوید؟

در روایت ابوبکر شیرازی از مقاتل از ضحاک از ابن‌عباس، و در «مسند العشیره و قضایا الصحابه» از احمد مستند به **ربیعة بن ناجد** آمده: فرمود که کدام یک از شما با من بیعت می‌کند که برادر و دوستم باشد. هیچ کس برنخاست. علی علیه‌السلام کوچک‌ترین فرد قوم بود. گفت: من حاضرم. پیامبر در بار سوم فرمود: باشد، و دستش را بر دست امیر مؤمنان زد.

در تفسیر خرگوشی از ابن‌عباس و ابن‌جبیر و ابی‌مالک آمده: علی علیه‌السلام که کوچک‌ترین فرد قوم بود، عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم، فرمود: باشد تو، ازاین‌رو وصی رسول خداست. قوم برخاستند که به ابیطالب می‌گفتند: از پسرت اطاعت کن که بر تو امیر گشت!

پرسش ابوبکر از ابن‌عباس

در حدیث ابی‌رافع است که ابوبکر از عباس پرسید: تو را به خدا سوگند! آیا رسول‌اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله شما را جمع کرد و فرمود: **فرزندان عبدالمطلب!** خدا پیامبر

۱ـ مسد، ۱ «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ».

برنینگیخت مگر اینکه برایش از میان خاندانش وزیر و برادر و **وصی و جانشینش** میان خانواده‌اش را قرار داد. پس چه کسی از شما برمی‌خیزد با من بیعت کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشینم میان خانواده‌ام باشد؟ پس علی طبق همان شروط با پیامبر بیعت کرد [آیا این نقل درست است]؟ گفت: آری.

تواتر روایات

این روایات مذکور درکتاب جدّم که نام بردیم، نیز هست. این خبر بنا بر نقل دو گروه شیعه و سنی صحیح است و در آن از وصایت، ولایت، خلافت، وراثت، وزارت و اخوت (برادری) نام برده شده، این محتوا طبق نقل صحیح و آشکار حکایت شده، شرق و غرب را پُر کرده، بسیاری از افراد مورد اطمینان صادق آن را نقل کرده، گروه بزرگی از عالمانی که در سرزمین‌های دور از هم‌اند و در شهرهای گوناگون زندگی می‌کنند و مذاهب و زبان‌های مختلف دارند، نقل کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به **علی‌بن ابیطالب** فرمود: تو خلیفه، وزیر، وصیّ پس از من هستی.

بیان مراد آیۀ انذار

دربارۀ انذار، قرآن به صورت مجمل (گذرا) نازل شده، **رسول‌الله** آن را چنین تفسیر فرمود: خلافت، وزارت، وصایت، ولایت و... چنان‌که خدا فرمود: «نماز به پا دارید و زکات بپردازید».[1] **رسول‌الله** آیه را روشن فرموده، عدد وکمیّت و زمان و حدّ نصاب و بخشش و... را به تفصیل فرمود و بیان کرد. در آیۀ انذار نیز مراد از آن را بیان فرمود که خلافت، وزارت، ولایت و... مقصود است.

برخی ایراد گرفته‌اند: «جانشینم میان خانواده‌ام» مخصوص خانواده است و با عموم مخالف می‌باشد اما اکثر احادیث «جانشینم پس از من و ولیّ (سرپرست) هر

۱ـ بقره، ۴۳ «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ».

مرد وزن مؤمن پس از من» است که عام است و شامل خانواده و دیگران می‌شود، گرچه حتی اگر عامّی نبود، فایده‌ای به حال ایرادگیران نداشت چون وقتی پیامبر فرمود: «جانشینم میان خانواده‌ام» مانعی ندارد که برای غیر خانواده هم جانشین و خلیفه باشد چون دلیل خطاب به اعتقاد اکثر اصولی‌ها، حکم را خاص و محدود نمی‌کند.

دلیل دیگر: امت اجماع دارد امام یک نفر است، پس اینکه ادعا کنیم علی علیه‌السلام فقط امام خانواده است اما ابوبکر امام امت می‌باشد، مقتضی وجود دو خلیفه است، و این با اجماع باطل است.

تنبیه [= آگاهی]: توصیف علی علیه‌السلام در این روایات به خلافت، ولایت، وزارت، اخوت، وصایت و وراثت، وصف عدمی یا ثبوتی است. اولی محال است چون مقتضی بدون توصیف بودن است که وصف سلبی است، و سلب مقتضی ثبوت است، پس ثابت می‌شود توصیف امام بدین مزایای نام برده، وصف ثبوتی است، نه سلبی، پس لازم است امام بدان توصیف شود و این اوصاف ویژهٔ اوست، نه دیگری.

معنی وزیر

فرمایش پیامبر: «علی وزیرم است». «وزیر» از «وَزر» مشتق شده که به معنی کوه بلندی است که بدان از هلاکت کشتن پناه می‌برند، یا مشتق از «ارز» یعی پشت و پناه. بدین معنا که به دین پشتم را محکم گردان. **حمیری** سروده:[۱] **«و کان لأحمد...**؛ احمد هادی، وزیر داشت، چنان‌که هارون وزیر موسی بود. برادر پیامبر و امین غیب و وحی بود که نازل می‌گشت و وحی می‌شد.»

ابن حجاج گفته: **أنا مولی...**؛ من دوستدار محمد و علی و امین شبّر (حسن) و

۱ـ دیوان سید حمیری، ص ۶۳.

شُبیر (حسین) هستم. من دوستدار وزیر احمدم. مُلکش را به بهترین وزیر بخشید.

سید حمیری سروده:[۱] **و قیل له‌أنذر...**؛ به پیامبر گفته شد: خاندان نزدیکت را انذار کن، و اینان چهل جوان و پیر بودند. به آنان فرمود که من به سویتان فرستاده شده، نزد شما دروغگو نبوده‌ام. از طرف پروردگار قدرتمند عطایای بسیار آورده‌ام و او بخشنده است. کدام یک از شما از سخنم پیروی می‌کند؟ آنان خودداری کردند و پیامبر فرمود: آیا کسی نیست سخن‌گوید و جواب بدهد؟! از میان آنها علی علیه‌السلام رستگار گشت و رهبرشان شد، و این جزء عادات غریب و ناشناخته‌اش نیست.

نیز سروده:[۲] **و یوم قال له...**؛ روزی که می‌دانند جبرئیل به پیامبر [از سوی خدا] گفت: خویشان نزدیکت را اگر خدا ترسند،[۳] هشدار بده، پس پیامبر برخاست و آنان را فراخواند و هیچ یک از ایشان از دعوت باز نماند. برخی از آنها در یک وعدهٔ غذایی یک بره می‌خوردند و یک تغار سر می‌کشیدند و آن را اندک می‌دانستند! اما **پیامبر** همه را از کنارهٔ یک کاسه که صاعی گندم و روی آن اندکی گوشت بود سیر کرد! سپس فرمود: ای قوم! خدا مرا سوی شما فرستاده، پس دعوت خدا را اجابت کنید و متذکر شوید! کدام یک از شما سخنم را می‌پذیرد و به من ایمان می‌آورد که من پیامبری مُرسل هستم اما **نیرنگ‌بازی (ابولهب)** برخاست و گفت: نفرین بر تو! ما را دعوت کرده‌ای که از دینمان باز بداری، سپس آن قوم برخاستند و پراکنده شدند، ولی چه کسی بود از میان قوم که گفت (هموکه کم سن و سال‌ترین و خوشنام‌ترین‌شان بود): ایمان دارم که به تو[۴] (ای پیامبر) بخشش‌هایی داده شده که به احدی از جن و انس داده نشده، و سخنی که گفتی، حق است و اگر قوم جواب ندادند، زیان کردند و خیانت ورزیدند. پس از میان قوم فقط علی علیه‌السلام رستگار شد و خدا او را گرامی داشت و وقتی مردم رقابت می‌کردند، او زودتر از همه می‌رسید و پیشگام بود.

۱ـ دیوان سید حمیری، ص ۱۱۸.
۲ـ همان، ص ۲۰۴.
۳ـ در دیوان: اگر حق‌بین‌اند.
۴ـ در دیوان: به خدا ایمان دارم.

فصل دهم

ابلاغ سورهٔ برائت توسط امام علی علیه‌السلام

«وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»

خدا فرمود: «هرگاه از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد را بشکنند) به طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است»[1] موجب شکستن عهد[2] این بود که **پیامبر در حدیبیه با قریش پیمان** بست ده سال جنگ را کنار بگذارند و در این مدت مردم امنیت داشته، به همدیگر آزاری نرسانند، در نتیجه **قبیلهٔ خزاعه** مشمول عهد پیامبر شده، بنوبکر مشمول پیمان قریش گردیدند. بدین ترتیب پیمان بین پیامبر و قبائل عرب بود اما **بنوبکر به خزاعه نیرنگ زده،** عده‌ای از اینان را کشته، قریش با سلاح آنان را یاری داد. در نتیجه بنوبکر و قریش بر ضد خزاعه همکاری کرده، پیمانشان را شکستند. **عمرو بن سالم خزاعی** بیرون آمده، مقابل پیامبر ایستاده و سرود:[3]

۱ـ انفال، ۵۸.

۲ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴؛ سیره نبوی ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۶؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۰.

۳ـ بعضی واژه‌های ابیات در منابع مختلف است. آنچه اینجاست همخوان نقل ابن هشام در سیره است با افزوده‌ها در اینجا درکتاب نیست.

یا ربّ أنّی...؛ پروردگارا! من محمد ﷺ را که از قدیم پدرانمان و پدرش هم‌پیمان بوده‌اند، سوگند می دهم. آن زمان که فرزند پدر بودیم، پروردگارمان بودی، بعد اسلام آوردیم و دست برنداشتیم. ای پیامبر! خدا هدایتت کند! ما را هم‌اکنون یاری کن و بندگان خدا را فراخوان به یاری آیند. پس میانشان رسول اللّٰه بود که مانند شمشیر سفید بیرون آمده، بالا می‌آمد با چهره‌ای گرفته و ترش‌رو همراه سپاهی که مانند دریا پرکف و موّاج بود! قریش خُلف وعده کرده، پیمان محکمت را شکستند و پنداشتند کسی را برای جنگ فرانمی‌خوانی و اینان کوچک‌تر و شمارشان کمتر است. دشمنان شبانه در بستر ما را پامال کرده، در حال رکوع و سجود کُشتند!

پیامبر فرمود: اگر شما را یاری نکنم، یاری نمی شوم، و برای جنگ با مشرکان مکه تجهیز و آماده شدند و خدا مکه را برایش فتح کرد، سپس برای **غزوهٔ تبوک رفت و منافقان** مردمان را برانگیخته، پیمانشان را شکستند، پس خدا دستور فرمود به آنان گفته شود که پیمان لغو شده، اجازهٔ جنگ دارند، از این رو آیهٔ مذکور نازل گشت، نیز از آن رو که بیم دربارهٔ شکستن پیمان است.

مشرکان برهنه طواف می‌کردند.[1] پیامبر خوش نداشت در این حال حج بگزارد، ازاین‌رو همراه **ابوبکر** آیات سورهٔ برائت را فرستاد که بدان پیمان با مشرکان را بشکند. هنوز خیلی دور نشده بود که **جبرئیل** بر او نازل شد و عرض کرد: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: آیات برائت را جز تو یا مردی از خاندان تو ابلاغ نمی‌کند. پس **رسول اللّٰه** ﷺ **علی** علیه‌السلام **را فراخواند** و فرمود: بر شترم (عضبا) سوار شو و خودت را به **ابوبکر** برسان و آیات برائت را از دستش بگیر و با آن به مکه برو و پیمان با مشرکان را بشکن. **ابوبکر** را مخیر کن با تو بیاید یا نزد من برگردد.

امیر مؤمنان علیه‌السلام بر شتر (عضبا) سوار شد و رفت تا به **ابوبکر** رسید. وقتی ابوبکر

۱ـ در المنثور، ج ۳، ص ۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۴؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۱.

وی را دید، از آمدنش ناراحت شد و به پیشوازش رفت و پرسید: **ای ابوالحسن!** برای چه آمده‌ای؟ همراه من می‌آیی یا هدف دیگری داری؟ **امیر مؤمنان**علیه‌السلام فرمود: رسول خدا به من دستور داده خود را به تو برسانم و آیات برائت را از تو بگیرم و بدان پیمان با مشرکان را بشکنم، نیز دستور داده تو را مخیّر کنم بین این که همراهم بیایی یا نزدش برگردی. **ابوبکر** گفت: نزد پیامبر بر می‌گردم.

وقتی خدمت **پیامبر** رسید، پرسید: ای رسول خدا! مرا برای کاری شایسته دانستی که گردن‌ها برای انجامش به سویم کشیده می‌شد. وقتی برای انجامش رهسپار شدم، مرا از آن باز داشتی. دربارهٔ من آیاتی نازل شده؟ **پیامبر فرمود:** نه اما امین وحی (جبرئیل) از طرف خدا بر من نازل گشت که آیات برائت را ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خاندان تو، و **علی از من است،** پس جز علی آیات را ابلاغ نمی‌کند.

گزارش اهل سنت

این حدیث بین شیعه و سنی، شایع است و مختص هیچ گروهی نیست. **احمد بن حنبل** در مسندش[1] به صورت مرفوع از علی‌علیه‌السلام آورده: وقتی ده آیه از سوره برائت بر پیامبر نازل شد، **ابوبکر** را فراخواند، پس آیات را بدو سپرد و به سوی اهالی مکه روانه‌اش کرد تا آنها را بخواند اما بعد **پیامبر مرا فراخواند** و [به من] فرمود: خودت را به **ابوبکر** برسان. هر جا بدو رسیدی، نامه را از وی بگیر و [آن را] برای [اهالی] مکه ببر و بر آنان بخوان، پس در جحفه به ابوبکر رسیدم و نامه را از وی گرفتم و **ابوبکر** نزد پیامبر برگشت و پرسید: **ای رسول خدا!** دربارهٔ من آیاتی نازل شده؟ فرمود: نه اما جبرئیل نزدم آمد و گفت: آیات را جز تو یا مردی از خاندان تو ابلاغ نمی‌کند.

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ کفایة الطالب، ص ۲۲۵.

حدیث را نیز عبدالله نامبرده[1] به صورت مرفوع از **انس بن مالک** آورده که رسول الله آیات برائت را همراه **ابوبکر** برای اهالی مکه فرستاد. وقتی به جحفه رسید، به دنبالش فرستاد و وی را برگرداند و فرمود: آیات را جز **مردی از اهل‌بیتم** نمی‌رساند، در نتیجه علی علیه‌السلام را فرستاد.

حدیث را نیز از **ابوسعید خدری** نقل کرده: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله **ابوبکر** را با سورهٔ برائت و چهار حکم دیگر به موسم حج برای ابلاغ به مردمان فرستاد. در راه علی علیه‌السلام خود را به او رساند و سوره و احکام را گرفت. قرارگشت علی علیه‌السلام و **ابوبکر** در موسم ابلاغ کنند. وقتی سوره را خواند، فریاد زد: بدانید جز مسلمان وارد بهشت نمی‌شود و از این سال به بعد مشرکی حق ندارد نزدیک مسجد شود و برهنه طواف بیت‌الله کند. هر که بین او و **رسول الله** پیمان و عهدی بود، مدتش به سر آمده است.

مردی گفت: اگر پیمان بین خود و پسرعمویت را می‌بُریدیم، جنگ را با تو شروع می‌کردیم. علی علیه‌السلام فرمود: اگر رسول الله نفرموده بود هیچ کاری مکن تا خودم بیایم، با تو می‌جنگیدم!

این حدیث را نیز عبدالله مذکور به صورت مرفوع از علی علیه‌السلام به طریقی دیگر آورده: وقتی پیامبر من را همراه سوره برائت فرستاد، عرض کردم: ای پیغمبر خدا! من مردی زبان‌آور و سخنور نیستم. فرمود: باید سوره را تو ببری. عرض کردم: اگر باید است، پس من آن را می‌برم، فرمود: برو که خدا زبانت را استوار و گویا می‌گرداند و قلبت را هدایت می‌فرماید، سپس دستش را بر دهانم نهاد.

بخاری در صحیح خود[2] در جلد نخست به اندازه ثلث آغازین در باب **«ما یستر من العوره؛** مقدار عورت پوشانده می‌شود» به استناد **ابوهریره** این حدیث را آورده: در آن حج **ابوبکر** مرا دربین اعلام‌کنندگان در روز قربانی در منا فرستاد [فریاد زنیم]: از امسال به بعد مشرکی حق ندارد حج بگذارد و برهنه پیرامون **بیت‌الله** طواف کند.

۱ـ عبدالله بن احمد بن حنبل. این احادیث برگرفته از کتاب فضائل الصحابه است.

۲ـ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۸۱

حُمید بن عبدالرحمان می‌گوید: آنگاه **رسول خدا**ﷺ علی را فرستاد و دستور داد برائت را اعلام کند. **ابوهریره** می‌گوید: روز قربانی میان کسانی که در منا بودند، **علی همراه ما فریاد زد:** از امسال به بعد مشرک حج نگزارد و برهنه پیرامون بیت اللّٰه طواف نکند. حدیث را نیز در نیمهٔ جلد پنجم کتاب مذکور[1] آورده، مربوط به باب این آیه: «این اعلامی است از خدا و پیامبر به مردم در روز حج اکبر «عید قربان...»[2] به صورت مرفوع از **ابوهریره** به سند دیگر: در آن حج ابوبکر مرا در بین اعلام‌کنندگان فرستاد؛ کسانی که روز قربانی فرستاده بود که در منا فریاد بزنند: از امسال به بعد مشرک حج نگزارد و پیرامون بیت‌اللّٰه برهنه طواف نکند.

حماد می‌گوید: سپس پیامبرﷺ علی علیه‌السلام را فرستاد و دستور فرمود برائت را اعلام کند. **ابوهریره** می‌گوید بین حاضران در منا روز قربانی علی علیه‌السلام اعلام کرد: از امسال به بعد مشرک حج نگزارد و پیرامون بیت‌اللّٰه برهنه طواف نکند.

چهار حکم ابلاغی

در تفسیر ثعلبی[3] حدیثی مستند به محمدبن اسحاق و مجاهد و دیگران ـ حدیث طولانی است و آغازش را جهت اختصار حذف کردم ـ در پایان آن آمده: آن سال در موسم حج **رسول اللّٰه**ﷺ ابوبکر را فرستاد تا حج را برای مردم برگزار کند. همراهش چهل آیهٔ آغازین سوره برائت را فرستاد تا در موسم حج تلاوت کند. وقتی راه افتاد، رسول اللّٰه علی را فرا خواند و فرمود: با این ویژگی‌های آیات آغازین سوره برائت برو و آنها را برای حاجیان وقتی گرد آمدند، در موسم حج بخوان. علی سوار

۱ـ همان، ج ۶، ص ۸۱

۲ـ توبه: ۳ «**وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**».

۳ـ به نقل از طبری در تفسیرش، ج ۱۰، ص ۳ که در آن آمده: احمد بن اسحاق حدیث نقل کرد.

بر شتر رسول اللّٰه (عضبا) بیرون رفت تا به **ابوبکر** در ذی‌حلیفه رسید و آیات را از او گرفت. ابوبکر نزد پیغمبر برگشت و پرسید: ای رسول اللّٰه! دربارهٔ من آیه‌ای نازل شده؟ فرمود: نه اما جز من یا مردی از خاندانم آن آیات را ابلاغ نمی‌کند.

ثعلبی می‌گوید که شافعی گفته: محمد بن هریره از پدرش این حدیث را نقل کرد: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله علی را فرستاد آیات را اعلام کند، همراهش بودم. وقتی صدایش نمی‌رسید، من فریاد می‌زدم.

راوی: پرسیدم که چه می‌گفتید؟ گفت: چهار چیز؛ برهنه کعبه طواف نشود؛ هر که با **رسول‌اللّٰه** عهد و پیمانی دارد، زمانش به سر آمده؛ جز مؤمن کسی وارد کعبه نشود؛ از امسال به بعد مشرک حج نگزارد. جهت رعایت اختصار پایان حدیث حذف شده است.

درکتاب «الجمع بین‌الصحاح السته رزین» عبدری در جلد دوم در تفسیر سورهٔ برائت به نقل از «صحیح» **ابی‌داود** (السنن) و **«صحیح»** ترمذی[1] که **ابن عباس** گفت: رسول اللّٰه ابوبکر را فرستاد و دستور داد در موسم حج سوره برائت را ابلاغ کند اما بعد علی را پشت سرش فرستاد. ابوبکر در راه بود که صدای شتر **رسول اللّٰه** (عضبا) را شنید. ابوبکر با نگرانی برخاست. گمان می‌کرد رخدادی پیش آمد، علی بدو نامه‌ای داد که در آن این نوشته بود: «روا نیست از طرف من [سوره برائت را کسی] ابلاغ کند مگر **مردی از اهل‌بیتم**». پس هر دو رفتند. علی علیه السلام ایام تشریق برخاسته و فریاد زد: ذمهٔ خدا و رسولش از هر مشرک بری و بیزار است. چهار ماه مهلت دارید روی زمین آزادانه بگردید اما از امسال به بعد مشرک حق ندارد حج بگزارد؛ از امروز به بعد نباید پیرامون بیت‌اللّٰه برهنه طواف کرد؛ جز مسلمان مؤمن کسی وارد بهشت نمی‌شود. علی علیه السلام این احکام را فریاد می‌زد. وقتی خسته می‌شد، به دیگری دستور می‌داد فریاد بزنند.

۱ـ سنن ترمذی، جلد ۵، ص ۲۷۵ با اختلاف اندک در بعضی واژه‌ها.

راویان

حدیث برائت را بسیاری از عالمان و تاریخ‌نگاران و مفسران نقل کرد ه‌انـد، از جمله: **طبری**، بلاذری، **ترمذی**، واقدی، **شعبی**، سدی، **واحدی**، قرطبی، **قشـیری**، سمعانی، **ابن‌بطه**، محمد بن اسحاق، **ابویعلی موصلی**، اعمش و **سماک** بن حریث در کتاب‌هایشان به نقل از **عروه بن زبیر**، ابوهریره، اَنَس، **ابی رافع**، زید بن نفیع، **ابن عمر** و ابن عباس بدین عبارت:

وقتی سوره برائت تا آیهٔ نهم نازل شد، پیامبر ابوبکر را به مکه فرستاد تا آنها را ابلاغ کند اما جبرئیل نازل شد و عرض کرد: آنها را جز خودت یا مردی از اهل‌بیتت ابلاغ نمی‌کند. پس پیامبر به **امیر مؤمنان علی**علیه‌السلام فرمود: بر شترم (عضبا) سوار شو و خودت را به ابوبکر برسان و سوره برائت را از دستش بگیر. وقتی ابوبکر نزد پیامبر برگشت، ناراحت بود و پرسید: ای رسول خدا! مرا برای کاری شایسته دانستی که گردن‌ها برای انجامش به سوی آن کشیده می‌شد اما وقتی برای انجامش رفتم، مرا بازداشتی، پیامبر فرمود: **امین وحی از طرف خدا** فرود آمد که آیات را ابلاغ نمی‌کند مگر خودت یا مردی از اهل‌بیتت، و علی از اهل‌بیتم است و از طرف من جز علی ابلاغ نمی‌کند.

زبان‌گویا و قلب آرام

جدّم درکتابش «نخب المناقب لآل ابی طالب» حدیثی مستند نقل کرده که در این خبر علی علیه‌السلام می‌فرماید: [به رسول الله] عرض کردم: من سخنور نیستم و سنّم کم است. فرمود: باید سوره را تو ببری یا خودم. عرض کردم: اگر حتمی است، پس من می‌بَرَم ای رسول خدا! فرمود: بروکه خدا زبانت را قُرص گرداند و دلت را هدایت می‌کند.

حدیثی از ابوبصیر از ابوجعفر [**امام باقر**]علیه‌السلام [در متون روایی وارد است که] **امام علی** برای مردم خطبه خواند (سخنرانی کرد) آنگاه شمشیرش را از نیام برکشید و

فرمود: **حتماً نباید** برهنه بیت‌اللّٰه طواف شود؛ **حتماً نباید** مشرک حج بگزارد؛ هر که عهد و پیمانی [با پیامبر] داشته، مدتش سر آمده؛ **هر که عهد** و پیمانی نداشته، چهار ماه وقت دارد.

جدم می‌گوید: در کتاب «مسند موصلی» این افزوده آمده: جز مؤمن کسی وارد بهشت نمی‌شود.

سدی و ابومالک و ابن‌عباس و **اما زین‌العابدین** علیه‌السلام گفته‌اند: «اذان» همان است که علی بن ابیطالب اعلام کرد. در حدیث **امام باقر**[علیه‌السلام] است: خداش و سعید برادران عمرو بن عَبدود برخاستند وگفتند: چرا چهار ماه مهلت می دهی؟! به خاطر تو [ای علی] از تو و پسرعمویت [پیامبر] بیزاریم. بین ما و پسرعمویت جز شمشیر و نیزه چیزی نیست! اگر بخواهی [جنگ را] با تو شروع می‌کنیم! علی علیه‌السلام فرمود: عجله نکنید، سپس این آیه را خواند: «بدانید نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید... پیمانشان را تا پایان مدت محترم شمارید».[۱]

مقایسه علی علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام

در روایت نسابه از ابن‌صوفی آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیثی طولانی فرمود: **برادرم موسی** علیه‌السلام **بالای کوه طور سینا** با پروردگارش مناجات کرد. در پایان سخن خدا بدو فرمود: نزد **فرعون و قومش** (قبطیان) برو، من با توأم، نترس؛ **خدا جواب موسی را** چنین نقل کرده: «یک تن از آنها را کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند»[۲] اینک علی را فرستاده‌ام تا سوره برائت را [از ابوبکر] پس بگیرد و برای اهالی مکه

۱ـ توبه، ۲ـ۴ «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَأَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».

۲ـ قصص، ۳۳ «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ».

بخواند، حال آنکه شمار بسیاری از آنان را کشته اما نترسید و درنگ نکرد چون در راه خدا به سرزنش هیچ سرزنشگری گوش نمی‌کند.

در روایتی آمده: حاضران در موسم حج برای به دست آوردن فرصتی در برابر علی علیه‌السلام لحظه‌شماری می‌کردند چون احدی از آنان نبود مگر اینکه امام برادر یا پدر یا عمویشان را کشته باشد اما خدا از آسیب مردمان حفظش کرد و به رغم تنهایی، سالم به مدینه بازگشت. معلوم است اقدام به این ابلاغ توسط **علی بن ابیطالب** امری سترگ بود چون شمار بسیاری از اهالی مکه را کشته، با این حال ترسی نداشت میانشان برود **اما موسی بن عمران** علیه‌السلام به رغم عظمت شأن و شرافت جایگاهش می‌ترسید نزد **فرعون و قوم قبطیان** برود فقط بدان خاطر که یک نفرشان را کشته بود! **هر که کار امام را با کار پیامبر اولوالعزم** علیهم‌السلام **مقایسه کند، می‌بیند امام در تقدم بر تمامی صحابه، سزاوارتر است**[1] به ویژه صحابی‌ای که در هیچ جنگی حتی یک اقدام تحسین‌برانگیز و شجاعانه نداشته است!

ابلاغ روز اول ذی‌حجه سال هفتم هجری بود و **علی** علیه‌السلام **روز عرفه** و روز قربانی به مردم ابلاغ کرد، و این همان حکمی است که خدا به **ابراهیم** علیه‌السلام دستور فرمود: «خانه‌ام را برای طواف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک ساز».[2] خدای تعالی **به اولین کسی که دستور دعوت می‌دهد، ابراهیم خلیل است.** «مردم را به حج دعوت عمومی کن»[3] **و به آخرین فرد، علی ولی الله است.**

قانون شکستن پیمان

شکستن عهد به دست کسی است که عهد و پیمان بسته یا به دست کسی که

۱ـ منظور مؤلف بزرگوار این است فقط عملکرد علی بن ابیطالب علیه‌السلام با عملکرد حضرات انبیاء علیهم‌السلام قابل مقایسه است نه صحابه دیگر (مترجم)

۲ـ حج، ۲۶ «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُود».

۳ـ حج، ۲۷ «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ».

قائم‌مقام او در وجوب طاعت است. نیز جلالت جایگاه و والایی رتبه و شرف مقام و عظمت منزلت دارد؛ کسی که درکارش تردیدی نباشد و در سخنش مورد اعتراض واقع نشود. چنین کسی همچون نفس عهدکننده (فردی که قراردادی می‌بندد) است. دستورش دستور وی و حکمش حکم اوست. اگر حکمی کند، اجرا می‌شود و عملی می‌گردد و از اعتراض مصون است.

شکستن پیمان با مشرکان نشانهٔ توان اسلام، کمال دین، صلاح امر مسلمانان، فتح مکه و مرتب گردیدن حال و وضع مؤمنان بود. خدا خواست تمامی اینها به دست **علی بن ابیطالب** باشد تا نامش را بلندآوازه کرده، ذکر و یادش را برتری بخشیده، به فضلش آگاهی داده، جایگاه والایش را نشان داده، منزلت شریفش را بر کسی بنماید که هیچ یک از این فضائل را ندارد.

خلاصه وگزیده: بین عزل کردن و ولایت دادن، تفاوت بسیار و فرق فراوان است و بر کسی که شایستگی یافته، پوشیده نیست. ضرب‌المثل می‌گوید: عزل افراد، طلاق دادن آنان است. اگر مأموریت دادن توسط پیامبر به خاطر حُسن آزمودن وی بود، عزلش توسط خدا به سبب حُسن اختیارش بود، چون کار خدا با علم بر باطن اشخاص است و کار پیامبر با علم بر ظاهر افراد. اگر ابوبکر برای ابلاغ چند آیه صلاحیت و شایستگی نداشت، چگونه برای امامت صلاحیت داشته باشد؟! امام مترجم کتاب خدا به تمامه و سنت به گونه کامل است.

معلوم است کار انجام شده توسط خدا و رسول بیهوده نیست. در این صورت دلیل آنکه در مرحلهٔ نخست به کسی مأموریت بدهند اما بعد آن را سلب کنند چیست جز آگاهاندن بر فضل و برتری دیگری و ثبوت آن با نام بردن شخص دوم و ذکر علت و دلیل برتری و والایی کسی که برای مأموریت پسندیده شده اما عکس تمامی این مطالب در مورد شخصی که عزل گردیده است.

قضاوت سه تن

دو نفر نزد **رسول‌الله** شکایت کردند که گاو یکی خر دیگری را کشسته، یکی از آنان عرض کرد: ای رسول خدا! گاو این شخص الاغ مرا کشته، فرمود: **نزد ابوبکر بروید** و در این باره از او بپرسید. آن دو نزد وی آمدند و داستان را گفتند. ابوبکر پرسید: چطور نزد رسول اللّٰه نرفتید و پیش من آمدید؟! گفتند: خود ایشان فرمود نزد تو آییم. ابوبکر پاسخ داد: حیوانی حیوان دیگر را سَقَط کرده، جریمه‌ای بر صاحبش نیست. نزد پیامبر برگشتند و جواب را به عرض‌شان رساندند، پیامبر به آن دو فرمود: **نزد عمر بروید** و داستانتان را بدو بگویید و بخواهید قضاوت کند.

نزد وی رفته، داستان را بدو گفته، پرسید: چطور پیش رسول اللّٰه نرفتید و نزد من آمدید؟ گفتند خود ایشان به ما دستور فرمود. عمر گفت: چطور به شما دستور نفرمود نزد ابوبکر بروید؟ گفتند دستور فرمود و ما هم نزد وی رفتیم. عمر پرسید: در این باره به شما چه گفت: بدو گفتند: چنین حکم کرد. عمر گفت: جز آنچه ابوبکر گفته، حکمی به نظرم نمی‌رسد. پس آن دو نزد **رسول اللّٰه برگشته**، داستان را به عرضشان رساندند. فرمود: **نزد علی‌بن ابیطالب** بروید تا بین شما قضاوت کند. خدمت ایشان رفته، داستان را برایش تعریف کردند. **امام فرمود:** اگر گاو پیش الاغ وقتی که خواب بوده رفته، باید صاحب گاو قیمت الاغ را به صاحبش بدهد، ولی اگر الاغ پیش گاو وقتی که خواب بوده رفته و آن را کشته، جریمه‌ای بر عهده صاحبش نیست. آن دو نزد **رسول اللّٰه** برگشته، حکم امام را به عرض رسانده، فرمود: **علی بن ابیطالب بین شما طبق حکم خدا قضاوت کرد،** سپس افزود: شکر خدا را که میان ما اهل‌بیت کسی را قرار داد که مطابق سنت **حضرت داود** قضاوت می‌کند.

برداشت

این داستان را برخی پیروان مذاهب چهارگانه سنی نقل کرده، گفته‌اند در قضاوتی در یمن توسط علی علیه‌السلام رخ داد. ظاهر داستان آن است که **هدف رسول اللّٰه**

این بود که بدین وسیله فضل و برتری علیعلیه‌السلام **را بیان فرماید** و اینکه بر آن دو مرد (ابوبکر و عمر) قضاوت دربارهٔ حیوانی پوشیده است. پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند؟! **چون امام هر دانشی** را که مردم بدان نیاز دارند، باید بداند، ارزشمند و بی‌ارزش، کم یا زیاد، نیز هدف پیامبر آن بود که ذکر و یاد پسرعمویش را ارتقاء بخشیده، بفرماید **همانند داود**علیه‌السلام قضاوت می‌کند اما ابوبکر و عمر طبق حکم خدا قضاوت نمی‌نمایند. خدا کسانی را که طبق قانون نازل شدهٔ الهی قضاوت نکنند، سرزنش کرده و آگاهی داده کسی که به حق هدایت می‌نماید، برای دنبال‌روی مقدّم است:

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»[1]

این سخن به تنهایی برای دلالت بر **حقانیت امام علی**علیه‌السلام کافی است. معلوم است قضاوت بین مردم، از مقامات پیامبران و امامان است. در زمان پیامبر جایز نیست احدی حکم کند مگر نائبی که پیامبر بخواهد نام و ذکرش را برتری بخشد و جایگاهش در امت را روشن نماید تا پس از پیامبر بدو اقتدا کنند. کسی که در زمان پیامبر عهده‌دار قضاوت گردد تا حکم کردن بر نبوتش دلالت کند، نه بر نیابتش مانند این آیه است: «حکم واقعی را به **سلیمان** فهماندیم».[2] دادن فهم و بینش به حضرت سلیمان در قضاوت بین گله‌داران دلیل بر نبوتش و استحقاق امر در زمان حیات پدر (حضرت داود) و پس از وفات اوست.

از آن رو که حکم کردن دلیل بر استحقاق نبوت و امامت است اما نبوت در حق

۱ـ یونس، ۳۵ **«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»**.

۲ـ انبیاء، ۷۹ **«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ»**.

علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام ناممکن است، بدین طریق امامت برایش ثابت می‌شود، نیز به دلایلی که در فصل چهارم گذشت مبنی بر اینکه بنا برگفتهٔ هر دوگروه شیعه و سنی **علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام **امام مؤمنان است و امامتش مختص زمانی نشده** [در همه وقت امام بوده] این دلیل است هر که به دیدهٔ انصاف و حق‌گرایانه بنگرد و دنیادوستی را به کناری بنهد، می‌گوید پس از پیامبر امامت بلافصل از آن اوست.

اگر ابلاغ سوره برائت و قضاوت میان طرفین دعوا توسط علی علیه‌السلام از ابتدا [حقانیت امامت و برتریش را بدین درجه که بعد روشن ساخت] آشکار می‌گرداند، می‌شد بگوییم به ذهن مردمان خطور کند غیر از امام علی علیه‌السلام کسی میان افراد هست که صلاحیت دارد سوره برائت را ابلاغ کند و بین دو طرف دعوا قضاوت نماید و در این موارد قائم مقام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. باید افزود: نهی موجب نهی مستمر در تمامی زمان‌ها و تا آخرالزمان است، و نهی [از رجوع به غیر امام] واقع شده، پس لازم است مستمر باشد.

دلیل دیگر: قول درست این است: به منسوخ نمی‌توان عمل کرد، ولایت ابوبکر در اینجا همین‌گونه است اما گفتهٔ **جاحظ**: «در عقد پیمان و شکستن آن عادت عرب این بود که عقد و حل را فقط بر عهدهٔ کسی می‌گذاشتند که سروری مطاع یا مردی جزء گروه خودی باشد» وی خواسته با این سخن سرزنش کند اما ستایش نموده، دور کند ولی نزدیک گردانده است! **سید حمیری** خدایش بیامرزد می‌سراید:[۱] **براءة حین ردّ...**؛ پیامبر برای ابلاغ سوره برائت وسواس داشت، آن وقت که زُریق[۲] را از ابلاغ آن برگرداند و رسول الله فرمود: وحی را جز خویش نزدیک ابلاغ نمی‌کند.

صاحب خدایش بیامرزد گفته:[۳] **براءة استرسلی...**؛ ای سورهٔ برائت! در گفتارت روان باش و شادمان چون از متولی [امام علی] بیان شود زیباپوش گشته‌ای!

ابن حماد خدایش بیامرزد سروده:[۴] «**بعث النبی براءة...**؛ ابلاغ سورهٔ برائت را

۱ـ دیوان سید حمیری، ص ۴۳۴.
۲ـ در دیوان: عتیق را برگرداند.
۳ـ دیوان صاحب بن عباد، ص ۱۴۵.
۴ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۴۷.

پیامبر به کسی غیر علی علیه‌السلام داد اما جبرئیل خدمتش رسیده، برمی‌انگیخت و توصیه کرد و گفت: آن را برگردان و ابلاغش را به بزرگ مردم بده که شکم فربه و کم‌موست [= دو صفت ظاهری امام علی] بنگر از طرف پروردگار والا چه کسی دارای نصّ الهی است، و خدا هر که را بخواهد بالا می‌برد یا پایین می‌آرد.»

عونی خدا بیامرز گفته:[1] **بنی المصطفی و المرتضی** بنی مصطفی و مرتضی بیرق هدایت، امام هدایتگر و برطرف کنندهٔ ناراحتی‌ها در جنگ‌های بدر و اُحد و نبرد با یهود بنی‌نضیر و خیبر و جنگ حُنین هنگام گرد و غبار جنگ، نیز **صاحب غدیر خم** و آنکه در بستر [در لیلة‌المبیت] خوابید و فضلش نمایان است و آنکه مختص ابلاغ سوره برائت گردید.

۱ـ همان، ج ۳، ص ۲۳۷.

فصل یازدهم

بیان سنت‌ها

«أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ»

تعیین جانشین

سنت دیگر پیامبران علیهم‌السلام تعیین جانشینی بود که میان امت، قائم‌مقامشان باشد و خدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با اشاره به **سنت انبیا** دستور می‌دهد: «آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت‌شان اقتدا کن».[1]

جدّم (خدایش بیامرزد) درکتاب «نخب»[2] حدیثی مستند به **امیر مؤمنان علی بن ابیطالب** [علیه‌السلام] و به نقل از **امام صادق** [علیه‌السلام] و **امام رضا** [علیه‌السلام] آورده، حدیث را مختصر کرده که رسول اللّٰه فرمود: «آدم به پسرش **«شیث»** وصیت کرد. شیث به **شبان**، شبان به **مجلث**، مجلث به **محوق**، محوق به **عثمیشا**، عثمیشا به **اخنوع** (ادریس)، **ادریس** به ناحور، **ناحور** به نوح، **نوح** به سام، **سام** به عثامر، **عثامر** به برغیشاثا،[3] **برغیشاثا** به یافث، **یافث** به بره، **بره** به جفیسه، **جفیسه** به عمران، **عمران** به

۱ـ انعام، ۹۰.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۳۱۰ و بدان مضمون در امالی صدوق، ص ۳۲۸.

۳ـ در منبع: برغیشا در دو جا.

ابراهیم، **ابراهیم** به اسماعیل، **اسماعیل** به اسحاق، **اسحاق** به یعقوب، **یعقوب** به یوسف، **یوسف** به بثریا،[۱] **بثریا** به شعیب، **شعیب** به موسی، **موسی** به یوشع، **یوشع** به داود، **داود** به سلیمان، **سلیمان** به آصف، **آصف** به زکریا، **زکریا** به عیسی، **عیسی** به شمعون، **شمعون** به یحیی، **یحیی** به منذر، **منذر** به سلیمه،[۲] **سلیمه** به برده.

سپس رسول اللّٰه افزود: رسالت و وصایت را به برده داد، و من آن را به تو ای علی می‌دهم و تو به جانشینت می‌دهی و جانشینت به اوصیای تو یکی پس از دیگر که فرزندانت هستند، تا آن را به بهترین فرد روی زمین [پس از تو] بسپارند.

شیخ ابوجعفر محمد بن **بابویه قمی** (خدایش بیامرزد) روایت کرده:[۳] خدای تعالی و سبحان (والا و پاک) به آدم علیه‌السلام دستور داد پسرش (شیث) را بر قومش جانشین خود گرداند و دینش را بدو بسپارد. آدم چنانکه خدا فرمان داد، او را جانشین گرداند. تا وقتی شیث زنده بود، خلیفه (جانشین) حضرت آدم بود. پس از خود پسرش را جانشین گرداند. همین‌طور ادامه دادند. قبلی به بعدی وصیت می‌کرد، تا زمان حضرت ابراهیم. وقتی خدا ابراهیم را به عنوان پیامبر برانگیخت، عزم امت کرد و فرمود پرستش بت‌ها را که بر آن بودند، ترک گویند. به آنان دستور داد خدای بخشنده را بپرستند و دینی که برایشان آورده، قانون و شریعتشان باشد. خدا بدو معجزه داد و راستی‌اش را اعلام کرد. وقتی اَجَلَش رسید، خدای تعالی بدو دستور داد پسرش اسماعیل را جانشین خود میان قوم گرداند و بدو وصیت کند.

چنان‌که خدا دستور داد، **ابراهیم** اسماعیل را جانشین خود گرداند و اسماعیل قائم‌مقامش گشت. وقتی اجل اسماعیل به خواست خدا رسید، همان مسئولیت را به برادرش اسحاق وصیت کرد چون پسران اسماعیل کوچک بودند. وقتی «نبت» پسر اسماعیل بزرگ شد و بالغ گشت، قائم‌مقام پدرش اسماعیل در کعبه شد. این وضع میانشان ادامه داشت و قبلی به بعدی وصیت می‌کرد تا وقتی که خدا **موسی** علیه‌السلام را به عنوان پیامبر برانگیخت و عزم امت کرد و فرمود پرستش غیر خدا

۱ـ در منبع: بریثا در دو جا. ۲ـ در منبع سلمه در دو جا.

۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ اکمال الدین، ص ۲۱۲، با اختلاف در بعضی واژه‌ها.

را که بر آن بودند، ترک گویند، سپس از خدا درخواست کرد پشتش را با برادرش **هارون** محکم کند و هارون را در کارش شریک گرداند و میان قومش جانشین نماید، چنان‌که قرآن بازگو کرده: «وزیری از خاندانم برایم قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز».[1]

و: «موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش و آنان را اصلاح کن».[2]

خدا درخواستش را اجابت کرد. هارون پیش از موسی درگذشت. وقتی اجل موسی سر رسید، پسرانش کوچک بودند. پسر برادرش یوشع بن نون را وصی کرد و میان قوم جانشین خود گرداند، پس وصیتش را عملی کرد. وقتی اجل وی نیز سر رسید، کوکب بن متی را جانشین و بدو وصیت کرد. این وضع بینشان ادامه داشت. حاضر به غایب وصیت می‌کرد تا زمانی که خدا عیسی را نبی گرداند. وی عزم امت کرد و فرمود بت‌پرستی را که انجام می‌دادند، ترک کنند. بعد عیسی شمعون صفا را جانشین خود کرد و بدو وصیت نمود که دین مسیح را اجرا کنند.

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

با این دو خبر روشن شد سنت پیامبران علیهم السلام **از زمان آدم علیه السلام تا مسیح علیه السلام و تا پیامبر ما صلی الله علیه و آله تعیین وصی (جانشین) بوده،** خدا به حضرت محمد فرمان داد از شیوهٔ حضرت ابراهیم پیروی کند و به هدایت پیامبران اقتدا نماید:

[ای محمد] «پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم باش»[3] چنانکه خدا به پیامبران اشاره

۱ـ طه، ۲۹ ـ ۳۲ «وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي ﴿۲۹﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿۳۰﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿۳۱﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي».

۲ـ اعراف، ۱۴۲ «وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

۳ـ نساء، ۱۲۵ «وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً».

می‌کند: «آنها را خدا هدایت کرده، پس به هدایتشان اقتدا کن»[۱] و: «این سنت پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت»[۲] که «لا» برای نفی در آینده است. پس آشکار گشت **سنت خدا در مورد پیامبران «تعیین خلیفه (جانشین)» است** و این سنت در زمان آینده دگرگون نمی‌شود. پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب[علیه السلام] وصیت کرد. در فصل‌های مربوطه گذشت که دوگروه شیعه و سنی گفته‌اند کار حضرت پیروی از وحی بود. گوشه‌ای از وحی در جای خود در مورد پیامبران گذشته عملی شده، سنت جاری انبیای پیشین بوده، پیامبر به کارشان اقتدا کرده و از آنان پیروی و دنباله‌روی نمود.

روایتی که فقیه شافعی **علی ابن مغازلی** در کتابش «المناقب» مستند به ابوذر آورده، این سنت را روشن می‌گرداند: رسول خدا فرمود: هر که پس از من با خلافت علی مخالفت کند، کافر است و با خدا و رسولش جنگیده، هر که دربارهٔ علی تردید کند، کافر [و با خدا و رسولش جنگیده] است.[۳] این خبر قابل ملاحظه ما را از احادیث دیگر بی‌نیاز می‌کند چون در کتاب‌های رهبران سُنیان آمده کسی راستگوتر از **ابوذر** نیست چون رسول الله صلی الله علیه و آله آن را گواهی فرمود. اگر صحت وصایت علی علیه السلام نبود، مستحق کفر نبودند. فرمایش پیامبر (هر که پس از من با خلافت علی مخالفت کند...) مقتضی شمول هر وقت و زمان است. بنابراین هر زمانی گروهی در مورد خلافت با امام نزاع کنند، بنابر مقتضای حدیث و صحت آن میان روایات قوم، بر کفرشان دلالت دارد. احادیث خلافت به طور مفصل در فصل خود به خواست خدا خواهد آمد.

۱ـ انعام، ۹۰ «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ».

۲ـ اسراء، ۷۷ سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً».

۳ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۵، که زیاده ندارد.

فصل دوازدهم

حدیث میثاق

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»

خدا فرمود: «زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریهٔ آنها را برگرفت و آنان را گواه خویشتن ساخت و فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری گواهی می دهیم».[1] نیز: «هنگامی که خدا از کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید».[2]

پذیرش ولایت یعنی ایمان

اما آیه نخست: جدّم در کتاب «نخب» روایت کرده: به استناد **کلینی** از حسن بن نعیم صحاف از ابوعبدالله علیه‌السلام در تفسیر فرمایش خدا «گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن»[3] فرمود: خدا ایمانشان را با قبول ولایت ما و کفرشان را با ردّ ولایتمان

۱ـ اعراف، ۱۷۲.

۲ـ آل‌عمران، ۱۸۷ **«وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ»**.

۳ـ تغابن، ۲ **«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»**.

شناخت روزی که در صُلب آدم در عالَم ذرّ از آنان پیمان گرفت.[۱]

دانش قرآنی

آیهٔ دوم دلالت دارد خدا از محمد ﷺ پیمان گرفت کتاب خدای عـزتمند را آشکار سازد و بیان کند. بیان یعنی روشن کردن علوم قرآنی که درمان سینه‌هاست: «اندرزی از پـروردگارتان بـرای شـما آمـده کـه درمـانی بـرای آنـچه در سـینه‌ها و دل‌هاست».[۲]

پس **توضیح:** دانش‌هایی که قرآن مجید دربردارد، حتماً لازم است، مثلاً معرفی آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاصف واجب و مستحب، مطلق و مقید، آنچه لفظاً برداشته شده اما حکمش باقی است و دیگر دانش‌هایی که تفسیر و سیره آن را به اولیای خاصش آموخته، نیز امثال، قصص، شأن نزول‌ها و شناخت اسم اعظم‌هایی که خدا آن را ویژهٔ خود گردانید. در ایـن دانش‌هـای جـلیل‌القـدر تمامی افراد امت ناتوان بوده، آگاهی بدان‌ها در توان احدی از اینان نیست و قدرت بر تلاوت آنها و تفسیر احکام اندکی از آن بسیار مهم است. در این صورت ناچار **باید پیامبر خلیفه‌ای داشته باشد که تمامی این سختی‌ها را بر دوش کشد** و تمامی دانش‌های قرآن و غیر آن را که نیاز امت است بیان کند.

این ویژگی‌ها و تمامی آن دانش‌ها **جز برای علی** علیه‌السلام **حاصل نشده**، فقدان آنها در مورد ابوبکر آشکار است. اگر پیامبر ﷺ پس از وفاتش وی را بیانگر کتاب خدای سبحان و تعالی قرار می‌داد، فرمان الهی را عمل نکـرده بـود چـون پس از ایشـان [قدرت و علم] بیان در ابوبکر موجود نبود، حال آنکه ارتکاب خطاو اشتباه توسط رسول الله محال است، پس خلافت ابوبکر محال است.

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ تفسیر قمی ج ۲، ص ۳۷۱.

۲ـ یونس، ۵۷ «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِين**».

مولای ما علی بن ابیطالب علیه‌السلام پس از رسول خدا دارندهٔ تمامی دانش‌ها و بیانگر عمق آنها و معدنشان است که از سوی خدا و رسول به دلایلی که گذشت و باز به خواست خدا خواهد آمد بدو نص و تصریح شده، اوست برگزیده‌ای که خدا انتخاب کرده: «ما آنها را با علم خویش بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم».[۱]

هر که را خدا برگزیند، گرامی داشته، گرامی داشته شدگان پارسایانند چون خدا می‌فرماید: «گرامی‌ترین شمانزد خدا باتقواترین شماست».[۲]

پارسایان فروتن‌اند، زیرا خدا فرمود: «در آن روز بهشت را به پرهیزگاران نزدیک می‌کنند و فاصله‌ای از آن ندارند. این همان است که به شما وعده داده می‌شود و برای کسانی که به طرف خدا باز می‌گردند و پیمان‌ها و احکما او را حفظ می‌کنند، آن کس که از خدای رحمان در نهان می‌ترسد...»[۳] نیز: «ما به موسی و هارون فرقان (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آنچه مایهٔ یادآوری برای پرهیزگاران است دادیم، آنان که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند».[۴]

ترسایان از خدا عالِمانند چون خدا می‌فرماید: «از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند».[۵] به نقل دوگروه شیعه و سنی علی بن ابیطالب عالِم ربانی است و بیش از همگان می‌داند اما ابوبکر عالِم نیست.

۱ـ دخان، ۳۲ «وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

۲ـ حجرات، ۱۳ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

۳ـ ق، ۳۱ ـ ۳۳ «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿۳۱﴾ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ».

۴ـ انبياء، ۴۸ـ ۴۹ «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ».

۵ـ فاطر، ۲۸ «وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ».

آگاه به فتنه‌ها

نمی‌توان گفت: علی داناتر از ابوبکر است [چون ابوبکر حتی دانا نیست] و نمی‌توان گفت علی برتر از ابوبکر است [چون ابوبکر اصلاً فضلی ندارد] و این سخن موانعی دارد. **وحی دربارهٔ فضل طالوت** یکی از اسباب و عوامل گزینش وی است اما به عمق معانی آن نمی‌توان رسید.[۱] بنابراین **آیا صلاحیت دارد خلیفه که به نمایندگی از رسول الله بیانگر قرآن و علوم والاست، کسی جز علی علیه‌السلام باشد** که بر فراز منبر می‌فرمود: «پیش از اینکه مرا از دست دهید، از من بپرسید. دربارهٔ کتاب خدای تعالی از من بپرسید، چون آیه‌ای نیست جز اینکه می‌دانم کجا نازل شد، در دامنهٔ کوه یا زمین هموار. **دربارهٔ فتنه‌ها از من بپرسید.** هیچ فتنه‌ای نیست مگر اینکه می‌دانم قربانی آن و کسانی که کشته می‌شوند، چه کسانی اند».[۲]

مسلم در «صحیح» خود نیز این حدیث را روایت کرده،[۳] در صحیحش در نخستین کراس در تأویل سوره غافر (حم تنزیل) می‌گوید: برخی راویان از ابن عباس نقل کرده‌اند: **توسط علی علیه‌السلام فتنه‌ها شناخته می‌شد.** فکر می‌کنم در حدیث افزود: فتنه‌های هر گروهی از روی زمین بودند یا به وجود خواهند آمد. مشابه این سخن بسیار از او روایت شده است.

از طریق فرقهٔ بر حق دوازده امامی روایت است که فرمود: «پیش از اینکه مرا از دست بدهید بپرسید، چون سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، اگر از من آیه آیهٔ قرآن را بپرسید، به شما می‌گویم چه وقت دربارهٔ چه کسی نازل شد و نیز به شما ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، مکی و مدنی آیات را می‌گویم. به خدا! هیچ گروهی نیست که گمراه می‌شود یا هدایت می‌گردد

۱ـ عبارات چنین است و دارای تشویش!

۲ـ حدیث «سلونی؛ از من بپرسید» با واژه‌های گوناگون ذکر شده: مستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۶۶؛ طبقات الکبیر، ج ۲، ص ۳۳۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳ـ بحار، ج ۴۰، ص ۱۸۹ این نص را از صحیح مسلم آورده است.

مگر اینکه رهبر و فرمانده و فریادگر آنها را تا روز قیامت می‌شناسم».[۱]

دانشی ابدی و فراگیر

جدّم در کتاب مذکورش مستنداً به رسول اللّٰه روایت کرده: هرگاه شب بر او وحی نازل می‌شد، تا صبح نشده به علی علیه‌السلام خبر می‌داد و اگر روز [وحی بر او] نازل می‌شد، شب نشده علی را خبر می‌کرد.[۲]

شیخ فاضل فقیه ابوجعفر **محمدبن شهرآشوب** از صفوانی نقل کرده که ابوبکر ابن مهرویه به استناد **ام‌سلمه** در خبری این حدیث را گفت: خدمت پیغمبر بودم که نوشته‌ای را به من داد و فرمود: پس از من هر که عهده‌دار [خلافت] شد و از تو این نوشته را خواست، به او بده. سپس عهده‌داری ابوبکر و عمر و عثمان را گفت و اینکه اینان نوشته را درخواست نکردند. بعد افزود: وقتی با علی علیه‌السلام بیعت شد و از منبر پایین آمد و بر من گذرش افتاد، فرمود: **ای ام‌سلمه!** نوشته‌ای را که رسول اللّٰه به تو داد، به من بده، بدو عرض کردم: تو صاحب آنی؟ فرمود: آری، پس نوشته را بدو دادم. از **اسم سلمه** پرسیدند: محتوای نوشته چه بود؟ گفت: همه چیز تا زمان برپایی قیامت.[۳]

در روایتی از **ابن عباس** است: وقتی علی علیه‌السلام عهده‌دار شد، نزد ام‌سلمه آمد و نوشته را خواست وگشود و آن را نگریست، سپس فرمود: این علم ابدی است.[۴]

آگاه به کتاب‌های آسمانی

از جمله فرمایشات امام دربارهٔ علم این است: در سینه و دلم دانشی انبوه است،

۱ـ حدیث در منابع شیعی با مضامین گوناگون آمده، از جمله: کتاب سلیم، ص ۷۱۲ و ۸۰۲ و ۹۴؛ نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ امالی صدوق، ص ۲۰۷؛ توحید صدوق، ص ۳۰۵؛ کافی، ج ۱، ص ۶۰؛ معجم الفهرس لألفاظ احادیث بحار، ص ۹۵۶۱.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۴ و افزوده از وی است.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۶. ۴ـ همان با بعضی تفاوت.

اگر برای آن حاملانی پیدا کنم.[۱] نیز فرمود: اگر از جلوی دیدگانم پرده بیفتد، بر یقینم افزوده نمی‌شود.[۲]

جدّم در «نخب» حدیثی مستند به ابن **ابی‌بختری** نقل کرده که وی از شش طریق آن را آورده، نیز ابن مفضل و ابراهیم ثقفی از چهارده طریق، از جمله اینان: عدی بن حاتم، اصبغ بن نباته، علقمه بن قیس، یحیی بن ام‌طویل، زر بن حبیش، عبایه بن ربعی، عبایه بن رفاعه و ابوطفیل که **امیر مؤمنان** علیه‌السلام **در حضور مهاجر و انصار به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود:** پوشاننده‌ای آکنده از علم است، اگر خواهان برایش پیدا کنم. از من بپرسید پیش از اینکه مرا از دست بدهید. این سبد دانش و آب دهان **رسول الله** است. این را رسول الله به من به خوبی خورانده است. از من بپرسید که نزدم دانش اولین و آخرین است. به خدا قسم! اگر برایم فرشی پهن شود و بر آن بنشینم، **میان پیروان تورات** با تورات و بین **معتقدان به انجیل** با انجیل و **بین پیروان زبور** با زبور و میان پیروان فرقان (قرآن) با فرقان حکم می‌کنم تا آنکه کتاب فریاد برآورد که طبق حکم خدا دربارهٔ من حکم کرد.

در روایتی است: تا آنکه خدا تورات و انجیل را به سخن درآورد.

در روایتی دیگر: تا آنکه هر یک از این کتاب‌ها شکوفا شوند و بگویند: ای پروردگار! علی طبق حکم تو قضاوت کرد. سپس از اینکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر دربارهٔ آیه آیه قرآن از من بپرسید که شب نازل شد یا روز، مکی یا مدنی، در سفر یا حَضَر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل آن را به شما خبر می‌دهم.[۳]

در کتاب غرر الحکم از آمدی [آمده است]: پیش از اینکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید که من به راه‌های آسمان بیشتر از آنکه شما به راه‌های زمین آگاهید،

۱ـ همان، ص ۴۷. ۲ـ شرح مائة کلمه، ابن میثم، ص ۵۲.
۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۴۸؛ کشف الغمه، ج۲، ص ۱۱۴ با اختلاف در بعضی الفاظ.

آگاهی دارم.[1]

در نهج‌البلاغه سید رضی آمده که امام فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! از چیزی که بین شما تا روز قیامت است و دربارهٔ گروهی که صد نفر را راهنمایی می‌کند و صد نفر را گمراه می‌نماید نمی‌پرسید مگر اینکه به شما می‌گویم چه کسی دعوت کنندهٔ آنان و فرمانده و راهبرشان است نیز محل استراحت شترانشان و جای گذاشتن بارهایشان را و اینکه چه کسانی از آنان چگونه کشته می‌شوند و یا چگونه می‌میرند می دانم.[2]

در روایت دیگر درکتاب مذکور جدّم آمده: اگر بخواهم، می‌توانم به هر یک از شما بگویم از کجا آمده و به کجا می‌رود، نیز تمامی کارهایش را.[3]

در همان منبع از **سلمان فارسی** آمده که امام فرمود: آگاهی به گرفتاری‌ها، مرگ، وصیّت، اندیشوری، فصل‌الخطاب و ختم کلام، افزودن بر اسلام و زاده شدن بر کفر نزد من است. من آنم که [راه هدایت را] نشان می دهد. من فاروق اکبر و دولتِ دولت‌هایم. دربارهٔ آنچه تا روز قیامت رخ می دهد، از من بپرسید، نیز آنچه پیش از من، در زمان من و تا روزی که خدا پرستیده می شود [که از همه چیز آگاهم].[4]

سعید بن مسیّب می‌گوید: میان یاران رسول خدا کسی نبود که بگوید «از من بپرسید» جز **علی‌بن ابیطالب**علیه‌السلام و [همچنین] **ابن شبرمه** گفته: روی منبر کسی نگفت «از من بپرسید» مگر **علی بن ابیطالب**.[5]

تفاوت: خدا فرمود: «قرآن روشنگر هر چیزی است»[6] و: «هر چیزی را در

۱ـ غررالحکم، ص ۴۰۳؛ کتاب سلیم، ص ۷۱۲.

۲ـ نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۸.

۴ـ هر دو روایت در منبع پیشین؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۴۶ و ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵ـ همان.

۶ـ نحل، ۸۹ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ».

کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم»[1] چنان‌که در فصل چهارم گذشت، از علی علیه‌السلام به «امام مبین» تعبیر شده، نیز خدا فرمود:[2] «هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است» ولی این ویژگی‌ها در ظاهر کتاب (قرآن) وجود ندارد، پس آیا جز در تأویل یافت خواهد شد؟ چنان‌که خدا فرمود: **«تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند».**[3]

و این همان معنایی است که امام در فرمایش خود قصد کرده: «پیش از اینکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید». اگر مقصود امام ظاهر قرآن بود، در امت افراد بسیاری معنای ظاهری قرآن را می‌دانستند و در آن حتی یک اشتباه نداشتند. چنان‌که امام کسی نبود که آن فرمایش را در حضور همگان بفرماید اگر می‌دانست نادرست است و دیگران نیز در این ادعا با ایشان برابرند یا در قسمتی از آنچه امام می‌داند، دارای ادعایند. وقتی ثابت شد در علم و دانش امام بی‌نظیر و همتاست، حق است که برای امامت مقدّم باشد چون مقدّم داشتن مفضول بر فاضل قبیح است. از شگفتی‌های امام در این باب آن است که هیچ دانشی نیست مگر اینکه دانندگان آن علم، علی علیه‌السلام را الگو و استاد خود می‌دانند و در علوم شریعت، فرمایش امام قبله است.[4]

۱ـ یس، ۱۲ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».

۲ـ انعام، ۵۹ «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ».

۳ـ آل عمران، ۷ «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ».

۴ـ سخن دربارهٔ این موضوع در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷ ـ ۳۰ آمده، بیشتر این قسمت تا آخر فصل از مناقب ابن شهرآشوب برداشت شده است.

امام، سرآمد دانش‌ها

۱) از جمله این دانش‌ها گردآوری قرآن عظیم است.

جدّم در «نخب» از ابن‌عباس آورده: **خدا قرآن را در قلب علی علیه‌السلام گرد آورده،** قرآن را شش ماه پس از وفات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع‌آوری کرده،[۱] در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده: علی علیه‌السلام با خود عهد کرد ردای خود را جز برای نماز از شانه بر ندارد تا وقتی که قرآن خدای عزیز را بر هم آورد و گردآوری کند.[۲]

۲) از دیگر دانش‌های امام، علم به قرآن است.

قاریان هفت‌گانه در قرائتشانه به حمزه و یا کسائی مراجعه می‌کردند که این دو به قرائت علی علیه‌السلام متکی‌اند. **ابن مسعود گفته: «کسی را آگاه‌تر به قرائت قرآن از علی علیه‌السلام ندیدم»** اما بیشتر قرائت نافع و ابن‌کثیر و ابوعمرو به ابن‌عباس بر می‌گردد و وی نزد أبّی بن کعب و علی علیه‌السلام قرائت کرده، قرائت آن سه نفر با قرائت أبیّ [بن کعب] متفاوت است و وی از علی علیه‌السلام گرفته است. اما عاصم نزد ابی‌عبدالرحمان بن سلمی آموخته، وی قرائت همهٔ قرآن را نزد علی علیه‌السلام یادگرفته است.

تفسیر

۳) مفسران نیز [دانش خود را از امام آموخته‌اند] مانند عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، أبی بن کعب و زید بن ثابت که معترف‌اند امام پیشگام است. **در تفسیر نقاش** ابن‌عباس گفت: بیشتر آنچه از تفسیر آموخته‌ام، از علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.[۳]

ابوجعفر **محمدبن شهرآشوب** می‌گوید: مذاکره‌ای شنیده‌ام مبنی بر اینکه **ابن‌عباس خدمت امیر مؤمنان آمده، از تفسیر قرآن پرسیده، مثلاً:** آغاز قرآن با چیست؟ فرمود: سوره فاتحه، سؤال: اول فاتحه چیست؟ جواب: بسم‌الله. سؤال: اول بسم‌الله؟ جواب: بسم. سؤال: اول بسم؟ جواب «باء» سپس حضرت دربارهٔ «باء» در

۱ـ مناب شهرآشوب، ج ۲، ص ۵۰. ۲ـ همان.
۳ـ همان، ص ۵۳.

طول شب سخن گفته، وقتی سپیده‌دم نزدیک شد. فرمود: اگر شبی دیگر بیافزاییم، خوب است.

در [کتاب] فضائل عکبری به نقل از شعبی آمده: **احدی به کتاب خدا پس از پیامبر از علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام داناتر نیست.**[1] در تاریخ بلاذری و حلیلة الاولیا آمده که علی علیه‌السلام فرمود: به خدا آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه می‌دانم دربارهٔ چه و کجا نازل شد، آیا شب نازل گشت یا روز، در دشت یا کوه؛ پروردگار به من دلی اندیشور و زبانی پرسشگر داد.

در قوت‌القلوب آمده که علی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌خواستم بار هفتاد شتر در تفسیر فاتحه الکتاب می‌نوشتم.

فقه

۴) از جمله کسانی که دانش خود را وامدار امام علی علیه‌السلام هستند، فقیهانند.

امام فقیه‌ترین آنان است چون تمامی فقهای سرزمین‌ها بدو رجوع کرده و از دریای دانشش جرعه جرعه می‌نوشند. **فقهای اهالی کوفه** عبارتند از: سفیان ثوری، حسن بن صالح بن حی، شریک بن عبدالله و ابن ابی‌لیلی. اینان مسائل را تفریع (استنباط) کرده و می‌گویند این قیاس و مقتضای فرمایش علی علیه‌السلام است و آن را عنوان باب فقهی قرار می‌دهند. **اما فقهای بصره** (حسن بصری و ابن سیرین) از کسی می‌آموختند که وی از علی علیه‌السلام یاد می‌گرفت. ابن سیرین تصریح می‌کند از کوفیان و عبیده سمعانی آموخته، وی نزدیک‌ترین فرد به علی علیه‌السلام بود.[2]

اما اهالی مدینه نیز از امام آموخته، شافعی کتاب مستقلی دربارهٔ پیروی اهالی مدینه از علی علیه‌السلام و عبدالله [بن عباس] نوشته، **اهالی مکه فقهشان** را از ابن عباس و

۱ـ این حدیث و دو حدیث بعد در مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۵۳ است، نیز انساب الاشراف بلاذری، شرح حال امام علی علیه‌السلام، ص ۹۹.

۲ـ عبارت در نسخه خطی مشوش است و طبق مناقب تصحیح شد.

علی علیه السلام گرفته، وی (عبدالله بن عباس) بیشتر دانشش را از امام آموخته است. در «مسند» ابی حنیفه آمده که هشام بن حکم می‌گوید **امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود:** ازکجا قیاس را آوردی؟ عرض کرد: از قول علی علیه السلام و زید بن ثابت که «عمر» در ارث جد درکنار اخوه پرسید، علی علیه السلام بدو فرمود: اگراز درختی شاخه‌ای بروید و از آن دو شاخه بروید، کدام یک از آنها به آن شاخه نزدیک‌تر است، شاخه‌ای که کنار شاخهٔ اصلی روییده یا خود درخت؟ زید نیز پاسخ داد: اگر از نهری دو جوی آب جدا شود و از یکی از این جوها دو جوی فرعی جدا شود، کدام جو به دیگری نزدیک‌تر است، آنکه همراه آن از جوی اصلی جدا شده یا خود نهر؟

ارث

۵) از دیگر کسانی که دانش خود را وامدار امام‌اند، اهل فرائض‌اند[1] که امام علیه السلام سرآمدشان است.

درکتاب فضائل احمد از عبدالله آمده که آگاه‌ترین اهالی مدینه به علم فرائض (ارث) علی بن ابیطالب بود. شعبی گفته: در فرائض و حساب کسی را تواناتر از علی علیه السلام ندیدم. امام بر فراز منبر سخنرانی می‌کرد که دربارهٔ مردی سؤال شد که مرده، یک زن و پدر و مادر و دو دختر از او بر جا مانده، سهم ارث زن چقدر است؟ فرمود: یک هشتم او یک نهم شده است. این پاسخ «منبریه» لقب داده شد.

شرح مطلب: سهم ارث پدر و مادر دو ششم، دو دختر دو سوم و همسر یک هشتم است. ارث همسر سه سهم از ۳۴، ۲۴ سهم است اما چون [طبق مذهب اهل سنت] عول پیش می‌آید و مخرج کسر به ۲۷ می‌رسد، سهم زن از یک هشتم به یک نهم کاهش می‌یابد. چون سه از مخرج ۲۷ سهم برابر یک نهم ارث می‌شود و ۲۴ سهم دیگر می‌ماند. دو دختر ۱۶ سهم و سهم پدر و مادر هشت سهم می‌شود. این

۱ـ دانش ارث.

فرمایش را امام چه از باب سؤال فرموده باشد یا بنا بر مبنای اهل سنت یا بر مبنای نظر خود و یا قصد بیان آن را داشته که چگونه بر پایهٔ نظریهٔ عول حکم متفاوت می‌شود، در هر جهت امام هم پاسخ را هم محاسبه و تقسیم و هم نسبت سهام را فرموده است.

مشابه آن **مسألهٔ دیناریه** است، بدین‌صورت: اهل سنت روایت کرده‌اند که دربارهٔ مردی پرسیده شد که مرده و ششصد دینار به جاگذاشته، بین ورثه تقسیم شده، زنی از میان وارثان یک دینار برگرفته، شمار ورثه چند تاست؟ امام فرمود: وارثان اینانند: دختری که چهارصد دینار برده؛ مادرش که صد دینار؛ همسرش ۷۵ دینار؛ ۱۲ دینار برادر و یک خواهر که ۲۵ دینار باقی را برده، مرد دو برابر زن ارث می‌برد، پس برای هر برادر دو دینار و برای خواهر یک دینار است.

علم عقاید

۶) از کسانی که دانش خود را وامدار امام‌اند، متکلمانند که امام سرچشمهٔ این علم است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی عالِم ربانی این امت است».[۱] در کتاب احیاء العلوم آمده: نخستین کسی که جدل در دعوت به حق را پایه گذاشت، علی علیه السلام است.[۲] ملحدان دربارهٔ تناقض‌های قرآن با امام مناظره کرده، به مسائل جاثلیق پاسخ داد تا آنجا که اسلام آورد که داستانش ان‌شاءاللّٰه می‌آید.

نحو

۷) از دیگر کسانی که دانش خود را مدیون امام‌اند، نحویان می‌باشند و امام پایه گذار علم نحو است.

۱ـ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۸۲. ۲ـ احیاء، ج ۱، ص ۹۶.

نقل است که ابوالأسود دوئلی مشکلی در بینایی داشت و دخترش وی را نزد علی علیه السلام می‌برد. یک بار گفت: «**یا ابتاه ما أشدُ حرّ الرمضاء**» (ای پدر چقدر سوزش آفتاب داغ است) دال «اشد» را ضم داد و مقصودش اظهار تعجب بود. ابوالأسود دخترش را از این‌طور حرف زدن نهی کرد و به امیر مؤمنان علیه السلام جریان را عرض نمود. **امام دانش نحو را پایه‌گذاری کرد.** گفته شده: علت پایه‌گذاری علم نحو طرز سخن گفتن امثال دختر خویلد اسدی بوده **یا شیوهٔ** تلاوت سورهٔ برائت و **یا داستان تشییع** جنازه که نیازی به نقل آنها نیست زیرا در هر یک آخرش بدین‌جا می‌رسیم که پایه‌گذار علم نحو امام علیه السلام است.

سخنوری

۸) از دیگر کسانی که دانش خود را مدیون امام‌اند، سخنوران هستند که امام سخنورترین آنان است. به خطبه‌های امام بنگرید مثل خطبه توحید (شماره یک) شقشقیه (۳) غرا (۸۳) قاصعه (۱۹۲ صبحی صالح) [خطبهٔ] افتخار (که در نهج البلاغه کنونی نیست. ر.ک: ذریعه، ج ۷، ص ۱۹۸) و اشباح (۹۱) بلکه در کتاب نهج البلاغه گردآوری سید رضی وکتاب خُطَب امیر مؤمنان [گردآوری اسماعیل بن مهران سکونی و زید بن وهب] است.

فصاحت و بلاغت

۹) از دیگر وامداران امام علیه السلام صاحبان فصاحت و بلاغت‌اند و امام در این باب از همه بیشتر بهره برده، سید رضی موسوی گفته: امیر مؤمنان علیه السلام دریای فصاحت و زادگاه و سرچشمه و آبشخور بلاغت بود. از او نهفته‌های فصاحت پدیدار گشته و قوانین آن از او گرفته شد. جدم در «نخب» حدیثی مستند از کلبی از ابوصالح می‌آورد که اصحاب گرد آمدند و می‌گفتند که حرف الف بیش از هر حرفی در سخن می‌آید. امام بالبداهه **خطبه مونقه را بدون الف ایراد فرمود** که چنین شروع می‌شود:

حمدت مزن عظمت منته و سبغت نعمته و سبقت رحمته و تمت کلمته و...؛ خدایی را حمد می‌گویم که امتنانش بزرگ، نعمتش فراخ، رحمتش پیشگام، کلمه‌اش تمام، خواسته‌اش عملی و حکمش اجرایی شده...» **سپس خطبهٔ دیگری بدون نقطه خواند** که آغازش چنین است: «**الحمدالله أهل الحمد...**؛ سپاس خدا را که شایستهٔ حمد و جایگاه آن است. مؤکدترین و شیرین‌ترین حمد برای اوست، نیز شتابنده‌ترین و روان‌ترین حمد. همو که حمد را آشکار ووالا گرداند، چنان‌که گرامی‌ترین و شایسته‌ترین حمد».

۱۰) از دیگر وامداران دانش امام، واعظانند. هیچ کس همچون امام مَثَل‌ها و عبرت‌ها و پندها و هشدارهای بازدارنده ندارد، از جمله:

هرکه دشمنی بکارد، زیان برداشت می‌کند. **هرکه** مرگ را یاد کند، آرزو را از یاد می‌بَرَد. **هرکه** را عقل بنشاند، نادانی او را بر می‌خیزاند. ای مغروران! چقدر حریث‌دار دنیایید که خیرش بی‌ارج، شرش ریشه‌دار، نعمت‌هایش ناپایدار، ارجمندش مغلوب، صلح کننده‌اش مخالف شده، مالکش مملوک و ثوابش متروک است.

فلسفه

۱۱) از دیگر مدیون‌ها فلاسفه‌اندکه امام برترین‌شان است.

فرمود: «من نقطه، خط، خط، نقطه، نقطه و خطّم». گروهی در توضیح این فرمایش گفته‌اند: قدرت جوهر (اصل) است و جسم حجاب آن و صورت، حجاب جسم است چون نقطه، اصل، خط حجابش و مقام نقطه و حجاب جز جسد ناسوتی نیست.

جدّم در کتاب نخب» مذکور می‌نویسد که از امام دربارهٔ عالم عُلوی پرسیدند، فرمود: «صورت‌هایی خالی از مواد، برتر از قوه و استعدادکه برای آنها تجلی کرده، پس درخشیده و تابیده، بر آنها تلالؤ یافته‌اند. مثال خویش در هویت آنها انداخته، پس از آنها افعال آشکار گشته، انسان را دارای نقس ناطقه آفریده که اگر آن را به

دانش بارور کند، به جواهر اوائل علل خود همانند می‌شود واگر مزاجش اعتدال یابد و از اضداد جدا شود، با سبع شداد همانند می‌شود».[1]

۱۲) از دیگر وامداران امام علیه‌السلام مهندسان‌اند که امام داناترین اینان است.

نقل است برده‌ای بسته با زنجیر از کنار دو مرد گذشت. یکی از آن دو گفت: اگر زنجیرش فلان اندازه نباشد، همسرم سه طلاقه است! دیگری برخلاف سخن وی سوگند خورد. از صاحب برده خواستند زنجیرش را بگشاید تا وزنش معلوم شود اما نپذیرفت و **دعوا را نزد «عمر» بردند.** وی به آن دو گفت: از همسرانتان کناره گیرید. **به دنبال علی علیه‌السلام فرستاد** و از ایشان در این باره پرسید، امام تغار بزرگی خواست و به برده دستور داد پایش را در آن بگذارد، سپس دستور داد آب بریزند تا روی زنجیر و پای برده بالا آمد، بعد در تغار علامتی زد و دستور داد برده پایش را از آب بیرون بکشد. آب از جایی که علامت‌گذاری شده بود، پایین آمد، بعد دستور داد برده پایش را داخل آب برد و مقداری قطعات آهن خواست و آنها را در تغار می‌گذاشت تا آب بدانجا که علامت‌گذاری شده بود بالا رفت، آنگاه فرمود آنها را وزن کنند. وزن آنها همان وزن زنجیر بود. عمر از این کار شگفت‌زده شد.

در تهذیب آمده که مردی به **امیر مؤمنان** عرض کرد: سوگند یاد کرده‌ام فیل را وزن کنم. امام فرمود: بر کاری که قدرت ندارید، چرا قسم می‌خورید؟! مرد گفت: دیگر گرفتار شده‌ام. امام دستور داد قایقی را که در آن چوب بود آوردند، سپس چوب بسیار از آن برداشت، بعد منبع آب را به اندازه‌ای که معلوم شده بود (پیش از اینکه چوب‌ها بیرون آورده بشوند) علامت زد، سپس فیل را در قایق گذاشتند تا خط آب به مقدار علامتی برگشت که منبع آب در مرحلهٔ نخست تا آن حد پایین رفته بود، آنگاه فرمود الوارها را که بیرون آورده، وزن کنند و بعد که وزن شد فرمود: این وزن فیل است.[2]

۱ـ شرح الاسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری، ص ۶۸.

۲ـ تهذیب، ج۸، ص ۳۱۸

هیئت و نجوم

۱۳) از دیگر کسانی که از دانش امام بهره برده‌اند، منجمان‌اند که امام داناترین آنان است.

حدیثی مستند به سعید بن جبیر آمده که دهقانی به پیشواز امیر مؤمنان آمد. در روایت قیس بن سعید آمده فرخان بن شاشورا نام داشت. از مدائن به طرف پل[۱] بغداد آمده بود و به حضرت عرض کرد: **ای امیر مؤمنان!** ستارگان طالع نحس هستند و سعد و نحس به هم ریخته، در مثل این روز بر خردمند لازم است خود را پنهان کند. این روز برایت سخت است که دو ستاره قِران شده (مقرون به هم) میزان واژگون است و از برج تو آتش بر می‌خیزد و جنگ برای تو شگون ندارد.

امیر مؤمنان فرمود: ای دهقان که از نشانه‌ها پیشگویی می‌کنی و از تقدیر می‌ترسانی! دیشب صاحب میزان چه کسی بود؟ صاحب سرطان در کدام برج بود و طالع اسد چقدر بود و ساعت‌ها در حرکت‌ها چگونه بودند وکنیزان و فرزندها چه اندازه بودند؟ دهقان گفت: به اسطرلاب نگاه می‌کنم و پاسخت را می‌دهم. **امیر مؤمنان لبخند زد و فرمود:** وای بر تو ای دهقان! تو ثوابت را به حرکت در می‌آوری یا چگونه دربارهٔ سیّارات حکم می‌کنی و ساعت‌های برج اسد با مطالع چه نسبت دارند و سیارهٔ زهره با توابع و جوامع چگونه است و فلک کنیزان متحرک کدام است و پرتو منیرها چه مقدار است و در ظهر چه به دست می‌آید؟ عرض کرد: **ای امیر مؤمنان! به اینها علم ندارم.** فرمود: وای بر تو ای دهقان! آیا علمت تو را بدین‌جا رسانده که حکومت در خاندان پادشاه چین منتقل گشته، خانه‌ای در زنگبار آتش گرفته، آتش آتشکدهٔ فارس خاموش شده، منارهٔ هند خراب شده، سراندیب زیر آب رفته، قلعهٔ اندلس شکاف برداشته، پاتریارک روم در آن سرزمین شکست خورده است؟

۱ـ در کتاب خبر آمده که جسر (پل) درست است.

در روایت دیگر چنین آمده: دیروز در چین خاندانی از بین رفت؟ برج ماچین شکافته شد؟ دیوار سراندیب ریخت؟ پاتریارک روم در ارمنستان فرار کرد؟ عالِم یهود در ایله مُرد؟ مورچه‌ها در وادی غله سربرداشتند و شاه آفریقا درگذشت؟ آیا اینها را می‌دانستی؟ عرض کرد: نه‌ای امیر مؤمنان!

در روایت دیگر آمده که امام فرمود: گمان می‌کنم بر اساس اختلاف سیارهٔ مشتری و زحل قضاوت می‌کنی. مشتری در شفق برای تو شعله برافروخته و شعاع مریخ در سحرگاه آشکار گشته و جرم آن به جرم ماه پیوسته است. دیروز هفتاد هزار عالَم سعد بود و در هر یک از آنها هفتاد هزار زاده شدند و امشب هم به همان اندازه می‌میرند و این مرد با دست به سعد بن مسعده حارثی که جاسوس خوارج در اردوی امام بود اشاره کرد یکی از آنان است. سعد از اشارهٔ امام فکر کرد فرمان می‌دهد او را بگیرند. ازاین‌رو همان لحظه از ترس مُرد.

پس از فرمایش امام و اتفاقی که افتاد، دهقان از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، امیر مؤمنان از او پرسید: آیا تو را از چشمهٔ توفیق سیراب نکردم؟ عرض کرد: بله، فرمود: من و یارم هیچ کدام نه شرقی هستیم و نه غربی. ما برخاستهٔ قطب و نشانه‌های فلکیم اما اینکه گفتی «از برج تو آتش برخاسته و از آن برج سرطان آشکار گشته»، بر تو لازم بود این امر را نه بهر ضرر، بلکه به نفع من تعبیر کنی. نور و تابش آن برج پیش من می‌ماند و شعله و آتش آن می‌رود. این مسأله‌ای دقیق است. اگر حسابگری، آن را محاسبه کن. دهقان که این را شنید و دید عرض کرد: **گواهی می‌دهم** که خدایی جز اللّٰه نیست و محمد ﷺ پیامبر خداست و تو ای علی ولیّ خدایی.[1]

۱۴) از دیگر کسانی که دانش خود را وامدار امامند، حسابدارانند که امام بیش از اینان از آن بهره‌مند است. مسأله هشت قرص نان بر این مطلب دلالت دارد که آن را شیخ طوسی در کتاب النهایه آورده، در چند کتاب دیگر نیز آمده است.[2]

۱ـ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۵۷ از ترجمه صابری استفاده شد.

۲ـ دو مرد همسفر شدند. یکی پنج قرص و دیگی سه قرص نان داشت. مردی با آنان هم‌غذا شد

کیمیاگری

۱۵) کیمیاگران نیز وامدار امام‌اند که خود بیشتر از همه بهره‌مند است. در اثنای سخنرانی از امام پرسیدند: **آیا کیمیا وجود دارد؟** فرمود: بوده، هست و خواهد بود. پرسیدند: از چیست؟ فرمود: «از جیوهٔ سیماب، سرب، زاج، آهن مزعفر، زنگار سبز مس که بر عابر خود نگه داشته نمی‌شود». **گفتند: عقل ما به این جاها نمی‌رسد!** فرمود: مقداری را مزرع و قدری را آب قرار بدهید و مزرع را با آب سیراب کنید و کار تمام است. عرض کردند: ای امیر مؤمنان! بیشتر توضیح بفرما، فرمود: بیشتری نیست. **حکیمان قدیم** بیشتر از این نگفته‌اند، مبادا مردم آن را بازیچه کنند.

طب

۱۶) از دیگر آموختگان مکتب امام علیه‌السلام طبیبان‌اند که حضرت بیش از آنان حاذق است. از ابوعبدالله **[امام صادق علیه‌السلام]** روایت است: اگر پسری بیضهٔ سست و آلت کوتاه داشته باشد و چشمش فرو افتد، جزء کسانی است که به خیرشان امید است و از آسیبشان ایمنی است اما اگر پسری دارای بیضه و آلت درشت باشد و خیره نگاه کند، از افرادی می‌باشد که نه به خیرشان امید است و نه از شرشان ایمنی! نیز فرمود: فرزندی که شش یا هفت و یا نه ماهه به دنیا آید، زنده می‌ماند ولی اگر هشت ماه به دنیا آید می‌میرد.

نیز فرمود: شیر و ادرار دختر از مثانهٔ مادرش می‌جوشد اما شیر پسر [که می‌نوشد] از بازوها و شانه‌ها می‌آید.

همچنین از امام روایت شده: نوزاد هر سال به اندازهٔ چهار انگشت به انگشتان او رشد می‌کند.

← و هشت درهم به آن دو داد. بر سر تقسیم اختلاف کردند. امام فرمود: یک درهم برای آنکه سه قرص و هفت درهم برای آنکه هشت قرص داشته است چون ۲۴ ثلث می‌شود که فرد دارای سه قرص هشت ثلث خورده، همسفر هشت ثلث و مهمان نیز هشت ثلث، پس از هشت درهم، یکی به این فرد می‌رسد!

مردی از امیر مؤمنان پرسید: چرا فرزند گاهی مانند پدر و عموی خود می‌شود و گاهی مثل مادر و خاله‌اش؟ امیر مؤمنان به امام حسن فرمود: پاسخش را بده، امام فرمود: اگر مرد با دلی آرام وبدنی دور از آشفتگی به سراغ همسرش برود، دو نطفه مثل دوکشتی‌گیر با یکدیگر مبارزه می‌کنند. اگر نطفه مرد بر نطفهٔ زن غلبه کند، فرزند مانند پدرش می‌شود اما اگر نطفه زن بر نطفهٔ مرد برتر شود، فرزند شبیه مادر می‌شود، ولی اگر مرد با دلی نگران و بدنی آشفته و ناآرام به سراغ همسرش برود. نطفه درهم می‌آشوبد و در سمت راست یا چپ رحم می‌افتند. اگر نطفه در سمت راست رحم جا بگیرد، بر رگ‌های عمو و عمه‌ها می‌افتد و فرزند شبیه عمو و عمه می‌شود اما اگر نطفه در سمت چپ رحم بگیرد، بر رگ‌های دایی‌ها و خاله‌ها می‌افتد و فرزند شبیه دایی‌ها و خاله‌ها می‌شود.

پس آن مرد برخاست درحالی‌که می‌گفت: خدا بهتر می داند رسالت خود را کجا قرار دهد. روایت کرده‌اند آن مرد که سؤال کرده بود، خضر علیه‌السلام بود.

۱۷) از دیگر آموختگان مکتب امام، عالمهان بر طریقت‌اند[۱] که اعتراف دارند امام سرچشمه دانش اینان است و برای غیر ایشان جز اندکی آموزه یافت نمی‌شود. حتی مشایخ و بزرگانشان گفته‌اند: اگر علمی از علومی که ما داریم، تفریغ (استنباط) و اظهار شود، در این باره شاخص می‌گردیم.

اعلم (داناترین) فرد امت

پیروان مذاهب سُنی روایات بسیاری نقل کرده‌اند که حضرت داناترین فرد امت

۱ـ قابل تذکر است که منظور از طریقت برخلاف این عده‌ای که ادعا کرده‌اند تصوف نیست زیرا به اثبات رسیده است تصوف دارای مایه‌هایی است که با مبانی اسلامی سازگار نیست و اگر بعضاً نشانه‌هایی از اسلامیت در تصوف کنونی دیده شود مبدأ آن «اللمع» ابوسراج و «تعرف» کلاباذی و «قوت القلوب» ابوطالب مکی و «احیاءالعلوم» محمد غزالی می‌باشد زیرا اینان بعد از آشکار شدن نشانه‌های مغایرت‌های تصوف با اسلام کوشیده‌اند برای این معجون هر جایی شناسنامه مسلمانی تهیه نمایند (ناشر).

است، از جمله روایتی که **احمد بن حنبل** در مسندش به استناد جندب بن مسیّب آورده که **عمر می‌گفت:** از مشکلی که در آن ابوالحسن [امام علی] در دسترس نباشد، به خدا پناه می‌برم. بعداً با تفصیل بیشتر به خواست خدا حدیث خواهد آمد. به استناد گفتهٔ دوگروه شیعه و سنی، امام در دانش بی‌نظیر است. وقتی چنین باشد، برای امامت، سزاوارتر و شایسته‌تر از دیگران است زیرا تقدم داشتن مفضول بر فاضل قبیح است. آیا کسی که دارای **بصیرت** بالاست و **پژوهشگری** منتقد و **هوشیاری** روشندل و **زیرکی** با نظر درست است و دارای **عقلی** درخشان و **رأیی** نیکوست، شایسته می‌باشد کسی را که از او دانش‌های شکوفا و دلایل قاطع و نشانه‌های روشن و آیات گویا و معجزات نمایانگری صادر شده، مقدّم ندارد؟

خدا کجاست؟!

به بعضی رشته‌ها اشاره شد، از جمله کسی که از خدا می‌پرسید که کجاست، اگر بگویند در آسمان **بر فراز عرش است،** روا داشته خدا مانند اجسام دارای جا و مکان باشد اما پروردگار ما از داشتن جا و مکان اجلّ و برتر است. یا اینکه به مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر باشد. **شیخ مفید** درکتاب ارشاد نقل کرده که یکی از **عالمان یهودی** نزد ابوبکر آمد و بدو گفت: تو جانشین پیامبر میان این امتی! گفت: آری، پرسید: در تورات یافته‌ایم که جانشینان پیامبر داناترین فرد امت‌اند، پس **بگو خدا کجاست،** در آسمان است یا در زمین؟

ابوبکر پاسخ داد: در آسمان بر فراز عرش است، **یهودی** گفت: پس زمین را خالی از او می‌بینم و بنا برگفته تو او در مکانی هست و در جایی دیگر نیست، **ابوبکر** بدو گفت: این سخن زندیقی‌هاست. از من دور شو وگرنه تورا می‌کشم. دانشمند **یهودی** شگفت‌زده برگشت درحالی‌که اسلام را مسخره می‌کرد. **امیر مؤمنان**علیه‌السلام به وی برخورد و بدو گفت: **ای یهودی!** می‌دانم چه پرسیده و چه پاسخ شنیده‌ای اما **ما می‌گوییم:** خدا خودش «جا و مکان» را آفریده و معنا داده، خود بی‌جا و بی‌مکان

است و اجل از آن است که مکان او را در برگیرد. او در مکان غیر مماسّ و غیرمجاور است و به هر چه در مکان است، داناست و هیچ چیز از آن دور از تدبیر الهی نیست. مطلبی در یکی از کتاب‌های شما آمده که آن را به تو می‌گویم و سخنم را تصدیق می‌کند. اگر بشنوی ایمان می‌آوری؟

یهودی عرض کرد: آری. **امام فرمود:** آیا در یکی از کتاب‌های شما نیامده که **موسی** بن عمران علیه‌السلام روزی نشسته بود که **فرشته‌ای** از شرق آمد و **موسی** از او پرسید: از کجا می‌آیی، گفت: از نزد خدا، سپس **فرشته‌ای** از غرب نزدش آمد و حضرت از وی پرسید: از کجا می‌آیی، گفت:از نزد خدا، باز **فرشته‌ای** نزدش آمد و گفت: از آسمان هفتم از پیش خدا می‌آیم. **باز فرشته‌ای** دیگر و گفت: از هفت طبقه زیر زمین از نزد خدا می‌آیم. **موسی** علیه‌السلام گفت: منزه است خدایی که مکانی از او خالی نیست و به مکان دیگر نمی‌باشد. **یهودی گفت:** گواهی می دهم که معبودی جز اللّٰه نیست و محمد رسول خدا و تو امیر مؤمنانی. نیز اینکه این مطلب حق روشنگر است و تو برای مقام پیامبر از کسانی که بر آن چنگ زده چیره گشته‌اند سزاوارتری.[1]

ابن‌حَبِر[2] دانشمند با پاسخی که از امام شنید و آن را حق روشنگر خواند، استدلال کرد که **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام **برای مقام رسول اللّٰه ازکسانی که بر آن چنگ زده‌اند، سزاوارتر است** و جواب امام صلاحیت دارد به عنوان پاسخ جانشین پیامبر تلقی شود، نیز می دانست پاسخ نخست (جواب ابوبکر) نادرست می‌باشدو در آن حد نیست که توسط فردی آگاه گفته شود چه رسد به جانشین پیامبر!

صفات امام در کتاب‌های آسمانی

از بسیاری از اهل ذمه که تورات و کتاب یوشع بن نون و دیگر کتب آموزه‌های دینی‌شان را که کتب نبوت نامیده می‌شود خوانده‌اند، پرسیده‌ام و گفته‌اند: کتب

۱ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۰۲، با اختلاف اندک در بعضی واژه‌ها.

۲ـ حَبِر (به فتح ف و کسر حاء) عالِم صالح و رئیس کاهنان یهود.

مذکور می‌گوید: **جانشین پیامبر باید داناترینِ مردمان باشد.** رأی خلیفه باید درست‌ترین، با حکمت‌ترین و او باید بافهم‌ترین باشد. باید **در حَسَب و نسب** از همه برتر و نسبت به دنیا از همه زاهدتر (بی‌میل‌تر) باشد و بیش از همه ترک دنیا گوید. این مطلب را تورات در جزء پنجم از سِفر دوم و در جزء اول از سِفر پنجم گفته، چه بسا آن عالِم یهودی بدین مطالب که در کتب پیشین است، استدلال کرده، بنابراین کتاب‌های پیشنیان و احادیث دو گروه شیعه و سنی به نقل از پیامبر هدایتگر می‌گویند که لازم است وصی داناترینِ امت باشد.

در آغاز فصل هفتم به نقل از اَنَس و دیگران گفتیم که **پیامبر** به سلمان فارسی فرمود: **می‌دانی چرا موسی به یوشع وصیت کرد؟** عرض نمود: خدا و رسولش داناترند، فرمود: بدو وصیت کرد **چون پس از خود، یوشع داناترین فرد امت بود.**

با دلایلی که گذشت آشکار گشت **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام **داناترین فرد امت است،** پس به دلیل کتب پیشنیان و احادیث وارده از طریق‌های گوناگون لازم است پس از رسول اللّٰه او خلیفه و جانشین باشد و چون **ابوبکر دانش‌های لازم را ندارد،** خلیفه بودنش منتفی است. نقل است که **ابوبکر** پس از هفده سال توانست سوره بقره را حفظ کند و پس از آن به عنوان ولیمه چند گوسفند سر بُرید. دربارهٔ دانش‌های امیر مؤمنان علیه‌السلام **ابن عودی** (خدایش بیامرزد) گفته:

مَن ذا یسامیه بمجد...؛ چه کسی در مجد و سربلندی همسنگ علی علیه‌السلام است[1] که دائم می‌فرمود: از حلال و حرام از من بپرسید. بپرسید که **در سینه‌ام علمی است که از مصطفی به ارث برده** و از این دانش چیزی فروگذار نکرده‌ام. از راه‌های آسمان بپرسید که به آن داناترم تا پیمودن راه‌های زمینی و اگر خدا پرده را از جلو دیدگانم کنار می‌زد، هیچ یقینم اضافه نمی‌شد و افزون بر آنچه می‌دانم و می‌فهمم، بر دانشم افزوده نمی‌شد.

۱ـ درنسخهٔ خطی: من ذا ینافیه (چه کسی با امام منافات دارد) که اشتباه است.

زاهی سروده:[۱] **ما زلتَ بعد...**؛ پیوسته پس از رسول اللّٰه تنها دریایی بودی که آیندگان را سیراب می‌کردی. دریایی که موجش دانش و عمق آن برهان و ساحلش بردباری وگوهرش تقوا بود.

سید حمیری گفته: **علی امیرالمؤمنین أخو...**؛ علی امیر مؤمنان و مرد هدایت اوست. برترین همه، چه پابرهنه و چه کفشدار. احمد صلی الله علیه و آله همهٔ علم را یک‌جا بدو با سِرّگفت و از بین همه مردم فقط امام بود که توانست درک کند و در یک مجلس آن همه دانش و هزار حدیث هدایتگر را جمع کرد واز هر کدام از آنها برایش هزار در باز می‌کردو او همه را آن‌طور که بود یاد گرفت.[۲]

صاحب بن عباد سروده: **هل مثل...**؛ آیا رأی تو همانندی دارد؟ آشکارا گفتند: اگر علی نبود، در فتوایمان هلاک می‌شدیم![۳]

نیز گفته:[۴] «**مَن کالوصی...**؛ **چه کسی مثل علی، وصیّ** رسول اللّٰه پیشگام در اسلام است، حال انکه قوم گمراه یا نادان بودند؟ **چه کسی مثل علی، وصیّ** رسول اللّٰه قهرمان مشکلات است و او دریایی می‌باشد که کرانه‌هایش موّاج است؟![۵] **چه کسی مثل علی، وصیّ** رسول اللّٰه در مخمصه‌ها فریادرس است که ایثار کرد و غذایش را بخشید؟! در جنگ بدر شرح ایستادگی امام را برگزین، که در لوح محفوظ است و وحی بیانگرش می‌باشد و تو **ای جنگ اُحد!** با دلاوری‌هایی که از علی علیه السلام بازگو کرده‌ای، بگو در عالم کسی نیست که توان سرکشی داشته باشد. **ای سورهٔ برائت!** گویا باش و شادمان چون از متولی [امام علی] بیان شود، زیباپوش گشته‌ای!».

۱ـ ارشد مفید، ج ۱، ص ۲۰۲ و در نسخهٔ خطی زاهری آمده است.

۲ـ دیوان حمیری، ص ۴۶۰. ۳ـ دیوان صاحب، ص ۱۱۰.

۴ـ همان، ص ۱۴۳ از قصیده‌ای طولانی.

۵ـ بیت در دیوان آمیختهٔ دو بیت است: چه کسی مانند علی وصی قهرمان حماسه‌هاست و شمشیر از علاقه‌مند می‌گیرد و بدو می‌دهد. چه کسی مانند علیِ وصی، پهلوان مشکلات است و دانشش دریایی است که کرانه‌هایش مواج است.

فصل سیزدهم

طالوت

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

خدا فرمود: «و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده؟! پیامبرشان گفت: در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست»[1] از این آیه محکم قرآن عظیم آشکار می شود دلیل برگزیدن و علت حقانیت مقدّم داشتن طالوت بر دیگران این بود که خدا بدو در علم و قدرت جسمانی برتری بخشید.

آیه همخوان با دلایل عقلی است که کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند مگر اینکه ضروریات را انکار کند در اینکه سزاوار و محقّ و **لازم است در امامت، اعلم (داناتر)**

۱ـ بقره، ۲۴۷.

مقدّم شود نه کسی که در دانش با وی برابری نمی‌کند. ملاحظه می‌کنید کسی را که از شافعی و ابوحنیفه [در فقه] کمتر می‌دانیم، بسیار قبیح است بر آن دو مقدّم کرد. اگر پادشاه کسی را وزیر گرداند که در علم سیاست و تدبیر احوال، بصیرت و آگاهی ندارد، خردمندان بدین خاطر کارش را قبیح و ناروا می‌شمرند. در فصل دوازدهم و... گذشت که علی بن ابیطالب علیه‌السلام پس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بنا بر گفتهٔ دوگروه شیعه و سنی، داناترین فرد امت بوده، ازاین‌رو لازم است از او پیروی کرد و خدا فرمود: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! فقط خردمندان متذکر می‌شوند»[۱]

هر که برتر، بالاتر!

عالِم امت، برترین فرد امت از لحاظ علمی و عملی است. **ابوعلی سینا** در کتاب شفا در فن خطابه می‌نویسد: «سزاوار است مشاور به اندازهٔ نیاز همه به همدیگر بصیر (آگاه) باشد و حالِ فاضلان و ثروتمندان را بداند و آن‌گونه مشورت دهد که دربردارندهٔ مصلحت عام باشد».

این حکیم چنان‌که از سخنش بر می‌آید لازم می‌داند به دلیل عقل سلیم و حکمت قدیم جز از کسی که دانا به تمامی امور و آگاه از فنون و مصالح است مشورت نخواهیم. بدین کار قرآن سخن گفته، گواه درستی‌اش عقل و خرد است و حُکما آن را لازم دانسته‌اند، پس دلیلی بر بطلانش نیست. به دلیل شواهدی که از قول دوگروه شیعه و سنی گذشت، از آن رو که **امام داناترین فرد امت است،** اعلم (داناتر) و افضل (برتر) است. توضیح و بیان فضل:

۱ـ زمر، ۹ «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

معنای لغوی و اصطلاحی فضل

فضل لغتاً یعنی زیادتی دو فزونی. گفته می‌شود: فضل شیء بر شیء یعنی بر آن فزونی یافت وگفته می‌شود: مرد صاحب فضل، یعنی دارای کمال در علم و... به معنای دیگر نیز می‌باشد. خدا فرمود: «خدا مجاهدانی راکه با مال و جان خود جهاد کردند، بر ترک کنندگان جهان فضل و برتری مهمی بخشیده»[1] یعنی پاداش بیشتر داده، نیز فرمود: «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند به خاطر فضل و برتری‌هایی که خدا از نظر نظام اجتماع برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان در مورد زنان می‌کنند».[2] مقصود برتری عقل و رأی (تشخیص) است، وگفته شده: فضل در آیه به معنی برتری مطلق است، یعنی تمامی آنچه بدان خدا مردان را بر زنان برتری داده، مثل زیادتی در ارث وگواهی دادن و... فاضل یعنی زیادتی و فزونی، افضل یعنی آنکه زیادتی بیش از همه دارد. واژهٔ افضل بر وزن افعل بر دوگونه کاربرد دارد:

یک: برتری چیزی در زمینه‌ای مشترک، که فاضل مزیتی خاص خود افزون دارد. مزیت یا در نَفس موضوع مشترک است مثل کسی که شجاع است اما دیگری از وی شجاع‌تر می‌باشد یا فزونی به خاطر مزیتی دیگر است که برای آن پایین‌تر یافت نشده مانند کسی که افزون بر شجاعت، سخاوت هم دارد.

دو: برتری چیزی در زمینه‌ای غیرمشترک مثل فرمودهٔ خدا: «بهشتیان در آن روز

۱ـ نساء، ۹۵ «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلّاً وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً».

۲ـ نساء، ۳۴ «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً».

قرارگاهشان از همه بهتر و استراحتگاه‌شان نیکوتر است».[۱] گونهٔ دوم، مقید است اما اگر مطلق بود، مقصود زیادتی در فضل مشترک است،که در دلالت و شهرت، بیشتر آمده است. وقتی صفاتی همچون دانش، بخشندگی، شجاعت، زهد، پارسایی، قضاوت و... بین علی علیه‌السلام و ابوبکر متفاوت است، بدین خاطر روا نیست گفته شود: علی افضل از ابوبکر است [چون اصلاً ابوبکر برتری و فضلی ندارد] و شاعر چه نیک سروده: «**متی ما أقل**...؛ هرگاه بگویم: مولایم از آن دو [ابوبکر و عمر] افضل است، امام را برتری نداده، بلکه تنقیص کرده‌ام [چون دیگران که فضلی ندارند] نمی‌بینی که به تیزی شمشیر توهین شده اگر بگویی این شمشیر از چوب بُرنده‌تر است؟!»

افضل به سه صورت استفاده می‌شود:

۱) با الف و لام مثلاً می‌گویی زید الافضل.

۲) با «مِن» (از) مثلاً می‌گویی: زید أفقه مِن عمرو؛ زید از عمرو فقیه‌تر است بدین معنا که فقه وی بر فقه او برتری دارد.

۳) به صورت اضافه مثلاً می‌گویی: زیدُ أفضل القوم؛ زید برترینِ قوم است. یعنی برخی افراد قوم برتراند اما برتری زید بر برتری آنان فزونی و زیادتی دارد.

به نقل از پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت در فصل هشتم گفتیم: پیامبر به دخترش **فاطمه** علیهاالسلام فرمود: «تو را به کسی دادم که از لحاظ بردباری، بزرگ‌ترین (أعظم) از لحاظ اسلام آوردن، پیشگام‌تر از همه (أقدم) و از نظر دانش، داناتر از همگان است (أعلم).»

فرمایش نبوی بر وزن افعل است که مقتضی است **علی** علیه‌السلام **بر دیگران زیادتی و فزونی داشته باشد** گرچه در بشر بودن مساوی با بقیه باشد. علت اینکه بدان خاطر از

۱ـ فرقان، ۲۴ «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً».

همگان افضل (برتر) گشته، رسیدن به غایت حکمت و درک دانش‌های ربانی علماً و عملاً است. الف در اعظم و اقدم و اعلم، الف تفضیل نامیده می‌شود. از **سیبویه نقل است:** احمد بر وزن افعل به دلیل وجود الف تفضیل، بر فضل پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگر پیامبران دلالت دارد. پس لازم است الف در صفات علی علیه السلام بر فضلش بر دیگر خویشان و صحابه دلالت داشته باشد چون الف تفضیل وجود دارد.

انواع فضل

فضل «جنس» است و پنج نوع دارد:

اوّل: فضیلت (برتری) علمی: علم به امور کلی و جزئی؛

دوم: فضیلت عملی یعنی آدمی برترین اعمال بدنی را انجام بدهد مثل عبادات و زهد که بدان سرای آخرت حاصل می‌شود.

سوم: فضیلت مالی که آدمی نیازمند دیگری نباشد بدو محتاج باشند.

چهارم: فضیلت جاهلی که انسان صاحب دولت و زور و قدرتمند باشد.

پنجم: فضیلت نَسَبی که آدمی از یک یا دو طرف هاشمی باشد و نسبتش از طرف زنان از پلیدی‌های داخلی پاک باشد.

این انواع اصلی فضل بود گرچه انواع دیگری نیز دارد که قابل اعتبار نیست.

اگر با دیده حق‌بین، پاک از آلودگی‌های هوا و هوس وگمراهی که بر آن سرمهٔ هدایت و راستی کشیده‌اند بنگرید، می‌یابید در علی بن ابیطالب علیه السلام تمامی انواع پنجگانهٔ فضل جمع است.

اول از همه دانش. سخن در این باره گذشت که به استناد فرمایش نبوی و روایات دوگروه شیعه و سنی، برتری علمی امام ثابت است اما معلوم است ابوبکر دارای علم نیست و در این باره شکی نیست. به طور گذرا از جمله شواهدی که **دانش علی** علیه السلام را روشن می‌کند، روایتی است که ابونعیم حافظ در کتابش به نام حلیةالاولیاء آورده، حدیث مستند به علقمه از عبدالله است که نزد پیامبر بودم و

دربارهٔ علی پرسیده شد، فرمود: حکمت ده جزء تقسیم شد. نُه جزء به علی داده شد و یک جزء به مردم.[۱]

جدّم در «نخب» از ابن عباس روایت کرده: [به خدا سوگند] نُه دهم **دانش به علی بن ابیطالب داده شد** و در یک دهم باقی مانده نیز داناترین مردمان است.[۲]

در تفسیر نقاش به نقل از ابن عباس: علی علیه‌السلام دانش آموخت که رسول اللّٰه بدو یاد داد و خدا به رسول اللّٰه یاد داد، پس دانش پیامبر از علم خداست و دانش علی از علم پیامبر و دانش من (ابن عباس) از علم علی. دانش من و اصحاب محمد در مقایسه با دانش علی علیه‌السلام مثل قطره نسبت به هفت دریاست!

در کتاب ابوالحسن بصری است: **خضر** علیه‌السلام گنجشکی دید که قطره‌ای از دریا برگرفت و در دست **موسی** علیه‌السلام گذاشت، حضرت پرسید: چیست؟ گنجشک گفت: به خدا دانش شما در مقایسه با دانش **وصیّ پیامبری که در آخرالزمان می‌آید،** جز بدین اندازه که با منقارم از دریا برگرفتم نیست! خبر به صورت کامل در فصل ۴۶ ان‌شاءاللّٰه می‌آید. **گفته‌های عمر** در این باره بسیار است: **خطیب** در کتاب «الاربعین» آورده که عمر گفت: دانش شش قسمت است. **علی بن ابیطالب** پنج ششم را دارد و مردم یک ششم و در این یک ششم هم با ما شریک است حتی از ما بدان اعلم (داناتر) است.[۳]

عمر نیز دربارهٔ امام گفت «اعلم» که الف تفضیل دارد، پس برتری امام بر سایر مردمان را لازم دانسته، کسانی که «عمر» را باور دارند، سخنش برایشان حجتی روشن است. اگر تعداد این جنس را برگیرم و شمارش کنم، چندین جلد کتاب خواهد شد چون دانش آن در تمامی کتاب‌های شیعه و سنی پراکنده است. می‌توانید بگویید همهٔ آنها یا بیشتر آن کتاب‌ها را از امام علی علیه‌السلام برگرفته‌اند.

۱ـ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۴.
۲ـ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۱۴، قریب بدین مضمون.
۳ـ کشف‌الغمه، ص ۱۱۵.

نوع دوم فضیلت عملی که برای امام حاصل است، نه دیگران، چون زهد و عبادت امام مشهور است و دلیل بر آن فرمایش خداست: «از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند».[1] **امام اعلم امت است** به دلایلی که گذشت پس خشیت خدا در دل امام به بالاترین حد ممکن است که ریشهٔ زهد و عبادت است. کسی که دانش والا ندارد، برعکس است.

نوع سوم فضیلت مالی و اینکه آدمی نیازمند دیگری نباشد بلکه دیگران بدو محتاج باشند، که این نیز برای علی علیه‌السلام فراهم آمده چون وقتی به آب نیاز داشت، خدا از بهشت سطل و از فردوس اعلا دستمال فرستاد و هنگامی که به غذا احتیاج داشت، خدا مائده (سفرهٔ غذا) برایش فرستاد. فردی که موادش به مواد الهی و بخشش‌های ربانی متصل است، کسی بی‌نیازتر از وی نیست.

سطل و حولهٔ بهشتی

این حدیث را پیروان مذاهب چهارگانه روایت کرده‌اند، از جمله فقیه شافعی ابن مغازلی به استناد اَنَس که **رسول الله به ابوبکر و عمر فرمود: نزد علی بروید تا به شما بگوید دیشب بر او چه‌گذشته** و من پس از شما می‌آیم. ابوبکر و عمر رفته، من [انس] نیز همراهشان رفتم، پس ابوبکر و عمر از علی اذن خواستند، امام نزدشان آمد و پرسید: ابوبکر! چیزی پیش آمده؟ عرض کرد: نه، جز خیر پیش نیامده، پیامبر به من و عمر فرمود: نزد علی بروید تا به شما بگوید بر او چه گذشته است. در این هنگام رسول الله رسید و فرمود: علی! به این دو بگو دیشب بر تو چه گذشته، گفت: ای رسول الله! حیا می‌کنم. فرمود: به این دو بگو که خدا از گفتن حق حیا نمی‌کند، پس علی علیه‌السلام فرمود: آب برای طهارت لازم داشتم و صبح کردم و می‌ترسیدم نماز از دستم برود [قضا شود] پس حسن را از یک سو و حسین را از سوی دیگر برای

۱ـ فاطر، ۲۸ «وَمِنْ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ».

آوردن آب فرستادم اما دیر کردند و نگران شدم و ناگهان دیدم سقف شکافت و از آسمان سطل آبی که رویش پوشیده با دستمالی بود. فرود آمد. وقتی روی زمین قرار گرفت، دستمال را از روی سطل برداشتم و دیدم پر آب است، پس برای نماز طهارت گرفتم و غسل کردم و نماز گزاردم. سپس سطل و دستمال بالا رفت و سقف به هم آمد.

پیامبر به علی فرمود: سطل از بهشت و آب از نهر کوثر بود و دستمال از حریر بهشتی، چه کسی همانند تو در آن شب است ای علی که جبرئیل به تو خدمت می‌کند؟![1]

این حدیث را **صدرالائمه اخطب خوارزم** نیز روایت کرده، سندرا مرفوع به اَنَس رسانده، که می‌گوید:

رسول خدا برایمان نماز عصر گزارد و در رکوع [رکعت اول] درنگ کرد آنقدر که گمان کردیم وحی بر او نازل شده و نماز را رها و فراموش کرده، اما سر برداشت و سمع‌اللّٰه لمن حمده گفت، بعد نماز را کوتاه کرد و سلام داد و آنگاه رو به ما کرد. صورتش مثل ماه شب چهارده میان ستارگان می‌درخشید! بعد روی پاشنه‌هایش ایستاد و قامت بلند کرد. آن قدر که مسجد از نور صورتش درخشان شد، سپس به صف اول جماعت نگاهی کرد، یارانش را یکی یکی می‌نگریست و بعد به صف دوم نگاه کرد و سپس به صف سوم و یکی یکی حاضران را مورد تفقد قرار می‌داد. صفوف به نظر رسول اللّٰه زیاد می‌آمد، بعد پرسید: چرا پسرعمویم **علی بن ابیطالب** را نمی‌بینم؟ علی از صف آخر جواب داد وگفت: لبیک لبیک ای رسول خدا، پس پیامبر با صدای بلند فرمود: علی! نزدیک من بیا، علی از روی مهاجر و نصار رد شد تا آنکه مرتضی نزدیک مصطفی گشت، پس پیامبر بدو فرمود: چرا صف اوّل نیامدی؟

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۹۴ با تفاوت اندک در بعضی واژگان.

عرض کرد: شک کردم طهارت دارم، پس به منزل **فاطمه**علیهاالسلام رفتم و صدا زدم: حسن، حسین، فضه اما کسی جواب نداد، ناگهان صدایی از پشت سرم فریاد زد: ای ابوالحسن! ای پسرعموی پیامبر [نگاه کن] نگاه کردم دیدم سطلی طلایی که در آن آب هست و رویش دستمالی است، پس دستمال را برداشتم و بر شانهٔ راستم گذاشتم و به آب اشاره کردم، آب روی دستم می‌ریخت، پس وضو گرفتم و طهارت کامل گشت. آب نرم‌تر از کره، به مزه شهد و با بوی مسک بود. بعد که نگام کردم نمی‌دانم چه کسی آن را برد.[۱]

رسول الله لبخند زد و او را به سینه چسباند و بین دو چشمش را بوسید، سپس فرمود: **ای ابوالحسن!** به تو مژده ندهم که سطل از بهشت و آب و دستمال از فردوس اعلا بودند؟ آنکه برای نماز تو را صدا زد، جبرئیل بود و آنکه دستمال به تو داد، میکائیل بود و سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست! اسرافیل طولانی مدت دستش را در نماز بر زانویم گذاشته بود تا تو به نمازم رسیدی. حال آیا مردم به خاطر آنکه دوستت دارم، مرا سرزنش کنند؟! خدا و فرشتگان از بالای آسمان تو را دوست دارند.[۲]

این حدیث از حدیث نخست کامل‌تر است و هر دو به نقل از **اَنَس بن مالک** است. هر یک از دو حدیث ویژگی متفاوت با دیگری دارد که دلالت دارد دو بار سطل بر امام نازل شده، ابن حماد سروده:

«**اعطیت فی الفضل...**؛ در فضیلت آن‌قدر به تو دادند که به هیچ کس ندادند. چنین متأخران از متقدمان ما نقل کرده‌اند مانند جام و سطل و دستمال که جبرئیل آورد و کسی در این حدیث مخالفت نکرده است».[۳]

وقتی امام به غذا نیاز داشت، از آسمان سفره‌ای نازل شد که هفت روز از آن خوردند. روایات آن در این باره در فصل پنجم گذشت.

۱ـ در منبع: نمی‌دانم چه کسی دستمال و سطل را آورد و چه کسی بُرد.

۲ـ مناقب خوارزمی، ص ۳۰۴.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۷۷.

نوع چهارم: فضیلت جاهلی: آدمی صاحب دولت و سلاح و قدرتمند باشد. فقط علی علیه‌السلام بدین فضیلت آراسته بود، نه دیگر مردمان چون دولت و ولایتش را روح‌الامین (جبرئیل) از آسمان فرود آورد. خدا فرمود: «سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبرش و آنان که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».[1] در فصل سوم گذشت که بنا به گفته شیعه و سنی شأن نزول آیه امام علی است. بی‌شک امام شمشیر داشت و با آن عمود و پایهٔ اسلام، برافراشته شد، درختش بارور گردید، شاخه‌هایش رشد کرد، میوه‌هایش رسید و نهرهایش پرآب و لبریز شد، تا کشت رویید و خیرش بسیار شد و سواره و پیاده‌اش کامل گشت و قاریان و تلاوت کنندگان خواندند: «حزب خدا پیروز است»[2] و فرشتگان گواهی دادند: شمشیری جز ذوالفقار نیست.

نوع پنجم: فضیلت نَسبی که آدمی هاشمی نسب از یک یادو طرف باشد و تبارش دور از پلیدی‌های داخلی از طرف زنان باشد. معلوم است که اصل و نسبی والاتر از تبار بنی‌هاشم معظم و پاک و شریف چه در زمان جاهلیت و چه در اسلام نیست. همین کافی است که پیامبرشان سرور بنی‌آدم؛ وصی‌شان (علی) سرور اوصیا؛ شهید بنی‌هاشم (حمزه) سیدالشهدا؛ فاطمه سرور زنان جهان؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشتی باشد؛ و امیر مؤمنان علیه‌السلام اولین کسی است که از طرف پدر و مادر، دو سره هاشمی بود.

علی علیه‌السلام برتر از پیامبران

این ویژگی‌ها راکه مایهٔ اصلی برتری و فضل است، فقط امیر مؤمنان دارا است،

۱ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۲ـ آیه کریمه در نسخهٔ خطی غلط شده، در سوره مائده، ۵۶ آمده: فانّ حزب اللّٰه هم الغالبون اما در سوره مجادله، ۲۲ آمده: ألا ان حزب اللّٰه هم المفلحون.

نه دیگری. معلوم است آنان که در خلافت با ایشان به رقابت برخاستند، چنین ویژگی‌هایی نداشتند. هر که آنها را داراست، برای خلافت سزاوارتر و محق‌تر است تا کسی که هیچ یک را ندارد چنان‌که قرآن مجید در داستان طالوت فرمود. برتری امام بر تمامی افراد امت عجیب نیست مانند برتری او بر آدم و نوح و داود و سلیمان و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام در خبر **حلیمه سعدیه** (دایهٔ رسول اللّه) آمده، وی وارد بر **حجاج بن یوسف ثقفی** شد. حجاج خواست وی را بکشد چون علی علیه‌السلام را بر سه خلیفه برتر شمرد. وقتی خشم بسیار حجاج نسبت به خود را دید، **حلیمه گفت**: خدا و رسول او را بر آنان برتری داده بلکه از آدم و نوح و داود و سلیمان و ابراهیم و موسی و عیسی برتر است!

حجاج بسیار خشمگین شد و گفت: فضیلت علی چیست؟ **حلیمه پاسخ داد:** از آدم برتر است چون خدا دربارهٔ آدم فرمود: «آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش محروم شد»[1] حال آنکه دربارهٔ **مولایم علی بن ابیطالب** علیه‌السلام سوره هل اتی نازل شد که در آن آمده: «سعی و تلاش شما مورد قدردانی است».[2]

به حکم قرآن همسر **نوح** به وی خیانت کرد اما همسر **علی** علیه‌السلام فاطمه زهراست.

ابراهیم گفت: «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی»[3] **حال آنکه مولایم علی فرمود:** «اگر پرده از جلوی چشمانم کنار رود، بر یقینم افزوده نمی‌شود».

۱ـ طه، ۱۲۱ «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى».

۲ـ انسان، ۲۲ «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً».

۳ـ بقره: ۲۶۰ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

[لیلة‌المبیت]

موسی ترسان بود و در انتظار حادثه[۱] **اما مولایم وقتی در [لیلة‌المبیت] بستر پیامبر خوابید،** نترسید و خدا درباره‌اش نازل کرد: «بعضی جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند».[۲]

داود میان دو چوپان قضاوت کرد که گلهٔ یکی درکشتزار دیگری چریده بود. داود گفت: گوسفندان را می‌فروشند و به عوض کشتزار می‌دهند تا به حالت اول برگردد اما پسرش **«سلیمان»** گفت: پدر! اصل کشتزار و اصل گوسفندان محفوظ است. پرسید: فرزندم! پس چطور حکم بدهیم؟ گفت: پشم و شیر گوسفندان فروخته می‌شود و قیمتش در عوض علف‌های خورده شده داده می‌شود تا به حال اول برگردد. خدا آیه نازل کرد: «حکم واقعی را به سلیمان فهماندیم»[۳] **اما دربارهٔ مولایم** رسول‌الله فرمود:

«علی داناترین شما و علی بهترین شما در قضاوت است». **سلیمان** گفت: «پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد»[۴] **اما مولایم** [علی] فرمود: «ای دنیا! از من دور شو که به تو نیازی ندارم. تو را سه‌طلاقه کردم و رجعتی در آن نیست».

خدا از عیسی علیه‌السلام **پرسید:** «تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید» پاسخ حضرت عذرخواهی بود: «اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو‌اَند و اگر آنها را ببخشی، توانا و حکیمی»[۵] **اما مولایم در مورد غالیان نهروان**

۱ـ اشاره به آیه ۱۸ قصص «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ».

۲ـ بقره، ۲۰۷ «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ».

۳ـ انبیاء، ۷۹ «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ».

۴ـ ص، ۳۵ «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

۵ـ مائده، ۱۱۶ ـ ۱۱۸ «وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي

[که امام را خدا می‌دانستند] خود را در موضع عذرخواهی قرار نداد و همگی را کشت و فرمود: من بندهٔ خدایم و در راه خدا جنگید.

[با شنیدن این استدلال‌ها] خشم حجاج فروکش کرد و به **حلیمه هزار دینار بخشید** و آن را پرداخت سالیانه قرار داد! خبر طولانی است و فقط به مقدار نیاز از آن برگرفتیم. خبری که آوردم، اثبات فضل امام بر برخی پیامبران نامبرده است، نه بر همگی. اگر کسی بر مردمانش فضل و برتری داشته باشد، باید بر آنها مقدّم شود، چنان‌که قرآن در داستان طالوت فرموده است. فضلی که در حدیث حلیمه برشمرده شده، برای اثبات برتری امام بر دیگر مردمان و بر بعضی پیامبران پیشین کافی است.

ابن‌رومی گفته:«رأیتک عندالله...؛ نزد خدا تو را والاتر از پیامبران برگزیدهٔ هدایت یافته دیدم».[1]

← إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

۱ـ دیوان ابن رومی، ج ۲، ص ۶۸۸.

فصل چهاردهم

شبی که در بستر پیامبر خوابید(لیلة‌المبیت)

«وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»

خدا می‌فرماید: «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خدا نسبت به بندگان مهربان است».[1] آیه در شأن امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شد، بدین قرار:

وقتی گروهی از قریش برای کشتن پیامبر گرد آمدند، دستور فرمود مسلمانان هجرت کنند اما خود نتوانست همراهشان از مکه بیرون برود و زمان خروجش را مخفی نگه داشت و نگذاشت قریش بدان پی ببرند تا به سلامت از میانشان خارج شود. خبر عزیمت خود را به پسرعمویش علی علیه‌السلام داد و خواست آن را مخفی نگه دارد و بدو مأموریت داد برای دفاع از پیامبر شب به جای ایشان در بسترش بخوابد. قریشیان نمی‌دانستند علی علیه‌السلام در بستر خوابیده وگمان می‌کردند پیامبر است.

پس **امیر مؤمنان جانش را به خدا بخشید** و در راه پیامبر و پسرعمویش ایثار کرد و **شب در بستر پیامبر خوابیده**، روانداز او را بر سر کشید. افراد قوم که برای کشتن پیامبر همکار شده بودند آمده، همگی پیرامون او را گرفته، سلاح همراه داشته، منتظر

۱ـ بقره، ۲۰۷.

سپیدهٔ صبح بودند تا باکمک هم پیامبر را بکشند تا خونش هدر رَوَد چون گروهی که بر ضد رسول اللّٰه گرد هم آمده بودند، از تمامی قبائل بودند و بنی‌هاشم نمی‌توانست از تمامی آنان انتقام گیرد و خونخواهی کند!

راویان سنی و شیعی

نزول آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام مطلبی مشهور و غیرقابل انکار است[۱] که اینان روایت کرده‌اند: ابراهیم ثقفی، فلکی، طوسی به استناد از حَکَم از سدی از ابی مالک از ابن مالک از ابن عباس، نیز ابوالفضل شیبانی به نقل از **زین‌العابدین** علیه‌السلام و اَنَس و ابی‌زید انصاری از ابن‌علا، چنان‌که ثعلبی از وی و سدی و معبد که آیه درباهٔ علی علیه‌السلام بین مکه و مدینه نازل شده، شبی که بر بستر رسول اللّٰه خوابید. در کتاب فضائل الصحابه از عبدالملک عکبری، و ابی‌مظفر سمعانی به نقل از **علی بن حسین** علیهما‌السلام آمده:

نخستین کسی که جانش را برای رضای خدا فروخت، **علی بن ابیطالب** بود. مشرکان در پی کشتن رسول اللّٰه بودند، پس از رختخوابش برخاست و خود و ابوبکر به راه افتاده، **علی در بستر رسول اللّٰه خوابیده،** مشرکان آمده اما علی را یافتند و رسول اللّٰه را به چنگ نیاوردند.

ثعلبی در تفسیرش، ابن‌عقبه در کتاب ملحمه، ابوالسعادات در فضائل العشره، غزالی در احیاءالعلوم و کیمیای سعادت نیز به نقل از ابی‌یقظان آورده‌اند.

از طریق شیعه اینان آورده‌اند: طوسی، ابن شاذان ابن بابویه، کلینی، ابن عقده، برقی، ابن فیاض، عبدلی، صفوانی و ثقفی به استناد ابن‌عباس و ابی رافع و هند بن ابی هاله: رسول اللّٰه فرمود که خدا به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود: بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، کدام یک از

۱ـ احادیث بسیاری در این باره هست، ر.ک تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰۶؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۲۶.

شما در حق برادرش ایثار می‌کند؟ هر دو از مرگ بدشان می‌آمد. خدا به این دو وحی کرد: نباید مثل ولیّم **علی بن ابیطالب** باشید؟! بین او و پیامبرم محمد برادری ایجاد کردم و **علی زندگی او** [**رسول الله**] **را بر خود ترجیح داده** و در بسترش شبانه خوابیده تا با جان‌نثاری خود جان پیامبر را حفظ کند. تمامی به زمین فرود آیید و جانش را از دشمن حفظ کنید، پس **جبرئیل** فرود آمده، کنار سر حضرت نشسته، **میکائیل** کنار پایش نشست و **جبرئیل** می‌گفت: به‌به به امثال تو ای پسر ابیطالب و خدا به تو بر فرشتگان افتخار می‌کند، پس خدا آیه ۱۱۶ مائده را نازل کرد: «بعضی جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند...».

در مسند **احمد بن حنبل**[۱] حدیثی مرفوع از عمر بن میمون است که مناقب بسیار در بر دارد، از جمله همین آیه که در این باره می‌گوید: **علی**علیه‌السلام **جانش را فروخت** و لباس رسول الله را پوشید و درجایش خوابید و مشرکان گمان کردند رسول خداست!

ثعلبی در تفسیر آیه در سندی مرفوع گفته: وقتی رسول الله خواست هجرت کند، **علی بن ابیطالب** را برای پرداخت بدهی‌هایش و پس دادن امانت‌هایی که نزدش بود، به جاگذاشت. شبی که به سوی غار رفت و مشرکان خانه را محاصره کرده بودند، به امام دستور داد بر بسترش بخوابد.

ثعلبی می‌افزاید: علی علیه‌السلام این کار را کرد، پس خدا به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: بین شما دو نفر برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را درازتر از عمر دیگری قرار دادم، کدام یک از شما برای زندگی برادرش از خودگذشتگی می‌کند؟ هر دو زنده ماندن را برگزیدند، پس خدا به آن دو وحی کرد: آیا مانند **علی بن ابیطالب** نیستید؟ بین وی و محمد برادری ایجاد کردم. پس بر بسترش خوابیده و خود را فدایش کرده و حیاتش را بدو بخشیده، پس به زمین فرود آیید و او را از دشمنش

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۳۱ و نزدیک بدین مضمون در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴ و تفسیر طبری، ج ۹، ص ۲۲۹.

حفظ کنید، پس فرود آمدند و جبرئیل کنار سر امام و **میکائیل** کنار پاییش بودند و **جبرئیل** گفت: به‌به به امثال تو ای **پسر ابیطالب**. خدا به تو بر فرشتگان افتخار می‌کند، آنگاه خدا بر رسولش که رو سوی مدینه نهاده بود، در شأن **علی بن ابیطالب** آیه «بعضی از مردم جان خود را به خدا می‌فروشند...» نازل کرد.

فقیه شافعی ابن مغازلی در مناقبش حدیث **خوابیدن علی علیه‌السلام در بستر رسول الله** را روایت کرده،[1] موفق خطیب خوارزمی نیز به صورت مرفوع آورده که رسول الله فرمود: صبح روزی که در غار بودم **جبرئیل** بر من نازل شد و گفتم: دوستم! تو را خوشحال می‌بینم، گفت: ای محمد! چرا خوشحال نباشم؛ حال آنکه بدانچه خدا برادر و وصی و امام امتت **علی بن ابیطالب** را گرامی داشت، چشمم روشن گشت، پرسیدم: چگونه خدا برادر و امام امتم را گرامی داشت؟ گفت: با عبادت دیشبش بر فرشتگان و حاملان عرش افتخار کرد و فرمود: فرشتگانم! به حجتم روی زمین پس از پیامبرم محمد بنگرید که جانفشانی کرده، به عنوان فروتنی در برابر عظمتم گونه‌اش را بر خاک ساییده، شما را گواه می‌گیرم که او امام آفریده‌ها و مولای مخلوقاتم است.[2]

پاداش جانفشانی

اگر پاداش شبی که علی علیه‌السلام در بستر پیامبر خوابید، با اعمال خلایق سنجیده شود، عمل امام بر اعمال مردم ترجیح دارد چون سبب نجات رسول الله و حفظ جانش و بقای نفس شریف و پاکش شد که فرمان پروردگار را آشکار ساخت. اگر **امیر مؤمنان** نبود، تبلیغ و ابلاغ پیامبر الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کامل نمی‌شد و عمر و بقایش ادامه نمی‌یافت و حسودان و دشمنان بر او دست می‌یافتند، پس هر خیری رهاورد آن باشد، سببش خوابیدن شبانهٔ علی علیه‌السلام است.

۱ـ ص ۱۱۸ در حدیث منا شده.
۲ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۲۵.

وقتی قوم صبح کردند و خواستند [به خیالشان] رسول اللّٰه را بکشند، امام به رویارویی با آنان پرداخت. پس از اینکه فهمیدند علی علیه‌السلام است، از پیرامونش پراکنده شده و برگشتند، درحالی‌که حیله‌شان بر باد رفته، تدبیری که اندیشیده بودند، تباه گشته، از امام دربارهٔ پیامبر پرسیدند که کجاست، فرمود: در حفظ خداست.

درکتاب «نخب المناقب» نوشتهٔ جدم آمده که امام فرمود: نمی دانم. مگر مراقب او بوده‌ام؟ بدو دستور دادید از مکه بیرون برو، بیرون رفته است.

شجاعت و شهامت

امام سه روز در مکه ماند و خانواده رسول اللّٰه را آمادهٔ هجرت کرد و امانت‌ها را برگرداند و جانشین او بود و جایش را پُرکرد. رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله امام را برای برگرداندن امانات گذاشته بود. وقتی آنها را برگرداند، سه روز کنار کعبه اقامت کرد و با صدای بلند فریاد می‌زد: ای مردم! آیا کسی امانتی دارد، آیا شخصی سپرده‌ای دارد، آیا رسول اللّٰه به فردی وعده و قولی داده؟ این سخنان و کارها را با قلبی راسخ و تصمیمی شامخ انجام می داد در حالی که آن زمان ۲۵ سال داشت.

در مکه تنها بود و ساکنان آن حضورش را خوش نداشتند تا اینکه حقوق صاحبان حق را پرداخت و خانوادهٔ رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله را آمادهٔ هجرت و رفتن کرد، با رغم آنکه در نظر کافران جنایت بزرگی کرده بود چون باعث شد دستشان به رسول اللّٰه نرسد. معلوم است اگرکسی مانع رسیدن فردی به هدفش شود، بُغض وکینه‌اش از او افزون‌تر می‌گردد به ویژه که مشرکان هدف بزرگی را از دست داده بودند، با این حال امام میانشان آشکارا با قلبی آرام و دل و زبانی قوی آمد و شد می‌کرد به رغم اینکه همه او را تنها گذاشته، یاوری نداشته وکسانی که می شد او را یاری دهند، گریخته و هجرت کرده بودند. ثابت‌قدمی امام در این وقت بیمناک و لرزش غفلت‌زا پدیده‌ای سترگ است که طبع بشر از آن ناتوان است، و این آیا جز تأیید و یاری خدای بخشنده است؟!

مقایسه جان‌نثاری اسماعیل علیه‌السلام و علی علیه‌السلام

تسلیم شدن امام (تن دادن به خواست پیامبر برای خوابیدن در بستر) مهم‌تر از تسلیم گشتن **اسماعیل** علیه‌السلام برای قربانی شدن به دست **ابراهیم** علیه‌السلام است چون اسماعیل گرچه تسلیم پدر شد اما امید داشت به خاطر شفقت و دلسوزی پدر، از قربانی شدن جان سالم به در بَرَد، گویا خدا به دل پدرش می‌نگریست، در نتیجه او را از قربانی کردن پسرش معاف می‌کرد چنان‌که چنین شد یا خدا جان یکی (ابراهیم یا اسماعیل) را پیش از قربانی شدن می‌گرفت چون خدا به هر دو مِهر می ورزید زیرا پدر و پسر بودند حتی اگر قربانی انجام می‌شد، بدون درد بود تا مورد گرامیداشت خدای تعالی قرار گیرند. وانگهی اسماعیل به خاطر وحی خدا تسلیم شد که اطاعت امر الهی بر او واجب بود اما در مورد علی علیه‌السلام این‌گونه نبود.

اینکه امام به دشمنان فرمود: «پیامبر در حفظ خداست و مگر من نگهبانش بوده‌ام» اظهار توان و دشمنی با آنان است، نیز پابرجا کردن مقام نبوت و شکستن هیبت دشمنان و ردّ کار آنان.

جدّم در کتاب «نخب[المناقب]» می‌نویسد: شجاع ثابت قدم میان چهارصد شمشیر! علی علیه‌السلام است. اگر امام ترسیده بود می‌گفت: نمی‌دانم کجا رفته و عذرهای بسیار می‌آورد. اقدام به خوابیدن شبانه از جهاد بالاتر بود و بین این دو حالت تفاوت هست چون جنگجو نجات یا خستگی برای خود روا می‌داند، پس حالش بین این دو امر می‌گردد اما شب در بستر خوابیدن دو حالت ندارد بلکه خود را برای کشته یا اسیر شدن آماده کرده چون دشمن بسیار بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گریخته و علی علیه‌السلام این شمار انبوه را فریفته بود، ازاین‌رو احتمال کشتنش قوی بود. دلیل بر آن این است که خدا به جبرئیل و میکائیل وحی کرد **در این شب علی علیه‌السلام جانش را فدای پیامبر می‌کند** و زنده ماندنش را بر زنده ماندن خود ترجیح می دهد، نیز خدا به این دو فرشته فرمود: عمر یکی از شما را درازتر از دیگری قرار دادم. اگر زنده بودن او را ترجیح بدهد، خود کشته می شود.

نسبت خدا فقط بر صحت و درستی واقع می‌شود، پس نسبت الهی این است که علی علیه‌السلام عمر طولانی را برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله انتخاب کرد. بر این مطلب فرمایش علی علیه‌السلام دلالت دارد:[ژ] «**وقیتُ بنفسی...**؛ با جان‌نثاری خود جان کسی را حفظ کردم که والاترین شخصی است که بر ریگزار قدم گذاشته و پیرامون بیت الله عتیق و حجر اسماعیل طواف کرده، یعنی فرستادهٔ الله برای خلق که بدو نیرنگ زده، اما خدای صاحب نعمت بخشنده او را از نیرنگ نجات داد. خوابیدم و حمله کنندگان را نگاه می‌کردم و مرا نمی‌شناختند و در آن وقت خود را آمادهٔ کشته یا اسیر شدن کردم. رسول الله در ایمنی در غار خوابید، در امان و حفظ و پوشش الهی. با این کار خود خواستم در راه خدا کمک کنم و خدا را در دل دارم تا وقتی در قبرم دفن شوم».

تفاوت دیگر: در جنگ، سواره می‌تواند حمله یا فرار کند یا بگردد و جولان و... دهد، چنان‌که پیاده روحیه‌اش را تقویت کرده، خود را استوار نموده، بدنش را آمادهٔ فداکاری در راه خدا کرده، برای زخم‌های ناخوشایند و از دست دادن دوستان شکیبا باشد، ولی حال خوابیده در بستر چگونه است؟!

هر اندازه درد و رنج بیشتر باشد، اجر و پاداش افزون‌تر است. چنان‌که بر شدت اخلاص و قوّت بصیرت [آگاهی] دلالت دارد. هر قدر به جهاد اصرار داشته باشد، خدا بدو بیشتر مهر ورزیده، هر که را خدا دوست داشته باشد، شایسته است بر دیگران مقدّم شود اما اگر کسی از دیگران بترسد، عکس تمامی این فضائل برای آن شخص جاری می‌شود!

اما در تمامی موارد برشمرده، صاحب افتخار و ستایش است و در مقایسه با تمامی بشر و فرشتگان دارای این فضائل به تنهایی است. خدا دو فرشته [جبرئیل و میکائیل] را امتحان کرد حال آنکه از حالشان می‌دانست صبر و طاقت ندارند یکی از آنها برای برادرش جانفشانی کند و زنده ماندنش را بر خود ترجیح بدهد. قصد خدا

ژـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۷۲؛ ابیات قریب بدین مضمون در دیوان امیر مؤمنان، ص ۷۳ آمده، نیز در امالی طوسی، ص ۴۶۹ با اختلاف.

از امتحان فرشتگان آگاهی دادن بر **فضل و برتری علی** علیه‌السلام بود، نیز اینکه فرشتگان عمل خویش را ببینند، و خدا داناتر به مقصود خود است. کار خدا بی‌حکمت نیست و حتماً غرض و هدفی دارد.

خوابیدن شبانه علی علیه‌السلام بر تحقق وعدهٔ صادق برای او دلالت دارد چون خدا فرمود:

«در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است، پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است».[1]

امام آشکارا همراه زنان و بارها و اموال و کجاوه‌ها که در آن همسران پیامبر از جمله عایشه بودند، از مکه بیرون رفت. امام بر ابوبکر منت دارد که جان فرزندش (عایشه) را حفظ کرد و اینان را از راه دشت و دره از بین قبائل و محافل قریش گذراند [و به مدینه نزد رسول الله برد].

واقدی و دیگران گفته‌اند: وقتی علی علیه‌السلام عزم هجرت کرد، عباس بدو گفت: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مخفیانه بیرون رفت. نظرم این است که در پناه نگهبانانی از قبیلهٔ خزاعه روانه شوی، امام فرمود:[2] «**أنّ المنية شربة...!** مرگ آبشخوری است که همه بر آن فرود می‌آیند و بی‌تابی مکن که بار سفر بسته شده، پسر آمنه محمد نبی مرد راستگویی است که از زبان جبرئیل فرموده افسار شتر را بسپار و از مانعی نترس که خدا آنان را به عقب وا می‌دارد.[3] به پروردگار خود و به احمد اعتماد دارم و راه او به

۱ـ توبه، ۱۱۱ «**إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**».

۲ـ خبر و شعر در مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۷۱.

۳ـ در منبع: از اذیت کردن باز می‌دارد.

راه من پیوسته است».

اینکه پیامبر برای حفظ مال، خانواده و فرزندان به امام وصیت فرمود، و در جای ایشان خوابید و قائم‌مقامش در کارها بود، تمامی اینها دلیل بر وصیت به امام، اعتماد به دلیری و شجاعت و امانتداری بسیار و سربلندیش در امتحان‌ها و دفاع بی‌دریغش [از اسلام و پیامبر] است. **[سید] حمیری** سروده:[1] **«و مَن قَبِل...**؛ آنکه پذیرفت بر بستر مصطفی بخوابد و بالش او را برداشت و زیر سر گذاشت. صورت خود را با لحاف پیامبر پوشاند تا مگر آنان را که مکر می‌کردند، از او دور کند. وقتی صبح شد، انبوهی از تاریکی خود را نشان داد و نگهبانان او را محاصره کرده، پیامبر را می‌خواستند، درحالی‌که دیروز او را ناسزاگفته و تهدید کرده بودند. سراغ آن پاک و طاهر رفتند درحالی‌که به غار رفته بود و خوف داشت آنجا به سراغش بروند. دست به شمشیر بردند و تیغ برافراشته و فرود آوردند و قصد کشتن او را داشتند!»

ابن طوسی واسطی گفته:[2] **«و لَما سری الهادی...**؛ وقتی پیامبر هدایتگر شبانه هجرت کرد و آن وقت که دشمنان مکر کردند اما خدا تدبیر نمود، علی علیه‌السلام در بسترش خوابید و جانش را سپر کرد و با دلی استوار و بدون آنکه بترسد، بر جای پیامبر ماند. پس شبانه و آن وقت که در تاریکی رخنه افتاده و تابشی از سرخی صبح خود را نشان داده بود، خود را به آنجا رساندند اما پدر آن دو شیر بچه [= حسن و حسین] را یافتند که سلاح برکشیده و آمادهٔ ریختن خون سرخ آنان است. پس علی علیه‌السلام با شمشیر به آنان حمله کرد چنان‌که شیر ژیان در بیشه حمله می‌کند. به سرعت فرارکردند و پشت نمودند، گویا خرهایی هستند که از مقابل شیر درنده فرار می‌کنند. پس در مقابل حیلهٔ آنان تدبیر الهی به دست حیدر از خشنودی خدا بر اوست. خود را نشان داد و خدا در برابر حیله قوم تدبیر کرد.

۱ـ دیوان حمیری، ص ۱۶۷.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۷۴ و در نسخه خطی ابن طوطوی آمده است.

سید بزرگوار مرتضی علم‌الهدی سروده:[۱] «**و وفی الرسولَ...**؛ بر بستر، جان رسول اللّٰه را با جانفشانی خود حفظ کرد آن هنگام که اقوامش می‌خواستند وی را بکشند. در تمامی امور دومین نفر بود و در ناملایمات، دژ و رکن و پشتیبان. آفرین بر حُسن بلا و دفاعش و روزی که گرد و خاکش در میدان جنگ، زره‌پوشان را می‌پوشاند. گویا در بیشه‌ای پُردرخت، او شیر ژیان است. مرگ او را می‌خواستند اما از دستشان می‌گریخت و مهلتی می‌یافت که شگردش بر مردان سخت بود!»

دیگری گفته:[۲] «**مبیتُ علیّ...**؛ در بستر خوابیدن علی علیه‌السلام فضیلتی است مانند شب ماه چهارده که تمامی ستارگان در برابرش فروتن‌اند، پس رهن علی علیه‌السلام معادل آزادی است.»

نیز دعبل:[۳] «**و هو المقیم...**؛ اوست که بر بستر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خوابید تا او را حفظ کند و تدبیر نماید و حیلهٔ دشمنان را بی‌اثر سازد و اوست که هنگام بخشش، پیشگام همه است، چنان‌که نه مسافران انکار کنند و نه اقامت کنندگان.»

سرودهٔ ناشی: «**و قی النبیّ بنفس...**؛ در راه خدا با دلی خوشحال با جانی که بر کف نهاد، از پیامبر حفاظت کرد تا وقتی آن قوم به سراغ پیغمبر آمدند، با دلی مثل دل شیر و درحالی‌که راه راست می‌رفت و ترس به او راه نداشت، غافلگیرشان کرد، پس دربارهٔ آن هدایتگر از علی علیه‌السلام پرسیدند و با آنان دعوا کرد و او را ترساندند و وقتی از ایشان بیمناک شد، از جا پرید!»

شاعری دیگر: «**و لیلة فی الفراش...**؛ آن شب در بستر و آن وقت که آن گروه در مقابلش ایستادند و از این حمله به خواستهٔ خود نرسیدند وقتی دیدند ذوالفقار در دست اوست و با آن بیم مرگ میانشان پخش می‌کرد و به وحشتشان می‌انداخت. چه بسیار غم‌ها که غبار اندوه آنها را از چهرهٔ احمد برگرفت و همیشه نگرانی را از او برطرف کرد.

۱ـ دیوان شریف مرتضی، ص ۳.

۲ـ شاید قصیدهٔ ابن حماد باشد.

۳ـ دیوان دعبل خزاعی، ص ۱۷۲.

فصل پانزدهم

عشق به خدا و رسول، و حدیث غدیر

«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»

خدای سبحان و متعال فرمود: «خدا کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می‌کنند گویی بنایی آهنین‌اند».[1] خدای سبحان و متعال می آگاهاند عشق او به پیکارگران حاصل نشده مگر از آن رو که اقدام به نثار جان خویش در راه خدا کردند که همان جهاد است. در شجاعت **امیر مؤمنان** عليه‌السلام هیچ کس اختلاف نظر ندارد و معلوم است که جان شریفش را در راه خدا می‌بخشید، و جهادش به حسب اختلاف احوال بر چند نوع است:

۱) در آغاز امر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگاه از خانه‌اش بیرون می‌رفت، نونهالان مشرکان دنبالش کرده، بدو سنگ پرتاب نموده آن‌قدر که پا و تنش را خونین می‌کردند؛ علی عليه‌السلام به اینان پرخاش کرده و آنها را می‌راند، که فرمایش خدای تعالی نازل شد: «گویا گورخرانی رمیده‌اند که از مقابل شیری فرار کرده‌اند.»[2]

۲) وقتی شوکت اسلام توانمند گشت و پرچم و بیرقش برافراشته شد، علی عليه‌السلام هرگز زیر پرچم کسی نبود و در جنگ‌ها اگر رسول خدا نبود، در صف مقدّم بود.

۱ـ سوره صف، ۴.

۲ـ سوره مدثر، ۵۰ - ۵۱ «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ».

وقتی پیامبر حضور داشت، پشت سرش بود. پرچم و بیرق را با هم داشت و هرگز از سختی فرار نکرد، و این مورد اتفاق نظر امت است. اما ابوبکر و عمر در چند جا گریختند و زیر پرچم گروهی بودند.

جنگ خیبر

جنگ خیبر و غیر آن بر این ادعا دلالت دارد. روشن است هر که حالش چنین [مانند امام] باشد، از شمار کسانی است که خدا و رسول دوستش دارند. اما در جنگ خیبر فرارکرد هر که فرارکرد و برای چنین جایگاه والایی پرچم ابوبکر نمودار گشت ولی عقب‌نشینی کرد، در نتیجه فرارش آن‌قدر فساد داشت که بر اولیا پوشیده نیست. پس از وی پرچم به رفیقش [= عمر] داده شد، و فرارش همان فساد فرد پیشین را داشت و برای اسلام خوف و بیم آورد و فرار این دو [= ابوبکر و عمر] همانند شد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این رخداد را سخت دانست و ردّ ناخشنودی از آن را ابراز نمود، سپس اعلان فرمود: «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش وی را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست می‌دارد. حمله می‌کند و فرار نمی‌نماید. برنمی‌گردد مگر آنکه خدا به دستش فتح می‌کند». پس پرچم را به **امیر مؤمنان علی** علیه‌السلام داد و با فرمایش پیغمبر که از سرِ هوی و هوس سخن نمی‌گوید ثبوت عشق به خدا و رسول آشکار گشت.[1]

اگر علی علیه‌السلام به این نهایت درجه مزیت اختصاص نداشت، کلام اقتضا می‌کرد تمامی افراد از گسترهٔ محبت خدا و رسول در هر حال خارج گردند، اما این محال است یا باید بگوییم اختصاص امام بدین عشق بی‌معنا بود و بیهوده می‌شد اما شأن

۱ـ احادیث بسیار زیادی درباره فتح خیبر و دادن پرچم به علی علیه‌السلام نقل شده، مثلاً در این منابع بنگر: مناقب ابن‌مغازلی، ص ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱؛ مسند امام احمد، ج ۵، ص ۳۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۵۳.

منصب نبوت از این مطلب بالاتر است! این مزیت **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام از آنجا ثابت می‌شود که در جهادها حمله‌ور می‌شد و فرار نمی‌کرد اما دربارهٔ ابوبکر و عمر منتفی است چون این دو فرار می‌کردند و حمله نمی‌نمودند! پیروزی را که غیر **امیر مؤمنان**علیه‌السلام نتوانستند به دست آورند، ایشان در خیبر تلافی کرد، و این دلیل بر برتری امام است که در این مورد یگانه است و دیگر در این مورد هم‌سنگ او نیستند.

تردیدی نیست نهایت ستایش و تجلیل و بزرگداشت، عشق خدا و رسول است چون نهایت درجه‌ای است که پس از آن مقامی آرزو نمی‌شود و بالاتر از آن نیست. این نهایت درجه و مقامی والا است. حدیث دادن پرچم [به امام] بر دوگروه سنی و شیعه پوشیده نیست و شهرت آن [ما را] از ذکر سند بی‌نیاز می‌کند. جریان بدین قرار است: وقتی **رسول خدا**صلی‌الله‌علیه‌وآله **نزدیک خیبر شد،** به مردم فرمود: بایستید، از حرکت باز ایستادند، سپس دستانش را رو به آسمان بالا برد و دعا کرد: **خدایا،** پروردگار آسمان‌های هفتگانه و هر چه بر آنها سایه افکنده، **پروردگار** زمین‌های هفتگانه و پایین‌تر از آن. **پروردگار** شیاطین و...[1] به سند مرفوع [بدون ذکر راویان] حدیث نقل شده، **ابوسعید خدری** می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرچم راگرفت و تکان داد و پرسید: چه کسی پرچم را می‌گیرد آن‌گونه که حق و شایسته است؟ فلانی گفت: من، فرمود: برو [اما عقب‌نشینی کرد] سپس مردی دیگر آمد، فرمود: برو [وی نیز شکست خورد] آنگاه افزود: سوگند به خدایی که محمد را گرامی داشت، **پرچم را به مردی می‌دهم که [از صحنه جنگ] فرار نمی‌کند. ای علی، پرچم را بگیر.** پس [امام] رفت، خدا به دستش خیبر را فتح کرد و خرما وگوشت آن را آورد[2] به نقل از **سعید بن مسیّب** آمده: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روز خیبر فرمود: پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش

۱ـ به اندازه یک صفحه ونیم نسخهٔ خطی در اینجا سفید است.

۲ـ مسند امام احمد، ج۳ ص ۱۶، که در دو جای آن آمده پیغمبر فرمود: «گام بلند بردار» و در پایان حدیث است؛ تا آنکه خدا به دستش خیبر و فدک را فتح کرد و خرما وگوشت آن را آورد. مصعب گفته: خرما وگوشت آن را آورد.

دوستش دارند و وی خدا و رسولش را دوست می‌دارد. پس علی را خواست درحالی‌که چشم‌درد داشت و جای پایش را نمی‌دید. پیغمبر در چشمانش آب دهان گذاشت، سپس پرچم را بدو داد و خدا به دستش فتح کرد.

شکست ابوبکر و عمر

نیز به سند مرفوع به نقل از **عبدالله بن بریده**[۱] آمده: شنیدم پدرم می‌گفت: خیبر را محاصره کردیم و **ابوبکر** پرچم را به دست گرفت اما برگشت و فتحی به دست نیاورد، سپس فردا **عمر** پرچم را گرفت و رفت و برگشت و فتحی نکرد. مردمان آن روز به سختی بسیار و کوشش گرفتار آمدند، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فردا بیرق[۲] را به مردی می‌دهم که خدا و رسول دوستش دارندو او خدا و رسولش را دوست می‌دارد. بر نمی‌گردد مگر اینکه خدا برایش فتح کند. پس شب را به صبح آوردیم درحالی‌که جانمان آسوده بود که فتح فرداست [وقتی صبح گشت، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز صبح خواند] سپس برخاست و پرچم را خواست [درحالی‌که مردم در صفوف خود بودند، آنگاه علی را خواست درحالی‌که چشم‌درد داشت، پس در چشمانش آب دهان گذاشت و بیرق را بدو داد] و برایش فتح پیش آمد. **بریده می‌افزاید:** درحالی‌که من از جمله کسانی بودم که[۳] دواطلب گرفتن پرچم بودم.

ابن‌حنبل نامبرده این حدیث در مسندش با بیش از سیزده طریق نقل کرده، از جمله آنچه گفتم. هر که می‌خواهد بر دنباله حدیث آگاه شود، به مسند مذکور رجوع کند.[۴] **بخاری** در صحیحش[۵] در آخر در جلد سوم حدیث مرفوعی به نقل از **سلمة بن**

۱ـ تصحیح مسند.

۲ـ در منبع «لواء» آمده [در متن «رایة» آمده، هر دو به معنای درفش، بیرق و عَلَم].

۳ـ مسند امام احمد، ج۵، ص ۳۵۳، افزوده‌ها به متن حدیث از وی است.

۴ـ ر.ک: مسند امام احمد، ج۱، ص ۳۳۱ از ابن عباس و ج ۱، ص ۱۸۵ از سعد و ج ۲، ص ۳۸۴ از ابوهریره.

۵ـ صحیح بخاری، ج۵، ص ۲۳ افزوده‌ها به متن حدیث از وی است.

اکوع نقل کرده، می‌گوید: علی علیه‌السلام در جنگ خیبر چون چشم‌درد داشت، از پیوستن به **رسول‌الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله جا ماند اما فرمود که نباید هرگز از رسول خدا باز بمانم،[۱] ازاین‌رو علی [از مدینه] بیرون آمده، به پیغمبر پیوست؛ غروب شبی که فرداش خدا خیبر را فتح کرد. **رسول الله** فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم یا فرمود: پرچم را کسی می‌گیرد که خدا و رسولش دوستش دارند یا فرمود: خدا و رسولش را دوست دارد خدا به دستش فتح می‌کند. ناگهان با ورود علی روبه‌رو شدیم درحالی‌که به آمدنش امید نداشتیم. گفتند: علی آمد، که **رسول خدا** صلی‌الله‌علیه‌وآله پرچم را بدو داد و خدا به دستش فتح کرد.

در همین جلد [سوم] نیز[۲] حدیث مسندی را از **«سهل»** نقل کرده، می‌گوید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روز خیبر فرمود: فردا [این] پرچم را به مردی می‌دهم که خدا به دستش فتح می‌کند. خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش وی را دوست می‌دارند [راوی افزود:] مردم در حالی شب را صبح کردندکه در شب در هیجان این فکر بودند[۳] که پرچم به کدامشان داده می‌شود؛ وقتی صبح کردند، همگی امید داشتند پرچم به اینان داده شود اما **پیغمبر پرسید: علی کجاست؟** گفتند: چشم‌درد دارد [فرمود: به دنبالش بروید، پس وی را آوردند] آنگاه [رسول الله] در چشمانش آب دهان گذاشت و برایش دعا کرد، پس خوب شد، گویی دردی نداشت، بعد [پرچم] را بدو داد و [علی] پرسید: ای رسول خدا! آن قدر با آنان بجنگم تا مانند ما گردند؟ فرمود: هرگونه می‌خواهی، مأموریتت را انجام بده تا وارد منطقه‌شان بشوی، سپس به اسلام دعوتشان کن و [حق الله] را که بر آنان واجب است، به آگاهی شان برسان. به خدا سوگند! اگر خدا به دستت یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر از شتران موقرمز است.

۱ـ در منبع «أنا أتخلف» [به جای «لن أتخلف»] آمده است.

۲ـ صحیح بخاری، ج۵، ص ۱۷۱ و افزوده‌ها از وی است.

۳ـ در متن «دَوک» آمده، به معنای اضطراب است، یعنی آسوده‌خاطر نبودند.

گزارش صحیح بخاری

نیز بخاری در جلد چهارم صحیحش در چهارمین کراس از کتابی که از آن نقل می‌شود، نیز تمامی کراس یا قائمه که در این کتاب مشخص می‌گردد... مقصود آن است که مطلب از کتاب منقول است، نه از غیر آن چرا که خطوط گاه پراکنده وگاه یکجاست و اندازهٔ کتاب کم و بیش متفاوت است، حدیثی منسوب به **سلمه بن اکوع**[1] می‌آورد که می‌گوید: علی علیه‌السلام از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در [جنگ] خیبر بازماند، چشم درد داشت و فرمود: از رسول خدا باز مانده‌ام، پس علی [از مدینه] بیرون آمده، به پیامبر پیوست، غروب شبی که فردا صبحش خدا فتح پیش آورد. **رسول خدا** صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم یا فردا پرچم را مردی می‌گیرد ـ که خدا و رسولش دوستش می‌دارند. حدیث را تا آخرش آورده و اینکه **پرچم را به علی** علیه‌السلام **داد.** ادامه حدیث به خاطر اختصار حذف شده است. این حدیث را باز در این جلد در یک سوم آخر در مناقب **امیر مؤمنان علی** علیه‌السلام نقل کرده است.[2]

نیز بخاری در جلد پنجم صحیحش در آغاز کراس چهارم، همچنین «مسلم» در جلد چهارم در نیمهٔ اول کراس نقل کرده، نیز در پایان کراس جلد چهارم صحیحش.[3] در بعضی روایات بخاری و «مسلم» در صحیح[4] هر دو از برخی طریق‌ها (راویان) آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روز خیبر فرمود: فردا این پرچم را به مردی می‌دهم که خدا به دستش فتح می‌کند. خدا و رسولش وی را دوست می‌دارند. راوی می‌گوید: مردم آن شب را در حالی به صبح رساندند که در شب هیجان داشتند به کدام‌شان پرچم داده می‌شود. وقتی مردم صبح کردند، پیغمبر پرسید: علی کجاست؟ راوی در دنباله دادن پرچم را بیان کرده، مانند حدیث نخست منسوب به «سهل» را دقیقاً ذکر نموده است.

۱ـ صحیح بخاری، ج۵، ص ۱۷۱، با اختلاف در بعضی واژه‌ها.

۲ـ همان، ج۴، ص ۵۷.

۳ـ همان، ص ۷۳.

۴ـ همان، ج۵، ص ۲۲؛ صحیح مسلم، ج۴، ص ۱۸۷۲.

از دیگر احادیث، روایتی است منقول در «الجمع بین الصحاح الستة» جلد سوم با عنوان **«رزمندگان خیبر»** به نقل از صحیح ترمذی[1] که ابن‌عبد ربه درکتاب «العقد [الفرید]» بیان کرده، در «الجمع بین الصحیحین» حمیدی نقل کرده‌اند، نیز در «مسند» **سهل بن سعد،** مسند سعد بن ابی‌وقاص، مسند ابوهریره و مسند **سلمة بن اکوع** [چنان‌که] فقیه شافعی علی بن مغازلی از راه‌ها [= راویان] بسیار نقل کرده از جمله **ابوهریره**[2] که از سخنانش دربارهٔ علی[علیه‌السلام] است: آنگاه پرچم راگرفت، پس با شتاب خروج کرد و من پشت سرش بودم تا آنکه پرچمش را در صخره‌های زیر دژ استوار کرد. از بالای دژ مردی یهودی سر بیرون آورد و پرسید: تو کیستی؟ فرمود: **من علی‌ام،** پس یهودی رو به دوستانش کرد وگفت: سوگند به خدایی که تورات را بر موسی فرستاد، شکست خوردید!

گزارش مورخان

تاریخدانان حدیث را نقل کرده‌اند، مانند محمدبن یحیی **ازدی،** ابن جریر طبری، واقدی، محمدبن اسحاق، ابوبکر **بیهقی** درکتاب «دلائل النبوة»، **ابونعیم** در کتاب «الحلیه»، **ابشهی** در «الاعتقاد» و **ثعلبی** در «تفسیر» فرمایش خدای متعال (و خدا به راه راست هدایتت می‌فرماید)[3] حدیث را آورده وگفته مربوط به فتح خیبر است و افزوده:

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اهالی خیبر را محاصره کرد وگرفتاری شدیدی به ما رسید. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرچم را به **عمر بن خطاب** داد وگروهی از رزمندگان همراهش برخاستند [و رفتند] و با اهل خیبر رودرو شدند. عمر و همرزمانش خود را نشان دادند اما شکست خورده نزد رسول خدا برگشته، همرزمان عمر او را ترسو خوانده، وی نیز

۱ـ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸. ۲ـ المناقب ابن مغازلی، ص ۱۸۱.

۳ـ فتح، آیه ۲ «**لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً**».

یارانش را ترسو می‌خواند. رسول الله سردرد گرفته، نزد مردم نمی‌آمد. **ابوبکر پرچم رسول الله راگرفت و** برخاست و جنگید اما بعد برگشت، سپس **عمر** پرچم راگرفت و جنگید، ولی برگشت. این خبر را به آگاهی **رسول الله** رساندند، فرمود:

«به خدا فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و قلعهٔ خیبر را به زور می‌گشاید» و آنجا علی حضور نداشت. فردا که شد، ابوبکر و عمر و مردانی از قریش بدان امید که هر یک از اینان همان مرد موعود پیامبر باشد، داوطلب گرفتن پرچم شدند. رسول الله سلمه بن اکوع را به دنبال علی علیه‌السلام فرستاد. سوار بر شتر علی علیه‌السلام را نزد پیامبر آورد و نزدیک رسول الله شتر را خوابانید درحالی‌که علی علیه‌السلام چشم‌درد داشت و چشمش را با قطعه بُرد قطری بسته بود.[1]

سلمه می‌گوید: دست علی علیه‌السلام را گرفته، نزد رسول الله می‌بردم، رسول خدا پرسید: چه شده، علی گفت: چشم‌درد دارم، فرمود: نزدیک‌تر بیا، علی به پیامبر نزدیک شد، پس در چشمش آب دهان انداخت، از آن به بعد از درد شکایت نکرد و به راه خود رفت، سپس پیامبر پرچم را بدو داد و علی علیه‌السلام بیرق را برداشت. سپس ثعلبی **جریانی راکه بین علی** علیه‌السلام **و مرحب** رخ دادگفته که امام بر جلوی سر او ضربتی زد که سپر سنگی و کلاهخود و سرش را شکافت و شمشیر در دندان‌ها نشست و علی علیه‌السلام شهر راگرفت.[2] فتح خیبر به دست علی علیه‌السلام بود. ادامه خبر جهت اختصار حذف شده است.

کندن درِ خیبر

آثارنویسان از حسن بن صالح از اعمش از ابی اسحاق از ابی‌عبدالله جدلی نقل

۱ـ بُرد قطری قرمز است و نقش و نگار دارد و مقداری زِبر و خشن است، شاید از قطر کنار بحرین باشد.

۲ـ در کتاب مدینه آمده، شاید به معنی شمشیر تا کام رفت.

کرده‌اند: شنیدم **امیر مؤمنان** فرمود: وقتی در خیبر را کَندم، آن را برای خود سپر قرار دادم[1] و با قوم جنگیدم. وقتی خدا آنان را خوار و زبون کرد، در را راهی برای رسیدن به قلعهٔ یهود قرار داده، بعد آن را در خندقشان انداختم، مردی به ایشان گفت: چیز سنگینی بلند کردی! فرمود: برایم جز مانند سپرم که جنگ‌های دیگر در دست دارم نبود![2]

جدّم در کتاب «نخب المناقب» حدیثی مسند بر جدش (جابر انصاری) دربارهٔ کندن درِ خیبر توسط علی علیه‌السلام آورده که راوی در آخرش گفته: تا به دژ رسید، درِ آن را کند و روی زمین انداخت. از ما هفتاد مرد دست به دست هم دادند و تلاش کردند در را برگردانند [اما نتوانستند].[3]

ابوعبدالله حافظ به سند خود از ابی‌رافع روایت کرده: وقتی علی علیه‌السلام نزدیک دژ قَموص شد، به سویش نیزه و سنگ پرت می‌کردند، اما آن قدر تاخت که به درِ قلعه نزدیک شد و آن را کند، سپس چهل ذراع پشت سرش انداخت. چهل مرد خواستند دروازه را بردارند اما نتوانستند.[4]

ابوالقاسم محفوظ بستی که زیدی مذهب است در کتابش «درجات» روایت کرده: پس از اینکه **مرحب راکشت**، به یهودیان حمله کرد، پس به قلعه فرار کردند. امام به طرف درِ قلعه پیش رفت و حلقهٔ آن را گرفت و وزنش چهل مَن بود. در را تکان داد، تمامی قطعه به لرزه افتاد آن‌قدر که گمان کردند زلزله آمده، بعد تکان دیگری داد و در را کند و چهل ذراع آن را در هوا پرت کرد.[5]

از **ابوسعید خدری** نقل است: دروازهٔ خیبر را تکان داد آن‌قدر که **صفیه** [همسر بعدی پیامبر] گفت: بر طاقچه نشسته بودم، چنانکه عروس می‌نشیند، پس به رو افتادم، گمان کردم زلزله آمده، گفتند: این علی است که قلعه را تکان می‌دهد و

۱ـ مجن: سپر و هر چه که از ضربهٔ سلاح جلوگیری کند.

۲ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۲۹

۴ـ همان.

۵ـ همان.

می‌خواهد دروازه را بکند.[1]

جدم در کتابش که نام بردیم از **امام باقر**علیه‌السلام آورده: در را محکم گرفته، آن را سپر خود کرده، سپس بر پشتش حمل نموده، و دژ را کامل فتح کرد و مسلمانان وارد قلعه شدند در همان حال که در، بر پشت امام بود.[2]

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» می‌نویسد که جابر گفته: علی علیه‌السلام در جنگ خیبر در را برداشته، مسلمانان روی آن رفتند تا قلعه را فتح کنند. پس از آن **در [خیبر] خواستند بلند کنند. اما چهل مرد هم نتوانستند بلند کنند.** در روایت گروهی آمده: **پنجاه مرد**، و در روایت احمد بن حنبل: **هفتاد مرد.**

ابن جریر طبری نویسنده «المسترشد» روایت کرده: امام با دست چپ و نه با دست راست، دروازه را حمل کرده، چهار ذراع در پنج وجب با چهار انگشت ضخامت از سنگ سخت بود. انگشتان امام در آن جا کرده، بی‌دستگیره در را حمل نموده، سپس آن را سپر کرده، با شمشیر به دشمنان ضربه زده، به آنان یورش برده، سپس در چهل ذراع به پشت سر انداخت!

در کتاب **رامش افزای** آمده: بلندای دروازه ۱۸ ذراع و پهنای خندق بیست ذراع بود، پس یک طرف در را بر لبهٔ خندق گذاشته، با دستش طرف دیگر را نگه داشت تا لشکریان از روی آن گذشتند. شمارشان ۸۷۰۰ مرد بود. برخی تردید کرده و بعضی ترسیده بودند. **ابوعبدالله جَدَلی** گفته که عمر به امام عرض کرد: چیزی سنگین بلند کردی! فرمود: «جز مثل سپرم نبود».

توان معنوی

با بصیرتان تردیدی ندارند کسی که از او کارهای سترگ و خارق‌العاده (غیرعادی) که منافی توان بشر است، سر زده، بر صدق سخنش دلالت دارد. این

۱ـ همان.　۲ـ همان.

نشانه‌های اشکار و معجزات روشنگر، طریق و حجت وی و کسانی است که می‌خواهند بدو احتجاج کنند و شیوهٔ دلیل آوردن برای افرادی است که این قصد را دارند.

علی علیه‌السلام فرمود: به خدا! در خیبر را با توان جسمانی و با تأثیر غذا نکندم بلکه با قوّت ملکوتی و روانی که به نور پروردگار روشن گشته بود، مؤید بودم! **شاعر گفته:** «**بعث النبیُ برایة...**؛ پیابر با پرچمی ظفرمند «عمر بن حنتمه» سرسخت را فرستاد. با آن روانه شد و کنار دژ «غموص» با او نبرد کرده، عمر ترسید و برگشت و پرچم را به پیامبر برگرداند و از شکست نترسید و سرزنش شد. پیامبر گریست و عمر را نکوهش کرد و جوانمردی (امام علی) را فراخواند که پیشگام و خوش‌بصیرت بود و فردا همراه سپاه او را فرستاد و دعا کرد که شکست نخورد و بازنایستد، پس یهود را از قعلهٔ غموص دور کرد، هموکه شمشیری تیز و بُرنده داشت... مِهر آل محمد و دوستدارانشان با گوشت و خونم آمیخته است.»

سرودهٔ شاعران

دیگری سروده: **أن امرءَ حمل...**؛ در خیبر و روز جهاد با یهود، با قدرتی برخوردار از تأیید خدایی، دروازه را از جای کند. دروازهٔ قلعهٔ قموص را کند درحالی‌که مسلمانان و ساکنان خیبر همه شاهد بودند. آن را دور انداخت و هفتاد نفر کمر بسته، در برگرداندن آن به زحمت افتادند. بعد از رنج و زحمت بسیار و پس از آنکه به یکدیگر گفتند قدرتمان طاق شده، آن را برگرداندند!

سید حمیری سرود:[1] **ساعطی امرء أن شاء...**؛ اگر خدای صاحب عرش بخواهد فردا پرچم را به مردی قوی و امین و توانمند می‌دهم که خدای مرا دوست دارد و خدا نیز او را دوست دارد و هنگام جنگ دستش مبارک و دشمن‌افکن است! پس

۱ـ ابیات را در دیوان حمیری نیافتیم. در مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۱۵۹ به عنوان «از همین شعرها» آمده، شاید از ابن حماد باشد که پیش از این نام برده شده است.

علی علیه‌السلام بدین افتخار نائل آمد و پیوسته در همهٔ کارها یاری شده و مؤید الهی بود. به عادت خود به نبرد با دشمن پرداخت و هر کسی هر کاری را طبق عادت خود انجام می دهد.»

ابن حماد گفته: «و صاحبُ یوم الفتح...؛ صاحب روز فتح و پرچمی است که با بازگشتش خدا حاملان قلبی‌اش را خوار کرد. پیامبر فرمود: فردا آن را به کسی می دهم که بدان همت می ورزد و حق آن و حق بر دوش کشیدنش را به جا می‌آورد و بدو فرمود: پرچم مرا بگیر و با تدبیر جلو برو که هرگز از تو ترس شکست ندارم، پس **امیر مؤمنان** پرچم پیامبر را بر دوش کشید و درحالی‌که پیروزی جلویش روان بود، روانه شد. آن وقت به دروازهٔ دژ خیبریان آمد و آنجا مرگ و نیستی را به خورد دشمنان داد و آنجا «مرحب» را که قوچ آن قلعه و سرکش‌ترین فرد آنان بود، بر زمین زد!»

عونی سروده:[1] «و دنا الی...؛ به دروازهٔ مستحکم نزدیک شد و آن را چنان تکان داد که می دیدی زمین به لرزه درآمده، نقلی دیگر این است، درحالی‌که گرد و خاک به هوا بلند شده بود، آن را هفتاد باع دور انداخت.»

ابن رزیک گفته:[2] «و الباب لما...؛ درحالی‌که از روزه تشنه بود و بندگیش بر کسی پنهان نیست، دروازه را از جا کند و قلعه را به لرزه درآورد و یهود که بیشترشان در دژ بودند، از او ترسیدند. جبرئیل با صدای بلند و با ستایش فریاد زد که این وصی است و این هم پیامبر پاک و او را ستایش می‌کنم.»

تاج الدوله ابن عضد:[3] «و اقتلع الباب...؛ در روز جنگ خیبر دروازه را کند و بعد از آن مردم تکبیر گفتند و ملائکه گفتند: جز شمشیر علی شمشیری نیست و جز او جوانمردی نیست. سپاه به دست او عبور کرد و دروازه پلی شده که بر دست او تکیه داده بود.»

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۳۲. ۲ـ همان.
۳ـ همان.

یعقوب نصرانی گفته: «**و فی خیبر و الباب...**؛ در خیبر که دروازه به رویش بسته بود، با عزم و جزم آمده، مصمم برای گشودنش تلاش می‌کرد، پس کف دستانش را بر آن گذاشت و از جا برکند و آن را پرتاب کرد و به دور افکند.»

این به تمامی خرق عادت (کار غیرعادی) است که جز برای پیامبر یا وصی ممکن نیست و اگر پیامبر نباشد، حتماً باید وصی باشد.

فصل شانزدهم

مِهر علی علیه‌السلام، خوردن گوشت پرنده و وجوب مِهر امام

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِي سَبِیلِ اللهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»

خدا فرمود: «خدا کسانی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و اینان نیز او را دوست دارند. در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند».[1]

آیه دربارهٔ علی بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شده، این مطلب را شیعه روایت کرده[2] چنانکه از **بین پیروان مذاهب سُنی،** ثعلبی در تفسیر آیه گفته که مقصود **علی بن ابیطالب** است. خدا در آیات محکم قرآن آگاهی داده و مفسران از این طریق دلالت کرده‌اند که خدا علی علیه‌السلام را دوست دارد و علی نیز خدا را دوست می‌دارد. فرمایش خدا «در برابر مؤمنان متواضع‌اند» واژهٔ «ذلت» در آیه به معنی رأفت و شفقت و رحمت به مؤمنان است. با کثرت شفقت رأفت مانند حال ذلیل می‌گردد که نهایت مبالغه در لطف داشتن به مؤمنان است.

۱ـ مائده، ۵۴.

۲ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۷۹.

مقصود خدا از «اذله = فروتن» در آیه «حَیر = سرگشتگی» که ضد شجاعت است نیست چون آیه برای ستایش نازل شده نه برای سرزنش. اما فرمایش خدا «در برابر کافران سرسخت‌اند» یعنی در کشتن آنان و جهاد و دادخواهی از آنها، و این حال **امیر مؤمنان** است که نه کسی در این ویژگی پیشتر بر او پیش گرفت و نه بعداً فردی همانندش بود، بلکه حتی احدی نزدیک به ایشان نبود! **پیامبر** صلی الله علیه و آله فرمود:

«بیشتر بهشتیان افراد ساده‌دل‌اند».[1] مقصودش از «بُله» در این حدیث ضد هوشیار نیست بلکه مرادش کسانی‌اند که از گناهان خودداری می‌کنند و مرتکب هیچ یک از آنها اصلاً نمی‌شوند. پیامبر اینان را به افراد ساده‌دل تشبیه کرد از آن رو که اینان گناهان را ترک کرده‌اند گویا نسبت بدان بی‌خبر و ناآگاه بوده، اصلاً گناه نمی‌شناسند!

خوردن گوشت پرنده

از جمله شواهدی که بر مهر خدای سبحان و تعالی و محبت **رسول الله** صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب دلالت دارد، جریانی است که بسیار پخش و گفته شده، روایتش بین شیعه و سنی مشهور بوده و متواتر است، یعنی **حدیث پرنده** که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد: خدایا؛ محبوب‌ترین فرد نزد خودت را برسان که با من از این پرنده بخورد! پس امیر مؤمنان آمد و همراهش خورد، **در نتیجه علی** علیه السلام **محبوب‌ترین فرد نزد خدا** و بیش از همه نزد خدا دارای ثواب و پاداش‌های بزرگ است و از همه بیشتر به خدا نزدیک می‌باشد و در عمل برای خدا از همه برتر است.

از جمله روایات مربوطه، نقل **احمد بن حنبل** در مسندش به صورت مرفوع از **سفینه** خدمتگزار رسول اللّٰه است: زنی از انصار دو پرنده بین دو قرص نان به رسول اللّٰه پیشکش کرد. [در خانه غیر از من و اَنَس کسی نبود. پیامبر آمد و غذا خواست.

۱ـ بحارالانوار، ج۵، ص ۱۲۸.

عرض کردم: ای فرستادهٔ خدا! زنی از انصار برایمان پیشکشی آورده] دو پرنده در مقابلش گذاشتم، **رسول الله** دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین کس نزد خودت و نزد رسولت را برسان! پس **علی ابن ابیطالب** آمد و آهسته بر در ضربه زد. پرسیدم: کیست؟ گفت: ابوالحسن (کنیهٔ امام) دوباره در زد و صدایش را بلند کرد. **رسول الله** فرمود: کیست؟ گفت: علی، فرمود :در را به رویش باز کن، پس در را به رویش گشودم و همراه پیامبر از پرندگان خورد تا تمام شد.[۱]

از دیگر روایات در این باره: نقل **فقیه شافعی** ابن مغازلی[۲] به استناد اَنَس بن مالک است: کبوتری[۳] به پیامبر پیشکش شد. دعا کرد: خدایا! محبوب‌ترین فرد نزد خودت و رسولت را برسان با ما از این سفره بخورد! پس علی آمد و فرمود: ای اَنَس! از رسول الله اذن بگیر خدمتشان برسم. گفتم: پیامبر مشغول است. علی رفت اما چیزی نگذشت که برگشت و فرمود: دوباره برو و اذن بگیر خدمتشان برسم، دوباره همان عذر را آوردم، بار سوم آمد و خواستم مثل بار اوّل و دوم عذر بیاورم که پیامبر از داخل اتاق صدای علی را شنید و فرمود: ابوالحسن! داخل شو، چرا دیر نزدم آمدی؟! عرض کرد: ای رسول خدا! دو بار آمدم و این بار سوم است. هر بار اَنَس مرا بر می‌گرداند و می‌گفت: پیامبر کار دارد، فرمود: اَنَس! چرا چنین کاری کردی؟ عرض کردم: ای رسول خدا! دعایی را که کردی شنیدم. دوست داشتم از میان قوم من [یعنی انصار] آن مرد باشد، فرمود: انس! همه قومشان را دوست دارند.

از احادیث مربوطه، روایت مستند به **آنس بن مالک** از طریق دیگر[۴] است که می‌گوید: نزد محمدبن حجاج رفتم، پرسید: ای ابوحمزه! از رسول الله حدیث بگو،

۱ـ درر السمطین، ج ۱، ص ۲۱۵ و افزوده‌ها از وی است.

۲ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۱۵۶ و افزوده از وی است و در آن بعضی تفاوت‌ها در واژه‌هاست.

۳ـ در منبع «نحامه» پرنده‌های کباب شده آمده، نحامه پرنده‌ای گردن دراز و لنگ‌دراز است که منقاری خمیده و کج دارد، با بال‌های سیاه و سرخ گلی و بقیهٔ بدنش قرمز است.

۴ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۸۵ و افزوده‌ها از وی است.

حدیثی بگو که بین تو و او در آن کسی واسطه نباشد، گفت: حدیث بگویید [تا بگویم] چون سخن مثل شاخهٔ درخت است؛ بعضی وابسته به بعضی دیگر است، پس اَنس حدیثی از علی علیه‌السلام به یاد آورد. **محمدبن حجاج** بدو گفت: از ابوتراب [کنیهٔ امام] حدیث می‌گویی؟ ما را چه به ابوتراب!؟ **انس** خشمگین شد و گفت: دربارهٔ علی علیه‌السلام چنین می‌گویی؟! اگر چنین بگویی، به خدا آن حدیث را بازگو می‌کنم که از **رسول خدا** شنیدم [جز من و او کسی نبود] کبک نر[1] بدو پیشکش شد، پس از آن خورد و مقداری از آن و نان اضافه آمد. وقتی صبح شد، آن را آوردم. **رسول‌الله** دعا کرد: خدایا! محبوب‌ترین فرد نزد خودت را برسان با من از این پرنده بخورد، پس کسی آمد و در زد، امیدوار بودم از انصار باشد، دیدم علی علیه‌السلام است، گفتم: مگر الان نیامده بودی؟! پس برگشت و دوباره **رسول الله** دعا کرد: خدایا محبوب‌ترین فرد نزد خودت را برسان با من از این پرنده بخورد! دوباره علی علیه‌السلام آمد و در زد، **رسول خدا** فرمود: بگذار داخل شود، دیدم علی علیه‌السلام است. وقتی رسول الله او را دید، گفت: نزدم بیا، بیا نزدیک‌تر!

گزارش راویان

فقیه ابن مغازلی می‌گوید[2] که اسلم گفته: این حدیث را از اَنس [بن مالک] اینان روایت کرده‌اند: یوسف‌بن ابراهیم واسطی، **اسماعیل** بن سلیمان ازرق، **زهری**، اسماعیل سدی، اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، ثمامه بن ابی طلحه، ثمامه بن عبدالله بن انس، سعید بن زربی که ابن سمعان می‌گوید: سعید بن زربی حدیث را از ثابت از اَنس آورده است. گروهی از اَنس نقل قول کرده‌اند، از جمله: سعید مسیّب، عبدالملک بن عمیر، مسلم ملایی، سلیمان بن حجاج طائفی، ابن ابی رجاء کوفی، ابوالهدی [و در مصدر: ابن ابی‌رجاء مدنی ابوهندی] اسماعیل بن عبدالله بن جعفر،

۱ـ یعاقیب جمع یعقوب یعنی کبک نر. ۲ـ مناقب ابن مغازلی.

نعیم بن سالم بن قنبر و... ابن سمعان می‌گوید که وی پسر اسلم است... ابن مغازلی نیز از طریق دیگر از اَنس روایت کرده، وی می‌گوید: پرنده پیشکش **رسول الله** شد. آن را بین همسرانش تقسیم کرد. به هر کدام سه تکه رسید. صبح شد و نزد یکی از زنانش مقداری باقی مانده بود، آن را خدمت پیامبر فرستاد، دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزد خودت و رسولت را برسان که با من از این پرنده بخورد! من دعا کردم: خدایا از انصار باشد! علی علیه‌السلام آمد، رسول خدا فرمود: ببین چه کسی دم در است، نگاه کردم، علی بود، بدو عرض کردم: **رسول الله** کار دارد، بعد مقابل رسول الله ایستادم و باز علی آمد و پیامبر فرمود: اَنس! ببین چه کسی دم در است، نگاه کردم، **علی بود.** ناچار در را به رویش باز کردم و داخل شد و جلو رفت و من پشت سرش بودم.

رسول الله بدو فرمود: چه چیز تو را از آمدن نزد من بازداشت؟ گفت: این سومین بار بود که اَنس مرا بر می‌گرداند و می‌گفت شما کار دارید، **رسول خدا** پرسید: به چه دلیل این کار را کردی؟! عرض کردم: **ای رسول خدا!** دعایت را شنیدم، دوست داشتم آن مرد از قوم من باشد، **رسول الله** سه بار فرمود: آدمی قومش را دوست دارد...

حدیث را ابن مغازلی از طریق دیگر از اَنس آورده،[1] وی می‌گوید: پرنده‌ای پیشکش **رسول الله** شد، دوست داشت و خورد، سپس دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزدت را برسان همراه من از این پرنده بخورد، پس علی آمد و اذن دخول خواست، گفتم: اجازه نیست! دوست داشتم مردی از انصار بیاید، پس علی رفت اما برگشت و فرمود: از پیامبر اذن دخول برایم بگیر، پیامبر [صدایش را] شنید و فرمود: علی! داخل شو، بعد فرمود: نزدم بیا.

از اَنس از طریق دیگر:[2] پرنده‌ای کباب شده به رسول الله پیشکش شد. وقتی

۱ـ مناقب ابن‌مغازی، ص ۱۶۲.
۲ـ همان، ص ۱۶۳.

مقابلش گذاشته شد، دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزدت را برسان از این پرنده با من بخورد، [اَنس می‌افزاید] با خود گفتم: خدایا، مردی از انصار را برسان! پس علی آمد و آهسته در زد، گفتم: کیست، گفت: علی، گفتم: رسول اللّٰه کار دارد، پس رفت، نزد رسول اللّٰه برگشتم و دوباره دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزد خودت را برسان با من از این پرنده بخورد. در دل گفتم: خدایا، او را مردی از انصار قرار بده! اما باز علی علیه‌السلام آمد و در زد، گفتم: مگر به شما عرض نکردم رسول اللّٰه کار دارد؟ پس برگشت، من نزد رسول اللّٰه آمدم که برای بار سوم[1] دعا کرد: خدای، محبوب‌ترین فرد نزد خودت را برسان با من از این پرنده بخورد، پس علی آمد و در را محکم کوبید، رسول اللّٰه فرمود: باز کن، باز کن، باز کن! وقتی رسول خوا بدو نگریست، فرمود: نزدم بیا [نزدیک من بیا][2] پس کنار رسول اللّٰه نشست و همراهش از پرنده خورد.

باز به طریق دیگر از اَنس:[3] به رسول اللّٰه پرنده‌ای پیشکش شد، دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزدت را برسان با من از این پرنده بخورد، پس علی بن ابیطالب آمد و همراهش خورد.

منابع سُنی

فقیه شافعی علی بن مغازلی این حدیث را در کتابش از حدود سی طریق یا بیشتر روایت کرده،[4] از جمله از **رزین بن عبدری** در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در جلد سوم در باب مناقب **امیر مؤمنان** علیه‌السلام به نقل از «صحیح» ابی داود سجستانی کتاب السنن که مستند به اَنس است: نزد پیامبر پرنده پخته شده بود، دعا کرد: خدایا، محبوب‌ترین فرد نزدت را برسان که با من از این پرنده بخورد، پس علی علیه‌السلام آمد و همراهش خورد.

۱ـ در منبع: شنیدم می‌گفت.

۲ـ افزوده‌ها از منبع است.

۳ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۱۶۷.

۴ـ همان، ص ۱۵۶ـ۱۷۵.

ترمذی آن را در «الجامع» آورده، **ابونعیم** در «الحلیه»، **بلاذری** در «التاریخ»، **خرگوشی** در «شرف المطصفی»، **سمعانی** در «فضائل الصحابه»، **طبری** در «الولایه»، **ابن‌بیع** در «الصحیح»، **ابویعلی** در «المسند» و **نطنزی** در «الاختصاص» نیز اینان روایت کرده‌اند: محمد بن اسحاق، محمد بن یحیی اسدی، شعبه، مازنی، ابن شاهین، سدی، ابوبکر بیهقی، مالک، اسحاق بن عبدالله ابی طلحه، عبدالملک بن عمیر، مسعر بن کدام، داود بن علی بن عبدالله بن عباس، ابوحاتم رازی به استناد اَنس و ابن عباس و ام ایمن. ابن بطة در الابانه به دو طریق، خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق، احمد بن محمد سعید کتاب الطیر نوشته، قاضی عبدالجبار از احمد نقل کرده: در نظر من حدیث پرنده آن‌گونه که آمده، صحیح است، ابوعبدالله بصری گفته: شیوهٔ پدرم (علی جبائی) برای تصحیح احادیث مقتضی است بگوییم این خبر صحیح است چون امام آن را روز شورای سقیفه بازگو فرمود و اصحاب رد نکردند.

نفرین امام علی

روایت را شیخ ابوجعفر محمد بن شهرآشوب به استناد اَنس آورده،[1] **علی بن ابراهیم** در کتاب «قرب الأسناد»، نیز ۳۵ مرد صحابی و دیگران به نقل از رسول الله و درست است که خدا و پیامبرش علی علیه‌السلام را دوست داشتند. در «مجمع الحدیث» آمده که اَنس دستار بست، در این باره از او پرسیدند، گفت: اثر نفرین علی علیه‌السلام است! گفتند چطور؟ گفت: به رسول الله پرنده‌ای کباب شده پیشکش شد... داستان را گفت که سه بار مانع علی علیه‌السلام شد و به رسول الله عرض کرد: دوست داشتم مردی از قوم من می‌آمد، بعد افزود: پس علی علیه‌السلام دست رو به آسمان کرد و نفرین نمود: خدایا، به اَنس زخمی بده که نتواند آن را از مردم پوشیده نگه دارد! در روایتی

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۱۸ و ج ۳، ص ۷۳

آمده: آن را دستار نپوشاند! سپس اَنس سرش را نمایان کرد و گفت: این نفرین علی علیه‌السلام است، نفرین علی است!

کثرت روایات اَنس دلالت دارد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چندین بار در چند جا و برای چندین پرنده از خدا خواسته: خدایا، دوست‌داشتنی‌ترین فرد نزدت را برسان! و خدا در تمامی موارد که درخواست کرده، اجابت فرمود؛ از جمله شواهد بیانگر این مطلب آن است که در روایتی «پرنده» در حدیثی دیگر «پرنده کباب شده» در سند دیگر «دو پرنده بین دو قرص نان» در خبر دیگر «نحامه» در جای دیگر «کبک نر» و در حدیثی «مرغ سنگخوار» و در روایتی دیگر «پرندهٔ پخته شده» آمده است.

هر یک از این هفت مورد ویژگی متفاوت دارد. تکرار آن بیانگر مِهر و محبت بسیار به علی علیه‌السلام است و این مقام بزرگ و والا و سترگی است که مخصوص امام است نه دیگر مردمان و شریکی ندارد، گرچه خدای تعالی تمامی پارسایان را دوست دارد اما امام در این مقام عالیِ محبت، بی‌همتا و شریک بوده، احدی از امت بدان نمی‌رسد.

دوست‌داشتنی‌ترین در زمانی خاص؟!

اگر ایراد شود مقصود پیامبراز «دوست داشتنی‌ترین فرد نزد تو و نزد رسولت بیاید و با من از این پرنده بخورد» در آن زمان خاص بوده، پاسخ این است: ایراد صحیح نیست چون فرمایش پیامبر عام است. اگر کسی آن را مخصوص وقت خاصی بداند، باید دلیل داشته باشد چون با ادعا که عام مقیّد و خاص نمی‌شود بلکه با دلیل خاص می‌گردد، و چنین کاری جز با رنج بسیار به دست نمی‌آید و مثل ثریا است!

خبر واحد؟!

اگر ایراد شود: این خبر جزء اخبار آحاد است که موجب علم و عمل نمی‌شود و

اَنس روایت کرده که به نظر دوازده امامی‌ها فاسق است بلکه چه بسا تکفیرش را گفته‌اند چون می‌گویند گواهی دربارهٔ نص (فرمایش روشن) رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را کتمان کرد آن‌قدر که **امیر مؤمنان نفرینش** کرد بلایی بر سرش آید که نتواند با لباس آن را بپوشاند، پس در بزرگسالی پیسی گرفت و در حالی مُرد که پیسی داشت، حال چگونه روا می‌باشد به روایتش اعتماد شود؟!

پاسخ: این خبر گر چه جزء اخبار آحاد است اما تمامی امت آن را پذیرفته و قبول کرده، در کتاب‌هایشان آورده، احدی آن را به خاطر اَنس ردّ نکرده، وقتی آن را از وی نقل کرده‌اند، منکر صحتش نشده، دوگروه شیعه و سنی بر آن اجماع دارند که این، حجت است و باعث شده بر اجماع اعتماد کرد. اینکه جزء اخبار آحاد است، به برهانش خللی و آسیبی نمی‌رساند. نیز **«سفینه»** خدمتگزار رسول اللّه آن را نقل کرده، در روایت احمد بن حنبل از وی نام برده شده، در روایاتی که به بعضی از آنها اشاره کردم، از وی یاد شده است، حتی اگر خبر واحد باشد، باید آن را پذیرفت و بدان عمل کرد چون با قرآن و سنت همخوان است؛ اما قرآن به دلیل فرمایش خدا:

همخوان با قرآن

«خدا کسانی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و اینان نیز او را دوست دارند. در برابر مؤمنان متواضع اما در برابر کافران سرسخت‌اند»[۱] که دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده، در آغاز این فصل مستند به روایت ثعلبی و دیگران در تفسیرش بحث در این باره گذشت، نیز از روایات دوگروه شیعه و سنی ثابت شده که از تلاش و سعی علی علیه السلام با نزول سورهٔ هل اتی (انسان) تقدیر و تشکر شده، هر که سعیش مشکور باشد، محبوب است. در احادیث، مِهر و **محبت ورزیدن به علی علیه السلام واجب شمرده**

۱ـ مائده، ۵۴ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

شده، اگر خدا محبتش بر خلق را واجب گردانده، جز این نیست که خود خدا نیز او را دوست دارد. از جمله روایات در این باره نقل جدّم در «نخب النـاقب»[۱] از **ابن مسعود** است که پیامبر فرمود: هر که گمان می‌کند بدانچه آورده‌ام، ایمان آورده اما **با علی دشمن است، کافر و دروغگوست و مؤمن نیست.**

وجوب مِهر امام

درکتاب ابراهیم ثقفی به سند خویش از اَنس نقل شده که **رسول الله به علی** علیه‌السلام فرمود: مژده باد! مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد و منافق تو را دوست ندارد. از دیگر روایات درکتاب **ابانة العکبری** وکتاب **ابن عقده** و فضائل **احمدبن حنبل** مستند به جابر و خدری: منافقان زمان رسول اللّٰه را بـا کـینهٔ عـلی علیه‌السلام کـه بـه دل داشـتند می‌شناختیم. در ابانةالعکبری و شرح الکانی است که **زید بن ارقم** گفته: ما که همراه پیامبر بودیم منافقان را با کینهٔ علی علیه‌السلام و فرزندانش که به دل داشتند می‌شناختیم. اخبار آکنده و پُر از این‌گونه مطالب است. احادیثی وارد شده کـه **امیر مؤمنان** در یوم‌الدار و در شورای سقیفه بدین حدیث احتجاج فرمود و این دلیل بـر صـحت روایت است و داستان پرنده را بازگو کرد و همگان را به خدا در مورد آن سوگند داد که همه به صحت حدیث اعتراف کردند. **امیر مؤمنان** به باطل احتجاج نمی‌کرد به ویژه که در مقام منازعه و مشاجره و بیان فضائلش برای دستیابی به اعـلا مـراتب یعنی خلافت (جانشینی) رسول اللّٰه بود و می‌دانست حاضران در شورا این امر را برای دیگری می‌خواهند! در این وقت و دیگر اوقات حق با امام بود، پس لازم است آنچه روایت کرده‌اند بر حق باشد. دلیل بر اینکه پیوسته حق با امام است و از او جدا نمی‌شود، گفته‌های شیعه و سنی است که در فصل ششم گذشت.

۱ـ چهار حدیث نقل شده از مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۳۸ـ۲۳۹ است.

دوست‌داشتنی‌ترین در همه چیز!

اگر ایراد شد: مقصود از فرمایش رسول خدا «خدایا، دوست‌داشتنی‌ترین فرد نزد خودت را برسان که با من بخورد» محبوب‌ترین فرد نزد خدا برای خوردن همراه پیامبر است فقط نه این محبوب‌ترین فرد نزد خدا به خاطر کثرت اعمال صالحش در زهد و عبادت باشد چون ممکن است خدا دوست داشته باشد همراه پیامبرش کسی غیر از او که افضل (برتر) از وی می‌باشد بخرود، و او به دلیل مصلحت نزد خدا محبوب‌تر باشد، پاسخ می دهیم: مِهر و محبت خدا مثل طبع بشر نیست چون خدا جسم نیست و میل و شهوت فقط برای اجسام روا می‌باشد اما محبت خدا یعنی اراده. وقتی خدا که قدیم و ازلی است چنین توصیف شود که کسی از مردمان رادوست دارد، مراد این است که قصدش بزرگداشت و احترام اوست از طریق نزدیک گرداندن او به طاعت خویش و بخشش الهی بدو با فزونی درجات و بهره‌مندی. پس نمی‌شود مقصود آن باشد: کسی که فقط برای خوردن همراه پیامبر محبوب‌ترین فرد است...[۱]

۱ـ در نسخهٔ خطی بیش از یک صفحه از آخر فصل شانزدهم و آغاز فصل هفدهم متن عربی سفید است.

فصل هفدهم

حدیث: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن

جدّم در «نخب المناقب» حدیثی مستند را آورده که رسول اللّٰه فرمود: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است.[1] شیخ فقیه ابوجعفر **ابن بابویه** در کتابش «النصوص» آن را آورده، نیز احمد از هشت طریق، ابراهیم ثقفی از هفت طریق، ابن‌بطه از شش طریق، قاضی جعانی از شش طریق، ابن‌شاهین از چهار طریق، خطیب در «التاریخ» از سه طریق و ویحیی بن معین از دو طریق.

اینان نیز روایت کرده‌اند: سمعانی، قاضی، ماوردی، ابومنصور سکری، اباصلت هروی، عبدالرزاق، شریک بن عباس، مجاهد و جابر. فقیه ابن مغازلی در کتابش (المناقب)[2] آورده که مستند به جابر است که رسول اللّٰه چنین و چنان فرمود و در آخرش می‌گوید که صدایش را بلند کرد و فرمود: «**من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است. هرکه در پی علم است، از در وارد شود**». مانند آن را ابن‌عباس بدون عبارت بلند کردن صدا روایت کرده، از علی علیه‌السلام نقل است که رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است، و جز از در کسی داخل خانه نمی‌شود». از دو طریق

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۴۲ و طریق‌های حدیث را که برگرفته از این کتاب است آورده و برشمرده است.

۲ـ احادیث ابن مغازلی همگی برگرفته از مناقب، ص ۸۰ به بعد است.

دیگر مانند حدیث نخست از **ابن‌عباس** نقل شده، نیز حدیثی مستند به علی علیه‌السلام است که رسول اللّٰه فرمود: «ای علی! من شهر علمم و تو دروازهٔ آن. هر که گمان کند به شهر می‌رسد بی‌آنکه از در بگذرد، دروغ گفته است». به طریق دیگر از جابر روایت شده که رسول اللّٰه فرمود: «من شهر علمم و علی دروازهٔ آن».

نیز از علی علیه‌السلام به طریقی دیگر: «من شهر علمم و تو دروازهٔ آن» چنان‌که به طریقی دیگر از **ابن‌عباس:** «من شهر بهشتم و علی دروازهٔ آن، هر که قصد بهشت دارد، پس از دروازه بیاید». باز از **ابن‌عباس** به طریقی دیگر: «من سرای حکمتم و علی در آن، هر که خواهان حکمت است، از در آید». از **سلمه بن کهیل** روایت است که رسول اللّٰه فرمود: **«من سرای حکمتم و علی درِ آن. هر که خواهان حکمت است، از در آید».** این روایات از فقیه نامبرده است و این جمله در پایان روایت آمده، فقط جمله ذکر شد چون هدفمان همین بود. در بعضی روایات فقط همین جمله آمده، **وجود چنین احادیثی مقتضی وجوب رجوع به امیر مؤمنان علیه‌السلام است.** چون پیامبر خود را شهر علم و سرای حکمت لقب داد، سپس فرمود که دستیابی به علم و حکمتش و بهشت خدا فقط از طرف علی علیه‌السلام است، زیرا وی را همچون دروازهٔ شهر علم و حکمت و بهشت قرار داده، جز از طریق وی نمی‌توان بدانها وارد شد.

ورود به شهر از راه درست

هر که فکر می‌کند به شهر می‌رسد بی‌آنکه از دوروازه بگذرد، دروغ گفته، سپس ورود از راه علی علیه‌السلام را واجب شمرد چون کسی را که می‌پندارد به شهر می‌رسد بی‌آنکه از دروازه بگذرد، سرزنش فرمود.[1] **این حدیث دلیل عصمت امام است** چون اگر غیرمعصوم بود، وقوع قبیح از امام ممکن بود. اگر قبیح واقع می‌شد، اقتدا بدو قبیح بود، حال آن پیامبر امام را در علوم الگو و اسوه قرار داده، پس بدین معنا بود که

۱ـ در نسخهٔ خطی در دو جا آمده: الا مِن الباب (جز از در).

رسول اللّٰه به کار قبیح فرمان داده، که محال است، پس اوّلی همین حالت را دارد، ازاین‌رو عصمت امام ثابت است. نیز دلالت دارد علی علیه السلام امام امت است چون درِ آن علوم است.

مؤید مطلب اختلاف امت است که می‌دانیم و در مشکلات علمی، بعضی به برخی دیگر مراجعه می‌کنند اما امام علیه السلام از این کار بی‌نیاز است، چنان‌که بر ولایت و امامت علی علیه السلام دلالت دارد و اینکه اخذ علم و حکمت و ورود به بهشت در زمان حیات و پس از وفات پیامبر ممکن نیست مگر از راه علی علیه السلام و نقل علم و حکمت جز از طریق ایشان صحیح نمی‌باشد، چون خدا می‌فرماید: «از درِ خانه‌ها وارد شوید»[1] و امام علیه السلام درِ [شهر علم و حکمت] است.

نیز دلالت دارد **هرکس مقداری از این علوم و حکمت راکه رسول اللّٰه دارا می‌باشد، از غیر علی علیه السلام بگیرد، گناهکار و عاصی است** مانند دزد و کسی که از دیوار خانهٔ مردم بالا برود. این دو چون از در وارد نمی‌شوند حال آنکه موظف‌اند از در داخل شوند و به هدف نادرست خود می‌رسند، گناهکارند. این که فرمود: «هر که علم می‌خواهد، از در آید» مراد از این لفظ، تخییر نیست بلکه مقصود از آن وجوب و تهدید است مانند فرمایش خدا: «هر کس می‌خواهد، ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد، کافر شود».[2] دلیل بر مطلب آن است که در اینجا پیامبری غیر محمد صلی الله علیه و آله نیست که شهر علم و سرای حکم باشد، پس عالِم مخیّر است از یکی از این دو [پیامبر یا امام] دانش اخذ کند، نه از کسی دیگر، و این دلیل بر وجوب است و حتمی و لازم می‌باشد.

۱ـ بقره، ۱۸۹ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

۲ـ کهف، ۲۹ «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً».

بشنوی سروده:[1] «**فمدینة العلم التی...**؛ پس شهر علم که علی علیه السلام دروازهٔ آن است، روز قیامت تقسیم کننده [بهشت و] جهنم است، پس دشمنش شقی‌ترین مخلوق آتش اما دوستدارش روز حساب وکتاب، محبوب است.»

۱ـ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۳.

فصل هجدهم

مباهله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»

خدا فرمود: «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خودمان و شما خودتان خود را فراخوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».[1]

وقتی این آیه نازل شد، **رسول الله** همراه خود برای مباهله حسن و حسین علیهما السلام راکه فرزندانش بودند، فراخواند، نیز فاطمه علیها السلام را به عنوان زنان خویش و **علی بن ابیطالب راکه نفس پیامبر بود** [به عنوان نفس همراه زنان و فرزندان با خود جهت شرکت در مباهله برد] این مطلبی ظاهر و آشکار است که درکتاب‌های شیعه و سنی نقل شده،[2] [قابل ذکر است که] بین شیعه در این باره اصلاً اختلاف‌نظری نیست،

۱ـ آل عمران، ۶۱.

۲ـ ر.ک: مثلاً تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ اختصاص مفید، ص ۵۶ و ۱۱۴؛ امالی طوسی، ص ۳۰۷ و ۵۶۴؛ امالی صدوق، ص ۶۱۸؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸۶.

ولی پیروان **مذاهب چهارگانه سنی،** از جملهٔ اینان فقیه شافعی ابن مغازلی[۱] حدیثی مستند به شعبی از جابربن عبداللّٰه روایت کرده که وقتی گروه نجران (عاقب و طیّب) خدمت پیامبر رسیدند، ایشان را به اسلام دعوت فرمود، گفتند: ای محمد! پیش از تو اسلام آورده‌ایم! فرمود: دروغ می‌گویید! اگر می‌خواهید، به شما بگویم چه مانع می‌شود اسلام بیاورید، عرض کردند: بفرما، فرمود: **علاقه به صلیب و نوشیدن شراب و خوردن خوک!** پس آنان را به لعن کردن دعوت نمود، که وعده دادند فردا سپیده‌دم خدمت برسند. فردا رسول اللّٰه دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفته، به دنبال نجرانی‌ها فرستاد اما از **مباهله سر باز زدند** و حاضر به پرداخت خراج شدند، پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به عنوان نبی برگزید، اگر مباهله می‌کردند، خدا بر آنان وادی از آتش می‌بارید. جابر می‌افزاید: درباره‌شان **آیه مباهله** نازل شد. شعبی می‌گوید: مقصود از فرزندان: حسن و حسین، زنان: فاطمه و **نَفس: علی بن ابیطالب است.**

گزارش اهل سنت

از روایات مربوطه، نقل ثعلبی در تفسیرش است که مقاتل و کلبی نوشته‌اند: وقتی رسول اللّٰه این آیه را برای گروه نجران خواند و به مباهله دعوت کرد، بدو عرض کردند: برگردیم و در کار خود بنگریم و فردا خدمت می‌رسیم، پس با خود خلوت کرده، به **«عاقب»** که سرپرست دینی‌شان بود گفتند: **ای عبدالمسیح!** نظرت چیست؟ گفت: به خدا ای مسیحیان! می‌دانید که محمد پیامبری فرستاده شده از سوی خداست و دربارهٔ رقیبتان [= رسول اللّٰه] فصل‌الخطاب آمده، به خدا هرگز قومی پیابمری را لعن نکرده که بزرگشان زنده بماند و کوچکشان بزرگ شود. اگر این کار را بکنید، هلاک می‌شویم و اگر سر باز زنید و بر قولی که به رقیبتان داده‌اید

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۳.

بمانید، دینتان تلف شده، پس بدو وعده بدهید و به سرزمینتان بازگردید.

فردا خدمت رسول اللّٰه رسیدند، درحالی‌که حسین علیه‌السلام را در آغوش داشت و دست حسن علیه‌السلام راگرفته، فاطمه پشت سرش و علی عقب این دو بود، درحالی‌که می‌فرمود: وقتی دعا کردم، آمین بگویید. **اسقف گفت:** ای مسیحیان! من چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جایش برکند، بر می‌کند، پس **مباهله نکنید که هلاک می‌گردید** و روی زمین تا روز قیامت مسیحی ای باقی نمی‌ماند. عرض کردند: ای ابوالقاسم! تصمیم گرفته‌ایم لعن نکنیم و شما را با دینت به حال خود وابگذاریم و ما بر دین خود باشیم. رسول اللّٰه فرمود: اگر مباهله نمی‌کنید، پس اسلام بیاورید تا حقوقی که برای مسلمانان هست، برای شما نیز باشد و وظایفی که بر عهده آنان است، بر عهده شما نیز آید. اما سرباز زدند، فرمود: شما را طرد می‌کنم، گفتند: توان جنگ با عرب را نداریم اما با تو صلح می‌کنیم تا با ما نجنگی و ما را تهدید نکنی و از دینمان نرانی، در عوض هر سال دو هزار لباس قیمتی به شما می‌دهیم، هزار تا در ماه صفر و هزار تا در رجب.

پس پیامبر با آنان طبق همین شرط مصالحه کرد و فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست! عذاب بر اهالی نجران نازل می‌شد و اگر لعن می‌کردند، به میمون و خوک تبدیل و مسخ می‌گشتند و در وادی بر آنان آتش شعله‌ور می‌گشت و خدا نجران و ساکنانش حتی پرندهٔ روی درخت را تباه می‌کرد و هنوز زمانی نگذشته، تمامی مسیحیان هلاک می‌گشتند، پس خدا این آیه را نازل کرد:

«این همان سرگذشت واقعی است و هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست و خدا توانا و حکیم است. اگر (با این همه شواهد روشن، باز از پذیرش حق) روی گردانند (به سوی دیگر و ایمان را دور برانند) خدا از مفسده‌جویان آگاه است».[1]

۱ـ آل عمران، ۶۲ـ۶۳ «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَـٰهٍ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ».

سرّ دلبران، در حدیث دیگران

از دیگر روایات مربوطه، نقل مسلم در صحیح‌اش[۱] در جلد چهارم در آغاز سومین جزوه در باب فضائل علی بن ابیطالب به صورت مرفوع از **سعدبن ابی وقاص** از پدرش است که معاویه بن ابوسفیان به سعد دستور داد و بدو گفت: چه مانع می‌شود ابوتراب (امام علی) را سب و دشنام گویی؟ گفت: وقتی یاد سه فضیلت می‌افتم که آنها را **رسول الله** در حق او فرمود، هرگز بدو ناسزا نمی‌گویم. اگر یکی از آنها دربارهٔ من بود، از داشتن شتران اصیل برایم بهتر بود.

۱) شنیدم رسول الله علی علیه‌السلام را در یکی از جنگ‌هایش به جای خود در مدینه گذاشته بود، علی علیه‌السلام پرسید: ای رسول الله! مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟! **رسول الله** بدو فرمود: آیا خشنود نمی‌گردی **برای من به منزلهٔ هارون برای موسی باشی** جز اینکه پس از من پیامبری[۲] نیست؟!

۲) شنیدم در جنگ خیبر فرمود:[۳] «فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند». برای گرفتن پرچم مشتاق بودیم اما فرمود: علی را صدا بزنید، پس او را آوردند درحالی‌که چشم[۴] درد داشت، پس آب دهان در چشمش انداخت و پرچم را بدو سپرد و خدا به دستش فتح کرد.

۳) وقتی آیه مباهله نازل شد، **رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و گفت: **خدایا! اینان اهل‌بیتم هستند.**[۵]

در دیگر روایات مربوطه: در پایان صحیح مسلم حدود دوکراس حدیثی مرفوع از سعد بن ابی‌وقاص از طریقی دیگر آمده. در آن سه منقبتی را که گذشت، بیان می‌کند. **حمیدی** در کتاب «الجمع بین الصحیحین» این خبر را از قول **سعد بن ابی**

۱ـ صحیح مسلم، ج۴، ص ۱۸۷۱.
۲ـ در منبع: پس از من نبوتی نیست.
۳ـ این در منبع نیست.
۴ـ در منبع نیست.
۵ـ در منبع: اینان خانواده‌ام هستند.

وقاص در حدیث ششم از اخبار آحاد مسلم آورده، این روایات بزرگان سُنیان می‌گوید: **رسول الله** پس از نزول آیه مباهله جز علی بن ابیطالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را دعوت نکرد. اگر جز اینان را دعوت نکرده، پس بدان معناست که مقصود از **نَفس پیامبر، علی** علیه‌السلام **است.** ازاین‌رو طبق فرمودهٔ آیه محکم قرآن و خطاب خدای عزیز، امام علیه‌السلام مانند نَفس رسول الله می‌باشد.

ثابت است احدی از خلق خدا والاتر و شریف‌تر از رسول الله نبوده، افضل از ایشان و والامقام‌تر از او وجود نداریم، ازاین‌رو لازم است علی علیه‌السلام نیز چنین باشد.

اشکال صیغهٔ جمع

اگر ایراد گیرند: قرآن به صیغهٔ جمع نازل شده، پاسخ می‌دهیم: کسی که جایگاه بلندی دارد، از او با صیغهٔ جمع تعبیر می‌کنند. به خاطر والایی قدر و مقام علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام از آنان با صیغهٔ جمع تعبیر شده، در قرآن نمونهٔ آن بسیار است حتی در یک آیه چهار بار تکرار شده، خدا می‌فرماید: «به مادر موسی الهام کردیم... ما او را به تو بازمی‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم».[۱]

معنای نَفس

اگر ایراد شود: چرا نمی‌شود مراد نَفس پیامبر حقیقتاً باشد، نه دیگری و **امیر مؤمنان** نقشی در این مورد نداشته باشد، جواب می‌دهیم؛ درست نیست چون دعوت‌کننده، دیگری را دعوت می‌کند و حقیقتاً صحیح نیست فردی «خود» را دعوت کند، چنان‌که حقیقتاً به خود دستور نمی‌دهد، حال که رسول اللّه برای مباهله، مردی جز علی علیه‌السلام را دعوت نکرده، ثابت می‌شود امام نَفس و «خود» مورد توجه خدای والامقام در قرآن بوده، در آیه‌ای که نازل کرده، بدان حکم کرده، و

۱ـ قصص، ۷ «وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

این مطلبی روشن و آشکار است.

دلیل دیگر: محال است آدمی خود را دعوت کند، پس صحیح آن است که مراد از آن شخصی باشد که جاری مجرای نَفس آدمی است. اگر چنین نبود، وقتی **مسیحیان دیدند پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله **علی** علیه‌السلام **را همراه خود آورده،** می‌توانستند ایراد گیرند: کسی را که ضمن شرط و در توافق ما نبود، با خود آورده‌ای و با شرایطت مخالفت کرده‌ای.

شبهۀ واحدی در کتاب الوسیط: احمدبن حنبل معتقد است به پسرعموها و عمو انفس گفته می‌شود و عرب به پسرعمو نَفس می‌گوید، خدا فرمود: «وقتی کار تمام می‌شود، شیطان می‌گوید... مرا سرزنش نکنید بلکه خود را سرزنش کنید»[1] که مقصودش از «خود» برادران ایمانی‌اند.

این شبهه ضعیف است چون آمیختگی پیامبر و امام علیهما‌السلام در اینکه زمانی خیلی دور پیش از آفرینش آدم علیه‌السلام یک نور بودند و این نور در ستایش خدای سبحان و تعالی مشترک بود و از صُلبی پاک به صُلبی مثل خودش منتقل می‌شد، مانند آمیختگی جان پسرعموها نیست. احادیث در این باره مفصل بوده، در فصل خلافت ان‌شاءاللّٰه می‌آید.

حتی اگر ایراد را بپذیریم، پیامبر پسرعموهایی دیگر داشت [که مانند جان و نَفس بودند] پس چرا از بین آنان فقط علی علیه‌السلام را برگزید؟! پاسخ: چون فقط علی علیه‌السلام ویژگی‌های لازم را داشت، نه دیگران و **واصحاب کسا مانند یک جان و روح [در چند بدن] بودند.** افزون بر اینکه این مطلب را در مورد علی علیه‌السلام رسول اللّٰه با عباراتی دیگر بیان فرمود؛ عباراتی صحیح و آشکارا و علنی و روشنگر که شیعه و سنی بیان کرده‌اند، از جمله: **«تو از منی و من از توأم».** احادیث در فصل خود به

۱ـ ابراهیم، ۲۲ «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

خواست خدا می‌آید.

در [کتاب] «فضائل» سمعانی و «تاریخ» خطیب و «فردوس» دیلمی به نقل از براء و ابن‌عباس با عبارتی که وی آورده، آمده که پیامبر فرمود: **«علی نسبت به من مثل سر به بدنم است».** نیز فرمود: «**تو برای من** مثل روح برای بدنی. «**تو از منی مثل نور** که از نور است» و «**تو برای من مانند** دکمهٔ پیراهن منی».

جدم در «نخب» حدیثی مسند آورده که از پیامبر دربارهٔ یکی از یارانش پرسیدند که درباره‌اش سخن فرمود، یکی پرسید: پس علی چه؟ فرمود: دربارهٔ مردم از من پرسیدی، ولی دربارهٔ خودم سؤال نکردی! نیز حدیثی مرفوع از **عبدالله‌بن شداد** که پیامبر به گروه یمن فرمود: نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید یا مردی مانند خود را به سویتان می‌فرستم.[1] علی علیه‌السلام همان است که در روایت پیروان مذاهب سنی بدو اشاره شده، که به خواست خدا درفصل ۲۷ خواهدآمد. کسی‌که طبق نص قرآن‌مجیداین‌فضل عظیم برایش حاصل آید، مبنی بر اینکه نَفس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، سزاوارتر و واجب‌تر به تقدّم از تمامی خلق الله است چون برای مسلمان روا نیست بر نَفس پیامبر و آنکه جاری مجرای اوست، کسی را مقدّم بدارد. خدا مؤمنان را از بلند کردن صدای خود بر صدای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منع کرد و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر برخی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد درحالی‌که نمی‌دانید».[2]

مقدم داشتن دیگران

وقتی با بلند کردن صدا و فریاد و نه به علت دیگر عمل حَبط و تباه می‌شود، چه

۱ـ این احادیث برگرفته از مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۴۸ ـ ۲۴۶ است.

۲ـ حجرات، ۲ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ».

رسد کسی را بر او مقدّم بداریم و وی را از مقامی که خدای سبحان و تعالی او را آنجا منصوب کرده، بازداریم. خدا بدین طریق آشکار گردانده **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام به نهایت درجهٔ فضل و عالی‌ترین غایت کمال رسیده. **در کمال و عصمت و شرافت و رفعت، برابر پیامبر**صلی‌الله‌علیه‌وآله **گشته**، خدای تعالی او و همسر و پسرانش را به رغم تفاوت سن، حجت پیامبر، برهان دین اسلام، دلیلی بر تصدیق ادعای نبوت و نشانهٔ صدق قرآن مجید قرار داده است.

جایگاه اهل‌بیت

قرآن مجید دیگر کتب آسمانی و پیامبران علیهم‌السلام را تصدیق و کتاب‌های آسمانی را که پیشتر آمده همچون تورات و انجیل تأیید می‌کند: «پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با ماست، تصدیق می‌کند»[1] نیز دیگر آیاتی که کتب آسمانی را تأیید می‌کند که دعوت پیامبران علیهم‌السلام صحت داشته است. پس معلوم گشت **مباهله همراه اهل‌بیت**علیهم‌السلام معادل و تصدیق‌کنندهٔ هر پیامبر و هر کتاب آسمانی است. اگر خدای سبحان یکی از معجزات درخشان پیامبرش را رساتر و مؤثرتر از مقام اهل‌بیت می‌دانست، که می‌شد برای تصدیق پیامبر و تصدیق کتاب عزیزش به کار آید، بر خدا بود آن را عنوان فرماید و **اهل بیت**علیهم‌السلام را به حال خود رها کند چون پیغمبر با منکران قرآن و نبوت فقط با رساترین اعجاز و رعب‌آورترین آیات در دلشان رویارویی می‌کند، و خدا بر هر کاری تواناست.

خدای سبحان و تعالی می‌خواست **فضل اهل بیت** را روشن گردانده، مقام عالی و شرافت جایگاه و والا بودن منزلت سترگ‌شان را برساند وگرنه برای پیامبرش نشانه‌ای دیگر می‌آورد که با آن و نه با اهل‌بیت پیامبر مخالفان را به ستوه آورد. آن را

۱ـ آل عمران، ۸۱ «**وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ**».

که خدا برگزینند و بدو مباهله کند و با منکران توسط او مبارزه نماید و او را نشانهٔ صدق پیامبر و علامت تصدیق کتابش قرار بدهد، چنین کسی برای پایبندی و تعبّد امت مؤثرتر بوده، از وی پیروی کرده و بدو اقتدا می‌کنند. آن که برای تعبّد مؤثرتر است، لزوم حجت بدو واجب‌تر است، و این واجب، مضیّق و محدود **به اهل‌بیت است** مانند وجوب دیگر واجباتی که خدا واجب گردانده است. در این ویژگی کسی پس از **امیر مؤمنان** علیه‌السلام بدو ملحق نمی‌شود و احدی همانند ایشان نیست و کسانی **جز اهل‌بیت** علیهم‌السلام مناسب این مقام نیستند.

معنای تشبیه

اما در فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام **تو برایم مانند** روحم برای بدنم هستی؛ **تو برایم مانند** نور از نوری؛ مردی را به‌سویتان می‌فرستم که مانند خودم است؛ **تو برایم مانند** دکمه پیراهنم هستی؛ «کاف = مانند» در زبان عربی برای تشبیه است. تشبیهی که رسول الله می‌فرماید، به گونهٔ صحیح و بی‌مبالغه است و روا نیست چیزی را برخلاف تشبیه کندو به ضدش تمثیل نماید به خاطر اینکه آموزه‌های او متصل به خدای سبحان و تعالی است. همین‌که فرمود: «علی از من است مانند سرم نسبت به بدنم» کافی است چون جایگاه سر برای بدن، مفهوم است.

شاعر گفته:[1] «**بمَن باهل الله...**؛ خدا با دشمنانش با چه کسی مباهله کرد؟ و رسول الله به اینان مباهله نمود. این کتاب (قرآن) و اعجاز آن بر چه کسی و در خانهٔ چه کسی نازل شد؟»

دیگری سروده: «**یا مَن تقیس...**؛ ای که دیگری با او از سر جهالت مقایسه می‌شود، دست از این کار بردار که قیاس ضایع می‌کند. اگر نصی نبود جز اینکه او نَفس پیامبر است، این موضوع او را کافی بود».

۱ـ از شعر ابن رزیک، مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۴۲۴.

ابن حماد گفته:[1] «**و سمّاه ربّ...**؛ پروردگار عرش در ذکر (قرآن) او را نَفس پیامبر نامید. اگر تو در پی خبری، همین فرموده کافی است. پیامبر به آنان فرمود: **این (علی) وصی و وارثم است** و آنکه پروردگار جهانیان بدو پشتم را محکم گردانده است. اینکه پیامبر فرمود: علی مانند دکمه پیراهنم است، اشاره است به اینکه پیراهن از دکمه بی‌نیاز نیست».

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۴۷.

فصل نوزدهم

هدایت

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»

خدای سبحان و تعالی فرمود: «کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟»[1]

خدای آگاهانه کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است. اگر افراد انصاف داشته باشند، هیچ کس مخالفتی ندارد که **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام در دو علم اصول و فروع دین به سوی حق هدایت کرد، پس پیروی‌اش واجب می‌باشدو رویگردانی از ابوبکر لازم است چون هدایتگر نبود. **هدایتگری علی** علیه‌السلام در اصول، بالاتر از آن است که به شمار آید، از جملهٔ آن خطبه‌ای که **سید رضی** در کتاب نهج‌البلاغه[2] در خطبه‌ای که دربردارندهٔ توحید و... است آورده: «کسی که کیفیتی[3] برای خدا قائل شد، یگانگی او را انکار کرده، و آن کس که همانند

۱ـ یونس، ۳۵.

۲ـ نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۲، ترجمه علی دشتی.

۳ـ کیفیت و چگونگی، مانند تقسیم، ترکیب، نسبت، تعریف، حدود و مرز، که همه از صفات مادّه و مخلوق می‌باشد.

او برای قرارداد، به **حقیقت خدا** نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد، به مقصد نرسید. آن کس که به او اشاره کند یا در وَهم آورد، **خدا را بی‌نیاز ندانسته است.** هر چه که ذاتش شناخت شده باشد، آفریده است، و آنچه در هستی به دیگری متّکی باشد، دارای آفریننده است. خدا، سازنده‌ای غیرمحتاج به ابزار، اندازه‌گیرنده‌ای بی‌نیاز از فکر و اندیشه، و بی‌نیاز از یاری دیگران است. با زمان‌ها همراه نبوده، و از ابزار و وسایل کمک نگرفته است. **هستی او** برتر از زمان، و وجود او بر نیستی مقدّم است. و **ازلیّت او** را آغازی نیست. با پدید آوردن حواس، روشن می‌شود که حواسّی ندارد، و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می‌شود که **دارای ضدّی نیست،** و با هماهنگ کردن اشیا دانسته می‌شود که همانندی ندارد. **خدایی که روشنی** را با تاریکی، آشکار را با نهان، خشکی را با تری، گرمی را با سردی، ضدّ هم قرار داد، و عناصر متضاد را با هم ترکیب و هماهنگ کرد، و بین موجودات ضدّ هم، وحدت ایجاد کرد. آنها راکه با هم دور بودند، نزدیک کرد، و بین آنهاکه با هم نزدیک بودند، فاصله انداخت.

خدایی که حدّی ندارد، و با شماره محاسبه نمی‌گردد، که همانا ابزار و آلات، دلیل محدود بودن خویشند و به همانند خود اشاره می‌شوند. اینکه می‌گوییم موجودات از فلان زمان پدید آمده‌اند، پس ازلی نمی‌توانند باشند و حادثند، و اینکه می‌گوییم حتماً پدید آمدند، ازلی بودن آنها رد می‌شود، و اینکه می‌گوییم اگر چنین بودند کامل می‌شدند، پس در تمام جهات کامل نیستند.

خدا با خلق پدیده‌ها در برابر عقل‌ها جلوه کرد، و از مشاهدهٔ چشم‌ها برتر و والاتر است، و حرکت و سکون در او راه ندارد، زیرا او خود حرکت و سکون را آفرید. چگونه ممکن است آنچه راکه خود آفریده، در او اثر بگذارد؟ یا خود از پدیده‌های خویش اثر پذیرد؟ اگر چنین شود، ذاتش چون دیگر پدیده‌ها تغییر می‌کند، و اصل وجودش تجزیه می‌پذیرد و دیگر ازلی نمی‌تواند باشد، و هنگامی که (به فرض محال) آغازی برای او تصوّر شود، پس سرآمدی نیز خواهد داشت، و این آغاز و

انجام، دلیل روشن نقص، و نقصان و ضعف دلیل مخلوق بودن، و نیاز به خالقی دیگر داشتن. پس نمی‌تواند آفریدگار همهٔ هستی باشد، و از صفات پروردگار که «هیچ چیز در او مؤثر نیست، و نابودی و تغییر و پنهان شدن در او راه ندارد» خارج می‌شود.

خدایی که دگرگون نمی‌شود و زوال نمی‌پذیرد. **خدا فرزند ندارد** تا فرزند دیگری باشد، و زاده نشده تا محدود به حدودی گردد، و برتر است از آنکه پسرانی داشته باشد، و منزّه است که با زنانی ازدواج کند. اندیشه‌ها به او نمی‌رسند تا اندازه‌ای **برای خدا تصوّر** کنند، و فکرهای تیزبین نمی‌توانند او را درک کند، تا صورتی از او تصوّر نماید. حواس از احساس کردن او عاجز و دست‌ها از لمس کردن او ناتوان است و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد. وگذشت زمان تأثیری در او نمی‌گذارد. گذران روز و شب او را سالخورده نسازد، و روشنایی و تاریکی در او اثر ندارد. **خدا با هیچ یک** از اجزا و جوارح و اعضا و اندام، و نه با عَرَضی از اَعراض، و نه با دگرگونی‌ها و تجزیه، وصف نمی‌گردد. برای او اندازه و نهایتی وجود ندارد، و نیستی و سرآمدی نخواهد داشت؛ **چیزی او را در خود** نمی‌گنجاند که بالا و پایینش ببرد، و نه چیزی او را حمل می‌کند که کج یا راست نگه دارد؛ نه درون اشیا قرار دارد و نه بیرون آن؛ حرف می‌زند نه با زبان وکام و دهان؛ می‌شنود نه با سوراخ‌های گوش و عضو شنوایی؛ سخن می‌گوید نه با به کارگرفتن الفاظ در بیان؛ حفظ می‌کند نه با رنج به خاطر سپردن؛ می‌خواهد نه با به کارگیری اندیشه؛ دوست دارد و خشنود می‌شود نه از راه دلسوزی؛ دشمن می‌دارد و به خشم می‌آید نه از روی رنج و نگرانی؛ به هر چه اراده کند، می‌فرماید: «باش»، پدید می‌آید نه با صوتی که در گوش‌ها نشنید، و نه فریادی که شنیده شود، بلکه **سخن خدای سبحان** همان کاری است که ایجاد می‌کند.

پیش از او چیزی مانندش وجود نداشته وگرنه خدای دیگری می‌بود. **نمی‌شود گفت «خدا نبود و پدید آمد»** که در آن صورت صفاتِ پدیده‌ها را پیدا می‌کند، و

نمی‌شود گفت «بین خدا و پدیده‌ها جدایی است» و «**خدا بر پدیده‌ها برتری دارد**» تا سازنده و ساخته شده همانند تصوّر شوند، و خالق و پدید آمده با یکدیگر تشبیه گردند.

مخلوقات را بدون استفاده از طرح و الگوی دیگران آفرید، و در آفرینش پدیده‌ها از هیچ کسی یاری نگرفت. زمین را آفرید و آن را برپا نگه داشت بدون آنکه مشغولش سازد، و در حرکت و بی‌قراری، آن را نظم و اعتدال بخشید، و بدون ستونی آن را به پا داشت، و بدون استوانه‌ها بالایش برد، و از کجی و فروریختن نگه داشت و از سقوط و در هم شکافتن حفظ کرد. میخ‌های زمین را محکم، و کوه‌های آن را استوار، و چشمه‌هایش را جاری، و درّه‌ها را ایجاد کرد. آنچه بنا کرده، به سُستی نگرایید، و آنچه را توانا کرد، ناتوان نشد.

***

ارزیابی خطبه نهج‌البلاغه

بیننده با دیدهٔ انصاف باید بدین کلام شریف که از آن شهد می‌بارد بنگرد؛ فرمایشی که پایین‌تر از کدام آفریدگار اما امام بالاتر از سخن آفریده است، نیز به معانی عطرآگین و لطیف آن بنگرد که بی‌هیچ حجاب و مانعی به دل‌ها می‌رسد و از هر طرف به فهم و درک آدمی وارد می‌شود و به خاطر روشن و بی‌زنگار بودنش، فهم از آن عقب و دور نمی‌ماند و تیزهوش از درکش عاجز نیست.

مطلبی را که متکلمان (عالِمان علم عقاید) طولانی گفته و در معانی توحید، سخن دراز کرده‌اند، در فرمایش کوتاه امام گرد آمده، از سخنان متکلمان اندکی مخالف و خارج قاعده نیست و با این حال [او به رغم موجز بودن] لباس بلاغت به تن آنها را در صحیح‌ترین ساختار و موجزترین واژگان و زیباترین پوشش می‌یابید.

اگر کسی که از کتاب‌های **فیلسوفان** آگاه است و عمرش را در بهره‌برداری نکات ریز آنان در علم الهی صرف کرده، این مطالب را با فرمایشات امام مقایسه کند،

می‌بیند **فیلسوفان** در بعضی برداشت‌ها راه درست را رفته، ولی در بعضی دیگر اشتباه کرده‌اند. مولای ما مقدمات و ضروریات نتایج را گرفته، مطالب، برآیند آن است که افلاطون و ارسطو و بزرگان و فضلا بر آن اتفاق نظر دارند، گرچه اینان به رغم زحمت بسیار و تلاش سخت شبانه‌روزی در بعضی مطالب خطا کرده‌اند.

مولای ما برگنج‌های حکمت نبوی و معادن علوم محمدی دست یافته، چون **به گفتهٔ شیعه و سنی** که در فصل هفدهم گذشت، او دروازهٔ شهر علم است، بی‌رنجی که او را خسته کند و بدون آنکه کتابی بخواند، و این جز فیض الهی و الهام ربانی نیست به واسطهٔ پیامبر که خدا او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده است. نمی‌بینید چگونه دربارهٔ حادث بودن قرآن مجید استدلال کرده، که اگر قدیم بود، دومین معبود می‌گشت، و این نهایت دوراندیشی است که متکلمان ریزبین بدان نمی‌رسند؛ همان کسانی که به خاطر دانش خود فخر می‌فروشند و به سبب چیرگی بر آن راهنمایند.

ذات نایافته هستی‌بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش؟!

بنگرید چگونه امام قرآن را توصیف کرده که خدا این کار را انجام داد و آن را ایجاد کرد اما نفرموده خدا قرآن را آفرید چون عقلاً بین اطلاق خلق (آفریدن) در کلام و اطلاق احداث و انشا (ایجاد و به وجود آوردن) فرق وجود دارد. بنگرید **امام چگونه بین** لفظ و قول، حفظ و تحفّظ، اراده و ضمیر تفاوت گذاشته، آیا این جز دریای ژرف دانش و رکن استوار علم است؟!

توضیح سخن: امام فرمود: «هستی خدا برتر از زمان و وجودش بر نیستی مقدّم است». چگونه وجودش بر نیستی و عدم پیشی گرفته وقتی همگی اشیا معدوم بودند، چگونه می‌شود گفت: خدا در ازل موجود بود؟ پس باید گفت: وجودش بر نیستی پیشی نگرفته بلکه وجودش بر وجود اشیاء پیشی گرفته؛ در پاسخ گفته شده: معنی فرمایش **امام آن است** که وجود خدا بر عدم ذاتش پیشی گرفته، نه بر عدم

موجودات و ذواتی غیر از ذات خود. فایده و تفاوت این است که هر موجود آفریده و حادثی غیر خدا، عدمش پیش از وجودش است، و بدین خاطر حادث است. حادث یعنی وجود نداشت (در عدم بود) اما بعد موجود شد، درحالی‌که قدیم (ازلی) موجود بوده، نه این که پس از عدم، به وجود آمده باشد. مقصود امام این است که وجود خدای تعالی مقدّم بود، بی‌آن قبلاً عدم باشد، حال آنکه تمام ذوات (آفریده‌ها) برعکس‌اند (نبوده، بعد آفریده شده‌اند).

کسی نمی‌تواند منکر شود که واژهٔ «سبق = مقدم بود» در اینجا بدین معناست که مقتضی ملحق شدن مسبوق در هر حال است و گمان کند اگر وجودی بر عدمی مقدّم شود، یعنی آنکه پیشتر نبوده است، بدین دلیل وقتی گفته می‌شود: «بدین و بدان سبقت و پیشی گرفت» که مسبوقی باشد یا نباشد، پس فرمایش امام (وجود خدا بر عدم پیشی گرفته) به معنایی نیست که ما بعضی اوقات در ذهن داریم (که قبلاً نبوده، بعد «بود» شده) بلکه مقصود این است که وجود برای خدا حاصل است، بی‌آنکه پیشتر عدمی وجود داشته باشد، ولی در مورد غیر خدا این گونه متصور است که موجودات اول نبوده، بعد به وجود آمده‌اند.

دلیل دیگر: عدمی که بدان اشاره شده، عدم پس از وجود است، نه عدم ملکه،[1] و مقصود این است که خدای سبحان پیش از هر موجودی، اول بوده؛ زمانی که هیچ چیز موجود نبود، خدا به تنهایی وجود داشت (یکی بود، یکی نبود)، این معانی و دیگر معانی را یک کلمه در بر دارد، و آن «وجود خدا بر نیستی مقدم است». حال اگر خطبه امام کاملاً توسط کسی شرح شود که دست طولایی در علم اصول دارد و ریزه‌کاری‌های آن را می‌داند، چه می‌شود (مثنوی هفتاد من کاغذ شود)! دانشمندی که بتواند علوم پیچده و معانی غریب (شگفت) موجود در خطبه را روشن گردانده،

۱ـ ملکه و عدم ملکه، بحثی عقایدی است، یعنی ذاتاً قابلیت چیزی را داشتن. خدا ذاتاً قابلیت وجود دارد اما ما آدمیان ذاتاً وجود برایمان واجب نیست. بلکه خدا به ما قابلیت وجود بخشید و ما را آفرید. پس وجودمان عدم، ملکه اما وجود برای خدا ملکه است.

دور و نزدیک را بیان کند، قضایای حملی و شرطی خطبه را شرح دهد و مقدمات و نتایج را آشکار گرداند، باید اوراق بسیار، پُر از نوشته کرده، تازه اعتراف نماید از دستیابی بر نهایت و پایان فرمایش امام ناتوان است!

حال کسی که این خطبه و امثال آن قطره‌ای از دریای دانش اوست، آیا سزاوار است بر وی کسی مقدّم شود که اگر از او دربارهٔ دانش خدا بپرسند و این که کجاست، بگوید: در آسمان بر فراز عرش اما پرسشگر یهودی بدو ایراد گیرد: پس زمین را از وجودش خالی می‌بینم و بنا بر گفتهٔ تو [ای ابوبکر] خدا باید در جایی باشد و در جایی نباشد؟! وجود چنین امامی آیا جز برای این است که حجت بالغ خدا برای بندگانش باشد: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟!»[1]

نیکوست اینجا فرمایش امام علیه‌السلام گفته شود: «**فدع عنک مَن مالت به الرمدُ**؛ آن کسی راکه کوردل است، رهاکن! نرود میخ آهنین در سنگ» داستان پرسشگر یهودی در آخر فصل دوازدهم گذشت.

پاسخ به جاثلیق

جدّم در کتابش «الاعتبار فی ابطال الاختیار» حدیثی مرفوع از **سلمان فارسی**[2] آورده: وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشت و ابوبکر رشتهٔ امور را به دست گرفت، گروهی از **مسیحیان** به مدینه آمدند که پیشاپیش اینان **جاثلیق** (رهبر)شان بود که مقامی داشت و سخن‌شناس بود و تورات و انجیل و مطالب آنها را حفظ کرده بود. نزد ابوبکر آمده، **جاثلیق** گفت: در انجیل یافته و خوانده‌ایم که پس از **عیسی** علیه‌السلام رسولی

۱ـ یونس، ۳۵ «**قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**».

۲ـ صدوق بدین حدیث در کتابش (التوحید)، ص ۱۸۲ و ۲۸۶ و ۳۱۶ اشاره کرد، حدیث کامل در بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۵۴ است.

خروج و قیام می‌کند و خروج **محمد بن عبدالله** به اطلاع ما رسیده، گفته می‌شود وی همان رسول موعود است. پس در سرزمین خود گرد آمده، بزرگان قوم ما جمع شده، در پی یافتن حق که پیشگویی‌اش به ما رسیده، به راه افتاده، اما پیامبر شما محمد درگذشته، در کتاب‌های خود خوانده‌ایم **پیامبران از دنیا نمی‌روند مگر پس از تعیین وصی** که میان امت جانشین پیامبران بوده، هر جا مشکلی پیش آمد، از اینان نور هدایت برگیرند. **ای امیر!** آیا تو جانشین اویی تا هر چه را نیاز دارم، از تو بپرسم؟

عمر گفت: این خلیفهٔ رسول الله است، پس جاثلیق بر زانو نشست و پرسید: ای خلیفه! دربارهٔ فضل (برتری) شما بر ما در دین خبر بده، آمده‌ایم در این باره بپرسیم، **ابوبکر جواب داد:** ما مؤمنیم و شما کافرید. و مؤمن بهتر از کافر، و ایمان بهتر از کفر است.

جاثلیق گفت: این ادعا نیازمند دلیل است. به من بگو تو نزد خدا مؤمنی یا به نظر خودت؟ **ابوبکر** گفت: نزد خودم مؤمنم و نمی‌دانم خدا درباره‌ام چه نظری دارد. جاثلیق گفت: آیا من به نظرت کافرم همان‌طورکه تو نزد خدا مؤمن یا کافری؟

گفت: تو به نظرم کافری اما نمی دانم خدا درباره‌ات چه نظری دارد. **جاثلیق** گفت: تو را دربارهٔ خودت و خودم دودل می‌بینم و در مورد دینت یقین نداری. بگو بدانم به خاطر دینی که می‌شناسی و بدان پایبندی، پیش خدا در بهشت جایگاهی داری؟ گفت: با وعده‌ای که سراغ دارم، در بهشت جایگاهی دارم اما نمی دانم بدان می‌رسم یا نه. جاثلیق گفت: فکر می‌کنی برای من در بهشت جایگاهی هست؟ ابوبکر گفت: بله امیدوارم، **جاثلیق** پرسید: پس برای من امیدواری اما برای خودت بیم داری، در این صورت چه برتری در دانستن بر من داری؟!

بعد افزود: تمامی دانش پیامبر راکه به سویتان مبعوث شد، دارا هستی؟ گفت: نه اما هر چه دانشش از او به من رسیده را می‌دانم. گفت: وقتی احاطه علمی بدانچه امت پیامبر نیاز دارند نداری، پس چطور جانشین پیامبر گشته‌ای و چگونه قومت تو را برای خلافت مقدم کرده است؟!

عمر گفت: ای مسیحی! از این بیهوده‌گویی دست بردار وگرنه ریختن خونت را حلال می‌کنیم! جاثلیق گفت: باکسی که برای هدایت و راهنمایی آمده، این برخورد عادلانه است؟!

سلمان فارسی می‌افزاید: [با وضع پیش آمده]گویا لباس خواری پوشیده بودیم، از**این‌رو** برخاستم و **نزد علی**علیه‌السلام **آمدم** و ایشان را خبر کردم. پدر و مادرم فدایش! آمد و نشست، درحالی‌که **مسیحی می‌گفت:** مرا به سوی کسی راهنمایی کنید که در مورد هر چه نیاز دارم، از او بپرسم. **امیر مؤمنان**علیه‌السلام بدو فرمود: ای مسیحی! بپرس، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آفریده‌ها را خلق کرد، هر چه دربارۀ گذشته و آینده بپرسی، از طرف پیامبر هدایتگر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو پاسخ می‌دهم.

مسیحی پرسید: آنچه را از این پیرمرد پرسیدم، از شما می‌پرسم. به من بگو تو نزد خدا مؤمنی یا نزد خودت؟ **امیر مؤمنان فرمود:** نزد خدا مؤمنم چنان‌که به عقیدۀ خودم نیز مؤمنم. **جاثلیق** پرسید: اللّٰه اکبر! این سخنِ کسی است که به دینش اطمینان و در آن باره یقین دارد و مطمئن است دینش درست است. اکنون به من بگو جایگاهت در بهشت چگونه است؟

فرمود: جایگاهم همراه پیامبر درس ناخوانده در فردوس اعلاست. بدین شک ندارم و در وعده بدان از سوی پروردگارم تردیدی ندارم. جاثلیق بدو عرض کرد: وعده به جایگاهی را که گفتی، به چه دلیل دانستی؟ امیر مؤمنان فرمود: به دلیل کتاب (قرآن) نازل شده و حقانیت پیامبر فرستاده شده، پرسید: به چه دلیلی صداقت پیامبرت را دانستی؟ فرمود: به سبب آیات روشن و معجزات آشکار.

جاثلیق پرسید: هر که می‌خواهد احتجاج کند، این راه حجت آوردن است. دربارۀ خدا به من بگو که امروز کجاست؟ فرمود: **ای مسیحی!** خدای تعالی از «کجا» والاتر و از مکان برتر است. از ازل و آن وقت که مکان نبوده، خدا بوده، امروز هم چنین است و از حالی به حال دیگر تغییر نکرده، **جاثلیق گفت:** درست است. آفرین ای دانشمند! پاسخ درست دادی. دربارۀ خدا به من بگو که آیا با حواسی که داری، درک می‌شود

تا کسی که در پی اوست، در طلبش راه حس را برود یا اگر این راه ممکن نیست، طریق شناخت او چگونه است؟

امیر مؤمنان فرمود: خدای مالک جبّار والاتر از این است که به «مقدار» توصیف شود یا با حواس پنجگانه درک گردد یا با مردم قیاس شود. راه شناخت او آفریده‌های شگفت‌انگیز او و توسط عقل است که اهل عبرت گرفتن را به برداشت‌هایی که مشهور و معقول است، راهنمایی می‌کند. **جاثلیق گفت:** راست گفتی، این به خدا مطلب حقی است که سرگشتگان در جهالت و نادانی، از آن بی‌خبر و گمراهند. حال به من بگو پیامبرتان دربارهٔ مسیح و اینکه آفریده است چه فرمود و از کجا ثابت کرد خلق شده و الوهیتش منتفی است و دارای نقص است؟ البته تو خوب می‌دانی بسیاری از دینداران **دربارهٔ عیسی علیه‌السلام چه باوری دارند!**

امیر مؤمنان فرمود: مخلوق بودن او از راه تدبیری که همیشه همراهش بوده و از راه تغییر و دگرگونی وی از حالتی به حالت دیگر، نیز از راه زیادی و کمی که از **عیسی** علیه‌السلام جدا نمی‌شد و با نبوتش مخالفتی نداشت و وی را از عصمت و کمال و تأیید الهی بیرون نمی‌بُرد، ثابت شده است. از خدا به ما خبر رسیده که او مانند حضرت آدم است. خدا او را از خاک آفرید، سپس بدو فرمود: باش، پس موجود شد.

جاثلیق گفت: این مطلبی است غیرقابل خدشه با این تفاوت که حجت‌ها مشترک بین حجتی است که برای عموم و مردم است و بین حجتی که خاص و برای کسانی است که آن را اقامه می‌کنند، پس **ای دانشمند** به چه دلیل از این مردم که از تو پایین‌ترند، متمایز گشته‌ای؟ فرمود: به دلیل آن خبرهایی که از علم خود دربارهٔ آنچه هست و خواهد بود، به تو گفتم. جاثلیق عرض کرد: از آن دانش که برایت گفته‌اند، نمونه‌ای دیگر بیاور که بر صحت ادعایت مطمئن بشوم! **امیر مؤمنان فرمود:** ای مسیحی! از اقامتگاهت در حالی بیرون آمدی که کسی را که از او پرسیدی، قصد کرده بودی و خلاف حقیقت‌جویی و پرسشگری را که در ظاهر نشان می‌دادی، در

دل داشتی. اما در خوابت مقام مرا به تو نشان دادند و سخن مرا با تو گفتند و تو را از مخالفت با من بر حذر داشتند و به پیروی از من دستور دادند.

[جاثلیق] گفت: **خدایی که مسیح** را مبعوث کرد، راست گفته است. مطالبی را که به من فرمودی، جز خدای تعالی نمی‌دانست و من گواهی می‌دهم که معبودی جز اللّٰه نیست و محمد فرستادهٔ خداست و **تو وصیّ رسول خدا و سزاوارترین فرد برای مقامش هستی.**

کسانی که همراه جاثلیق بودند، همانند وی اسلام آورده، گفتند: نزد آشناهایمان بر می‌گردیم و بدانان می‌گوییم در این مورد چه یافتیم و آنان را به حق دعوت می‌کنیم.

عمر گفت: ای مرد! خدایی را سپاس که تو و همراهانت را به حق هدایت کرد. اما باید بدانی نبوت میان اهل‌بیت، صاحب آن است ولی پس از اینان با رضایت امت، امور و اصلاح آن به دست کسی است (ابوبکر) که با وی در آغاز سخن گفتی. این را به آشناهایت بگو و ایشان را به اطاعت خلیفه دعوت کن.

جاثلیق گفت: ای مرد! می‌دانم چه گفتی و من در مورد کارم یقین دارم که چه نهان کردم و چه آشکار نمودم.

آنگاه مردم پراکنده شده، عمر پیش آمد که این جریان از این به بعد بازگو نشود و تهدید کرد هر که آن را تعریف کند، مجازات می‌شود و گفت: به خدا اگر نمی‌ترسیدم مردم بگویند مسلمانی را کشت، این پیرمرد و همراهانش را می‌کشتم چون گمان دارم شیاطین بودند و می‌خواستند میان امت فساد برانگیزند و میانشان دودستگی ایجاد کنند!

امیر مؤمنان فرمود: ای سلمان! می‌بینی چگونه خدا حجت را برای اولیایش آشکار می‌گرداند اما بر قوم جز دوری [و فاصله گرفتن از حق] افزوده نمی‌شود؟!

یکتایی و مکان خدا

این جواب‌های علی بن ابیطالب و آن پاسخ‌های ابوبکر در اصول عقاید است. بنابر تقدیر اینکه ابوبکر امام و لازم باشد بدو اقتدا کرد، از جمله مطالبی که بر الگو و اسوه واجب است، اعتقاد قطعی به سخنانی است که ابراز می‌دارد مثل تجسّم، شک در دین، رسیدن به درجات بهشت، بیم دربارهٔ خود و دیگر مطالبی که در روایت مذکور شیخ مفید و در این خبر اخیر آمد.

این خبر را نیز **شیخ صدوق** ابوجعفر طوسی و شیخ فقیه ابوعبدالله حسن بن رطبه (خدایشان بیامرزد) هر دو به طور مرفوع از **سلمان فارسی** نقل کرده‌اند. از آن رو که این دو خبر فقط از طریق شیعه نقل شده، به حجیت آنها خللی وارد نمی‌شود چون چه بسا در کتاب‌های سُنیان هم نقل شده، تجویز صحت و نقل آنها برای ایراد به امامت و خلافت ابوبکر کافی است حتی اگر اصلاً نزد سُنیان نقل نشده باشند.

اعتراف قوم به اندک بودن دانش رهبرشان، دلیلی بر صحت ان دو خبر است. برای اثبات امامت **امیر مؤمنان** نقلی از سید مرتضی علم‌الهدی آورده کافی است. خدا روحش را پاک و ضریحش را نورانی گرداند. مطلب در کتابش به نام غُرَر و دُوَر، به سند خود آمده که مردی از امام پرسید: پروردگارت پیش از اینکه آسمان و زمین را بیافریند، کجا بود؟ فرمود: «کجا» سؤال از مکان است، حال آنکه خدا بود بی‌آنکه مکانی داشته باشد.[1]

شیخ ابوجعفر **محمدبن بابویه** درکتابش (التوحید) به سند خود آورده:[2] در جنگ جمل اعرابی برخاست و پرسید: **ای امیر مؤمنان!** آیا معتقدی خدا یکی است؟ راوی می‌گوید:

جنگجویان به پرسشگر اعتراض کردند و بدو گفتند: ای اعرابی! نمی‌بینی امیر

۱ـ امالی صدوق، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲ـ توحید صدوق، ص ۸۳ با تفاوت در واژه‌ها، افزوده از وی است.

مؤمنان مشغول نبرد است؟![1] فرمود: او را به حال خود بگذارید چون آنچه را اعرابی در پی دانستن آن است، از قوم می‌خواهیم [و بدان خاطر با آنان می‌جنگیم]. سپس فرمود: ای اعرابی! واحد (یکی بودن)[2] چهار قسم است. دو قسم دربارهٔ خدا روا می‌باشد و دو قسم بر او روا نیست. کسی می‌گوید «یکی» و مقصودش از باب عدد و شمارش است. این بر خدا روا نیست. چون خدا که دوتا نیست. نمی‌بینی **مسیحیان که می‌گویند** «ثالث ثلاثه = خدا سومی از سه‌تاست» کافر گشته‌اند؟

گاه کسی می‌گوید: «یکی از بین مردم» مقصودش نوعِ جنس است [یعنی فلانی یک نفر از جنس مردم است] این نیز دربارهٔ خدا روا نیست چون تشبیه است و پروردگارمان از تشبیه و همانندی به مردم پیراسته است. اما دوگونهٔ دیگر که برای خدا ثابت است: کسی بگوید «خدا یکی است و بین اشیا شبیهی برایش نیست» و گونه دیگر: کسی بگوید «خدا یکی است» بدین معنا که یکتاست و به‌هیچ‌وجه قابل تقسیم در وجود و عقل و رتبه نیست. پروردگارمان چنین است.

خطبهٔ نهج البلاغه

از جمله خطبه‌های حضرت مذکور در نهج‌البلاغه:[3]

«سپاس خداوندی راکه سخنوران از ستودن او عاجزند، و حسابگران از شمارش نعمت‌های او ناتوان، و تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند. خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غوّاصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حدّ و مرزی وجود ندارد، و تعریف کاملی نمی‌توان یافت و برای خدا وقتی معیّن، و سرآمدی مشخص نمی‌توان تعیین کرد. مخلوقات را با قدرت خود آفرید، و با رحمت خود بادها را به حرکت درآورد و به وسیلهٔ کوه‌ها اضطراب و لرزش زمین رابه آرامش تبدیل کرد.

۱ـ در منبع آمد: نمی‌بینی دل و ذهن امیر مؤمنان چند جا درگیر است؟!

۲ـ در منبع: گفتن اینکه خدا یکی است. ۳ـ خطبه اوّل، ترجمه دشتی، ص ۳۳.

سرآغاز دین، خداشناسی است؛ و کمال شناخت خدا، باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست؛ و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) اخلاص؛ و **کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جداکردن است؛** زیرا هر صفتی نشان می دهد که غیر از موصوف، و هر موصوفی گواهی می دهد که غیر از صفت است؛ پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند، او را به چیزی نزدیک کرده،[1] و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده؛ و با طرح شدن دو خدا، اجزایی برای او تصوّر نموده؛ و با تصوّر اجزا برای خدا، او را نشناخته است. و کسی که **خدا را نشناسد** به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی خدا اشاره کند، او را محدود کرده، به شمارش می‌آوَرَد. و آن کس که بگوید **«خدا در چیست؟»** او را در چیز دیگری پنداشته، و کسی که بپرسد «خدا بر روی چه چیزی قرار دارد؟» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته، درصورتی‌که **خدا همواره بوده،** و از چیزی به وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد؛ و با همه چیز فرق دارد نه اینکه از آنان جدا و بیگانه باشد. انجام‌دهندۀ همۀ کارهاست، بدون حرکت و ابزار و وسیله؛ بیناست حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت. یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او انس بگیرد، و یا از فقدانش وحشت کند.

خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه‌ای، با استفاده از تجربه‌ای، بی‌آنکه حرکتی ایجاد کند، و یا تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد. برای پدید آمدن موجودات، وقت مناسبی قرار داد، و موجودات گوناگون را هماهنگ کرد، و در هر کدام، غریزۀ خاصّ خود را قرار داد، و غرایز را همراه آنان گردانید. خدا پیش از آنکه موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت، و حدود و پایان آنها را می دانست».

***

۱ـ یعنی همتایی برای خدا تصوّر کرده است.

این فرمایش حضرت از حکمت سرچشمه گرفته، پوشش کمال و برتری بر تن داشته، به زیور بلاغت آراسته بوده، آن قدر پرمحتواست که کتاب‌های پرحجم و طولانی از دستیابی بر غایت و نهایتش درمانده، از رسیدن به جزئیاتش عاجز بوده، به والایی و سترگی آن فرمایش، آشکارا اقرار کرده، در برابر دانش پیچده و ریزکاری‌های آن خاکسار گشته، در مقابل بلاغت واژگان و موجز بودنش فروتن‌اند.

حکم شرابخوار

اما پاسخ‌های ابوبکر در فروع دین: در فصل دهم داستان گاو و الاغ گذشت، از دیگر موارد جریانی است که **شیخ مفید** در کتاب «ارشاد» به نقل از راویان شیعه و سنی آورده:[1] مردی را **نزد ابوبکر** آوردند که شراب نوشیده، خواست بر وی حد جاری کند، اما مرد به وی گفت: در حالی شراب نوشیدم که نمی‌دانستم حرام گشته، چون بین قومی بزرگ شده‌ام که آن را حلال می‌دانند و تاکنون نمی‌دانستم حرام شده، **ابوبکر** در [بیان] حکم این مورد دودل شده، نمی‌دانست چگونه در این باره قضاوت کند. برخی حاضران بدو گفتند که حکم در این باره را از **امیر مؤمنان** علیه‌السلام بپرسد. پس کسی را فرستاد از ایشان بپرسد، امیر مؤمنان فرمود: دستور بده دو مرد مسلمان مورد اعتماد، وی را بین مهاجر و انصار ببرند و به خدا سوگند بدهند آیا میانشان کسی آیهٔ تحریم شراب را بر وی خوانده یا از قول **رسول‌الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله بدو خبر داده؟ اگر دو مرد از آنان گواهی دادند، بر وی حد جاری کن اما اگر کسی از مهاجر و انصار گواهی نداد که بر وی آیهٔ تحریم تلاوت شده و بدو از قول **رسول‌الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر نداده‌اند، پس توبه‌اش بده و آزادش کن. همین کار را ابوبکر کرد و کسی از مهاجر و انصار بر ضدش گواهی نداد که آیهٔ تحریم بر او خوانده شده و بدو از قول **رسول‌الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره خبر داده‌اند، پس ابوبکر وی را توبه داد و آزادش کرد و در قضاوت تسلیم علی بن‌ابیطالب شد.

۱ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۹۹.

فهم قرآن

نقل است[1] از ابوبکر دربارهٔ فرمایش خدا (و میوه و چراگاه آفریدیم)[2] پرسیدند اما معنی «ابّ = چراگاه» در قرآن را نمی‌دانست وگفت: کدام آسمان بر سرم سایه می‌اندازد وکدام زمین مرا جای می‌دهد یا چه کنم اگر بگویم درکتاب خدا آیه‌ای است که معنیش را نمی‌دانم. معنی «فاکهه = میوه» را می‌دانیم اما «ابّ» خدا بدان داناتر است. سخنش به گوش امیر مؤمنان رسید، فرمود: سبحان اللّٰه! آیا نمی‌داند که «ابّ» یعنی چراگاه و علفزار؟! فرمایش خدا «میوه و چراگاه آفریدیم» یعنی خدا آن را آماده کرد و به خلایق بخشید و بدان غذا برایشان مهیا کرد و برای ایشان و چارپایانشان آفرید که بدان زنده بمانند و جسمشان را قوی و توانمند گردانند.

معنی کلاله

گفته‌اند[3] از ابوبکر دربارهٔ واژه «کلاله = ارث خواهر و برادر» پرسیدند، گفت: در این باره نظر خودم را می‌گویم. اگر درست گفتم، توفیق الهی بوده اما اگر اشتباه کردم، تقصیر خودم و شیطان است. این پاسخ به گوش امیر مؤمنان رسید، فرمود: در این مورد از نظر دادن بی‌نیاز است. مگر نمی‌داند کلاله یعنی برادران و خواهران پدری و مادری (تنی)، و از طرفی پدر به تنهایی، نیز از طرف مادر به تنهایی (ناتنی)؟ فرمود: «خدا حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند...»[4] نیز: «و اگر مردی باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد...»[5]

۱ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۰۰.
۲ـ عبس، ۳۱ «وَفَاكِهَةً وَأَبّاً».
۳ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۰۰.
۴ـ نساء: ۱۷۶ «يَسْتَفْتُونَكَ قُلْ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».
۵ـ نساء، ۱۲ «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ

←

معدن دانش

هر آدمی با انصافی که دانش‌ها را بررسی کند، شک ندارد که **امیر مؤمنان**علیه‌السلام رکن مورد اعتماد علوم و سرچشمهٔ آنهاست که دانشمندان بدو سرسپرده‌اند چون دانش‌ها از ایشان گرفته و آموخته شده، در فصل دوازده انتساب متخصصان هر دانش به امام و آموختن ایشان از او و اقتباسشان از امام را بیان کردیم. هر که در دانشی از دانش‌ها برجسته گردیده، از **علی بن ابیطالب** آموخته، بدو اقتدا کرده، طبق فرمایشش هدایت گشته، از چاه ژرف دانشش، آب نوشیده، از معانی دقیق و موشکافانهٔ امام، بها و ارزشش پرقیمت می‌گردد! عبدالحمید (کاتب بنی امیه) وقتی کتاب مشهورش را بار بر شتران **برای ابومسلم** فرستاد، از او پرسیدند: این همه بلاغت را از کی آموخته‌ای؟! گفت: هزار خطبه از خطبه‌های «اُصَیلع» (کم‌موی) بنی هاشم یعنی **علی**علیه‌السلام حفظ کردم که قریحه و ذهنم جوشید و باز جوشید![1] مقصودش از «اُصیلع» بزرگداشت و **احترام علی**علیه‌السلام است چون عرب وقتی چیزی را می خواهند بزرگ بشمرد، آن را با صیغهٔ تصغیر بیان می‌کند.

فرمایشات نغز

عمرو بن بحر جاحظ (که کنیه‌اش ابوعثمان است) شاقول (طراز) بلاغت و سخنوری است که زمام فصاحت در دست اوست و علامه دهر بوده، دلش سرگشته و عقلش مبهوت از جملاتی از امام علیه‌السلام است که گرد آورده است. وی اعتراف دارد این جملات پراکنده معانی حکمت‌آمیزی دربردارندهٔ مکارم اخلاق روحی است که

← مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ».

۱ـ قریب بدین مضمون در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

چنین آغاز می شود و امام می فرماید: اگر پرده از جلوی دیدگانم کنار برود، بر یقینم افزوده نمی شود. مردم در خواب غفلت‌اند، وقتی مردند، آگاه می شوند. مردم به زمان خویش شبیه‌ترند تا به پدرانشان. کسی که قدر خودش را بداند، تباه نمی‌گردد. ارزش هر کس به کارهای نیکی است که می‌کند. هر که خود را شناخت، پروردگارش را شناخت. آدمی زیر زبانش پنهان است.[۱] **هر که خوش‌زبان باشد، دوستانش بسیارند.** با نیکی، آدم آزاده، بَرده می شود.[۲]

معلوم است هر که هدایت یافته، اگر بر فرمایش امام علیه السلام آگاهی یابد، آن را بافته در رشته‌ای از واژگان فاخر می‌یابد که نه الفاظ کهنه به کارگرفته و نه کلمات مشکل و سخت استفاده کرده بلکه نزد مذاق نفوس برگزیده و طبع‌های نیکو، از شهد لذیذتر بوده، آوزیهٔ دل و جان است.

اگر همانند این جملات را منسوب به دیگری یافتید، او را برتر بدانید و یا اگر دیدید مثل بعضی از جملات امام را دیگری گفته و یا نقل شده، از تقدیم و تقدیر او روی برگردانید و در ساحت والا و سترگش سر فرود آرید و در سرای بلند مرتبه و با افتخارش پناه گیرند.

فرمایشات امام در معانی توحید خدای سبحان و تعالی، نیز پیراستن او از همانندی با خَلق، همچنین فرمایشات امام در علوم و موضوعات دیگر، در نهایت و حد اعلا می باشد که بالاتر از آن با «اما و اگر» یافت نمی شود چنان‌که سخنی از آن با «بلکه و جز اینکه» استثنا و تصحیح نمی‌گردد. کسی که در هدایت به سوی حق بدین مرتبهٔ والا برسد، برای پیروی شایسته‌تر است چون خدا فرمود: «آیا آنکه به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا...»[۳] نیز: «آیا کسانی که

۱ـ تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد.

۲ـ المائة کلمه المختاره (صد جملهٔ برگزیده از فرمایشات علی علیه السلام) که جاحظ در رساله‌ای مشهور برگزیده و منتشر کرده، عالمان بدان توجه کرده و با چندین کتاب، شرح داده‌اند.

۳ـ یونس، ۳۵ **«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى**

می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!»[1] همچنین: «نابینا و بینا هرگز برابر نیستند»[2] و: «فقط صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند».[3] نیز: «جز دانایان آن را درک نمی‌کنند»[4] و دیگر آیاتی که بیانگر این معناست.

اگر امام علیه‌السلام برای پیروی سزاوارتر است، پیرویش مطلقاً در همه زمینه‌ها واجب است چون ویژگی‌ها و شرایط لازم را داراست اما دیگران دارا نیستند، در نتیجه پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبعیت بلافصلش واجب است. **هر که اطاعت از امام را مخصوص زمانی بداند**(نه تمام زمان‌ها) باید دلیل بیاورد.

جدم در کتاب نخب نقل کرده این دو بیت برای مولای ما امام جعفربن **محمد صادق** علیه‌السلام است:[5] «وجود آتش در وسط ظلمت و تاریکی محال است و محال است در سایهٔ سرگشتگی و سرگردانی هدایت شود، پس عدل و داد را جز از اهلش توقع نداشته باشید و جز از بصیرت‌داران هدایت نجویید».

برخی سروده‌اند: «عقم النساء فلا یلدن...؛ زنان مانندش را نمی‌زایند و بانوان از به دنیا آوردن مانند علی علیه‌السلام عقیم و نازایند!

← الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

۱ـ زمر، ۹ «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».

۲ـ فاطر، ۱۹ «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرِ».

۳ـ رعد، ۱۹ «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».

۴ـ عنکبوت، ۴۳ «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ».

۵ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۱۶۶. محالٌ وجود النار فی وسط ظلمةِ و أن تهدی...

فصل بیستم

آیه اولوا الأرحام

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُوْلَئِكَ مِنْكُمْ وَأُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

خدا می‌فرماید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) یعنی مؤمنان و مهاجران سزاوارترند».[1] **درباره‌ٔ امامت** مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر چهار قول اختلاف‌نظر دارند:

۱) معتقدان به نص، که دوازده امامی هستند.

۲) معتقدان به اختیار (انتخاب) یعنی مذاهب چهارگانه سنی، گذشته از اینکه گروهی از اینان می‌پندارند بر ابوبکر نص و تصریح شده، که گفته‌ای شاذ است و بدان اعتنا نمی‌شود و قولی باطل است.

۳) معتقدان به دعوی [= قیام مسلحانه] که زیدیه‌اند و قولی باطل است.

پندار جاحظ

۴) معتقدان به میراث که عباسی‌اند و این قول نیز اصل و ریشه‌ای ندارد چون

۱ـ انفال، ۷۵.

احدی بدان قائل نیست. و آن را **شیخ ابوعثمان** عمرو بن بحر جاحظ پس از اینکه وجود نداشت، بدعت نهاد. وی این گفته را سال ۱۱۰ پس از هجرت ابراز کرد و در این باره کتابی نوشت و چند دلیل آورد و خلاصه‌اش چنین است:

امامت وراثتی!

«امامت با میراث مستحق کسی می‌شود و آن طریق ثبوت امامت است و **عباس** [بن عبدالمطلب] عموی پیامبر از هر خویشاوند دور و نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله به میراثش سزاوارتر است». این سخن برای تقرّب به خلیفه **مأمون** گفته شد و دینش را به دنیا فروخت، حال آنکه بیان نظر خلیفه مأمون **دربارهٔ علی** علیه السلام در فصل هشتم گذشت. بنا بر فرض اینکه خلافت موروثی باشد چنانکه **جاحظ** بدعت نهاده، به دلیل قرآن مجید و احادیث نبوی **علی بن ابیطالب** علیه السلام محق‌تر و سزاوارتر و واجب‌تر به ارث از **عباس** است. چون کسی صاحب میراث می‌شود و اولویت دارد که دو سبب دارد [و از دو سو فامیل است] نه کسی که یک سبب فامیلی داراست. و **علی بن ابیطالب** پسرعموی رسول اللّٰه از طرف پدر ومادر است حال آنکه عباس فقط از طرف پدر عموی پیامبر است، در نتیجه علی علیه السلام محق‌تر است چون دو سبب فامیلی دارا می‌باشد.

حتی اگر **فاطمه** علیها السلام پس از رسول اللّٰه نبود، **علی** علیه السلام به میراث رسول اللّٰه محق‌تر و اگر کسی با وجود فرزند وارث می‌گشت (غیر از پدر و مادر و زن و شوهر) امیر مؤمنان به میراث **رسول خدا** با وجود فاطمه محق‌تر بود، نه عباس چون گفتیم فقط علی علیه السلام دارای دو سبب فامیلی است. گواه اینکه ابوطالب (پدر امام علی) عموی رسول اللّٰه از طرف پدر و مادر هاشمی و مؤمن بوده، نقل حدیث‌نگاران و آثارنویسان است، از جمله: **ابوطالب** از کنار رسول اللّٰه گذشت در حالی که نماز می‌گزارد و علی علیه السلام کنار پیامبر بود، وقتی سلام نماز را گفت: **ابوطالب** پرسید: برادرزاده! این چه کاری است؟ فرمود: کاری است که پروردگارم بدان دستور داده،

مرا بدو نزدیک می‌گرداند، **پس ابوطالب** به پسرش جعفر گفت: پسرم! کنار پسرعمویت نماز بگزار، پس آن روز **رسول الله** همراه علی و جعفر نماز گزارد و آن اولین نماز جماعت در اسلام بود، آنگاه **ابوطالب** سرود:[۱]

ایمان ابوطالب

«علی و جعفر در ناراحتی و ناملایمات زمان، تکیه‌گاه منند و خدا پیامبر را تنها نگذارد، نیز دو پسرم را که دارای حسب و نسب‌اند. پسرعمویتان[۲] را تنها نگذارید و یاریش کنید که از بین مردم برادر من از طرف پدر و مادر است».

از دیگر شواهد، نقلی است که **شیخ فاضل مفید** به استناد جابر بن عبدالله آورد که می‌گوید: شنیدم **علی**علیه‌السلام شعری سرود و رسول الله می‌شنید:[۳] «**أنا أخو المصطفی...**؛ من برادر مصطفایم. شکی در نسبم نیست. با او بزرگ شدم و نوه‌هایش هر دو پسران منند. جدم و جد **رسول الله** یکی است و **فاطمه همسرم** است و سخنی ردّ شدنی نیست. سپاس بسیار خدا را که شریکی ندارد و به بنده نیکی کرده و تا نهایت زنده است». **پیامبر لبخند زد و فرمود:** ای علی! راست گفتی، یکی از شاعران گفته:

جدّ علی بن ابیطالب، **جدّ رسول الله** است. پدر علی و پدر مصطفی از یک سرشت‌اند که خدا آن را نیکو گردانده است». بدین خاطر وقتی **عبدالمطلب بن هاشم** [جد پیامبر] در حال احتضار و مُردن بود و چون رسول الله یتیم بود، **فقط پسرش ابوطالب** را خواست و نه دیگر پسرانش را زیرا ابوطالب و عبدالله (پدر پیغمبر) از یک مادر بودند و رسول الله را بدو سپرد چون می‌دانست **ابوطالب** بیش از همه دلسوز رسول خدا است.

۱ـ قصه و شعر در دیوان ابوطالب، ص ۳۶ در دو روایت آمده است.

۲ـ در یکی از روایات دیوان آمده: ننشینید و پسرعمویتان را یاری کنید.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۱۳.

ارث پسرعمو

اگر ایراد گیرند: مسألهٔ ارث پسرعمو مورد اجماع امت نیست، پاسخ می‌دهیم: اجماع امت وقتی اعتبار دارد که میانشان معصوم باشد و اجماع شیعه، همخوان با **اجماع اهل‌بیت** است و امام معصوم همراهشان در اجماع است، پس اجماعش حجت است، افزون بر اینکه احادیث وارده از شیعه و سنی دلالت دارد **علی بن ابیطالب** وارث رسول اللّٰه است. دلایلی در این باره در فصل دوم و نهم گذشت.

دلیل دیگر: آیه از مهاجران نام می‌برد، حال آنکه عباس جزء مهاجران نبود و چنان‌که روایات می‌گوید، هجرت نکرد اما **علی بن ابیطالب** برای ارث رسول اللّٰه در هر حال محق‌تر است. جدم در نخب حدیثی مستند به زید بن علی آورده که تأویل آیه «خویشان نسبت به یکدیگر در احکامی سزاوارترند....» (انفال، ۷۵) **علی‌بن ابیطالب** است که مهاجر و خویشاوند پیغمبر بود.[۱] از **جابر بن زید** از امام علیه السلام روایت است:[۲] «خدا بدین آیه **ولایت علی بن ابیطالب** را ثابت کرده، چون علی علیه السلام به رسول اللّٰه از دیگران سزاوارتر بود زیرا برادرش در دنیا و آخرت است و میراثش را دارا شد، مثل اسلحه و ابزار و استر پیامبر (شهبا) و تمامی آنچه را برجاگذاشت، نیز پس از وفاتش کتابش را به ارث برد **اما ابوبکر و عمر** چیزی از اینها را به ارث نبردند».

گواهی اهل سنت بر برادری پیامبر و امام

اما شواهدی که پیروان مذاهب چهارگانه سنی [دربارهٔ خویش علی علیه السلام] آورده‌اند، بسیار است، از جمله **احمد بن حنبل** در مسندش به صورت مرفوع از زید بن ابی‌اوفی آورده: خدمت رسول اللّٰه در مسجدش رسیدم (داستان ایجاد برادری بین اصحاب **رسول اللّٰه** راگفته) علی رو به پیامبر عرض کرد: جانم به در آمد و پشتم بُرید وقتی دیدم برای اصحابت چه کردی اما برای من برادری تعیین نکردی! اگر این

۱ـ تفسیر برهان، ج۲، ص ۹۹.	۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۹۳.

کار شما به خاطر دلخوری از من بود، شما بر من حق داری و بزرگواری. اما **رسول‌الله** فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت! تعیین برادری تو را بـه تأخـیر انداختم چون تو را به عنوان برادر خودم می‌خواهم. **تو برای من مانند هارون برای موسایی** جز اینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارثم هستی. **عـلی**علیه‌السلام **پرسید:** ای رسول اللّه! چه از شما ارث می‌برم؟ فرمود: آنچه پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند، پرسید: انبیای قبل از شما چه به ارث گذاشتند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرشان را، و تو با من درکاخم در بهشتی همراه با دخترم فاطمه و تو برادر و رفیقم هستی، سپس **رسول اللّه** این آیه را خواند:

«بر تخت‌ها روبه‌روی هم (در بهشت) قرار دارند»[1] و غرق در مهر و محبت به خدایند و به همدیگر نگاه می‌کنند.

نیز از **احمد حنبل** در مسندش به استناد زید بن اوفی آورده:[2] خدمت **رسول اللّه** رسیدم، پرسید: فلانی و فلانی کجایند؟ به چهرهٔ یارانش می‌نگریست و آنان را مورد تفقد و لطف قرار می‌داد و به دنبال غایبان فرستاد تا پیرامونش گرد آمدند، پس شکر خدا کرده، ستایشش نموده، بینشان برادری ایجاد کرد (راوی، حدیث برادری بین اصحاب را ذکر می‌کند و می‌افزاید:) پس **علی**علیه‌السلام **گفت:** جانم به در آمد و پشتم بُرید وقتی دیدم برای اصحابت چه کردی اما برای من برادری تعیین نکردی. اگر این کار شما به خاطر دلخوری از من بود، شما بر من حق داری و بزرگواری. اما **رسول اللّه** **فرمود:** سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت! تعیین برادری تـو را بـه تأخـیر انداختم چون تو را به عنوان برادر خودم می‌خواهم. تو برای من مانند هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارثم هسـتی. **علی**علیه‌السلام **پرسید:** ای رسول اللّه! چه از شما ارث می‌برم؟ فرمود: آنچه پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند، پرسید: انبیای قبل از شما چه به ارث گذاشتند؟ فرمود: کتاب خدا و

۱ـ حجر، ۴۷ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِين».

۲ـ این حدیث و حدیث پیش‌تر از فضائل الصحابه امام احمد نقل شده، نه از مسند.

سنت پیامبرشان را، و تو با من درکاخم در بهشتی همراه با دخترم فاطمه و تو برادر و رفیقم هستی، سپس **رسول الله** این آیه را خواند.

بر تخت‌ها روبه‌روی هم (در بهشت) قرار دارند»[۱] و غرق در مهر و محبت به خدایند و به همدیگر نگاه می‌کنند.

فقیه شافعی علی بن مغازلی در مناقبش حدیثی مرفوع از ربیعه ایادی از عبدالله بن بریده آورده که رسول الله فرمود: هر پیامبر وصیّ و وارث دارد و وصی و وارثم علی بن ابیطالب است.[۲]

ارث پیامبران

اگر به خبری استدلال کنند که روایت کرده و ایرادگیرند: پیامبر ارث نمی‌گذارد چون فرمود: «ماگروه پیامبران ارث نمی‌گذاریم. هر چه باقی بگذاریم، صدقه است» پاسخ این است. این خبر مسلّم نیست و فقط از یک راوی آمده و نه از هیچ یک از راویان که در این باره در **حدیث فدک** به خواست خدا سخن می‌گوییم. اما حتی اگر از باب جدل پذیرفته شود، پاسخ می‌دهیم: این خبر جزء اخبار آحاد است که موجب علم و عمل نمی‌شود چون مخالف کتاب (قرآن) و سنت است. حدیثی را که چنین وضعی دارد، باید دور انداخت چون پیامبر فرمود: «وقتی دو خبر (حدیث) مختلف به شما رسید، آن راکه همخوان کتاب خداست، برگیرید اما آن را که مخالف کتاب و سنت است، دور افکنید».

اما اینکه مخالف قرآن است، به دلیل فرمایش خدا: **«سلیمان وارث داوود شد».**[۳] و اما مخالفت با سنت: در این فصل و فصل‌های پیشین گذشت که **پیامبر به علی** علیه‌السلام

۱ـ حجر، ۴۷ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِين».

۲ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۱.

۳ـ نمل، ۱۶ «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ».

فرمود: «تو وارثم هستی». در این خبر که [خود سنیان هم] دربارهٔ میراث روایت کرده‌اند، معنی نیست بگوییم مقصود مال است که تصاحب می شود، نه تنها میراث کتاب و سنت که **امیر مؤمنان و فاطمه**علیهماالسلام به ارث بردند. اما دلیل بر اول (ارث مال) فرمایش خداست:

«خدا دربارهٔ فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم میراث پسر به اندازهٔ سهم دو دختر باشد»[1] و: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان بر جای می‌گذارند، سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد».[2] جمله در هر دو آیه عام است و [شامل ارث امامان از پیامبر هم می‌شود و] جز با دلیلی قاطع نمی‌توان آن را تخصیص زد، که دلیلی وجود ندارد.

اما دلیل بر دوم (به ارث رسیدن کتاب و سنت) فرمایش **خدا در داستان زکریا**علیه‌السلام است: «جانشینی به من عطا کن که وارث من و دودمان یعقوب (در پاسداری از آیین تو) باشد».[3] بی‌تردید **میراث یحیی** از پدرش کتاب و سنت و میراثش از **آل یعقوب،** مال مملوک است چون این گفتهٔ زکریا (وارث من باشد) که پیامبر خداست، وراثت برای فرزند را ثابت می‌کند. پیامبر ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: **تو وصیّ و برادر و وارثم هستی،** علی پرسید: ای رسول اللّٰه! از تو چه ارث می‌برم؟ فرمود: آنچه پیامبرانِ پیش از من به ارث گذاشتند، پرسید: انبیای پیش از شما چه به ارث

۱ـ نساء، ۱۱ «يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً».

۲ـ نساء، ۷ «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً».

۳ـ مریم، ۶ «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً».

گذاشتند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبر.

پس پیامبر بیان فرمود که انبیاعلیهم‌السلام کتاب و سنت را به ارث می‌نهند، ازاین‌رو لازم است میراث **حضرت یحیی** را بازماندهٔ نبوی معنا کرد، نه چیز دیگر، پس از طریق قرآن مجید و سنت وارد، توسط شیعه و سنی روشن گشت **امیر مؤمنان**علیه‌السلام وارث رسول اللّٰه بوده، از او کتاب و سنت را به ارث برده، **فاطمه**علیهاالسلام **محق‌تر** بـه تَـرَکـهِ (اموال بازماندهٔ) رسول اللّٰه است و طبق گواهی قرآن خدای عزیز هر دو نوع ارث را می‌تواند تصاحب کند. هر که برخلاف قرآن حکم کند، توصیف می‌شود که به سه آیهٔ مذکور در قرآن مجید اخلال وارد کرده، خبری که روایت کرده‌اند (که انبیا ارث نمی‌گذارند) اعتبار ندارد چون چنان‌که گفتیم، مخالف کتاب و سنت است.

ارث، حق‌الله

ارث از طرف خداست چون میراث حقی است که خدا برای وارث قرار داده، در چگونگی انتقال ارث، مورّث حـق نـدارد از پـیش خـود حکـمی کـند، پس خـدا علی علیه‌السلام را برای وراثت کتاب و سنت، نصب کرده، این دو ارث علی علیه‌السلام هستند. بر این مطلب فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلالت دارد که در فصل دوم گذشت:

«**ای مردم! علی را برتر بدانید** که خـدا او را بـرتر کـرده، او را بـپذیرید کـه خـدا منصوبش فرموده است». امثال ایـن فـرمایش‌ها در خـطبه‌ها بسـیار فـراوان است. روشن است راه اثبات نبوت پیامبر ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معجزات بسیار فراوان است که گفته شده افزون بر هزار معجزه است و شکی نیست قرآن نیز برهان حجت است که بدان تحدّی و هماورد طلبی می‌شود و همراه دیگر معجزات، نبوت بـدان ثـابت می‌گردد. قرآن عظیم که بزرگ‌ترین، والاترین و عالی‌ترین معجزه است، ثابت کرده از طرف خدا به علی علیه‌السلام به ارث رسیده، این درجه‌ای عالی است که کسی نمی‌تواند بر آن دست یابد، چنان‌که ثابت است سنت محمدی بدو به ارث می‌رسد. هر که ارثش اینها باشد، بر تمامی دانش‌ها چیره می‌گردد چون علم، خارج از قرآن و سنت

نیست. کسی که وارث کتاب و سنت است، برای پیروی شایسته‌تر است به دلیل آیاتی که گذشت:

«آنکه به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که پیروی شود...» نیز: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟!» و... پس وراثت و **ولایت بلافصل پس از رسول الله ﷺ برای علی علیه‌السلام لازم است،** نه عباس و ابوبکر و نه دیگر مردمان، چون بین وارث و مورّث حتماً و یقیناً هیچ واسطه‌ای از امت وجود ندارد. قرابت (خویشی) نزدیک **علی‌بن ابیطالب با پیامبر ﷺ** نسب و میراث را به ارمغان آورده است.

جاحظ و کمیت اسدی

اما گفتهٔ جاحظ: «اگر «کمیت شاعر» و اینکه در شعرش به قرابت (خویشاوندی امام با پیامبر) استدلال کرده نبود، شیعه نمی‌دانست چه دلیلی برای مقدم کردن آل محمد ﷺ بیاورد» این سخن دلیل حماقت جاحظ است چون شیعه مثلاً پارسیان **«سلمان فارسی»** و زنان نیز به خویشاوندی استدلال کرده‌اند. دلیل این مطلب، نقلی است که **شیخ مفید** محمدبن نعمان آورده که معاویه به امیر مؤمنان نامه‌ای نوشت و امام در پاسخ آن فرمود:[1]

«خدای تعالی رسول الله را قبض روح کرد، درحالی‌که **ما اهل‌بیت،** محق‌ترین مردم به او بودیم. پس گفتیم: مردم از ما روی بر نمی‌گردانند و حقّمان را دریغ نمی‌کنند اما حقّمان را رعایت نکردند، و انصار به سقیفهٔ بنی‌ساعده رفته، در پی امر خلافت بودند. ابوبکر و عمر و کسانی که به دنبال این دو بودند، نزد انصار رفته، ابوبکر بر ایشان چنین دلیل آورد: «قریش برای تصاحب مقام رسول الله سزاوارتر از دیگرانند چون پیامبر از قریش است و امر خلافت بدین سبب به وی می‌رسد، نه به

۱ـ نامه ۲۸ نهج‌البلاغه.

انصار!» اگر دلیل ابوبکر فقط از قریش بودن است، که ما به **رسول الله** محق‌تر از کسانی هستیم که بر ما پیشی گرفتند چون [یک بار] ما از بین تمامی قریش به پیامبر نزدیک‌تر و [بار دیگر] فامیل نخبهٔ اوییم. اما اگر به رغم خویشاوندی، باز حقی نداشته باشیم، پس ادعای انصار سر جای خود محفوظ است.

علیعلیه‌السلام **این مطلب** را در دو بیت به نظم درآورده:

«فان کنتَ بالقربی...؛ اگر به بهانهٔ «خویشاوندی» با خصم و رقیب استدلال کردی، که غیر تو به پیامبر سزاوارتر و نزدیک‌تر است. اما اگر به دلیل شورا امور مسلمانان را به دست گرفتن، چگونه این حرف را می‌زنی حال آنکه کسی نبود که با آنان مشورت شود؟!»

این فرمایش **امام خطاب به ابوبکر** است. نیز فرمود: «شگفتا! خلافت به دلیل صحابی بودن ثابت است، اما به دلیل صحابی و خویشاوندی، ثابت نیست!؟»[۱]

استدلال پارسیان

وقتی ابوبکر به جای رسول الله نشست و بالای منبر رفت، گروه بسیاری بدو ایراد گرفتند، از جمله **سلمان فارسی**، از جمله سخنانی که بدو گفت: «اگر از تو مطالبی بپرسند که جوابش را نمی‌دانی، به که پناه می‌بری؟! حال آنکه میان قوم کسی (امام علی) هست که از تو داناتر و به رسول الله نزدیک‌تر از خویشی تو با اوست». حدیث به طور کامل همراه با سخنان دیگر حاضران در فصل گواهی به خواست خدا خواهد آمد.

استدلال بانوان

به «خویشاوندی» نیز بسیار است، از جمله نقل **ابن عبد ربّه** در جلد نخست کتاب

۱ـ نهج‌البلاغه، خ ۱۹۰.

«عقدالفرید» دربارهٔ «اوری» دختر حارث بن عبدالمطلب که همراه گروهی نزد **معاویه** رفت و معاویه از وی پرسید: پس از ما در چه حالی؟ گفت: به خیر اما تو ای معاویه! کفران نعمت کردی و در مورد پسرعمویت (امام علی) بد رفیقی بودی و نام و القابی بر خود نهادی [همچون امیر مؤمنان] که لایقشان نبودی و حقّی غصب کردی که حقّت نبود، بی‌آنکه تو و پدرانت حقی داشته باشید! پیشنیه‌ای در اسلام نداشتید و به رسول الله صلی الله علیه و آله کفر ورزیدید... در مقابل مردمان به خویشاوندی خود با رسول‌الله استدلال آوردید، حال آنکه ما از شما بدو نزدیک تریم و به منصب خلافت از شما سزاوارتر! پس میان شما همچون بنی اسرائیل میان **آل‌فرعون** گشتیم و حال آنکه علی علیه السلام پس از پیامبرمان همچون هارون برای موسی بود. سرانجام ما بهشت و فرجام شوم شما آتش جهنم است.[1]

پس بر **«جاحظ»** نیکو نیست به شیعه نسبت دهد به مطلبی ناآگاهند، حال آنکه زنانشان و ایرانیان آن را می دانستند حتی پیش از اینکه خدا «جاحظ» را بیافریند.

اشعار کمیت اسدی

ابیات کمیت بن زید اسدی:[2] **یقولون لم یورث...**؛ می‌گویند پیامبر ارث باقی نگذاشت و اگر ارثش نبود، که این قبیله‌ها در جانشینی‌اش شریک نبودند: بکیل، ارحب، عک و... قبیلهٔ «یحابر» قسمتی از خلافت را می‌گرفت و «عبدالقیس» سهم کامل. از قبیلهٔ «خندف» خلافت منتقل نمی شد و قبیلهٔ قیس به بهانه خلافت آتش می‌زد! انصار خوار گشتند و....

ملک صالح گفته: **أخذتم عن القربی...**؛ به بهانهٔ خویشاوندی خلافت احمد صلی الله علیه و آله را غصب کردید و پس از او خلافت را به بیگانگان دادید، و اگر منصفانه و محققانه از آل‌طالب کسی را برگزیده بودید، تیم بن مره (ابوبکر) کجا بود؟

۱ـ عقدالفرید، ج ۲، ص ۱۲۰ با تفاوت در بعضی واژگان.
۲ـ هاشمیات، ص ۴۲.

نقل است امام **علی بن موسی الرضا**علیه‌السلام در این شعر ابن ابی العوجاء متفکر بود و شبانه می‌اندیشید:[۱] **أنّی یکون و لیس ذاک بکائن...**؛ کجا روا می‌باشد و هرگز ممکن نیست مشرکان ستون‌های اسلام باشند یعنی هرگز نمی‌شود که بنی عباسِ مشرک، خلیفهٔ مسلمانان باشند، حال اینکه فرزندان دختر نصیب و سهم از جد دارند، یعنی **اولاد فاطمه**علیهاالسلام از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خلافت را ارث می‌برند. عمو سهمی ندارد و بدون سهم است. کسانی که هنگام فتح مکه، آزادشدگان پیامبر بودند، ارث ندارند، آنان که از ترس شمشیر پیامبر بر خدا سجده کردند. قرآن به فضیلت علی علیه‌السلام خبر داده، فرمان لازم از فرامین حق صادر شده که **فرزند فاطمه**علیهاالسلام که اسم مبارکش عظیم است، وارث رسول خداست و فرزندان «نتله» (بنی عباس) بدون مثراث‌اند و مرثیه می‌خوانند و بدانان کمک می‌شود.

عمرو بن حریث: **لو لم یک لک...**؛ اگر برای امامت تو جز سوابقت که همانندی ندارد نبود، پیش از آنان مقدّم و محقّ بودی... چون مکارم اخلاق داری و وراثت از آنِ توست و منقبت‌هایی داری که ناشناخته نیست اما «ابن حربن امارتی ندارد و آیه‌ای درباره‌اش نازل نشده است.

مرزکی نحوی:[۲] **ألا یا لائمی...؛ ای کسانی که مرا بر دوستی فرزندان فاطمه**علیهاالسلام **نکوهش می‌کنید،** آیا رسول اللّٰه جز ایشان نسلی دارد؟ اینان صاحبان میراث نبوت و هدایت و پایه و قطب دین حنیف‌اند. پدر ایشان وصیّ مصطفی و پسرعمو و وارث علم خدا و پهلوانی شجاع است.

۱ـ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۱۷۶ که فرمود: شب بیدار مانده، در گفتهٔ مروان بن ابی حفصه فکر می‌کردم: «چگونه ممکن است و این ممکن نخواهد بود...» سپس خوابیدم، ناگهان صدای گوینده‌ای که در را گرفته بود شنیدم که می‌گفت: چگونه ممکن است... تا آخر بیت.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۲۲۵.

فصل بیست و یکم

خلافت

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

خدا می‌فرماید: «روی زمین خلیفه (جانشین و نماینده) قرار خواهم داد».[1]

بنا بر روایات شیعه و سنی، پس از رسول اللّٰه خلیفهٔ بلافصل علی بن ابیطالب است. جدّم در کتاب نخب حدیث مستند به ابی‌عبداللّٰه علیه‌السلام آورده: **إذا کان یوم القیامة نودی...**؛ وقتی روز قیامت شود، فریاد می‌زنند: خلیفهٔ خدا روی زمین کجاست؟ حضرت داود علیه‌السلام برمی‌خیزد اما بدو می‌گویند: مقصود ما تو نبودی گرچه تو خلیفهٔ خدایی، پس امیر مؤمنان علیه‌السلام برمی‌خیزد و ندا می‌آید: ای خلایق! این علی بن ابیطالب خلیفهٔ خدا روی زمین و حجتش بر بندگان اوست. هر که در دنیا به ریسمانش چنگ زده، در این روز نیز به ریسمانش بیاویزد تا از نورش پرتو گیرد و او را به بهشت برساند.[2]

۱ـ بقره، ۳۰.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷۸.

سه خلیفه: آدم، داود و علی

از دیگر روایات، نقل محمدبن موسی شیرازی در کتابش به استناد علقمه بن مسعود است: از طرف خدا در قرآن، خلافت برای سه نفر واقع شد: آدم علیه‌السلام به دلیل فرمودهٔ خدا: «پروردگارت به فرشتگان گفت که روی زمین خلیفه‌ای قرار می دهم» یعنی آدم علیه‌السلام... دومین خلیفه داود علیه‌السلام است. به دلیل فرمودهٔ خدا: «ای داود! ما تو را خلیفه (نمایندهٔ خود) در زمین قرار دادیم،[1] یعنی در سرزمین بیت‌المقدس. سومین خلیفه امیر مؤمنان علیه‌السلام است در سوره‌ای که در آن از نور سخن به میان آمده:

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید (یعنی آدم و داود) و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامشی مبدل می‌کند (یعنی از دست اهالی مکه در مدینه امنیتی به وجود می‌آورد) که فقط مرا می‌پرستند (و مرا یکتا می دانند) و چیزی را که شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن (به ولایت علی بن ابیطالب) کافر شوند، فاسقانند (یعنی در برابر خدا و رسول عصیان کرده‌اند)».[2]

از جمله روایات مربوطه، نقل عبدالله بن احمد بن حنبل در مسندش[3] در حدیثی مرفوع از ابن عباس است که در آن منقبت‌ها و فضائل بسیاری برای علی علیه‌السلام برشمرده، از جمله: در غزوهٔ تبوک وقتی علی علیه‌السلام از رسول الله پرسید:

۱ـ ص، ۲۶ «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعْ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ».

۲ـ نور، ۵۵ «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ».

۳ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.

همراهتان بیایم، فرمود: نه، علی علیه‌السلام گریست اما پیامبر فرمود: آیا خشنود نمی‌گردی برایم به منزلهٔ هارون برای موسی باشی جز اینکه تو پیامبر نیستی. وقتی درست است [برای جهاد] بروم که تو جانشینم باشی.

احمدبن حنبل در مسندش حدیث الدار را بیان کرده که دربردارندهٔ حدیث خلافت و... است که در فصل نهم گذشت. نیز در مسندش حدیثی مرفوع از سلمان فارسی آورده: **سمعتُ حبیبی...**؛ شنیدم حبیبم رسول الله فرمود: چهار هزار سال پیش از آنکه خدا حضرت آدم را بیافریند، من و علی نوری در پیشگاه خدا بودیم. وقتی خدا آدم را آفرید، آن نور را دو قسمت کرد، جزئی من و جزئیی علی... پس در من نبوت و در علی خلافت است.

مخالفان علی علیه‌السلام کافراند

فقیه ابن مغازلی نیز حدیث یوم‌الدار را آورده، در آن خلافت علی علیه‌السلام را ذکر کرده، نیز درکتاب «المناقب» حدیث مستند به **ابوذر** آمده که رسول الله فرمود: **هر کس پس از من با خلافت علی مخالفت کند، کافر است** که به جنگ خدا و رسولش برخاسته، هر که دربارهٔ علی شک کند، کافر است.[1]

حسکانی در شواهد التنزیل به استناد **ابن مسیّب** از ابن‌عباس آورده که وقتی این آیه نازل شد: «از فتنه‌ای بپرهیزید که فقط به ستمکارانِ شما نمی‌رسد بلکه همه را فراخواهد گرفت...»[2] پیامبر فرمود: پس از وفاتم هر کس به علی که در جایگاهم نشسته، ستم کند، گویا نبوتم و نبوت پیامبران پیش از من را منکر شده است.[3]

ابوعبدالله محمد سراج در کتابش حدیثی مروی از پیامبر آورده، قسمتی از آن چنین است: هر کسی به علی که در مجلسم نشسته، ستم کند، گویا نبوتم و نبوت

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۶.

۲ـ انفال، ۲۵ **«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»**.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۲۴۸ که در آن آمده: و نبوت کسانی که پیش از من بودند.

پیامبران پیش از من را منکر شده است.

پیامبر و امام، نوری یکسان

از دیگر روایات، نقل کتاب «فردوس» **ابن شیرویه دیلمی** در باب پنجم[1] مستند به سلمان فارسی است که **رسول الله** فرمود: چهار هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، **من و علی از یک نور آفریده شدیم.** وقتی خدای سبحان آدم را آفرید، آن نور را در صُلبش ترکیب کرد، پس پیوسته در یک چیز بودیم تا در صُلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم.[2] **پس در من نبوت است و در علی خلافت.**

در تفسیر ثعلبی در حدیث یوم‌الدار حدیثی طولانی آمده که در آخرش می‌فرماید: **علی بن ابیطالب** پس از رسول الله خلیفه است.

فقیه ابن مغازلی در مناقبش[3] حدیثی غیر از حدیث یوم‌الدار آورده، سند را به صورت مرفوع به **سلمان فارسی** رسانده که می‌گوید: شنیدم حبیبم رسول الله[4] فرمود: هزار سال پیش از اینکه خدا آدم را بیافریند، **من و علی** نوری در پیشگاه خدا بودیم. آن نور خدا را تسبیح و تقدیس می‌کرد. وقتی خدا آدم علیه‌السلام را آفرید، آن نور را در صُلبش ترکیب کرد، پس پیوسته در یک چیز بودیم تا در صُلب **عبدالمطلب** از هم جدا شدیم، پس در من نبوت و در علی خلافت است.

در تفسیر ابوعبدالله علی بن حرب طائی[5] روایت شده که **عبدالله بن مسعود** گفته: خلفا چهار تن‌اند: **آدم:** «روی زمین جانشینی (نماینده) قرار خواهم داد»[6] و **داود:**

۱ـ فردوس، ج۲، ص ۱۹۱.

۲ـ در منبع: پیوسته بود... تا جدا شدند.

۳ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۸۸.

۴ـ در منبع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود.

۵ـ در نسخهٔ خطی چنین آمده اما در مناقب ابن‌شهرآشوب، ج۳، ص ۷۷ آمده: تفسیرهای ابوعبیده و علی بن حرب طائی که این درست است.

۶ـ بقره، ۳۰ «**وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**».

«ای داود! تو را روی زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم»[۱] یعنی در بیت‌المقدس، و **موسی**:[۲] «وقتی موسی به برادرش هارون گفت: میان قوم من جانشینم باش»[۳] و **علی**: «خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (یعنی علی بن ابیطالب) وعده داده حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (آدم و داود و هارون) جانشین خود قرار داد و دینی را که برایشان پسندیده (یعنی اسلام) به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی تبدیل گرداند (یعنی ترس از اهالی مکه را) تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و **هرکس پس از آن به کفر گراید (و ولایت علی بن ابیطالب را نپذیرد) آنان فاسق‌اند** (یعنی خدا و رسول را عصیان کرده‌اند)».[۴]

جدّم در «نخب» حدیث مروی از **علی بن ابیطالب** را آورده که فرمود: **«مَن لم یقل إنّی اربع...**؛ هر که گوید من چهارمین خلیفه‌ام، لعنت خدا بر او باد، سپس **امیر مؤمنان** فرمود: که پس از آدم و داود و موسی چهارمین خلیفه است.[۵]

پیشنهاد تعیین خلیفه

درکتاب‌های محمد بن مردویه و محمد سمعانی[۶] به استناد عبدالرزاق از پدرش

۱ـ ص، ۲۶ «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعْ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ».

۲ـ در مناقب: و هارون، خلیفه بعدی می‌باشد که این درست است.

۳ـ اعراف، ۱۴۲ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».

۴ـ نور، ۵۵ «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ».

۵ـ در حدیثی درکتاب مائة منقبه ابن شاذان، ص ۱۲۵ آمده است.

۶ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷۸.

از مینا از **ابن مسعود** آمده: همراه پیامبر بودم که نفس عمیقی کشید، عرض کردم: چه شده[1] ای رسول اللّٰه، فرمود: ای ابن مسعود خبر وفاتم را به من دادند عرض کردم: جانشینی برای خود تعیین کن، پرسید: چه کسی را؟ **گفتم: ابوبکر،** سکوت اختیار کرد، لحظه‌ای گذشت و باز نفس دیگر کشید: پرسیدم **ای رسول اللّٰه!** شما را چه شده؟ فرمود: خبر وفاتم را به من دادند، گفتم: جانشینی برای خود انتخاب کنید، پرسید: چه کسی را؟ **گفتم: عمر،** سکوت اختیار کرد، لحظه‌ای گذشت و نفس دیگر کشید، پرسیدم: ای رسول اللّٰه چه شده، فرمود: خبر وفاتم را به من دادند، عرض کردم: جانشینی انتخاب کن، پرسید: چه کسی را؟ گفتم: **علی بن ابیطالب،** ساکت بود اما بعد فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست! اگر از او پیروی کنند، همگی درکنار هم وارد بهشت می‌شوند.

این نص دربارهٔ خلافت، جلی (آشکار) است و احتمال معنی دیگری ندارد، چون ظاهر واژهٔ «خلافت» در بین عرب به کسی می‌گویند که در تمامی امور مربوط به تعیین کنندهٔ جانشین (مورّث) قائم‌مقام باشد اما گاه با اضافاتی که بر سر کلام می‌آید، مقتضی خلافت و جانشین است مانند فرمایش خدا: «اگر خدا بخواهد همهٔ شما را می‌بَرَد، سپس هر کس را بخواهد، جانشین شما می‌کند، همان‌طورکه شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد»[2] نیز: «خداست که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد»[3] همچنین مانند گفتهٔ **زهیر شاعر: بهاالعین و الآرام یمشین خلیفة...؛** در آن مکان و بلندی‌ها گاوان وحشی و آهوانی پیاپی در حرکت‌اند...». اطلاق واژه «خلیفه» در زبان عربی مقتضی این معناست که گفتیم.

آگاهی: توصیف علی علیه‌السلام به خلافت یا وصفی عدمی است یا ثبوتی. اوّلی

۱ـ در منبع: شما را چه شده است؟!

۲ـ انعام، ۱۳۳ **«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ».**

۳ـ فرقان، ۶۲ **«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً».**

محال است چون نقیض (برعکس) عدم توصیف است که وصفی سلبی است، و نقیض سلب، ثبوت است (منفی در منفی، مثبت است) پس ثابت می‌شود توصیف امام به خلافت، وصفی ثبوتی است، نه سلبی. ازاین‌رو لازم است امام را بدان توصیف کرده و خلافت را فقط ویژهٔ ایشان دانست چون وجود یک صفت ویژه که خلافت است برای دو محل (دو نفر) محال است.

خلافت برای امام را شیعه و سنی روایت کرده، واژگانِ روایاتش با جملاتی صریح و روشن که شکی بدان راه نمی‌یابد، بیانگر **خلافت علی بن ابیطالب است** و هر که با دیدگانی حق‌بین بنگرد، قانع می‌گردد بعد از واژهٔ «خلافت» بیانی دیگر نیاز نیست و از مناره‌ای نور برگرفته نمی‌شود و دلیلی رساتر از آن وجود ندارد. فرمایش پیامبر **(نبوت در من و خلافت در علی)** سخنی عام و غیرمختص به زمانی خاص است. اگر خلافت تخصیص بخورد [و به زمان مقید شود] همین کار در نبوت لازم می‌آید چون هر دو در یک قرن بوده، هر که آن را پس از فاصلهٔ زمانی که آن سه تن (ابوبکر و عمر و عثمان) پس از رسول اللّٰه بر امام علیه السلام پیشی گرفتند بداند، نیازمند دلیل است، حال آنکه دلیلی ندارد.

در این که امام و رسول اللّٰه متحدند و این دو پیش از اینکه خدا آدم علیه السلام را بیافریند، در پیشگاه خدا نوری بوده‌اند که او را ستایش و تقدیس کرده‌اند، تفاوتی بسیار با دیگر دلایل است، چون فرمایشی صریح و آشکار است که **در آن شبهه‌ای نیست و معماگونه نمی‌باشد** و رکنی است که بر آن تکیه می‌شود و دلیلی است که می‌باید به استقبالش رفت.

معنای حدیث ابوذر

اما خبر ابوذر که ابن‌مغازلی بیان کرده، مقتضی کفر به خدای سبحان و تعالی و جنگ با او و رسول است برای کسی که پس از رسول اللّٰه با خلافت علی علیه السلام مخالفت کند. واژه تعدّی [موجود در حدیث] لفظی عام بوده، **هرگاه مخلوقی به**

دشمنی با علی علیه السلام توصیف شود، بنا بر آنچه ابن مغازلی از ابوذر روایت کرده (همو که رسول الله او را به راستگویی توصیف کرد) مقتضی کفر و محاربه است چنان‌که دلالت معنا در خبر مذکور در آخرش، دلالتی روشن و آشکار می‌باشد چون پیامبر در مورد دو نفر اولی پیشنهادی سکوت کرد اما وقتی **ابن‌مسعود** از علی بن ابیطالب نام برد، پیغمبر سوگند یاد کرد اگر از ایشان اطاعت کنند، همگی وارد بهشت می‌شوند، سپس بر فرمایش خود تأکید کرد و فرمود: «همه با هم و در کنار هم به بهشت می‌روند». حق جز در یک سو نمی‌باشد که پیامبر آن را با لفظ و قسم و تأکید بیان فرموده که سمت و جهت علی علیه السلام است، پس دلالت دارد آن دو جهت (ابوبکر و عمر) حقی ندارند. **سید رضی سروده:**[1] **«إذا ذکروه للخلافة...**؛ اگر از علی برای خلافت نام ببرند، پیوسته از شوق، نگاه‌ها به سویش است...».

یزید بن مزید گفته:[2] **«خلافة الله فی هارون...**؛ خلافت خدا در هارون (علی علیه السلام) و پسرانش تا روزی که در صور دمیده شود، ثابت است. ارث پیامبر برای شماست، نه غیر شما و حقی از طرف خداست که در قرآن نوشته شده است.»

۱ـ دیوان شریف رضی، ج ۱، ص ۴۵۱ از قصیده‌ای بلند.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷۹.

فصل بیست و دوم

منزلت

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: تو برای من به منزلهٔ هارون برای موسایی جز این که پس از من پیامبری نیست.

این حدیثی آشکار و مشهور است و به سبب شهرت و تواترش از ذکر سند بی‌نیاز می‌باشد زیرا ناقلان آن همان ناقلان **خبر روز غدیر خم** هستند و سخن دربارهٔ صحت خبر روز غدیر و صحت تواتر آن بنا بر گفتهٔ تمامی امت محمدی [سنی و شیعه] گذشت. این فرمایش در چندین جا که از لحاظ کثرت به شمار نمی‌آید وارد شده، شیعه وسنی به گونهٔ آشکار و روشن آن را نقل کرده، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را بدان در جاهای گوناگون مخاطب قرار داده، در غزوه تبوک بر آن تأکید فرمود.

حدیث در منابع سنی

نیازی به ذکر احادیث شیعه نیست چون تواتر ایشان بر خبر روز غدیر گذشت و این فرمایش نیز از آن جمله است اما **پیروان مذاهب چهارگانه سنی،** از اینان احمد بن حنبل در مسندش به ابوسعید خدری آورده که رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام فرمود: تو

برای من به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست.[۱]

نیز حدیث مستند به **سعد بن ابی‌وقاص** نقل شده،[۲] راوی می‌گوید که نزد سعد رفتم و گفتم: حدیثی را به نقل از تو برایم گفته‌اند[۳] که گفته‌ای مربوط به زمانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین فرمود، سعد خشمگین شد و پرسید: چه کسی حدیث را برایت گفته است؟! راوی می‌گوید: با خود گفتم اگر بدو بگویم پسرش گفته، بر وی خشم می‌گیرد،[۴] اما خود سعد گفت: وقتی برای غزوهٔ تبوک رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت، علی را در مدینه جانشین خود کرد، علی عرض کرد: ای رسول خدا! دوست نداشتم سویی بروی مگر اینکه همراهت باشم، فرمود: خشنود نمی‌شوی برایم به منزلهٔ هارون برای موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟!

غزوهٔ تبوک

حدیث را از طریق دیگر[۵] **سعد بن ابی وقاص** نقل کرده: رسول الله علی را در غزوهٔ تبوک [در مدینه] برجا گذاشت، عرض کرد: ای رسول خدا! مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی برای من همانند هارون برای موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست!!

عبدالله بن احمد بن حنبل از طریق دیگر غیر این طریق‌ها از سعد و دیگری روایت کرده، در هر طریق می‌گوید که **پیامبر به علی فرمود:** تو برای من به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست. در بعضی روایات آمده: **پیامبر به**

۱ـ مسند امام احمد، ج ۳، ص ۳۲.

۲ـ همان، ج ۱، ص ۱۷۷ که سعد بن مالک پسری داشت و از پدر نقل می‌کرد.

۳ـ عبارت: مضطرب است و در مسند آمده: حدیثی را گفتم که از تو نقل شده....

۴ـ در منبع: خوش نداشتم بدو بگویم پسرش حدیث را گفته، مبادا بر او خشم گیرد.

۵ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵.

علی فرمود: تو برایم به منزله هارون برای موسایی. روایت را حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در «مسند» سعد بن ابی وقاص در حدیث هشتم آورده که از چند طریق بر آن اتفاق نظر هست، نیز در صحیح بخاری در جلد پنجم در ششمین جزوه که نیمهٔ جلد آمده است که پیامبر برای جنگ تبوک بیرون رفت و علی را برجا گذاشت، عرض کرد: مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟! فرمود: آیا راضی نمی‌شوی برایم به منزلهٔ هارون برای موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟![1]

بخاری روایت را در صحیح خود در جلد چهارم حدود یک چهارم آخرش آورده،[2] **مسلم** در صحیح خویش در جلد چهارم حدود دو جزوهٔ آخر آورده،[3] هر دو از چند طریق آورده، در بعضی روایات آمده که **سعید بن مسیّب** به سعید مذکور گفت: سعد بن ابی وقاص پرسید: خودت از پیامبر شنیدی که به علی علیه‌السلام چنین فرمود؟ دو انگشتش را بر گوشش گذاشت و گفت: آری وگرنه [گوشهایم] کر شوند.

روایت را **مسلم** در صحیح خود در آغاز جلد چهارم در مناقب **امیر مؤمنان** علیه‌السلام از چند طریق آورده، از راوی پرسیدند: خودت آن را از پیامبر شنیدی؟ گفت: آری وگرنه گوش‌هایم کر شوند! **مجاهد** در تفسیرش و نطنزی در الخصائص آورده، احمد بن محمدبن سعید کتابی دربارهٔ طُرُقش نوشته، **خطیب** در «التاریخ» نقل کرده، عبدالملک عکبری در «الفضائل»، ابن ثلاج و «علی بن جعد» در احادیث خود، «ابن فیاض» در شرح «الاخبار» به نقل از عماربن سعدبن مالک از پدرش، نیز **فقیه ابن مغازلی** در کتاب «المناقب» با بیش از ده طریق روایت کرده،[4] در بعضی می‌گوید که سعید می‌گوید از سعدبن ابی وقاص پرسیدم: خودت این را از رسول الله شنیدی؟ گفت: نه یک بار و دو بار این را به علی علیه‌السلام فرمود.

قاضی ابوالقاسم علی‌بن حسن تنوخی که از بزرگان اهل سنت است، کتابی به نام

۱ـ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳.
۲ـ همان، ج ۵، ص ۲۵.
۳ـ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ ـ ۱۸۷۱.
۴ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷ـ۳۷.

ذکر الروایات عن النبی... نوشته، این حدیث را آورده: به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب فرمود: تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

راویان اهل سنت

تنوخی حدیث پیامبر را به علی (تو برایم به منزلهٔ....) از اینان نقل قول کرده: عمربن خطاب، به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، **جابربن عبدالله**، ابوهریره، ابوسعید خدری، جابربن سمره، مالک بن حرث، براء بن عازب، زید بن ارقم، ابورافع خدمتگزار رسول الله، عبدالله بن ابی اوفی، برادرش زیدبن ابی اوفی، ابی سریحه حذیفه بن اسید، انس بن مالک، ابی‌برده اسلمی، ابوایوب انصاری، عقیل بن ابی‌طالب، حبش بن جناده سلولی، معاویه بن ابی‌سفیان، **ام سلمه**(همسر پیامبر)، اسماء بنت عمیس، سعید بن مسیّب، محمد بن علی بن حسین [حضرت **(امام باقر)**]علیهما السلام، حبیب بن ابی ثابت، فاطمه دختر علی و شرحبیل بن سعد، سپس تنوخی می‌گوید: همگی از پیامبر نقل کرده، وی در ادامه روایات را با سند و طریق‌های آن مفصلاً شرح داده، **ابن عبد ربه** درکتاب «عقدالفرید» در فضایل علی علیه السلام روایت را آورده، می‌افزاید که پیامبر بدو فرمود: آیا خشنود نمی‌گردی برایم به منزلهٔ هارون برای موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟![1]

نیز حاکم ابونصر حیری درکتاب «التحقیق لما احتج به امیرالمومنین یوم الشوری». وی از بزرگان سنیان است. حدیث در «الجمع بین الصحاح الستة» در جلد سوم از اجزای سه‌گانه در ثلث آخر در **مناقب امیر مؤمنان** در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آمده،[2] احمدبن حنبل از پیامبر نقل کرده‌که روز عقد برادری به علی

۱ـ عقدالفرید، ج۴، ص ۳۱۱.

۲ـ سنن ترمذی، ج۵، ص ۶۳۸؛ سنن ابی ماجه، ج۱، ص ۴۲.

فرمود: تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

فرمایش پیامبر روز عقد اخوت

احمد در مسندش[۱] حدیثی به استناد مخدوج بن زید هلالی آورده: روزی که رسول الله بین مسلمانان برادری ایجاد کرد، فرمود:

ای علی! تو برادر و برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست. **ای علی!** آیا نمی‌دانستی من نخستین فردی هستم که روز قیامت خوانده می‌شود. نامم را می‌برند. از سمت راست عرش برمی‌خیزم[۲] و خلعت سبز فاخری از لباس‌های بهشتی می‌پوشم [سپس پدرمان ابراهیم فراخوانده می‌شود که از سمت راست عرش بر می‌خیزد]، سپس پیامبران فراخوانده می‌شوند، یکی پس از دیگری، که از سمت راست عرش گردنبند آویخته بر می‌خیزند و خلعت‌های سبز از لباس‌های بهشتی می‌پوشند.

ای علی! به تو خبر می‌دهم امتم نخستین امتی هستند که روز قیامت محاسبه می‌شوند، آنگاه تو اولین کسی هستی که به خاطر خویشی و جایگاهت نزد من فراخوانده می‌شوی،[۳] پس به تو پرچمم را می‌دهند که بیرق حمد الهی است. آن را بین گردنبند آویختگان می‌گردانی. آدم علیه‌السلام و تمامی آفریده‌های خدا [روز قیامت] زیر سایهٔ پرچمم هستند که طولش به اندازهٔ مسیر هزار سال است. درفش آن از یاقوت سرخ، میله‌اش از نقرهٔ سفید، حاشیه‌اش از مروارید سبز و دارای سه آویزه از نور: یک آویزه در شرق، یکی در غرب و سومین آویزه در وسط دنیا، و بر آن سه سطر نوشته شده: سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم، سطر دوم

۱ـ روایت شده در فضائل الصحابه امام احمد، ج ۲، ص ۶۶۳ و افزوده‌ها از وی است و در آن «هذلی» به جای «هلالی» آمده که درست است.

۲ـ در منبع: در روز قیامت من بر می‌خیزم.

۳ـ در منبع: ای علی! نخستین کسی هستی که خوانده می‌شوی چون خویش منی.

الحمدلله رب‌العالمین و سطر سوم لااله الاالله محمد رسول‌الله. طول هر سطر به اندازۀ مسیر هزار سال و عرض هرکدام به اندازۀ مسیر هزار سال است، و تو ای علی درحالی‌که حسن علیه‌السلام در سمت راستت و حسین علیه‌السلام در سمت چپت هستند، پرچمم را می‌گردانی و بعد در سایۀ عرش بین من و ابراهیم علیه‌السلام می‌ایستی، سپس بر تو خلعت سبز از خلعت‌های بهشتی پوشانده می‌شود، سپس منادی از زیر عرش صدا می‌زند: چه پدر خوبی است پدرت ابراهیم علیه‌السلام و چه برادر خوبی است برادرت علی علیه‌السلام **ای علی! مژده بده! وقتی من خلعت بپوشم، بر تو نیز می‌پوشند.** وقتی من خوانده می‌شوم، تو هم فراخوانده می‌شوی و وقتی زنده می‌گردم، تو نیز زنده می‌گردی!

***

جایگاه هارون و علی علیه‌السلام

این احادیث سُنیان چنان‌که می‌بینید روشن است که پیامبر به علی فرمود: تو برایم به منزلۀ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست. پس برای علی علیه‌السلام تمامی جایگاه‌هایی که برای هارون نسبت به موسی علیه‌السلام وجود داشت ثابت است جز آنچه استثنا شده، از جمله نبوت و با آنچه عُرف خارج از برادری می‌داند. جایگاه‌های هارون برای موسی علیه‌السلام چندتاست، از جمله:

۱) برادر تنی از یک پدر و مادر که منقبت و فضیلتی عرفی است چنان‌که گفته شده،

۲) شریک در نبوت،

۳) محبوب‌ترین فرد قوم نزد موسی،

۴) هارون از جمله کسانی بود که خدا موسی را بدو پشت‌گرم کرد.

۵) بر امت طاعتش واجب و میان قوم جانشین بود.

٦) از میان دودمان موسی وزیرش بود.

دلیل خلافتش فرمایش خداست: «موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش و آنان را اصلاح کن»[۱] اما اینکه در نبوت و... شریک بود، به این دلیل است که خدا از قول موسی نقل می‌کند: «وزیری از خاندانم برایم قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز»[۲] پس خدا اجابتش کرد: «به زودی بازوان تو را به وسیلهٔ برادرت محکم (نیرومند) می‌کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی‌یابند. شما و پیروانتان پیروزید».[۳] سلطان که در آیه آمده، یعنی حجت (برهان) به دلیل فرمایش خدا در سوره الرحمن: «از مرزهای آسمان و زمین نمی‌توانید بگذرید مگر با سلطان (نیروی فوق‌العاده).[۴]

خدا دربارهٔ موسی و هارون فرموده که اینان و هر که از آنان پیروی کند، پیروزند، نیز خدای سبحان و تعالی دعای موسی را اجابت فرموده: «ای موسی؛ آنچه را خواستی به تو داده شد و ما بار دیگر تو را مشمول رحمت و نعمت خود ساختیم».[۵] وقتی این جایگاه‌ها به دلیل آیات محکم قرآن عزیز برای هارون نسبت به برادرش موسی ثابت است، همانان را پیامبر برای علی علیه‌السلام قرار داده، مگر آنچه لفظاً و عرفاً استثنا شده، پس باید همه را ثابت دانست جز مواردی که استثنا شده است.

۱ـ اعراف ۱۴۲ «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

۲ـ طه، ۲۹ـ۳۲ «وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي».

۳ـ قصص، ۳۵ «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ».

۴ـ الرحمن، ۳۳ «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ».

۵ـ طه، ۳۶ ـ ۳۷ «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى».

وفات هارون در زمان موسی

اگر ایراد گیرند: در زمان حیات موسی درگذشت و برایش پس از وفات، جایگاهی نسبت به موسی ثابت نگشت، پس چگونه بدان بر حصول امامت برای **امیر مؤمنان** پس از وفات پیامبر استدلال می‌کنید، پاسخ می دهیم: هارون در حال حیات موسی جانشین و خلیفه‌اش بود. اگر زنده می‌ماند، پس از وفات موسی خلافتش ثابت بود، چنانکه در حال حیات موسی جانشین بود. حال که **امیر مؤمنان** پس از وفات پیامبر زنده مانده، لازم است خلافت و جانشینی برایش ثابت و حاصل باشد.

اگر بپرسند: به چه دلیل گفتید اگر هارون پس از موسی زنده می‌ماند، خلافتش ثابت بود؟ پاسخ می دهیم: چون وقتی این جایگاه در حال حیات ثابت شده، روا نیست پس از وفات، از بین برود چون جایگاه والایی است که جایز نیست از کسی ستانده و سلب شود که پیش‌تر برایش ثابت بوده، زیرا سلبش مقتضی نهایت زشتی و محکومیت است. وانگهی پیامبر پس از خود این جایگاه‌ها را برای امیر مؤمنان قرار داد، به دلیل اینکه فرمود: «فقط پس از من پیامبر نیست» پس این جایگاه‌ها برای **علی بن ابیطالب** ثابت است. وقتی ثابت شد، وجوب طاعت امام مانند وجوب طاعت رسول اللّٰه ثابت می‌شود.

منزلت یا منزلت‌ها؟

اگر بپرسند: این که پیامبر فرمود: «تو برایم به منزلهٔ هارون موسایی» مقتضی ثبوت یک منزلت است زیرا اگر مراد پیامبر بیش از یک منزلت بود، می‌فرمود: «تو برایم همان منزلت‌های هارون را داری» پس نمی‌توان آن را بر عموم حمل کرد بلکه مختص یک منزلت است، پاسخ: اشکال به دو دلیل باطل است:

یک: اگر مقصود پیامبر یک منزلت بود، استثنا از آن درست نبود چون از یک منزلت که نمی‌شود چیزی را استثنا کرد [استثنا وقتی است که چند چیز موجود

باشد و مقداری را استثنا کنیم]همین که پیامبر فرمایش خود را استثنا کرده، دلیل آشکار و روشن بر آن است که مقصودش بیش از یک منزلت بوده است. هر که معتقد باشد مقصودش بیش از یک منزلت بوده، باور دارد منظور پیامبر تمامی جایگاه‌ها بوده مگر آنچه لفظاً و عرفاً استثنا فرموده است.

دو: امت دو باور دارد: دسته‌ای می‌گویند: فرمایش پیامبر به خاطر سببی گفته شده، در این صورت مختص همان مورد و سببی است که بدان خاطر فرموده اما دسته‌ای می‌گویند: مقصود از آن تمامی جایگاه‌هاست.

اگر سخن نخست باطل شود، احتمال دوم ثابت می‌گردد. از جمله دلایل فساد سخن اوّل:

۱) سببی که ادعا شده، از طریق خبر آحاد است، حال آنکه حدیث منزلت، متواتر است و جایز نیست خبر معلوم با تواتر به خاطر سببی گمانی و ظنی محدود شود.

۲) پیامبر این فرمایش را در جاهای گوناگون فرمود و روز غدیر و هنگام غزوهٔ تبوک بر آن تأکید ورزید حتی اگر بپذیریم چنان‌که ادعا دارند، حدیث به خاطر سببی فرموده شده [و مختص یک مورد و فقط در یک جا بوده] واجب نیست فقط بدان مورد اکتفا کرد [و حکم را فراشمول ندانست] چون قول صحیح در اصول فقه این است: اگر لفظ [و حکم] به خاطر سببی گفته شود، بر آن مورد بسنده نشده، بلکه بر عمومش حمل می‌شود.

اگر ایراد گیرند: چنانچه مقصود از حدیث، امامت بود، باید می‌فرمود: «تو برایم به منزلهٔ یوشع بن نون هستی» چون پس از وفات موسی علیه‌السلام منزلت خلافت و امامت برای یوشع بود. حال که پیامبر چنین نفرموده، پس دلالت دارد مقصودش از این حدیث امامت نیست. پاسخ: این گفته به چند دلیل فاسد است:

۱) اگر حدیث بر امامت امیر مؤمنان پس از پیامبر دلالت داشته باشد، سخن ایرادگیرنده (باید پیامبر می‌فرمود:تو برایم به منزلهٔ یوشع...) در حدّ یک پیشنهاد

است. که بی‌هیچ اختلاف‌نظری فاسد است چون لازم می‌آید هر کسی با دلیلی استدلال کرد، بدو ایرد گیریم: نمی‌شد دلیل دیگری بیاوری؟!

۲) خلافت یوشع معلوم نیست بلکه از قول یهود و روایاتشان شنیده شده، روایات غیر یهود، اندک است که صحیح از فساد دانسته نشده، گفته‌اند: یوشع بن نون پیامبری برانگیخته از سوی خدا ولی خلافت میان فرزندان هارون بود، و خدا داناتر است.

۳) پیامبر می‌خواست تمامی جایگاه‌های نسبت به موسی را برای **امیر مؤمنان**علیه‌السلام اثبات کند، نه فقط خلافت را که برای یوشع حاصل نگشت، ازاین‌رو تشبیه امام با ایشان درست نیست.

همزمانی نبوت و امامت

اگر ایراد شود: پذیرش فرمایش پیامبر سبب می‌شود همان زمان علی علیه‌السلام امام باشد، پاسخ می‌دهیم: ظاهر قضیه چنین مقتضایی دارد اما وقتی به دلیل اجماع دانسته شده که مقصود زمان حیات پیامبر نیست، پس از آن [یعنی بعد از وفات رسول خدا] ثابت می‌شود. گرچه در میان هم مذهبان ما کسانی گفته‌اند: منزلت امام در همان زمان ثابت بوده اما به سبب حضور و وجود پیامبر، علی علیه‌السلام را امام نمی‌نامیدند گو اینکه در زمان پیامبر او را با لقب امیر مؤمنان یاد می‌کردن. این مطالب را بسیاری از عالمان گفته‌اند که گوشه‌ای از آن را در فصل بیست و ششم ان‌شاءاللّٰه بیان می‌کنیم.

برخی می‌گویند: با وجود معصومی که نص فرموده: ریاست امام بعدی ثابت نمی‌شود، چه پیامبر باشد و چه امام. این مطلب در فصل وجوب امامت گذشت اما استحقاق و شایستگی حاصل است، افزون بر اینکه اگر ظاهر خبر بر ثبوت منزلت در همان حال [حیات رسول اللّٰه] دلالت کند، چنان‌که گفته‌اند: بر ثبوت آن در زمان‌های آینده *[به طریقی اولی]* نیز دلالت می‌کند، ولی زمان حیات پیامبر به دلیل

اجماع استثنا می شود و پس از پیامبر بر همان حال ظاهر باقی می ماند. هدف دوازده امامیان بدین طریق است، ولی اگر ادعا شود: به پس از حیات عثمان حمل می شود، پاسخ می دهیم: چنین پنداری به دلیل اجماع باطل و ساقط است چون کسی **امامت امیر مؤمنان**علیه‌السلام پس از عثمان را به دلیل فرمایش پیامبر ندانسته، بلکه به سبب انتخاب و پیمان مردم بود اما کسی که امامتش را به سبب نص خدا و رسول می داند، معتقد است **بلافاصله پس از پیامبر**صلی‌الله‌علیه‌وآله **امام جانشین و خلیفه است.**

آگاهی: توصیف امام علی بدین جایگاه‌ها یا وصف عدمی است یا ثبوتی. اولی محال است چون نقیض (برعکس) عدم توصیف است که وصفی سلبی است، و نقیض سلب، ثبوت است. در نتیجه توصیف امام بدین جایگاه‌های شریف و والا به خوبی ثابت است و مختص ایشان می باشد، نه دیگری.

عزل از خلافت؟!

وقتی که رسول الله عازم غزوه تبوک بود و علی علیه‌السلام را جانشین خود کرد، بدین وسیله امامت و ولایتش پس از رسول الله ثابت می‌گردد چون حالت خلافت و جانشینی اش تغییر نکرده، نه با فرمان **رسول الله** و نه به دلیل دیگر، عزلی واقع نشده، ازاین‌رو استمرار حکم و ولایت و خلافت لازم است.

اگر ایراد شود: بازگشت پیامبر به مدینه مقتضی عزل امام است حتی اگر با گفته عزل نشود، **جواب می‌دهیم:** نه به صورت عادی و نه در عرف، بازگشت پیامبر به معنی عزل از ولایت نیست؛ وقتی خلیفه و خلیفه‌گذار در یک شهر باشند و حضور خلیفه‌گذار جانشینی اش را نفی نکند، چگونه بازگشت به منطقه به معنی عزل یا مقتضی آن باشد؟ در بعضی احوال وقتی با بازگشت خلیفه‌گذار عزل ثابت می شود که شرط شده باشد فقط در حال غیبت (نبود پیامبر)، خلیفه و جانشین است، نه در حال حضور، حال آنکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام را بی هیچ قید و شرطی جانشین خود فرمود و روایات شیعه و سنی اتفاق نظر دارند شرطی وجود نداشت.

دیگر جانشینان پیامبر

اگر ایرد شود: پیامبر صلی‌الله علیه وآله معاذبن جبل، ابن ام مکتوم و دیگران را در جاهایی جانشین خود گرداند و این موجب نگشت بگوییم دارای مقام امامت‌اند، پس علی علیه‌السلام نیز چنین باشد، **پاسخ می‌دهیم:** امت اجماع دارد اینان پس از رسول خدا از امامت بهره‌ای ندارند و طاعتشان واجب نیست، و همین دلیل آشکار بر ثبوت عزلشان است.

خلافت فقط در مدینه؟

اگر ایراد شود: جانشینی فقط مختص مدینه بوده، مقتضی امامت فراگیر علی علیه‌السلام نیست، **پاسخ می‌دهیم:** وقتی ثابت شد پس از پیامبر واجب است از امام اطاعت کرده، میان برخی افراد امت استحقاق تصرف در امور را دارد، لازم است برای دیگر افراد امت نیز امام و پیشوا باشد، چون احدی از امت نمی‌گوید اختیاراتی که به امام در این حال داده شده، مختص و خاص بعضی زمان‌هاست، بلکه هر کسی که «منزلت» را برای امام قبول دارد، آن را فراگیر و به گونهٔ امامت می‌داند، ازاین‌رو اجماع مانع از ایراد مطرح شده است.

وقتی جایگاه‌های هارون نسبت به موسی برای علی علیه‌السلام نسبت به رسول خدا ثابت شده، نیز ثابت گشت شایستگی آنها را دارد، با دلائل قوی و برهان‌های روشن از قول شیعه و سنی، **امامت علی علیه‌السلام و ولایت** و وجوب طاعت بلافصلش پس از رسول الله درست مانند وجوب طاعت رسول خدا ثابت می‌شود. وقتی **زید بن علی** علیه‌السلام شنید کسانی ابوبکر و عمر را بر علی علیه‌السلام مقدم می‌دارند، گفت:[1] «**فَمن شرّف الأقوام...**؛ اگر کسی به اقوام با پرچمی افتخار می‌کند،[2] علی علیه‌السلام را مناقب و فضائلش و فرمایش رسول خدا که بر حق است افتخار بخشیده هر چند دروغگویان

۱ـ ماقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۲۷ که سه بیت نخست آمده است.

۲ـ در مناقب آمده: از خاکش افتخار می‌جویند.

آن را نپذیرند که علنی فرمود: ای علی! تو برای من همانند هارونی با موسی، برادر و همراه. وی را در بدر فراخواند، پس امرش را اطاعت کرد و پیوسته در راه خدا به دشمن ضربه می‌زد و بدین سبب، همیشه از همگان برتر بود، گویا ستارهٔ درخشانی است که به جویندگان آتش برخورد می‌کند.»

سید حمیری سروده:[۱] «**واذکر غداة...**؛ به یاد آر روزی که پیامبر به جنگ تبوک می‌رفت، علی علیه السلام را جانشین و وصیّ خود قرار داد و بدو پنهانی سخن می‌گفت. مسلمانان گرد آمده، ایستاده سرک می‌کشیدند و شاهد ماجرا بودند...».

حمانی گفته:[۲] «**انزله منه علی...**؛ به رغم دشمنان، علی را در جایگاهی مثل جایگاه هارون نسبت به موسی در روزگار قدیم قرار داد. میان یاران و قوم موسی چه کسی مثل هارون بود؟ شما همیشه بر پرتگاه‌های کفر هستید».

منصوری نمری سروده:[۳] «**رضیتُ حکمک...**؛ به حکم تو [ای پیامبر] راضی گشته، به دنبال جایگزینی برایش نیستیم چون حکم تو با توفیق همراه است. آل رسول برترین همه مردم‌اند و برترین آل رسول، هارون (علی) است.

زاهی می‌گوید:[۴] «**غداة دعاه المصطفی...**؛ صبحدم که مصطفی صلی الله علیه و آله قصد تبوک داشت و بار سفر بسته بود، علی را خواند و فرمود: به جای من در مدینه طیّبه بمان و بدان که حقیقت را در برابر گناهکاران آشکار می‌کنی. وقتی پیامبر پاک رهسپار شد، مردانی به یاوه‌گویی علیه امام همدست شدند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به حال خود گذاشته، البته این تهمت و کاری زشت بود که از دشمنان سر زد. تو قبل از وادی معرّس خود را به پیامبر رساندی و روی سوی تو کردند و مردم گفتند: علی برای عذرخواهی آمده، اما آن بهترین مردمان (پیامبر) به حکم خدای والامقام تو را بر بلندی برد و رسول اللّٰه فرمود: ای انتخابگران![۵] این امام شماست که خدا با او راز گفته است».

۱ـ ابیات در دیوان حمیری نیامده، در مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۵۳ است.

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۷.

۳ـ همان.

۴ـ همان، ج ۳، ص ۲۴.

۵ـ در منبع: ای سرگشتگان.

فصل بیست و سوم

عقد مؤاخات (برادری)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

خدای تعالی (والا) می‌فرماید: «مؤمنان برادر یکدیگرند».[1] وقتی این آیه نازل شد، به دستور وحی الهی، **رسول الله** صلی الله علیه و آله بین مؤمنان همطراز و همگون برادری ایجاد کرد تا هر برادری با همسنگ خود شناخته شده، به قرینش منسوب گشته و بدو بر وی راهنمایی شود. شیعه و سنی ماجرای برادری را روایت کرده، از جمله روایات شیعه، حدیثی است که شیخ فقیه **محمد بن جعفر** مشهدی درکتاب موسم به «ما اتفق فیه من الأخبار فی فضل ائمة الأطهار» آورده، به عبدالله بن عباس و عبدالرحمان بن عوف ازهری مستند است:

پیامبر در مسجد نشسته بود که **جبرئیل** امین علیه السلام فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! خدای والا و برتر به تو سلام رسانده، می‌فرماید بخوان، پیامبر پرسید: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: این آیه را بخوان: «به یقین پرهیزگاران در باغ‌های سرسبز بهشت و درکنار چشمه‌ها هستند. فرشتگان به آنان می‌گویند: با سلامت و امنیت داخل این باغ‌ها شوید. هرگونه غل (حسد وکینه و دشمنی) را از سینهٔ آنها بر

۱ـ حجرات، ۱۰.

می‌کنیم درحالی‌که همه برادرند و بر تخت‌ها رویه‌روی یکدیگر قرار دارند. هیچ خستگی در آنجا به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن اخراج نمی‌شوند».[۱]

پیامبر پرسید: ای جبرئیل! این گروه که خدا آنان را برادر قرار داده و بر تخت‌ها رویه‌روی یکدیگرند کیستند؟ **جبرئیل گفت:** یاران برگزیدهٔ تواند که با پیمان تو وفا کرده، عهدشان را با تو نشکسته‌اند. بدان که خدا به تو دستور می‌دهد میانشان در زمین برادری ایجاد کنی چنانکه خدا بینشان در آسمان برادری ایجاد کرده است.

پیامبر فرمود: من اینان را نمی‌شناسم، جبرئیل پاسخ داد: من رویه‌رویت در هوا ایستاده‌ام. **اگر مرد مؤمنی** را برخیزانی، به تو می‌گویم که فلانی نیز مؤمن است. او را بلند کن و بین این دو برادری ایجاد کن. اما اگر کافری برخیزانی، به تو می‌گویم: فلانی نیز کافر است. او را بلند کن و بینشان برادری ایجاد کن. **پیامبر فرمود:** ای جبرئیل! این کار را می‌کنم. پیامبر برخاست و بین مؤمنان و منافقان برادری خواند. **منافقان** فریاد برآورده وگفتند: ای محمد! این کار چه بود؟! راهش آن بودکه ما را متفاوت به حال خود وا می‌گذاشتی، نه اینکه برادرانی جدا از هم سازی! خدا دانست چه می‌گویند و بر پیامبر این آیه را نازل کرد: «چنین نبود که خدا مؤمنان را به همان‌گونه که شما هستید، واگذارد مگر اینکه ناپاک را از پاک جدا سازد».[۲]

پیامبر آیه را بر اینان خواند، پس قوم ساکت شدند. پیامبر بینشان برادری ایجاد کرد تا از این کار آسوده گشت، بعد نگاهی از نزدیک انداخت و به **علی بن ابیطالب** نگریست که گوشه‌ای نشسته، گاه خود را نشان می‌داد وگاه کوتاه می‌آمد، درحالی‌که اشک‌هایش بر گونه‌ها جاری بود! پیامبر از او پرسید: **ای ابوالحسن!** برای چه

۱ـ حجر، ۴۴ـ۴۸ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (۴۶) وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ».

۲ـ آل عمران، ۱۷۹ «مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ».

می‌گریی؟ خدا چشمانت را گریان نکند! علی علیه السلام عرض کرد: گریه‌ام به خاطر خودم است. پیامبر پرسید: ای ابوالحسن! چرا؟! پاسخ داد: ای رسول الله! چون هر بار که مردی مؤمن را بلند می‌کردی، با خود می‌گفتم: مرا همراهش بلند می‌کنی و بین من و او برادری ایجاد می‌نمایی اما از من روی بر می‌گرداندی و به کسی غیر من نظر می‌کردی، پس در دل به خود گفتم: شایستگی برادری مردی از مؤمنان را ندارم!

پیامبر پاسخ داد: از تو روی برنگرداندم بلکه می‌دیدم خدا نظرم را از تو بر می‌گرداند. **اینک جبرئیل** در هوا ایستاده، هر گاه مردی از مؤمنان را بلند می‌کردم و می‌خواستم تو را نیز برخیزانم، **جبرئیل** می‌گفت: علی را بنشان، علی را بنشان! اکنون وی را به تأخیر بینداز و مقدّم مکن! ازاین‌رو آنچه در دل گمان بُردی، من نیز در دل گمان می‌بردم و غمگین و نگران می‌شدم و ناراحت و محزون می‌گشتم **اما جبرئیل** نزدم پایین آمد وگفت: ای محمد! خدای والا و بزرگ به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: می‌دانم علی بر کنار است. این تو را غمگین نکند چون وی را برای تو نگه داشته و قرین تو گردانده و در آسمان و زمین بین تو و او برادری ایجاد کرده‌ام.

خطبهٔ پیغمبر هنگام عقد اخوت

سپس پیامبر برخاست و فرمود: ای مردم! من بندهٔ خدا، پیامبر خدا، حجت خدا، برگزیدهٔ خدا، همراز خدا، دوست خدا و راه راست خدایم. هر که به من خیانت و پیمان‌شکنی کند، به خدا خیانت کرده است. خدا مرا میان افتخارآفرینان و بزرگان مقدّم داشت و بر مفاخر برتری بخشید و بین همطرازانم بی‌همتا کرد. نزد هر کس ودیعه و امانتم. **من امانت الهی‌ام.** من گنج خدایم. من دارای شفاعت بزرگ [در روز قیامت] هستم. من دارای کوثر و لَوی (پرچم) هستم. **من صاحب پیمانهٔ پُر** [حوض کوثر] هستم. من صاحب دلایل و فضیلت‌ها و نشانه‌های الهی و معجزاتم. من سید مسئول در روز مشهودم. دارای مقام ستوده و حوض کوثر که کنارش می‌آیند و پرچم پابرجاست. من بشارت نَفس و خاتم رسولان، دارای گفتاری روشنگر،

نشسته بر منبر در روز قیامت، اولین شادمان [در روز قیامت] اولین فرد برانگیخته شونده [در روز قیامت] نخستین شخص محشور شونده، اولین خوشحال شونده [در روز قیامت به سبب داده‌های الهی] نخستین کسی که از قبرها فراخوانده می‌شود، آن هنگام که در شیپور قیامت بدَمند.

من تاج ارزشمند مستور، من رسول نام برده در تورات و انجیل و زبور و هر کتاب نوشته شدهٔ الهی، **من صاحب شاهد** و نیکوها و زهدها و مقاصد و دانش الهی، من انذار دهنده و مبلّغ از سوی خدا، **منم که** به دستور خدا امر می‌کنم، **منم دارندهٔ** وعده‌های صادق از سوی خدا، منم همراز سفیران الهی، **منم پیشوای** نیکوکاران، منم نابودگر کافران، منم انتقام‌گیرنده از بدکاران، **منم صاحب** شامه و علامت و نشان.

منم که شب معراج گرامی داشته شد؛ **منم والای** عالی‌مقام؛ **منم که کنار** سدرة المنتهی صدا زده شد؛ **منم آنکه** در شب معراج نزدیک و نزدیک‌تر شد؛ به اندازهٔ قاب دو کمان یا نزدیک‌تر!

منم که خون کافران را ریزم؛ منم پیروزمند؛ **منم که قصد** جهاد دور و دراز می‌کنم؛ **منم فاتح؛** منم که درهای بهشت را می‌گشایم؛ بهشت رضوان بپرامونم پیچیده؛ **منم اولین** کسی که در آن را می‌کوبد؛ از میوه‌هایش می‌خورد؛ از پرتوش بهرمند می‌شود؛ **منم که شمشیر** را جلا می‌دهم؛ منم ریزندهٔ خون کافران.

تبار والا

من پسر فاطمه‌هایم [چون نام مادر چند تن از اجدادم فاطمه بود] از قریش گرامیم؛ **من نخستین** بهره از سلیمم؛ **من پسر زنان** شیرده‌ام؛ من قِسم و ابوالقاسمم؛ **من عالِمم** من بردبار حاکمم؛ **من نابودگر** کافرانم؛ من چشمه‌های خوبی‌هایم؛ **من پسر هاشمم** منم پسر شبیه حمد (عبدالمطلب) و لواء و فخر و مِجد و والایی؛ هموکه جدّم است و پرندگان گروه گروه برایش آمدند و خدا سپاه فیل را هلاک گرداند.

زمزم و صفا برای من است؛ دستار و پرچم برای من است؛ افتخارات و مباهات

برای من است؛ معشر و منا برای من است؛ آخرت نزدیک برای من است؛ **درخت طوبی و سدرة المنتهی برای من است؛** وسیلهٔ بزرگ برای من است؛ منم باب مطلع هدایت؛ منم حجت بر تمامی آفریده‌ها.

منم چیره شونده؛ **منم** بخشنده؛ **منم** برجهنده؛ من گماشته بر جنگجویانم که می‌گریزند و پشت می‌کنند؛ **منم شگفتی** و شگفتی‌آور؛ **منم آنکه** بر او قرآن نازل شده؛ **منم مهربان؛** منم مهرورز؛ منم دلسوز همراه؛ منم که ویژگیم فضیلت است؛ **منم که بدو** وعدهٔ وسیله و ابراز [هدایت و شفاعت] داده‌اند؛ منم دارندهٔ نور و پرتو؛ **منم که سوار** بر بُراق چرخیده‌ام؛ **منم که به حق** در آفاق برانگیخته شده‌ام.

منم بیرق پیامبران؛ **منم انذار** کننده از بین اوصیا؛ **منم نجات** دهندهٔ ضعیفان؛ **منم نخستین** شفاعتگر؛ **منم اولین** راستگو؛ **منم** صاحب شتران سرخ مو؛ **منم دارندهٔ** زره و سپر؛ **منم صاحب** ماده شتران عقیم؛ **منم** فاضل؛ **منم** کامل؛ **منم** آینده؛ **منم** گویندهٔ راست؛ **منم** برانگیخته به حق؛ **منم** گردشگر؛ **منم** پیشوا؛ **منم** شمشیر بُرنده؛ **منم** خاتم پیامبران؛ **منم** شیر ژیان در برابر آنکه با احکام مخالفت کند.

ویژگی‌های پیغمبر

منم فراخوان به روز قیامت؛ **منم** قیامتی که نزدیک گشته؛ **منم** قیامت عن‌قریب؛ منم مصداق سخن اسماعیل؛ **منم** صاحب قرآن فرود آمده؛ **منم** روشنگر هدایت؛ **منم** گواه؛ منم پرستشگر؛ **منم** دارای مقاصد و اهداف؛ **منم** که به خیر وعده می‌هم.

منم که به امتم وعده سلامتی می‌دهم. **منم** که به عترتم مژدهٔ بزرگی می‌دهم؛ **منم** که با دعوتم نجات می‌دهم؛ **منم** که با حجّتم شکست می‌دهم؛ **منم** پیشوای امامان؛ **منم** نگه دارندهٔ امت؛ **منم** دفع کنندهٔ مجازات؛ **منم** بشارتگر نعمت. **منم** دریای رضایت، کوه نهی و غار عفاف، منزلت رو سویم نهاده، بهشت برایم پیچیده شده، من سایه آرامبخش آنم. من از نسل دو ذبیح و قربانیم که تحفه‌هایی از محبوبه (برگزیدهٔ) شرف قربانیانشان شد. **من جادهٔ ایمان و راه امن و روشنگر برهانم.** من زادهٔ

مُعَدّ بن عدنانم. من موجب حسرت شیطانم.

زاییدهٔ نُه تن از رسولانم. میان قومم امین نامیده شده، من مادر قرآن مبین‌ام، من طاها و یاسین و تین (انجیر) و زیتونم. میان پیشینیان احمدم و در صُحُف گذشتگان و در امت‌های پیشین و قرن‌های گذشته و در آسمان‌ها و زمین‌ها من محمدم.

در مجمع و مصدر **من صاحب حوض کوثرم.** در روز محشر، من مجابم. **منم حبیب نجیبم.** من مصیّب (ابر باران‌دار)، مزمّل، مدّثر و مذکّر (یادآوری کننده)ام. منم که آفرینش مرا در صُلب آدم علیه‌السلام قرار داد و بر آنان برترم، چنان‌که بر تمامی پیامبران برترم.

من همانیم که خدا همگان را به شفاعتم بشارت داد و به طاعتم دستور داد و از آنان عهد گرفت رسالتم را تصدیق کنند. من رهبر مؤمنان والایم. من برترین پیامبران از لحاظ قدر و منزلتم، خطیرترین‌شانم؛ روشن‌ترین‌شان از لحاظ خیر و برکت؛ والاترینشان از لحاظ جایگاه؛ دارای گرامی‌ترین امت؛ دارای بیشترین رحمت؛ برترین‌شان از لحاظ ذمه و عهد؛ و پاک‌ترین از لحاظ سروری و پیشوایی.

توصیف امام علی

هر یک از شما با قرینش نزدیک گشته و با دوستش پیوند خورده، تا دانش خدا دربارهٔ شما محقق شده، بخشش‌هایش به شما برسد. از تعیین جناب برادرانتان برای شما نیز از کارهای همسنگ‌تان روی برنگردانده، خدا برای شما و ایشان برادر انتخاب کرده، خدا به من خوبی و لطف کرد که مرا آخر از همه قرار داد که مطلبی را به شما بگویم: بدانید فقط کسی **لایق است علی** علیه‌السلام را بشناسد که چنین توفیقی یافته، حَسَبش حَسَب من؛ نسبش نسب من؛ و سنتش متعلق به شیوه و سنت من است. **پس علی** علیه‌السلام برادر و پسرعمویم است.

به من رسالت و حکمت، و **به علی** علیه‌السلام دانش و فضیلت داده شد. **به من** دعوت و قرآن، و **به علی** علیه‌السلام وصایت و برهان داده شد. **به من** شتران نر و ماده، و **به علی** علیه‌السلام

حوض کوثر و بیرق داده شد. **به من** نجات و شفاعت گسترده، و به **علی** علیه‌السلام تقسیم‌کردن بهشت و جهنم قرار داده شد. **به من** هیبت و وقار، و **به علی** علیه‌السلام شرافت و افتخار داده شد. **به من** آسان‌گیری بر بندگان و ارزشمندی، و **به علی** علیه‌السلام به کمال رسیدن و شایستگی داده شد. **به من** بشارت رسالت و کوثر، و **به علی** علیه‌السلام مژدهٔ شبّر و شبیر (حسن و حسین) داده شد. **به من** مثانی (سوره حمد) و قرآن بزرگ، و **به علی** علیه‌السلام صراط مستقیم داده شد. **خدیجه کبری** علیهاالسلام متعلق به من گشت و **فاطمه زهرا** علیهاالسلام برترین بانوان به عنوان همسر **مختص علی** علیه‌السلام. سوار بر رفرف (قالی پرنده) در هوا جابه‌جا شده، کنار سدرةالمنتهی سخن کسانی را که در آسمان بودند شنیدم. در مقام بلند و والا **دربارهٔ علی** علیه‌السلام از من پرسیده شد. برای بیم دادن و انذار کردن مبعوث و فرستاده شدم و **به علی قدرت** شگفت‌انگیز و شمشیر داده شد. به برترین بهشت‌ها مژده‌ام دادند. درخواست کردم هر جا بوده و باشم، علی علیه‌السلام از من جدا نباشد.

به من وعده داده شده در روز مشهود قیامت، مقامی ستودنی داشته باشم و **به علی** علیه‌السلام **وعده** داده شده در روز موعود قیامت، بیرق حمد داشته باشد. با آیات (نشانه‌ها) مبعوث شدم و **علی** علیه‌السلام **یکی از** معجزات است. با نصرت و پیروزی برتری داده شدم و **علی** علیه‌السلام **با غلبه** و چیرگی برتری داده شد. رضوان (بهشت) محبوب من گشت و غفران (بخشش) **محبوب علی** علیه‌السلام. تیزبینی به من بخشوده شد و **به علی** علیه‌السلام پیروزمندی و توانمندی.

همسانی علی علیه‌السلام و پیامبران

من رسول سابق، و علی صالح مؤمنان است. در مشاهد (جنگ‌های رودررو) به من قدرت دادند و در کمین‌گاه‌ها **به علی**. من خاتم پیامبرانم و **علی خاتم اوصیاست.** من پیامبر امتم و **علی مبلّغ دعوتم.** برادرم موسی علیه‌السلام با عصا مبعوث شد که هر چه را جادوگران بر زمین انداختند، عصا بلعید و من با شمشیر در کف با کفایت علی

مبعوث شدم حیله را که دشمنان در جنگ به کار می‌بستند، از بین می‌برد. من باب هدایت و **علی باب پارسایی است.** جنگ و مخالفت خدا جنگ من، و جنگ من جنگ علی است.

علی پس از من برگزیدهٔ نسل اسماعیل علیه‌السلام است. دعوت ابراهیم خلیل علیه‌السلام بدو پیشی گرفته، از پرستش بت‌ها و مجسمه‌ها دوری کرده، بر عهدش با پروردگار جهانیان ثابت‌قدم مانده، بت‌های مشرکان را شکسته، بدین خاطر ستمگران را به زحمت انداخته، ابراهیم برگزیدهٔ خدا و رسولان است. **من و علی** برگزیدهٔ ابراهیم و اسماعیلیم. خدا ما را به برتری ویژه گردانده. با پیراستگی از گناهان خطاکاران ما را پاک گردانده. **من و علی** از یک خمیرمایه سرشته شده. **من و علی** در صُلب پدران مومن بوده‌ایم.

من حجت خدا و علی حجت من است. از دلم سخن می‌گوید و از زبانم حرف می‌زد. ظلمتی و نقطهٔ کوری در ظلمات بر او مشتبه نمی‌شود. هیچ آفتی بدو در دینش نمی‌رسد. دانش حل مشکلات به من و علم حل معضلات به علی بخشوده شد. در آغوش پدر علی (ابوطالب) بزرگ شدم و علی در پناه وگهواره و آغوشم. بر سینه‌ام بالید و همگی مردم به انجام دستورم شتافتند. به رضوان (بهشت) شادمان گشت و علاقه‌مند به غفران (بخشش) و پیش از اینکه انسانی ایمان بیاورد، به بهشت وعده‌اش دادند. با شمشیر می‌زند و به جدّم افتخار می‌کند و با نیکبختی‌ام قدرت می‌یابد.

برتری‌های علی علیه‌السلام

بُرنده، بی‌باک، دانا، چیره، شکیبا و روزه‌دار است. دنیا او را از ذکر و یاد خدا باز نمی‌دارد. هنگام سختی‌ها از پا نمی‌نشیند. همیشه در فکر، تیزبین، با دل و جرأت بسیار، بسیار آگاه، صبور، باوقار و بسیار به یاد خداست. وقتی قهرمانان افول می‌کنند، شجاع است. روز جنگ در میدان نبرد از جان گذشتگی می‌کند. هرگز

دست از یاریم بر نداشته و کنارم ایستاده است.

بی نیاز، پارسا، پاک، خشنود، بخشنده، سرپرست مؤمنان، وفادار، پاکیزه، والا و باگذشت است. وقتی قضاوت می‌کند، در حکم بیش از همگان شبیه **نوح**علیه‌السلام است، و **به هود**علیه‌السلام در بردباری، و **به صالح**علیه‌السلام در عزم و جزم، و **به ابراهیم**علیه‌السلام در دانش و **به اسماعیل**علیه‌السلام در شکیبایی، و **به اسحاق**علیه‌السلام در بخشندگی، و **به یعقوب**علیه‌السلام در امتحانات الهی، و **به یوسف**علیه‌السلام در تکذیب و مورد حسادت قرار گرفتن.

علی موهبهٔ الهی، سرسخت در دین خدا، در هدایت بیش از همه مانند **موسی کلیم**علیه‌السلام **و به عیسی** بن مریم در بالنگی و به من در خلق و خُلق. آراسته از پیشامدهای ناگوار، پاکیزه... دشمن منافق؛ موافق با هر خیر و جدا از هر شر. دارای قلب ملکوتی، عقل آسمانی، صحتی قدسی، دوستدار پروردگار، برآورندهٔ خواسته‌ها و مبارزی که شکست نمی‌خورد و ناتوان نمی‌گردد. هموکه در دامنم رشد کرده، از اخلاقم تغذیه نموده، با شمشیرم جنگیده، دشمنش دشمنم، و برگزیده‌اش برگزیده‌ام است. سراپردهٔ امت، باب حکمت و میزان عصمت است. جز مؤمن پارسا دوستش ندارد و جز منافق بدبخت دشمنش نمی دارد. حبیب نجیب و آبرومند نزد خداست و در ملکوت خدا بزرگ شمرده شده، پیوسته در نظر خدا صادق بوده، در راه حق گویا و نرمخویی دارد که تباهش نمی‌کند. با یاد و نامش مؤمنان مژده می دهند و منافقان از یادش ناخشنودند و عهدشکنان دشمن و فاسقان مخالفش وگمراهان در حقش ستمگرند.

آغازش از من، پایانش رو سوی من، جایگاهش در فردوس، مقامش در اعلا علیین، در شیوه‌اش کریم و بزرگوار، در عین مهربانی، با هیبت؛ در خلقش شتابان، جناب معصوم و پاکیزه لباس است. حرکاتش پاک، برکاتش بسیار، حسناتش فراوان، و در روز قیامت درجاتش عالی است. پاکیزه، نجیب، اجابت کننده، پاک و پاکیزه شده، ادب‌آموز، مؤدب، در دلیری همانند شیر، باتجربه، شیر بیشه، نیرومند،

پیکارگر، چیره، بخشنده و بسیار برجهنده بر دشمن است.

پیش از همه در اسلام و ایمان پیشی گرفته، پیش از همه نورش آفریده شده، صاحب سِرّ پوشیده و جَهر معلوم وکار استوار و پابرجا. بسیار دست و دلباز، دارای بازوان ستبر، در روز برخورد (جنگ) نمایانگر جنگ‌افراز.

زیرک، عاقل، حبیب، دارای اصل و نسب، در منزلت نزدیک به پروردگار، شیر ژیان، باشکوه شیفته، مبارز و سرور، جوانمرد بخشنده و شیر دلیر. خدا بدو در دل‌های ستمگران ترس می‌افکند و به من وحی فرمود: برای علی علیه‌السلام رُعب در دلش جا نکرده و با عقلش در نمی‌آمیزد. خدا او را از سرشتم آفریده، دختر و ناموسم را به همسریش درآورده، همراهم سنتم را برپا داشته، حجتم را بدو آشکار گردانده، مُلکم را بدو روشن کرده، و برای امتم مایهٔ امتحان است. شبی که بر بسترم خوابید، جانش را نثارم کرد. دخترم را آشکار سوار کرد [و از مشرکان مکه نجات داد] و اموالی را که دشمن به زور گرفته بود برگرداند.

در خانه و آغوش و پناه مادرش **فاطمه بنت اسد** بزرگ شدم و علی علیه‌السلام در خانه و پناه و آغوشم بزرگ شد. تربیتش را من عهده‌دار شدم و **خدیجه**علیهاالسلام بی‌آنکه بدو شیر داده باشد، سرپرستش بود. حکمت الهی پیاپی شاملش بود.

علی علیه‌السلام نخستین مسلمان

من و او در عدم قرین هم بودیم. دوستدارش خوشبخت‌ترین امت‌هاست. صاحب پرچم و بیرق من است. هرگز دیده نشد بر بُتی سجده کند. هرجا ثابت‌قدم بودم، علی ثابت‌قدم و پابرجا بود. بی‌آنکه به رسالتم دعوتش کنم. ایمان آورد. روز دوشنبه ظهر مبعوث گشتم و **علی همان روز** نماز ظهر و عصر خواند. از نورم انوار و پرتوش کامل گشت. جایگاهش بالاترین جایگاه‌هاست. در صُلب پدران پاک مونسم بود در رَحِم‌های پاکیزه قرینم. اسمش و اسمم بر سراپردهٔ غیب و در آسمان‌ها نوشته شده، از **صُلب عبدالمطلب** تا هنگام مرگ برادرم است و در جوار خدا در

غرفه‌ها هم‌سخن من. خدایا هر که را دوستش دارد، دوست بدار و هر که را دشمنش دارد، دشمن باش! خدا دانش و پارسایی را ویژه اوگردانده، نزد زمینیان و آسمانیان محبوبش کرده، تقوا و حیا در او قرار داده، از ترس و بیم رهانده، ولایتش را بر زمینیان و آسمانیان واجب نموده، هر که دوستش بدارد، مرا دوست داشته؛ هر که دشمنش باشد، با من دشمن است و هر که با من دشمن باشد، خدا با او دشمنی می ورزد.

علی گنجینهٔ دانشم؛ مخزن حکمتم؛ منتهای همّتم، در طول حیاتم برطرف کنندهٔ غمم؛ پس از مرگم، غسل دهنده‌ام و در تمام اوقاف مونسم است وقتی قبض روح شدم، مرا غسل می دهد. وقتی از چشم‌ها پنهان شدم، مرا در کفن می نهد. از آدمیان نخستین کسی است که بر من نماز میت می خواند. وقتی آماده شدم، مرا در لحدم می‌گذارد. در سختی‌ها برایم بسنده است. رنج و سختی را از دوشم بر می دارد. با نثار جانش نیرنگ‌ها را از من دفع می‌کند. **در مورد علی** علیه‌السلام جز حسود مرا آزار نمی دهد و جز بدبخت منکر، فضلش را ردّ نمی کند.

سپس دیدگانش را به سوی آسمان برد و عرض کرد: خدایا! تو مرا با محبوب‌ترین فرد نزدت و عزیزترین‌شان نزدم مقرون گرداندی که بدهی و دیونم را می دهد و از همه به من نزدیک‌تر است و در دنیا و آخرت نزدم گرامی ترین است.

سپس به علی علیه‌السلام فرمود: **ای ابوالحسن!** نزدیکم بیا. مردم را همگون و قرین گرداندم و پروردگارم تو را محبوبم گرداند چون تو برگزیدهٔ برگزیدگانی. هر که خوشبخت و سعادتمند شود، به برکت توست اما هر که بدبخت گردد، به سبب مخالفت با توست. تو میان خانواده‌ام جانشینم هستی و تو دربردارندهٔ فضل من هستی و پس از من به تو اقتدا می شود. ای برادرم! به من نزدیک شو. پس **مرتضی به مصطفی نزدیک شد** و بر رویش خم گردید و به سینه‌اش چسباند و بدو فرمود: **ای ابوالحسن** خدا تو را از انوارم آفرید، ازاین‌رو سِرّ تو همخوان سِرّ من است و ضمیرت همگام ضمیر من. روحم رو سوی روح تو دارد. خدا و رستگاران و صابران و همگی

حاملان عرش بدان گواهی داده، از آن رو که از یک نور بوده ایم، به آمیختگی روحمان گواهی می دهند. خدای بلند مرتبه فرمود: «اوست که از آب، انسانی را آفرید، سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره توانا بوده است».[۱] **ای علی! دربارهٔ** خودت، علم خدا به تو کافی است و اطلاع من از تو بسنده است و هر کس با قرین و هم‌نشینش سنجیده می شود، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را همراهش برد.

***

نقل منابع سنی

در تاریخ بلاذری[۲] و سامی و... از ابن عباس و دیگران نقل است که وقتی فرمایش خدا نازل شد (مؤمنان برادر یکدیگرند) **رسول الله** بین افراد همگون و همانند برادری ایجاد کرد؛ برادری بین: ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمان، سعدبن ابی وقاص و سعید بن زید، طلحه و زبیر، ابی عبیده و سعد بن ابی، مصعب بن عمیر و ابوایوب انصاری، ابوذر و ابن مسعود، سلمان و حذیفه، حمزه و زید بن حارثه، ابودرداء و بلال، جعفر طیار و معاذ بن جبل، مقداد و عمار یاسر، عایشه و حفصه، زینب دختر جحش و میمونه، ام سلمه و صفیه و... بین تمامی اصحاب در حد و جایگاهشان برادری ایجاد کرده، سپس فرمود: **ای علی!** تو برادرم و من برادرت هستم.

شیخ پیرو مذاهب سنی قاضی ابوعمرو حدیث برادری را روایت کرده، از کتاب «فضائل» سمعانی به نقل از ابوصلت آورده، در «تفسیر قطان» و «تفسیر وکیع» نیز نقل کرده، جدّم در نخب از چند طریق آورده، ابن‌بطه از شش طریق آورده،[۳] از

۱ـ فرقان، ۵۴ **«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً»**.

۲ـ انساب الاشراف، شرح حال امام علی علیه السلام، ص ۹۱.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۱۰.

جمله: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نخیله بود و پیرامونش ۴۷ مرد، که جبرئیل نازل شده، به عرض رساند: خدا بین فرشتگان، بین من و میکائیل، اسرافیل و عزرائیل، دردائیل و راحیل برادری ایجاد کرده، پس پیامبر بین یارانش برادری خوانده، از میانشان علی علیه‌السلام را به عنوان برادر برگزید.

احمد بن حنبل در مسندش حدیثی مستند به **سعید بن مسیّب** آورده که رسول اللّٰه بین صحابه برادری ایجاد کرد و خود و ابوبکر و عمر و علی ماندند، که بین ابوبکر و عمر برادری خوانده، به علی علیه‌السلام فرمود: تو برادرم هستی. در مسند احمد حدیثی به استناد عمر بن عبداللّٰه از پدرش از جدش آمده که پیامبر بین مردم برادری خواند علی را واگذاشت تا آخراز همه مانده، برادری برایش دیده نمی‌شد. عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا! بین مردم برادری خواندی اما مرا وانهادی! فرمود: چرا فکر می‌کنی تو را وانهادم؟ تو را برای خودگذاشتم. تو برادرم و من برادرت هستم. اگر کسی بخواهد از تو نام بَرَد، بگو: من بنده خدا و برادر رسول اللّٰه هستم. کسی پس از تو این ادعا را نمی‌تواند بکند جز دروغگو!

در مسند احمد حدیثی مستند به ابن‌عباس آمده که علی علیه‌السلام در زمان حیات رسول اللّٰه می‌فرمود: خدا می‌فرماید: «اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود، به قهقرا بر می‌گردید...؟!» بدان خاطر که پیامبر جنگید، خواهم جنگید تا بمیرم. به خدا من برادر و ولیّ و پسرعمو و وارثش هستم. چه کسی بدو سزاوارتر از من است؟!

نوشته بر درِ بهشت

مستند به جابر آمده که رسول اللّٰه فرمود: بر در بهشت دیدم نوشته شده: معبودی جز اللّٰه نیست. محمد رسول خدا و علی برادرش است. باز از جابر که رسول اللّٰه فرمود: دو هزار سال پیش از اینکه خدا آسمان‌ها را بیافریند، بر در بهشت نوشته شده بود: محمد فرستادهٔ خدا و علی برادر رسول خداست. حدیث مستند به مخدوج بن زید هلالی آمده که رسول اللّٰه بین مسلمانان برادری ایجاد کرد و

سپس فرمود: **ای علی!** تو برادرم هستی. حدیث مستند به علی علیه‌السلام نقل شده که **رسول خدا** در پی من بود. دید کنار دیوار خوابیده‌ام. با پایش مرا نواخت و فرمود: برخیز به خدا تو را خشنود می‌گردانم. تو برادرم و پدر فرزندانمی. طبق سنتم جهاد می‌کنی. هرکه بر پیمانم بمیرد، درگنج خداست و هرکه بر عهدت بمیرد، درگذشته و هرکه با دوستی‌ات پس از شهادتت بمیرد، خدا تا وقتی خورشید طلوع و غروب می‌نماید، او را ختم به امن و ایمان می‌کند. حدیث را احمد بن حنبل ضمن حدیث‌الدار آورده است.[1]

از دیگر روایات در این باره، نقل فقیه ابن مغازلی مستند به **زید بن ارقم** است که می‌گوید: خدمت رسول الله رسیدم و فرمود: بینتان برادری ایجاد می‌کنم چنان‌که خدا بین فرشتگان برادری خواند، سپس به **علی فرمود:** تو برادر و رفیقم هستی، آنگاه این آیه را خواند: «برادرانی در بهشت نشسته، بر تخت‌ها روبه‌روی یکدیگرند» برادرانی ایمانی که به یکدیگر نگاه می‌کنند.[2]

ابن مغازلی در مناقبش حدیثی مرفوع به انس آورده: وقتی روز برادری بود، **پیامبر** بین مهاجر و انصار برادری ایجاد کرد و **علی** علیه‌السلام ایستاده بود و می‌دید و پیامبر می‌دانست کجا ایستاده اما بین وی با کسی برادری نخواند. **علی** با چشمانی گریان برگشت. پیامبر سراغش را گرفت و پرسید: **ابوالحسن** چه کرد؟ گفتند: ای رسول خدا، با چشمانی گریان رفت! فرمود: **بلال! برو** و او را بیاور، بلال دنبال **علی** علیه‌السلام رفت که با چشمانی گریان وارد خانه‌اش شده بود. فاطمه پرسیده بود: چرا می‌گریی؟! خدا چشمانت راگریان نکند! فرمود: **ای فاطمه!** پیامبر بین مهاجر و انصار برادری ایجاد کرد و من ایستاده، نگاهم می‌کرد و می‌دانست کجایم اما بین من و کسی برادری نخواند! **فاطمه** علیهاالسلام گفت: خدا تو را غمگین نکند! شاید تو را برای خود نگه داشته بود. **بلال عرض کرد:** علی، دعوت پیامبر را اجابت کن! پس علی نزد

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲ـ ملحقات احقاق، ج ۶، ص ۴۷۴ به نقل از مناقب ابن‌مغازلی.

پیامبر آمد و پیامبر پرسید: **ای ابوالحسن،** چرا گریستی؟! عرض کرد: ای رسول خدا! بین مهاجر و انصار برادری خواندی و من ایستاده، مرا می‌دیدی و جایم را می‌دانستی اما بین من و کسی برادری نخواندی، فرمود: تو را برای خود نگه داشتم. خوشحال نمی‌شوی برادر پیامبرت باشی؟ عرض کرد: **آری ای رسول خدا!** من کجا و این افتخار کجا؟! پیامبر دستش را گرفت و بر منبر بالا برد و فرمود: **خدایا!** این برادرم از خودم است و من از اویم. بدانید او مانند هارون برای موساست. بدانید **هر که من مولایش هستم، این علی مولایش است.**

راوی می‌افزاید: پس علی بدانچه خواسته بود، دست یافته برگشت و **عمر** به دنبالش رفت و گفت: به‌به‌ای ابوالحسن! مولایم و مولای هر مسلمان گشتی.

حدیث را مرفوع **ابن مغازلی** از ابن عمر آورده: رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام فرمود: **در دنیا و آخرت برادرم هستی.**[۱] حدیث مسند به ابن عباس است که رسول خدا فرمود: بهترین برادرانم علی است.[۲] به طریق دیگر ابن عمر روایت کرده که رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام روز برادری فرمود: تو در دنیا و آخرت برادرم هستی. حدیث به نقل از **حذیفه بن یمان:**[۳] رسول خدا بین مهاجر و انصار[۴] برادری ایجاد کرد. بین هر کس با همانندش برادری می‌خواند، سپس دست **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام را گرفت و فرمود: این برادر من است. **حذیفه** می‌افزاید: رسول اللّٰه سرور مسلمانان و پیشوای پارسایان و فرستادهٔ پروردگار جهانیان است که [بین مردمان] همانند و نظیری ندارد و علی [بن ابیطالب] برادر اوست.

از روایات مربوطه در کتاب «الجمع بین الصحاح السته» رزین عبدری در جلد سوم در مناقب امیر مؤمنان علیه‌السلام به نقل از سنن ابی داود و صحیح ترمذی که **ابن عمر** می‌گوید: رسول خدا بین یارانش برادری خواند و علی با چشمانی گریان خدمتش

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸.

۲ـ همان به نقل از عبدالرحمان بن عابس از پدرش.

۳ـ همان و افزوده‌ها از وی است.

۴ـ در منبع: بین اصحاب انصار و مهاجرش.

رسید و عرض کرد: ای فرستادۀ خدا! بین یارانت برادری خواندی اما بین من وکسی برادری ایجاد نکردی. راوی می‌افزاید: شنیدم پیامبر فرمود: در دنیا و آخرت تو برادرم هستی.[۱]

صدیق بزرگ

ثعلبی در تفسیر فرمایش خدا (پیشگامان در ایمان، پیشگام در ورود به بهشت‌اند)[۲] از ابن عباده از عبداللّٰه آورده که شنیدم **علی** علیه‌السلام **فرمود:** من بندۀ خدا و برادر رسول اللّٰه و صدّیق بزرگم. پس از من این سخن را نمی‌گوید مگر دروغگوی افترازن. هفت سال پیش از مردم [با رسول خدا] نمازگزاردم.

برادری امری از سوی خداست و خواسته شرافت جایگاه اصحاب را بدان روشن‌گردانده، بین پاک و ناپاک جدا سازد چنان‌که فرمود:

«چنین نبود که خدا مؤمنان را همان‌گونه که هستید واگذارد مگر اینکه ناپاک را از پاک جدا کند».[۳] جداکننده‌شان **جبرئیل** علیه‌السلام است، گذشته از اینکه همانندی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جز با درستی و صحت واقع نمی‌شود چون روا نمی‌باشد چیزی برخلاف پیامبر بدو تشبیه شود و با ضدش همانند گردد بلکه هر چیز را در جای خود می‌گذارد چون به خدای سبحان و تعالی متصل می‌باشد.

فایده: طبق دلایلی که در فصل منزلت و... گذشت توصیف علی علیه‌السلام بدین ویژگی‌های والای ذکر شده، وصفی ثبوتی است، نه سلبی و مختص اوست، نه غیرش، اما فرمایش پیامبر به علی علیه‌السلام: «در دنیا و آخرت تو برادرم هستی»

۱ـ سنن ترمذی، ج۵، ص ۶۳۶ و در آخر حدیث آمده که رسول اللّٰه بدو فرمود:...

۲ـ واقعه، ۱۰ «**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُون**».

۳ـ آل‌عمران، ۱۷۹ «**مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ**».

مقصودش همانندی و مشابهت و همطرازی در تمامی جایگاه‌ها جز نبوت است. وقتی عرب می‌گوید: «فلان چیز برادر بهمان است» یعنی مشابه و همانند و قرین و هم‌معنا با آن است؛ بدین معناست فرمایش خدا:

«این برادر من است. نود ونُه میش دارد».[۱] جریان مربوط به **جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام** است [که در پوشش دو آدم نزد حضرت دعوا بردند] نیز این آیه: «ای خواهر هارون! پدرت مَرد بدی نبود و مادرت زن بدکاره‌ای نبود»[۲] [که **حضرت مریم** واقعاً خواهر هارون نبود اما چون هم‌کیش وی بود، بدو خواهر هارون گفته شد].

همانندی پیامبر و امام

معلوم است برادری در نَسَب به تنهایی موجب برتری نیست، چون گاه کافری برادر مؤمنی است بلکه برادری در همانندی و مشابهت موجب برتری است. برای مولایمان **امیر مؤمنان** علیه‌السلام برادری با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حاصل گشت. برادری این دو مراتبی بسیار دارد، از جمله:

۱) همانندی در نَفس (جان و روان) طبق نص و فرموده قرآن مجید که بیانش در فصل هیجدهم در آیه مباهله گذشت.

۲) همطرازی در ولایت به دلیل فرمایش خدا:

«سرپرست و ولیّ شما فقط خداست و پیامبر و آنان که ایمان آورده‌اند....»[۳] که بیانش در فصل سوم گذشت.

۳) همانندی در عصمت، به دلیل فرمایش خدا: «خدا فقط می‌خواهد پلیدی و

۱ـ ص، ۲۳ «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ».

۲ـ مریم، ۲۸ «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً».

۳ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»[۱] که شرحش در فصل نخست گذشت.

۴) مشارکت و مشابهت در بیان قرآن و تبلیغ، به دلیل اینکه وقتی پیامبر ابلاغ سورهٔ برائت را به غیر علی علیه‌السلام داد، خدا به رسول اللّٰه وحی کرد و جبرئیل فرود آمد که: سوره را جز تو یا مردی از خاندانت ابلاغ نمی‌کند، پس پیامبر آن را از ابوبکر پس گرفت و به علی علیه‌السلام سپرد. بیانش در فصل دهم گذشت.

۵) همانندی علی علیه‌السلام در نَسَب و تبار پاک و کریمانه.

۶) همانندی امام با پیامبر در موالات چون رسول خدا فرمود: «هر که من مولایش هستم، علی مولایش است» که بیانش در فصل دوم گذشت.

۷) در خانهٔ علی همانند درِ خانه رسول خدا به مسجد باز می‌شد و همانندش همجوار مسجد بود. بیان این در فصل بعدی به خواست خدا می‌آید.

۸) چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم علیه‌السلام نور علی علیه‌السلام همانند نور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آفریده شد و هر یک خدا را ستایش و تقدیس می‌کردند. بیانش در فصل ۲۱ گذشت.

۹) همانندی در استحقاق امامت. همان‌طورکه پیامبر شایستهٔ نبوت است. دقیقاً علی علیه‌السلام شایستهٔ امامت است، بدان دلیل که خدا به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: «تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».[۲]

بیان مطلب در فصل چهارم گذشت و اینکه پیامبر و امام اجابت دعای ابراهیم علیه‌السلام بودند.

۱۰) به دو سبب دیگر علی برادر پیامبر است، بدین شرح که پیامبر فاطمه بنت

۱ـ احزاب: ۳۳ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۲ـ بقره، ۱۲۴ «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

اسد [مادر علی علیه‌السلام] را مادر خود می‌نامید، چنان‌که عمو پدر نامیده می‌شود، به دلیل فرمایش خدا: «هنگامی که ابراهیم به پدرش «آزر» گفت».[۱]

زجاج گفته که نَسَب شناسان اجماع دارند نام پدر ابراهیم «تارخ» بود [و آزر عمویش بود اما عمو همانند پدر است] نیز خدا از زبان یعقوب نقل می‌کند: «به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟!»[۲]

[پسران گفتند: خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل] حال آنکه اسماعیل عموی یعقوب بود، نه پدرش.

مشابهت‌های دیگری نیز هست که **امام با پیامبر همانند و همطراز بوده** اما شمارش وگزارش آنها خارج از حوصله این مقال است. کسی که در این مراتب سترگ و والا همانند و همطراز **رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، تردیدی نیست به خلافت سزاوارتر و شایسته‌تر از فردی است که حتی یکی از این درجات برایش حاصل نیامده است. نمی‌بینید برای **ابوبکر و عباس** دری باز به مسجد ممکن نگشت، چنان‌که **عمر درخواست کرد** دریچه‌ای به مسجد برایش بگشایند اما حاصل نشد و رسول الله بدو فرمود: حتی به اندازهٔ انگشتی ممکن نیست! **ابوبکر عرض کرد:** ای رسول خدا! برایم پنجره‌ای بگشا که از آن [به داخل مسجد] بنگرم، فرمود: حتی به اندازهٔ سر سوزنی! **عثمان** مشابه همین درخواست را داشت اما پیامبر نپذیرفت. بیانش در فصل بعدی ان‌شاءالله می‌آید.

هر که دربارهٔ همانندی پیامبر و امام بیندیشد، مطلب برایش آشکار است. هر کسی در این باره تدبیر کند، مطلب معلوم می‌باشد. هر که در این مورد به دقت بنگرد، مطلب بی‌پرده عیان است. هر کسی بررسی کند، مطلب درخشان می‌باشد

۱ـ انعام، ۷۴ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

۲ـ بقره، ۱۳۳ «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

که دارندهٔ این مزایا و... به اقتدا سزاوارتر بوده، از دیگری برای امامت واجب‌تر است. نمی‌بینید ابوبکر به یکی از این مزایا استدلال کرد، در نتیجه خلافت را به دست آورد؟ وی به این مطلب احتجاج کرد که خلافت متعلق به قریش است. قرابت و نزدیکی وی به رسول الله دور است، حال آنکه قرابت علی علیه‌السلام به رسول خدا قرابتی نزدیک و همخونی ویژه و خاص است. **مولایمان علی بن ابیطالب** علیه‌السلام سروده:[۱] «**اقیک بنفسی ایها المصطفی...**؛ ای مصطفی که خدای بخشنده بدو ما را از تاریکی نادانی هدایت کرد، با جانم حافظ توأم و تن و روحم و هر چه در توان دارم، فدای تو که در اصل و فرع بدو نسبت دارم. کسی که از وقتی کودک و نوجوان بودم، مرا به خود ملحق کرد و با خوراک و پوشاک توانمندم گرداند. او که جدّش جدّم و عمویش عمویم و مادرم جزء خانواده‌اش و دخترش جزء خانواده‌ام است. کسی که بین حاضران برادری ایجاد کرد و مرا فراخواند و با من برادری کرد و برتریم را روشن گرداند. **ای خاتم رسولان!** تا زنده‌ام، بر من برتری داری و به خاطر خوبی‌هایی که به من کرده‌ای، سپاسگزار توأم».

نیز فرموده:[۲] «**أنا أخو...**؛ من برادر مصطفایم و در نَسَبم تردیدی نیست. با او رشد کرده و دو نوه‌اش فرزندانم هستند».

ابوهاشم جعفری سروده:[۳] «**أليس رسول الله أخي...**؛ مگر نه آن است که رسول خدا علی را که آن زمان خردسال و کم سن و سال بود، برادر خود گرفت؟ به رغم اینکه میانشان اگر بشماری، پیر و میانسال و خردسال بود، مگر جز او را به برادری گرفت؟ آیا این جز بدین دلیل نبود که او همانندش بود؟ پس چرا شما در انتخاب خود کسی را که همانند است برنگزیده‌اید؟! مگر رسول خدا عهدش با او را تأکید و استوار نفرمود، پس چطور بعد از رسول الله جایز دانستید پیمانش را بشکنید؟!»

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۱۲.
۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۱۳.
۳ـ همان، ص ۲۱۵ غیر از بیت نخست.

فصل بیست و چهارم

بستن درهای مسجد

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرْ الْمُؤْمِنِينَ»

خدا می‌فرماید: «به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه‌هایی در مصر انتخاب کنید و خانه‌هایتان را مقابل یکدیگر و متمرکز قرار دهید».[1]

سپس خدا به **موسی** وحی کرد: در مسجد اقامت نگزینند، در آن مراسم ازدواج نگیرند و جُنُب واردش نشوند مگر هارون و ذریه‌اش.

وقتی **مهاجران** به مدینه پا گذاشتند، پیرامون مسجدالرسول خانه‌هایی ساختند که به مسجد راه داشت و برخی از آنان در مسجد می‌خوابیدند، پس خدا به پیامبرمان وحی کرد: در مسجد اقامت نگزینند، در آن مراسم ازدواج نگیرند و جز علی و ذریه‌اش بدان با حال جنابت وارد نشوند. این مطلبی آشکار و نزد دو گروه شیعه و سنی پوشیده نیست. از جمله روایات مربوط، نقل عبدالله بن احمد بن حنبل در مسندش[2] به استناد **زید بن ارقم** است: گروهی از یاران رسول الله به مسجد از طریق در راه داشتند. روزی فرمود: این درها جز درِ خانهٔ علی را ببندید. مردم در

۱ـ یونس، ۸۷ «**وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرْ الْمُؤْمِنِين**».

۲ـ مسند امام احمد، ج ۴، ص ۳۲۹.

این باره حرف می‌زدند، پس رسول خدا برخاست و خدا را شکر کرده و ستایش نمود، سپس افزود: اما بعد به من دستور داده شده این درها جز درِ خانه علی را ببندم و در این باره برخی حرف‌هایی زده، به خدا چیزی را نبستم و نگشودم مگر بدان مأمور شده، پیروی حکم خدا کرده‌ام.

اقرار خلیفه عمر به فضلیت امام

حدیث را نیز عمر بن خطاب[۱] نقل کرده: به علی علیه‌السلام سه فضیلت داده شد که اگر به من داده می‌شد، برایم دوست‌داشتنی‌تر از شتران سرخ‌مو بود: همجواری رسول خدا در مسجد، پرچم روز خیبر و سومی را راوی فراموش کرده، گفته شده: بدین خاطر که جزء سند محذوف بوده، در مسند امام احمد[۲] از ابن‌عمر نقل شده: در زمان پیامبر می‌گفتیم که بهترین مردمان رسول خدا سپس ابوبکر بعد عمر است و به **ابن ابیطالب** سه خصال داده شده، اگر یکی از آنها مال من بود، نزدم از شتران سرخ مو بهتر بود: رسول خدا دخترش را بدو داد و برایش زایید. درها را بست مگر درِ خانه علی را که به مسجد باز می‌شد و روز خیبر پرچم را بدو داد.

ابوزکریا بن منده اصفهانی حافظ در مسانید مأمون[۳] حدیث مرفوع مستند به ابن عباس آورده که رسول خدا فرمود: **علی از من است،** سپس به علی فرمود: تو وارثم هستی، پیامبر افزود: **موسی** علیه‌السلام از خدا خواست مسجد را برایش پاک گرداند، جز موسی و هارون و دو پسر هارون در آن اقامت نگزینند، و من از خدا درخواست کرده‌ام که مسجد را برای تو و ذریه‌ات پس از تو پاک گرداند. سپس برای **ابوبکر** پیام فرستاد که درِ خانه‌ات به مسجد را ببند، وی درخواست تجدیدنظر کرد و پرسید: در

۱ـ روایت صحیح از ابن عمر چنان‌که خواهد آمد.

۲ـ مسند امام احمد، ج ۲، ص ۲۶.

۳ـ نقل در طرائف ابن طاوس، ج ۲، ص ۶۱ چنان‌که در اینجاست با تفاوتی اندک در بعضی واژگان.

مورد غیر من چنین دستوری فرموده؟ گفتند: نه، گفت: سمعاً و طاعتاً، و در خانه‌اش را بست، سپس برای **عمر** پیام فرستاد و فرمود: درِ خانه‌ات را ببند. وی نیز درخواست تجدیدنظر داشت و پرسید: با کسی دیگر این کار را کرده؟ گفتند: با ابوبکر، عمر گفت: ابوبکر برایم الگوی خوبی است. پس درِ خانه‌اش را بست، سپس راوی از مرد دیگری نام برد که پیامبر درِ خانه‌اش را بست و عباراتی آورده، بعد راوی می‌افزاید: پیامبر بر فراز منبر رفت و فرمود: درهای خانه هایتان را نبستم و یا درِ خانهٔ علی راگشوده باقی نگذاشتم مگر اینکه خدا درهای خانهٔ شما را بسته اما درِ خانهٔ علی را بازگذاشته است.

روایت را فقیه شافعی از هشت طریق آورده، از جمله به نقل از **حذیفه** بن اسید غفاری:[۱] وقتی یاران پیامبر به مدینه قدم گذاشتند، خانه‌ای نداشتند که در آن اقامت گزینند،[۲] ازاین‌رو شب در مسجد می‌خوابیدند اما پیامبر به آنان فرمود: در مسجد نخوابید که محتلم می‌شوید. بعداً مردم پیرامون مسجد خانه‌هایی ساخته، درهایشان را داخل مسجد گشودند اما پیامبر **معاذ بن جبل** را سویشان فرستاده، ابوبکر را صدا زده، بدوگفت که رسول اللّٰه به تو دستور می‌دهد از مسجد بیرون بروی [و درِ خانه‌ات داخل مسجد را ببندی][۳] گفت: سمعاً و طاعتاً، پس در را بست و از مسجد بیرون رفت. سپس به دنبال عمر فرستاد و بدوگفت که رسول اللّٰه به تو دستور می‌دهد که درِ خانه‌ات را که در مسجد است ببندی و از آن بیرون بروی، گفت: سمعاً و طاعتاً در برابر خدا و رسول،[۴] سپس برای عثمان پیام فرستاد و نزدش رقیه (دختر پیغمبر) بود، گفت: سمعاً و طاعتاً، پس در خانه‌اش را بست و از مسجد بیرون رفت، در ادامه به حمزه گفت و وی در را بست وگفت: سمعاً و طاعتاً در برابر

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ج ۱، ص ۲۵۴ و افزوده‌ها از وی است.

۲ـ در منبع: در آن شب را به روز آورند. ۳ـ این افزوده در منبع نیست.

۴ـ در منبع در این قسمت افزوده: جز اینکه من مشتاق خدایم که پنجره‌ای رو به مسجد داشته باشم. پس ای معاذ به پیامبر بگو که عمر چه گفته است.

خدا و رسول. علی علیه‌السلام در این باره بلاتکلیف بود و نمی دانست جزء کسانی است که می ماند یا بیرون می‌رود. پیامبر بین خانه‌هایش خانه‌ای برایش ساخت که درش به مسجد باز می‌شد و بدو فرمود: پاک و پاکیزه سکنی گزین. فرمایش و رخصت پیامبر به علی به‌گوش **حمزه** رسیده، عرض کرد: ای رسول خدا! ما را بیرون می‌کنی اما نوباوگان بنی **عبدالمطلب** را سکنی می دهی؟! پیامبر خدا بدو فرمود: نه، اگر کار به دست من بود، به احدی از شما اجازه نمی‌دادم اما به خدا سوگند! **جز خدا به علی چنین بخششی نداده،** تو [ای حمزه] از جانب خدا و رسول بر خیر و خوشی هستی. برایت مژده‌ای دارم، پس پیامبر بدو مژده داد و در جنگ اُحد شهید شد.

اعتراض به پیامبر

اجازهٔ پیامبر به علی علیه‌السلام کسانی را ناراحت کرده، در خویش وسوسه‌هایی یافته، برتری امام بر اینان و دیگر یاران پیامبر روشن‌گشته، خبر به پیامبر رسیده، برای سخنرانی برخاسته و فرمود: کسانی در دل ناراحتند که خدا علی را در مسجد سکنی داد! به خدا که من بقیه را بیرون نکردم و علی را سکنی ندادم. خدای سبحان و تعالی به موسی و برادرش وحی کرد:

برای قوم خود خانه‌هایی در مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر و متمرکز قرار بدهید». به موسی دستور داد که در مسجد سکنی نگزینند و در آن مراسم ازدواج نگیرند و جز هارون و ذریه‌اش بدان با حال جنابت وارد نشوند و علی از من است، مانند هارون برادر موسی و او برادرم میان خانواده‌ام است و در مسجدم روا نمی‌باشد احدی در آن با زنان ازدواج کند مگر علی و ذریه‌اش. هر که خوشش نمی‌آید، از اینجا برود (با دستش به طرف شام اشاره کرد).

از دیگر روایات، حدیث مرفوع **عدی بن ثابت** است که رسول اللّٰه به مسجد آمد و فرمود خدا به پیامبرش موسی علیه‌السلام وحی کرد که برایم مسجدی پاک بساز که جز موسی و هارون و پسران هارون در آن سکنی نگزینند و خدا به من وحی کرد که

مسجد پاکی بسازکه جز خودم و علی و پسران علی در آن سکنی نگزینند.[۱]

نیز روایت مرفوع **سعد بن ابی وقاص:** علی مناقبی داشت که کسی نداشت: در مسجد شب می‌خوابید. پیامبر روز خیبر پرچم را بدو داد. درها را بست مگر در سرای علی را.[۲] نیز مرفوع براء بن عازب: برای گروهی از یاران رسول اللّٰه درگشوده به مسجد بود اما پیامبر فرمود که این درها را ببندید مگر درِ سرای علی را، پس مردم در این باره سخن اعترض‌آمیز گفتند! ازاین‌رو رسول اللّٰه برخاست و خدا را شکر کرد و ستایشش نمود، بعد فرمود: من دستور دادم این درها را ببندند جز درِ سرای علی را، که در این باره کسانی سخن گفتند اما به خدا از پیش خود چیزی نبستم و نگوشدم بکله به کاری از سوی خدا مأمور شده، آن را انجام دادم.[۳]

از دیگر روایات: به صورت مرفوع از سعد که پیامبر دستور داد درها را ببندند که بسته شد و درِ سرای علی را رها کرد، پس عباس آمد و پرسید: ای رسول خدا! درهای ما را بستی اما درِ سرای علی را رها کردی، فرمود: من نیستم که باز می‌گذارم و من نیستم که می‌بندم.[۴]

از دیگر احادیث مرفوع **ابن عباس** که پیامبر درهای مسجد را بست جز در سرای علی را.[۵]

به سند دیگر باز مرفوع از وی: پیامبر دستور داد درها را بستند که همگی بسته شد مگر درِ سرای علی.[۶]

باز مرفوع از نافع خدمتگزار **ابن عمر**[۷] که از وی پرسیدم: پس از رسول اللّٰه بهترین افراد کیانند؟ گفت: تو و این و آن نیستند! استغفراللّٰه! پس از پیامبر بهترین‌شان کسی است که هر چه برای پیامبر روا بود، برای وی روا بود و هر چه برایش روا نبود، برای

۱ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۲۵۲ و ۲۹۹ با اختلاف اندک در قسمت دوم.
۲ـ مناقب ابن‌مغازی، ص ۲۵۶.
۳ـ همان، ص ۲۵۷.
۴ـ همان، ص ۲۵۸.
۵ـ همان.
۶ـ همان، ص ۲۶۰.
۷ـ همان، ص ۲۶۱.

او نیز حرام بود. پرسیدم: چه کسی است؟ گفت: علی که پیامبر درهای مسجد را بست و درِ سرای علی را بازگذاشت و بدو فرمود: هر حقی در این مسجد داشتم،[۱] تو نیز داری و هر حقوق در این باره بر من واجب بود، بر تو نیز واجب است. تو وارث و وصی منی. بدهیم را می‌پردازی و وعده‌ام را عملی می‌کنی و در راه سنتم کشته می‌شوی. دروغ گفته کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد، اما با تو دشمنی می‌کند.

گزارش عالِم شیعی

جدم در نخب حدیث بستن درها را مستند به امام باقر و امام **علی بن موسی الرضا**عليهم‌السلام به نقل از نزدیک به سی مرد[۲] از صحابه روایت کرده، از جمله: زید بن ارقم، سعد بن ابی‌وقاص، ابوسعید خدری، جابر، ابورافع، ابوالطفیل از حذیفه بن اسید غفاری، ابوحازم از ابن‌عباس، علاء بن عمرو، شعبه از زید بن علی عليه‌السلام از گروهی بسیار.

جدم می‌نویسد:[۳] روایات در هم تداخل دارد که وقتی مهاجران به مدینه پا گذاشتند، پیرامون مسجد پیامبر خانه‌هایی ساختند که درهایی به مسجد داشت و برخی‌شان در مسجد می‌خوابیدند که پیامبر معاذبن جبل را فرستاد و فریاد زد: پیامبر به شما دستور می‌دهد که **درهای خانه‌هایتان را ببندید مگر درِ سرای علی**، که اطاعت کردند مگر یک نفر! پس رسول الله برخاست و خدا را شکر گفته و ستایشش کرد... راوی عبارت زید بن ارقم را آورده: اما بعد، از طرف خدا مأمور شدم این درها را ببندم مگر درِ سرای علی را که در این باره کسانی سخنی اعتراض‌آمیز گفته اما من به خدا که سرخود چیزی را نبستم و نگشودم بلکه از طرف خدا مأمور به کاری شدم

۱ـ همان.

۲ـ بدین عدد حموینی در فرايد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۸ تصریح کرده است.

۳ـ این سخن را در مناقب، ج ۲، ص ۲۱۶ می‌یابید.

واز آن پیروی کردم.

حدیث در کتابی که نامش برده شد «نخب» از **ام‌سلمه** (همسر پیامبر) نقل شده، احمد در فضائل آورده، **ابویعلی** در مسندش گفته که رسول اللّه فرمود: من باز نگذاشتم، بلکه خدا بازگذاشت. در خصائص العلویه حدیث آمده، آن را ابوبریده اسلمی نقل کرده که رسول اللّه فرمود: ای مردم! من نه بستم و نه بازگذاشتم بلکه خدا بست، سپس این آیه را خواند:

«سوگند به اختر (قرآن) وقتی فرود آید که یار (پیامبر) شما نه گمراه شد و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن جز وحی که بدو وحی می‌شود نیست».[1]

در حدیث مسند ابی‌یعلی و فضائل سمعانی و حلیه الاولیاء به نقل از ابی‌نعیم از دو طریق از ابوصالح از عمرو بن میمون آمده که ابن عباس می‌گوید که رسول اللّه فرمود: تمام درهای مسجد را ببندید جز درِ سرای علی را. جدّم در «نخب» از ابن‌عباس آورده که رسول اللّه فرمود: پیش از اینکه عذاب فرود آید این درها را ببندید جز در سرای علی را!

خطیب در تاریخ بغداد به استناد زید بن علی از برادرش محمد بن علی علیهما السلام آورده که شنید **جابر بن عبداللّه** گفت: شنیدم رسول اللّه فرمود که درها را ببندید مگر درِ سرای علی را، و با دستش به درِ سرای علی اشاره کرد.[2] در مسند العشره از عبدالرحمان بن رقیم کنانی نقل است که در زمان **جنگ جمل** به مدینه رفتیم و به سعد بن مالک برخوردیم که می‌گفت: رسول اللّه دستور داد درهای گشودهٔ رو به مسجد را ببندند اما درِ سرای علی علیه السلام را بازگذاشت. این حدیث در خبر مسند العشره که در فصل چهارم بیانش گذشت، آمده. نویسنده ابانه به نقل از ابی عبداللّه عکبری و صاحب مسند از ابویعلی و احمد و فضائل احمد و شرف المصطفی به

۱ـ نجم، ۱ـ۴ «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى ۝١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ۝٢ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى».

۲ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۷۵.

نقل از ابوسعید نیسابوری که عبارت از وی است آورده **عبدالله بن عمر** گفت: سه امتیاز علی علیه‌السلام داشت که اگر یکی از آنها مال من بود، نزدم دوست‌داشتنی‌تر از اشتران سرخ موی بود: یکی دادن پرچم بدو در جنگ خیبر، دیگری **ازدواج فاطمه** علیهاالسلام با او و سومی بستن درها مگر در سرای علی علیه‌السلام.

درخواست عموهای پیغمبر

گفته‌اند: [پس از بستن درها] عباس درحالی‌که می‌گریست خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: عمویت را بیرون کردی اما پسرعمویت را سکنی دادی؟! فرمود: من تو را نه بیرون کردم و نه سکنی دادم بلکه خدا او را سکنی داد. حمزه نیز گریه کنان آمد، درحالی‌که عبای سرخش به زمین کشیده می‌شد. به وی هم همان فرمایشی را که به عباس فرمود گفت: **عمر گفت:** اجازه بده دریچه‌ای داشته باشم که از آن به مسجد بنگرم، فرمود: نه حتی به اندازهٔ سر انگشتی! **ابوبکر درخواست کرد:** اجازه بده پنجره‌ای داشته باشم که از آن بنگرم، فرمو: نه، نه حتی سر سوزنی! عثمان همین درخواست را داشت اما پیامبر سر باز زد. این اقوال از ابن‌عباس و حمزه و مشایخ سه‌گانه نقل شده است.

جدّم در «نخب» حدیث مسند آورده که خدا به پیامبرش دستور داد مسجد را بسازد، که در آن ده در ساخت، نُه تا برای پیامبر و همسرانش و دهمی که در میان همه بود برای **علی و فاطمه** علیهماالسلام و جریان مربوط به اولین سال هجری است و این چنین باقی ماند و پیوسته علی و پسرانش در آن خانه بودند تا زمان **عبدالملک بن مروان** که از این خبر آگاه شد و قوم بر ان حسادت ورزیدند و خشمگین گشت و دستور داد خانه را خراب نمودند و وانمود کرد که می‌خواهد بر فضای مسجد بیفزاید و در آن خانه حسن بن حسن بن علی [نوه امام علی] بود وگفت: نه بیرون نمی‌روم و نه اجازه می‌دهم خانه را خراب کنید، که تازیانه‌اش زدند و مردم سر و صدا کردند و این هنگام بیرونش کردند و خانه ویران گشت و به مسجد اضافه شد.

در «منهاج» کراجکی آمده که این خانه بین سرایی که رسول اللّٰه در آن بود و بابی که در موازات کوچه بقیع بوده، قرار داشته، پیامبر برای آن دری باز کرده، دیگر درهای خانه اصحاب را بست. در فائق از **زمخشری**[۱] نقل است که سعد گفته: وقتی گفتند که هر کسی در مسجد است بیرون برود، مگر آل رسول و آل علی، درحالی‌که توبره و «قلاع» خود را روی زمین می‌کشیدیم بیرون رفتیم. قلاع جمع قلع، توشه‌دان است [که توشه و اجناس چوپان در آن است].[۲]

در روایت **ابورافع**[۳] است که پیامبر بالای منبر رفت و فرمود: مردانی در دل ایراد می‌گیرند که علی را در مسجد سکونت داد اما دیگران را بیرون کرد اما به خدا که آن کار را جز طبق دستور پروردگارم نکردم. خدا به موسی وحی کرد: «برای قوم خود خانه‌هایی بسازید...» سپس به موسی دستور داد که در مسجد سکنی گزینند و جز وی و برادرش هارون و ذریه‌اش کسانی حقد ندارند در حال جنابت وارد مسجد شوند. بدانید خدا شما را بیامرزد علی از من است و به منزلهٔ هارون برای موسی می‌باشد جز اینکه پس از من پیامبری نیست، و اگر بود، پس از من علی پیامبر می‌گشت.

ابوصالح در «اربعی» و ابوعلای عطار همدانی در کتابش مسند به **ام‌سلمه** آورده که پیامبر با صدای بلند فریاد زد: «بدانید ورود به این مسجد برای جُنُب و حائض روا نیست مگر برای پیامبر و همسرانش و فاطمه دختر محمد و علی» دو بار فرمود: بدانید برایتان روشن‌گرداندم مباداگمراه شوید. در جامع ترمذی و مسند ابویعلی از ابوسعید خدری آمده که پیامبر فرمود: **ای علی!** برای هیچ کس حلال نیست که در این مسجد جُنُب شود مگر من و تو.

۱ـ صحیح عبارت این است: زمخشری در الفائق نقل کرده... ر.ک: ج ۳، ص ۲۲۲.

۲ـ افزودهٔ منبع.

۳ـ در نسخهٔ خطی آمده: در روایت «ابن ابورافع» اما طبق نوشتهٔ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۲۱ درست شد.

در روایتی آمده: ای علی! برای هیچ کس بین این امت حلال نیست مگر من و تو. در روایت خطیب در «حدائق» آمده: حلال نیست جُنُب وارد مسجدم بشود مگر من و علی و ذریه‌اش. هر که می‌خواهد، بدان‌جا برود، و با دستش به سوی شام اشاره کرد. منافقان گفتند: در کار دامادش گمراه گشت و گمراه کرده است اما خدا نازل کرد: «یار شما (پیامبر) نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است».[1]

تفاوت: پیامبر کارهای را بر ظاهر حال بنیان گذاشته، در گشودن درها برای صحابه [در آغاز کار] صلاحیت داشته، نیز در دادن پرچم و سپردن مأموریت ابلاغ آیات سوره برائت به **ابوبکر** چون رسول خدا به باطن افراد علم ندارد، و فقط خدای سبحان و تعالی می‌داند. با وحی خدای جلیل، پیامبر درها را بست و آیات را از ابوبکر پس گرفت، چنان‌که شیعه و سنی نقل کرده، بیانش در جای خود گذشت. پس کار پیامبر بر اساس ظاهر حال افراد بود اما کار خدا در منع و بازداشتن، بر اساس باطن حال، نه بر اساس ظاهر، پس خدا از باطن صالح و شایستهٔ علی علیه‌السلام مطلبی می‌دانست که برای ابوبکر که ممنوع گشت، حاصل نبود. اگر امر چنین نبود، اختصاص علی علیه‌السلام و نه دیگران بدین فضائل، عبث و بیهوده بود اما کار خدای ازلی منزه از بیهودگی است چون نقص است اما نقص بر خدا محال است. هر که به حُسن و قبح فعل معتقد است، می‌گوید عبث قبیح است و خدا به قبحش داناست و از آن بی‌نیاز، هر که چنین باور دارد، انجام عبث توسط خدا را محال می‌داند، نیز بدین دلیل که به «عدم بیهودگی» خود را ستوده و خویش را از عبث پاک دانسته است.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»

«آیا گمان کردی شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟!»[2]

به مقتضای وحی خدا و کار رسول الله شایستگی ظاهر و باطن علی علیه‌السلام ثابت

۱ـ سوره نجم، ۳ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى».

۲ـ مؤمنون، ۱۱۵ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ».

است. اختصاص رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به باز بودن درِ سرایشان دلیلی آشکار بر فزونی درجات علی علیه السلام در شرف و فضل و کرامت و بخشش است آن‌قدر که پس از آن منقبتی نماند که کسی بر آنها بیفزاید تا اینکه خدا او را به پیامبری ملحق کرد. جواز رفت و شد و ماندن در مسجد با حال جنابت دلیلی روشن بر پاکی و شرافت امام است، نیز در حق ذریه ظاهرش علیهم السلام پس حضرت در این حکم یگانه بوده، احدی از امت همطراز ایشان نیست. کسی که چنین شایستگی برایش ثابت است، پیروی از او سزاوارتر و واجب‌تر است و اقتدا به وی مؤکدتر و لازم‌تر می‌باشد. **سید حمیری** سروده:[۱] «**و خصّ رجالاً**...؛ مردانی از قریش مختص شدند که در مسجد خانه‌هایی ساخت و این کاری شایسته بود. پس بدو وحی شد که هر دری راگشودی، ببند مگر درِ سرای علی پرهیزگار را و پیامبر آن درها را بست. هر دری را که بازکرده بودند غیر از درِ سرای علی را بست و این باعث شد کسانی بدو حسادت ورزند».

نیز سروده:[۲] «فقط علی علیه السلام را در مسجد پاک سکنی داد. نیز همسرش و خدا هر کسی را بخواهد، بالا می‌برد. در ابتدا وصی و دیگران همسایه پیامبر بودند و درهای خانه‌هایشان بدان مسجد پاک باز می‌شد، بعد راستگویانه از جانب خدایشان گفت: درها را ببندید ولی آنان توان بستن درها را نداشتند و سر باز زدند. پس مردانی برخاستند و از قرابت او سخن گفتند و از اینکه چشمداشت‌شان چیست و چه می‌خواهند. یکی از سرزنشگران پیامبر را در این باره عتاب کرد و وی عمویش بود. عمو دارای جایگاهی است. به او عرض کرد: عموی خود را به ناخشنودی بیرون کردی و این مرد را سکنی دادی! عمویت بی‌تاب است! اما پیامبر فرمود: ای عمو! این من نیستم که با شما چنین کردم بلکه خدا کرده، بپذیرید».

۱ـ دیوان حمیری، ص ۱۶۷ غیر از بیت سوم.
۲ـ دیوان حمیری، ص ۲۸۲.

فصل بیست و پنجم

دوستی علی بن ابیطالب نشانهٔ نجات و ایمان و دشمنی‌اش بیرق دورویی و تباهی

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

خدا فرمود: «هر که کار نیکی انجام بدهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم».[1]

به دلیل روایت **حسن بن علی**علیه‌السلام نیکی در آیه، علاقه و **دوستی اهل‌بیت**علیهم‌السلام است. خوارزمی در «الاربعین» به سند خویش از اَنَس و دیلمی در «الفردوس» به نقل از معاذ وگروهی از ابن‌عمر نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: دوست داشتن علی بن ابیطالب نیکی است که با وجود آن گناه زیان نمی‌رساند اما دشمنی‌اش گناهی است که با وجود آن نیکی سودی ندارد.[2]

تأویل و تفسیر حدیث

از آن روکه **دوستی امام ایمان به خداست اما دشمنی‌اش، کفر** بر اساس دلایلی که به خواست خدا خواهیم گفت دوستدارش مستحق پاداش همیشگی اما دشمنش،

۱ـ شورا، ۲۳.

۲ـ فردوس دیلمی، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۷۶.

سزاوار عذاب دائم است. اگر این محبت قرین گناهی گردد. بدین سبب سزاوار عذابی موقت است؛ با اینحال برای وی عفو خدا یا شفاعت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله امید می‌رود. هر چه که زیانش اندک باشد در مقایسه با موردی که ضررش بسیار است روا می‌باشد گفته شود: بی‌ضرر است چنان‌که گفته می‌شود: در مهلکه کسی که جان خود را دوست می‌دارد و حفظ می‌کند حتی به قیمت تلف شدن مالش ضرر نکرده، پس **دوستی امام علیه‌السلام عقیده را درست و تصحیح کرده**، صحت عقیده مانع عذاب دائمی است، پس گناه چنین شخصی ضرر کلی نمی‌رساند درحالی‌که **دشمنی با امام، عقیده را فاسد نموده**، فساد آن موجب عذاب دائمی و خبط و از بین رفتن تمامی نیکی‌هاست.

ابن مردویه به سند از زید بن علی از پدرش از جدش آورده که پیامبر فرمود: **ای علی!** اگربنده‌ای خدا را عبادت کند به اندازه‌ای که **نوح** علیه‌السلام میان قومش پرستش کرد و به اندازهٔ کوه اُحد طلا داشته و آنها را در راه خدا ببخشد و عمرش آن‌قدر درازشود که هزار سال پیاده حج گزارده و بعد مظلومانه بین صفا و مروه کشته شود، ولی تو را ای علی دوست نداشته باشد، هرگز بوی بهشت را استشمام نکرده و وارد آن نمی‌شود.[1]

توضیح: حدیث دلالت دارد عقیده اگر نادرست باشد، عمل گرد و غبار پراکنده است. خدا فرمود:

«چهره‌هایی که در روز قیامت فروتن و ذلت‌بارند، پیوسته عمل کرده و خسته شده اما نتیجه‌ای عایدشان نشده است».[2]

دلیل بر اینکه عقیده، نادرست است، مطلبی است که در این کتاب ثابت شد یعنی وجوب امامت و حجت بودن حضرت علیه‌السلام، وقتی مکلف آنچه را بر او واجب است (یعنی حق امامت) به جا نیاورد، عقیدهٔ دینی‌اش فاسد شده، اعمالش خبط و

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۶۷.
۲ـ غاشیه، ۲ـ۴ «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۝ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۝ تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً».

نابود می شود. درکتاب «شرف المصطفی» و «تاریخ النسوی» حدیثی مروی از پیامبر آمده: اگر عبدی خدا را بین رکن و مقام هزار سال، باز هزار سال عبادت کند، اما ما **اهل‌بیت** را دوست نداشته باشد، خدا وی را به رو در آتش می افکند.[۱]

آزادی امام علی

فقیه شافعی ابن مغازلی و دیگران[۲] نقل کرده‌اند، نقل از مجاهد از ابن‌عباس است خدمت پیامبر بودم که **علی بن ابیطالب** خشمگین آمد، پیامبر پرسید: چه تو را خشمگین کرده؟ پاسخ داد: پسرعموهایت به خاطر شما مرا اذیت کردند، رسول اللّٰه خشمگین برخاست و فرمود: **ای مردم! هرکه علی را بیازارد، مرا آزرده؛ علی پیش از همهٔ شما** ایمان آورده، به عهد و پیمان خدا وفادارتر است. ای مردم! هرکه علی را بیازارد، روز قیامت یهودی یا مسیحی برانگیخته می شود.

جابربن عبداللّٰه انصاری پرسید: ای رسول اللّٰه! حتی اگر لااله‌الااللّٰه و محمد رسول اللّٰه گفته باشد؟! فرمود: **ای جابر** این کلمه‌ای است که با گفتنش مانع ریختن خون خود و مباح نگشتن اموال خویش می‌شوند و اینکه با خواری به دست خود جزیه ندهند.

در دو کتاب «خطیب خوارزمی» و شیرویه دیلمی از **جابر انصاری** از پیامبر: جبرئیل از نزد خدا برگه‌ای سبز از درخت آس برایم آورد که در آن به رنگ سفید نوشته شده بود: **محبت علی بن ابیطالب را بر تمامی خلق خویش واجب کردم.** این مطلب را از طرف من به آنان ابلاغ کن.[۳]

در معجم طبرانی[۴] وی جزء پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت است به سند از **فاطمه**علیهاالسلام که رسول اللّٰه فرمود: خدا به شما افتخار می‌کند و همگان را به طور عام

۱ـ قریب بدی مضمون در فزاید السمطین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۵۲.

۳ـ مناقب خوارزمی، ص ۶۶.

۴ـ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۱۵.

بخشیده، علی را به ویژه، و من رسول خدا نزد شمایم. از قومم نه می‌ترسم و نه از قرابتم طرفداری می‌کنم. این **جبرئیل** است که به من خبر می‌دهد: خوشبخت کامل کسی است که **علی را در زمان حیات و پس از مرگش دوست بدارد** اما بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مماتش دشمن بدارد.

پاداش مِهر به علی علیه‌السلام

در فردوس دیلمی نقل است که **عمربن خطاب** گفت که پیامبر فرمود: دوستی علی برائت و موجب رهایی از آتش است.[1] **ابن‌بطة** در «الابانه» و **خطیب** در «الاربعین» به سند خویش از سدی و وی به سندش از **زید بن ارقم**، نیز ثعلبی در «ربیع المذکرین» به سند خود از **ابوهریره**، اینان روایت کرده عبارت از زید بن ارقم است که رسول اللّٰه فرمود: هر که دوست دارد به شاخه‌ای سرخ که خدا آن را در بهشت عدن با دست خود کاشته چنگ بزند، پس به ولایت علی بن ابیطالب چنگ بزند.[2]

این خبر را احمد بن حنبل در مسندش به نقل از زید بن ارقم آورده، شیخ فقیه سعید **«مفید»** در «ارشاد» حدیثی مستند به زر بن جبیش آورده: **امیر مؤمنان علی علیه‌السلام** را بر منبر دیدم. شنیدم می‌فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آفریده‌ها را خلق کرد، پیامبر به من فرمود: **که تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد.**[3]

حدیثی مسند به حارث همدانی است که دیدم **علی بن ابیطالب** آمد و بر منبر رفت و خدا را سپاس گفت و ستایشش نمود و سپس فرمود: قضایی که خدا بر زبان پیامبر اُمی اش جاری کرده، این است که **مرا جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد.** هر که افترا بزند، زیان کرده است.[4] به طریق دیگر **زر بن حبیش** از امیر مؤمنان آورده که رسول اللّٰه به من فرمود که **جز مؤمن** تو را دوست نمی‌دارد و **جز**

۱ـ فردوس دیلمی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲ـ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۶.
۳ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۰.
۴ـ همان.

منافق دشمنت نیست.[۱] نیز احمد بن حنبل در مسندش به نقل از علی علیه‌السلام عین این حدیث را آورده، حدیثی مستند به ابوسعید خدری که **منافقان انصار** را فقط از راه دشمنی با علی علیه‌السلام می‌شناختیم. همین، مستند به **جابربن انصاری** روایت شده که منافقان جمع خود یعنی انصار را فقط از دشمنی با علی علیه‌السلام می‌شناختیم. حدیثی مستند به **ام سلمه** از دو طریق رسیده که رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام فرمود: جز منافق با تو دشمن نیست و جز مؤمن تو را دوست ندارد.[۲]

در حدیثی مرفوع به **ابن زبیر** آمده که از جابر پرسیدم: علی میانتان چگونه بود؟ گفت: به عنوان بهترین‌کس منافقان را فقط از راه دشمنی اینان با علی می‌شناختیم. در حدیثی مرفوع از **عمار یاسر** آمده که شنید رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام فرمود: خوشا به حال آنکه تو را دوست دارد و تو را تصدیق کند اما وای بر حال آنکه با تو دشمن است و تو را تکذیب نماید!

در حدیثی مرفوع از ابی سعید خدری آمده که رسول اللّٰه فرمود: **هرکه ما اهل‌بیت را دشمن بدارد، منافق است.** نیز در حدیث مرفوع دیگری از **عروة بن زبیر** که در محضر عمر مردی از علی ایراد گرفت. عمر از وی پرسید: صاحب این قبر را می‌شناسی؟ وی حضرت محمد بن عبداللّٰه بن عبدالمطلب است و علی بن ابیطالب پسر عبدالمطلب است. پس جز به خیر نام علی را نبر که اگر با وی دشمن باشی، حضرت را در قبرش آزرده‌ای!

این هشت حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده، حمیدی در «الجمع بین الصحیحین» در مسند **علی بن ابیطالب** در حدیث نهم از اخبار آحاد مسلم آورده، در «الجمع بین‌الصحاح السته» در جلد دوم در حد یک سوم آن در باب مناقب امیر مؤمنان به نقل از صحیح ابی داود از همان باب نیز از صحیح بخاری و در دنبالۀ آن از **صحیح ابی‌داود** که پیامبر به علی فرمود: جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۹۵. ۲ـ همان ج ۶، ص ۲۹۲.

دشمنت نیست. حدیثی راکه جدم در نخب روایت کرده، از دو طریق آورده، به‌گونهٔ کلی نقل نموده، به نام‌های راویان اشاره کرده، عبارت چنین است: عطیه از ابوسعید که پیامبر فرمود: **هرکه با ما اهل‌بیت دشمن باشد، منافق است.**

ابن مسعود از قول پیامبر: هرکه می‌پندارد بدانچه آورده‌ام، ایمان آورده اما با این حال علی را دشمن می‌دارد، دروغگوست و مؤمن نمی‌باشد. **ابن‌بطه** در «الابانه» به سند خویش از جابر از پیامبر: **اگر امتم علی** را دشمن بدارند، خدا آنان را به رو میان آتش می‌افکند. ابن عباس و ام‌سلمه و سلمان از پیامبر [روایت کرده‌اند]: هرکه علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته اما هرکه علی را دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است. ام‌سلمه و اَنَس [گفته‌اند]: پیامبر به علی نگریست و فرمود: هرکه می‌پندارد مرا دوست دارد اما با این دشمن است، دروغ گفته است.

ابن‌بطه از شش طریق، ابن‌ماجه، ترمذی، مسلم، بخاری، احمد، ابن بیع، ابوالقاسم اصفهانی، ابوبکر بن ابی شیبه به نقل از وکیع، ابومعاویه از اعمش به سند خویش از زر بن حبیش: علی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آفریده‌ها را خلق کرد که پیامبر أمی به من فرمود مرا جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد.

«حلیه [الاولیاء]» «فضائل سمعانی» و عکبری، «شرح الکائی» و «تاریخ بغداد» به نقل از زر بن حبیش که شنیدم علی علیه‌السلام فرمود: پیامبر به من فرمود که تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد. حدیث را اینان نیز آورده‌اند: کثیر النوی، سالم بن حفصه، جامع ترمذی، جامع موصلی، فضائل احمد به نقل از ام‌سلمه که **پیامبر به علی فرمود: «منافق تو را دوست نمی‌دارد و مؤمن دشمن تو نیست».** کتاب ابراهیم ثقفی به سندش از اَنَس که رسول اللّٰه به علی فرمود: مژده باد که مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد و منافق دوستت نیست. اگر تو نبودی حزب اللّٰه شناخته نمی‌شد.

راه شناخت منافقان

درکتاب ابانه عکبری وکتاب ابن‌عقده و فضائل احمد به سند خویش که جابر و [ابوسعید] خدری گفته‌انـد: **در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقان را از طریق دشـمنی بـا علی علیه السلام می‌شناختیم.** در ابانه عکبری و شرح الکافی به نقل از زید بن ارقم: زمانی که با پیامبر بودیم، منافقان را فقط از راه دشمنی با عـلی و فـرزندانش مـی‌شناختیم. **هروی** در «الغریبین» به نقل از عباده بن صلت آورده که فرزندان خود را با علاقه به **علی بن ابیطالب** تجربه و آزمون می‌کردیم. اگر می‌دیدیم یکی از آنان او را دوست ندارد، می‌فهمیدیم در راه درست نیست. **طبری** در «الولایـه» بـه سـند خـویش از اصبغ بن نباته [آورده] که علی علیه السلام فرمود: سه کس مرا دوست ندارد: زنازاده، منافق وکسی که مادرش در حال حیض بدو آبستن شده است.

عباده بن یعقوب به سند خویش از یعلی بن مره: نزد پیامبر نشسته بودم که علی بن ابیطالب خدمت رسید، پیامبر فرمود: دروغ گفته کسی که می‌پندارد ولایـتم را دارد و مرا دوست می‌دارد اما این [علی] دشمن و با او مخالف است چون به خداکه جزکافر یا منافق یا زنازاده با او دشمن و مخالف نیست.

دوستی علی علیه السلام نشانهٔ ایمان

پس با گفته‌های تمامی امت روشن گشت که دوستی علی علیه السلام پرچم و نشـانهٔ ایمان و نجات اما دشمنی‌اش بیرق دورویی و تباهی است. منافق اهل جهنم است چون خدا می‌فرماید:

«الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنْ النَّارِ»

«منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند».[۱]

پس حتمی و لازم است که دوستی‌اش وارد بهشت کند امـا دشـمنی‌اش وارد

۱ـ نساء، ۱۴۵ «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنْ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً».

آتش. این مطلب نهایت هدف و دورترین نقطه بیان در وجوب اقتدا بدو و پیروی از وی است. چون حضرت راه سلامت و شیوهٔ هدایت است، نیز از آن روکه به خاطر مهر خدا و محبت رسول بدو دستور داده‌اند امام را دوست داشته باشیم. دوستی ما پیروی‌کردن از او و اقتدا بدو می‌باشد، و نیز این‌که اوامر و نواهی‌اش را بذپیریم. این وجوبی لازم و محدود به امام است و برای احدی روا نمی‌باشد از آن سرپیچی کند.

در این صورت لازم است او را پس از رسول اللّٰه به عنوان خلیفه بلافصل مقدّم بدانیم زیرا هر که دیگری را بر او مقدّم بدارد، در مورد طاعتی که بر وی واجب بوده، اخلال وارد کرده، به ویژه که در واژه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله معانی بسیار نهفته است. **خوشبخت کامل کسی است که علی را دوست بدارد و بدبخت کامل فردی است که با وی دشمن باشد.** دوستی‌اش برائت از آتش است. هر که اذیتش کند، یهودی یا مسیحی برانگیخته می‌شود حتی اگر شهادتین راگفته باشد... نیز دیگر احادیث که هر کسی در آنها درنگ کند، از یادآوری بدان بی‌نیاز است.

دلیل دیگر، ثابت شد که **مهر امام راه نجات است،** پس بر هر عاقل عقلاً و سمعاً واجب است در تمامی اوقات دنباله‌رو حضرت باشد. اما اول که به بداهت عقلی روشن است، و دوم چون خدا فرمود: «خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید».[1]

دوستی امام یعنی پذیرش اوامر و نواهی‌اش، پس هر که پس از رسول اللّٰه دیگری را بر امام مقدم بدارد، از امر و نهی‌اش پیروی نکرده، از مهر و محبتش بیرون می‌رود. اگر از مهرش خارج شود، از راه سلامت گمراه می‌گردد، پس بعد از پیامبر عقلاً و سمعاً واجب است امام را مقدّم داشت.

دلیل دیگر: حدیث معتبر از رسول اللّٰه رسیده: «هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد، وی را محبوب خلق می‌گرداند». پس همین کافی است که خدا مهر و محبت

۱ـ بقره، ۱۹۵ «وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِين».

علی علیه‌السلام را بر خلق واجب گردانده، آن را وسیله‌ای برای قبول عقیده‌شان و نشانه‌ای بر حلال‌زادگی شان قرار داده است. همین، اقناع‌کننده و برای کسی که انصاف به خرج بدهد، پایان مطلب است.

در این کتاب سند احادیث حذف شده مبادا مطلب طولانی شود چون چه بسا سند طولانی‌تر از حدیث بوده، نیز از آن رو که بیننده حدیث از دو حال خارج نیست: یا حدیث را می‌پذیرد که در این صورت نیاز به ذکر سند نیست. یا اینکه به حدیث عیب و ایراد می‌گیرد، پس می‌تواند به سند نیز عیب و ایراد گیرد. اگر به حدیث خدشه وارد شود (چه با ذکر سند و چه بدون آن) باید به کتاب اصلی اشاره شده رجوع کرده، حدیث را از آن گرفت که در این صورت حدیث و سند را می‌بیند، در این حال دیگر نیازی نیست سند ذکر شود.

پس هر روایتی به راویانش منسوب شده، بی‌آنکه نام کتاب را بیاوریم چرا که اکثر یا همگی آنها از کتاب شیخ باسعادت فقیه عزالدین ابوجعفر محمد بن شهرآشوب، نیز از کتاب جدّم موسم به کتاب «نخب المناقب» لآل ابی طالب نقل شده است.

برخی هم در راستا با حدیث نخست این فصل سروده‌اند:[1] «**و قد أنت الروایةُ...**؛ در حدیث صحیح راویان مورد اعتماد آمده که مهر علی علیه‌السلام هدایتگر از بالاترین معامله‌ها برای تاجران است و هر که بدین محبت آراسته باشد، هیچ گناهی بدو ضرر نمی‌رساند».

خلیفه ناصر گفته: «**قسماً ببکة و الحطیم...**؛ سوگند به مکه و حطیم و زمزم و در جنبش و سعی شان تا مناکه دشمنی وصیّ نشانه‌ای نوشته بر پیشانی زنازادگان است! هر که در آفرینش حیدر را دوست نداشته باشد، نزد خدا مساوی است زنا کند یا نماز نگزارد!»

نیز در ضمن ابیات بسیار آمده: «**و قام ما قام...**؛ اگر فردای قیامت بنده‌ای اعمال

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۲۹.

صالح آورد، نیز «اوراد» هر پیامبر فرستاده شده و ولیّ را، و هزاران سال زندگی کرده، بی‌آنکه گناه کند و معصوم از اشتباه باشد و بدون بی‌حالی نمازگزارده باشد و بدون خستگی روزه گرفته باشد و در هوا بپرد و به وسیله‌ای پناه بجوید و یا در دریا فرو برود و از تَر شدن نترسد، به خدا سوگند که روز محشر فایده ندارد مگر اینکه امیر مؤمنان علی علیه السلام را دوست داشته باشد.»

فرمایش امام حجتی لازم نزد کسی است که به وجود طاعتش **معتقد** است.

یکی از **شاعران** ضمن ابیاتی گفته: «فرمایش رسول اللّٰه دربارهٔ علی علیه السلام تصدیق شده و ابن‌عباس و زید و جابر نقل کرده‌اند که دوستدار علی حتماً مؤمن است و دشمنش به خدا و بی‌تردید کافر است!»

فصل بیست و ششم

درنام‌گذاری امام علیه السلام به امیر مؤمنان

شیخ باسعادت **مفید** محمد بن محمدبن نعمان درکتاب «ارشاد»[1] حدیثی مسند به اَنَس آورده: خدمتگزار رسول اللّٰه بودم. شبی که نوبت ام‌حبیبه دختر ابوسفیان بود، برای رسول اللّٰه آب وضو آوردم، به من فرمود که ای اَنَس بن مالک! هم‌اکنون[2] از این در **امیر مؤمنان** و بهترین اوصیا و پیشگام‌ترین افراد در اسلام و داناترین‌شان و آن‌که قضاوتش[3] بیش از همه ترجیح دارد، وارد می‌شود. دعا کردم: خدایا، او را از قومم قرار بده! اما طولی نکشید که علی بن ابیطالب از در وارد شده، درحالی‌که **رسول اللّٰه** وضو می‌گرفت. رسول خدا به صورت علی آب پرتاب کرد آن‌قدر که چشمانش پُر از آب شد، علی پرسید: ای رسول اللّٰه! کاری کرده‌ام؟ پیامبر بدو پاسخ داد: جز خیر درباره‌ات چیزی پیش نیامده، همانا تو از من هستی و من از توأم. بدهیم را می‌پردازی و دینم را ادا می‌کنی[4] و غسلم می‌دهی و در لحدم می‌گذاری و از طرف من به مردم پیام می‌رسانی و پس از من دربارهٔ آنچه اختلاف‌نظر دارند،

۱ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۶.

۲ـ در نسخهٔ خطی در اینجا علی بن ابیطالب اضافه شده، در منبع نیست و مناسب مقام نمی‌باشد.

۳ـ در منبع: بردبارترین.

۴ـ در منبع، آنچه را بر ذمه‌ام است می‌پردازی.

روشنشان می‌کنی.

مفید حدیثی مستند به ابن عباس آورده که پیامبر به‌ام‌سلمه فرمود: بشنو وگواه باش که این **علی امیر مؤمنان و سرور مسلمانان است.**[۱]

وصی ابوذر

در حدیث مستند به معاویه بن ثعلبه آمده[۲] که به **ابوذر** گفته شد: وصیت کن، گفت: وصیت کرده‌ام، پرسیدند: به چه کسی؟ گفت: به **امیر مؤمنان، گفتند**: یعنی عثمان؟ گفت: بلکه **امیر مومنان بر حق: علی بن ابیطالب.** به پروردگار این زمین و پروردگار این امت سوگند! اگر او را از دست بدهید، زمین و هر که را روی آن هست، دیگر نخواهید شناخت.[۳]

حدیث از بریده بن حصیب اسلمی نقل شده، گفته که بین علما مشهور و معروف است و ذکر سند و راویانش طول می‌کشد که رسول اللّٰه به من به عنوان هفتمین نفر دستور داد که **به علی با عنوان امیر مؤمنان سلام کنید.** نفرات دیگر عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، طلحه، زبیر ... پس به او با این عنوان سلام کردیم، حال آن که رسول‌اللّٰه زنده و میان ما بود.[۴]

جدم در «نخب» [المناقب] در فصل معراج حدیثی مستند به رسول اللّٰه آورده که در آخرش آمده: خدا پرسید: برای امتت چه کسی را به عنوان جانشینت نهادی؟ گفتم: خدا داناتر است، **خدا به پیامبر فرمود: علی بن ابیطالب امیر مؤمنان.**

۱ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۷ که سرور اوصیا آمده است.

۲ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۷.

۳ـ پایان حدیث در منبع چنین است: ابوذر گفت: نه [عثمان نیست] بلکه به امیر مؤمنان بر حق: امیر مؤمنان علی بن ابیطالب که کلید زمین و عالِم ربانی این امت است. اگر وی را از دست بدهید، زمین و هر که را روی آن هست، دیگر نخواهید شناخت.

۴ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۴۸.

مصداق ایمان

در جای دیگر از «نخب» می‌نویسد: که گروهی از راویان مورد اعتماد از اعمش از عباده اسدی و لیث، از مجاهد از ابی مالک و ابن ابی‌لیلی، از داود بن علی از پدرش و ابنه جریح از عطا و عکرمه از ابن‌عباس، نیز عوام بن حوشب از مجاهد نقل کرده، چنان‌که اعمش از زید بن وهب از حذیفه [که پیامبر فرمود]:

هر آیه از قرآن که نازل شد و در آن «یا ایها الذین آمنوا» بود، علی امیر و شریف آن است.[1]

در دیگر روایت **حذیفه** [نقل کرده]: علی بن ابیطالب لُبّ و لباب آن است. در روایتی دیگر: علی سرآمد و امیر آن بود. در «نخب» می‌گوید که در تفسیر یوسف بن موسی قطان و وکیع بن جراح آمده: امیر و شریف آن می‌باشد چون نخستین مؤمنان است که ایمان آورد. در روایت ابراهیم ثقفی و ابن بطة و عکبری از عکرمه از ابن عباس: علی سرآمد و شریف و امیر آن بود.

در صحیفة الرضا علیه‌السلام آمده: هر «یا ایها الذین آمنوا» در قرآن هست، در حق ماست و در تورات هر «یا ایها الناس» دربارهٔ ماست.[2] در تفسیر مجاهد است که فرمود: هر «یا ایهاالذین آمنو» در قران هست، علی را در آن پیشگامی است، چون پیش از همه اسلام آورد. خدا او را در ۸۹ جا امیر مؤمنان نامید و سرور همهٔ مخاطبان تا روز قیامت است.

ابی داود از ابی‌بریده، نیز عباد بن یعقوب اسدی به سند خود از ابی داود سبیعی از ابی‌بریده که **ابوبکر** خدمت رسول اللّٰه رسید، بدو فرمود: برو و بر امیر مؤمنان سلام کن، پرسید: ای رسول خدا، حال که شما زنده‌ای! فرمود: حتی اگر زنده باشم، سپس **عمر** خدمت رسید و به وی نیز چنین دستور فرمود. در روایت سبیعی آمده که **عمر** پرسید: امیر مؤمنان کیست؟ [رسول اللّٰه] فرمود: علی بن ابیطالب. پرسید:

۱ـ به روایت خبری در تفسیرش، ص ۲۳۴ از ابن عباس.
۲ـ صحیفهٔ الرضا، ص ۲۳۵ و متن حدیث متفاوت با اینجاست.

دستور خدا و فرمان رسول است؟ فرمود: آری. راویان مذکور در این سند از پیروان مذاهب چهارگانه سنی‌اند جز بریده اسلمی که بدو علم ندارم.

ابراهیم ثقفی از عبدالله بن جیله کنانی شیعی مذهب از ذریح محاربی از ثمالی از **امام صادق**علیه‌السلام بُریده در سفر شام بود و وقتی برگشت که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. به مجلس وی رفته و پرسید: ای ابوبکر! فراموش کرده‌ای سلام کردن ما به علی به عنوان امیر مؤمنان و امارت مؤمنان از طرف خدا و رسول واجب شده است؟ گفت: ای بریده! تو نبودی و ما حاضر بودیم و خدا کارها را پس از هم می‌آورد و خدا نخواست که برای اهل بیت نبوت و سلطنت را در کنار هم گرد آورد.

ثقفی و سری بن عبدالله به سند خویش [آورده‌اند]که عمران بن حصین و بریده به ابوبکر گفتند: آن روز بین کسانی بودی که به علی با عنوان امیر مؤمنان سلام کردیم. آن روز را به یاد داری یا فراموش کرده‌ای؟ گفت: بلکه به یاد دارم. بریده پرسید: پس آیا سزاوار است کسی از مسلمانان بر امیر مؤمنان حکومت کند؟ عمر گفت: نبوت و امامت در یک خاندان کنار هم جمع نمی‌شود. بریده بدو گفت که خدا می‌فرماید:

«بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده، حسادت می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.»[1] و خدا برای آن خاندان نبوت و سلطنت را کنار هم آورده است.

جبرئیل در ظاهر دحیه کلبی

اعمش از سدی[2] از ابن عباس که پیامبر به‌ام‌سلمه فرمود: «بشنو وگواه باش که **این علی امیر مؤمنان و سرور مسلمانان است».** بشیر غفاری و قاسم بن جندب و ابوطفیل از اَنَس [روایت کرده‌اند] در حدیثی گفته که برای پیامبر آب وضو آوردم. به

۱ـ نساء، ۵۴ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً».

۲ـ در مناقب ابن شهرآشوب، عبایة اسدی.

من فرمود: ای اَنَس هم‌اکنون از این در امیر مؤمنان و بهترین اوصیا وارد می شود. در روایت ثقفی آمده: امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر پیشگامان نامور وخاتم اوصیا، اَنَس می‌گوید: علی علیه‌السلام وارد شد. ابن عباس نقل کرده که علی علیه‌السلام عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا، فرمود: و علیک السلام ای امیر مؤمنان و رحمت و برکاتش! پرسید: **ای رسول الله** تو زنده‌ای و مرا امیر مؤمنان می‌نامی؟! فرمود: آری، **جبرئیل** از طرف خدا درحالی‌که من زنده‌ام، تو را چنین نامید. ای علی! دیروز گذشتی، درحالی‌که **من و جبرئیل** گرم صحبت بودیم و بر ما سلام نکردی. **جبرئیل** گفت: چرا امیر مؤمنان بر ما سلام نکرد؟! به خدا اگر بر ما سلام می‌کرد، خوشحال می‌شدیم و پاسخش را می‌دادیم.

خلف بن مجلد از علی علیه‌السلام نقل کرده: خدمت رسول اللّه رسیدم، دیدم خوابیده و سر بر زانوی دحیه کلبی نهاده، بر وی سلام کرده، دحیه گفت: و علیک السلام ای امیر مؤمنان و ای دلاور مسلمانان و رهبر پیشگامان نامور و کشندهٔ عهدشکنان و ستمگران و تندروان یاگفت: پیشوای پارسایان سپس به من گفت: بیا و سر پیامبر را بر زانویت بگذار که تو بدین کار سزاوارتری. وقتی نزدیک رسول خدا شدم و سرش را بر زانویم نهادم، دحیه را ندیدم. رسول اللّه چشمانش راگشود وگفت: علی با که حرف می‌زدی؟گفتم: دحیه و داستان را خدمتش عرض کردم. فرمود: او دحیه نبود بلکه جبرئیل بود. آمده بود تا بگویدت خدا تو را بدین اسامی نامیده است.

سرچشمهٔ دانش

حارث بن خزرج پرچمدار انصار می‌گوید که پیامبر به علی علیه‌السلام فرمود: جز کافر بر تو پیشی نمی‌گیرد و جز کافر از تو عقب نمی‌افتد و ساکنان آسمان‌ها تو را امیر مؤمنان می‌نامند. **سلمان فارسی** می‌گوید که در این باره از پیامبر پرسیدم، فرمود: «چون بر سفرهٔ دانش اویند. از علمش بهره می‌گیرند اما خود از احدی بهره نمی‌گیرد». مطالبی که در فصل دوازدهم گذشت مبنی بر اینکه تمامی متخصصان

دانش‌ها علمشان را از امام برگرفته و از ایشان نقل کرده‌اند، مؤید حدیث است.
امالی ابی سهل احمد قطان وکافی کلینی آورده‌اند که ابوجعفر **[امام باقر]** فرمود: اگر مردم می‌دانستند چه زمان علی امیر مؤمنان نامیده شد، ولایتش را انکار نکرده و با آن مخالفت نمی‌کردند. پرسیدم: چه زمان نامیده شد؟ فرمود: پروردگارت وقتی از صلب بنی‌آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خود گواه ساخت،[1] پرسید: آیا پروردگار شما نیستم و محمد رسول و علی امیر مؤمنان نیست؟[2]

خطیب در جاهایی از «تاریخ بغداد» گفته که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان حدیبیه درحالی‌که دست علی را گرفته بود و صدایش را بلند می‌کرد، فرمود: این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است. هر که یاریش کند، پیروز است اما هر که او را رها کند، رها می‌گردد. احمد در مسند الانصار و ابویوسف فسوی در «المعرفه» و «التاریخ» و ابوالقاسم الکائی در «شرح اصول» به نقل از بریده و براء [نقل کرده‌اند] رسول خدا دوگروه به یمن گسیل کرد. فرمانده یکی علی بن ابیطالب و دیگری خالد بن ولید بود و فرمود: اگر با هم بودید، علی فرمانده همگان است و وقتی جدا می‌شوید، هر یک از شما فرمانده سپاه خود باشد. پیامبر علی علیه السلام را فرمانده مردم می‌کرد اما کسی را بر وی فرمانده نمی‌نمود.[3]

۱ـ اعراف، ۱۷۲ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِين».

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۶۸ با تفاوت در بعضی واژگان.

۳ـ تا اینجا جدّم در نخب به گونهٔ اختصار نقل کرده، مطالبی را که راویان آورده‌اند، به اشاره و گذار ذکر کرده، بدان سبب که کتاب شیخ با سعادت فقیه عزالدین ابوجعفر محمد بن شهرآشوب مازندرانی سروی را خلاصه کرده، آن کتابی بزرگ و گسترده بوده، شنیدم یکی از علما گفته: یک جلد آن را وزن کردم: وزنش نُه رطل بود!

جدم در خطبه و یادداشت [آغازین] نخب المناقب نوشته: «در فراوانی مطالب گرد آمده در کتاب اندیشیدم و اینکه ای بسا حجم بسیارش منجر به ناتوانی جابه‌جایی آن بشود، بلکه شاید به ترک نظر بدان و ورق زدن همه‌اش منجر شود به ویژه با نبود همت در دانش‌پژوهی». ازاین‌رو

←

داستان معراج

در نخب [المناقب] حدیثی مستند به **امام باقر** علیه‌السلام آورده که از ایشان تفسیر این آیه «**فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**» پرسیده شد: «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، شک داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند بپرس»[1] اینان چه کسانی‌اند؟ امام به نقل از رسول اللّٰه فرمود: شب معراج مرا به آسمان چهارم بردند. جبرئیل اذان واقامه گفت و پیامبران و صدیقان و شهیدان و فرشتگان گرد آمدند، پس پیش رفته و برایشان نماز خواندم، وقتی نماز را تمام کردم، جبرئیل گفت که از اینان بپرس: به چه گواهی می‌دهید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که معبودی جز اللّٰه نیست و تو فرستادهٔ خدایی و علی امیر مؤمنان ولی‌اللّٰه است.[2]

خطیب خوارزمی[3] حدیثی مستند از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده که رسول

← به صورت این کتاب مذکور آن را مختصر کرده، مقتضای حال آن است که به ذکر راویان اشاره گذرا کرده، روایات را در هم آورده، از تمامی راویان یک حدیث ذکر کرده، تفاوت آنها در روایت بیان شود.

در جاهایی به عنوان استشهاد و تأکید بر درستی حدیث، به کتاب مورد اشاره غیراصلی، از خود سخنی افزوده، از آن کتابی نیکو و لطیف به اختصار درآورده، نامش را نخب المناقب لآل ابی طالب نامیده، در آن فواید کتاب را که حجت و استدلال بدان استوار است، گرد آورده، طبق بهترین شیوه و روشن‌ترین اسلوب، نظایر و اشباه را جمع کرده، برخلاف تألیف کتاب اصلی است، ازاین‌رو در آن ایجاز (مختصرگویی) و اشاره به احادیث و روایات حاصل گشته است. این مطلب را با هدف آگاهاندن بر قصد و هدفش درکتاب ذکر کردم. هرکه در پی توضیح احادیث و روایات، نیز شناخت هر حدیثی از احادیث منسوب به کتاب نخب المناقب به طور جداگانه است، به کتاب ابن شهرآشوب و کتب دیگری مراجعه کند که به نام‌های آنها اشاره کرده، هرکدام راکه مشهور بوده، مختصر کرده تا بر درستی و صحت احادیث تأکید کند.

۱ـ یونس، ۹۴ «**فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ**».

۲ـ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۹۸.

۳ـ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۲ با مقداری تفاوت.

خدا در خانه‌اش بود. صبح علی بن ابیطالب خدمتش رسید و دوست می‌داشت کسی پیش از خود خدمت رسول‌اللّٰه نرود. وارد شد، دید پیامبر در حیاط خانه نشسته، سرش بر زانوی دحیه بن خلیفه کلبی است. امام گفت: سلام علیکم و پرسید: رسول اللّٰه در چه حال صبح کرده، دحیه پاسخ داد: علیک السلام، ای برادر رسول اللّٰه، به خیر و خوشی صبح کرده، علی بدو فرمود: خدا از طرف **ما اهل‌بیت** به تو جزای خیر بدهد! دحیه عرض کرد: من تو را دوست دارم و درباره‌ات ستایشی دارم که آن را تقدیم می‌کنم. **تو امیر مؤمنان** و رهبر پیشگامان والامقامی، تو سرور بنی‌آدم تا روز قیامتی البته غیر از پیامبران و رسولان. روز قیامت پرچم حمد به دست توست و تو و پیروانت همراه محمد و حزبش به بهشت بسیار نزدیکید. هر که تو را دوست بدارد، رستگار است اما هر که تو را رها کند، زیان کرده است. دوستداران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دوستداران تواند و دشمنانش دشمنان تو و هرگز شفاعت محمد به آنان نمی‌رسد. ای برگزیدهٔ خدا! نزدیکم بیا و سر پسرعمویت [پیامبر] را بگیر [و بر زانو بگذار] که بدین کار از من شایسته‌تری. پس امام سر پیامبر را گرفت، پیامبر بیدار گشت و پرسید: این همهمه چیست؟ امام به ایشان ماجرا را گفت، فرمود: ای علی! دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بود. تو را به لقبی نامید که خدا تو را آن گونه نامیده، اوست که محبتت را در دل‌های مؤمنان و ترست را در دل‌های کافران افکند.

فقیه شیخ محمد بن جعفر **مشهدی** در کتابش «ما اتفق فیه من الأخبار فی فضل ائمة الاطهار» حدیثی مستند به اَنس بن مالک و عبداللّٰه بن عباس آورده که این دو گفته‌اند: خدمت پیامبر نشسته بودیم که علی بن ابیطالب آمد و به رسول اللّٰه سلام عرض کرد و ایشان فرمود: و علیک السلام ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو! علی علیه‌السلام پرسید: حال که شما زنده‌اید ای **رسول خدا** [من امیر مؤمنانم]؟! فرمود: آری حتی حال که زنده‌ام. **ای علی!** دیروز بر ما گذشتی و من و جبرئیل مشغول صحبت بودیم و سلام نکردی. جبرئیل گفت: امیر مؤمنان بر ما گذشت و

چرا سلام نکرد؟! به خدا اگر سلام می‌کرد، شاد می‌شدیم و بدو جواب می‌گفتیم.

علی علیه السلام عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا! شما و دحیه کلبی را دیدم که خصوصی مشغول صحبت هستید، خوش نداشتم سخنانتان را قطع کنم. پیامبر بدو فرمود: که وی دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل علیه السلام بود و از وی پرسیدم که **ای جبرئیل!** چگونه وی را امیر مؤمنان نامیدی؟! پاسخ داد: خدای عزوجل در غزوهٔ بدر به من وحی فرمود که بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آی و بدو دستور بده به امیر مؤمنان **علی بن ابیطالب** فرمان بدهد بین صفوف [مسلمانان و مشرکان] جولان بدهد چون فرشتگان دوست دارند درحالی‌که وی بین صف‌ها جولان می‌دهد، او را بنگرند، پس خدا در آسمان او را امیر مؤمنان نامید، ازاین‌رو تو **ای علی** امیر کسانی هستی که در آسمان و زمین‌اند، نیز امیر گذشتگان و بازماندگان و امیر پیشینیان، و پس از تو امیری نیست. کسی که خدا او را چنین ننامیده، جایز نیست بدین لقب [امیر مؤمنان] نامیده شود.

امیر مؤمنان، فقط علی علیه السلام

عالمان روا نمی‌دانند به امامانِ غیر ایشان این لقب گفته شود. دلیلش روایت جدّم در «نخب [المناقب]» مستند به امام صادق علیه السلام است که مردی بدیشان **امیر مؤمنان** گفت، بدو فرمود: «دست نگه دار! هر که راضی شود بدو این لقب را بگویند، به بلای ابوجهل گرفتار می‌شود». محمد بن جعفر **مشهدی** از طریق دیگر مستند به زبیر خبر دحیه کلبی را روایت کرده، از جمله می‌گوید: جبرئیل به علی علیه السلام عرض کرد: و علیک السلام ای امیر مؤمنان! نیز درکتابش حدیثی مستند به اَنس آورده که رسول اللّٰه به علی علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و وای به حال کسی که دشمنت است و تکذیبت کند! ای علی! تو برای این امت پرچم [هدایت] هستی. هر که تو را دوست بدارد، رستگار می‌شود اما هر که دشمنت باشد، هلاک می‌گردد. ای علی! من شهر [علم] هستم و تو دروازهٔ آن... سپس حدیثی طولانی آورده، می‌افزاید: آنگاه **پیامبر فرمود: ای علی! تو امیر مؤمنان** و رهبر

پیشگامان والامقامی. در ادامه صفاتی دیگر فرموده، افزود: ای علی! نامت در تورات آمده، نام پیروانت پیش از اینکه آفریده بشوند، به خیر و نیکنامی برده شده، نیز در انجیل نام برده شده، همچنین خدا به تو دانش کتاب آسمانی داده، پیروان انجیل «الیا» [نام امام در این کتاب] و پیروانش را به رغم اینکه نمی‌شناختند احترام کرده، تو و پیروانت در کتاب‌های آنان نام برده شده‌اید. **ای علی!** به پیروان و یارانت خبر بده که نام و یادشان در آسمان برتر و بیشتر از ذکر و نامشان در زمین است. تا شاد گردند و بر سعی و تلاششان بیفزایند. آنگاه پیامبر پیروان امام و شیعه را با اوصاف طولانی تعریف کرده، به علی علیه‌السلام فرمود: شیعیان (پیروان) تو بر راه حق و پایداری‌اند. از کثرت مخالفان خود وحشت نمی‌کنند. ریاکار نیستند و ریا از اینان نیست. آنان چراغ‌های شب تاریک‌اند.

محمدبن جعفر **مشهدی** حدیثی مستند به **عایشه** آورده که شنیدم رسول خدا فرمود: من سرور اولین و آخرین‌ام. و علی بن ابیطالب سرور اوصیا می‌باشد. او برادر و وارث و جانشینم میان امتم است و ولایتش واجب می‌باشد. دوستدارنش، دوستان خدا و دشمنانش دشمنان خدایند. وی پیشوا و امام مسلمانان، مولای مؤمنان و پس از من امیرشان است.

راوی سعید بن جبیر از **عایشه** پرسید: پس به چه دلیل با او جنگیدی؟! **عایشه گریست** و گفت: به خدا فقط به سبب کینهٔ فامیلی!

هر خبر منسوب بدین شیخ (فقیه محمد بن جعفر مشهدی) از کتابش که پیشتر نام بردیم است. از آن جمله روایت ابوبکر بن مردویه[1] مستند به معاویه بن ثعلبه لیثی که به داود بن ابی عوف گفت: حدیثی برایت نگویم که آمیخته نشده؟ گفتم: بگو، گفت: **ابوذر** بیمار شد، علی علیه‌السلام را وصی قرار داد. برخی کسانی که به عیادتش رفتند، بدو گفتند: اگر عمر را وصی قرار می دادی، بهتر از وصیت به علی علیه‌السلام بود،

۱ـ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۳.

گفت: به خداکه به امیر مؤمنان وصیت کرده‌ام، هموکه به حق امیر مؤمنان است. به خدا که او بهاری است که دل بدو آرام می‌گیرد. اگر از شما جدا شود، دیگر مردمان کرهٔ زمین را نخواهید شناخت. راوی می‌گوید که به **ابوذر** گفتم: می‌دانیم محبوب‌ترین فرد نزد رسول خدا محبوب‌ترین نزد توست، پاسخ داد: آری، پرسیدیم: کدام یک از اصحاب محبوب‌ترین نزد توست؟ گفت: این پیرمرد مظلوم که حقّش غصب شده است، مقصودش علی بن ابیطالب بود.

ابوبکر بن مردویه به سند خویش از **اصبغ بن نباته** نقل کرده:[۱] وقتی زید بن صوحان در جنگ جمل زخمی شد، در همان حال که رمق و توانی داشت، علی علیه‌السلام به عیادتش آمد. امیر مؤمنان در همان حال جراحت بالای سرش ایستاد و فرمود: ای زید! خدا تو را بیامرزد! به خدا که کم زحمت اما پرفایده تو را شناختم، زید سر به سوی امام بلند کرد و عرض نمود؛ خدا شما را نیز بیامرزد که به خدا این گونه می‌شناسمت که عارف به خدا[۲] و دانا به آیاتش هستی. به خدا از سر نادانی همراهت جهاد نکردم بلکه شنیدم که **حذیفه بن یمان** گفت که شنیدم رسول خدا فرمود: علی امیر نیکوکاران و قاتل فاجران است. هر که یاریش کند، یاری می‌شود اما هر که او را ترک گوید، رها می‌گردد. بدانید که حق با او و دنباله‌رو اوست، پس بدو میل وگرایش کنید.

فقیه شافعی ابن مغازلی درکتاب «المناقب»[۳] حدیثی مستند به جابر بن عبدالله آورده که **پیامبر بازوی علی علیه‌السلام راگرفت** و فرمود: این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است. هر که یاریش کند، یاری می‌شود اما هر که ترکش کند، رها می‌شود، سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن. هر که در پی دانش است، از دروازه وارد شود.

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷. ۲ـ در منبع: عالِم به خدا.
۳ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۸۴، با تفاوت در بعضی واژگان.

نقل «اَنَس» خدمتگزار پیامبر

در حلیهٔ [الاولیاء] ابی نعیم و ولایت طبری آمده پیامبر به اَنس (خدمتگزار) فرمود آب وضو برایم بیاور، بعد راوی افزود که پیامبر دو رکعت نماز خواند و فرمود: ای اَنَس! از این در امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر پیشگامان والامقام و خاتم‌اوصیا وارد می شود. انس می‌گوید که دعا کردم: خدایا، او را مردی از انصار قرار بده! اما علی علیه‌السلام آمد و من آمدنش را کتمان کردم [و به رسول اللّٰه نگفتم] پیامبر پرسید: ای اَنَس! کیست؟ عرض کردم: علی، پس پیامبر با خوشحالی برخاست و او را در آغوش گرفت، سپس عرق صورتش را با عرق چهرهٔ خود پاک می‌کرد و عرق علی علیه‌السلام را بر صورتش می‌کشید. علی عرض کرد که‌ای فرستادهٔ خدا! دیدم کاری کردید که پیش‌تر برایم نکرده بودید! فرمود: چه مانعی دارد وقتی به جایم [و پس از وفاتم] بدهی‌هایم را می‌پردازی و سخنم را به گوش مردمان می‌رسانی و آنچه را اختلاف می‌کنند، روشن می‌نمایی!؟

این حدیث، نصّی جلی و روشن و بی‌نیاز از تأویل است که عبارتش روشنگر و جملاتش هدایتگر است و دلالتش التزامی نمی‌باشد [بلکه صریح و رُک است]. اگر مخالفان تعجب کنند، **تعجب از اینان است که این احادیث و مشابه آنها را می‌بینند اما با این حال او را چهارمین خلیفه قرار می‌دهند،** به رغم آنکه احادیث بیش از آن است که به شمار آید چون آنچه آوردم، قطره‌ای از دریاست تا این جُرعه نشانگر موج باشد.

بنا بر تقدیر درستی باورشان حال کسی که در زمان خلفای سه‌گانه مُرده، چگونه است که طبق نظر سُنیان، بر وی واجب نبوده به امامت علی علیه‌السلام معتقد گردد؟! حال آنکه امیر مؤمنان شایستهٔ این امر و از همان زمان که به این لقب نامیده شد، به گونهٔ مطلق لایق آن است، و در یک وقت و در زمانی واحد بدان مختص نگشته [بلکه در تمامی اوقات و زمان‌ها امیر مؤمنان] است. نمی‌توان این لقب را از ایشان گرفت چون از سوی خدای سبحان و تعالی صادر شده، هر که بخواهد این لقب را حتی برای مدتی از ایشان سلب کند، نیازمند دلیل است، حال آن که عذر و بهانه‌ای

وجود ندارد.

فایده: توصیف علی علیه‌السلام به امیر مؤمنان با وصفی عدمی است یا ثبوتی؛ اولی محال است چون نقیض بی توصیفی است، که وصفی سلبی می باشد، و می دانیم که نقیض سلب، ثبوت است. پس ثابت می‌شود توصیف امام به امیر مؤمنان وصفی ثبوتی است، و این صفتی یگانه مختص ایشان است، نه دیگری چون محال است یک صفت در دو محل و برای دو شخص باشد، ازاین‌رو واجب است امام را مختص امارت مؤمنان دانست و آن را در مورد ایشان و برای وی ثابت کرد، نه دیگری.

بت پرستی؟ هرگز!

جدم در «نخب [المناقب]» حدیثی مستند به ابان بن صلت آورده که **امام صادق** علیه‌السلام فرمود: امیر مؤمنان نامیده شد چون از امیران دانش است، بدین دلیل که عالمان از خوان دانشش بهره‌مند گشته و از سفرهٔ او ارتزاق و تغذیه کرده‌اند. مطلبی که در این فصل مجاهد بیان کرده مبنی بر این که علی علیه‌السلام پیش از همه اسلام آورد، بدین معنا نیست که امام پیرو دینی غیر اسلام بود مثلاً بت‌پرستید یا... سپس اسلام آورد، چون چنین پنداری دربارهٔ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام محال است و این دو مصداق اجابت دعای ابراهیم علیه‌السلام که در حدیث آمده، ایمان آوردن وی است. ایمان یعنی تصدیق وجود خدای تعالی: «برادران یوسف به **یعقوب** پدر گفتند که تو به ما ایمان نداری».[1] یعنی سخنمان را باور نخواهی کرد.

ایمان علی علیه‌السلام مقتضی بزرگداشت و گرامیداشت ایشان است و اینکه او را به پیامبران الحاق کنیم. خدا به نقل از ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: «من نخستین

۱ـ یوسف، ۱۷ «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ».

مسلمانم».[۱] و در جای دیگر: «در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم».[۲] و از زبان **موسی** علیه‌السلام می‌فرماید: «من نخستین مؤمنانم»[۳] چنان‌که دربارهٔ سرور آدمیان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «رسول ایمان آورد»[۴] یعنی تصدیق و باور کرد، و خدا دستور می‌دهد: «بگو من و پیروانم در برابر خدا و فرمان او تسلیم شده‌ایم»[۵] تسلیم شده‌ام یعنی قصد و نیتم در پرستش خدای تعالی را مخلصانه گردانده‌ام. خود را تسلیم کردن یعنی فرمان خدا را مخلصانه و با باور یکتاپرستی اجراکردن، که مراد از بعثت پیامبران و امامت علی علیه‌السلام همین است.

سید حمیری در آغاز قصیدهٔ رائیه سروده:[۶] «**ألا الحمدلله حمداً...**؛ شکر خدا را، سپاس بسیار که صاحب خصال ستوده و پروردگاری بخشنده است... و میان مردمان علی علیه‌السلام وصی پیامبر بود که در حضور خویش او را امیر مؤمنان خواند و در زندگی یار خاص او بود و وی را داماد خود کرد و به همنشینی برگزید».

خطیب منیج سروده:[۷] «**و مَن بالأمر...**؛ بر سلام دادن چه کسی فرشتگان آسمان با لقب امیر مؤمنان جمع گشته‌اند؟ و در آن جمع جبرئیل آشکارا به او سلام داد. این فضیلت به رغم ناخشنودی همهٔ بدخواهان است».

۱ـ انعام، ۱۶۳ «لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ».

۲ـ بقره، ۱۳۱ «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

۳ـ اعراف، ۱۴۳ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».

۴ـ بقره، ۲۸۵ «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

۵ـ آل عمران، ۲۰ «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».

۶ـ دیوان سید حمیری، ص ۲۱۰ و ۲۲۴.

۷ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۶۷ که اسم شاعر در آن «خطیب منیحن تکرار شده است.

فصل بیست و هفتم

پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه‌السلام؛ تو از منی و من از تو

پیامبر یکی بعد از دیگری به علی می‌فرمود: «تو از منی و من از تو» آن قدرکه این فرمایش بین امت، روشن و ظاهر و علنی و مشهورگشت و به ذکر احادیث شیعه در این باره نیازی نیست. احتجاج به حدیثی پذیرفته شده و دارای حجت، در استدلال بر ضد خصم والزام وی به پذیرش آن رساتر و مؤکدتر است از جمله احادیث سُنیان در این باره روایت بخاری در صحیح خویش، جلد چهارم از هشت جلدی در یک سوم آخرش در باب مناقب امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است که **عمر بن خطاب** گفته: در حالی رسول خدا وفات کرد که از علی علیه‌السلام راضی بود و بدو فرمود که تو از منی و من از تو.[1]

حدیث را نیز در جلد پنجم صحیح در آغاز جزوه چهارم آورده،[2] جلد دوم «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب علی بن ابیطالب از چند طریق آورده، از جمله ابی جناده از رسول اللّٰه که فرمود: علی از من است و من از علی می‌باشم. از طرف من دین خدا ابلاغ نمی‌شود جز از طریق خودم یا علی.

حدیث را فقیه شافعی ابن مغازلی در «مناقب» از چندین طریق آورده، از جمله

۱ـ صحیح بخاری، ج۵، ص ۲۲.
۲ـ همان، ص ۱۸۰.

مستند به محمدبن نباته بن ابی بُریده از پدرش که رسول اللّٰه فرمود: اما تو ای علی! خویشم و پدر فرزندانم، تو از من هستی و من از توأم.[۱]

از جمله روایات مستند به **عمران بن حصین** که رسول اللّٰه فرمود: از **علی** چه می‌خواهید؟! **از جان علی** چه می‌خواهید؟! **از علی چه** می‌خواهید؟ علی از من است و من از اویم. او پس از من ولیّ (سرپرست) هر مؤمن است.[۲] از دیگر روایات به نقل از ابن ابی بُریده از پدرش که پیامبر فرمود: ای بُریده! دشمن علی مباش[۳] زیرا علی از من است و من از اویم.[۴] نیز از حُبشی بن جُناده که رسول اللّٰه فرمود: علی از من است و من از علیّم و از طرف من دین خداگفته نمی‌شود مگر توسط خودم یا علی.[۵] این حدیث دقیقاً از حبشی از دو طریق دیگر آمده است. از روایات دیگر مستند به براء بن عازب که پیامبر به علی فرمود: تو از منی و من از تو.[۶]

تمامی این احدیث از ابن‌مغازلی شافعی بود. ابوسعید واعظ در کتاب «شرف‌النبی» آورده که پیامبر فرمود: ای علی! اگر نمی‌ترسیدم درباره‌ات سخنانی گویند که مسیحیان دربارهٔ مسیح گفتند، امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که اگر به جمعی از مسلمانان بر می‌خوردی، خاک کفشت را برگرفته، با اضافی آب وضویت شفا می‌جستند اما همین بس که از منی و من از توأم. از من ارث می‌بری و از تو ارث می‌برم.[۷]

از دیگر روایات به نقل از ابن مغازلی مستند به عمران بن حصین از طریقی دیگر که رسول اللّٰه فرمود: علی از من است و من از علیّم و او سرپرست (ولیّ) هر مؤمن پس از من است.[۸] از دیگر احادیث در «الجمع بین الصحاح الستة» رزین عبدری در

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۴.
۲ـ همان.
۳ـ در منبع: علی را ناسزا مگو.
۴ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۵.
۵ـ همان، ص ۲۲۷.
۶ـ همان، ص ۲۲۸.
۷ـ مناقب خوارزمی، در حدیثی بدین مضمون.
۸ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۴.

جلد دوم در مناقب علی بن ابیطالب که **عمر** گفت: رسول خدا وفات کرد درحالی‌که از علی راضی بود و بدو فرمود: تو از منی و من از توام.[۱] در همین باب نیز مستند به عمران بن حصین که رسول الله سپاهی فرستاد و علی علیه‌السلام را بر آن گماشت. وقتی غنیمت بُردند، از بین اسیران کنیزی سهمی علی علیه‌السلام شد، پس سپاهیان هم‌پیمان شدند به رسول الله بگویند. وقتی گفتند، از عیب‌جویان روی برگرداند، بعد درحالی‌که نشانه‌های خشم در چهره‌اش پیدا بود، بدانان روکرد و فرمود: از جان علی چه می‌خواهند!؟ علی از من و من از اویم.[۲]

جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام

در دنبالهٔ همین باب نیز به نقل از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از ابی جناده که رسول الله فرمود: علی از من است و من از اویم وکسی از طرف من دین خدا را ابلاغ نمی‌کند جز خود یا علی.[۳] از دیگر روایات به نقل از ابن مغازلی در کتاب المناقب مستند به جابر بن عبدالله: روزی رسول الله در عرفات بود و علی علیه‌السلام مقابلش که پیامبر بدو فرمود: ای علی! نزدیکم آی. جنس جسمت از جسم من است. من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم. من ریشه و تو تنهٔ آنی. حسن و حسین شاخه‌هایش‌اند. هر که به شاخه‌ای از آن بیاویزد، خدا وی را وارد بهشت می‌کند.[۴]

نیز مستند به ابن‌عباس [است] که رسول الله فرمود: علی از من است **مانند سر که از بدنم است.**[۵] این حدیث به طریق دیگر نیز روایت شده، از دیگر احادیث به نقل از خطیب خوارزمی مستند به علاء بن عبدالرحمان از پدرش عبد خیر از علی علیه‌السلام، به

۱ـ حدیث به نقل از صحیح بخاری گذشت.

۲ـ صحیح ترمذی، ج۵، ص ۶۳۲ و حدیث این‌جا خلاصه است.

۳ـ همان، ص ۶۳۶.

۴ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۹۰ و بدین مضمون در ص ۲۹۷.

۵ـ همان، ص ۹۲.

پیامبر خوشهٔ موز هدیه شد.[1] موز را پوست می‌کند و در دهانم می‌گذاشت. یکی از ایشان پرسید: ای رسول خدا! علی را دوست داری؟ فرمود: نمی دانی که علی از من و من از علیم.[2]

از دیگر روایات به نقل از **عبدالواحد آمدی تمیمی** در جلد سوم «جواهر الکلام فی الحکم و الاحکام» در آغاز حرف نداکه رسول اللّٰه به علی علیه‌السلام فرمود: تو از من و من از توأم. در «فضائل سمعانی» و «تاریخ خطیب» و «فردوس» دیلمی از براء و ابن عباس عبارت از وی است پیامبر فرمود که علی برایم مانند سر برای بدنم است.[3] در حدیث بُریده و براء آمده که جبرئیل گفت: و من از شمایم. در فردوس دیلمی از عمران بن حصین که پیامبر فرمود: علی از من و من از اویم. او پس از من ولیّ (سرپرست) هر مؤمن است.[4]

نفس پیغمبر

مانند این حدیث را **عمرو بن میمون** از ابن عباس نقل کرده، از دیگر روایات نقل‌های احمد بن حنبل است که احادیث بسیاری است، از جمله مستند به عبداللّٰه بن حیطب که رسول اللّٰه به **گروه ثقیف** وقتی خدمتش رسیدند فرمود: اسلام می‌آورید یا به سویتان مردی از خود. یا فرمود: مانند خودم را بفرستم که گردنتان را بزند و فرزندانتان را اسیر کند و اموالتان را مصادره نماید؟! **عمر گفت:** به خدا فقط آن روز دوست داشتم همان امیر باشم، ازاین‌رو خود را بالا می‌کشیدم بدان امید که بفرماید: این را می‌فرستم **اما رو به علی کرد** و دستش را گرفت و سپس دو بار فرمود: این همان مرد است.

حدیث را به نقل از **حبشی بن جناده سلولی** از دو طریق آورده که در یکی می‌گوید:

۱ـ در منبع «قنو» آمده یعنی خوشه خرما یا انگور یا موز.

۲ـ مناقب خوارزمی، ص ۶۴.　　۳ـ فردوس، ج ۳، ص ۶۲.

۴ـ همان، ص ۶۱.

پیامبر فرمود که علی از من است و من از اویم. از طرف من [کسی دین خدا را] ادا نمی‌کند جز خودم یا علی.[۱] از عمران بن حصین خبر گروه ثقیف آمده، در آن افزوده که پیامبر فرمود: علی از من و من از علیَم. او پس از من ولیّ (سرپرست) هر مؤمن است. از **ابن‌رافع** از پدرش از جدّش: وقتی علی علیه‌السلام در جنگ اُحد قهرمانان مشرکان را کشت، **جبرئیل** گفت که‌ای رسول الله این، برادری است، پیامبر فرمود که علی از من است و من از اویم. **جبرئیل** گفت: و من از شمایم. این حدیث از طریق دیگر نیز روایت شده است.

ایراد به غنیمت امام

از عبدالله بن بُریده از پدر[۲] که رسول الله دو سپاه را به یمن گسیل داشت. فرمانده یکی علی بن ابیطالب و دیگری خالد بن ولید بود و فرمود: وقتی به هم برخوردید، علی فرمانده کل سپاهیان است اما وقتی از هم جدا بودید، هر یک از شما فرمانده سپاه خویش است. راوی می‌گوید: به بنی‌زید از اهالی یمن برخوردیم، پس جنگیدیم و مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند. جنگجویان را کشتیم و فرزندانشان را اسیر کردیم. پس علی علیه‌السلام از زنان اسیر، زنی را برای خویش برگزید. بُریده می‌افزاید که خالد بن ولید مطلب را برای رسول الله نوشت و ایشان را از ماجرا آگاه کرد. وقتی خدمت پیامبر رسیدم، نامه را تقدیمش کردم، آن را خواند اما آثار خشم را در صورتش دیدم، عرض کردم: ای رسول خدا! اینجا به شما پناه می‌آورم. مرا همراه فرمانده فرستادی و فرمان دادی پیرویش کنم. طبق مأموریتم عمل کرده‌ام، **رسول الله** فرمود: دربارهٔ علی دچار تردید مشو! او از من است و من از اویم. وی پس از من ولی (سرپرست) شماست. در مورد علی دچار تردید مشو که او از من و من از اویم.[۳]

۱ـ مسند امام احمد، ج ۴، ص ۱۶۵.
۲ـ مسند امام حنبل، ج۵، ص ۳۵۶.
۳ـ این تکرار در منبع نیست.

این پنج حدیث در مسند احمد بن حنبل مستند به راویان مذکور آمده، در کتاب «مناقب» تألیف **ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه** این حدیث از چند طریق نقل شده، روایت بُریده افزونی دارد که پیامبر به بُریده فرمود: «ساکت باش زیادی به علی بدگمانی! به خدا در مورد مردی بدگمانی که پس از من به شما سزاوارتر از همگان است». باز آمده که بُریده به رسول اللّٰه عرض کرد: برایم طلب آمرزش کن، فرمود: تا علی بیاید، وقتی علی آمد، بُریده از ایشان خواست طلب آمرزش کند، پیامبر به علی فرمود: اگر برایش طلب بخشش می‌کنی، پس این کار را بکن، برایش طلب آمرزش کن!

افزوده سوم در حدیث این است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بُریده از بیعت با ابوبکر سر باز زد و از علی علیه السلام پیروی کرد به سبب سخنانی که از فرمودهٔ روشن پیامبر دربارهٔ ولایت پس از خود شنیده بود.

تفاوت: باگفته و روایات سُنیان آشکارگشت که مثال علی بن ابیطالب نسبت به رسول خدا مانند سر برای بدن است. ظهور مبالغه در این مَثَل بی‌نیاز از توضیح است چون هیچ عضوی مانند سر برای بدن مهم و حیاتی نیست. در فصل مباهله گذشت که **علی علیه السلام نَفس پیامبر است** و در فصل برادری گفتیم که در مراتب بسیاری همانند رسول خداست، همهٔ اینها مقتضی مشابهت و همانندی است.

«من = از» در فرمایش پیامبر به علی علیه السلام: «تو از منی و من از توأم» به معنی جنس است، نه معنی دیگر چون در این عبارت «مِن = از» بیانگر جنس است، نه معانی دیگر. «مِن = از» در زبان عربی به معنی ابتدای غایت،[1] تبعیض (جزء)،[2] زائد، نیز به معنی امر است مثل «مِن یا زید؛ این کار را بکن ای زید» چنان‌که به معنی «لام = مفعول لأجله = برای» است مانند فرمایش خدا: **«لا تقتلوا أولادکم مِن املاق؛** فرزندانتان را برای خاطر گرسنگی نکشید». در فرمایش پیامبر **«أنت منی و أنا منک؛**

۱ـ سافرتُ مِن قم: از قم سفرم را شروع کردم یعنی ابتدای غایت و هدفم قم بود.

۲ـ النظافة مِن الایمان، نظافت جزئیی از ایمان است.

تو از منی و من از تو» «مِن» نمی‌تواند برای ابتدای غایت باشد چون طرد و عکس متناقض می‌شوند [بدین معنا می‌گردد که ابتدا و آغاز تو از من بود و آغاز من از تو] چنان‌که «مِن» به معنی تبعیض = جزء نیست چون بدین معنا می‌شود که تو جزئی از من و من جزئی از توأم! «مِن» زائد هم نیست زیرا بدین معنا می‌گردد که یکی عین دیگری است [چون در این صورت که «مِن» را زائد بدانیم، معنا چنین می‌شود: تو منی، من توأم]. وقتی بطلان پنج قِسم آشکار گشت، فقط جنسیت می‌ماند [پس حدیث یعنی تو از جنس منی و من از جنس توأم].

اگر فقط می‌فرمود: «علی از من است» احتمال معانی دیگر و تأویل بود اما وقتی اضافه فرمود: «و من از اویم» بر عظمت حال و وضع امام دلالت دارد، یعنی که همجنس پیامبر است. کسی که در جنس همانند و مشابه خیر البشر (رسول خدا) باشد، پیروی از او واجب و اقتدا بدو لازم است. اینکه امام همانند و همجنس پیامبر است، دلیل بر این است که از تمامی خلائق، امام به تصاحب مقام پیامبر اولی و مقدّمه است.

فرمایش رسول خدا در این احادیث «از طرف من [کسی دین خدا را] ادا نمی‌کند جز خودم یا **علی**» نیز: «او پس از من ولیّ (سرپرست) هر مؤمن است» دو درجه و مقام‌اند که بر شایستگی علی علیه‌السلام برای امامت پس از رسول اللّٰه دلالت دارند چون پس از وفات پیامبر فقط امام معصوم واجب‌الطاعة دین خدا را ابلاغ می‌کند تا یقین و اطمینان حاصل شود دین به گونهٔ درست ادا شده، چنان‌که پس از پیامبر فقط امامی که شایستهٔ ولایت است، سرپرست (ولی) مؤمنان است. ولایت ایشان در چندین جا ثابت شد.

فصل بیست و هشتم

معنی آیه «هنگامی که درباره فرزند مریم...»

«وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ»

خدا می‌فرماید: «هنگامی که درباره فرزند مریم مَثَلی زده شد، ناگهان قوم تو به خاطر آن داد و فریاد راه انداختند وگفتند که آیا خدایان ما بهترند یا مسیح؟!»[1]

سبب نزول آیه آن است که پیامبر به پسرعمویش **امیر مؤمنان** علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:[2] «اگر نمی‌ترسیدم درباره‌ات سخنانی گویند که **مسیحیان** درباره مسیح گفتند، امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که اگر به جمعی از مسلمانان بر می‌خوردی، خاک کفشت را برگرفته، با اضافی آب وضویت شفا می‌جستند اما همین بس که از منی و من از توأم».

داستان حارث بن عمرو

حارث‌بن عمرو فهری به جمعی از یارانش گفت: محمد برای پسرعمویش مَثَلی جز عیسی بن مریم نیافت. نزدیک بود وی را پس از خود پیامبر قرار بدهد. به خدا بُتی که می‌پرستیدیم، از وی بهتر است! پس خدا آن آیه را تا اینجا نازل فرمود: «**مسیح**

۱ـ زخرف، ۵۷ «**وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ**».

۲ـ کافی، ج۸، ص ۵۷؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۱۵۳.

سبب آگاهی بر روز قیامت است (زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است».[۱]

پیامبر به حارث فرمود: از خدا بترس و از سخنی که گفتی و دشمنی با علی علیه‌السلام توبه کن. عرض کرد: اگر تو رسول خدایی و علی پس از تو وصی است و **فاطمه** دخترت سرور زنان جهانیان و حسن و حسین سرور جوانان بهشتند و **حمزه** عمویت سیدالشهداء و **جعفر طیّار** پسرعمویت همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند و آبدهی به حاجیان برای عباس [عمویت] است، پس برای دیگر قریشیان، زادگان پدرت چه باقی گذاشتی؟! رسول الله پاسخ داد: وای بر تو ای حارث! من این کارها را در حق فرزندان **عبدالمطلب** نکردم بلکه خدا کرد، حارث گفت: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ بر ما فرود آر یا عذابی دردناک برای ما بفرست،[۲] خدا این آیه را نازل فرمود: «ای پیامبر! تا تو در میان آنان هستی، خدا آنان را مجازات نخواهد کرد».[۳] **رسول‌الله** حارث را خواست و فرمود: توبه کن یا از میان ما برو، عرض کرد: دلم رضا نمی دهد توبه بکنم، پس از نزد شما می‌روم! آنگاه سوار مرکبش شد. وقتی به صحرا رسید، خدا از آسمان پرندگانی برای عذابش فرستاد که در منقار سنگریزه به اندازهٔ عدس داشتند که بر سرش فرود آمده، از پشتش روی زمین ریخت و پایش را شکافت. خدا آیه نازل کرد: «تقاضاکننده‌ای درخواست عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است [که ولایت علی را قبول ندارند]...»[۴] **ابوبصیر** از امام صادق[علیه‌السلام] نقل می‌کند: آیه را با چنین تأویلی جبرئیل فرود آورد.[۵]

۱ـ زخرف، ۶۱ «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيم».

۲ـ انفال، ۳۲ «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيم».

۳ـ انفال، ۳۳ «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُون».

۴ـ معارج، ۱ ـ ۲ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿۱﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ».

۵ـ تفسیر برهان، ج۴، ص ۳۸۱.

علی علیه‌السلام مثال عیسی علیه‌السلام

احمد بن حنبل حدیثی مستند به علی علیه‌السلام آورده که رسول الله فرمود: **ای علی!** تو مثال عیسایی. یهود با وی آن قدر دشمن بودند که به مادرش بهتان زدند اما مسحیان آن قدر دوستش داشتند که وی را تا جایگاهی (الوهیت) بالا بردند که در شأنش نبود،[۱] **علی** علیه‌السلام فرمود: دو دسته درباره‌ام هلاک می‌شوند: دوستدار افراطی که درباره‌ام مطالبی می‌گویند که در من وجود ندارد، و دشمنی که کینه‌اش باعث می‌شود به من بهتان بزند. فرمایش پیامبر (به مادر عیسی بهتان زدند) یعنی به عیسی علیه‌السلام زنازاده گفتند!

از علی علیه‌السلام نقل است که مرا رسول خدا خواست و فرمود: **تو مثال عیسایی.** یهود آن قدر با وی دشمن بودند که به مادرش بهتان زدند اما **مسیحیان** آنقدر او را دوست داشتند که وی را تا جایگاهی بالا بردند که حقّش نبود. بدانید درباره‌ام دو دسته هلاک می‌گردند: دوستدار افراطی متعصب که درباره‌ام مطالبی می‌گوید که در وجودم نیست، و دشمنی که کینه‌اش سبب می‌شود به من بهتان بزند. بدانید که من پیامبر نیستم و به من وحی نمی‌شود بلکه به کتاب خدا و سنت پیامبرش تا آنجا که بتوانم، عمل می‌کنم. دربارهٔ طاعت خدا هر چه به شما فرمان بدهم، بر شما پیرویم واجب است چه دوست بدارید و چه بدتان آید.[۲]

از علی علیه‌السلام نقل است که فرمود: مثالم در این امت **مانند عیسی بن مریم** است. طایفه‌ای آن‌قدر او را دوست دارند که در دوستی‌اش زیاده‌روی کرده، هلاک می‌گردند، و برخی آن قدر با وی دشمن‌اند که در عداوتش افراط کرده، تباه می‌شوند.[۳] **از علی** علیه‌السلام روایت است که دو کس درباره‌ام هلاک شدند: دوستدار افراطی غلوکننده، و دشمن تندرو دروغزن.[۴] در مسند امام احمد به نقل از امام علی آمده: دو کس درباره‌ام هلاک شدند: **دوستدار افراطی غلوکننده، و دشمن دروغزن.** در

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۶۰.
۲ـ همان.
۳ـ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۱۷.
۴ـ تفسیر فرات کوفی، ص ۱۵۱.

حدیث دیگر علی علیه‌السلام فرموده: خدایا، هر دوستدار غلوکننده دربارهٔ ما، و هر دشمن دروغزن را لعن کن! در حدیث دیگر: دوکس درباره‌ام هلاک گشتند: دوستدار افراطی و دشمن افترازن. در حدیثی دیگر: قومی آن قدر مرا دوست دارند که بدین سبب وارد آتش می‌شوند اما قومی آن قدر با من دشمن‌اند که بدین خاطر وارد آتش می‌گردند.

این روایات را احمدبن حنبل در مسندش از طریق گوناگونی از علی علیه‌السلام نقل کرده، فقیه شافعی علی بن مغازلی درکتاب مناقب حدیثی مرفوع از امام علی آورده که رسول خدا فرمود: **ای علی!** خدا تو را مثال عیسی علیه‌السلام قرار داد. یهود با وی دشمن بوده، آن قدر که به مادرش بهتان زدند، برعکس مسیحیان دوستش داشته آن قدر که درباره‌اش ادعایی کردند (الوهیت) که حقش نبود. بدانید در مورد محبتم هلاک می‌شوند، یکی که افراط می‌کند و مطالبی می‌گوید که در من نیست، دیگری دشمنی که به سبب نادانیش افترا می‌زند و از من کینه دارد و بهتان می‌زند. بدانید من نه پیامبرم و نه به من وحی می‌شود بلکه تا آنجا که می‌توانم، به کتاب خدا عمل می‌کنم، پس هر چه دربارهٔ طاعت خدا به شما فرمان بدهم، بر شما و غیر شما واجب است بپذیرید، دوست بدارید یا بدتان بیاید.

عبدالواحد آمدی تمیمی در جلد سوم «جواهرالکلام فی الحکم و الاحکام» در حرف یاء ندا از رسول الله این حدیث را آورده: در دو مورد همانند عیسایی، یهود با وی دشمن بودند آن‌قدر که به مادرش بهتان زدند. مسیحیان دوستش داشتند آن قدر که او را به جایگاهی بردند که حقش نبود.

احمد بن عبد ربّه در کتاب «عقدالفرید» در فضائل علی بن ابیطالب به نقل از شعبی آورده: مثال علی در این امت مانند مسیح بن مریم در بنی‌اسرائیل است که قومی وی را دوست داشته، دوستیشان منجر به کفرگویی دربارهٔ امام‌گشت اما قومی

با او دشمن بوده، در دشمنی‌اش گرفتار کفر شدند.[۱]

تفاوت: روشن است ویژگی‌های بارز و معجزات غالب و نشان‌های روشنگر امام مثل کندن درِ خیبر [که در فصل پانزدهم بیان شد] وکندن صخره (که در فصل هشتم گذشت) و پیشگویی از غیب (که قسمتی از آنها در مقدمه کتاب گفته شد) به شرف کمال رسیده، آن‌قدر که امر امام بر بسیاری از خردمندان مشتبه شده، معتقد گشتند او آفرینندهٔ زمین و آسمان و آفریدگار مردگان و زندگان است چنان‌که دربارهٔ عیسی علیه‌السلام کار بدان‌جا رسید که آیا وی معبود است یا عبد؟!

شاید خدا از آن رو که از قبل می‌دانست چه حال و وضعی برای علی علیه‌السلام پیش می‌آید (چقدر دشمنان و مخالفان امام فراوان می‌گردند یا از طرف دیگر چقدر درباره‌اش مبالغه کرده، او را برابر خدا خواهند دانست درحالی‌که چنین نیست) او را در خلعت‌هایی از نور و در اوج و بلندای روشنی آراست، در نتیجه به حدی رسید که حجت بالغهٔ خدایِ سبحان و تعالی بر خلائق گشت تا عذری نداشته باشند که بدان بهانه ولایت ولیّ‌اش را نپذیرند.

غالیان و دشمنان

حضرت در فرمایش خود مردم را [در ارتباط با خود] **سه دسته** کرده است:

۱) قومی که در دوستی‌اش زیاده‌روی کرده، هلاک گشته‌اند. اینان **نُصَیریه‌اند** که معتقدند او خداست. زنده می‌کند و می‌میراند. رزق می‌دهد یا نمی‌خواهد بدهد. از آن رو این پندار را دارند، چون کارهای خارق‌العاده امام را دیدند که خدا برای پیامبران و جانشینان پیامبرانش انجام می‌دهد تا بدین وسیله صدق ادعایشان در نبوت و خلافت را ثابت نماید. این غالیان چون وظیفهٔ دقت‌نظر در دلیل را وانهادند، هلاک گشتند و آفریدگار را مشابه آفریده دانسته و رب را با مربوب اشتباه گرفتند!

۱ـ عقدالفرید، ج ۴، ص ۳۱۲.

۲) قومی که در دشمنی زیاده‌روی کرده، مخالفت را نصب‌العین خود نموده، با امام جنگیده و از مقامی که خدا به ایشان عطا فرموده، جلوگیری کرده‌اند، به رغم اینکه در آیات قرآن بدان آگاهی داده، رسول خدا در جاهایی که به سبب کثرت به شمار نمی‌آید، بدان تصریح نموده است. اینان در دشمنی افراط کرده، تا آنجا که توانسته‌اند نصوصی را کتمان نموده، مردم را تهدید کرده‌اند مبادا مناقب و فضیلت‌های امام را منتشر نمایند، چنان‌که بر فراز منبرها امام را ناسزا گفته، [در جریان حمله به خانه] امام را ریسمان برگردن دستگیر کرده، در حدیث دیگر آمده که برگردن امام ریسمانی سیاه افکندند! چنان‌که شتر را می‌کِشند، امام را کشیده. **خانه‌اش را آتش زده، خون ذریهٔ پاکش را ریختند!**

۳) قومی که بین این دو دسته، میانه‌رو بوده، علی علیه‌السلام را امام قرار داده، بیش از آنچه خدا برایش قرار داده و فرموده بود، فراتر نرفتند. روشن است که اشخاص آگاه امت که قدرت تشخیص داشته باشند، اندک‌اند، **درحالی‌که کوردلان بسیارند،** که اغلب افراد امت چنین حال می‌گذراندند! آیا نمی‌بینید قوم موسی علیه‌السلام وقتی از دریا بیرون آمدند شاهد نشانه و آیت بزرگ الهی بودند، اما به قومی برخوردند که بت‌هایشان را می‌پرستیدند، به موسی گفتند: چنان‌که اینان معبود دارند، برای ما نیز معبودی بُتی قرار بده، حضرت فرمود: شما قومی نادانید!

حال **شگفت‌آور نیست حال امت پس از وفات پیامبر دگرگون شود و دربارهٔ جانشینش اختلاف‌نظر کند.** روشن است که احدی از امت دربارهٔ **ابوبکر** نگفته که او خدایی می‌باشد که زنده می‌کند یا می‌میراند، گذشته از اینکه عده‌ای حتی به خلافتش اعتقاد ندارند و بعضی می‌گویند خلیفه بوده است. اما تمامی امت **امامت علی** علیه‌السلام را قبول دارند، گرچه برخی ایشان را چهارمین خلیفه قرار بدهند، گو اینکه بعضی ایشان را اولین خلیفهٔ بلافصل می‌دانند، پس در این حال **اختلاف دربارهٔ علی** علیه‌السلام **بین الوهیت و امامت است** حال آنکه اختلاف **دربارهٔ ابوبکر این است که آیا خلیفهٔ بر حق می‌باشد یا نه؟!** این تفاوتی سترگ و فاصله‌ای عمیق بین امام و ابوبکر است که به اوج

غایت خود رسیده ، نهایت فرق را دارد! اختلاف معانی آن موجب تفاوت بسیار گشته، از آن رو که فرق معنا هست، اوج تضادش آشکار گشته، نزدیکی آنها به هم ناممکن است و قریب نمی‌شوند.

چه نیک سرود شاعر:[۱] «**تباً لناصبة الامام...**؛ مرگ بر مخالفان امام که در گمراهی گرفتار دوگانگی بلکه سرگشتگی شدند. ابوبکر عتیق را با حیدر مقایسه کردند. دیدگانشان بدانچه گفتند، کور باد! چقدر بین تردید در امامتش با آنکه به خدایی او قائل شد، تفاوت است!»

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۳۳۹.

فصل بیست و نهم

مِهر به خویشان

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»

خدا فرمود: «ای پیامبر! بگو که هیچ پاداشی از شما بر رسالتم نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل‌بیت)».[1]

نزدیکان یعنی علی بن ابیطالب و فاطمه و پسرانشان علیهم‌السلام. **احمدبن حنبل** در مسندش حدیثی مرفوع از ابن عباس آورده که وقتی آیه نازل شد، پرسیدند: ای فرستادهٔ خدا! نزدیکانت که بر ما دوستی‌شان واجب شده چه کسانی‌اند؟ فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان.[2]

مسلم در صحیح‌اش در آغاز جلد پنجم در حد دو جزوهٔ آن در تفسیر آیه نوشته که از ابن عباس دربارهٔ آیه پرسیدند که **ابن جبیر** نوشته: مقصود خویشان آل محمداند.[3] **بخاری** در جلد ششم در حد دو و نیم جزوه به نقل از ابن‌جبیر همین تفسیر را دقیقاً

۱ـ شوری، ۲۳ «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ».

۲ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳ـ سنن ابی داود، ج ۵، ص ۳۷۷.

آورده است.[1] **ثعلبی** در تفسیرش از این آیه می‌نویسد که وقتی نازل شد، پرسیدند که ای رسول خدا! خویشاوندانت که بر ما دوستی‌شان واجب شده، چه کسانی‌اند؟ فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان علیهم‌السلام.

ثعلبی در تفسیر آیه «حق نزدیکان را بپرداز»[2] می‌نویسد که مقصود از آن، نزدیکان رسول خدایند. سدی از دیلمی: **علی بن حسین** [امام سجاد علیه‌السلام] از مردی اهل شام پرسید: قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا در سورهٔ بنی‌اسرائیل (اسرا) خوانده‌ای: «حق نزدیکان را بپرداز؟» مرد شامی پرسید: شمایید نزدیکانی که خدا فرمان داده حقشان پرداخت شود؟ فرمود: آری.

خویشی نَسَبی و حُکمی

قرابت (خویشی نزدیک) دو نوع است: نسبی و حُکمی که هر دو در **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام جمع‌اند، اما نسبی که معلوم است و پوشیده نمی‌باشد به ویژه که وی نخستین زادهٔ دو هاشمی (از طرف پدر و مادر) است و اما حکمی، چون امتیازاتی دارد که برای کسی جز امام وجود ندارد مانند برادری با پیامبر، داماد او بودن، تربیت زیر نظر پیامبر و همجوار بودن چون خانهٔ امام علیه‌السلام وسط خانه‌های رسول الله در مسجد بود، نیز وجود دو پسرش (نوه‌های رسول الله) و داستان ابلاغ سورهٔ برائت (توبه = نهمین سوره قرآن) و ماجرای غدیر خم، عشیره (حدیث‌دار) اعطای پرچم بدو در جنگ خیبر، قائم‌مقامی هنگام جنگ تبوک و... قرابت حُکمی بر نهایت اختصاص و ویژگی امام دلالت دارد.

از شواهدی که دلالت دارد قرابت امام محکم‌ترین نوع خویشاوندی به رسول خداست، این است که امام وارث پیامبر بود و اسلحه و جنگ‌افزار و دارایی‌اش به امام رسید، از جمله عمامه حضرت (سحاب) و استرش (شهبا). خدا به پیامبر

۱ـ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۶۲.

۲ـ اسراء، ۲۶ «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً».

دستور داد از بندگان پاداشی بر رسالت نخواهد جز دوست داشتن نزدیکانش ولاغیر پس دوستی با نزدیکانش پاداش رسالتش بین پروردگار و خلایق است. هر مسلمانی می داند حضرت محمد ﷺ چه فداکاری‌هایی کرد از جمله: از جان گذشتگی، پابرجا کردن دین با جانفشانی بی دریغ، رساندن و تبلیغ اسلام به شیوه سعادت‌بخش، انذار به گونهٔ نیکو، مجاهدت به سبک ستودنی، تدبیر لطیف با اخلاق مهربان و سترگش در اطاعت از پرودگار و نجات بندگان از آتش جهنم چنان‌که خدا فرمود: «بر لبهٔ حفره‌ای از آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد».[۱]

پیامبر ﷺ معنی قرابت (نزدیکان) را وانهاده، آن را روشن کرده‌اند، بدان اشاره نموده، نام‌های برخی خویشان را تعیین فرمود، چنان‌که در روایات قوم گذشت یعنی تعیین علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و پسرانشان. قرآن مجمل نازل شد اما پیامبر امینی که از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، آن را تفسیر کرده، باید از تفسیرش پیروی نموده و بدان اعتماد کرد. اما گفتهٔ ابن‌جبیر در حدیث (نزدیکان: آل محمد اند) مراد از **آل محمد، خانوادهٔ حضرت‌اند که عبارتند از علی، فاطمه و پسرانشان** به دلیل مطالبی که در فصل نخست گذشت چون اصل ریشهٔ آل، اهل است که هاء به همزه تبدیل شده، أءل گردیده، همزه به الف تبدیل شده (چون ساکن است و ماقبلش مفتوح می‌باشد) ازاین‌رو وقتی آل تصغیر شود، به اصلش بر می‌گردد و «اُهَیل» می‌گویند.

اما فرمایش خدا (**الا المودة فی القربی**، مگر دوستی نزدیکان) گفته شده «الا» در آیه به معنی غیر = جز و مگر است و ارادهٔ گرامیداشت و بزرگداشت نزدیکان علیهم السلام شده **چنان‌که شاعر می‌گوید:**[۲] «**لا عیب فهیم غیر أنّ سیوفهم...**؛ آنان عیبی ندارند جز اینکه شمشیرهایشان...» قصد شاعر مبالغه در ستایش است. از دیگر شواهد بر

۱ـ آل‌عمران، ۱۰۳ «**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**».
۲ـ نابغه ذبیانی، در دیوانش، ص ۴۴.

قرابت اهل‌بیت آن است که شافعی (امام شافعی‌های سنی) فتوا می‌دهد: به اهل‌بیت به دلیل قرابت، از غنایم جنگی سهم می‌دهند، چه نیاز داشته و چه بی‌نیاز باشند. ظاهر قرآن مجید نیز بر همین معنا دلالت دارد اما ابوحنیفه (رهبر حنفی‌های سنی) فتوا می‌دهد: در صورتی به اهل‌بیت غنیمت می‌دهند که نیاز داشته باشند و نه فقط به سبب قرابت مانند فتوای شیعیان، پس آشکار گشت که قرابت و نزدیکی علی علیه‌السلام به رسول الله از هر قرابتی محکم‌تر و نزدیک‌تر است.

اگر ابوبکر برای کسانی که در سقیفه بودند، به قرابت (نزدیکی به رسول خدا) احتجاج کرد و آن را بهانهٔ پیوند با خلافت قرار داد، به رغم آنکه فامیل دور پیامبر بود (چون قریشی بود و بدین بهانه توسل جُست) و فقط بدین بهانه خلافت برایش ثابت گشت، حال بنا بر همین تقدیر (قریشی بودن) خلافت امام علی باید ثابت بشود و خلافت ابوبکر باطل گردد چون بهانه‌ای که بدان ابوبکر تقرّب و توسل جست و دلیلی دیگر نیاورد و نداشت، **علی بن ابیطالب** به طور تمام و کمال دارا می‌باشد، نه فردی دیگر! پس دوستی امام و علاقه به همسر گرامی‌اش **زهرای بتول** و پسرانش واجب می‌گردد، چان که به دلیل همین قرابت و نزدیکیِ تنگاتنگ، خلافت امام و نه دیگر کسان واجب می‌شود.

علی علیه‌السلام دربارهٔ خویش‌اش با پیامبر سروده: «**مَن جدّه جدّی...**؛ همو که جدّش، جدّم و عمویش، عمویم و جزء خانواده‌اش مادرم و دخترش خانواده‌ام بود... محمد نبی برادر و همسنگم، **حمزه سید الشهداء** عمویم، دختر محمد، خانواده و عروسم است که گوشت و خونمان به هم آمیخته است. نیز **دو نوهٔ احمد، فرزندان من از زهرایند.** کدام یک از شما بهره‌اش مانند سهم من است؟!»

فصل سی‌ام

ولایت و حزب علی علیه‌السلام پیروز است

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

خدا می‌فرماید: «کسانی که ولایت خدا و پیامبرش و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند چراکه حزب و جمعیت خدا پیروز است».[1]

این آیه در بیان ولایت علی علیه‌السلام نازل شد چون مقصود از «افراد با ایمان» امام است. جدم در کتاب نخب حدیثی مستند به **امام باقر**[علیه‌السلام] آورده که آیه مذکور دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شد.[2] در فصل ۲۶ به‌طورکلی وگذرا گفتیم که هرکجا در قرآن تعبیر **«یا ایها الذین آمنوا!»** آمده، مقصود علی بن ابیطالب است و ایشان لُبّ و لباب آن، شریف و سرآمد و امیر مؤمنان است. در اسباب النزول واحدی در تفسیر آیه «هرکه خدا و رسولش وکسانی راکه ایمان آوردند، دوست دارد» آمده که مقصود علی علیه‌السلام است، چنان‌که حزب الله یعنی پیرو خدا و رسول و ولیّ‌اش که پیروز و ظفرمندند و بر تمامی بندگان والایند.[3] درکتاب کافی به نقل از محمدبن فضیل از

۱ـ مائده، ۵۶ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

۲ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۳ـ در اسباب النزول واحدی نیافتیم. ظاهراً جزء حذفی‌هایی است که پژوهشگران نتوانسته‌اند اثباتش کنند.

ابوالحسن علیه السلام آمده: **«ولایت علی علیه السلام در تمامی صُحُف پیامبران نوشته شده، خدا هر رسولی برانگیزاند، نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام را بدو می‌فرماید».**[۱]

نویسنده «شرح الأخبار» می‌نویسد که ابوجعفر [امام باقر] علیه السلام در مورد فرمایش خدا: «ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به این آیین وصیت کردند و هر کدام به فرزندان خویش در واپسین لحظات عمر گفتند: فرزندان! خدا این آیین پاک را برای شما برگزیده و شما جز به آیین اسلام (تسلیم در برابر خدا) از دنیا نروید»[۲] نیز جدّم در «نخب [المناقب]» حدیثی مستند به **امام صادق** علیه السلام آورده که: وقتی جبرئیل پیامبر را سوار بر بُراق به آسمان‌ها بُرد، ساکنان هر آسمان از رسول اللّٰه شگفت‌زده می‌شدند. **جبرئیل** در هر آسمان کلمه کلمه اذان می‌گفت و **ساکنان هر آسمان** به ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و برتری پیروان این دو اقرار می‌کردند.

نیز در «نخب [المناقب]» حدیثی مستند به **حذیفه بن یمان**[۳] از پیامبر آمده که ضمن حدیث می‌فرماید: خدا پنج کا را بر خلایق واجب کرد، که چهار تا را انجام داده، اما یکی را وانهادند. در این باره پرسیدند، فرمود: نماز، زکات، حج، و روزه. پرسیدند: آن یکی که ترک کردند، کدام است؟ فرمود: **ولایت علی بن ابیطالب**. پرسیدند: آیا توسط خدا واجب گشته؟ فرمود: آری، خدا فرمود: «چه کسی ستمکارتر از فردی است که بر خدا دروغ ببندد؟»![۴]

مهلبی شاعر در این باره سروده: «**فرض الولایة للوصی**...؛ وجوب ولایت وصی فراتر از همه واجبات است و عذر در آن برای مسافر و بیمار پذیرفته نیست».

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲ـ بقره، ۱۳۲ «**وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**».

۳ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۲۰؛ کافی، ج ۱، ص ۱۸.

۴ـ انعام، ۲۱ «**وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ**».

ولایت امام علی

محمدبن اسحاق، شعبی، اعمش، سعید بن جبیر، ابن عباس، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی، نطنزی وگروه اهل‌بیت علیهم‌السلام دربارهٔ آیه: «آنان را نگه دارید که باید بازپرسی بشوند»[۱] فرموده‌اند: از ولایت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و دوستی اهل‌بیت علیهم‌السلام بازپرسی می‌شوند.[۲] در «حلیة الاولیاء» و «فضائل احمد» و «خصائص طبری» به نقل از **زید بن ارقم** از پیامبر آمده: هرکه دوست دارد همانند من زندگی کند، همانند من بمیرد، در بهشتی جاودانی که پروردگارم به من وعده داده و درختانش را با دست خویش کاشته، ساکن شود، باید **علی بن ابیطالب** را دوست بدارد چون او از راه هدایت شما را به در نمی‌برد و درگمراهی وارد نمی‌کند.

جدم در «نخب» حدیثی مستند به ابن عباس و ابوهریره از رسول خدا آورده: هر که شادمان می‌شود همچون من زندگی کند، همانند من بمیرد، وارد بهشتی شود که منزل من است و آن را پروردگارم کاشته، سپس بدان فرموده: باش، پس به وجود آمده، **علی بن ابیطالب** را به عنوان ولیّ (سرپرست) بپذیرد، نیز دیگر فرزند وصی او را که اینان عترتم هستند و از سرشتم آفریده شده‌اند.

باز جدم در «نخب [الناقب]» حدیثی مستند به عبدالله بن موسی آورده: دو مرد در امامت مشاجره کرده، راضی گشتند نزد «شریک بن عبدالله» برای داوری بروند. نزد وی آمده، شریک گفت: اعمش از شقیق از سَلمه از حذیفه بن یمان از رسول الله این حدیث را نقل کردند: «خدا علی را به صورت شاخه‌ای از نور آفرید. هر که بدان بیاویزد، اهل بهشت خواهد بود» مرد متخاصم حدیث را مبالغه‌آمیز دانسته وگفت: این حدیث را نشنیده‌ایم، باید نزد ابن دراج بروی. پیش او رفته، داستان را بازگو کرده، گفت: از این حدیث تعجب نکنید. اعمش از ابوهریره عبدی از ابوسعید خدری از رسول الله این حدیث را نقل کرده‌اند:

۱ـ صافات، ۲۴ «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ».

۲ـ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ینابیع الموده، ص ۲۳۱.

«خدا شاخه‌ای از نور آفرید و آن را درون عرش آویخت و دست کسی بدان نمی‌رسد مگر علی و پیروانش که او را دوست داشته باشند». باز مرد مخالف گفت: این هم مثل روایت اوّلی است. نزد وکیع می‌رویم. پیش وی رفته و داستان را برایش گفتند. وکیع گفت: آیا از این حدیث تعجب می‌کنید؟! اعمش از ابی‌صالح از ابوسعید خدری از رسول اللّٰه این حدیث را نقل کرده‌اند: «به ارکان عرش دست کسی نمی‌رسد مگر علی و هر پیروانش که او را دوست داشته باشد». در این هنگام مرد متخاصم ولایت علی علیه‌السلام را پذیرفت.

مِهر علی علیه‌السلام برات رهایی از آتش

از جمله احادیث در این باره روایت ابن شیرویه دیلمی درکتابش (الفردوس) در قافیهٔ واو به نقل از ابوسعید خدری از پیامبر در تفسیر آیه «آنان را نگه دارید تا بازپرسی بشوند» است که یعنی: از **ولایت علی بن ابیطالب** پرسیده می‌شوند. در «تاریخ خطیب» آمده: مستند به ابن‌عباس این حدیث نقل شده که از رسول اللّٰه پرسیدم: جواز (گذرنامهٔ) عبور از آتش جهنم وجود دارد؟ فرمود: آری، پرسیدم: چیست؟ فرمود: دوستی علی بن ابیطالب.[1]

احمد بن حنبل در مسندش به نقل از سدی از ابوصالح آورده که وقتی هنگام درگذشت عبداللّٰه ابن عباس شد، دعا کرد: خدایا، به ولایت علی بن ابیطالب به سویت تقرّب می‌جویم.

در تفسیر ثعلبی و «اربعین» خطیب به استناد **ابن مسعود** از پیامبر نقل شده: وقتی به معراج به آسمان رفتم، همراه جبرئیل به آسمان چهارم رسیدم و کاخی از یاقوت سرخ دیدم. جبرئیل گفت: این بیت معمور است. پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین خدا آن را خلق کرده، ای محمد! برخیز و در آن نماز بگزار، خدا

۱ـ تاریخ بغداد، ج۳، ص ۱۶۱.

پیامبران را در آن گرد آورده بود. برایشان نماز گزاردم. وقتی سلام نماز را دادم، فرشته‌ای از نزد خدا آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: از رسولان بپرس پیش از تو برای ابلاغ چه فرستاده شدند، پرسیدم، گفتند: «ابلاغ ولایت تو و **ولایت علی بن ابیطالب**»[1] جدم در «نخب» آورده که آنان نود پیامبر بودند از جمله موسی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام.

ابونعیم محدّث در کتابش که برگرفته از کتاب الاستیعاب است، در تفسیر آیه: **«وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...»** «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس...»[2] می‌نویسد: پیامبر فرمود: شبی که معراج رفتم، خدا من و پیامبران را گرد آورد، سپس فرمود: ای محمد! از اینان بپرس برای ابلاغ چه مبعوث گشتند؟ گفتند: برای گواهی به لااله‌الاالله و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب مبعوث گشتیم.

از روایات مربوطه نقل فقیه شافعی ابن مغازلی درکتابش از چند طریق مستند به پیامبر با عباراتی مشابه است که پیامبر فرمود: وقتی روز قیامت شود و پل صراط بر پرتگاه جهنم نصب گردد، از آن کسی نمی‌تواند عبور کند مگر آنکه تأییدیهٔ دوستی و ولایت علی بن ابیطالب را داشته باشد.[3] این حدیث را گروهی از علما نقل کرده با این فرق که برخی چنین روایت نموده‌اند: **از پل صراط کسی نمی‌تواند عبور کند مگر آنکه تأییدیهٔ ولایت علی بن ابیطالب را داشته باشد.** از دیگر روایات مربوطه نقل کتاب کلینی از ابوبصیر در مورد این آیه است: «هر کس اطاعت خدا و رسولش کند (در مورد ولایت علی بن ابیطالب) به رستگاری و پیروزی بزرگی دست یافته است».[4] که با همین قید توضیحی (ولایت امام) نازل گشت.[5] درکتاب کلینی به استناد روایات

۱ـ حدیثی بسیار قریب بدین مضمون با عبارت ابن مسعود در ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۴۳ آمده است.

۲ـ زخرف، ۴۵.

۳ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۲.

۴ـ احزاب، ۷۱ «**يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً**».

۵ـ کافی، ج ۱، ص ۴۱۴

آمده که در ده جای دیگر نام علی علیه‌السلام در قرآن مجید ذکر و گفته شده است.[1] شیخ فقیه ابوجعفر محمد بن شهرآشوب مازندرانی سروی می‌نویسد: نام علی بن ابیطالب علیه‌السلام را در مصحف ابن مسعود در هشت جا دیدم.

نبأ عظیم (خبر مهم)

از دیگر روایات، نقل محمد بن مؤمن شیرازی در کتابش در تفسیر این آیه است:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنْ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»

«از چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ و پراهمیت که پیوسته در آن اختلاف دارند».[2]

به استناد سدی: صخربن حرب آمد و خدمت رسول خدا نشست و پرسید: ای محمد! کارها پس از شما به دست کیست، ما یا....؟ فرمود: ای صخر! پس از من کار به دستی کسی است که برایم همانند هارون برای موسی می‌باشد. در این هنگام خدا آیه «از چه چیز از یکدیگر می‌پرسند...» را نازل کرد، یعنی ساکنان مکه از تو دربارهٔ **خلافت علی بن ابیطالب** می‌پرسند، که «خبر بزرگ و پراهمیتی است که پیوسته در آن اختلاف‌نظر دارند». برخی ولایت و خلافتش را قبول دارند و تصدیق می‌کنند «اما چنین نیست که مخالفان فکر می‌کنند و به زودی می‌فهمند» آیه درصدد ردّ مخالفان است و می‌فرماید: ای پیامبر می‌فهمند که خلافتش پس از تو بر حق است و «باز هم چنین نیست که دشمنان می‌پندارند» و به زودی حقانیت خلافت و ولایتش را می‌فهمند چون از آن در قبر سؤال می‌شوند. مرده‌ای در شرق و غرب، خشکی و دریا باقی نمی‌ماند مگر اینکه فرشتگان منکر و نکیر از مرده دربارهٔ ولایت امیر مؤمنان می‌پرسند و از میت سؤال می‌کنند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت چه کسی است؟

۱ـ این ده جا در مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۱۰۶ آمده است.

۲ـ نباء، ۱ ـ ۳ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنْ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ».

شیرازی درکتابش حدیثی مرفوع از ابن عباس آورده: وقتی روز قیامت شود، خدا به فرشته‌ای دستور می دهد جهنم‌های هفت‌گانه را شعله‌ورکرده، به فرشتهٔ رضوان فرمان می دهد بهشت‌های هشت‌گانه را آراسته، خدا می‌فرماید: **ای میکائیل**، پل صراط را روی جهنم پهن کن! **ای جبرئیل** ترازوی عدالت را زیر عرش برپا دار! خدا می‌فرماید: **ای محمد!** وقت حساب و کتاب امتت شده است. سپس خدا دستور می دهد بر صراط هفت پل بگذارند. طول هر پل هفده هزار فرسنگ است. بر هر پل هفتاد هزار فرشته ایستاده، در پل اول از مرد و زن این امت از **ولایت امیر مؤمنان و دوستی اهل بیت محمد** علیهم‌السلام **می‌پرسند.** هر که ولایت داشته باشد، مثل برق جهنده از پل نخست می‌گذرد اما هر که اهل‌بیت پیامبر را دوست نداشته باشد، با سر در ته جهنم واژگون می‌شود حتی اگر کارهای خوبش به اندازهٔ هفتاد صدیق باشد!

آگاهی: توصیف علی علیه‌السلام به ولایت، وصفی عدمی یا ثبوتی است. اولی محال است چون مقتضی عدم توصیف است که وصفی سلبی می‌گردد. مقتضای سلب، ثبوت است، پس ثابت می‌شود توصیف امام به ولایت، وصفی ثبوتی است، نه سلبی، ازاین‌رو وصفش و اختصاص ولایت بدو واجب است چون محال است یک صفت، در دو محل (فرد) وجود داشته باشد.

حزب علی علیه‌السلام = حزب خدا

اما اینکه حزب امام، حزب پیروز است: شیخ **مفید** محمد بن محمد بن نعمان در کتاب «ارشاد» حدیثی مستند به ام‌سلمه (همسر پیامبر) آورده که از وی دربارهٔ علی بن ابیطالب پرسیدند، **ام‌سلمه** پاسخ داد که شنیدم رسول خدا فرمود: **علی و پیروانش رستگارند**[۱]. حدیثی مستند به پیامبر است که: خدا شاخه‌ای از یاقوت سرخ دارد که فقط دست ما و پیروانمان بدان می‌رسد و دیگر مردمان بدان دسترسی ندارند.[۲] در

۱ـ ارشاد مفید؛ ج ۱ ص ۴۱.

۲ـ همان.

همین فصل، روایت اعمش مشابه و گواه این حدیث است.

حدیثی مستند به اَنَس که رسول اللّٰه فرمود: از امتم هفتاد هزار نفر بی حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، سپس به علی علیه‌السلام روکرد و فرمود: اینان پیروان تواند که امامشان هستی.[1] نیز حدیثی به نقل از علی علیه‌السلام آمده که به رسول خدا از حسادت مردم به خویش شکایت بردم، فرمود: ای علی! چهار نفر اولی که وارد بهشت می‌شوند، من و تو و حسن و حسین هستیم، بعد ذریهٔ ما پس از ما، آنگاه دوستدارنمان پس از ذریه‌مان، بعد پیروان ما از چپ و راست.[2]

احمد بن حنبل در مسندش حدیثی مرفوع از ابوذر آورده که رسول اللّٰه فرمود: **ای علی! هر که از من جدا شود، از خدا جدا شده، هر که از تو جدا شود، از من جداگشته است.** در آخر حدیثی مستند به ابن‌عباس آمده که پیامبر به علی علیه‌السلام فرمود: هر که دوستت بدارد، مرا دوست داشته، دوستدارت، دوستدار خدا و دشمنت، دشمنم و دشمن خداست. **وای بر کسی که پس از من با تو دشمن باشد.** از ابن عباس حدثی از طریق دیگر هست که در آخرش مانند همین فرمایش آمده است. در فصل ششم در روایات شیعه و سنی گذشت که حق از علی علیه‌السلام جدا نمی‌شود و این مقتضی است حزبش چیره و پیروز باشد. خدای بخشنده در آیه، اول از خود نام برده، سپس پیامبر و بعد مؤمنان: «هر که ولایت خدا و رسولش و افراد باایمان را بپذیرد پیروز است...»[3] با تفسیری که گذشت، گفتیم که **«الذین آمنو» یعنی علی** علیه‌السلام. وجوب امر در این آیه مانند وجوب آیهٔ مذکور در فصل سوم است:

ولایت علی علیه‌السلام = ولایت خدا

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

۱ـ همان، ص ۴۲. ۲ـ ارشاد مفید؛ ج ۱ ص ۴۳.

۳ـ مائده، ۵۶ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

«سرپرست و ولیّ شما فقط خداست و پیامبر و آنان که ایمان آورده‌اند، آنان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».[1]

در آیه عطف هست، عطف مفرد به مفرد، یعنی ولایت امام مانند ولایت خدا و رسول است.

ابن عباس دانشی فراوان و معرفت و جایگاهی والا داشت، با این حال هنگام مرگ دعا کرد: «خدایا به ولایت علی بن ابیطالب به تو تقرّب می‌جویم» اعمالش را به ولایت ختم کرد، و این دلیل آشکاری است که ولایت دوست داشتنی‌ترین وسیلهٔ تقرب نزد خداست. حزب غالب و پیروز، حزب خدای تعالی است و غیر از آن جز حزب شیطان زیانبار نیست چنانکه خدا فرمود: «حزب شیطان زیانکارند».[2] وقتی بین آن دو حزب، حزبی متوسط وجود نداشته باشد و علی علیه‌السلام و حزبش، حزب پیروز باشند، مخالفش حزب شیطان زیانبار است، و این مطلب اثبات حقانیت علی علیه‌السلام است، نه دیگری.

از جمله شواهدی که دلالت دارد حزبش حزب اللّٰه است، روایتی مرفوع است که **شیخ فقیه** محمد بن جعفر مشهدی در کتابش «اما اتفق فیه من الاخبار فی فضل ائمه الأطهار» آورده، پیامبر به علی فرمود: جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است. در آغاز فصل هشتم ضمن حدیثی قریب بدین مضمون گذشت. از دیگر شواهدی که وجوب ولایتش را تأکید می‌کند و اینکه لازم و حتمی است، اینکه: خدا پیامبران مُرسَل و اولوالعزم را برای همین منظور برانگیخت، چنان‌که در این فصل بنا بر قول شیعه و سنی گفتیم. مردمان را روز قیامت نگه می‌دارند تا دربارهٔ ولایت از آنان بپرسند و جز با ولایت از پل صراط نمی‌توانند بگذرند و مجوزی برای

۱ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۲ـ مجادله، ۱۹ «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

عبور از پل نخواهند داشت. لفظ وجوب در حدیث، مطلق بوده، مختص زمانی خاص نیست، و این اقتضا دارد پس از رسول، امامتش بلافصل باشد.

وقتی خدا رسولان پیش از محمد صلی الله علیه و آله را برای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب مبعوث کرده، باید امت محمد نیز به ولایت علی بن ابیطالب مکلف باشد، و این برای مقصود ما کافی است. بیان این خبر در کتب آسمانی پیشین برای اولیا و اصفیای برگزیده بوده، مقصود از آن امور دنیوی نیست، در این صورت برای علی علیه السلام به عهده گرفتن تمامی امور دینی صحیح است که این مسئولیت جز برای پیامبر یا امام روا نمی‌باشد. علی علیه السلام که پیامبر نیست، پس ناچار وقتی بدین صفات و مسئولیت‌ها توصیف می‌شود، امام است، در نتیجه هر که آن را موقت و فقط مربوط به برهه‌ای خاص بداند، باید دلیل داشته باشد. **بحتری سروده:**[1] «**مخالف أمركم عاص...**؛ مخالف امر شما خدا را نافرمانی کرده، منکر فضل شما گناهکار است و هر که ولایتتان را مقدّم ندارد، مسلمان نیست حتی اگر نماز بگزارد یا روزه بگیرد».

۱ـ دیوان بحتری، ج ۱، ص ۳۹ از قصیده‌ای در ستایش متوکل عباسی. ابن شهرآشوب در مناقب، ج ۳، ص ۲۳۰ هنگام نقل این دو بیت گفته: بحتری این معنا را به دیگران نسبت داده است.

فصل سی و یکم

معرفی صدیقان

«وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُوْلَئِکَ هُمْ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَـهُمْ أَجْـرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ»

خدای سبحان و تعالی فرمود: «کسانی که بـه خـدا و رسـولش ایـمان دارنـد، صـدیقان و شـهدای نـزد پـروردگارند. بـرای آنـان است پـاداش اعـمالشان و نـور ایمانشان».[1]

مراد از صدیق اکبر علی بن ابیطالب است. جذّم در کتاب «نخب [المناقب]» حدیثی مرفوع از ابن عباس در تفسیر آیه آورده: صدیق این امت علی بن ابیطالب است. او اکبر و **فاروق اعظم** است. [فاروق یعنی فرق گذارنـده بـین حـق و بـاطل]. در آیـه «شهدای نزد پروردگار» آمده، مقصود علی، حمزه و جعفر طیّار است. اینان صدیقان و شهدایی‌اند که برای امت فرستاده شده، رسالت الهی را ابلاغ کرده، در دنباله آیه آمــده: «پـاداش دارنـد» کـه نـبوت را تـصدیق کـرده، «نـورشان» بـر صـراط ایـمان می درخشد.

حدیثی مسند به اَنَس از سمی از ابوصالح از ابن عباس در تفسیر آیه چنین آمده است:

۱ـ حدید، ۱۹.

«کسانی که از خدا و رسول پیروی کنند، آنان همراه کسانی‌اند که خدا به آنان نعمت داده، از پیرامبران (یعنی محمد) و **صدیقان** «یعنی علی که نخستین کسی است که پیامبر را تصدیق کرد» و **شهیدان** «یعنی علی و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء» و **صالحان** «یعنی حسن و حسین علیهما السلام».

سه صدّیق

ابن‌بطه در «الابانه» و **احمد** در «الفضائل» از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی از پدرش همین حدیث را آورده، نیز **ابن شیرویه** در «الفردوس» به نقل از داود بن بلال که **پیامبر فرمود: صدیقان سه تن‌اند:** علی بن ابیطالب، حبیب نجار و مؤمن آل فرعون یعنی حزبیل. در روایتی دیگر: علی ابن ابیطالب افضل اینان است.[1] امیر مؤمنان مکرر و بسیار می‌فرمود: من صدیق اکبر و فاروق اعظمم. در حدیث آمده که عبداللّٰه بن سلام یهودی پیش از اینکه اسلام بیاورد، پرسید: ای محمد! نام علی بین شما چیست؟ فرمود: نزد ما صدیق اکبر است، گفت: اللّٰه اکبر، اشهد ان لااله‌الااللّٰه و اشهد انّ محمداً رسول اللّٰه ما در تورات یافته‌ایم: محمد پیامبر رحمت و علی برپا کنندهٔ حجت است.

در کتاب «شرف النبی» خرگوشی و «الکشف» ثعلبی حدیثی مرفوع از ابوجعفر **امام باقر** علیه السلام در تفسیر این آیه است:

«مِنْ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»

«از مومنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده (=یعنی حمزه و علی و جعفر طیّار) بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و به شهادت رسیدند، یعنی حمزه و جعفر طیّار) اما بعضی دیگر در انتظارند (یعنی علی

۱ـ قریب بدین مضمون در مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۶.

بن ابیطالب)».[1]

محمد بن مؤمن شیرازی در کتابش در تفسیر این آیه به سند خویش از ابن‌عباس آورده که «الذین آمنوا» یعنی با ایمان آوردن، خدا و رسول را تصدیق کردند که اللّٰه یکی است، اینان **علی** بن ابیطالب، **حمزه** بن عبدالمطلب و **جعفر** طیّارند. «آنها صدیق‌اند» صدیق این امت امیر مؤمنان است که صدیق اکبر و فاروق اعظم است.

در کتاب «اربعین» خطیب به سند خویش از ابن عباس، «فضائل احمد» و «الکشف» ثعلبی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی [او] از پدرش [نقل کرده است] که پیامبر فرمود: پیشگامان به ایمان این امت سه تن‌اند که حتی یک چشم بر هم زدن به خدا کفر نورزیدند: علی بن ابیطالب، صاحب یاسین و مؤمن آل‌فرعون. اینان صدّیقان‌اند و علی علیه‌السلام افضل و برترین‌شان می‌باشد.

جدّم در «نخب [المناقب]» مستند به **امام باقر**علیه‌السلام، **امام صادق**علیه‌السلام **امام کاظم**علیه‌السلام **و امام رضا**علیه‌السلام نیز **زید بن علی** در تفسیر این آیه: «**وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ**» «کسی که سخن راست بیاورد وکسی که آن را تصدیق کند، پرهیزگارانند»[2] فرموده‌اند: یعنی علی بن ابیطالب.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» به نقل از معاذه عدویه آورده که شنید علی علیه‌السلام بر فراز منبر در بصره فرمود: **من صدیق اکبرم، پیش از اینکه ابوبکر ایمان بیاورد، ایمان آوردم و قبل از اینکه اسلام بیاورد، اسلام آوردم.**[3]

احمد بن حنبل حدیثی مسند به عبادبن عبداللّٰه آورده که شنیدم علی علیه‌السلام فرمود: «من عبداللّٰه و برادر رسول اللّٰه هستم». **ابن نمیر** که جزء راویان حدیث است می‌افزاید که نیز فرمود: «من صدیق اکبرم. پس از من کسی این سخن را ادعا نمی‌کند مگر دروغگوی افترازن». قسمت آخر را احمد که جزء راویان حدیث است، اضافه

۱ـ احزاب، ۲۳ «**مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً**».

۲ـ زمر، ۳۳ «**وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ**».

۳ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۱.

کرده که امام فرمود: «هفت سال پیش از اینکه مردم نماز بگزارند، نماز خواندم و هفت سال پیش از مردم اسلام آوردم.»

احمد بن حنبل در مسندش [نقل کرده است] ابی‌لیلی از پدرش [روایت نموده] رسول خدا فرمود: صدیقان سه تن‌اند: «**حبیب نجار**، که مؤمن آل یاسین است. **حزبیل** (مؤمن آل‌فرعون) و **علی بن ابیطالب** که برترین‌شان می‌باشد.» حدیث از ابن ابی لیلی از پدرش از طریقی دیگر روایت شده، در آخرش آمده: علی بن ابیطالب از همه‌شان برتر است. **ثعلبی** در تفسیر آیه «والسابقون السابقون» حدیثی مستند به **عباد بن عبدالله** آورده که شنیدم علی علیه‌السلام فرمود: من عبدالله و برادر رسول‌الله و، من صدیق اکبرم. پس از من کسی چنین نمی‌گوید مگر دروغگوی افترازن. هفت سال پیش از مردم نماز گزاردم.

فقیه ابن مغازلی در کتاب مناقب حدیث ابن ابی‌لیلی از پدرش را که گفتیم، به روایت احمد بن حنبل آورده، در آخرش افزوده: علی بن ابیطالب برتر از همه‌شان است.[۱] **خطیب خوارزمی** نیز در کتاب «الاربعین» حدیث مرفوع از اَنَس از رسول الله آورده: وقتی روز قیامت شود، علی بن ابیطالب را با هفت نام صدا می‌زنند: صدیق، دال (دلالتگر) عابد، هادی، مهدی، فتی (جوانمرد) و **علی! تو و پیروانت بی‌حساب به بهشت بروید.**[۲]

معنای لغوی صدیق

لغت‌دانانی مثل احمد بن فارس و اسماعیل بن حماد جوهری می‌دانند که صدیق یعنی کسی که دائماً و پیوسته ملازم و همراه صدق و راستی است.[۳] صدیق کسی است که عملش گواه گفتارش باشد. **پیامبران همگی صدیق‌اند** اما هر صدیق پیامبر نیست. **صدیقان همگی** صالح و شایسته‌اند ولی هر صالحی پیامبر نیست. عکس این مطلب واقع نمی‌شود و شمولیت ندارد، در نتیجه تفاوت بین آنها تفاوت

۱ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴۶.　　۲ـ مناقب خوارزمی؛ ص ۳۱۹.
۳ـ این مفهوم صیغهٔ مبالغه صدّیق است.

عام و خاص است. **صدیق به سه قسم تقسیم می‌شود**: پیامبر، امام و صالح که پیامبر و امام نیست. اولی مانند این آیه:

«یوسف، ای مرد بسیار راستگو»[1] نیز فرمایش خدا: «**فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً**» «در این کتاب (آسمانی) از ادریس نیز یاد کن که بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود».[2]

دومی مانند این آیه: «**أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و همراه راستگویان باشید».[3]

مصداق صادقان

در فصل پنجم دلیل آوردیم که مراد از صادقان (راستگویان در آیه)، علی‌بن ابیطالب و فرزندانش است که صفات راستگویان را دارا هستند. در این فصل بنا بر گفتهٔ شیعه و سنی دلیل آوردیم که صدیق اکبر و فاروق اعظم علی بن ابیطالب است چون احادیث نبوی وارد شده که امام با کسانی که پیامبر و امام نیستند، شریک است، و این همان قسم سوم است گرچه حدیث نبوی به‌گونهٔ اختصاصی درباره‌اش فرمود: «علی برترین‌شان می‌باشد» تا فضل امام را آگاهانده، بفرماید فقط وی چنین فضیلتی داراست و جایگاهی والا دارد و شایستهٔ امامت و برتری است.

پس برای **امیر مؤمنان** این منقبت‌ها ثابت شده، چنانکه لغت‌دانان گفته‌اند ثابت است امام ملازم صدق و راستی بوده، وقتی امام چنین باشد، ثابت می‌شود، پس از پیامبر امامت بلافصل از آنِ اوست، چون چنانکه شیعه و سنی گفته و لغت‌دانان شرح داده‌اند، امام ملازم صدق بوده، صدّیق است و در سخنش و سوگند به خدا راستگوست. «**و به خدا سوگند!** ابوبکر جامهٔ خلافت را بر تن کرد درحالی‌که

۱ـ یوسف، ۴۶ «**يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ**».

۲ـ مریم، ۵۶.

۳ـ توبه، ۱۹.

می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی مانند محور آسیاب است به آسیاب که دور آن می‌چرخد. سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نمی‌توانند پرواز کنند».[۱]

نیز دیگر فرمایشات امام که گاه اشاره می‌کند و گاه به صراحت می‌فرماید: به حکومت شایسته‌تر ازکسانی است که بر وی پیشی گرفته، **کسانی که بر او سبقت گرفته، می‌دانند علی علیه‌السلام بدین مقام از آنان محق‌تر است.** پس پیروی‌اش واجب و دوری از آتش جهنم لازم می‌باشد چون بنا بر دلائل و روایات صحیح و غالب طبق احادیث شیعه و سنی و تفسیر بزرگان لغت‌دان، امام ملازم صدق و دور از دروغ است. این مطلب دلیلی روشن و جرقه‌ای فروزان و پرچمی برافراشته به استحقاق خلافت بلافصل پس از رسول خداست.

اگر ایراد شود: محور آسیاب به خودی خود مستقل نیست بلکه کمالش به آسیاب است. پاسخ می‌دهیم محور آسیاب بیش از بقیهٔ قطعات آسیاب، مستقل بوده، می‌تواند بچرخد و حرکت کند بی‌آنکه چیزی بدان متصل باشد اما حرکت چرخشی بقیه قطعات آسیاب ممکن نیست مگر با کمک محور آسیاب. گذشته از اینکه [در مثال مناقشه نیست و] حضرت خواسته بفرماید تنها فردی است که شایسته و لایق خلافت است چون وقتی کسی می‌گوید: من همانند محور آسیابم، مقتضای ظاهر سخن این است که دیگری نمی‌تواند به جایش بنشیند چنان‌که دربارهٔ محور آسیاب، هیچ قطعه‌ای نمی‌تواند جایش را پُر کند. از این فرمایش فقط این برداشت می‌شود که امام شایستهٔ خلافت و امامت بوده است، نه دیگری. پس روشن گشت مولای ما صدیق و شهید (گواه امت) و صالح (شایسته) است، ازاین‌رو لایق هر فضیلت و امتیازی است که برای پیامبران بوده غیر از نبوت. **عبدی شاعر سروده:** «**أبوکم هو...**؛ پدر شما ائمهٔ صدیق بود که ایمان آورد وتقوا پیشه کرد و بخشید و بخیل نبود و به نیکی راستگو بود».

۱ـ خطبه معروف به شقیقشیه، خطبه سوم نهج‌البلاغه.

فصل سی و دوم

حدیث دوزندهٔ کفش

جدّم در «نخب [المناقب]» حدیث مرفوع از **جابربن یزید** نقل کرده که بند کفش رسول خدا پاره شد. آن را به علی داد تا درست کند و فرمود: کسانی از شما هستند که برای تأویل قرآن جهاد می‌کنند چنان‌که من بر سر تنزیلش جنگیدم.[1] **ابوبکر** پرسید: او منم ای رسول اللّٰه؟ فرمود: نه! **عمر** پرسید: منم؟ فرمود: نه، بلکه آن کس که کفش می‌دوزد. شروع به جُستن و نگاه کردن نمودیم، **دیدیم علی** علیه‌السلام بند کفش رسول اللّٰه را می‌دوزد.

در صحیح ترمذی از ربعی بن حراش حدیثی نقل شده که: در ماجرای حدیبیه سهیل بن عمرو از رسول خدا درخواست کرد افرادی را که از نزد قریش فرارکرده. به رسول‌الله پناه آورده بودند، برگرداند، رسول خدا به وی فرمود: ای جماعت قریش! دست بر می‌دارد یا خدا فردی که دلش را به ایمان امتحان کرده، به سویتان بر می‌انگیزاند که بر پایهٔ دین، شما را با شمشیر گردن می‌زند! پرسیدند: وی کیست؟ فرمود: دوزندهٔ کفش، پیامبر به علی علیه‌السلام کفشش را داده بود درست کند.[2]

۱ـ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۴.

۲ـ پیامبر برای تنزیل (نزول و فرود آمدن و عدم تحریف لفظی) قرآن جنگید اما امام علی برای تأویل (ترجمه و تفسیر صحیح قرآن و عدم تحریف معنای آن) جنگید.

جهاد بر سر تنزیل و تأویل

خطیب در «التاریخ» و سمعانی در «الفضائل» آورده‌اند که پیامبر فرمود: **ای جماعت قریش!** دست بر نمی‌دارید تا بالاخره خدا مردی که دلش را با ایمان آزموده، به سویتان بر می‌انگیزاند... حدیث دقیقاً مثل [روایت] قبلی است. در حلیة‌الاولیاء از [ابوسعید] خدری نقل کرده: همراه رسول خدا راه می‌رفتیم که بند کفشش پاره شد. آن را به علی داد تا تعمیر کند، سپس به راه افتاد و فرمود: ای مردم! کسانی که شما بر تأویل قرآن می‌جنگند چنان‌که من بر تنزیلش جنگیدم... ابوسعید خدری می‌افزاید: رفتم و به علی علیه‌السلام مژده دادم رسول خدا درباره‌اش چه تعریفی فرموده، خوشحالی نشان نداد گویا پیشتر آن را شنیده بود!

حدیث را احمد در کتاب «الفضائل» آورده، بخاری و مسلم نیز نقل کرده، عبارت مسلم از [ابوسعید] خدری است که رسول الله فرمود: دو فرقه‌اند که از میانشان فرقهٔ سومی بیرون می‌آید، آنکه به حق سزاوارتر است، عهده‌دار کشتن اینان می‌شود. بنگرید چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را «سزاوارتر به حق» نامید: **ابن‌بطه** در «الابانه» حدیث دوزندهٔ کفش را نقل کرده، از جمله به گفتهٔ ابوسعید خدری که رسول خدا فرمود: کسانی از شما بر تأویل قرآن می‌جنگند چنان‌که من بر تنزیلش جنگیدم. ابوبکر پرسید: او منم ای رسول خدا؟ فرمود: نه، عمر پرسید: منم؟ فرمود: نه بلکه دوزندهٔ کفش است. شروع به نگاه کردن کردیم [ببینیم چه کسی کفش می‌دوزد] دیدیم علی علیه‌السلام بند کفش رسول خدا را می‌دوزد.

احمد بن حنبل در مسندش از چهار طریق آورده، از جمله ابوسعید خدری.[۱] از دیگر راویان ربعی بن حِراش است که می‌گوید: **علی بن ابیطالب** در «رحبه» برایمان سخن گفت و فرمود: قریش پیرامون پیامبر گرد آمدند که میانشان سهیل بن عمرو بود، گفتند: ای محمد! افرادی از قوم ما به تو پناه آورده، آنان را به ما بازگردان، پیامبر

۱ـ مسند امام احمد، ج ۱، ص ۸۲.

خشمگین شد آن‌قدر که آثار خشم در چهره‌اش دیده می‌شد، فرمود: **ای جماعت قریش!** دست بر می‌دارید یا خدا مردی از شما که دلش را با ایمان آزموده، به سویتان بر می‌انگیزد که طبق دین گردنتان را می‌زند! پرسیدند: ای رسول خدا! ابوبکر را می‌فرمایی؟ فرمود: نه، گفتند: عمر؟ فرمود: نه بلکه دوزندهٔ کفش در اتاق.

حدیث را رزین عبدری در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در جلد سوم در ماجرای حدیبیه آورده، روایت در سنن ابی داود آمده، بخاری و مسلم در جاهایی دیگر غیر از آدرسی که در آغاز از این دو نقل کردم آورده‌اند. در بعضی روایات آمده: **ای جماعت قریش!** از مخالفت دستور خدا دست بر می‌دارید یا به سویتان کسی را بر می‌انگیزد که با شمشیر در راه دین گردنتان را بزند! خدا دل‌هایشان را با پرهیزگاری آزموده است. **در بعضی روایات** به نقل از ابوذر آمده: «عمر» از من پرسید: به‌نظرت منظور پیامبر کیست؟ گفتم: تو نیستی بلکه مقصودش دوزندهٔ کفش است یعنی علی علیه‌السلام. بعضی روایات مشابه نقل ابن‌حنبل است؛ وجود چنین روایتی قاطع و بیانی آشکار است و ثبوتش به نام و ذکر و اشارهٔ رسا بر مولای ما علی بن ابیطالب علیه‌السلام از سوی خدای سبحان و تعالی، بدین خاطر که پیامبر فرمود: «خدا به سویتان مردی را بر می‌انگیزد» معلوم می‌شود **ولایت امام از جانب خداست،** چون خدا اما و رسول الله را بر می‌انگیخته (مبعوث کرده) از سوی خدا خبر می‌دهند و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، پس با وحی خدای عزیز ولایت امام ثابت است، چنان‌که احادیث شیعه و سنی می‌گویند.

توضیح و بیان بیشتر: گردن زدن در راه خدا و بر پایهٔ دین پس از رسول خدا فقط برای امام روا می‌باشد چون وی متولی و عهده‌دار جهاد است، نه امت. فرمایش رسول (بر تأویل قرآن می‌جنگد چنان‌که من برای تنزیلش جنگیدم) مقتضی مشابهت و همانندی امام و پیامبر است چون «کاف» در حدیث (کما قاتلتُ) برای تشبیه است. مشابهت با رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله باید بر حق باشد چون مواد متصله به امام و رسول یکسان و از طرف خدای سبحان است. نمی‌شود چیزی شبیه خلافش باشد

و با ضد خود همانند گردد، بلکه هر چیز مشابه همانند خود و با نظیر خویش مثل و مانند است، پس امام مشابه حضرت در ولایت است. برای او ولایت تنزیل و برای این ولایت تأویل هست و جنگ امام بر سر تأوویل، مشابه جنگ پیامبر بر سر تنزیل می‌باشد چون انکار تأویل مانند انکار تنزیل است که فرمایش الهی را رد کرده، منکر تأویل، عمل بدان را منکر شده، هر دو رد انکار یکسانند. جنگ با مخالفان تنزیل و تأویل فقط برای پیامبر و امام روا می‌باشد، پس فرمایش پیامبر بر امامت دلالت دارد، نه غیر آن.

اما اینکه در بعضی روایات این عبارت به صورت جمع آمد: «خدا دل‌هایشان را با پرهیزگاری آزموده» بدان خاطر است: آن‌که شخصی بزرگ و والاست، جایز است از او به جمع تعبیر شود. در قرآن نمونه‌های آن بسیار است حتی در یک آیه چهار جا جمع آمده: «ما به مادر موسی وحی کردیم...» [حال آنکه خدا که یکی می‌باشد، وحی کرده است]. با بیانی که در آیه مباهله در فصل هجدهم و در آیه برادری در فصل ۲۳ گذشت نیز برای علی علیه‌السلام همانندی با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثابت می‌شود. حدیث دوزندهٔ کفش بین شیعه و سنی مشهور بوده، شاعران آن را به نظم درآورده، **علویه گفته:**[1] «**و له اذا ذکر الفخار...**؛ وقتی از فضیلت‌ها و افتخارات امام سخن به میان می‌آید، به یقین فضیلت‌های او به اوج رسیده است. آن هنگام که احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که کفش را پینه‌دوزی می‌کند، با قومی برای تأویل قرآن خواهد جنگید، چنان‌که من برای تنزیلش جنگیدم، و در همان موقع کفش در دست وصی بود. آیا پس از این برای راه درست، دلیلی دیگر نیاز است که چه کسی عهده‌دار خلافت است و چه فردی را باید یاری کرد؟!»

سید حمیری سروده:[2] «**و فی خاصف النعل...**؛ برای کسی که می‌خواهد عبرت گیرد، در داستان دوزندهٔ کفش، بیان و عبرت هست، آن وقت که کفش را پینه می‌زد

۱ـ درست «ابن علویه» است. ر.ک: مناقب شهرآشوب، ج۳، ص ۵۶.

۲ـ دیوان حمیری، ص ۲۸۱.

و پیامبر درباره‌اش سخن فرمود. به یاران خود فرمود: از میانتان کسی خواهد بود... [و شما همه مشتاق بودید آن کس باشید] امامی خواهد بود که پس از من بدون آنکه ستم کند، بر تأویل کتاب می‌جنگد و نه گمراه می‌شود و نه می‌ترسد. ابوبکر پرسید: من اویم؟ فرمود: نه، ابوحفص (عمر) گفت: من اویم تا به خود ببالم؟ فرمود: نه، نه. او برادرم و دوزندهٔ کفشم است. او را بشناسید که وصله بر کفش می‌گذارد.»

عبدی گفته:[1] «**و قال انّی علی التنزیل...**؛ پیامبر فرمود که من بر سر تنزیل با شما سخن گفتم که در آن تحریف نیست و بر سر تنزیل با شما جنگیدم. پس از من کسی که کفش در دست دارد و آن را می‌دوزد، بر سر تأویل با شما خواهد جنگید. کسی که از تأویل کتاب (قرآن) آگاه است، برای این کار سزاوار است و در این کار شایسته‌تر می‌باشد».

باز عبدی سروده:[2] «**و لما أتاه القوم...**؛ وقتی قوم نزد امام که در اتاق خود بود آمدند و آن امام پاک به دوختن کفش و وصله زدن بر آن مشغول بود. از پیامبر پرسید: اگر اتفاقی پیش آید، چه کسی برای ما جانشین شما باشد که در حوادث بدو مراجعه کنیم؟ فرمود: خلیفهٔ من همان دوزندهٔ کفش است. مرد پاک و دانشمند و پرهیزگار».

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۵۶ منسوب به عونی.

۲ـ همان، ص ۵۷.

فصل سی و سوم

منا شده (دیگران را شاهدگرفتن و سوگند دادن)

ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه در کتابش «مناشد امام» را آورده، وی از بزرگان پیرو مذاهب چهارگانه سنی است،[1] نیز صدرالائمه اخطب خطبای خوارزم موفق به ابن احمد مکی خوارزمی درکتاب «الاربعین»، چنان‌که در حدیثی مرفوع از **عامربن وائله** آمده: روز شورا [پس از مرگ عمر] کنار در بودم. صدای حاضران بلند شد، شنیدم **علی فرمود:** «مردم با ابوبکر بیعت کردند، حال آنکه من به خدا از او به خلافت سزاوارتر بودم! پذیرفتم و از ترس اینکه قوم به قهقرا برگردند وکافر شوند، و بعضی گردن برخی دیگر را با شمشیر بزنند، قبول کردم! پس ابوبکر [در حال مرگ] برای عمر بیعت گرفت، حال آنکه من از وی به خلافت سزاوارتر بودم. باز پذیرفتم و از ترس اینکه مردم به قهقرا برگردند و کافر شوند، قبول کردم. اکنون می‌خواهید با عثمان بیعت کنید اما اینک نمی‌پذیرم و قبول نمی‌کنم».

در روایتی دیگر که باز **ابن مردویه** همین فرمایش علی بن ابیطالب را دربارهٔ بیعت

۱ـ احادیث مناشده و پرسش امام علی‌علیه‌السلام از دشمنانش در مورد فضائل امام و شمارش آنها به زبان، در منابع گوناگون به اختصار یا اشاره آمده، ر.ک: مناقب خوارزمی، ص ۲۰۷ و ۳۰۱ و ۳۱۴ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۶۱ و ۳۶۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۰۸ و ج ۴، ص ۸۰؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶.

با ابوبکر و عمر تکرارکرده، هر چه در روایت پیشین گذشت دقیقاً آمده است، با این تفاوت که دربارهٔ بیعت با عثمان فرمود: اکنون می‌خواهید با عثمان بیعت کنید، باز می‌پذیرم و قبول می‌کنم. عمر مرا ششمین نفر درکنار پنج نفر دیگر عضو شورا قرار داد. برایم فضل و برتری قائل نبود و شما نیز برایم فضلی قائل نیستید! گویا ما در مورد خلافت، برابر و یکسانیم! اما به خدا سوگند! اگر بخواهم سخن بگویم، عرب و عجم، مسلمان هم‌پیمان و یا مشرک نمی‌توانند فضیلتی از من را رد کنند. شما را به خدا سوگند! کدام یک از شما پنج نفر جز من برادر رسول خدایید؟ گفتند هیچ کدام!

والاتبار

فرمود: آیا یکی از شما عموئی مثل عمویم **حمزه** بن عبدالمطلب دارد، هموکه شیر خدا و شیر رسول خدا بود؟ گفتند: هیچ کدام. فرمود: آیا یکی از شما برادری مثل برادرم **جعفر طیار** دارد، هموکه به دو بال آراسته است و همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند؟ گفتند: هیچ کدام! فرمود: آیا یکی از شما همسری مثل همسرم **فاطمه** دختر رسول اللّٰه دارد، هموکه سرور زنان این امت است؟ گفتند: هیچ کدام!

سِبط امت

فرمود: آیا یکی از شما غیر از من نوه‌هایی مثل **حسن و حسین** برای پیامبر آورده. همانان که سِبط (نوه) این امت‌اند؟ گفتند: هیچ کدام! فرمود: آیا برای یکی از شما غیر از من **خورشید پس از غروب برگشت** تا نماز عصر بخواند؟ گفتند: نه! فرمود: **وقتی خدمت رسول اللّٰه پرنده‌ای** کباب شده آوردند و خوشش آمد و دعا کرد: «خدایا، محبوب‌ترین فرد خودت را برسان که با من از این پرنده بخورد؟» من بودم که بی‌خبر از دعایش رفته و خدمتش رسیدم و فرمود: ای پروردگار شکر! نزدیک‌تر بیا ای علی! یا یکی از شما؟ گفتند: تو! فرمود: **آیا یکی از شما غیر از من هست** که بیشترین توجه را به رسول اللّٰه داشته، بر بسترش درازکشیده، جانش را با از خودگذشتگی‌ام حفظ

کرده و جانفشانی کرده باشد؟ گفتند: نه! فرمود: **وقتی به رسول خدا سختی از طرف دشمن می‌رسید،** آیا کسی به اندازهٔ من مشرکان را کشت؟ گفتند: نه! فرمود: **آیا یکی از شما غیر از من سهمی** از خاص و سهمی از عام دارد؟ گفتند: نه!

آیه تطهیر

فرمود: آیا برای یکی از شما غیر از من در کتاب خدا آیهٔ تطهیر نازل شد؟ پیامبر تمام درهای سرای مهاجران رو به مسجد را بست اما در خانهٔ مرا بازگذاشت. عموهایش (حمزه و عباس) نزدش رفته، اعتراض کردند که در سرایمان را بسته اما در خانهٔ علی را بازگذاشته‌ای، پیامبر فرمود: من نبودم که در سرایش را بازگذاشتم و من درهای سرایتان را نبستم بلکه خدا بودکه درِ سرای علی را بازگذاشته اما در خانه‌های شما را بست [آیا کسی از شما برخوردار از این فضیلت بود؟] گفتند: نه!

فرمود: **آیا برای یکی از شما خدا** نورش را در آسمان کامل کرد و در آیه فرمود: «حق خویشان و نزدیکان را بده؟»[۱] گفتند: نه به خدا! فرمود: **آیا یکی از شما جز من شانزده** بار با رسول خدا صبحت خصوصی داشت تا جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید و سخنانی درگوشی بگویید، پیش از آن صدقه‌ای در راه خدا بدهید».[۲] گفتند: نه! فرمود: **آیا یکی از شما غیر من چشمان رسول خدا را** هنگام وفات بست؟ گفتند: نه! فرمود: **آیا کسی از شما غیر من آخرین** فرد همراه با رسول خدا بود که او را در قبر بگذارد؟ گفتند: نه!

در روایت دیگر از صدرالائمه موفق بن احمد مکی مستند به ابوذر، این مناشدهٔ امام به اعضا شورا زیادتی دارد، بدین‌ترتیب:

۱ـ اسراء، ۲۶ «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً».
۲ـ مجادله، ۱۲ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

لافتی الاعلی

ای جماعت مهاجر و انصار! شما را به خدا سوگند می دهم. جبرئیل خدمت رسول خدا رسید و گفت: ای محمد! شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی غیر از علی! **آیا می‌دانید** این ستایش در حق چه کسی بود؟ گفتند: آری به خدا! فرمود: شما را به خدا سوگند! **آیا می‌دانید** که جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! خدا به شما فرمان می دهد علی را دوست بدار و هر که وی را دوست دارد نیز دوست بدار زیرا خدا علی را دوست دارد و هر که وی را دوست دارد نیز دوست دارد؟ گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا قسم! **آیا می‌دانید** رسول الله فرمود: وقتی مرا در معراج به آسمان هفتم بردند، گستره‌ای از نور، سپس حجاب‌هایی از نور به سویم آمد، آنگاه خدای جبار به پیامبر وعده‌هایی داد. لااله‌الاهو! وقتی پیامبر از پیشگاه خدا برگشت، شنید منادی از پشت حجاب‌ها صدا می‌زند: پدرت ابراهیم نیکو پدر[ی است] و برادرت علی نیکو برادری است، پس بدو وصیت کن. ای جماعت مهاجر و انصار! این مطلب را می دانید؟

ابومحمد عبدالرحمان بن عوف از بین اعضای شورا برخاست و عرض کرد: این مطلب را از رسول خدا شنیدم. اگر دروغ می‌گویم، کر بشوم! امام پرسید: **آیا احدی جز من** حق داشت با حال جنابت وارد مسجد شود؟ گفتند: نه به خدا!

بستن درهای رو به مسجد

فرمود: شما را به خدا سوگند! **می‌دانید رسول خدا** درهای سرای اصحاب به مسجد را بست و فقط در سرای مرا بازگذاشت؟ گفتند: آری می دانیم. فرمود: **وقتی پیش‌مرگ رسول الله** در جنگ بودم. فرمود: تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟ گفتند: آری! فرمود: **آیا می‌دانید** وقتی با حسن و

حسین بازی می‌کردم، رسول خدا به حسن توجه می‌فرمود، فاطمه گفت: حسین کوچک‌تر و از لحاظ بنیه ضعیف‌تر است، اما رسول اللّٰه بدو می‌فرمود: «خشنود نمی‌شوی من به حسن توجه کنم و جبرئیل به حسین؟» **آیا برای کسی** چنین جایگاهی هست؟

ما در مورد بیعت با عثمان صبر پیشه می‌کنیم تا خدا هر کاری را که باید انجام بشود، قضاوت کند، سپس امام افزود:

تربیت امام توسط پیامبر

شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید. پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند، درحالی‌که کودک بودم. مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در بستر مخصوص خود می‌خوابانید. بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، وگاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد. هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت.

از همان لحظه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است.[1] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا نمایم. **پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چند ماه از سال را در غار حرا[2] می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم.** کسی جز من او را

۱ـ اتّباع الفصیلَ اَثَرَ أمّهِ (شتر بچه همواره با شتر است) وقتی می‌خواستند بگویند که آن دو نفر همیشه با هم بودند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کردند.

۲ـ حراء: کوهی است در شمال مکه به فاصلهٔ ۶ کیلومتر، بر دامنه جنوبی کوه و در ارتفاع ۱۶۰ متر، غاری وجود دارد که پیامبران گذشته و حضرت ابراهیم علیه‌السلام در آن عبادت می‌کردند، و خلوتگاه و محل عبادت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بود که آیات آغازین قرآن در آنجا بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد.

نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم.

من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را می‌بوییدم. هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا، این نالهٔ کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: **علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی،** و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی».

به سخن آمدن درخت

من با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم آنگاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند:

«ای محمد صلی الله علیه و آله تو ادعای بزرگی کردی، که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم. اگر پاسخ مثبت داده، انجام دهی، می دانیم تو پیامبر و فرستادهٔ خدایی، و اگر از انجام آن سر باز زنی، خواهیم دانست که ساحر و دروغگویی» **پس پیامبر** صلی الله علیه و آله فرمود: شما چه می خواهید؟» گفتند: «این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شده و در پیش تو بایستد» **پیامبر** صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند، آیا ایمان می‌آورید و به حق شهادت می دهید؟ گفتند: آری، **پیامبر** صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی نشانتان می دهم آنچه را که درخواست کردید، و همانا بهتر از هر کس می دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت، زیرا در میان شما کسی است که کشته شده و در چاه «بَدر» دفن خواهد شد،[1] و کسی است[2] که جنگ احزاب را تدارک خواهد کرد.

۱ـ این پیشگویی از آینده به جنگ بدر (چاهی بین مکه و مدینه) اختصاص دارد که جسد عُتبه و شیبه، پسران ربیعه و امیّه و پسران عبد شمس و ابوجهل و برخی دیگر در آن ریخته شد و دسته جمعی در آن دفن شدند.

۲ـ این شخص ابوسفیان است که جنگ احزاب (خندق) را تدارک دید و سرانجام شکست

سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه‌هایت درآی و به فرمان خدا در پیش روی من قرارگیر» سوگند به پیامبری که خدا او را به حق مبعوث کرد، درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شده، پیش آمد که با صدای شدید چونان به هم خوردن بال پرندگان، یا به هم خوردن شاخه‌های درختان، جلو آمد و در پیش روی **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد. برخی از شاخه‌های بلند خود را بر روی **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعضی دیگر را روی من انداخت و من در طرف راست **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاده بودم.

وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده نصفش جلوتر آید و نصف دیگر در جا خود بماند» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان داد. نیمی از درخت با وضعی شگفت‌آور و صدایی سخت به **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک شد گویا می‌خواست دور حضرت بپیچد، اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: «فرمان ده این نصف بازگردد و به نیم دیگر ملحق شود و به صورت اول درآید» **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد و چنان شد. من گفتم: لااله‌الاالله، ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم، و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستی انجام داد. اما سران قریش همگی گفتند: «او ساحری است دروغگو، که سحری شگفت‌آور دارد، و سخت با مهارت است» و خطاب به **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: «آیا نبوت تو را کسی جز امثال **علی** علیه‌السلام باور می‌کنند؟!».

همانا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنشی نمی‌ترسند. کسانی که سیمای آنها سیمای صدّیقان، و سخنانشان، سخنان نیکان است. شب‌زنده‌داران و روشنی‌بخشان روزند، و به دامن قرآن پناه برده، سنت‌های خدا و رسولش را زنده می‌کنند. نه تکبر و خودپسندی دارند، و نه بر کسی برتری می‌جویند. نه خیانکارند و نه در زمین فساد می‌کنند. قلب‌هایشان در بهشت، و پیکرهایشان سرگرم اعمال

← خورد. این حوادث در سال‌های پس از هجرت اتفاق افتاد.

پسندیده است.

***

معلوم است که این مقام، جایگاهی سترگ است که به خاطر خلافت و رسیدن بدان بر سر آن می‌جنگند، حال آنکه دستیابی بر آن ممکن نیست مگر با ابزاری قوی و حجتی روشن، به‌گونه‌ای که رقیب امام در خلافت و آنکه حضرت را از دستیابی بر آن باز می‌دارد، نمی‌تواند هیچ یک از حجت‌ها و دلائل وارده را رد کند. آن قدر شواهد نزد گروه حاضر و دیگران مشهور و مهم می‌باشند که نمی‌توانند آنها را ردّ و انکار کنند. اگر امام سخنی گوید که به نظر اینان شبهه داشته باشد یا بتوانند آن را رد و انکار کنند، یک صدا زبان به اعتراض گشوده، بلکه در رد امام و انکار شواهدش بر هم پیشی می‌گیرند، ولی اگر تمامی دلائل را بپذیرند، دلیل قاطع و بیانی آشکار است که همگی شواهد در نظر مخالفان، برحق و صادق بوده، به درستی و روشنی و ثبوت آن پی برده، آنها را با دقت فراگرفته و به گوش جان شنیده‌اند.

تمامی کسانی که در شورا حاضر بودند، شاهد و گواه علی بن ابیطالب در درستی شواهدند، زیرا بدان اقرار کردند و **به نفع امام شهادت دادند.** حتی اگر شواهد بر حق امام را منکر می‌شدند، با این حال تمامی دلایلی را که امام بیان فرمود، ادله‌ای قاطع و براهینی روشن برای دیگران بود، یعنی کسانی که بر آن دلایل آگاهی می‌یافتند، از اهل شرق و غرب، عرب و عجم، هم‌پیمان با اینان و یا مشرک؛ بدین خاطر بود که امام فرمود: اگر بخواهم، به‌گونه‌ای سخن می‌گویم [و دلیل می‌آورم] که عرب و عجم، هم‌پیمان با مسلمانان و یا مشرک نتواند خصلت و فضیلتی از آنها را رد کنند!

اقرار و پذیرش اعضای شورا مانند اقرار برای رسول خدا در غدیر خم بود. حضرت از حاضران پرسید: آیا از خودتان به شما سزاوارتر و مقدم‌تر نیستم؟ عرض کردند: آری!

خصال و صفات والا و بزرگی که امام برای خویش برشمرد، بعضی از آن و نه تمامی به عنوان حجت بالغه و استدلال کافی بود حتی همان اندازه خصالی که مخالفان قبول داشتند و می‌پذیرفتند.

خصال ستودهٔ امام

ابوبکر در سقیفه برای مردم به قریشی بودنش دلیل آورد. امیر مؤمنان مشغول غسل خیرالبشر (پیامبر) بود و به کفن و دفن او می‌رسید تا تجهیزش کند محضر الهی شرفیاب شود. **خویشی ابوبکر با رسول خدا قرابتی دور بود،** حال آنکه معلوم است **قرابت و نزدیکی امیر مؤمنان به رسول الله محکم‌تر و کامل‌تر از دیگر قریشیان بود** چون دارای قرابتی نزدیک و جایگاه ویژه و اختصاصی است.

اگر ابوبکر یکی از این خصال را داشت و همین برای مردم دلیل مقبول گشت و بر خلافت دست یافت و کار به وی سپرده شد و حکومت در اختیارش قرار گرفت و بدین خاطر که قریشی است، قائم‌مقام رسول خدا گشت، اینکه یکی از خصال علی علیه‌السلام است! همین دلیل آشکار است که **امیر مؤمنان** به خلافتِ پس از رسول خدا سزاوارتر و مقدم‌تر است چون هم خصلت قریشی بودن را دارا بود، هم تمامی خصال لازم دیگر را، اما ابوبکر و دیگری دارا نبودند.

آنچه در منا شده آمده، بعضی خصالِ امام بود. اگر **امام تمامی خصالش** را بر می‌شمرد و فضائلی راکه نفرمود، بازگو می‌کرد، چه می‌شد! مانند آیه مباهله که در آن نَفس (جان) رسول الله معرفی شده، یا آیه «سوگند به ستاره هنگامی که افول کند»[1] که درخانهٔ امام افول کرد، نیز گرفتن و ابلاغ آیات سوره برائت (توبه) همچنین این آیه:

«سرپرست و ولیّ شما فقط خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند، نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»[2]

پیشتر به تفسیر این ایات اشاره کردیم. نیز بر داشتن و کندن صخره از دهانهٔ چاه آب، پرتاب درِ خیبر، سخن گفتن مار و جمجمه با او، فرود آمدن جام و دستمال برای امام از فردوس اعلا و دیگر امتیازات والایی که ذکرشان کتاب را طولانی کرده،

۱ـ نجم، ۱ «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى».

۲ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

سخن را به درازا می‌کشاند.

این منا شده را بزرگان اهل سنت نقل کرده، در آن حضرت فرمودکه با ابوبکر بیعت شد، حال آنکه به خدا سوگند! من محق‌تر از او و سزاوارتر از وی به خلافتم و در این باره حجت و دلائلی است که برشمرده شد. **یکی از شاعران گفته: «مساع اطیل...؛** مساعی انجام شد که جزئیاتش طولانی است اما معجزه‌ای با بیان گذرا کافی است».

خطیب خوارزم گفته:[۱] **«هل فیهم مَن له...؛ آیا میانشان** کسی هست که همسری همچون **فاطمه**علیهاالسلام داشته باشد؟ بگو: نه! حتی اگر کینه‌توز و حسود از غصه بمیرد! **آیا میانشان** کسی هست که نوه‌هایی مثل **امام حسن و امام حسین** شهید طَف داشته باشد؟ **آیا میانشان** کسی هست که عمویی همطراز **حمزه** داشته باشد؟ **آیا میانشان** کسی هست که همطرازی برابر مانند **جعفر طیار** داشته باشد، همو که والا مقام و بسیار هنرمند است؟! **آیا میانشان** کسی هست که در جنگ خندق عهده‌دار جنگ با عمرو بن عبدود شود، همو که به رو بر خاک افتاد؟! **آیا میانشان** کسی هست که با قدرت در خیبر را پرتاب کند و ضعف و سستی نداشته باشد؟! **آیا میانشان** کسی هست که جان خویش را در ازای بهشت بفروشد؟ مثمن و ثمن گرانبهایند! **آیا میانشان** غیر از علی علیه‌السلام کسی هست که در علم فرائض (ارث) و آداب و سنت‌ها مجتهد باشد؟ **آیا در پیشگامان** به اسلام. پیشگامی همچون علی علیه‌السلام هست که حتی یک روز بت نپرستیده باشد؟! **آیا سوره «هل اتی» جز** برای شیر بیشه و جوانمرد سپاه بود، همو که در سختی‌ها بسیار شکیباست؟! در نقض و ابرام پیرو آفریدگار بود و در نهان و آشکار با هوای نَفس خویش مخالفت ورزید! همگی مردم در دانش شرع، فرودست‌اند اما علی، پدر دو نوهٔ پیامبر در اوج رفعت است».

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۴۰۲.

فصل سی و چهارم

صراط مستقیم

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

خدای والا می‌فرماید: «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد».[1]

در این آیه **صراط مستقیم علی بن ابیطالب** است. ابراهیم ثقفی در کتابش به سند خویش از ابی‌بریده اسلمی از **رسول الله** آورده: در مورد آیه «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید...» از خدا خواستم آن را در مورد علی قرار بدهد که اجابت فرمود.

محمد بن مؤمن شیرازی از بزرگان اهل سنت به سندش از قتاده [نقل کرده است] **حسن بصری** آیه را می‌خواند، از او پرسیدم: معنایش چیست؟ گفت: این طریق علی بن ابیطالب و ذریه‌اش طریق و دین مستقیم است، پس از آن پیروی کنید و آن را بپیمایید و بدان چنگ بزنید، که راهی روشن و بی‌کج و کاستی است.[2]

در تفسیر وکیع بن جراح از **سفیان ثوری** از سدی از اسباط و مجاهد از عبدالله بن عباس در تفسیر آیه **«اهدنا الصراط المستقیم»** آمده: یعنی ای مردم بگویید مار را به

۱ـ انعام، ۱۵۳.

۲ـ بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۵۳.

دوستی پیامبر و اهل‌بیتش راهنمایی کن. در تفسیر ثعلبی و کتاب **ابن شاهین** حدیثی مرفوع از ابی‌بریده در تفسیر آیه «اهدنا الصراط المستقیم» آمده، یعنی صراط و راه محمد و آلش. جدم در نخب حدیثی مروی از **امام صادق** آورده که فرمود: راه مستقیم، راه محمد و اهل‌بیتش است. نیز در نخب حدیثی مستند به ابن عباس در تفسیر آیه «به زودی می‌دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است»[1] آمده، یعنی محمد و اهل‌بیتش و هدایت‌یافتگان یاران حضرت محمداند، به خدا!

حمزه بن عطا از ابوجعفر علیه‌السلام در تفسیر آیه «آیا انسان ناتوان با کسی که امر به عدل و داد می‌کند و بر راهی راست است، برابر می‌باشد»[2] آورده که مقصود علی بن ابیطالب است که به عدل دستور می‌دهد و بر راهی راست است.[3] از ابن عباس و زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام در تفسیر فرمایش خدا (خدا به سرای صلح و سلامت دعوت می‌کند)[4] یعنی بهشت و هر کس را بخواهد و شایسته ببیند، به راه راست هدایت می‌نماید، یعنی به ولایت علی بن ابیطالب.

در تفسیر «این راه مستقیم من است»[5] یعنی **قرآن و ولایت آل محمد** علیهم‌السلام جدّم و جدّش از جابر انصاری نقل می‌کند که پیامبر در جمع یارانش بود و به علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: این صراط مستقیم است. از وی پیروی کنید. ابن عباس می‌گوید که رسول الله حکم می‌کرد، علی روبه‌رویش، مردی در سمت راست حضرت و مردی در سمت چپ بود، فرمود: راست و چپ گمراهی است و طریق درست،

۱ـ طه، ۱۳۵ «قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنْ اهْتَدَى».

۲ـ نحل، ۷۶ «وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۳ـ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴ـ یونس، ۲۵ «وَاللهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۵ـ انعام، ۱۵۳ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

جاده است، سپس با دستش اشاره کرد: این (علی) صراط است، از او پیروی کنید.

شرح صراط مستقیم

از حسن راوی نقل شده که **ابن مسعود** برای وعظ بیرون آمده، مردی از او پرسید: **صراط مستقیم چیست؟** گفت: گوشه[ای از] صراط مستقیم در بهشت وگوشه‌ای به دست محمد و علی است. هر که در جاده پایدار بماند، به محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد اما هر که از جاده منحرف شود، دنباله‌رو مدعیان دروغگو می‌شود.

از ثمالی از ابوجعفر **امام باقر** علیه السلام که در تفسیر آیه «آنچه را که بر تو وحی شده، محکم بگیر که بر صراط مستقیمی»[1] یعنی بر ولایت علی علیه السلام هستی که راه مستقیم است. تا اینجا مطالبی ذکر شده در «نخب [المناقب]» مستند به راویان نامبرده بود اما در «الخصائص» به نقل از **امام باقر** علیه السلام در تفسیر آیه: «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از این راه منحرف‌اند»[2] آورده: یعنی از ولایت ما منحرفند.

فقیه **محمد بن جعفر مشهدی** در کتاب «ما اتفق فیه من الاخبار فی فضل الائمة الأطهار» حدیثی مستند به ابن عباس آورده که رسول اللّٰه به علی بن ابیطالب فرمود: **تو صاحب** حوض کوثر، صاحب پرچمم، وفاکننده به وعده‌هایم، همسر پارهٔ تنم (فاطمه) و وارث علمم هستی. **تو نگه‌دارندهٔ** میراث پیامبران، امین خدا روی زمین، حجت خدا بر خلق، پایهٔ‌ایمان، نور تاریکی‌ها، منار هدایت و پرچم برافراشتهٔ هدایت برای ساکنان دنیایی. هر که پیرویت کند، نجات می‌یابد اما هر که از تو سرپیچی کند، هلاک می‌شود، **تو راه روشن و صراط مستقیمی.**[3]

محمدبن جعفر درکتاب مذکورش حدیثی مرفوع از **عبداللّٰه بن عمر** آورده: عمربن خطاب با من اتمام حجت کرده، گفت: از این مرد کم مو [= امام علی] پیروی کن او

۱ـ زخرف، ۴۳ «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».
۲ـ مؤمنون، ۷۴ «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ».
۳ـ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۹۷ با اندکی تفاوت.

اولین کسی است که اسلام آورد. او از گناهان و اشتباهات بیرون است. حق با اوست. از رسول الله شنیدم که این آیه را خواند:

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام بر می‌دارد؟»[1] سپس فرمود: تمامی مردم به رو افتاده‌اند مگر علی علیه‌السلام زیرا همگی به هدایت و فقه او نیاز دارند.

وقتی علی بن ابیطالب علیه‌السلام صراط مستقیم است؛ حب و ولایت اهل‌بیت، صراط مستقیم است. این نهایتی است که ادامه و دنباله‌ای ندارد.

برداشت از احادیث

احادیث مذکور در این فصل می‌گفت:

۱) علی علیه‌السلام و ولایتش صراط مستقیم است؛

۲) راه مستقیم دوست داشتن اهل‌بیت و ولایتشان است.

۳) صراط مستقیم خدا یعنی قرآن و ولایت آل محمد علیهم‌السلام.

در معنای نخست علی علیه‌السلام به نام آمده، در معنای دوم اهل‌بیت و آل محمد به یک معناست، چون اصل «آل» «اهل» است، بعد «هاء» به همزه تبدیل شده، أءل گشته، همزه به خاطر سکون و مفتوح بودن قبلش به الف تبدیل شده، به این دلیل که «آل» تصغیر می‌شود، به اصلش برگشته «اُهَیل» گفته می‌شود، پس معنی حدیث اهل‌بیت محمد علیهم‌السلام شده، در فصل اول احادیث شیعه و سنی را آوردیم که اهل‌بیت اینانند: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام.

پس بنا بر تمامی وجوه در لفظ مذکور در احادیث علی علیه‌السلام راه مستقیم و ولایت علی صراط مستقیم است. در تفسیر **«اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت**

۱ـ ملک، ۲۲.

علیهم» آمده یعنی آل محمد علیهم‌السلام «غیر المغضوب» یعنی یهود و «الضالین» یعنی مسیحیان، نعمت آل‌محمد، اسلام است. خدا فرمود: «**أسبغ علیکم نعمه**؛ نعمت هایشان را بر شما فرو ریخت» یعنی اسلام، پس بهرهٔ علی بن ابیطالب از این نعمت، در اعلا درجه است. هیچ دلیلی رساتر از این برای وجوب مقدم داشتن امام علیه‌السلام وجود ندارد، چون او راه مستقیمی است که خدا دستور داده پیروی‌اش کرد: «این راه مستقیم من است، پس پیروی‌اش کنید»[1] اما از پیمودن دیگر راه‌ها نهی کرده: «از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می سازد».[2]

گفتیم: **علی علیه‌السلام صراط مستقیم خداست** یعنی راه رسیدن به اوست چنان‌که گفته می‌شود فلانی باب سلطان است، یعنی از طریق وی می‌شود به سلطان رسید. صراط به راه روشن گفته می شود، پس علی علیه‌السلام راه روشن رسیدن به خداست. اگر او راه روشن می‌باشد، پس راه مخالفانش ناروشن و سرگشتگی است چون محال است حق در دو جهت گوناگون باشد. ابوالفتح واسطی در قصیده‌ای گفته: «**هذا علیٌّ النبأ العظیم**...؛ این علی علیه‌السلام همان خبر بزرگ است. بدانید. او صراط مستقیم هدایت است. این علی علیه‌السلام شاخص دینم است. بدانید آن که راه نجات می جوید، از او دنباله‌روی کند».

۱ـ انعام، ۱۵۳ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

۲ـ همان.

فصل سی و پنجم

دوست داشتن علی علیه‌السلام عروة الوثقی (دستگیره محکم الهی) ریسمان الهی، صالح مؤمنان، گوش شنوا و خبر بزرگ

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنْ الغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

خدا فرمود: «کسی که به طاغوت (شیطان و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده که گسستن برای آن نیست و خدا شنوا و داناست».[1]

جدّم در کتاب «نخب المناقب» حدیثی مستند به **امام رضا** علیه‌السلام از پیامبر آورده: هرکه دوست دارد به دستگیرهٔ محکم چنگ بزند، به دوستی علی بن ابیطالب چنگ بزند.[2] نیز حدیثی مستند به اَنَس بن مالک از قول **پیامبر** که شأن نزول آیه «وَ مَن یُسلم وجهه الی اللّٰه هر که روی خود را تسلیم خدا کند» علی علیه‌السلام است چون نخستین کسی است که برای خدا اخلاص ورزید. دنبالهٔ آیه **«و هو محسن»** و نیکوکار باشد» یعنی مطیع خدا باشد و «عروةالوثقی»[3] یعنی گفتن لااله الااللّٰه دستگیرهٔ محکم و

۱ـ بقره، ۲۵۶.

۲ـ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۶۴.

۳ـ لقمان، ۲۲ **«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»**.

تکیه‌گاه مطمئنی است. در پایان آیه آمده: عاقبت همه کارها به سوی خداست. به خدا که علی علیه‌السلام فقط بدین خاطر کشته شد![1]

در «نخب [المناقب]» در تفسیر «عروةالوثقی» آمده: یعنی ولایت علی بن ابیطالب. اگر ایراد شود که خدا فرمود: هر که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان بیاورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده [پس به ولایت نیاز نداریم] پاسخ می‌دهیم: شنیدن جواب از **رسول الله** بهتر و لازم‌تر است چون خدا فرمود: «اگر خبری برسد و آن را به **پیامبر** و پیشوایان که قدرت تشخیص کافی دارند، ارجاع بدهند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد»[2] افزون بر اینکه: هر کسی به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان بیاورد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده، حال بپندارد لازم نیست نبوت و... را بپذیرد، این خیال خام طبق اجماع مسلمانان باطل است چون بر همگان واجب است به پیامبر نیز چنگ زده، حتی به کسی که پیامبر [به عنوان جانشین خود] تعیین می‌فرماید، نیز چنگ بزنند تا در این صورت به دستگیرهٔ محکمی آویخته باشند.

ابن حماد سروده:[3] «**عليّ علی القدر**...؛ نزد خدا والامقام است گرچه گمراهان بسیار سرزنش کنند. علی علیه‌السلام دستگیرهٔ محکم الهی است. هر که بدان دست آویزد، هرگز از بُریدنش بیم ندارد».

خدا فرمود: «به ریسمان الهی همگی چنگ بزنید»[4] جدم در «نخب [المناقب]» مستند به عنبری آورده که مردی عرب از پیامبر دربارهٔ این آیه پرسید، رسول خدا

۱ـ تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲ـ نساء، ۸۳ «**و إذا جاءَهم أمرٌ من الأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الْأَمْرِ مِنهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنهُمْ وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً**».

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۹۳.

۴ـ آل‌عمران، ۱۰۳ «**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**».

دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای اعرابی! این ریسمان خداست، پس بدو چنگ بزن! اعرابی پشت علی علیه السلام رفت و او را در آغوش گرفت وگفت: خدایا، تو را گواه می‌گیرم که به ریسمانت چنگ زده‌ام! **رسول اللّه** فرمود: هر که خوشحال می‌شود به مردی بهشتی بنگرد، به این نگاه کند.

جدم در «نخب» مانند این حدیث را مستند به **امام باقر**[علیه السلام] آورده، نیز حدیثی دیگر مستند به حضرت در تفسیر این آیه آورده: «هرجا دشمنان یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده، مگر با ارتباط به خدا و تجدید نظر در روش ناپسند خود و یا با ارتباط به مردم و وابستگی به این و آن»[1] فرمود: ارتباط با خدا یعنی کتاب اللّه (قرآن) و ارتباط با مردم یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام.[2] ثعلبی در تفسیرش حدیثی مرفوع از ابان بن تغلب از **جعفر بن محمد** علیه السلام [آورده که فرموده‌اند:] ما ریسمان خداییم که فرمود: همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.[3]

در آغاز فصل ۲۱ این حدیث آمد: ای خلایق! این **علی بن ابیطالب خلیفةاللّه روی زمین و حجتش بر بندگان است.** هر که در سرای دنیا به ریسمانش بیاویزد، در این روز نیز یعنی روز قیامت به ریسمانش چنگ بزند. اگر امام ریسمان الهی باشد که خدا به ما دستور داده بدان چنگ زنیم و از جدایی از آن نهی کرده، حجتی بالغ خواهد بود که هر حجتی از آن پایین‌تر است، چون هر که به ریسمان الهی چنگ بزند، نجات یافته، ولی هر که بدان نیاویزد، هلاک می‌شود. این حالتی است که برتر و بالاتر از آن وجود ندارد. **سید حمیری سرود: «أنا وجدنا له...**؛ در احادیث که به ما فرموده‌اند، علی علیه السلام را ریسمان پیوسته به عرش یافته‌ایم که سبب و وسیلهٔ رسیدن به عرش

۱ـ آل‌عمران، ۱۱۲ «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمْ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنْ اللهِ وَحَبْلٍ مِنْ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنْ اللهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمْ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ». ۲ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳ـ همان، ص ۳۰۷ و آیه ۱۰۳ آل عمران «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

است. ریسمانی محکم از هر دو سو که یک سو در دست اوست و چنگ زدن بدان مایه ایمنی از دشواری است. هر که به این ریسمان محکم بیاویزد، فردای روز قیامت درمانده نخواهد بود».

صالح مؤمنان

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ»

خدا فرمود: «خدا یاور پیامبر است، همچنین جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند».[1] مقصود از صالح مؤمنان علی بن ابیطالب است.

جدم در کتاب «نخب المناقب» حدیثی مرفوع از ابن عباس آورده که **رسول خدا** فرمود: علی علیه‌السلام پس از من باب هدایت و دعوت کننده به سوی پروردگارم است. او مؤمن صالح است، سپس این آیه را تلاوت کرد: «چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که به سوی خدا دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می دهد».[2]

تفاوت: خدای تعالی یاوران پیامبر را چهار کس معرفی کرده (خدا، جبرئیل، صالح مؤمنان (امام علی) دو فرشتگان) علی علیه‌السلام را در وسط قرار داده، فقط کسانی روا می‌باشد نام برده شوند که برای یاری پیامبر از همه قوی‌تراند و در دفاع از او توانمندند. **جدم** در «نخب» حدیثی مسند از زید بن علی آورده که: یاور حق و صالح مؤمنان علی بن ابیطالب است. در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان اشنوی، کلبی، مجاهد، ابی صالح و مغربی به نقل از ابن عباس آمده: **حفصه** همسر رسول اللّٰه، پیامبر را در اتاق **عایشه** همراه **ماریه** قبطی هر دو همسران پیامبر) دید. پیامبر برای اینکه دل

۱ـ تحریم، ۴ «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ».

۲ـ امالی صدوق، ص ۳۵، آیه ۳۳ فصلت «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» است.

حفصه را خوشحال کند، بدو فرمود: رازی به تو بگویم پیش خود نگه می‌داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: **ماریه قبطی** بر من حرام است. وی راز پیامبر را برای **عایشه** افشا کرده، به وی مژده داد که **ماریه** تحریم شده است! **عایشه** هم به پیامبر خبر رساند! آیه نازل شد:

«وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ، إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»

«هنگامی که پیامبر یکی از رازهای خود را به یکی از همسرانش گفت... خدا یاور پیامبر است، نیز جبرئیل و صالح مؤمنان»[1] مقصود از مؤمن صالح علی علیه‌السلام است. دنباله آیه: «فرشتگان پس از اینان پشتیبان پیامبرند».

سدی از ابومالک از ابن‌عباس، و ابوبکر حضرمی از **ابوجعفر** علیه‌السلام و ثعلبی بدین سند از **موسی بن جعفر** علیهماالسلام و از اسما بنت عمیس از پیامبر [روایت کرده‌اند]: صالح مؤمنان علی بن ابیطالب است. **ثعلبی** حدیثی مستند به محمد بن علی **امام باقر** [علیه‌السلام] آورده، سند مرفوع به علی بن ابیطالب است که رسول اللّٰه فرمود: «صالح مؤمنان» در آیه علی بن ابیطالب است.[2]

فرق: به دلالت عرف و استعمال صالح مؤمنان به معنی اصلح است چون اگر شخصی گفت: فلانی دانشمند قومش و زاهد شهر است، یعنی اعلم و ازهد است. گواه درستی این مطلب سخن منقول از عمرو بن علاء می‌باشد: «**اوس بن حجر** شاعر مصر بود تا وقتی که «نابغه»...».[3] مقصود گوینده از «شاعر» اشعر = بهترین شاعر است، نیز وقتی می‌گویند: «فلانی شجاع قوم است» این سخن فقط وقتی گفته می‌شود که شجاع‌ترین فرد قوم باشد. بنابراین علی علیه‌السلام اصلح قوم است.

۱ـ تحریم، ۳ـ۴.
۲ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۹.
۳ـ اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۱.

اصلح بر وزن افعل می‌باشد و «الف» آن برای تفضیل (نشانهٔ برتری) است که بیانش در فصل طالوت گذشت. بنابران علی علیه‌السلام افضل (برترین) قوم می‌باشد. موید مطلب این است که امام افضل (برتر) و اشجع (شجاع‌ترین) می‌باشد.

اگر علیه پیامبر همدست شوند و خدا بفرماید یاور پیامبر علیه‌السلام خدا و جبرئیل و فرشتگانند، سپس بخواهند صالح مؤمنان را بیفزاید، فقط خدا باید کسانی را معرفی فرماید که قوی‌ترین مردمان و بهترین پشتیبان برای دفاع و حمایت و یاری پیامبرند.

نام بردن از یاوران ضعیف یا متوسط الحال کنار آن یاوران قوی همچون خدا و فرشتگان نیکو نبوده، شایستهٔ موضوع سخن نیست. اگر پادشاهی بخواهد دشمنش را تهدید کند و اجازه ندهد در سلطنت رقیبش باشد و جایش را اشغال کند، می‌گوید: «به حکومت من طمع نورز و به خود نگو بر من چیره و غالب می‌شوی چون فلانی و فلانی یاوران منند». نیکو نیست در سخنش از یاورانی نام ببرد مگر اینکه نهایت همکاری و همیاری را داشته، مشهور به شجاعت بوده، به حُسن حمایت و دفاع معروف باشند.

وقتی **معاویه** شمار بسیار و انبوه جنگجویانی راکه همراهش بودند، به رخ کشید، در مقابل امیر مؤمنان وی را با امثال **مالک اشتر** تهدید کرد. وی معروف به شجاعت و مشهور به حُسن حمایت از علی علیه‌السلام بود. امام در تعریف **مالک** فرمود: «برایم چنان بود که من برای رسول اللّٰه بودم».

گوش‌های شنوا

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»

خدا می‌فرماید: «گوش‌های شنوا آموزه‌های الهی را در می‌یابند و می‌فهمند».[1] تفسیر گوش‌های شنوا **علی بن ابیطالب** است. درکتاب «حلیة الاولیاء» از علی علیه‌السلام،

۱ـ حاقه، ۱۲.

نیز در «اسباب نزول القرآن» واحدی به نقل از بُریده، همچنین در تفسیر «ابوالقاسم بن حبیب» به نقل از زربن حبیش از علی علیه‌السلام این عبارت آمده که علی بن ابیطالب فرمود: رسول اللّٰه مرا در آغوش فشرد و فرمود: پروردگارم به من دستور داده تو را به خود نزدیک گردانم و از خود دور نسازم وگوش بدهی و فراگیری.[1]

در تفسیر «ثعلبی» در روایات بُریده آمده که **پیامبر افزود:** تو را یاد بدهم و فراگیری و به خدا حق است که بشنوی و فراگیری، پس آیهٔ بالا نازل شد: «گوش‌های شنوا آن را در می‌یابند و می‌فهمند». در «الخصائص نطنزی» و در احادیث **ابورافع** حدیث چنین آمده: «تو را به خود نزدیک کنم و دور نسازم و به تو یاد بدهم و در حقّت کوتاهی و نامهربانی نکنم و بر من واجب است دربارهٔ تو فرمان پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است فراگیری و دریابی». در کتاب «المحاضرات راغب» که جزء پیروان مذاهب چهارگانه سنی است به نقل از ضحاک و ابن عباس، نیز در «امالی» طوسی آمده که **امام صادق**[علیه‌السلام] فرمایشی کرده، در بعضی کتاب‌های شیعه از سعد بن طریف از **ابوجعفر امام باقر**[علیه‌السلام] نقل شده که فرموده‌اند تفسیر آیه «گوش‌های شنوا» علی علیه‌السلام است.[2]

در کتاب «الیاقوت» به نقل از ابی عمرو غلام ثعلب، در «الکشف» و «البیان» از ثعلبی به نقل از عبداللّٰه بن حسن، در کتاب «کافی» کلینی با عبارت میمون بن مهران از ابن عباس از پیامبر آمده: وقتی آیه «گوش‌های شنوا» نازل شد، دعا کردم: خدایا! آن را گوش‌های علی قرار بده [دعایم مستجاب شده] از آن پس هر چه می‌شنید، حفظ بود.[3]

جدم در کتابش که نام بردیم «نخب» حدیثی مستند به سعید بن جبیر از ابن عباس آورده که **رسول اللّٰه** دربارهٔ آیهٔ مربوط به گوش‌های شنوا فرمود: مقصود گوش

۱ـ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۸۲.

۲ـ در تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۷۵ احادیث بسیاری بدین مضمون است.

۳ـ مناقب خوارزمی، ص ۲۸۲.

علی بن ابیطالب علیه‌السلام است: ای علی وقتی آیه نازل شد، پیوسته از خدا درخواست کردم گوش تو چنان باشد.[۱]

در «نخب المناقب» حدیثی مستند به جابر جعفی و عبدالله بن حسین و مکحول آمده که **رسول الله** فرمود: ای علی! از پروردگارم درخواست کردم گوش تو را چنان قرار بدهد. خدایا، گوش علی راگوش‌های شنوا قرار بده! پس خدا اجابت کرد و پس از آن هر چه شنید، فراموش نکرد.[۲]

خبر بزرگ

خدا می‌فرماید: «از چه چیز از همدیگر می‌پرسند، از خبر بزرگ و پراهمیت که پیوسته در آن اختلاف دارند»[۳] یعنی علی بن ابیطالب. جدم در «نخب المناقب» حدیثی مستند به قطان از وکیع از سفیان از سدی از عبد خیر از علی بن ابیطالب علیه‌السلام: صخر بن حرب آمد و خدمت رسول الله نشست و پرسید: ای محمد! پس از تو امر حکومت برای ماست یا برای...؟ فرمود: ای صخر! پس از من حکومت برای کسی است که برایم مانند هارون برای موسی می‌باشد، پس خدا آیه بالا (از چه چیز می‌پرسند، از خبر بزرگ...) را نازل کرد. تمام حدیث در فصل سی‌ام به نقل از تفسیر شیرازی گذشت.

جدم در «نخب المناقب» حدیثی مستند به **علقمه** آورده که: در جنگ صفین جنگجویی از اهالی شام آمد که اسلحه و قرآنی بالای آن داشت و آیه «از چه می‌پرسند، از خبر بزرگ...» را می‌خواند. **علقمه** خواست برای نبرد با وی برود **اما علی** علیه‌السلام فرمود: از جای خود حرکت مکن! سپس خود رفته و **فرمود: آیا می‌دانی** خبر بزرگی که در آن پیوسته اختلاف دارند چیست؟ **شامی گفت:** نه، فرمود: «به خدا منم خبر پراهمیت و بزرگ! دربارهٔ من اختلاف‌نظر دارید. در مورد ولایتم نزاع دارید.

۱ـ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۱۹۹. ۲ـ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۵.
۳ـ نباء، ۱ـ۲ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ».

از ولایتم برگشتید پس از آن که پذیرفتید. پس از اینکه با شمشیرم نجات یافتید، اینک به خاطر سرکشی هلاک گشتید! **روز غدیر** دانستید، دانستید، دانستید و روز قیامت سزای هر چه را عمل کردید، خواهید دید، سپس شمشیرش را بر مرد شامی بلند کرده، سر و دستش را دور انداخت، بعد فرمود: «أبی اللّٰه الا أن صفین...؛ تا بر زمین ستاره‌ای می‌درخشد، خدا خواست در صفین رزمگاه ما و شما باشد، تا بمیرید یا بمیریم و ما و شما از تنور جنگ گریزی نداشته باشیم».

در **روایت اصبغ** [بن نباته] آمده: به خدا منم خبر پراهمیت که در آن اختلاف دارند. اما چنین نیست که می‌پندارند و به زودی می‌فهمند، آن هنگام که بین بهشت و آتش جهنم می‌ایستم و می‌گویم: این مال من، آن مال تو.

جدم در «نخب المناقب» افزوده: وقتی در جنگ احد جنگجویان گریختند، **علی**علیه‌السلام پیشاپیش پیامبر شمشیر می‌زد. **جبرئیل** سمت راست حضرت و **میکائیل** سمت چپش، که خدا در سوره «ص» آیه ۶۷، ۶۸ نازل کرد: «ای پیامبر بگو: او خبر بزرگ و پراهمیت است، که شما از او رویگردان هستید!»

در فصل سی‌ام گذشت که **شیرازی** از اهل سنت می‌گوید: وقتی علی بن ابیطالب خبر بزرگ باشد، از آن بازخواست و سؤال می‌شوند. مرده‌ای در خشکی و دریا، شرق و غرب نمی‌ماند مگر اینکه فرشتگان نکیر و منکر از او پس از مرگ دربارهٔ ولایت امیر مؤمنان می‌پرسند. **از مُرده سؤال می‌کنند:** پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت کیست؟

این بالاترین دلیل بر وجوب ولایت و پیروی و اقتدا و تمسک به امام است، زیرا اگر خدا به بنده فرمان نداده باشد از امام پیروی کند و بدو اقتدا نماید، محال است خدا پس از مرگ بنده، از او دربارهٔ ولایت امام بازخواست کند! خدا برای بندگان پرچمی نمایان و آشکار قرار داده که به سوی امام راهنمایی کرده، پرچم ولایت مولایمان **امیر مؤمنان**علیه‌السلام آشکار و نمایان است به دلیل کتاب خدای عزیز و احادیث واردهٔ شیعه و سنی. **عمرو بن عاص** در ابیاتی دربارهٔ علی علیه‌السلام سرود: «او خبر بزرگ و کشتی نوح و باب‌الله است».

فصل سی و ششم

بهترین آفریدهای خدا

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

خدا می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، بهترین مخلوقات خدایند».[1]

پس از رسول خدا بهترین آفریده، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. جدّم در «نخب المناقب» حدیثی مرفوع به **زبیر** و **عطیه** کوفی و خوات آورده که هر یک از اینان می‌گویند: دیدم جابر بر عصایش تکیه داده، در کوچه‌های مدینه و مجالس اهالی می‌گشت و می‌گفت که پیامبر فرمود: «**علی بهترین بشر می‌باشد. هر که نپذیرد، کفر ورزیده** اما هر که بپذیرد و رضا بدهد، خدا را شکر گفته». سپس جابر افزود: ای جماعت انصار! فرزندانتان را با دوستی علی علیه‌السلام بار آورید و تربیت کنید. هر کدامشان نپذیرند، ببینند مادرش چه کرده است!

دارمی به سند خویش از عایشه، **ابن مجاهد** در «الولایه»، **دیلمی** در «الفردوس»، **احمد بن حنبل** در «الفضائل» **اعمش** به نقل از ابی وائل، عطیه از **عایشه** و قیس بن حازم از جریر بن عبدالله که پیامبر فرمود: علی بهترین آدمیان می‌باشد. هر که

۱ـ بینه، ۷.

نپذیرد، کفر ورزیده اما هر که رضا بدهد، خدا را شکر گفته است.[۱] دارمی نقل کرده که وقتی **عایشه** این حدیث را نقل کرد، از وی پرسیدم: پس چرا با امام جنگیدی؟! گفت: از خود اختیاری نداشتم که با او بجنگم بلکه **طلحه و زبیر مرا واداشتند** و در روایتی آمده که عایشه گفت: امری مقدّر و قضایی بود که چیره شد!

جدم در «نخب المناقب» به نقل از ابی وائل، وکیع، ابومعاویه، اعمش، شریک و یوسف قطان آورده که اینان این حدیث را با سند نقل کرده، از جابر و حذیفه دربارهٔ علی علیه‌السلام پرسیدند، پاسخ دادند: علی بهترین و برترین آدمیان است. جز کافر درباره‌اش شک نمی‌کند! عطا از عایشه مانند این حدیث را آورده، نیز سالم بن جعد به نقل از جابر از یازده طریق. طبری در تاریخش آورده که خلیفه **مأمون** آشکارا گفت که قرآن توسط خدا خلق شده، علی بن ابیطالب از همگان برتر است. وی پس از رسول خدا برترینِ مردمان می‌باشد. رخداد مربوط به ماه ربیع‌الاول سال ۲۱۲ است.[۲]

علی علیه‌السلام بهترین آفریده

ابوبکر هذلی از شعبی نقل کرده که مردی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: مرا مطلبی بیاموز که خدا بدان مرا نفع رساند، فرمود: پایبند نیکی باش که در دنیای زودگذر و آخرت تو را سود می‌رساند. در این هنگام **علی** علیه‌السلام سر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! **فاطمه** علیهاالسلام از شما دعوت کرده، فرمود: باشد. مرد پرسید: ای رسول خدا! این کیست؟ فرمود: این کسی است که خدا درباره‌اش فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

«کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، بهترین آفریده‌های خدایند».[۳]

۱ـ فردوس دیلمی، ج۳، ص ۸۸.
۲ـ تاریخ طبری؛ ج ۸ ص ۶۱۹.
۳ـ بینه، ۷.

جدم در نخب حدیثی مسند به **امام باقر** علیه‌السلام به روایت ابن عباس، ابوبریده و ابن شرحیل آورده که پیامبر برای علی علیه‌السلام بی‌آنکه پرسیده باشد، این آیه را خواند: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته داده‌اند، بهترین آفریدگانند» و فرمود: مقصود تو و شیعیان تواند. وعدهٔ من وشما کنار حوض کوثر وقتی که مردم محشور می‌شوند. آنجا تو و شیعیانت سپیدروی و شناخته شده می‌آیید. در خبری دیگر: شیعیانت روسفید و شناخته شده‌اند.

جدم در کتاب مذکورش حدیثی مستند به جدش (جابر انصاری) آورده که هر وقت علی علیه‌السلام می‌آمد، رسول الله می‌فرمود: بهترین آفریدگان آمد.[۱] **ابونعیم اصفهانی** از بزرگان سنی‌ها در کتاب «فیما نزل من القرآن فی علی علیه‌السلام» به سند خود از حارث نقل کرده که علی علیه‌السلام فرمود:

ما اهل‌بیت با مردم قیاس نمی‌شویم. مردی برخاست و نزد عباس آمد و بدو گفت امام چه فرموده، گفت: علی امیر مؤمنان درست فرموده، آیا پیامبر با مردم قیاس می‌شود؟! در حق علی علیه‌السلام این آیه نازل شده: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، اینان بهترین آفریدگانند».[۲]

ابوبکر شیرازی در کتاب «نزول القرآن» دربارهٔ امیر مؤمنان حدیثی به نقل از مالک بن اَنَس از حمید از اَنَس آورده که «الذین آمنوا» دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده، وی نخستین فردی است که رسول خدا را تصدیق کرد و باور داشت. «عملوا الصالحات» یعنی به انجام واجبات پایبند بودند و «اولئک خیر البریه» یعنی **علی** علیه‌السلام **برترین خلیفه پس از پیامبر است،** به همین ترتیب تا آخر سوره.

ابن مردویه از شخصیت‌های سنی در کتابش حدیثی مستند به **حذیفة** بن یمان آورده که رسول الله فرمود: علی علیه‌السلام بهترین آدمیان است و هر که نپذیرد، کفر ورزیده است.[۳] **نیز ابن مردویه** از ابن عباس نقل کرده که شأن نزول این آیه علی بن

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۱۲.
۲ـ نورالمشتعل، ص ۲۷۶.
۳ـ احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۵۴.

ابیطالب است: **«ان الذین آمنو و عملو الصالحات اولئک هم خیر البریه»**.[۱] در حدیث مستند دیگر: به اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ناملایماتی رسید که عمر جمع‌شان کرد و به علی علیه‌السلام عرض کرد: شما سخن بگو که بهترین و داناترین‌شان هستی. **خطیب خوارزمی** از جابر نقل کرده: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: علی بهترین آفریدگان است.[۲] **بلاذری** در «التاریخ» به نقل از عطیه آورده که به جابربن عبدالله گفتم: دربارهٔ علی علیه‌السلام به ما بگو، گفت: پس از رسول الله بهترینِ مردمان بود. **ابن عبدوس همدانی** و خطیب خوارزمی درکتابشان به سند خود از **سلمان** نقل می‌کنند که پیامبر فرمود: **برادر و وزیر و بهترین کسی که پس از خود به جا می‌گذارم، علی بن ابیطالب است.**[۳] در تاریخ خطیب به استناد علی علیه‌السلام آمده که رسول الله فرمود: هر که نگوید علی بهترین آفریدگان است، کفر ورزیده است. نیز در «التاریخ» حدیثی مرفوع از علقمه بن عبدالله هست که رسول الله فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابیطالب، بهترین جوانانتان حسن و حسین و بهترین زنانتان فاطمه زهرا است.

طبرانی در «الولایه» و «مناقب» به سند خویش از مسروق که **عایشه** گفت: از پیامبر شنیدم: مخدج و یارانش بدترین خلق و آفریده‌اند که بهترین مردمان و آفریدگان و آنان که نزدیک‌ترین وسیلهٔ تقرب به خدایند، مخدجیان را می‌کشند. جدم در «نخب المناقب» حدیثی مستند به سعد بن ابی وقاص آورده که پس از **صلح امام حسن** علیه‌السلام با معاویه نزد وی رفته، معاویه گفت: خبر مقدم کسی که نه حق را می‌شناسد تا از آن دنباله‌روی کند و نه باطل را تا از آن دوری نماید! گفت: آیا می‌خواستی بر ضد علی تو را یاری بدهم آنکه از رسول خدا شنیدم که به دخترش **فاطمه** می‌فرمود: تو برترین مردم از لحاظ پدر و شوهر هستی.

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۱۱.
۲ـ همان.
۳ـ همان، ص ۱۱۲.

سخن عمر دربارهٔ امام حسن و اما حسین

در کتاب جدم حدیثی مستند به شهر بن حوشب آمده که وقتی **عمر بن خطاب** دیوان‌ها را تدوین می‌کرد، از حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام شروع کرد و خانه‌شان را پر از مال کرد، پسر عمر اعتراض کرد: آن دو را بر من مقدّم داشتی حال آن سابقهٔ صحابی بودن و هجرت دارم اما آنان ندارند! عمر گفت: ساکت باش! به خدا پدر حسن و حسین بهتر از پدرت و مادرشان بهتر از مادرت است. **احمد بن حنبل** در مسندش حدیثی مرفوع از زبیر آورده که از **جابر پرسید:** علی میانتان چگونه بود؟ گفت: از بهترین آفریدگان! منافقان را فقط از دشمنی با او می‌شناختیم.

فرق: فرمایش خدا «بهترین آفریدگان»[1] عبارت کلی (عام) و شامل تمامی آفریده‌هاست، پس لازم است به مقتضای جمله علی علیه‌السلام بر تمامی آفریده‌ها سیادت و برتری داشته باشد. هرکه بر تمامی آفریده‌ها سیادت و آقایی داشته باشد، نیاز بدو از همه بیشتر بوده، پیروزی از وی مستدل‌تر و لازم‌تر است، چنان‌که دنباله‌روی از او نسبت به دیگر آفریده‌ها مقدم و سزاوارتر است. شاهد حال در این مورد، آشکارتر از شاهد استدلال است.

از جمله شواهدی که دلالت دارد پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امام بهترین آفریدگان است، اجماع طائفه یعنی علمای شیعی امامی است. اینان اتفاق نظر و اجماع دارند پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله **امیر مؤمنان** برترین عالَم می‌باشد. اجماع اینان حجت است و عمل بدان واجب می‌باشد چون امام معصوم علیه‌السلام میانشان هست. تمامی مواردی که اجماع کرده‌اند، معتبر است و اجماع ایشان حجت می‌باشد. اکنون جای بحث در این باره نیست که اجماع آنان حجت است چون این مسأله درکتاب‌های امامیه ذکر شده، **سید مرتضی علم‌الهدی** درکتاب «الانتصار» بر آن اعتماد کرده است.

در حضور واعظی دانشمند، قاری قرآن می‌خواند. واعظ بر فراز منبر سرود: **یا**

۱ـ بینه، ۷ «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ».

راکباً شدنیة...؛ آل نبی خاندانی موجب افتخارند و مردم بدانان هدایت می‌شوند. بر تمامی آفریدگان، مِهرشان واجب، و دشمنی‌شان عامل بدبختی است. شفاعتگر دوستداران خویش‌اند. تقرب به خدا بدانان واجب است و جانم فدایشان و فدای دوستداران‌شان باد!

ابوطفیل کنانی سروده:[۱] **«أشهد بالله...**؛ خدا و نعمت‌هایشان و آل یاسین و آل زُمر را گواه می‌گیرم که علی بن ابیطالب پس از رسول الله برترین آدمیان است».

فضل بن عتبة بن ابی‌لهب سروده:[۲] **«ألا انّ خیر الناس...**؛ بدانید که پس از محمد صلی الله علیه و آله برترین مردمان آن مرد باشکوهی است که در شناخته و ناشناخته، کسانی پیرو اویند. او علی پاک‌مرد است. چه کس برتر از وی است؟! همان ابوالحسن که خویش و داماد پیامبر است، نخستین کس که نماز گزارد و پیامبر را تصدیق و باور کرد و اولین فردی که در نبرد بدر، سرکشان را به هلاک رساند».

کعب بن زهیر سروده:[۳] **«صهر النبی...**؛ داماد پیامبر و بهترین همهٔ مردمان، آنکه هر کس بدو نازد، مفتخر است. همراه پیامبر اُمی به عنوان نخستین کس نماز گزارد، زمانی که مردم به پروردگار کفر می ورزیدند».

شاعری دیگر گفته:[۴] **«ألا انّ خیر الناس...**؛ برترین مردمان پس از محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است گرچه ملامتگران سرزنش کنند و نادرست بپندارند. امام علی پس از مصطفی، حضرت محمد برترین کسی است که بر زمین گام نهاده، این دو پیش از مردمان اسلام آورده و نمازگزارده، به جانم سوگند در شهرها و نَجد سیر کرده‌اند».

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۸۳.
۲ـ الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۲.
۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۱.
۴ـ همان، ص ۲۸.

فصل سی و هفتم

علی علیه‌السلام نور خدا، هدایت، جنب‌الله و حجت‌الله

شرح آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَاماً وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» «آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خود دارد و به دنبال آن شاهدی است سویش می‌باشد»[1] نیز آیه «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» «کسی که علم کتاب (آگاهی بر قرآن) نزد اوست»[2] و اینکه علی علیه‌السلام نور خدا، هدایت، جنب‌اللّٰه و حجت اللّٰه است و مثال کعبه می‌باشد.

شاهد که در آیه آمده علی بن ابیطالب است. طبری به سند خویش از امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق و امام رضا[علیهم‌السلام] روایت کرده که امیر مؤمنان فرمود: مصداق آیه «آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد» محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و «شاهد» منم.[3]

جدم در «نخب [المناقب]» حدیثی به نقل از حماد بن سلمة بن ثابت از اَنَس

۱ـ هود، ۱۷.　۲ـ رعد، ۴۳.

۳ـ تفسیر برهان، ج ۲ ص ۲۱۲.

آورده که «آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد» مقصود رسول خداست و «به دنبال آن شاهدی...» منظور علی بن ابیطالب است. به خدا که زبان رسول الله برای اهالی مکه بود. وقتی پیمانشان را با پیامبر شکستند.[۱] حافظ ابونعیم از بزرگان سُنیان به سه طریق از عبدالله بن عبدالله اسدی در حدیثی می‌گوید که شنیدم علی علیه‌السلام این آیه را خواند: «آن کس که دلیل...» و فرمود: رسول خدا دلیلی آشکاری از پروردگارش داشت و من شاهدم.[۲] نطنزی در «الخصائص» حدیث را آورده، در کتاب «فصیح الخُطَب» آمده که ابن الکوا از امام پرسید: آیه‌ای درباره‌ات نازل شده؟ فرمود: این آیه: «آن کس که دلیل آشکاری... و به دنبال آن شاهدی می‌باشد».

ثعلبی از کلبی از ابوصالح از ابن عباس که آیه «آن کس که دلیل...» مقصود از شاهد، علی علیه‌السلام است.[۳] این حدیث را قاضی ابوعمرو، عثمان بن احمد و ابونصر قسری در کتابشان آورده، فلکی مفسر به نقل از مجاهد و عبدالله بن شداد آورده، ابن مسعود آیه را چنین خوانده: «**أفمن اوتی علم من ربه....**» شاهد را علی علیه‌السلام دانسته است.

شاهد بلافصل

فرق: پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام بر امت به عنوان عادل‌ترین خلائق، شاهد بود. حال چگونه کسی از جنس پیامبر است. دیگری بر وی مقدّم شود؟!

«مِن = از» در آیه «شاهِدٌ مِنه» برای بیان جنس است و می‌فهماند که علی بن ابیطالب از جنس رسول خداست. در فصل ۲۳ بیان فضائل این دو در چندین خصلت گذشت.

فرمایش خدا «به دنبال آن شاهدی می‌باشد» بیانی دربارهٔ علی بن ابیطالب است که وی بلافصل پس از رسول خداست، بی‌آنکه کسی بین این دو فاصله و تالی باشد.

۱ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ۳۶۶.
۲ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۰.
۳ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۵.

هر که امام را پس از سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان) **قرار بدهد، باید دلیل داشته باشد** چون در آیه آمده: «**و یتلوه شاهِدٌ مِنه**: به دنبال آن شاهدی می‌باشد» معلوم است تالی، کسی است که پشت سر دیگری و به دنبالش می‌آید. بی‌آنکه در بین این دو فاصله‌ای باشد، اگر تفسیر آیه بیان نشده بود که مقصود از شاهد، علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، فرمایش خدا «به دنبال آن شاهدی می‌باشد» دلیل تفسیر آیه و حدیث بود، نیز فرمایش رسول الله به علی علیه‌السلام «**تو از منی و من از تو**» که این فضیلت را برای احدی جز علی علیه‌السلام نفرمود، پس معلوم می‌شود فقط به امام اختصاص دارد، نه دیگری. احادیث شیعه و سنی در این باره در فصل ۲۴ گذشت.

دانش قرآنی

اما اینکه امام به داشتن علم قرآن و آگاهی بر آن آراسته است: خدا می‌فرماید:

«کافی است که خدا وکسی که **علم کتاب** (آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».[1] شیعه دوازده امامی روایت کرده: آن که علم کتاب (قرآن) دارد. **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام است. ثعلبی در تفسیرش از دو طریق آورده که مراد خدا در آیه «آنکه علم کتاب نزد اوست» علی بن ابیطالب است. وقتی علم قرآن نزد امام علی است، نیاز امت بدو با پیروی از امام مطمئناً برآورده شده، در جست‌وجوی خویش، به راه درست رفته است.

امت نیاز دارد حلال و حرام، واجب و مستحب را در تمامی اوامر و نواهی بداند، نیز دیگر آموزه‌هایی راکه دانش قرآن در بر دارد، چون امام بیان کنندهٔ تمامی این موارد است. **دنباله‌روی از امام، راه نجات از گمراهی و پیمودن جادهٔ روشن هدایت است** چون بیان و شرح ازکسی گرفته شده که مورد اعتماد است و خدا و رسول الله مردم را بدو سوق داده‌اند. اما پیروی از غیر امام تماماً برعکس این موارد بوده، چون

۱ـ رعد، ۴۳ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

دیگران علم و دانش ندارند. بدیهی عقلی است که واجب است راه نجات را پیمود. پس دنباله‌روی از امام واجب بوده، به دلیل عقل و حدیث باید بدو چنگ زد.

نور الهی

جدم در «نخب [المناقب]» حدیثی مستند از مولایمان **امام صادق**[علیه السلام] در تفسیر آیه: «**لِيُخْرِجَكُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً**» «خدا شما را از تاریکی‌ها به نور بیرون می‌برد»[1] آورده که: یعنی از کفر به سوی ایمان به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام. باز حدیثی مستند از **امام باقر** علیه السلام در تفسیر آیه «کسانی که کافر شدند» یعنی به ولایت علی بن ابیطالب «سرپرستانشان طاغوت»[2] است، که دربارهٔ دشمنان و پیروان دشمنان علی علیه السلام نازل شد که مردمان را از نور بیرون بردند، و نور ولایت علی است، پس به ظلمت ولایت دشمنانش وارد شدند.[3] **واحدی** در «الوسیط» و در «اسباب النزول» از **عطا** نقل کرده: تفسیر آیه «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرارگرفته»[4] دربارهٔ علی علیه السلام و حمزه نازل شد اما دنبال آیه [که می‌فرماید]: «وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند» دربارهٔ ابوجهل و پسرانش [است].[5]

مالک بن اَنَس از ابن‌شهاب از ابوصالح از ابن‌عباس در تفسیر آیه ۱۹ ـ ۲۱ فاطر نوشته‌اند: «نابینا (ابوجهل) و بینا (امیر مؤمنان) و ظلمت‌ها «ابوجهل» و روشنایی «امیر مؤمنان» و سایهٔ آرامبخش «سایه امیر مؤمنان در بهشت» و باد داغ و سوزان

۱ـ احزاب، ۴۳ «**هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً**».

۲ـ بقره، ۲۵۷ «**اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**».

۳ـ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴ـ زمر، ۲۲ «**أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**».

۵ـ اسباب النزول واحدی، ص ۲۴۸.

یعنی جهنم [سپس همگی را جمع کرده و فرموده:] هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند. زندگانی یعنی علی علیه‌السلام و حمزه و جعفر طیار و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و خدیجه علیهاالسلام اما مردگان یعنی کافران مکه.

ابن رزیک سروده: «**هو النور نور الله...**؛ علی علیه‌السلام نور است، نور خدا که در زمین بر ما می درخشد و نور خدا از بین نمی‌رود. بین فرشتگان آسمان و پیامبر، بلندآوازه است وگمنامی نمی‌پذیرد».

هدایت

اما اینکه امام، هدایت است، خدا فرمود: «اوست که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاده»[1] جدم در نخب حدیثی مستند به ابوالحسن ماضی [**امام کاظم** علیه‌السلام] آورده که آیهٔ بالا را چنین تفسیر می‌فرماید: خدا به رسولش دستور داد برای وصی‌اش علی علیه‌السلام ولایت را بیان کند. ولایت همان دین حق است. راوی می‌گوید که از دنبالهٔ آیه پرسیدم: «تا آن دین را بر همهٔ آیین‌ها غالب و چیره‌گرداند» یعنی چه؟ فرمود: یعنی **هنگام قیام قائم (عج)** بر تمامی ادیان پیروز کند. خدا می‌خواهد که نورش (ولایت قائم) را کامل کند هر چند کافران (از ولایت علی علیه‌السلام) ناخشنود باشند.

باز از **امام کاظم** [علیه‌السلام] در تفسیر آیه: «**وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ**» «چون هدایت را شنیدیم، بدان ایمان آوردیم».[2] مقصود از هدایت، ولایت است. به مولایمان ایمان آوردیم. هرکس به ولایت مولایش ایمان بیاورد، ازکمی پاداش و سختی بیم ندارد.

حدیثی مستند از ابی ورد از ابوجعفر **امام باقر** علیه‌السلام در تفسیر آیه: «**مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ**» «پس از آنکه راه هدایت بر آنان

۱ـ توبه، ۳۳ «**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**».

۲ـ جن، ۱۳.

آشکار شد، با پیامبر درافتادند».[1] فرمود: یعنی در کار علی بن ابیطالب با پیامبر مخالفت کردند.

جنب‌الله

حافظ ابوبکر بن ثابت خطیب حدیثی مستند به ابن عباس آورده که رسول الله فرمود: شبی که مرا به آسمان برای معراج بردند، دیدم بر در بهشت نوشته شده: لااله‌الاالله، محمد رسول الله، علی جنب الله، حسن و حسین صفوة‌الله (برگزیدهٔ خدا) فاطمه زهرا اَمَة الله (کارگزار خدا) و بر دشمنانشان لعنت خدا باد![2]

حجت‌الله

در تاریخ خطیب و در «الاحن و المحن» از اَنَس آمده که پیامبر به علی علیه‌السلام نگاه کرد و فرمود: من و این حجت خدا بر خلقیم. در «فردوس» دیلمی آمده: من و علی حجت خدا بر بندگانش هستیم. فقیه ابن مغازلی در کتابش از اَنَس و دیگران آورده که خدمت پیامبر بودم که علی علیه‌السلام آمد، رسول خدا فرمود: من و این، روز قیامت حجت خدا بر امتم هستیم.

فرمایش پیامبر دربارهٔ علی علیه‌السلام (وی بر امتم حجت است) دلالت دارد [و لذا] پس از رسول خدا باید بلافاصله مقدم شود، چون «علی حجتی؛ بر امتم» سخن عام وکلی است که تمامی امت را در بر می‌گیرد اما اگر بگوییم چهارمین خلیفه است، برای امتی که در زمان سه خلیفهٔ پیشین زیسته‌اند، حجت نخواهد بود مگر برای کسانی که تا زمان امام زنده مانده‌اند، در نتیجه برای کسانی که زنده نمانده و به روزگار امام نرسیده‌اند، حجت نیست. حال آنکه بر همگان حجت بوده، پس این فرض باطل است.

۱ـ محمد، ۳۲ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ».

۲ـ مناقب خوارزمی، ص ۳۰۲.

مثال کعبه

جدم در «نخب [المناقب]» حدیثی مرفوع از ابوعبدالله ضمن روایت آورده که فرمود: «**ماکعبهٔ خداییم، ما قبلهٔ خداییم.**» فقیه شافعی حدیثی مستند به **ابوذر** آورده که رسول الله فرمود: «**مثال علی** علیه‌السلام **میانتان** یا فرمود: در این امت مثال کعبه دیوار کشیده یا کعبهٔ مشهور است که **نگاه بدان واجب است».**[1]

تمثیل رسول الله باید تمثیلی صحیح و بی‌گزاف باشد چون هر چه بفرماید، به خدای سبحان و تعالی متصل است، پس روا نمی‌باشد چیزی را به خلافش تمثیل فرموده، به ضدش تشبیه کند چون هر چیز به مثلش تشبیه شده، به نظیر و مانندش تشبیه می‌شود، پس **چنان‌که زیارت کعبه و حج واجب است، ولایت علی** علیه‌السلام **واجب است،** پس در قدر مشترک همانندی دارند و آن وجوب است. وجوب حج در تمامی زمان‌ها مطلق است و مختص سالی نمی‌باشد. ولایت علی علیه‌السلام نیز چنین واجب است. پس هر کس ایشان را خلیفهٔ چهارم قرار بدهد، باید دلیل داشته باشد.

تشبیه **امام صادق** علیه‌السلام نیز مانند تشبیه رسول خداست در این‌که مثالشان مثل قبله است. وجوب رو به قبله بودن نزد تمامی امت روشن است، پس هر که علی علیه‌السلام را چهارمین خلیفه قرار بدهد، رو به قبله بودن را که بر وی واجب بوده، ترک گفته است. **ابن حماد سروده: «اولئک قوم لا یُحاط...؛** اهل بیت علیهم‌السلام قومی‌اند که کسی بر دانششان چیره نشده، میان خلق شبیه و مانندی ندارند. آنان امینان خدا در زمین و آسمانند و چشم وگوش و جنب و ریسمان الهی‌اند. اینان ستارگان دین‌اند که پرتوش بر تاریکی شرک افتاده، می‌درخشد. در کتاب‌های پیشین الهی صفاتشان آمده، دربارهٔ عظمت فضلشان رسولان سخن گفته‌اند...[2] علی علیه‌السلام قبلهٔ میانی می‌باشد که همگان پیرامونش دیده شده، حرم با عظمت خدا و حِلّ برای اوست. همو که حجت و آیت بزرگ خداست که برای هر که عقل و خرد دارد، اقامه شده است».[3]

۱ـ مناقب خوارزمی، ص ۱۰۷.
۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۲۵.
۳ـ همان، ص ۱۷۱.

فصل سی و هشتم

بیان درجات

«نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»

خدا می‌فرماید: «درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالِمی است».[1]

رتبه‌های نه‌گانه

درجات نُه گونه است:

۱. پیشگامی در اسلام و هجرت. خدا فرمود: «گروهی دیگر پیشگامان پیشگامند. آنان مقربانند. در باغ‌های پرنعمت بهشت جا دارند».[2]

۲. قرابت (خویشاوندی با پیامبر). خدا فرمود: «ای پیامبر بگو: هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم)»[3] نیز: «از خدایی بپرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید، نیز

۱ـ یوسف، ۷۶.

۲ـ واقعه، ۱۰ ـ ۱۲ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰﴾ أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

۳ـ شوری، ۲۳ «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

از قطع رابطه با خویشاوندان خود پرهیز کنید».[۱]

۳. دانش و علم و کتاب خدا: «اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید».[۲]

۴. علم به سنت رسول‌اللّٰه. خدا می‌فرماید: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!»[۳] نیز «این آیات روشنی است که در سینهٔ دانشوران جای دارد»[۴] و: «فقط دانشمندان از او می‌ترسند»[۵] و: «خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد».[۶]

۵. شناخت حکم (قضاوت درست) خدا فرمود: «معادل کفاره را دو نفر عادل از شما تصدیق کنند»[۷] نیز: «پیامبران که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با تورات برای یهود حکم می‌کردند»[۸] همچنین: «چگونه تو را به داوری می‌طلبند درحالی‌که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست»[۹] نیز: «میان اهل کتاب طبق آنچه خدا نازل کرده، داوری کن».[۱۰]

۱ـ نساء، ۱ «يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَآءً وَاتَّقُواْ اللهَ الَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً».

۲ـ نحل، ۴۳ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۳ـ زمر، ۹ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

۴ـ عنکبوت، ۴۹ «هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ».

۵ـ فاطر، ۲۸ «كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ».

۶ـ مجادله، ۱۱ «اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

۷ـ مائده، ۹۵ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ وَاللهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَام».

۸ـ همان، ۴۴ «إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدىً وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».

۹ـ همان، ۴۳ «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ».

۱۰ـ همان، ۴۹ «وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللهُ».

۶. مقام ودرجه مجاهدان: «خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده...»[1] نیز: «خدا مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد کردند، بر قاعدان (ترک کنندگان جهاد) برتری مهمی بخشیده»[2] و: «در راه خدا انفاق کنید و با ترک انفاق خود را به دست خویش، به هلاکت نیفکنید».[3]

۷. انفاق و بخشش در راه خدا: «از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید»[4] نیز: «کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته، انفاق کند)»[5] همچنین: «آری شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید. بعضی از شما بخل می‌ورزند».[6]

۸. پارسایی، خدا فرمود: «مؤمنان رستگار شدند» سپس خدا چنین وصفشان می‌کند: «در نمازشان خشوع دارند، از لغو و بیهودگی رویگردانند، زکات می دهند، دامان خود را از آلوده شدن به بی عفتی حفظ می‌کنند»[7]. نیز: «مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز.... غافل نمی‌کند».[8]

۹. نهمین درجه، زهد (بی‌میلی) به دنیا. خدا فرمود: «مَثَل زندگانی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که در پی آن گیاهان گوناگون... می‌روید»[9] نیز:

۱ـ توبه، ۱۱۱ «إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ...».

۲ـ نساء، ۹۵ «وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً».

۳ـ بقره، ۱۹۵ «وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

۴ـ منافقون، ۱۰ «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ».

۵ـ حديد، ۱۱ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ».

۶ـ محمد، ۳۸ «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ».

۷ـ مؤمنون، ۱ ـ ۵ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ».

۸ـ نور، ۳۷ «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ».

۹ـ يونس، ۲۴ «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ».

«بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی... است»[1] همچنین: «مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان فریبکار شما را به کَرَم خدا مغرور سازد».[2]

***

دربارهٔ هر یک از این درجات خدای تعالی آیات بسیاری نازل کرده، بعضی به عنوان یادآوری در موارد مشابه خود گفته شد. تمامی این درجات در سر حد کمال برای احدی از خلق خدا جز **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام میسّر نگشت. شیخ مرشد ابوعبدالله حسین بن علی بصری در کتابش «الایضاح» از قول حدیث‌نگاران اهل سنت نوشته که پرسیده‌اند: دربارهٔ این درجات بگویید که در چه کسانی جمع آمده یا بعضی از آنها را چه افرادی دارند؟ پاسخ داده‌اند:

صفت نخست (پیشگامی در اسلام) برای اینان فراهم آمده‌اند: علی علیه‌السلام، زید بن حارثه، ابی بن کعب، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمان بن عوف و عمر پس از مردمان بسیاری امثال سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و ابن‌مسعود، **درجه و مقام دوم** (قرابت و نزدیکی با پیامبر) را اینان دارند: علی علیه‌السلام جعفر طیار، حمزه، عقیل (برادر امام علی)، حسن علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام، عباس (عموی پیامبر)، عبدالله، عبید الله، فضل بن عباس، عبیده بن حارث و برادرش ابوسفیان.

درجه سوم (علم به کتاب خدا) را اینان دارند: علی بن ابیطالب، اُبَی بن کعب، عثمان، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، جابر بن عبدالله و ابوموسی اشعری.

درجه چهارم (آگاهی از سنت رسول الله) را اینان دارا هستند: علی بن ابیطالب، عبدالله بن مسعود، عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، سلمان فارسی، جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن یمان.

درجه پنجم (آشنایی با قضاوت) را اینان دارند: علی علیه‌السلام، ابوبکر، عمر، معاذبن جبل، ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود.

۱ـ حدید، ۲۰ «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ».
۲ـ لقمان، ۳۳ «تَغُرَّنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ».

ششمین درجه (جهاد) را اینان دارند: علی علیه‌السلام، حمزه (عموی پیامبر)، جعفر طیار، عبیدة بن حارث، زبیر بن عوام، طلحه، ابودجانه انصاری، محمد بن مسلم، سعد بن ابی وقاص، براء بن عازب و سعد بن معاذ. **این درجه**، مقامی عظیم و شریف و جلیل است چون در آن از خودگذشتگی و جان‌نثاری وجود دارد.

هفتمین درجه، انفاق و بخشش است که محبتی عظیم و اعتباری سترگ در تجربه و آزمودن است و انفاق دوگونه بخشش است: از خودگذشتگی و بخشش مال. هر چه غیر اینها در مقایسه با آن، ارزش کمتری دارد، راوی میگوید این درجه و مقام برای اینان فراهم آمد: علی علیه‌السلام، ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمان بن عوف.

هشتمین درجه (پارسایی در تدین) را اینان دارا هستند: علی علیه‌السلام، ابوبکر، عمر، عبدالله بن مسعود،ابوذر، سلمان، عمار، مقداد و عبدالله بن عمر.

نهمین درجه(زهد و بی‌میلی به دنیا): علی بن ابیطالب، عمر، عثمان، بن مظعون، ابوذر، سلمان، عمار و مقداد.

پیشگامی امام در همهٔ رتبه‌ها

باید گفت: اگر علی علیه‌السلام در تمامی این درجات پیشگام باشد و همگی را دارا بوده، نزدش گرد آمده باشند، نه دیگری و برای غیر امام جز بعضی درجات حاصل نگشته باشد، پس وی سزاوارتر و واجب‌تر به تقدّم در منصب امامت بر دیگری است، چون ابوبکر در شورای سقیفه به یک درجه احتجاج کرد و بر مقام خلافت دست یافت. وی بر قوم برای اثبات استحقاقش به قرابت (خویش) با رسول خدا دلیل آورد، حال اینکه وی مقداری از این درجه و اندازه‌ای از قرابت را داشت، چون گاه قرابت و فامیلی، دور است مثل قرابت ابوبکر با رسول خدا که فقط از قبیلهٔ قریش بودند اما گاه قرابت و خویشی، بسیار نزدیک و محکم است مانند قرابت علی علیه‌السلام با رسول اللّه. **شریف مرتضی علم‌الهدی سروده: «و اذا الامور تشابهت...؛** وقتی امور مشتبه و مبهم گردد، برای استحکام، باید آنها را روشن گرداند و غبارشان

را زدود. وقتی به پارسایی رخدادی نیکو روکند که اقسامش بسیار است، مثلاً قیام و شب‌زنده‌داری و تلاوت قرآن و روزه در روز، پارسا به خاطر خویشتن‌داری و گرامیداشت خود، هر سه کار را مخفی می‌کند تا این توشهٔ معنوی با موردی که زاد و راحله‌اش اندک است، برخورد کند، در نتیجه با پاکی و بی‌گناهی از دنیا رفته، روزی گناهش بدو آسیبی نرسانده و خطاهایش بر وی چیره نمی‌گردد».

فصل سی و نهم

گواهی

«الشَّهَادَةَ لِلهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»

خدا می‌فرماید: «شهادت (گواهی) را برای خدا برپا دارید و این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می‌شوند».[1]

امام فرمود: «شهود (گواهان) دهان‌بند[2] ستمگرانند». نزد تمامی امت روشن است کسی که به نفعش دربارهٔ چیزی گواهی داده شده، واجب است آن [چیز] را بدو داد و آنکه بر گردنش حقی است، بر او واجب است دست از مال غصبی برداشته و آن را به مشهودله (صاحب مال) بدهد. از **امام صادق** علیه‌السلام نقل است: هرگاه دو شاهد برای یکی از شما در مورد حقی گواهی بدهند، حقش را می‌گیرد اما **روز غدیر** شصت هزار نفر در مورد حقّ جدم امیر مؤمنان گواهی دادند اما نتوانست حقّش را بگیرد! در روایت دیگر هشتاد و شش هزار نفر آمده است، ولی گواهی

۱ـ طلاق، ۲.

۲ـ «کعام» پوزبند که دهان شتر را با آن می‌بندند تا نخورد یا گاز نگیرد. مقصود حدیث آن است که شهود دهان ستمگر را از سخن‌گفتن و زورگویی می‌بندند.

دوازده مرد به نفع امام نقل شده[1] که اینان بزرگان مهاجران و انصار فرقهٔ بر حق بوده، جریان غدیر بینشان معروف و مشهور بوده، مخفی نبوده و کسی منکرش نمی‌شد.

دوازده تن معترض به ابوبکر

نقل مطلب از کتاب جدم ابوعبدالله حسین بن جبر موسوم به کتاب «الاعتبار فی ابطال الاختیار» است که مستند به ابان بن عثمان آمده که از مولایمان **امام صادق** جعفر بن محمد علیه‌السلام پرسیدم: بین اصحاب رسول خدا کسی به کار ابوبکر اعتراض کرد که چرا در جای رسول الله نشسته است؟ فرمود: آری **ای ابان. کسانی که به کار ابوبکر اعتراض کردند** چرا در جای رسول خدا نشسته، دوازده مرد از مهاجر و انصار بودند: **خالد** بن سعید بن عاص (از بنی امیه)، **سلمان** فارسی، **ابوذر** غفاری، **مقداد** بن اسود کندی، **عمار** یاسر، **بُریده** اسلمی (از انصار)، **قیس** بن سعد بن عباده، **ابوهیثم** بن تیهان، **سهل** بن حنیف، **خزیمة** بن ثابت ذوشهادتین، **ابی بن کعب** و ابوایوب **انصاری**.

وقتی ابوبکر بر فراز منبر رفت، با خود مشورت کردند. برخی به بعضی دیگر گفتند: به خدا نزد ابوبکر رفته، او را از منبر رسول خدا پایین می‌کشیم، برخی گفتند: اگر این کار را بکنید، خود را به دردسر انداخته‌اید، حال آنکه خدا فرمود: «خویشتن را با دست خود به هلاکت نیفکنید». ازاین‌رو نزد امیر مؤمنان برویم و با او مشورت کنیم و نظرش را بدانیم.

پس همگی خدمت امیر مؤمنان رفته، بدو عرض کردند: ای امیر مؤمنان! حقّی را وا نهادی که تو بدان سزاوارتر از ابوبکری. خواستیم نزد وی رفته، او را از منبر رسول خدا پایین بکشیم اما خوش نداشتیم بدون مشورت شما کاری بکنیم. پس برخیز که حق با توست و شما به خلافت سزاوارتر و محق‌تر از ابوبکری! چون شنیدیم رسول خدا فرمود: **علی با حق و حق با علی است.** هر سو برود، حق با اوست.

۱ـ گروهی از محدثان در کتاب‌هایشان با تفاوت در بعضی جملات و واژه‌ها این احتجاج را نقل کرده‌اند: ر.ک: خصال، ص ۴۶۱ و احتجاج طبرسی، ص ۷۵.

فرمایش امام علی علیه‌السلام

امیر مؤمنان در پاسخ اینان فرمود: به خدا سوگند! اگر آن کار را می‌کردید، شمشیر کشیده نزد من می‌آمدند و آمادهٔ کارزار و نبرد بودند، و به من می‌گفتند: بیعت کن وگرنه تو را می‌کشیم! پس چاره‌ای نمی‌دیدم جز اینکه شرشان را از سر خود کوتاه کنم، از آن رو که **رسول خدا** صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از وفاتش به من فرمود: **ای ابوالحسن!** پس از من امت به تو خیانت می‌کند و پیمانم را می‌شکنند. تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی. پس از من امت به منزلهٔ هارون و پیروانش در مقایسه با سامری و دنباله روانش است.

پرسیدم: ای رسول خدا! در این حال چه توصیه‌ای به من می‌فرمایی؟ فرمود: اگر یارانی یافتی، رو سوی دشمن کن و با مخالفان بجنگ اما اگر یارانی نیافتی، خویشتن‌دار باش و جانت را حفظ کن تا مظلومانه به من بپیوندی.

وقتی پیامبر قبض‌روح شد، مشغول غسل و انجام کارهایش شدم، **سپس سه بار سوگند یادکردم** برای نماز عبا بر دوش نیفکنم مگر پس از آنکه قرآن راگردآوری کنم چون کاری در اولویت و لازم‌تر بود، آنگاه دست **فاطمه** علیهاالسلام و پسرانم حسن و حسین راگرفته، نزد جنگجویان بدر و پیشگامان در اسلام رفتم و **در مورد حقّم آنان را سوگند داده و شاهدگرفتم** و به یاریم دعوت کردم اما جز چهار تن اجابت نکردند: سلمان، مقداد، ابوذر وعمار. در این باره یاری خاندانم را درخواست کردم **اما جز سکوت پاسخی ندادند** چون می‌دانستند دل مخالفان پر کینه بوده، با خدا و رسول و اهل‌بیت پیامبر علیهم‌السلام دشمن‌اند! حال همگی شما نزد ابوبکر بروید و بدو بگویید از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چه شنیده‌اید تا این کار اتمام حجت بوده، دلیل رساتر مجازات الهی گشته، روز قیامت که خدمت رسول الله رسید، از او دور و دورتر گردد!

پس همگی این دوازده تن [به مسجد] رفته، نزدیک منبر رسول خدا نشسته، روز جمعه بود. وقتی ابوبکر بالای منبر رفت، انصار به مهاجران گفتند: شما برخیزید و سخن بگویید که خدا شما را در کتابش نزدیک‌تر به خود گردانده، فرمود: «خدا به

خاطر پیامبر، مهاجران و انصار را شامل رحمت خود کرد».

راوی می‌افزاید که پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مردم چنان نمی‌خوانند، بلکه آیه را چنین می‌خوانند: «**لقد تاب‌الله علی‌النبی**؛ مسلماً خدا رحمتش را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار کرد...» [که اکنون قرآن به همین صورت است][1] اما امام پرسید: **ای ابان!** پیامبر چه گناهی کرده بود که خدا توبه‌اش را بپذیرد؟! خدا توبهٔ امتش را قبول کرد.

اوّلین معترض: خالدبن سعید

امام افزود: نخستین کسی که از مهاجران سخن گفت، خالد بن سعید بن عاص بود که سر پا ایستاده، خدا را حمد و ستایش کرده، بر پیامبر درود فرستاده و گفت:

ای جماعت قریش! خوب می‌دانید و نیکان شما می‌دانند که پیرامون رسول الله را در جنگ با بنی قریظه گرفته بودیم و **علی**علیه‌السلام عده‌ای از مردانشان را کشته و از آنان نیرومندتر بود. در این حال **پیامبر به ما فرمود:** «ای جماعت قریش! به شما وصیت و سفارشی می‌کنم، آن را حفظ کنید و کاری به شما می‌سپارم، آن را پایمال ننمایید. **بدانید پس از من علی امام شما و جانشینم** میانتان است. بدین امر جبرئیل از طرف پروردگارم مرا توصیه و سفارش کرده، بدانید **اگر دربارهٔ علی**علیه‌السلام وصیت و سفارشم را حفظ نکنید و او را یاری ننمایید و کمک نرسانید، در احکام خود دچار اختلاف می‌شوید و امر دینتان بر شما مشوش می‌شود و اشرار بر شما حاکم می‌گردند. بدین مطلب جبرئیل از طرف پروردگارم مرا آگاه کرده، **بدانید که اهل‌بیتم،** وارثان امرم و کارگزاران امر امتم هستند. خدایا، هرکه دربارهٔ اهل‌بیتم از فرمان من اطاعت کند و دربارهٔ‌شان سفارشم را حفظ نماید، خدایا، او را در زمره‌ام محشور فرما، اما **هرکه دربارهٔ اهل‌بیتم از فرمانم سرپیچی کند** و سفارشم دربارهٔ‌شان را پایمال نماید، خدایا،

۱ـ توبه، ۱۱۷ «لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ».

از بهشتی که پهنای آن به اندازهٔ عرض آسمان و زمین است، محرومش گردان!

پس از پایان سخنان خالد، **عمربن خطاب** رو به وی ایستاد و گفت: ای خالد، ساکت شو! تو اهل مشورت نیستی و به نظرت اعتنا نمی‌شود. خالد به وی گفت: بلکه تو ای ابن خطاب، ساکت شو! به خدا که با زبان خویش سخن نمی‌گویی و به پایه‌هایی غیر خودت چنگ زده‌ای! تو در جنگ‌ها ترسو و هنگام قحطی، بخیل و پست‌فطرت هستی! میان قریش افتخاری نداری. پس عمر برگشت و نشست و [از ناراحتی] با انگشتش بر دندان‌هایش می‌زد!

دومین معترض: سلمان فارسی

سپس سلمان فارسی برخاست و گفت: «**ای ابوبکر!** اگر کاری مهم برایت پیش آید، به کی تکیه می‌کنی؟ **اگر از تو** پرسشی شود که پاسخش را نمی‌دانی، به کی پناه می‌بری؟ حال آن‌که در قوم کسی داناتر و نزدیک‌تر از تو به رسول خدا وجود دارد! پیامبر او را در زمان حیاتش مقدّم داشت و برای پس از وفاتش به ما شناساند اما فرمانش را رها کردید و سفارش و وصیتش را فراموش نمودید! به زودی از دنیا می‌روی - **ای ابوبکر** - و به آخرت منتقل می‌شوی. می‌دانی که **علی بن ابیطالب** پس از رسول اللّٰه صاحب خلافت است. پس **اگر آن را به** اهل و صاحبش برگردانی، باعث نجاتت از آتش جهنم می‌شود، افزون بر این‌که آنچه را ما [از پیامبر دربارهٔ علی] شنیدیم، تو هم شنیدی و آنچه دیدیم، دیدی اما باز انجام نمی‌دهی و دست از کارت نمی‌کشی! توصیه‌ام را به تو گفتم و خیرخواهی‌ام را به تو تقدیم کردم. **اگر بپذیری،** موفق می‌شوی و به راه درست می‌روی».

سومین معترض: ابوذر

سپس نشست، آنگاه ابوذر برخاست، خدا را شکر و ستایش کرد و از پیامبر یاد کرد و بر او درود فرستاد، بعد گفت: «**ای جماعت قریش!** می‌دانید و نیکانتان هم

دانستند که پیامبر به ما فرمود: **کار پس از من به دست علی بن ابیطالب سپس امامان از ذریه حسین** علیه السلام **است** اما فرمایشش را رها کرده، وصیتش را فراموش نموده، به دنبال دنیای فانی و گذرا بوده، امر آخرت و باقی ماندگار را رها کرده، این‌چنین امت‌ها کافر گشتند، پس از آن که ایمان آوردند و پس از خوبی، بدی کردند! پس گام به گام کفر ورزیدید و با او به جنگ برخاستید! اما بـه زودی سـزای کـارتان و آنـچه را پـیش فرستادید، می‌بینید! خدا به بندگان ستم نمی‌کند». سپس نشست.

چهارمین معترض: مقداد

این بار **مقدادبن اسود** کندی برخاست، خدا را شکر و ستایش گفت و نام پیامبر را برد و بر او درود فرستاد و افزود:

«ای ابوبکر! سر جای خود بنشین و زندگانیت را با مرگت قیاس کن و در خانه بنشین و بر خطایت گریه کن، فرومایگان قریش تو را نفریبند چون خیلی زود از دنیا می‌روی و به آخرت می‌رسی و می‌دانی که **علی بن ابیطالب صاحب خلافت است،** پس پیشوایی را که خدا و رسول برایش قرار داده‌اند، بدو بده». بعد نشست.

پنجمین معترض: عمار یاسر

سپس عمار یاسر برخاست. خدا را شکر و ثنا گفت و پیامبر را نام برده و درود فرستاد و افزود:

«ای جماعت قریش! می‌دانید و بزرگانتان هم می‌دانند که اهل‌بیت پیامبر از شما در اسلام پیشگام‌تر بوده، بیش و پیش از شما همراه و همنشین رسول خدا بوده، پس خلافتی را که خدا و رسول بدانان عطا فرموده‌اند، به آنان بدهید و بـه قـهقرا برنگردید که زیانبار می‌شوید».

ششمین معترضک بُریده اسلمی

سپس بریده اسلمی برخاست و وی نیز خدا را شکر و ستایش کرد و بر رسول سلام و درود فرستاد و گفت:

«ای ابوبکر! فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای یا خود را به خواب زده یا نَفست تو را فریب داده؟! نمی‌دانی که پیامبر به ما فرمان داد به برادر و پسرعموی هفت ساله‌اش در زمان حیات خود با لقب امیر مؤمنان سلام کنیم؟! وقتی می‌دید از پسرعمویش اطاعت می‌کنیم، چهره‌اش از شادی می‌شکفت! اگر پس از وفاتش کار را به علی علیه‌السلام واگذارید، باعث نجاتتان از آتش جهنم می‌شود. بدانید از رسول الله شنیدم و اگر درغ می‌گویم کر بشنوم، فرمود: «آن زمان که کنار حوض کوثر ایستاده‌ام و امتم را از آن سیراب می‌کنم، گروهی از یارانم را از سمت چپ به سوی آتش می‌برند، می‌گویم: اینان یارانم هستند، **جبرئیل می‌گوید:** نمی‌دانی پس از تو چه کردند! میان امتت فتنه برپا نمودند و **به اهل‌بیتت ستم کردند.** پس در آن حال خواهم گفت: از رحمت خدا دور شوید و به آتش جهنم درآیید!».

شیخ ابوجعفر ابن بابویه فقط در سخنان بُریده، افزوده‌ای غیر از آنچه جدم بیان کرد آورده و آن فرمایش رسول الله است: «ای مردم! این **علی برادر و وصی و پس از من جانشینم و بهترین کسی است** که باقی می‌گذارم، پس یاری و کمکش کنید و از فرمانش سرپیچی ننمایید زیرا شما را به گمراهی نمی‌برد و از راه هدایت بیرون نمی‌کشاند».

هفتمین معترض: قیس بن سعد

در ادامه قیس بن سعد عباده برخاسته، شکر و ثنای الهی گفته، بر پیامبر درود و صلوات فرستاده، گفت:

«**ای ابوبکر!** از خدا بترس و نخستین کسی مباش که به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اهل‌بیتش ستم می‌کند و امر خلافت را به کسی برگردان که از تو بدان سزاوارتر است

تا مجازاتت را بشوری و از بار گناهانت بکاهی و رسول خدا را در روز قیامت در حالی زیارت کنی که از تو راضی است. بهتر از آن است در حالی ملاقاتش کنی که از تو ناخشنود و خشمگین است».

هشتمین معترض: خزیمه:

آنگاه خزیمة بن ثابت ذوشهاتین برخاست و پس از شکر و ستایش خدا و سلام و صلوات بر پیامبر گفت:

«ای ابوبکر! می دانی، مهاجر و انصار هم می دانند رسول خداگواهی و شهادتم را به تنهایی می پذیرفت و کنارم کسی دیگر را به عنوان گواه و شاهد احضار نمی‌کرد. ابوبکر با عصبانیت گفت: آری، سخنی را که گفتی، قبول دارم. خزیمه افزود:

ای جماعت قریش! گواه باشید که من شهادت می دهم رسول خدا فرمود: «**این علی پس از من امام شما و جانشینم میان شماست،** پس وی را مقدّم بدارید و بر وی پیشی نگیرید. اگر او را بر خود مقدم بدارید، شما را به راه‌های هدایت می‌بَرد اما اگر بر وی پیشی بگیرید، به راه‌های گمراهی و انحراف رفته‌اید. علی علیه‌السلام دروازهٔ بخشش الهی است که بدو نیاز هست. مثالش بین شما مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد، نجات یافت اما هر که از آن جا ماند، گمراه و غرق گشت».

نهمین معترض: ابوهیثم

آنگاه ابوهیثم تیهانی برخاست و پس از حمد و ستایش خدا و صلوات بر پیامبر گفت: «ای جماعت قریش! شاهد باشید که دیدم رسول خدا از این خانه ـ یعنی خانهٔ فاطمه علیهاالسلام ـ بیرون و نزد ما آمد، درحالی‌که دست علی علیه‌السلام را در دست گرفته بود و فرمود: ای مردم! این علی برادر و پسرعمو و برطرف کنندهٔ غم و ناراحتی من است. هموکه خدا به عنوان همسر دخترم برگزیده. **هر که دربارهٔ علی شک کند، دربارهٔ خدا شک کرده** اما هر که پیرو علی باشد، مانند پیرو سنت رسول خداست، پس از

وی دنباله‌روی کنید تا در مسائلی که در آن اختلاف دارید، شما را به راه حق هدایت کند».

دهمین معترض: سهل بن حنیف

سپس سهل بن حنیف برخاست و شکر و ثنای الهی گفته، بر پیامبر درود فرستاد و گفت: «ای جماعت قریش! شاهد باشید که من رسول خدا را در این مکان دیدم درحالی‌که می‌فرمود: «**ای مردم! این علی پس از من امام شماست.** در حال حیات و پس از وفاتم وصی من است. دیونم را می‌پردازد و به وعده‌هایم عمل می‌کند. نخستین کسی است که کنار حوض کوثر با من مصافحه و روبوسی می‌نماید. خوشا به حال کسی که از او پیروی کند و یاریش بنماید اما وای به حال کسی که از او سرپیچی کند و ترکش نماید».

یازدهمین معترض: اُبی بن کعب

آنگاه اُبی بن کعب برخاسته، شکر و ثنای خدا راگفته و بر پیغمبر درود فرستاده و گفته: «بیش از آنچه دیگران گفتند، سخنی نمی‌گویم. دیدم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به عنوان عَلَم و پیشوا برای مردمان برخیزاند. گروهی از مردم گفتند: علی را برخیزاند تا به دشمن و دوست بگوید که علی مولایش است. خبر به رسول اللّه رسید، با چهره‌ای خشمگین درحالی‌که دست علی علیه‌السلام راگرفته بود آمد و فرمود: **ای مردم!** هر که من مولایش هستم، علی مولا و امام و حجت خدا بر اوست. **ای مردم!** خدا آسمان‌ها را آفرید و برای آنها ساکنانی خلق کرد، سپس برای آنها نگهبانانی گذاشت. بدانید نگاهبانان ساکنان آسمان‌ها ستارگانند. اگر ستارگان از بین بروند، هر که و هر چه در آسمان هست، از بین می‌رود. مردم! خدا زمین را آفرید و برای آن ساکنانی خلق کرد، سپس برای آنان نگهبانانی گذاشت. بدانید **نگاهبانان ساکنان زمین اهل‌بیتم هستند.** اگر اهل‌بیتم از بین بروند، هر که در زمین هست، از بین می‌رود».

دوازدهمین معترض: ابوایوب انصاری

سپس ابوایوب انصاری برخاست و خدا را شکر و ستایش نمود و از پیامبر یاد کرد و صلوات فرستاد، گفت: «**ای جماعت مهاجر** و انصار! آیا نشنیدید که خدا می‌فرماید: «کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می‌خورند، در حقیقت فقط آتش می‌خورند و به زودی در شعله‌های آتش دوزخ می‌سوزند»[1] نیز: «برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده»[2] آیا یتیم‌هایی نزدیک‌تر به رسول اللّٰه از ایتامش سراغ دارید؟! دیروز جدشان وفات کرد: امروز حقشان را غصب کرده‌اید!»

در این حال **بُغض گلوی ابوایوب راگرفته**، اشک می‌ریخت و نمی‌توانست سخن بگوید و ابوبکر بر فراز منبر خفقان گرفته، سخن و پاسخی نداشت. ناگهان عمر برخاست و به ابوبکر گفت: پایین بیا ای فرومایه! اگر بهانه و دلیلی برای خلافت نداری، پس چرا خود را در این جایگاه نهاده‌ای؟! به خدا می‌خواستم آن را از تو بگیرم و به «سالم» نوکر ابوحذیفه بدهم!

کودتای مسلحانه!

سپس دست ابوبکر را گرفته، به خانه‌اش برده، سه روز آنجا مانده و به مسجد نرفت، روز سوم **خالد بن ولید** نزدشان رفته، گفت: برای چه نشسته‌اید!؟ به خدا بنی‌هاشم به خلافت طمع کرده‌اند! پس «سالم» همراه هزار مرد، نیز معاذ همراه هزار مرد با شمشیرهای از نیام برکشیده با آنان آمده، پیشاپیش اینان عمر بود و کنار

۱ـ نساء، ۱۰ «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً».

۲ـ کهف، ۲۹ «وَقُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً».

مسجد مستقر شدند، امیر مؤمنان همراه عده‌ای از یارانش در مسجد بود. عمر گفت: ای یاران علی! اگر یکی از شما همان سخنان روزهای گذشته را تکرار کند، سرتان را از تن جدا می‌کنم! خالد بن سعید بن عاص به طرف عمر رفته و گفت: ای پسر - صهاک حبشی! با شمشیرهای خود ما را می‌ترسانید یا با جمعیت خویش؟! به خدا که شمشیرهایمان از شما تیزتر و شمار ما از شما افزون‌تر است! حتی اگر اندک باشیم اما حجت خدا (امام) میان ماست. به خدا اگر طاعت امام بر من واجب نبود، شمشیر می‌کشیدم و در راه خدا با شما می‌جنگیدم تا مرا بپذیرد!

امیر مؤمنان بدو فرمود: ای خالد! بنشین که خدا مقامت را دانست و از کارت سپاسگزار است. پس وی نشست، سپس سلمان فارسی برخاست و الله اکبر گویان گفت: از رسول الله شنیدم وگرنه کر بشوم که فرمود: «روزی می‌آید که برادر و پسرعمویم در مسجد میان جمعی از یارانش نشسته که گروهی از سگان جهنمی بدو حمله می‌برند و می‌خواهند او و همراهانش را بکشند» شک ندارم مصداقش شمایید!

عمر خواست به سلمان حمله کند که امیر مؤمنان به سویش پرید وگوشهٔ لباسش را گرفت و وی را بر زمین زد و فرمود: ای پسر صهاک! به خدا اگر مقدر الهی از قبل نبود و نیز فرمایش پیشین رسول خدا به تو نشان می‌دادم کدام یک از ما سپاه کمتری دارد و یاورانش اندکند.

سپس امام رو به یارانش کرد و به آنان فرمود: بروید، خدا شما را بیامرزد! به خدا که وارد مسجد نشدم مگر مانند برادرانم موسی و هارون، آن زمان که مردم به اینان گفتند: «تو و پروردگارت بروید و با دشمنان بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم!»[1] به خدا فقط برای زیارت قبر رسول الله به مسجد آمدم یا برای جریانی که در آن مورد حکم و قضاوت بکنم چون به خاطر حجتی که رسول الله برپا داشته، روا نیست

۱ـ مائده، ۲۴ «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَداً مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ».

مردم در حیرت و بلاتکلیفی رها شوند. **ابان (راوی) می‌گوید** که امام صادق علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! فقط بدین خاطر وارد مسجد شده بود.

معرفی دوازده پاک‌سرشت

جدم می‌گوید که این حدیث معروف از طریق شیعه است و عبارتش حق و یقینی است که شک و خیال بدان راه ندارد. این دوازده مرد پاک‌سرشت از جمله کسانی‌اند که درکارشان وَهم و خیال نکرده و درگفتارشان دروغ نمی‌گویند. حال با جایگاه والایشان و منزلت سترگشان و پیشینهٔ شریفشان و مصاحبت دیرینشان با رسول خدا چگونه ذره‌ای از شک و دروغ به درونشان راه یابد؟

منزلت سلمان فارسی همانند جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام است چون پیامبر فرمود: «سلمان من اهل البیت؛ سلمان از اهل‌بیت است». در متن عربی حدیث «مِن = از» آمده که برای تبیین جنس است، نه معانی دیگر [یعنی **سلمان** از جنس اهل‌بیت می‌باشد] چون دیگرمعانی «مِن» در حدیث صحیح و متصور نیست. مثلاً به معنی ابتدای غایت نیست [بگوییم حدیث بدین معناست: **سلمان** ابتدای اهل‌بیت است]! چنان‌که زائد نیست تا معنا چنین شود: **سلمان** عیناً اهل‌بیت است! سومین معنا نیز درست نیست یعنی به معنی تبعیض باشد و بگوییم سلمان جزء اهل‌بیت است چنان‌که «مِن» به معنی امر یا «لام = برای» نیست (مانند آیه: **«لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ »**؛[1] فرزندانتان را برای خاطر ترس از گرسنگی و فقر نکشید). در نتیجه جز معنی نخست درست نیست (بیان جنس) پس ثابت می‌شود که سلمان همجنس اهل‌بیت است.

اما دربارهٔ ابوذر معلوم است رسول اللّٰه چنین فرمایش کرده: «ما اظلت..؛ آسمان سایه نیفکند و زمین به پشت نگرفت صاحب زبانی را که راستگوتر از ابوذر باشد».

۱ـ انعام، ۱۵۱.

فرمایش پیامبر از سوی پروردگار بوده، از هوای نفس سخن نمی‌گوید، و این نهایت مراد و غایت مقصود و اثبات صداقت ابوذر است.

جایگاه مقداد همانند منزلت **سلمان** فارسی است بـه مـقتضای دلالت فـرمایش رسول اللّٰه: «**المقداد قدّ منّي قداً؛ مقداد** از من بُریده و دوخته شده است». فرمایش حضرت درباره مقداد و سلمان به یک‌گونه است.

جایگاه عمار یاسر نیز چنان است چون پیغمبر فرمود: «**عمار جلدة بيني عيني...؛** عمار پـوست بـین چشـمان مـن است. گـروه سـرکش وی را مـی‌کُشند». مـقصود مجانست و همگونی است. رسول خدا وی را به پوست بین چشمانش تشبیه کرد. تشبیه رسول اللّٰه جز به‌گونه صحیح و درست نیست و روا نمی‌باشد چیزی را به خلافش تشبیه کند و به ضدش تمثیل نماید چون او به آموزه‌های الهی متصل است، بلکه هر چیز را با همانند خود تشبیه و تمثیل فرمود، ثابت می‌شود این چهار سرور والا همجنس و همگون رسول خدا و اهل‌بیت‌اند، گرچه به دلیل اجماع، عصمت از آنان منتفی است.

بین امت مشهور است که پیامبر گواهی «**خزيمة بن ثابت**» را به تنهایی برای حکم می‌پذیرفت و طبق آن قضاوت می‌فرمود و آن را همسان گواهی دو مرد عاقل قرار می‌داد، ازاین‌رو به لقب «ذوشهادتین = صاحب دو شهات» نامیده شد.

شرافت «**اُبّي بن كعب**» نیز آشکار است چون دانش انبوه بـه قـرآنِ خـدای والا داشت.

در مورد شرافت **ابوایوب انصاری** همین بس که سرور آدمیان (حضرت محمد) وقتی وارد مدینه شد، به خانه وی رفت، نه دیگر ساکنان شهر. این افتخار از سوی خدا بود چون وقتی رسول اللّٰه وارد مدینه شد، مردم پیرامونش را گرفته، هر یکی می‌گفت، به افتخار آمدن رسول خدا به خانه‌ام نائل بشوم اما فرمود: شترم مأمور الهی است. هر جا نشست، همان جا اقامت می‌گزینم، که در خانهٔ ابوایوب نشست.

اگر بخواهیم این دوازده مرد را تعریف و ستایش کنیم و فضائلشان را برشمریم و

حُسن آزمون و دفاعشان از اسلام را بیان کنیم، سخن به درازا کشیده و مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود! مانند داستان سلمان فارسی و قَدَحش که آن را در چاه آب انداخت و بدان کاسهٔ بزرگ گفت که به اذن خدا بالا بیا، قَدَح تا دهانهٔ چاه بالا آمد!

وقتی حضور **امام صادق** علیه‌السلام از سلمان نام برده شد، فرمود: نگویید سلمان فارسی، بلکه بگویید سلمان محمدی! چنان‌که خالد بن سعید اموی با شمشیر و کلامش از **امام علی** علیه‌السلام دفاع کرده، آن‌قدر که باعث شادی جسم و جان می‌شود.[۱]

فصل الخطاب و سخن پایانی باب این‌که: آنان برای علی علیه‌السلام شهادت و گواهی داده، واگذاری خلافت به ایشان ـ و نه به کسی دیگر ـ را واجب شمرده، شایستگش آن را از دیگران نفی کردند.

اعتبار گواهی

اگر ظن و بدگمانی به‌گواهی اینان وارد بود، قطعاً شهادتشان از ایراد و بهانه‌گیری سالم باقی نمی‌ماند حال آن‌که اگر یکی از این دوازده مرد همراه گروهی بود و به مطلبی گواهی می‌دادند، اگر دیگر اعضای گروه در شهادت خویش مورد اتهام بودند اما به خاطر حضور حتی یکی از آن دوازده مرد درگروه، از اینان رفع اتهام و تهمت می‌شد، چه رسد اگر همگی حضور داشتند!

چنانچه بپذیریم انتخابات وگزینش جمعی درست و شرعاً صحیح است، یعنی اگر پنج نفر از افراد شایستهٔ امت که اهل عدالت و تصمیم‌گیری‌اند، گرد آیند و به مردی رأی بدهند که شایستهٔ امامت و رهبری است و وی را می‌شناسند و امتحانش کرده‌اند و با رضایت چهار تن دیگر، یکی به نمایندگی با وی عقد و پیمان ببندد، در نتیجه وی رهبر و امام می‌گردد، امامت مولایمان **امیر مؤمنان علی بن ابیطالب** علیه‌السلام ثابت می‌شود، چون آن دوازده تن سرکردگان اهل عدالت و صالح برای

۱ـ عبارت عربی: یشفی العلیل و ینقع الصدی است به معنی شفای بیمار و درمان تن ضعیف.

تصمیم‌گیری بودند حتی اگر آنچه گفتند، فقط از خودشان بود، حال آن‌که به احادیث و فرمایشات پیامبر منقول از جبرئیل و خدا استدلال کردند. چنین گواهی‌ای دربردارندهٔ اوج عهد و پیمان با امام و نهایت حق و آزادی عمل در انتخاب امامتش است.

فصل چهلم

طاعت و اهل‌بیت مانند کشتی نوح‌اند

خدای والا می‌فرماید: «از خدا و پیامبر و اولی‌الامر (اوصیای رسول اللّٰه) اطاعت کنید و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».[1]

سه معنای اولوالأمر

اولی‌الامر یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام گرچه مردم در معنی اولوالامر اختلاف دارند و گفته‌اند: **فرماندهان** جنگ‌ها یا **علمای** امت و یا **امامان** معصوم[علیهم‌السلام می‌باشند] اما **هر سه معنا در امیر مؤمنان** علیه‌السلام **جمع است.** فرقهٔ بر حق شیعه معتقد به معنای آخری است که همین درست می‌باشد چون علمای امت اختلاف نظر دارند و اگر مؤمن از برخی اینان اطاعت کند، از بعضی دیگر سرپیچی کرده، حال آن‌که خدا به اختلاف و چنددستگی فرمان نمی‌دهد.

خدا اولوالامر را با صفتی توصیف فرموده که بر فرمانروایی و دانش ـ هر دو ـ دلالت می‌کند: «هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنان برسد، بدون تحقیق آن را شایع می‌سازند درحالی‌که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان که قدرت تشخیص

۱ـ نساء، ۵۹ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً».

کافی دارند بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد»[1] پس خدای سبحان و متعال پناه جستن از اَمن و خوف (پیروزی و شکست) را به امیران و استنباط (قدرت تشخیص) را به عالمان برگردانده، جز برای امیری عالِم چنین شرطی جمع نمی‌آید. در این صورت فقط امامان معصوم علیهم‌السلام شایستهٔ رهبری‌اند.

شعبی به نقل از ابن‌عباس می‌گوید: **اولوالامر** یعنی امیران جنگ که علی علیه‌السلام سرآغازشان است. **مجاهد** در تفسیرش آورده: آیه در شأن امیر مؤمنان نازل شد زمانی که رسول خدا وی را در مدینه بر جاگذاشت [و خود عازم جنگ تبوک شد]. [علی علیه‌السلام] عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا، مرا میان زنان و کودکان می‌گذاری؟! فرمود: ای امیر مؤمنان! آیا خشنود نمی‌گردی برایم به منزلهٔ هارون برای موسی باشی آن هنگام که بدو گفت: «جانشینم میان قوم باش»[2] پس خدا آیه **اولوالامر** را نازل فرمود و مقصودش علی بن ابیطالب بود. پس از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خدا امر امت را بر عهده علی علیه‌السلام گذاشت و رسول الله وی را در مدینه بر جاگذاشت و خدا به بندگان دستور داد از امام اطاعت کرده و خلافش را ترک گویند.

در کتاب «ابانه فلکی» آمده: وقتی ابوبُریده از علی علیه‌السلام شکایت کرد، آن آیه نازل شد. شاهدی که دلالت دارد آیه دربارهٔ امامان معصوم است، آن است که ظاهر آیه مقتضی اطاعت از الوالامر است، چون خدا فرمان به اطاعت اینان را بر طاعت خویش عطف کرده، موردی را استثنا نکرده و تخصیص نداده است زیرا اگر خدا می‌خواست موردی را استثنا کند، پیامبر را آگاه می‌فرمود. عدم استثنا دلیل بر ارادهٔ عموم و شمول طاعت است. با ثبوت این مطلب، امامتش ثابت می‌گردد چون

۱ـ نساء، ۸۳ «و إذا جاءَهم أمرٌ من الأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً».

۲ـ اعراف، ۱۴۲ «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

چنین طاعتی را پس از پیامبر برای احدی واجب نمی‌داند مگر امام علیه السلام.

وقتی وجوب فرمانبری از «**اولوالامر**» به طور مطلق و در همهٔ فرمان‌هایشان حتمی گردد، ناگزیر باید آنان معصوم باشند. در غیر این صورت بدان‌جا خواهد فرجامید که خدا به قبیح دستور داده باشد زیر اگر کسی معصوم نباشد، اطمینانی نیست که مرتکب قبیح نشود و بدان فرمان ندهد. وقتی مرتکب قبیح شود، پیروی از وی قبیح خواهد بود، پس وجوب عصمت ثابت می‌شود و **اولوالامر** را متوجه علمای امت و امیران جنگ کردن نیز باطل می‌گردد، جون معصوم نیستند و فرمانبرداری از ایشان فقط در عرصه‌هایی خاص است. وقتی این دو قسم باطل شود، فقط امامان معصوم باقی می‌مانند وگرنه حق از میان امت بیرون می‌رود.[۱]

آیاتی دربارهٔ امام علی

در آیه اولوالامر خدای سبحان علی علیه السلام را دومین مورد پس از پیامبر و سومین مورد پس از خود (خدا) قرار داده، چنان‌که در ۲۴ آیه دیگر دربارهٔ صفاتی دیگر سومین مورد قرار داده، مثلاً دربارهٔ عزت: «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.»[۲]

ولایت: «سرپرست و ولیّ شما فقط خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند.»[۳]

۱ـ البته با توجه به آنچه مؤلف کتاب از نظریات سه‌گانه اظهار شده استنباط نموده می‌توان به این اشاره کرد ولایت فقیه که در طول ولایت معصوم علیه السلام تعریف شده است و به مراتب آن در فقه اشاره نموده‌اند از جمله لازمه‌های جامعه اسلامی در زمان غیبت معصوم علیه السلام است که کثیری از بزرگان علماء شیعه با استدلال به آیات و روایات صحیح‌الصدور استدلال کرده‌اند می‌توانید به آنها مراجعه نمایید. (مصحح)

۲ـ منافقون، ۸ «**يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ**».

۳ـ مائده، ۵۵ «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**

رؤیت: بگو: «عمل کنید که خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند.»[۱]

درود فرستادن: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید.»[۲]

در این آیه سومین کسان، امام (به عنوان مصداق اتم و کامل مؤمنان) و دومین گروه فرشتگانند.

آزردن: «آنان که خدا و رسولش را آزار می‌دهند.. آنان که مردان و زنان با ایمان را... آزار می‌دهند.[۳]

یاوری: «خدا یاور پیامبر است، نیز جبرئیل و صالح مؤمنان...»[۴]

گواه توحید: «خدا گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش...»[۵] آیات مشابه دیگری نیز وجود دارد.

اهل‌بیت علیهم‌السلام همانند کشتی نوح علیه‌السلام

پیامبر فرمود: «مثال اهل‌بیتم مانند کشتی نوح است. هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت اما هر که سرپیچی کرد، غرق گشت». به دلائلی که گفتیم **وقتی رسول**

← وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۱ـ توبه، ۱۰۵ «وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

۲ـ احزاب، ۵۶ «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً».

۳ـ احزاب: ۵۷ ـ ۵۸ «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمْ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً».

۴ـ تحریم، ۴ «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ».

۵ـ آل‌عمران، ۱۸ «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

خدا چیزی را به دیگری تشبیه می‌کند، باید بر حق و صادقانه باشد تا تمثیل به گونهٔ صحیح و درست واقع گردد.

کشتی نوحعلیه‌السلام فقط کسانی را از طوفان و غرق شدن نجات داد که بر آن سوار شدند، چنان‌که از میان امت فقط کسانی نجات می‌یابند که به **ولایت اهل‌بیت**علیهم‌السلام **چنگ بزنند.** طبق دلائلی که در فصل نخست و... از قول شیعه و سنی گفتیم، علی‌علیه‌السلام جزء اهل‌بیت است، پس بنا بر قولِ کسانی که او را خلیفهٔ چهارم می‌دانند، و پیش از ایام خلافت امام می‌میرند، **تمسک به ولایت اهل‌بیت** نکرده، در نتیجه نجات نمی‌یابند. فرمایش رسول اللّٰه را در این باره، موافق و مخالف روایت کرده‌اند.

علی‌علیه‌السلام باب توبه و آمرزش

جدم درکتابش «الاعتبار فی ابطال الاختیار» حدیثی مستند به خزیمة بن ثابت از پیامبر آورده که دربارهٔ علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام فرمود: «او باب توبه و آمرزش است که بدان نیاز می‌باشد. مثال او میان شما مانند کشتی نوح است. هر که سوار آن شود، نجات می‌یابد اما هر که از آن روی برگرداند، گمراه می‌شود». مشابه این روایت را پیروان مذاهب چهارگانهٔ سنی نقل کرده‌اند. فقیه **ابن مغازلی** حدیثی مستند به ابن‌عباس از رسول اللّٰه آورده که: مثال اهل‌بیتم مانند کشتی نوح است. هر که بر ان سوار شود، نجات می‌یابد.[1]

در روایت **ابوذر** از رسول اللّٰه آمده: مثال اهل‌بیتم مانند کشتی نوح است. هر که بر آن سوار شود، نجات می‌یابد اما هر که از آن جا بماند و سرپیچی کند، غرق می‌گردد.[2] باز از **ابوذر** مشابه این روایت نقل شده، در آخرش افزوده: هر که در آخرالزمان با ما بجنگد، گویا همراه دجال جنگیده است.[3] نیز از ابن‌عباس از طریق دیگر [وارد شده است]: مثال **اهل‌بیتم مانند کشتی نوح** است. هر که بر آن سوار شد،

۱ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۱۳۲.
۲ـ همان، ص ۱۳۳.
۳ـ همان، ص ۱۳۴.

نجات یافت اما هر که از آن جا ماند، غرق گشت.[1] عمرو عاص در این باره سروده: **«هو انبأ العظیم...**؛ علی علیه‌السلام خبر بزرگ و کشتی نوح و باب اللّٰه است...» و شاعری دیگر: «**اذا فاض...**؛ وقتی طوفان معاد بخروشد، علی علیه‌السلام نوح آن و اخلاص در ولایتش کشتی است» و دیگری گفته: [منظور از] «**سفینة نوح حُبّ..**؛ **[و از] کشتی نوح علیه‌السلام دوستی آل محمد است و صدق ولایت**، از طوفان نجات می دهد».

۱ـ همان.

فصل چهل و یک

آیه «سیراب کردن حاجیان...» و علی علیه‌السلام همانند سوره اخلاص

خدا می‌فرماید: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجدالحرام را مانند عمل کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده؟! این دو نزد خدا مساوی نیستند و خداگروه ستمگران را هدایت نمی‌کند».[1]

سبب نزول آیه: **علی** علیه‌السلام و عباس (عموی پیامبر) و طلحة بن ابی شیبه (صحابی) افتخارات خود را بر می‌شمردند. **عباس** گفت: منم که به حاجیان آب می‌دهم و بر آن کارم و اگر بخواهم، اجازه دارم شب در مسجدالحرام بخوابم. **طلحه** گفت: من سرایدار بیت‌اللّٰه‌ام وکلیدش به دستم است و اگر بخواهم، در مسجد شب می‌خوابم. وقتی اینها را **علی** علیه‌السلام شنید فرمود: نمی‌دانم چه می‌گویید. [در آغاز اسلام] من شش ماه پیش از همگان نمازگزاردم و جهادگرم. آیه مذکور نازل شد تا بفرماید بین افتخارات مذکور برابری وجود ندارد.[2]

چگونه بینشان برابری باشد، حالِ آن دوگونه بخشش است: بخشش جانی و بخشش مالی، مالی و جانی نباشد، بخششی پایین است. بخشش جانی و از

۱ـ توبه، ۱۹ «**أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**».

۲ـ اسباب النزول واحدی ص ۱۶۴؛ در المنثور، ج ۴، ص ۱۴۵.

جان‌گذشتگی در کوران جنگ چگونه با سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجدالحرام و کلیدداری و دربانی بیت‌اللّٰه مقایسه شود؟! آن هم وقتی در جنگ گرد و خاک تاریک کننده از زمین بر می‌خیزد و جنگجویان، انبوه و تنگاتنگ می‌گردند و شمشیرها و نیزه‌ها هدف‌گیری می‌شوند. شأن نزول آیه بدین ترتیب که گفتیم، بین شیعه و سنی آشکار است.

ثعلبی می‌گوید که حسن و شعبی و محمد بن‌کعب قرظی گفته‌اند: آیه دربارهٔ **علی بن ابیطالب،،** عباس بن عبدالمطلب و طلحه بن ابی‌شیبه نازل شد، وقتی افتخارات خود را بر می‌شمردند. طلحة گفت: من صاحب خانه‌ام وکلیدش دستم است و اگر بخواهم، شب در مسجد می‌خوابم. عباس گفت: من ساقی هستم و حاجیان را سیراب می‌کنم و اگر بخواهم، شب در مسجد می‌خوابم. **علی**علیه‌السلام فرمود: نمی‌دانم چه می‌گویید. من شش ماه پیش از مردم نمازگزاردم و جهادگرم. پس خدا آیه را نازل کرد.[۱]

فقیه شافعی علی بن مغازلی در مناقب حدیثی مستند به اسماعیل بن عامر آورده که گفته: شأن نزول آیه، **علی**علیه‌السلام و عباس‌اند.[۲] حدیث مستند به عبداللّٰه بن عبیده ربذی آمده که علی‌علیه‌السلام به عباس فرمود: عمو! کاش به مدینه هجرت می‌کردی، پاسخ داد: آیا در حالی بهتر از هجرت نیستم، من که حاجیان بیت‌اللّٰه را سیراب می‌کنم و مسجدالحرام را آباد می‌نمایم؟! خدای سبحان و تعالی آن آیه را نازل کرد.[۳]

درکتاب «الجمع بین الصحاح الستة» رزین عبدری در جلد دوم از صحیح نسائی حدیثی مستند به قرظی: طلحة بن شیبه از قبیلهٔ بنی‌عبدالدار و عباس بن عبدالمطلب و **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام افتخارات خود را برمی‌شمردند. طلحه گفت: کلید بیت اللّٰه در دست من است و اگر بخواهم در آن شب می‌خوابم. عباس گفت:

۱ـ احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۲۳ به نقل از ثعلبی.

۲ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۳۱.

۳ـ مناقب ابن‌مغازلی، ص ۳۳۱

من ساقی‌ام و اگر بخواهم در مسجد می‌خوابم. **علی**علیه‌السلام فرمود: نمی‌دانم چه می‌گویید. من رو به قبله شش ماه پیش از مردم نمازگزارده و جهادگرم. خدا آیه مذکور را نازل فرمود. جریان را کاملاً راوی بیان کرده است.

چنان‌که گذشت از آن رو که جهاد بخششی بزرگ بود، خدای سبحان این آیه را در جایگاه تفاوت **امیر مؤمنان** با دیگران و نبود نظیری برای او بیان فرموده، نیز بیان این‌که هر کس بکوشد مشابه و همانند امام گردد، برایش ممکن نیست چنان‌که خدا والامقامی و جایگاه بلندش را بیان فرموده، بدان آگاهی داده، افزون بر این‌که خدا ولایت بر امت را بدو عطا فرموده، همانند ولایت خود و ولایت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، خدا می‌فرماید: «ولیّ و سرپرست شما خدا و رسولش و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند» **رسول خدا** نیز فرمود: «هر که من مولایش هستم، علی مولایش است». در فصل دوم و سوم سخن در این باره گذشت، چنان‌که در فصل هجدهم توضیح آیه «**و أنفسنا و أنفسکم**؛ جان خود و جان شما» در جریان مباهله گفته شد، که بیانگر جایگاه والا و مرتبت بزرگ امام می‌باشد و این‌که **امام جان رسول خداست.**

هر که ایمانش ثابت گردد، سیادت و آقایی نیز برایش ثابت می‌شود. برتری وی به سبب مزیت‌هایی است که دارد، افزون بر ایمان و جهاد، اما اگر ایمان نداشته و جهاد نکند حتی اگر مزیت‌هایی داشته باشد، بی‌فایده است. امام علیه‌السلام در این باره میان همگان به اوج و قلهٔ والا و رفیع رسیده، احدی به گرد پایش نمی‌رسد.

خدای سبحان و والا به خاطر دیده نشدن و عدم نیاز به خواب و چرت، ستایش می‌شود: «هیچ‌گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی‌گیرد (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی غافل نیست)».[1] نفی نیاز به خواب به خودی خود ستایش نیست بلکه با فزودن صفات دیگر خداست. خدا فرموده که با چشم و دیدگان دیده و درک نمی‌شود و به خواب سبک و سنگین نیاز ندارد، و این موجب ستایش اوست، اما

۱ـ بقره، ۲۵۵ «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ».

بدان خاطر که یکتا و یگانه است: «هیچ معبودی نیست جز خدای یگانهٔ زنده که موجودات دیگر قائم به اویند...».[۱]

اگر وحدانیت و یکتایی او نبود، نفی خواب سنگین و سبک، ستایش نبود چون فرشتگان نیز خواب سنگین یا سبک ندارند: «تمام شب و روز را تسبیح می‌گویند و سست نمی‌شوند».[۲] ستایش خدای قدیم (ازلی) بدین‌گونه تکمیل گشته است. چنان‌که به ایمان و جهاد، مزیت‌های دیگر امام علی علیه السلام اضافه شده است.

همانند سوره اخلاص

جدم در کتاب نخب حدیثی مستند به رسول اللّٰه آورده: **«مثال علی در این امت مانند سوره قل هو اللّٰه احد در قرآن است».** فقیه ابن مغازلی حدیثی مستند به نعمان بن بشیر از رسول اللّٰه آورده: «مثال علی در این امت مانند سوره قل هو اللّٰه احد در قرآن است».[۳] این فرمایش موجب بزرگداشت و برتری امام است چون ثواب تلاوت سوره قل هو اللّٰه احد طبق حدیث منقول معتبر، برابر تلاوت ثلث قرآن است. با کدام سوره می‌توان با سورهٔ اخلاص هم‌آوردی کرد که بر آن رجحان و برتری داشته باشد؟! این نسبت خدای تعالی است و **علی** علیه السلام آیت و نشانهٔ خدای تعالی است.

۱ـ بقره، ۲۵۵ **«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»**.

۲ـ انبیاء، ۲۰ **«يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»**.

۳ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۶۹.

فصل چهل و دوم

نجوا (سخن خصوصی)
و شرح آیهٔ «پاکیزه‌ترین زندگی و بهترین سرانجام‌ها»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمْ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خدا می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید (سخنان درگوشی بگویید) پیش از آن صدقه‌ای در راه خدا بدهید».[1]

خدا صحابه را با این آیه آزمود، پس همگی از صحبت خصوصی با رسول خدا پا پس کشیده و بازماندند، ولی **علی**علیه‌السلام برای ده بار صحبت خصوصی ده درهم داد، بعداً آیه نسخ شد. ثعلبی در تفسیرش به نقل از مجاهد می‌نویسد که از سخنان درگوشی با پیامبر نهی شد مگر این‌که صدقه بدهند، در نتیجه جز **علی بن ابیطالب** با ایشان کسی صحبت خصوصی نکرد. دیناری صدقه داد اما بعداً آیه نسخ گشت و رخصت داده شد.[2] **علی**علیه‌السلام فرمود: درکتاب خدا آیه‌ای است که پیش از من احدی بدان عمل نکرده، پس از من نیز کسی بدان عمل نمی‌کند، یعنی آیهٔ نجوا که گذشت. خدا به خاطر من به امت درباره این آیه تخفیف داد، پس دربارهٔ احدی پیش و پس

۱ـ مجادله، ۱۲.

۲ـ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۷۸.

از من نازل نشد!

درکتاب الجمع بین الصحاح الستة رزین در جلد سوم از دوره‌های سه جلدی در تفسیر سوره مجادله به نقل از بخاری آمده که این آیه توسط آیهٔ سیزدهمین سوره نسخ شد. **علی بن ابیطالب امیر مؤمنان** فرمود: غیر از من کسی بدین آیه عمل نکرد و به برکت من خدا به این امت تخفیف داد.

لیث، شریک، کلبی، ابوصالح، ضحاک، زجاج، مقاتل بن حسان، مجاهد، قتاده و ابن‌عباس گفته‌اند: ثروتمندان با رسول خدا بسیار صحبت خصوصی می‌کردند اما وقتی آیه نجوا نازل شد و پرداخت صدقه واجب گشت، دست برداشتند ولی **علی بن ابیطالب** دیناری قرض گرفت و آن را صدقه داد و با پیامبر ده بار صحبت خصوصی کرد اما حکم با آیهٔ بعدی نسخ شد.

جدم در نخب حدیثی مستند به **امیر مؤمنان** آورده که فرمود: دیناری داشتم که آن را با ده درهم عوض کردم. هر وقت می‌خواستم با رسول خدا صحبت خصوصی کنم، درهمی می‌دادم. آیه دیگری حکم را نسخ کرد.

درکتاب جامع ترمذی، تفسیر ثعلبی، اعتقاد ابشیهی به نقل از اشجعی و ثوری و سالم بن ابی حفصه و علی بن علقمه انمازی از **علی**علیه‌السلام که درباره آیهٔ نجوا فرمود: به برکت وجودم خدا بدین امت تخفیف داد [و حکم نسخ شد]. در مسند موصلی آمده: به خاطر وجود **علی**علیه‌السلام خدا بدین امت تخفیف داد. ابوالقاسم کوفی بر این روایت افزوده: خدا صحابه را بدین آیه آزمود، پس همگی از صحبت خصوصی با رسول اللّٰه دست کشیدند. پیامبر به کسی اجازه نمی‌داد در منزلش با او صحبت خصوصی کند مگر این‌که صدقه‌ای بدهد. **امام علی** می‌فرماید: دیناری داشتم... فرمایش حضرت تا اینجا ادامه دارد: من سبب نسخ حکم توسط خدای تعالی برای مسلمانان بودم چون به آیه عمل کردم اما بعداً نسخ شد. اگر بدان عمل نمی‌کردم و همگی از عمل بدان خودداری می‌کردند، عذاب نازل می‌شد! عملم به آیه سبب نسخ وگذشت از حکم توسط خدا بود.

احادیث در این باره با عبارات گوناگون و مضامین نزدیک به هم بسیار است. قصد خدا با نزول آیه آن بود که نام و **ذکر علی**علیه السلام را پرآوازه کند و عمل بدین آیه را ویژه وی گرداند، نه دیگران؛ خدا برای صدقه مقداری معیّن نکرد. بیشتر مردم می‌توانستند صدقه بدهند اما عمل بدان را ترک کرده، پس از عمل امام به آیه، حکم نسخ گشت، و این دلیل بر آن است که فقط امام چنین منقبت و فضیلتی را دارا بود. مؤید مطلب آن است که: خدای سبحان پیش از وجود هر چیز، بدان آگاه است. خدا می‌دانست **علی**علیه السلام چه وضعی داشته و صدقه داده اما اصحاب از پرداخت صدقه پا پس می‌کشند! پس خدا خواست برتری **علی**علیه السلام را نشان داده، پا پس کشیدن دیگران را بنمایاند تا فضل و شرافت امام را نشان داده، ببینند فقط ایشان فرمان الهی را اطاعت می‌کند، نه دیگران!

پاکیزه‌ترین زندگی

«**الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ**» شرح آیه «آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین زندگی نصیبشان است و بهترین سرانجام‌ها».[1] ثعلبی در تفسیرش از معاویه بن قتره از پدرش از **رسول الله** روایت کرده: «طوبی» درختی است که خدا به دست خود کاشته، از روح خویش در آن دمیده، زیور و خلعت‌ها می‌رویاند. شاخه‌هایش از پشت دیوارهای بهشت دیده می‌شود».

ابن عبد ربّه عمیر گفته: **درختی در بهشت عدن** است. ریشه‌اش در خانهٔ پیامبر است. در هر خانه و اتاقی شاخه‌ای از آن آویزان می‌باشد. به خواست خدا هر رنگ جز سیاه و هر شکوفه‌ای در آن هست. به خواست خدا هر میوه و ثمره‌ای از هر نوع در آن هست. از ریشه‌اش دو چشمهٔ کافور و سلسبیل می‌جوشد.

۱ـ رعد، ۲۹.

مقاتل روایت کرده که هر برگ طوبی بر امتی سایه می‌اندازد. بر آن فرشته‌ای است که خدا را با انواع تسبیح‌ها ستایش می‌کند.

از ابن عباس دربارهٔ طوبی آمده: درختی است که ریشه‌اش در **خانهٔ علی**علیه‌السلام در بهشت است. در خانهٔ هر مؤمنی از آن شاخه‌ای است. بدان طوبی می‌گویند و بهترین فرجام و عاقبت برای مؤمنان است. جابر از ابوجعفر **امام باقر**علیه‌السلام روایت کرده: از رسول‌الله دربارهٔ آیه «طوبی لهم» پرسیدند، فرمود: «درختی در بهشت است که ریشه‌اش در خانه‌ام و شاخه‌هایش بر روی بهشتیان است. پرسیدند: دربارهٔ آن از شما پرسیدیم، باز فرمود: درختی در بهشت که ریشه‌اش در خانه‌ام و شاخه‌هایش بر روی بهشتیان است، باز پرسیدند و باز همان فرمایش راکرد و افزود: خانهٔ من و خانهٔ علی فردای روز قیامت یکی و در یک مکان است.

توضیح: در این‌که خانه رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام یکی است، دلیلی آشکار بر **برتری امام بر تمامی مردمان و خلائق است.** اگر دو نفر برابر باشند اماکارشان متفاوت باشد و از حدیث معتبر آشکار شود که حُسن عاقبت برای یکی از آن دو است، دلیلی روشن و نشانه‌ای آشکار بر حقانیت یکی و بطلان دیگری است.

فصل چهل و سه

بالا رفتن بر دوش پیامبر

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً»

خدا فرمود: «بگو حق آمد و باطل نابود شد. یقیناً باطل نابود شدنی است».[1]

شیعه و سنی حدیث بالا رفتن **علی** علیه‌السلام بر دوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقل کرده‌اند مبنی بر این‌که **علی بن ابیطالب** بر شانهٔ مبارک حضرت (که به مُهر نبوت آراسته بود) سرور آدمیان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت [تا بت‌های داخل خانهٔ خدا را پایین اندازد]. از جمله روایات، نقل جدم در نخب است: هنگام فتح مکه، امام کار سترگی را به نیابت و از طرف رسول خدا بر عهده گرفت. پیامبر ایستاد و **علی** علیه‌السلام بر شانه‌اش بالا رفت و به بام کعبه آویزان شد و **علی** علیه‌السلام به بالا رفت و بت‌ها را می‌کَند به‌گونه‌ای که دیوارهای کعبه می‌لرزید، سپس بت‌ها را پرت می‌کرد و می‌شکست.

حدیث را اینان آورده‌اند: احمد بن حنبل (۸۴/۱) ابویعلی موصلی (۲۵۱/۱) ـ هر دو در مسند خویش ـ ابوبکر خطیب در التاریخ (۳۰۲/۱۳) خطیب خوارزمی در اربعین، محمد بن صباح زعفرانی در فضائل الصحابه و ابوعبداللّٰه نطنزی در الخصائص. ابوبکر شیرازی در نزول القرآن دربارهٔ امیر مؤمنان به نقل از قتاده از ابن

۱ـ اسراء، ۸۱.

مسیّب از ابوهریره آورده که **جابر بن عبدالله** به من گفت: همراه پیامبر وارد مکه و بیت‌الله شدیم. پیرامونش ۳۶۰ بت بود! رسول اللّٰه دستور داد همگی مقابلش روی زمین انداخته و نابود شدند. بالای بیت‌الله بتی دراز بود که بدان هُبَل می‌گفتند. پیامبر به **علی**علیه‌السلام نگریست و بدو فرمود: روی شانه‌ام می‌آیی یا روی دوشت بروم تا هُبَل را از بالای کعبه روی زمین بیندازم؟ **علی** عرض کرد: شما روی دوشم بروید. وقتی **رسول‌الله** روی شانه‌اش نشست، به خاطر سنگینی بار رسالت، **علی**علیه‌السلام نتوانست برخیزد، ازاین‌رو عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا! من روی شانه‌ات می‌روم. پیامبر خندید و به حالت رکوع خم شد و روی شانه‌اش رفتم.

امام می‌فرماید: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آفریدگان را خلق کرد! اگر می‌خواستم آسمان را بگیرم، می‌توانستم با دست بگیرم، پس هُبَل را از بالای کعبه به زیر انداختم و خدا این آیه را نازل کرده «بگو حق آمد و باطل نابود شد. یقیناً باطل نابودشدنی است».

احمد بن حنبل (۸۴/۱) ابوبکر خطیب (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲) هر دو در کتابشان به سند نعیم بن حکیم مدائنی آورده‌اند: ابومریم به نقل از **علی بن ابیطالب** این حدیث راگفت: رسول اللّٰه مرا سراغ بت‌ها برد و فرمود: بنشین، کنار دیوار کعبه نشستم، **سپس رسول خدا** بر شانه‌ام بالا رفت و به من فرمود: بلند شو تا دستم به بت‌ها برسد، بلند شدم. وقتی ضعفم را دید، فرمود: بنشین، نشستم و از شانه‌ام پایین آمد، پس رسول خدا نشست و به من فرمود: روی شانه‌ام بیا، روی شانه‌اش بالا رفته، رسول اللّٰه برخاست. وقتی برخاست، گمان کردم اگر می‌خواستم، می‌توانستم به آسمان برسم. دستم به بالای کعبه رسید و **رسول الله** فاصله گرفت و بت بزرگ قریش را به زیر افکندم. از جنس مس بود که با میخ‌هایی آهنین به کف محکم شده بود.

در روایت خطیب (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۲) آمده که امام فرمود: گمان بردم اگر می‌خواستم می‌توانستم به کرانهٔ آسمان برسم.

ابوالحسن بن احمد بن عاصمی از اسماعیل بن احمد واعظ از ابوبکر بیهقی به سند خویش از امیر مؤمنان آورده که **رسول‌الله** به من فرمود: مرا روی شانه‌ات سوار کن تا بت‌ها را از بالای کعبه به زیر اندازیم اما نتوانستم ایشان را بلند کنم. پس او مرا روی دوشش بلند کرد. اگر می‌خواستم به آسمان برسم، می‌توانستم. در حدیثی دیگر: با دستم به آسمان برسم، می‌توانستم!

قاضی ابوعمرو چنین روایت را آورده که **پیامبر به علی** فرمود: برخیز به سراغ بتی برویم که در بالای کعبه است و آن را بشکنیم. پس هر دو برخاسته، وقتی بدانجا رسیدند، پیامبر فرمود: روی شانه‌ام بایست تا تو را به طرف بت بالا ببرم. **علی** لباسش را به پیامبر داد تا آن را روی شانه‌اش بگذارد، سپس علی را بلند کرد تا وی را به بالای کعبه رساند. **علی علیه‌السلام بت را گرفت.** از جنس مس بود. آن را از بالای کعبه به پایین انداخت ورسول الله فرمود: پایین بیا، **علی** علیه‌السلام از فراز کعبه به پایین پرید، گویا دو بال دارد!

اسماعیل بن احمد کوفی در حدیثی طولانی از ابن‌عباس آورده که بت قبیلهٔ خزاعه بالای کعبه بود. **پیامبر به علی** علیه‌السلام فرمود: ای ابوالحسن! راه بیفت آن بت را از بیت‌الله پایین اندازیم. شبانه حرکت کرده، بدو فرمود: ای ابوالحسن! بر شانه‌ام بالا برو. بلندای کعبه چهل ذراع بود. رسول الله او را بالا برد و پرسید: رسیدی؟ **علی** علیه‌السلام عرض کرد: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده! اگر بخواهم آسمان را با دستم لمس کنم، می‌توانم! بت را برداشت و روی زمین افکند که قطعه قطعه شد. **سپس علی** علیه‌السلام به ناودان کعبه آویخت و خود را از بالا به پایین پرت کرد. وقتی پایین آمد، خندید، پیامبر پرسید: برای چه می‌خندی ـ **ای علی** ـ خدا تو را خندان گرداند؟! عرض کرد: ای رسول خدا! از تعجب می‌خندم. خود را از بالای بیت الله روی زمین پرتاب کردم اما دردم نگرفت و آسیبی ندیدم! فرمود: ای ابوالحسن! چگونه آسیب ببینی و دردت گیرد حال آن‌که محمد تو را بالا برد و جبرئیل پایین آورد؟!

در کتاب اربعین خطیب ضمن حدیثی طولانی آمده: من و پیامبر راه افتاده، می‌ترسیدیم کسی از قریش یا دیگران ما را ببینند، پس بت را انداخته و شکست و از بالای کعبه پایین پریدم.

سخن سفیر روم

تفاوت: این دلالت‌های روشن و اشاره‌های آشکار و نشانه‌های قاطع و قرائن بیانگر آن است که **علی**علیه‌السلام نزدیک‌ترین افراد و یاری اخص و سرّ نگه‌دارترین افراد برای رسول خداست، چنانکه دلیل مرتبت والا و جایگاه شریف و دست نیافتنی امام است. نقل شده وقتی فرستاده روم نزد یزید بن معاویه رفت، سر **امام حسین**علیه‌السلام را برایش آوردند! سفیر به یزید سخنانی گفت، از جمله: چه دین زشتی دارید! برای ما دینی بهتر از دین شماست. در کشور ما کنیسه‌ای است که بدان کنیسه سُم می‌گویند. مسیحیان آن را گرامی می‌دارند و برای برآورده شدن خواسته‌ها و اجابت دعاهای خود توسط خدا بدان پناه می‌برند. می‌پندارند سُم پای الاغ حضرت عُزیزعلیه‌السلام در ظرفی است که در آنجا نگهداری می‌شود. وقتی این احترام فقط به سُم پای الاغی است که حضرت را سوار کرده، چه رسد به آن که پا بر مُهر نبوت بر شانهٔ سرور انبیا یا پا بر شانهٔ مبارکش گذاشته است!

تردیدی نیست مقام **ابراهیم خلیل**علیه‌السلام بر تمامی جایگاه‌ها شرف و برتری دارد چون جایی است که ابراهیم قدم نهاد، پس لازم است قدم علی‌علیه‌السلام ارزشمندتر از سر دشمنانش باشد چون جای پایش، شانهٔ نبوت بود!

گفته‌اند: وقتی ابوبکر بر منبر رسول اللّٰه می‌رفت، یک پله پایین‌تر از جای پیامبر می‌نشست. وقتی عمر بالای منبر می‌رفت، یک پله پایین‌تر می‌آمد. وقتی عثمان بالا می‌رفت، یک پله پایین‌تر می‌نشست اما **وقتی علی**علیه‌السلام بالا رفت، همان‌جا نشست که رسول اللّٰه می‌نشست. همهمه‌ای از مردم شنید، پرسید: این پچ‌پچ چیست؟ گفتند: به خاطر بالا رفتن و نشستن شما در جای رسول خداست که مقدّم بر شما

بوده، فرمود: شنیدم رسول اللّٰه فرمود: هر که به جا من بنشیند اما مثل من عمل نکند، خدا او را به رو میان آتش جهنم می‌اندازد، و من به خدا سوگند! مانند او عمل می‌کنم و فرمان او را اطاعت می‌نمایم و مطابق حکمش قضاوت می‌کنم، ازاین‌رو اینجا نشستم. ای جماعت مردم! به جای برادر و پسرعمویم نشستم زیرا مرا از اسرارم و آنچه خواهم کرد، آگاه نمود. (قمتُ مقام أخي... بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۷۸)

وقتی امام پایش را روی شانهٔ مبارک پیامبر یا روی مُهر نبوت نهاده، دیگر چوب‌های منبر چه ارزشی دارد که بالا رفتن از آنها عجیب شمرده شود؟! حال آن‌که اینان اگر نصب و پابرجا گشته، مدیون شمشیر امام است، بلکه با شمشیر **علی**علیه‌السلام اسلام پابرجا شده، چه رسد به منبر و چوب‌های آن؛ او از محمد و **محمد**صلی‌الله‌علیه‌وآله از وی است. سید مرتضی سروده:

«**و لنا مِن البيت المحرّم...**؛ در بیت الحرام (خانهٔ پر حرمت) هر گاه که طواف شود، برای ما نشان قدم است. به جدّ ما و همتای خود از بیت‌الحرام دفاع کرده و بت‌های آن را لرزاند. آن دو خورشید هدایت را برایمان آشکار کردند تا وقتی که حلال و حرام خدا روشن شد».[1]

ابونواس شاعر گفته:[2]

«**قالو مدحتَ عليّ...**؛ گفتند: **علی**علیه‌السلام آن پاک را ستاش کن، گفتم: در هر جای زمین کسی مدح گوید، او مقصود است. چه بگویم دربارهٔ کسی که بر جایی قدم گذاشت که خدای رحمان بر آن دست گذاشته بود».

عونی سروده:[3]

«**فهذا و يوم الفتح...**؛ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام فتح مکه **علی**علیه‌السلام را صدا زد که برخیز سراغ بتان بیت برو و آنها را از جا بر کن! پیامبر خم شد تا **علی** پشت او رفت. چه

۱ـ دیوان شریف رضی، ج ۳، ص ۱۶۲. ۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۵۶.
۳ـ همان، ص ۱۵۸.

جایگاه بلند و ارجمندی! علی فرمود: اگر می‌خواستم، به آسمان خدا دست می‌آویختم یا ستارگان را می‌راندم مرا همراهی می‌کردند».

ناشی سروده:[۱]

«**امام علا من خاتم...**؛ امامی که بر شانه‌های خاتم رسولان رفت. **شانهٔ علی**علیه‌السلام قوی بود و تحمل پیامبر پاک را داشت اما **رسول الله** به عمد او را بر شانه‌اش بالا برد تا فضائلش را بیکران کند! آن در روز فتح مکه بود و بت‌ها پیش از آن پیرامون بیت‌الله بودند و کفر آن را محاصره کرده بود. برترین مردم (پیامبر) او را با بر دوش کشیدن افتخار بخشید. مبارک باد آنکه بر دوش کشید و آن‌که بر دوش کشیده شد! وقتی بت‌ها را واژگون کرد، با دست اشاره کرد و نزدیک بود انگشتانش به افق برسد. کسی که درِ خیبر را که شترها و اسب‌ها جابه‌جا می‌کردند، از جا کند، از چنان کاری ناتوان است؟!»

باز سروده:

«**أقام الدین الاله...**؛ دین خدا را برپا داشت وقتی که پس از فتح مکه دستانش هُبَل را شکست. بر شانه‌های **پیامبر** بالا رفت درحالی‌که اگر می‌خواست، می‌توانست احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر دوش بکشد. اگی می‌خواست به ستاره‌ها دست برساند می‌رساند. صاحب عرش آنچه را **علی**علیه‌السلام بر عهده گرفت، برایش آسان کرد. هنگام فتح مکه بت‌هایی شکست و در دل بت‌پرستان دشمنی گذاشت. بزرگان قریش کینهٔ خود را آشکار کردند و پس از **مصطفای** پاک به محنت گرفتار شد! با او دشمنی کردند که شمشیرش کفر را سرنگون کرده و دین حنیف به برکتش آشکار و چیره گشت».

شاعری سروده:

«**و رقی منکباً...**؛ بر شانه‌ای بالا رفت که برتر از ستارگان است و بت‌ها را شکست».

۱ـ همان، ص ۱۶۰.

سید حمیری می‌گوید:[۱]

«**و لیلة قاما...**؛ شبی که در تاریکی برخاستند و تاریکی شب را پوشش خود کردند. به طرف بتی که قبیلهٔ خزاعه آن را بزرگ می داشت و می پرستید رفتند تا آن را بشکنند و فرارکنند. پیامبر فرمود: **ای علی!** بر شانه‌ام بالا برو و بت را بیانداز و بهترین مردمان (پیامبر) مرکب **علی**علیه‌السلام گشت! بت را خرد کرد و شکست و **پیامبر** فرمود: بپر که پروردگارم به تو دو برابر پاداش بدهد!

شبی که با نگرانی بیرون رفتند و در آن تاریکی قصد کعبه کردند. وقتی بدان رسیدند، **پیامبر به علی**علیه‌السلام فرمود: می‌کوشیم بت را از بالای بیت فرو اندازیم، پس بر پشتم برو. سپس بهترین مردمان (پیامبر) برخاست و بدون آن‌که شرم کند و یا جذبه‌اش مانع شود، او را بلند کرد. وقتی پای ابوالحسن به بام کعبه رسید، بت را بر زمین انداخت و شکست. احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را صدا زد: **ای علی!** بپر، آفرین! پروردگارم تو را مبارک بدارد و این‌گونه کارشان را پیش بردند.[۲]

۱ـ دیوان حمیری، ص ۷۷.

۲ـ همان، ص ۳۸۲.

فصل چهل و چهار
وجوه‌شش‌گانه

ولایت یا به صفا و صلاح ظاهر است، یا به باطن یا به هر دو، یا به هیچ‌کدام. اگر به ظاهر باشد، که **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام بیش از همه با شمشیر از **رسول الله**صلی‌الله‌علیه‌وآله حمایت کرده، بیشتر از همگان دشمنان خدا را کشته، در جهاد بیش از همه آثار و دلاوری داشته، در تمامی جنگ‌ها بالاترین ایستادگی‌ها را برای **رسول خدا** داشته، بیشترین دفاع را از ایشان کرده، بیش از ابوبکر بدو یاری رسانده، پس اگر دلیل را ظاهر بدانیم، ولایت برای **علی**علیه‌السلام واجب است ، نه ابوبکر، چون در مورد وی برعکس است! زیرا در جنگ احد گریخت و در جنگ حنین و خیبر شکست خورد، چنانکه در جنگ بدر که گروه مشرکان و مسلمانان به هم برخوردند، به میدان جنگ پشت کرد! در این جنگ‌ها رسول اللّٰه را وانهاد به رغم این‌که خدا جهاد را بر ابوبکر واجب دانسته، کسی که به جنگ با کافران پشت کرده بود، نزد **پیامبر** آمد و خدا فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رویه‌رو شوید، به آنها پشت نکنید و فرار ننمایید».[1]

۱ـ انفال، ۱۵ «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ**».

صلاح و صفای باطن

اما اگر ولایت به صفا و صلاح باطن باشد، راهی برای دانستن آن نیست مگر وحی علام الغیوب (خدایی که غیب می داند) هموکه فرمود:

«بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود»[۱] **علی** علیه‌السلام **نَفس پیامبر بود**. نیز خدا فرمود: «سرپرست و ولیّ شما فقط خداست و پیامبرش و آنان که ایمان آورده‌اند...».[۲] تأویل ایمان آورندگان **علی** علیه‌السلام است چنان‌که خدا آیه تطهیر را نازل فرمود و پلیدی را از اهل‌بیت زدود،[۳] و **امام علی** جزء اهل‌بیت است. پیامبر نیز دربارهٔ **علی** علیه‌السلام چنین فرمایشاتی کرد: تو از من و من از توأم. تو برایم به منزلهٔ هارون برای موسایی. خدایا، محبوب‌ترین آفریده‌ات نزد خویش را برسان با من از این پرنده بخورد! (که **علی** علیه‌السلام آمد و همراهش غذا خورد) همچنین: تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافقِ دورو دشمن نمی‌دارد! آیات و احادیث مذکور دیگری در این کتاب به نقل از شیعه و سنی گفتیم.

تمام مطالب بیان شده دربارهٔ فضل و برتری امام در این کتاب حتی بعضی از آنها دلیلی قاطع و بیانی روشن و دانشی آشکار و آتشی فروزان بر صفای باطن و صلاح باطن عمل **علی** علیه‌السلام است. اما صفای باطن و صلاح باطن عمل ابوبکر را نمی‌توان دانست مگر با وحی خدای تعالی، حال آنکه آیه‌ای ستایش‌آمیز درباره‌اش نازل نشده، **رسول خدا** فرمایشی بدین مضمون درباره‌اش نفرموده! اگر ادعا شود: دربارهٔ ابوبکر آیات ستایش‌آمیز نازل شده، رسول‌الله درباره‌اش فرمایشاتی چنین کرده،

۱ـ آل عمران، ۶۱ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

۲ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۳ـ احزاب، ۳۳ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

پاسخ می‌دهیم: تمامی غیرمسلّم است چون فقط کسانی آنها را نقل کرده‌اند که به امامت ابوبکر معتقدند، حال آن‌که آیات و احادیث وارده در مورد **علی**علیه‌السلام چنین نیست یعنی ناقلان آنها تمامی فرقه‌های مسلمانند ـ چنان‌که بیانش گذشت ـ اما فرقهٔ بر حق دوازده امامی نزول حتی آیه‌ای یا نقل حتی یک حدیث در ستایش ابوبکر را نقل نکرده، این چنین صلاح ظاهر و **باطن علی**علیه‌السلام آشکار می‌شود.

صلاح ظاهر و باطن

اگر ولایت بنا بر ظاهر و باطن ـ هر دو ـ باشد، معلوم است که **برای علی**علیه‌السلام جمع گشته‌اند، نه ابوبکر!

اگر ولایت بنا بر ظاهر و باطن نباشد، سخنی فاسد است و به سبب ظهور فسادش نیاز به بررسی آن نیست چون عبث و بیهودگی در کار خدا محال است. این مطلب بنا بر قول کسی است که به نص (قرآن و حدیث) پایبند است اما حتی کسی که معتقد به انتخاب و اختیار توسط مردمان است، می‌گوید: صفای ظاهر و باطن هر که ثابت گشته، وی سزاوارتر به ولایت است، نه آن‌که باطنش نامعلوم است و ظاهرش ترجیح و رجحانی ندارد!

اتفاق نظر بر عدالت علی علیه‌السلام

دلیل دیگر: مردم پس از حیات رسول الله بر عدالت **علی بن ابیطالب** اتفاق نظر دارند، گیرم در عصمت و ولایتش اختلاف‌نظر داشته باشند و برخی این دو را واجب بدانند اما بعضی واجب ندانند، ولی در هر دو صورت می‌گویند: در تحکیم و داوری عادل بود. چنان‌که مردمان اتفاق نظر دارند ابوبکر معصوم نبود و در عدالتش اختلاف دارند. گروهی گفته‌اند عادل بود اما دیگران گفته‌اند عادل نبود چون آنچه را حقّش نبود، غصب کرد. پس به اتفاق نظر **امت علی**علیه‌السلام عادل است اما در ولایت و عصمتش اختلاف هست، ولی به اتفاق نظر مردم، **ابوبکر معصوم نیست** و

در عدالتش اختلاف هست. ظاهراً کسی که مردم بر عدالتش اتفاق نظر دارند اما در عصمتش و ولایتش اختلاف، او برای امامت سزاوارتر و برای خلافت محق‌تر از کسی است که مردم در عدالتش اختلاف‌نظر دارند و بر نفی عصمت او اجماع کرده‌اند.

حدیث «لا تجتمع امتی علی الخطاء»

دلیل سوم: گروهی برای امامت ابوبکر احتجاج کرده‌اند که **پیامبر فرمود:** «امتم بر خطا اجماع نمی‌کند» و بر خلافت ابوبکر اجماع نموده‌اند، پس امام است، ولی باید گفت: از این حدیث عیناً امامت **امیر مؤمنان** علیه‌السلام و نفی آن از ابوبکر لازم می‌آید زیرا تمامی افراد امت بر **امامت علی** علیه‌السلام اجماع کرده، حال برخی او را بلافاصله پس از **رسول** صلی‌الله‌علیه‌وآله مقدم داشته اما بعضی وی را چهارمین خلیفه قرار داده اما به هر روی تمامی امت بر حضرت اجماع نموده‌اند. **این‌که علی** علیه‌السلام چهارمین گشت، به اجماع ایرادی وارد نمی‌کند چون چه اول باشد و چه چهارم، در هر دو صورت اجماع امت برایش حاصل شده اما فرقه بر حق دوازده امامی اصلاً امامت ابوبکر را نپذیرفته، پس ادعایشان که امت بر ابوبکر اجماع کرده‌اند، سخنی باطل است و اجماع امت ابداً برای وی حاصل نشده است.

این بنا بر قول کسانی است که «لا تجتمعُ = اجتماع نمی‌کنند» را به رفع خوانده‌اند اما برخی به جزم خوانده‌اند که معنا آن خواهد بود که **پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله امت را نهی کرده بر خطا اجماع کنند، در این صورت «لا» در حدیث، ناهیه (نهی‌کننده) است و فعل را جزم می‌دهد (لاتجتمع = امتم بر خطا اجماع نکند) حتی اگر رفع پذیرفته شود، سودی به حالشان ندارد چون سیاقش خبری است و مراد نهی است مثل این‌که فرمود: «مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود»، حال آن‌که گاه مؤمن از یک سوراخ چند بار گزیده می‌شود. اگر خبری حقیقی بود، گزیده شدن محال بود چون رسول الله فرمایش کرده است!

ارتداد و مخالفت مردم

دلیل چهارم: گروهی احتجاج کرده‌اند که **اگر علی**علیه‌السلام را مقدم می‌داشتند، بسیاری از مردم مرتد می‌گشتند چون در دل‌هایشان کینه و دشمنی از امام بود، پس مؤخر داشتنش و تقدیم دیگری لازم بود تا از وقوع حالت ارتداد جلوگیری شود.

این استدلال باطل است و اصل و ریشه‌ای ندارد چون خدا رسولان را برای کسانی فرستاد که می‌دانست اینان به شدت کافرند و قوم را مکلف کرد با این‌که می‌دانست حتی اگر مکلفشان کند، سرپیچی می‌کنند و در نتیجه گمراه می‌شوند. معلوم است که گمراهی اینان از طرف خودشان است، بدین خاطر عذاب حقشان می‌باشد. بنابراین واجب بود پس از **رسول خدا**صلی‌الله‌علیه‌وآله صاحب حق مقدّم شود اما هر که راضی نگشت، گمراهی از خودش بود. اینان بهتر می‌دانند یا خدا و رسول که تدبیر حال کردند [و علی علیه‌السلام را مقدّم می‌دانستند]؟!

حقد و کینه‌ای که در سینهٔ مردمان بر ضد **علی**علیه‌السلام بود، به سبب کشتن پدران و فرزندان و برادرانشان به دست امام بود اما لازم است امام از آن پیراسته باشد چون در آن حال امامت داشته، بدا مأمور و متعبّد بوده، مثالش در آن حال مانند مأمور اجرای حکم می‌باشد که مطیع حاکم است که وقتی فرمان بدهد، دستورش را اجرا و اطاعت می‌کند. پس لازم است تمامی کینه‌ها را متوجه **خدا و رسول** کرد چون اینان به امام فرمانِ قتل را داده‌اند. اگر افرادی با این حال کینه بورزند، به دینشان ایراد وارد است چون به حکمیت خدا راضی نگشته‌اند. نبرد امام فقط مصداق این آیه است:

«خدا کسانی را می‌آورد که ایشان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند. در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند».[1] بنا بر گفتهٔ شیعه و سنی شأن

۱ـ مائده، ۵۴ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ ←

نزول آیه **امام علی** است که در فصل شانزدهم گذشت.

اساسی که بر آن بنیان گذاشته‌اند، ظن و گمان است، حال آن‌که ظن ذره‌ای از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند، پس چنان‌که حصولش ممکن است، نفی‌اش هم ممکن می‌باشد، پس دلیلی ندارد به‌ظن و گمان بیاویزند! شاعر گفته: «**لو سلموا لولاة...؛ اگر تسلیم اولوالامر می‌شدند،** بینشان در روی زمین خونریزی نمی‌گشت».

اجماع بر امامت

دلیل پنجم: وقتی با حجت و دلیل قاطع اجماع ثابت شد امام پس از **پیامبر** بلافاصله وجود دارد و ثبوت امامتش فوری است، از طرف دیگر بر امامت ابوبکر اجماع نبوده، چون **شیعه دوازده امامی** مخالف امامت وی است، چنان‌که بر امامت عباس (عموی پیامبر) اجماع نبوده زیرا شیعه و سنی مخالف امامت عباس‌اند، حال که بر امامت این دو اجماع نشده، نتیجه می‌گیریم: پس بر **امیر مؤمنان**علیه‌السلام اجماع شده که امام حال و آینده است تا زمانی که خدا جان شریفش را بگیرد. ثبوت امامتش با قطع و یقین است وگرنه حق از میان امت خارج گشته و وجود امام که بر آن اجماع کرده‌اند، باطل می‌شود.

گواهی حضرت فاطمه‌علیهاالسلام

دلیل ششم: به دلیل فرمایش **پیامبر** دربارهٔ **فاطمه**علیهاالسلام و **علی**علیه‌السلام و **حسن**علیه‌السلام و **حسین**علیه‌السلام که گذشت، فاطمه‌علیهاالسلام معصوم است. در فصل نخست این مطلب بنا بر گفتهٔ شیعه و سنی گذشت. بیان بیشتر در این باره فرمایش پیامبر است: «**هرکه فاطمه را اذیت کند، مرا آزرده و هرکه مرا آزرده کند، خدا را آزرده است**». اگر فاطمه‌علیهاالسلام معصوم از خطا و پیراسته از اشتباه نبود، می‌شد اشتباهی از وی سر بزند که مجازات

← وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

و تأدیبش موجب آزار و اذیتش شود. اگر چنین سببی پیش می‌آمد، مجازاتش لازم بود. اگر وجوب آزارش لازم می‌گشت، وجوب **آزار پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله و خدا نیز روا می‌شد اما حال که این دو باطل است، بر **عصمت فاطمه** علیهاالسلام دلالت می‌شود. وقتی عصمتش ثابت شد، واجب است به سخنش قطع و یقین داشت و فرمایشش را پذیرفت و بدان عمل کرد، چنان‌که باید به کلامش رو آورد و بدان متمایل گشت.

حضرت زهرا در خطبه‌اش که بسیاری از عالمان در جاهای بسیار که به شمار نمی‌آید، آن را نقل کرده‌اند، سخنانی فرموده است. نقل از کتاب جدم ابوعبدالله حسین بن جبیر است که در کتاب معروفش **(الاعتبار فی ابطال الاختیار)** آورده، در قسمتی از خطبه فرمود:[۱]

حالم چنین است ک از دنیایتان بیزارم و بر مردانتان خشمناک! پس از آزمایش، آنان را به دور افکندم و پس از شناسایی درون و ماهیتشان، بر آنان خشمگین‌ام! ننگ باد بر شکستگی شمشیرشان و سستی نیزه‌هایشان و چه بد بود فساد رأی و لغزش فکرشان و ترس از فتنه‌ها! «و چه زشت بود آنچه ایشان برای سرای آخرت خویش پیش فرستادند و البته که خداوند بر ایشان خشم گرفت و حتماً در عذاب جاودانه خواهند زیست».[۲]

وای بر آنان! از کجا به کجا خلافت و امامت را جابه‌جا کردند؟ از فراز قله‌های بلند رسالت و پایه‌های نبوت و جایگاه هبوط نزول روح‌الامین که وحی روشن می‌آورد و از قرارگاه پاکان آگاه به دنیا و دین. «هان! که زیانی آشکار بود».[۳]

وچه بود آنچه از ابوالحسن نپسندیدند؟ آری به خدا سوگند! نپسندیدند

۱ـ این خطبه را گروهی از محدّثان با تفاوت در بعضی الفاظ روایت کرده، معروف به خطبهٔ صغیره است.

۲ـ مائده، ۸۰ «**تَرَى كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ**».

۳ـ زمر، ۵ «**خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمّىً أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ**».

استواری تیغ او و بی‌پروایی او را به مرگ و مردن خود و شدت و سختی حمله‌هایش را و عبرت‌آموزی یورش‌هایش را و ژرفایی دانش او در کتاب خدا را و خشم و تندی او را در راه خداوند.

سوگند به خدا! اگر رها می‌کردند زمام مهاری را که **پیامبر خدا**ﷺ آن را به او [علی] سپرده بود، با آن [خلافت] انس می‌گرفت و آن را به نرمی راه می‌برد و بینی شتر خلافت را زخم نمی‌کرد و راهیان خود را خسته نمی‌نمود و سوار آن را به اضطراب نمی‌برد و آنان را در آبراه سودمند و سیراب‌گرِ زلال و فراخ می‌برد که از دو طرف آن آبراه، آب لبریز می‌شد و دو سوی آن کدر نمی‌شد و آنان را سیراب بیرون می‌آورد، درحالی‌که سیرابی را برایشان بر می‌گزید؛ لیکن خود به جز اندکی از آن سود نمی‌برد؛ مگر به اندازهٔ بهرهٔ ناچیز یک تشنه‌کام و به قدر رفع تیزی دیوار گرسنگی [اگر چنین تسلیم می‌شدند] در این صورت «برکاتی از آسمان و زمین»[۱] برایشان گشوده می‌شد. لیکن آنان نافرمانی کرده‌اند و خداوند به زودی ایشان را به خاطر آنچه به دست آورده‌اند، بازخواست می‌کند: «و به ستم‌پیشه‌گانشان به زودی نتایج کردارهایشان خواهد رسید و آنان جلودار رسیدن عواقب بد نسبت به خود نخواهند بود».[۲]

هان! بیا و بشنو که تا زنده‌ای، زمانه مطالب شگفت‌آور به تو نشان خواهد داد و اگر در شگفت شدی، بدان که همین حادثه تو را به تعجب واداشته است. ببین! به کجا رفته؟ و به کدامین ستون تکیه کرده؟ و بر کدام پایه ایستاده و به کدامین ریسمان چنگ زده؟ و بر ضدّ کدام ذرّیه [ذریهٔ پیامبرﷺ] اقدام کرده و دست یازیده‌اند؟ برای که گرفته و برای چه کسی رها نموده‌اند؟ «چه بد سرپرستی و چه زشت

۱ـ اعراف، ۹۶ «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

۲ـ زمر، ۵۱ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ».

خویشانی»[1] و «چه بد ستمکارانی گزیده‌اند».[2] به خدا سوگند! به جای پیشتازان، واماندگان را و به جای بزرگ اندیشمند، ناتوان نابخرد را برگرفته‌اند. پس بینی‌هایشان بر خاک باد! «قومی که گمان می‌کنند نیکو کردارند».[3] «هان! آنان مفسدان و بی‌شعورانند».[4] وای بر آنان! «آیا آنکه به حق رهنمایی می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهنمایی نمی‌کند؛ مگر خود ره یابد، پس چه شده شما را و چگونه حکم می‌کنید؟»[5]

***

فرمایش زهرا علیهاالسلام گواهی به خلافت امیر مؤمنان **علی بن ابیطالب** پس از رسول‌الله است و اینکه مردم دیگری را به جای امام آوردند. امام به پیشتاز و اندیشور بزرگ تشبیه شده اما غیرش به وامانده و ناتوان نابخرد! تشبیه **فاطمه** علیهاالسلام صحیح و درست است چون گذشت که معصوم است و معلوم می‌باشد که گواهی معصوم مفید یقین است و حکم طبق آن واجب می‌باشد. می‌بینید خزیمة بن ثابت در مقام قاضی به فرمایش **رسول الله** یقین داشته، وقتی حضرت به سود خود گواهی داد که شتری را از اعرابی خریده، بی‌آنکه شاهد و گواهی بخواهد، شتر را به حضرت داد چون گواهی معصوم بود.

دلائل عصمت فاطمه علیهاالسلام

از شواهدی که بر صداقت و عصمت **فاطمه** علیهاالسلام دلالت دارد، فرمایش رسول

۱ـ حج، ۱۳ «يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ».

۲ـ کهف، ۵۰ «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً».

۳ـ کهف، ۱۰۴ «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً».

۴ـ بقره، ۱۲ «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ».

۵ـ یونس، ۳۵ «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

اللّٰه است: «**فاطمه** پارهٔ تن من است. هر چه وی را بیازارد، مرا می‌آزارد». مسلم در جلد چهارم صحیحش حدیثی مرفوع از مِسوّر بن مَخرمه آورده که رسول اللّٰه فرمود: «**فاطمه** پارهٔ تن من است. هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد».[1] روایت از طریقی دیگر به نقل از مِسوّر آمده که شنید **رسول اللّٰه** بر منبر فرمود: بنی‌هشام بن مغیره، اجازه خواسته‌اند دخترشان را به ازدواج **علی بن ابیطالب** درآورند اما به آنان اجازه نمی‌دهم. باز به آنان اجازه نمی‌دهم مگر این‌که علی بن ابیطالب **دخترم فاطمه** را طلاق بدهد و با دختر بنی‌هشام ازدواج کند چون دخترم پارهٔ تنم است. هر چه وی را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌نماید و هر چه او را بیازارد، مرا می‌آزارد.[2]

از طریقی غیر از این دو باز مِسوّر روایت کرده که **رسول اللّٰه فرمود: فاطمه پارهٔ تنم است.** هر چه وی را بیازارد، مرا می‌آزارد.

در حدیث واژه «مِن» آمده که به معنای جزئیت است چون **فاطمه**علیهاالسلام جزئی از رسول اللّٰه می‌باشد و جزء معصوم نیز معصوم است مگر دلیلی بر نفی عصمت دلالت کند، ازاین‌رو عصمتش به هرگونه واجب بوده و قبول فرمایشش لازم است که ضمن آن وجوب تقدیم **علی بن ابیطالب**علیه‌السلام و ثبوت ظلم کسانی آمده که **در حق زهرا**علیهاالسلام ظلم کردند و در این باره بسنده ننمودند.

۱ـ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳.

۲ـ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.

فصل چهل و پنج

بئر معطله، قصر مشید، حسنه، جنگ خندق و من و علی پدران امتیم

خدا می‌فرماید:[1] «چه بسیار چاه پرآب و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع که بی‌صاحب ماند». جدم در نخب حدیثی مرفوع از **امام صادق**علیه‌السلام آورده که در تفسیر آیهٔ مذکور رسول اللّه فرمود: مقصود **علی**علیه‌السلام است.[2] نیز در حدیثی مستند از **علی بن جعفر** (مسائل ۳۱۷) از برادرش **موسی بن جعفر**علیه‌السلام [روایت کرده که فرموده است] چاه بی‌صاحب، امام خاموش و قصر بی‌صاحب، **امام ناطق** (گویا) است. گفته شده: **علی**علیه‌السلام این گونه تشبیه شده چون مانند چاه و قصر بی‌صاحب است، مانند **قائم غایب** (عج) که از او بهرهٔ علمی نمی‌گیرند چنان‌که از چاه بی‌صاحب، آب بر نمی‌گیرند.

سوسی شاعر گفته: «**هو البئر..**؛ او چاه متروک و کاخ بلند و دروازهٔ بخشش الهی است. هر که بر او دست یابد، خوشبخت است اما هر که دست نیابد، زیانبار می‌باشد».[3]

۱ـ حج، ۴۵ «**فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ**».

۲ـ تفسیر فرات کوفی، ص ۲۷۴.

۳ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۱۰۷ در کتاب یونسی شاعر آمده که درست نیست.

عونی سروده: «**هو القصر**...؛ او قصر و چاه متروک است که هر وقت آن را باز کنند، مردمان را از گرسنگی و تشنگی سیراب می‌کند. هر که وارد قصر بلند بشود، در آنجا نه تشنه می‌گردد و نه خسته».[1]

شاعر دیگر سروده: «**بئر معطلة**...؛ چاه متروک و کاخ بلند، مثال‌های ظریف **برای آل محمداند. علی**علیه‌السلام **از میانشان کاخ بلند است** و چاه، دانش ایشان است که همه‌اش برکشیده نمی‌شود».[2]

حسنه:

خدا فرمود: «هر که کار نیکی انجام بدهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم».[3] جدم در نخب به نقل از **امام باقر**علیه‌السلام در تفسیر آیه آورده که مقصود دوستی **علی بن ابیطالب** است.[4] ثعلبی نیز از قول ابن‌عباس آورده که مقصود دوستی **علی بن ابیطالب** است. زاذان و ابوداود سبیعی به نقل از ابوعبدالله جدلی از امیر مؤمنان در تفسیر آیه آورده‌اند: «هر کس کار نیکی به جا آورد، برای او پاداشی بهتر از آن است وکسی که کارهای بد انجام بدهد، مجازاتش به همان مقدار خواهد بود» به **ابوعبدالله** فرمود: حسنه (کار نیک) محبت و دوستی ما و سیّئه (کار بد) دشمنی با ماست.[5]

در تفسیر ثعلبی آمده که فرمود: نمی‌خواهی تو را از حسنه‌ای آگاه کنم که هر کس انجام بدهد، به بهشت وارد می‌شود و از سیئه‌ای خبر بدهم که هر کس انجام بدهد، خدا او را به رو در آتش می‌اندازد و عملش را قبول نمی‌فرماید؟ راوی عرض کرد: آری، فرمود: **حسنه، دوستی ما و سیّئه، دشمنی با ماست.**[6]

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب: ۱۰۷/۳. ۲ـ همان، ۱۰۸/۳۰.

۳ـ شوری، ۲۳ «**ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ**».

۴ـ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۲۳.

۵ـ در کتاب دو آیه با هم آمیخته شده، درست آیه ۱۶۰ انعام است، نه ۸۴ قصص.

۶ـ الکشف والبیان: ۲۳۰/۷.

پاداش خندق:

واحدی و خطیب خوارزمی به نقل از عبدالرحمان سعدی به سند خویش از سمیر بن حکم که پدرش از جدش از پیامبر [روایت کرده‌اند]: پاداش مبارزه و رویارویی **علی بن ابیطالب** با عمرو بن عبدود در جنگ خندق، برتر از عمل امتم تا روز قیامت است.

این بسان شبی است که امام در بستر پیامبر خوابید چون حدیث وارده می‌فرماید: اگر عمل علی در آن شب با اعمال مردمان سنجیده شود، عمل امام بر عمل خلائق، رجحان و برتری دارد! **سید حمیری** سرود:[1]

«**و فی یوم جاء...**؛ آن روز که مشرکان همگی آمدند و عمرو بن عبدود زرهی آهنین بر تن داشت. **علی**علیه‌السلام وی را به رو بر زمین زد تا جنازه‌ای باشد که کفتارها پیرامونش نشینند. پروردگارم آنان را هلاک گرداند چنان‌که سرکشان قوم عاد و تُبّع را نابود کرد و با کینه برگشتند».

فرمایش الهی:

«اینان دو گروه‌اند که دربارهٔ پروردگاشان به مخاصمه و جدال پرداختند».[2] شأن نزول آیه شش نفر از مؤمنان و کافران بودند که در جنگ بدر به رؤیارویی پرداختند. **دربارهٔ علی**علیه‌السلام و حمزه و عبیده نازل شد: «خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورد. در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است، و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه [خدای] ستوده هدایت می‌گردند».[3]

۱ـ دیوان حمیری، ص ۲۸۰.

۲ـ حج، ۱۹ «**هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ**».

۳ـ حج، ۲۳ ـ ۲۴ «**إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا**

←

کافران:

عتبه، شیبه و ولید بودند که درباره‌شان نازل شد:

«لباس‌هایی از آتش برایشان بُریده شده...»[1] بخاری از **ابوذر** نقل کرده که وی سوگند یاد می‌کرد این آیه دربارهٔ آن شش نفر نام برده نازل شده، در صحیح بخاری و مسلم آمده: آیه در مورد شش نفر از مؤمنان و کافران نازل شد که در جنگ بدر مبارزه کردند، یعنی حمزه با **عتبه، علی**علیه‌السلام با ولید، عبیده با شیبه. این راویان نیز چنین گفته‌اند: عطا، ابن حنتم، قیس بن عباد، سفیان ثوری، اعمش، سعید بن جبیر و عباس که آخری افزود: «الذین کفروا ـ کافران». یعنی عتبه، شیبه و ولید، که لباس‌هایی از آتش برایشان بُریده شده، اما دربارهٔ **امیر مؤمنان**، حمزه و عبیده این آیه نازل شد:

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند... و به راه خدای شایستهٔ ستایش راهنمایی می‌گردند».[2]

فقیه ابوذر در قصیده‌ای سروده: «**از علی**علیه‌السلام دربارهٔ عتبه، ولید و شیبه بپرس، نیز دربارهٔ سامری و ابوسفیان سؤال کن».

پدران امت:

جدم در نخب حدیثی مستند به رسول الله آورده که فرمود: **من و علی** پدران این امتیم. نیز نقل شده: من و علی مولای این امتیم. همچنین در حدیثی مستند به

ـ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ».

۱ـ حج، ۱۹ «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ».

۲ـ حج، ۲۳ ـ ۲۴ «إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ».

پیامبر: من و علی پدران این امتیم. بر کسی که عاق والدین کند، لعنت خدا باد!

ثعلبی در ربیع المذکرین، خرگوشی در شرف‌النبی به نقل از عمار و جابر و ابوایوب، نیز در الفردوس، دیلمی و امالی طوسی به نقل از ابوصلت به سند خویش از اَنَس و همگی از پیامبر [روایت کرده‌اند]: **حق علی** علیه‌السلام **بر این امت، مانند حق پدر بر فرزند است.**

در کتاب الخصائص از اَنَس [وارد است] که پیامبر فرمود: **حق علی** علیه‌السلام بر مسلمانان مانند حق پدر بر فرزند است. در مفردات ابوالقاسم راغب آمده که پیامبر فرمود: **ای علی!** من و تو پدران این امتیم. از جمله حقوق پدران و مادران این است که زمان‌هایی برای فرزندان ترحم کنند تا این‌گونه حقشان ادا شده باشد.

قرآن مجید بیانگر وجوب اطاعت از پدر و مادر است و افزون بر پیامبر بدان فرمان داده، پس طاعتش به دلیلی آیات محکم قرآن واجب است. هر که با کتاب خدا مخالفت کند، کفر ورزیده چون **پیامبر** فرمود که بر امت واجب است ما را اطاعت کند و وجوب شکر به خاطر نعمت‌ها و حقّی است که والدین بر فرزند دارند.

فصل چهل و ششم

دلائل و نشانه‌ها

در این فصل حدود چهل روایت در فضل امام علی علیه السلام تقدیم می‌شود:

نجات برادر

۱ـ جدم در کتاب نخب حدیثی مستند به جابر جعفی آورده: دایه‌ای که **علی** علیه السلام را شیر داد، زنی از بنی هلال بود. **علی** علیه السلام را همراه با برادر رضاعی که یک سال از او بزرگ‌تر بود، در خیمه گذاشت. کنار خیمه چاه بود. کودک به سوی چاه رفته، سر در آن فرو برد. **علی** به دنبال وی رفته، **پای علی** به طناب خیمه بسته شده بود. طناب را کشیده، خود را به برادرش رسانده، یک دست و یک پای کودک آویزان و دست دیگرش در دهان او بود و پایش در **دست علی** علیه السلام بود. در این حال مادر سر رسیده وکودک را نجات داد و در محله فریاد می‌زد: مردم! کودک مبارکم را دریابید که **علی** بچه‌ام را گرفته و نجات داده، مردم آمدند و کودک را از دهانهٔ چاه گرفتند، درحالی‌که از قدرت و **زیرکی علی** علیه السلام شگفت‌زده بودند! مادر کودک را «مبارک» نامید. وی از بنی هلال، معروف به «معلّق میمون» (کودک مبارک آویزان از چاه) است. فرزندانش تا امروز به همین نام‌اند.[۱]

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۲۴.

عونی در این باره سروده:

«**و اسم أخیه...**؛ اگر در این باره سؤالی داری، نام برادر او را در میان بنی‌هلال بپرس. نام برادرش معلّق میمون، همان محترمی است که خاندانش در شب‌نشینی داستانش را تعریف می‌کنند...».

کشتی گرفتن

۲ـ ابوطالب پسران و پسران برادرش را جمع می‌کرد و می‌گفت با هم کشتی بگیرند. این کار بین عرب رسم بود. **علی**ؑ که کودک بود، آستین‌هایش را بالا می‌زد و با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر نیز پسرعموهای بزرگ و کوچکش کشتی می‌گرفت و آنها را به زمین می‌زد. **ابوطالب** فریاد می‌زد: علی برنده شد، پس وی را «ظهیر = برنده» می‌نامید.

عونی سروده: «این را پدرش «ظهیر = برنده» لقب داده چون وقتی کوچک بود، می دید با برادران بزرگ کشتی می‌گیرد! آستینش را بالا می‌زد و بازوانی ستبر و قوی داشت».

وقتی **علی**ؑ بزرگ‌تر شد، با مردان قوی کشتی می‌گرفت و آنان را بر زمین می‌زد. گاه با دست مردی قوی هیکل را می‌گرفت و جلو می‌کشید و او را پشت و رو می‌کرد. گاه کمربند چنین مردی را می‌گرفت و او را به هوا بلند می‌کرد و گاه اسب رمیده را تعقیب می‌کرد و برای آن مهار می‌زد و آن را باز می‌گرداند. از سر کوه صخره‌ای انتخاب می‌کرد و آن را به تنهایی بادست بر می‌داشت و پایین می‌آورد و مقابل روی مردم می‌گذاشت، حال آنکه دو یا سه مرد نمی‌توانستند آن را تکان بدهند!

یاری پیامبر

۳ـ خطیب در کتاب اربعین حدیثی مستند به **محمد بن حنفیه** از پیامبر آورده:

وقتی در معراج به آسمان ششم رفتم، فرشته‌ای دیدم که نصفش از آتش و نصفش از یخ بود و بر پیشانی‌اش نوشته شده بود: «**خدا محمد را توسط علی یاری رساند**». شگفت‌زده بودم. فرشته به من گفت: از چه تعجب می‌کنی؟ آنچه را بر پیشانی‌ام می‌بینی، خدا پیش از دو هزار سال قبل از خلقت دنیا نوشته است.

باز در آن کتاب آمده که پیامبر فرمود: جبرئیل نزدم آمد درحالی‌که بال‌هایش را گشوده بود. روی یکی نوشته بود: معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر است. بر بالی دیگر نوشته شده بود: معبودی جز خدا نیست. **علی وصی** می‌باشد.

نوشتهٔ روی ماه

۴ـ جدم در نخب حدیثی مستند به ابن‌عباس و ابن‌مسعود آورده که **پیامبر** فرمود: ماه دو رو دارد. رویی که بدان بر آسمانیان پرتو می‌افشاند و یک رو که بدان به زمینیان نور می‌دهد. بر هر دو رو عبارتی نوشته شده، رو به آسمانیان نوشته «خدا نور آسمان‌ها و زمین است» و [بر سمت] رو به زمینیان نوشته، **محمد و علی** نور زمین‌ها هستند. ابن عباس و ابن عمر گفته‌اند: رویش در آسمان‌ها و پشتش در زمین‌هاست.

جایگاه امام نزد خدا و پیامبر

۵ـ ابومحمد فحام سنی مذهب حدیثی مستند به اَنَس آورده که روزی پیامبر بر مرکب نشست و رهسپار کوه کداء شد و فرمود: اَنَس! این استر را بگیر و به فلان جا برو، **علی** علیه‌السلام را می‌بینی که نشسته و با ریگ تسبیح می‌گوید. به او سلامم را برسان و سوار استرش کن و نزد من بیاور. وقتی رفتم، **علی** را چنان دیدم که فرموده بود. بدو عرض کردم: رسول الله تو را فراخوانده، وقتی خدمت **پیامبر** رسید، بدو فرمود: بنشین که اینجا جایی است که **هفتاد پیامبر مرسل** در آن نشسته، هیچ پیامبری در اینجا ننشسته مگر این‌که من از او نزد خدا برترم. اینجا با هر پیغمبری برادرش نیز

نشسته و هیچ برادری ننشسته مگر این‌که تو از او نزد خدا برتری. راوی (اَنَس) می‌گوید: ابر سفیدی دیدم که بر آنان سایه انداخته، هر دو از خوشه‌ای انگور می‌خوردند و **پیامبر به علی** فرمود: برادرم! بخورکه این هدیه خداست به من، بعد به تو، سپس از ابر نوشیدند و ابر به آسمان رفت، سپس پیامبر فرمود: ای اَنَس! سوگند به خدایی که هر چه خواسته، آفریده، از آن ابر ۳۱۳ **پیامبر** و ۳۱۳ **وصی** خورده، میانشان پیامبری گرامی‌تر نزد خدا از من نبوده، وصی‌ای گرامی‌تر از **علی** نزد خدا نبوده است.

سیب بهشتی

۶ـ در امالی ابوعبدالله نیسابوری آمده که **امام کاظم**، امام صادق و او خدمت امام باقر و وی خدمت امام زین‌العابدین و او خدمت **حسین** شهید علیه‌السلام رسید و همه شاد بودند و می‌گفتند که پیامبر سیبی به **علی** علیه‌السلام داد. سیب از دستش افتاد و دو نصف شد و از وسط آن نوشته‌ای بدین عبارت بیرون افتاد: هدیه‌ای از خدای طالبِ غالب به علی بن ابیطالب!

ترنج بهشتی

۷ـ خطیب خوارزمی حدیثی مستند از ابن‌عباس آورده که **جبرئیل** علیه‌السلام نازل شد و همراهش ترنجی داشت و عرض کرد: خدا به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این هدیه برای **علی بن ابیطالب** است. پیامبر او را خواست و ترنج را بدو داد. وقتی در دست **علی** علیه‌السلام قرارگرفت، ترنج دو نصف شد و در آن حریری سبز بود که بر آن دو سطر سبز روشن نوشته شده بود: این هدیه طالبِ غالب برای **علی بن ابیطالب** است. گفته شده: ماجرا پس از آن بود که **علی** علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت.

فرشته‌ای به صورت علی علیه‌السلام

۸ـ در احادیث علی بن جعد سنی مذهب به نقل از شعبه از قتاده در تفسیر آیه «فرشتگان را می‌بینی که برگرد عرش خدا حلقه زده»[1] می‌نویسد اَنَس می‌گوید که پیامبر فرمود: در شب معراج به زیر عرش مقابلم نگاه کردم، دیدم **علی بن ابیطالب** زیر عرش ایستاده، تسبیح و ستایش خدای متعال را می‌گوید، پرسیدم: جبرئیل! **علی بن ابیطالب** در معراج بر من پیشی گرفته؟! عرض کرد: نه، اما به شما خواهم گفت چه خبر است. بدان ای محمد! که خدا بر فراز عرش خود بسیار ستایش و سلام **علی بن ابیطالب** را می‌گوید. عرش مشتاق دیدن **علی** علیه‌السلام است، ازاین‌رو خدا این فرشته را به شکل و شمائل **علی** علیه‌السلام زیر عرش آفریده تا بدان بنگرد و شور و شوقش آرام گیرد. ای محمد ثواب ستایش و تسبیح و تقدیس این فرشته را برای شیعیان اهل‌بیت تو قرار داده است.

۹ـ جدم در نخب حدیثی مستند به ابن‌عباس آورده، مختصر آن چنین است: وقتی پیامبر به معرج آسمان رفت، فرشته را در سیمای **علی** علیه‌السلام دید حتی سر سوزنی فرق نداشت! گمان کرد علی است، ازاین‌رو فرمود: ای ابوالحسن! بر من بدین مکان پیشی گرفته‌ای؟! **جبرئیل** عرض کرد: این **علی بن ابیطالب** نیست بلکه فرشته‌ای به شکلش است. فرشتگان مشتاق اویند و از پروردگار درخواست کردند فرشته‌ای به شکل و شمائل علی بیافرینند تا بدو بنگرند. در روایت **حذیفه** آمده که وی را در آسمان چهارم دید. عبدی سروده:

«**یا مَن شکت شوقه...**؛ ای که فرشتگان به تو آکنده از شوق و ذوق‌اند و از دلتنگی نالیدند. پروردگار جهانیان کسی را مانند تو ساخت که هیچ‌وقت بدون زائر و معتکف نبود».

۱ـ زمر، ۷۵ «**وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**».

دانش امام

۱۰ـ در کتاب حسن بصری آمده که مردی خدمت **علی**علیه‌السلام رسید و از مسائلی پرسید و امام پاسخ داد و مرد رفت، سپس پرسید: او را شناختید؟ او ابوالعباس خضر نبی علیه‌السلام بود. به من گفت که همراه موسی علیه‌السلام کنار دریا بوده که گنجشکی فرود آمد و با منقارش قطره‌ای از دریا برگرفت، سپس آمد و آن را در دست موسی نهاد و موسی پرسید: چیست؟ گنجشک گفت: به خدا که دانش شما در مقایسه با دانش **وصی پیامبری** که در آخرالزمان می‌آید، جز به اندازه این قطره آبی که با منقارم از این دریا گرفتم نیست!

برخورد امام با خالد

۱۱ـ جدم در نخب حدیثی مستند به جدش **جابربن عبدالله** انصاری به نقل از ابوسعید خدری و عبدالله بن عباس ضمن روایتی طولانی آورده که خالد بن ولید گفت: وقتی از جنگ با مرتدان بر می‌گشتم، اصلع (کم مو یعنی **علی**علیه‌السلام) مرا همراه سپاهم دید. در یکی از مزرعه‌های خود در جمع یارانش بود و بین آنها همهمه‌ای مانند نعره شیران و صدای رعد و برق برپا بود. به سراغم آمد و فرمود: وای بر تو! آیا واقعاً آنچه قصدش را داری (تحقیر کردن من) انجام می دهی؟! گفتم: بله! چشمانش سرخ شد و در ضمن سخنانی فرمود: ای پسر زن بدکاره! آیا امثال تو بر امثال من جسارت می‌کنند یا جرأت می‌نمایند اسم مرا در دهانش بچرخانند؟!

خالد می افزاید: به خدا! مرا از اسب به زیر کشید و نتوانستم در برابرش ایستادگی کنم. مرا به طرف آسیای حارث بن کلده کشاند. در آنجا به سراغ محور آهنی درشتی که آسیا بر آن می چرخید رفت و آن را با دو دست کشید و مثل تسمه‌ای چرمی که گرد چیزی بپیچند، آن را بر گردنم پیچاند و یارانم همان‌جا ایستاده بودند، مثل این‌که فرشتهٔ مرگ را نگاه می‌کنند! او را به حق خدا و رسولش قسم دادم. شرم کرد و مرا رها نمود.

گفته‌اند: پس از این داستان ابوبکر گروهی از آهنگران را خواست و گفتند: این محور را نمی‌توانیم باز کنیم مگر این‌که آن را با آتش گرم کنیم! چند روزی خالد بر همین وضع ماند و مردم به او می‌خندیدند تا این‌که روزی به خالد گفتند که **علی**علیه‌السلام از سفر برگشته، ابوبکر وی را نزد **علی**علیه‌السلام آورد و شفاعت کرد محور را از گردنش باز کند. **علی**علیه‌السلام فرمود: وقتی لشکریان بسیار و شمار فراوان سپاهیانش را دید، خاست جایگاهم را تحقیر کند و بی‌ارزش نماید، من هم وقتی این خیال خام را در سر پروراند و قصد انجامش را کرد، از جایگاهش کم کردم، سپس امام فرمود: آهنی را که بر گردنش است، شاید نتوانم الان باز کنم. همه برخاستند و امام را قَسم دادند. علی علیه‌السلام یک سر آهن را گرفت و با دست راست وجب به وجب باز کرد و گوشه‌ای انداخت. این پهلوانی همانند آن آیه‌ای است که خدا در شأن حضرت داود نازل فرمود: «آهن را برای او رام گردانیدیم...».[۱]

در نقل‌های دیگر آمده که خالد لباسش را نجس کرد و فریادهای گوش‌خراشی سر می‌داد و با پا لگد می‌زد! از ذکر آنها به جهت اختصار خودداری می‌کنم. شاعر سروده:

«**یا خالد اذکر...**؛ ای خالد! یاد آر **کار حیدر**علیه‌السلام را وقتی کسی فرستادی تا به هماوردی دعوتش کنی و خواستی پیش کسی ابراز شجاعت کنی که جدّ و پدرش شجاعت‌آفرین بوده‌اند! اما با گردنبندی آهنی برگشتی درحالی‌که مردمان تو را می‌نگریستند. اگر انکار می‌کنی، از اصحاب پیامبر بپرس: محور آسیا برگردن چه کسی بود و **علی**علیه‌السلام آن را گشود؟!».

فتح ذات سلاسل

۱۲ـ در نخب روایت شده که **علی**علیه‌السلام را با منجنیق به طرف دیواره دژ

۱ـ سباء، ۱۰ «**وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلاً يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ**».

ذات‌السلاسل پرتاب کردند. بر دیوار دژ فرود آمد. بر دیواره دژ زنجیرهایی بسته شده بود و در آن شکاف و درزهایی از گِل یا پنبه بود تا وقتی با منجنیق سنگ پرتاب می‌کنند، اثر نکند. امام درحالی‌که سپر زیرش بود، در هوا پرتاب شد و بر دیوار دژ فرود آمد و با یک ضربه که به زنجیرها زد، آنها را بُریده و فروریختند و دژ فتح شد. این جریان مانند صعود و فرود فرشتگان و به معراج رفتن پیامبر بود.

طیّ الارض

۱۳ـ در نخب حدیثی مستند از جدش (جابر انصاری) آورده که: **امیر مؤمنان** علیه‌السلام نماز صبح را برای ما به جماعت برگزار کرد، سپس رو بـه مـا نـمود و فـرمود ای جماعت مردم! خدا اجرتان را در سوگ مرگ برادرتان **سلمان فارسی** زیاد گرداند! مردم در این باره حرف زدند. سپس حضرت عمامه رسول اللّٰه بر سر نهاد، قباش را پوشید، ششیر و عصایش را در دست گرفت و سوار بر عضبا (استر پیامبر) شد و فرمود: قنبر! تا ده بشمر، وی می‌گوید: همین کار را کردم، ناگهان دیدم ما بر درِ **خانهٔ سلمان** هستیم.

زاذان می‌گوید: هنگامِ مرگ **سلمان فارسی** که رسید، از وی پرسیدم: چه کسی تو را غسل می دهد؟ گفت همان که رسول خدا را غسل داد (یعنی امام علی). گفتم: تو در مدائنی و او در مدینه! گفت ای زاذان! وقتی پس از مرگم ریش و چانه‌ام را بستی، صدایی می شنوی.

راوی می افزاید: وقتی مُرد و ریش و چانه‌اش را بسیتم، آوازی شنیدم و خود را به درِ خانه رسیاندم، ناگهان با **امیر مؤمنان** رودررو شدم، پـرسید: زاذان! ابـوعبداللّٰـه سلمان درگذشت؟ عرض کردم: آری ای سرورم! پس وارد خانه شد و ردا از چهرهٔ سلمان کنار کشید. سلمان برای **امیر مؤمنان** لبخند زد و امام بدو فرمود: مبارک باد ای ابوعبداللّٰه! وقتی رسول خدا را زیارت کردی، برایش تعریف کن قوم چـه بـر سـر برادرت (علی) آورده‌اند!

سپس امام مشغول تجهیز (کفن و دفن) سلمان شد. وقتی بر او نماز میت گزارد، از امیر مؤمنان تکبیرهای بلندی می‌شنیدیم. همراهش دو مرد دیدم، امام فرمود: یکی برادرم **جعفر طیار** است و دیگری خضر نبی علیه‌السلام می‌باشد. با هر یک هفتاد صف از فرشتگان بود و در هر صف یک میلیون فرشته!

این داستان شبیه آیت الهی آصف، وصی **سلیمان** علیه‌السلام است. ابوالفضل تمیمی سروده:

«**سمعتَ مِنّی...**؛ از من اندکی از عجائب **علی** علیه‌السلام را شنیده‌ای اما تمامی کارهای او پیوسته عجیب است. شبی وصیّ به سرزمین مدائن رفت (طی الارض کرد) چون به آنجا دعوت شد و **سلمان** پاک‌مرد را در لحد گذاشت و صبح نشده به یثرب برگشت مانند حضرت آصف که پیش از این‌که ملکه بلقیس نزد حضرت سلیمان بیاید، تختش را در یک چشم بر هم زدن آورد و حجاب‌ها را درید».

سخن گفتن با حیوانات

۱۴ـ بارها درندگان با امام و ایشان با آنها سخن گفته، از جمله نقل جدم در کتاب نخب مستند به ابی جارود است که: شیری از خشکی آمد تا به کناسهٔ کوفه رسید و رو به روی امیر مؤمنان ایستاد و امام دستش را بین گوش‌هایش گذاشت و فرمود: نزد خدا برگرد و پس از این وارد سرای هجرتم مشو و این پیام را از طرف من به درندگان برسان.

۱۵ـ جویریه بن صخر روایت می‌کند: همراه امیر مؤمنان به طرف بابِل بیرون رفتم. به جنگلی رسیدیم، ناگهان با شیری روبه‌رو شدیم که بر راه نشسته و توله‌هایش پشت سر او بودند. سر مرکب خود را برگرداندم تا برگردم اما امام به من فرمود: ای جویریه بن صخر! او فقط سگ خداست. بعد این آیه را خواند: «هیچ

جنبنده‌ای نیست مگر این‌که مُهر هستی‌اش به دست خداست».[1] ناگاه دیدم شیر به طرف امام رفته، دُم تکان داده و می‌گفت: سلام بر تو امیر مؤمنان و رحمت و برکاتش ای پسرعموی **رسول خدا** [علی علیه السلام]! فرمود: علیک السلام و رحمت و برکاتش ای ابوحارث، تسبیحت چیست؟ گفت: می‌گویم پیراسته است خدایی که بر من لباس هیبت پوشانده، در دل‌های بندگان ترس مرا افکنده است. عونی سروده:

«**امامی کلیم اللیث...**؛ امامم هم‌سخن با شیر بود، درحالی‌که مردم پیرامونش بودند. وقتی آشکارا نزد امام آمد، همان وقت با او سخن گفت. **علی**، هم‌سخن با شیر هنگام نبرد بابِل بود و هم‌سخن با اصحاب کهف، سخنگوی فصل است».

حرف زدن با گرگ

۱۶ـ در نخب حدیثی مستند به **حسین** علیه السلام آمده: همراه پدرم در عقیق بودم که گرگی ظاهر شد و شتابان آمد تا برابر پدرم ایستاد و زبانش را به پاهای امام می‌لیسید و بر آن می‌کشید، پدرم گفت: به اذن خدا ای گرگ حرف بزن، خدا او را به حرف درآورد و گفت: سلام بر تو ای **امیر مؤمنان**. مشهدالذئب (جایگاه گرگ) معروف است. شاعری سروده:

«**ردت له الشمس...**؛ وقتی شب نزدیک بود، خورشید برای امام برگشت و در حرف زدن با گرگ، به خوبی سخن گفت».

ابن رزیک سروده: «**امام له غاض...**؛ رود فرات که طغیان کرده بود، به فرمان امام فروکش کرد و در سرزمین فلات گرگ بااو سخن گفت».

داستان قوها

۱۷ـ محمد بن وهبان ذهلی در معجزات النبوه به نقل از براء بن عازب در خبری

۱ـ هود، ۵۶ «**إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**».

از امیر مؤمنان **علی بن ابیطالب** آورده: صفی از قوها در آسمان از سر امیر مؤمنان **علی بن ابیطالب** پروازکنان گذشتند. بال‌زنان سر و صدا می‌کردند. **امیر مؤمنان** فرمود: بر من و شما سلام می‌کنند. منافقان بین خود مسخره می‌کردند. امیر مؤمنان به قنبر فرمود: با صدای بلند فریاد بزن: ای قوها، به امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار جهانیان جواب بدهید. **قنبر** این را فریاد زد. ناگهان دیدیم که پرندگان بالای سر امیر مؤمنان بال می‌زنند. امام به قنبر فرمود: بگو پایین آیند. وقتی قنبر این را به آنها گفت، دیدم قوها سینه بر زمین می‌زنند تا جایی که کنار ما در صحن مسجد روی زمین قرار گرفتند. امیر مؤمنان با زبانی که نمی‌فهمیدیم شروع به صحبت با آنها کرد و آنها به سوی **امام** می‌آمدند، گردن پایین می‌آوردند و سر و صدا می‌کردند و بال تکان می‌دادند، سپس به آنها فرمود: به اذن خدای عزیز و جبار حرف بزنید. ناگهان دیدیم به زبان عربی گویا به حرف آمده وگفتند: سلام بر تو ای امیر مؤمنان! این داستان از آن قبیل است که خدا دربارهٔ **داود**علیه‌السلام فرمود: «ای کوه‌ها با او در تسبیح خدا هم‌صدا شوید و ای پرندگان! هماهنگی کنید»[1] نیز در نقل از **سلیمان**علیه‌السلام فرمود: «ای مردم! به ما زبان پرندگان آموخته شده».[2]

جنیان

۱۸ـ در کتاب «المعجزات النبوة»، «روضه الواعظین» و «دلائل ابن عقده» حارث بن اعور و دیگران نقل کرده‌اند: پیرمردی را گریان دیدیم درحالی‌که می‌گفت: در آغاز صد سالگی‌ام اما فقط ساعتی عدالت دیده‌ام. در این باره از او پرسیدند، گفت: من حجر حمیری و یهودی‌ام و خوراک خرید و فروش می‌کنم. روزی به کوفه آمدم و وقتی کنار قبة المسبخه رسیدم، شترانم را گم کردم، پس به کوفه نزد مالک اشتر

۱ـ سباء، ۱۰ «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلاً يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ».

۲ـ نمل، ۱۶ «وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ».

آمده، مرا نزد امیر مؤمنان برد. وقتی مرا دید فرمود: ای برادر یهودی! نزد ما دانش بلاها و مردن‌هایی است که بوده و خواهد بود. می‌خواهی به تو بگویم برای چه آمده‌ای یا خودت می‌گویی؟ عرض کردم: شما بفرمایید، فرمود: جنیان دارایی‌ات را در قبه دزدیدند. اکنون چه می‌خواهی؟ عرض کردم: اگر به من لطف کنید، ایمان می‌آورم. پس همراهم آمد تا به قبه رسیدیم و دو رکعت نمازگزارد و دعایی خواند و این آیه را:

«بر سر شما شراره‌هایی از نوع تفته آهن و مس فرستاده خواهد شد و از کسی یاری نمی‌توانید بگیرید».[1]

سپس امام خطاب به جنیان فرمود: ای بندهٔ خدا، این بازی‌ها چیست؟! به خدا که این‌چنین با من بیعت نکردید و عهد نبستید ای جماعت جنیان! ناگهان دیدم مالم از قبه بیرون می‌آید، پس گفتم: گواهی می‌دهم که معبودی جز اللّٰه نیست و محمد فرستادهٔ خداست و **علی ولی اللّٰه** می‌باشد. اما اکنون که به کوفه برگشته‌ام، می‌بینم امام کشته شده است!

ابن عقده می‌نویسد: که یهودی از اطراف دژهای مدینه بود. وراق قمی سروده:[2]

«علیّ دعا جنّاً...؛ علی علیه‌السلام شبی درکوفه جنیانی راکه مال عهرِم یهودی را دزدیده بودند صدا زد که چرا عهد شکسته‌اید و بالا کالای مرد را برگردانید، پس مالش را بی‌آن‌که تقسیم شده باشد برگرداندند».

سخن گفتن نخل

۱۹ـ شیرویه دیلمی به سند خویش از موسی بن جعفر از پدرانش **دربارهٔ علی** علیه‌السلام [روایت کرده است] همراه پیامبر در راه‌های مدینه بودیم که دستش را در دست امیر مؤمنان قرار داد. به خدا دو دست بهتر از آن ندیدیم. از نخلستان مدینه

۱ـ الرحمن، ۳۵ «**يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ**».
۲ـ مناقب، ج ۲، ص ۳۴۳.

گذشتیم و نخلی به درخت نخل دیگر گفت: این **محمد مصطفی** و آن **علی** مرتضاست. از آن دو نخل گذشتیم، بار دوم نخلی به نخلی دیگر گفت: این نوح پیامبر و آن ابراهیم خلیل است. باز از نخل‌ها گذشتیم و در بار سوم نخلی به نخلی دیگر گفت: این موسی و آن برادرش هارون است. باز گذشتیم، برای بار چهارم نخلی به نخلی دیگر گفت: **محمد سرور پیامبران و آن علی سرور اوصیا می‌باشد**. پیامبر لبخند زد و بعد فرمود: ای علی، نخلستان مدینه را «صیحانی» بنام چون فضل و برتری من و تو را فریاد زدند.

نقل است که باغ متعلق به عامر بن سعد در عقیقی سفلی بود. ابن حماد سروده:[1] «**فتکلم النخلُ...**؛ نخل‌هایی که در میان باغ بودند، با فصاحت سخن گفتند و جن و انس تعجب کردند، از نخلی که به نخلی دیگر گفت: این دو گرامی‌ترین افرادی‌اند که روی زمین راه رفته‌اند. این محمد پسر عبدالله است و آن همسنگ او، **علی عالِم ربانی است**. نخل فریاد زده، فضلش را پخش می‌کرد، ازاین‌رو نخلستان «صیحانی» نامیده شد».

شترانی از زیر خاک

۲۰ـ شیخ فاضل فقیه عزالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب در کتابش[2] حدیثی مستند به محمد شوهانی آورده که ابوصمصام عبسی **نزد پیامبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و پرسید: کی باران خواهد آمد؟ در شکم این شترم چیست؟ فردا چه خواهد شد و کی خواهم مرد؟ پس این آیه نازل شد: «در حقیقت خدا است که علم به قیامت نزد او است و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌ها است می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. در

۱ـ همان، ص ۳۶۵.

۲ـ مناقب، ج ۲، ص ۳۷۱ با تفاوت در بعضی واژه‌ها.

حقیقت خدا دانا آگاه است».[۱]

آن مرد اسلام آورد و به پیامبر وعده داد با کسان خود نزد ایشان بازآید. **پیامبر** فرمود: ای ابوالحسن، بنویس: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، محمد بن عبداله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در سلامت عقل و بدن و در حال اختیار بر خود گواهی می‌دهد که ابوصمصام **عبسی** را نزد او و برای ذمه وی هشتاد شتر سرخ موی، سپید چشم، سیاه حدقه با حله‌های یمن و کجاوه‌های حجاز است.

ابوالصمصام از حضور ایشان رفت و زمانی دیگر با خاندان خود بنی‌عبس درحالی‌که همه اسلام آورده بودند باز آمد. **سراغ پیامبر** را گرفت و به او گفتند: رحلت کرده است. پرسید: خلیفهٔ پس از او کیست؟ گفتند: ابوبکر.

ابوالصمصام به مسجد آمد و گفت: ای خلیفه مرا بر **ذمهٔ پیامبر** هشتاد شتر سرخ‌موی، سپید چشم، سیاه حدقه با حله‌های یمن و کجاوه‌های حجاز است. ابوبکر گفت: ای برادر عرب! خواسته‌ای مافوق عقل داری! سلمان دستی بر ابوصمصام زد و او را بر در سرای **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام برد. در را کوبید. **علی** علیه‌السلام از داخل خانه فریاد زد: سلمان، هم تو و هم ابوصمصام به درون آیید. ابوصمصام گفت: شگفت‌آور است. این کیست درحالی‌که هنوز مرا ندیده و نشناخته، مرا به نام می‌خواند؟! چون به درون آمد و سلام کرد گفت: ای ابوالحسن، مرا بر پیامبر هشتاد شتر است ـ و اوصاف شتران گفت. **علی** علیه‌السلام پرسید: آیا تو را دلیلی هست؟

مرد آن سند را به او داد. **علی** علیه‌السلام فرمود: ای سلمان، به میان مردم بانگ زن که هر کس دوست دارد پرداخت بدهی پیامبر را ببیند، فردا به بیرون مدینه آید.

چون فردا شد، مردمان بیرون آمدند و **علی** علیه‌السلام نیز بیرون آمد. امام چیزی پنهانی به پسرش **حسن** علیه‌السلام فرمود و آنگاه گفت: ابوصمصام، همراه با پسرم حسن به پشت آن تپهٔ ماسه برو.

۱ـ لقمان، ۳۴. در چند صفحه پس و پیش از ترجمه آقای حسین صابری از مناقب استفاده شد، تا افتادگی‌های نسخهٔ خطی جبران شود.

امام حسن در آنجا دو رکعت نماز خواند و با واژه‌هایی که نمی دانستیم چیست با زمین سخن گفت و با چوب دست پیامبر بر آن تپه زد. ناگهان از زیر ماسه‌های سنگی گرد هویدا شد که بر آن دو سطر به نور نوشته شده بود: سطر اول: «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم»؛ و سطر دوم: «لا اله الا اللّٰه، محمد رسول اللّٰه». **حسن**علیه‌السلام بر آن صخره زد. از هم شکافت و از درون آن شتری رخ نمود. **امام حسن** فرمود: ای ابوصمصام، مهار شتر را بگیر. ابوصمصام مهار را گرفت و هشتاد شتر سرخ موی، سپید چشم، سیاه حدقه با حلّه‌های یمن و کجاوه‌های حجاز در پی کشید و نزد **علی بن ابیطالب** بازگشت. امام فرمود: «برادر و عموزاده‌ام پیامبر مرا چنین آگاهانده است. خداوند دو هزار سال پیش از آنکه ناقۀ صالح را بیافریند، این شتران را در این صخره بیافرید».

این حدیث را که مختصر کردم، به نقل از شیخ شهرآشوب است.

شفای بیماران

۲۱ـ جدم در نخب خبری مستند از عبدالواحد بن زید آورده: در طواف بودم که دیدم زنی به خواهر خویش می‌گوید: نه، به حق آنکه به وصیت برگزیده، به برابری حکم رانده، به عدالت داوری کرده، صاحب قامت بلند و **همسر فاطمه مرضیه**علیهما‌السلام است، که چنین و چنان. پرسیدم: علی علیه‌السلام را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم کسی را که در نبرد صفین پدرم در پیشگاهش کشته شد و او روزی نزد مادرم آمد و از او پرسید: ای مادر یتیمان، چگونه‌ای؟ مادرم گفت: خوب. سپس من و این خواهرم را نزد خود برد. پیشتر، از آبله‌ای که داشتم بینایی از دست داده بودم. اما چون مرا در این وضع دید، آهی کشید و گفت: آن‌سان که بر اندوه این کودکان خردسال آه کشیده‌ام، بر هیچ بلایی که بدان آزموده شده‌ام آه نکشیده‌ام. پدرشان درگذشته است و چه کسی ایشان را در سختی‌های روزگار و در سفر و در حضر عهده‌دار

می‌شود؟[۱]

آنگاه امام دست بر صورتم کشید و همان دم چشمانم باز شد. اکنون می‌توانم شتر رمیده را در تاریکی شب تار ببینم.[۲]

شفای یهودی

۲۲ـ باز در نخب حدیثی مستند به امام عسکری آورده: آمده است که یهودیان گفتند: **ای محمد،** اگر دعای شما مستجاب است، برای این پسر پیشوایمان دعا کنید که خداوند برص و جذام او را درمان کند. **پیامبر** فرمود: ای ابوالحسن، بهبود او را از خداوند بخواه. **علی**علیه‌السلام دعا کرد و بیمار بهبود یافت و از زیباترین مردمان شد. پس شهادتین بر زبان راند.

پدرش گفت: بهبودی به طبیعت او بود. مرا نفرین کن. **علی**علیه‌السلام گفت: خداوندا، او را به بلایی که پسرش مبتلا بود گرفتار کن. در همان حال به پیسی و جذام گرفتار شد و چهل سال بدان گرفتار بود تا نشانی برای مردمان باشد.[۳]

بُریدن دست دزد

۲۳ـ نیز در نخب حدیثی مستند به حاتمی و به نقل از ابن‌عباس آورده: سیاه‌پوستی نزد **امیر مؤمنان**علیه‌السلام آمد و به دزدی اقرار کرد. **امیر مؤمنان** سه بار از او پرسید. اما او گفت: ای امیر مؤمنان، مرا پاک کن که دزدی کرده‌ام.

فرمود تا دست او را قطع کنند. در راه ابن‌کواء با او برخورد کرد. پرسید: چه کسی

۱ـ ما ان تأوهت شیء رزیت به — کما تأوهت للاطفال فی الصغر
قد مات والدهم من کان یکفلهم — فی النائبات و فی الاسفار و الحضر
دیوان الامام علی‌علیه‌السلام (گردآوری عبدالعزیز الکرم)، ص ۶۵.

۲ـ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ص ۵۴۳ و ۵۴۴؛ منتخب الدین، الاربعون حدیثا، ص ۷۵ و ۷۶.

۳ـ تفسیر الامام العسکری‌علیه‌السلام، ص ۴۴۴ ـ ۴۴۷.

دست تو را قطع کرده است؟

در سخنانی مفصّل گفت: شیر حجاز، فحل عراق، بر زمین کوبنده قهرمانان، انتقام‌ستان از نادانان، والاتبار ارجمند نسل، صاحب حرمین و ساکن مشعرین، پدر سبطین، نخستین گروندگان و آخرین اوصیا از خاندان یاسین که به **جبرئیل** تقویت شود و به میکائیل یاری گردد، آن ریسمان استوار که سپاهیانی از آسمان از او پاسداری کنند. همان که به رغم همهٔ بدخواهان امیر مؤمنان است.

ابن کوّاء گفت: دست تو را قطع کرده است و او را می‌ستایی ؟! گفت: اگر بند بند من را از هم گسسته بود، جز بر محبت او نمی‌افزودم. ابن کواء به حضور **امیر مؤمنان** رسید و داستان آن سیاه را با او گفت.

فرمود: ای پسر کواء، دوستداران ما آن گونه‌اند که اگر بند ایشان بگسلیم، جز بر دوستی ما نیفزایند و از دشمنان ما هم کسانی هستند که اگر روغن و عسل خوراکشان کنیم، جز بر دشمنی ما نیفزایند. سپس به **امام حسن**علیه‌السلام فرمود: آن عموی سیاه خود را دریاب. امام آن سیاه را به حضور امیر مؤمنان آورد. **امیر مؤمنان** دست بریدهٔ او را برداشت و در جای خود قرار داد و به ردای خویش پوشاند و واژه‌هایی پنهان گفت. دست آن سیاه دستی سالم شد و او در سپاه **امیر مؤمنان** می‌جنگید تا در نبرد نهروان به شهادت رسید. گفته‌اند: نام آن سیاه افلج بود.

مشتاق گفته است:[۱]

فقال له انّی جنیت...؛ امام را گفت: جرمی مرتکب شده‌ام؛ بر من حد جاری کن و پس از حد، **ای مولای من،** مرا بکش. دست راست آن برده را از آنجا که باید، قطع کرد و او درحالی‌که خشنود و خرسند بود و **علی مرتضی**علیه‌السلام را می‌ستود بازگشت.

یکی او را گفت: کسی را می‌ستایی که دست تو را بریده است؟ و شگفت آن‌که مردم او را بدین وضع در شهرها چرخاندند.

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳۷۴.

او بدیشان گفت: مولای من ستمگر نیست. او به عدالت حد الهی را بر پای داشته و با من انصاف ورزیده است. کسانی سوی **مرتضی**علیه‌السلام رفتند و او را از این آگاهاندند. او فرمود: آری چنین بوده است. **شیعیان مرا** از جانب من مژده دهید، و اگر من آنان را در محبت خود قطعه قطعه کرده بودم، هیچ یک از آنان از دوستی من فاصله نمی‌گرفتند، پس دست آن بریده را به استخوان مچ چسباند و آن دست چون روزهای سلامت و خوشی راحت خم می‌شد و او فریاد برمی‌آورد که من بندهٔ حیدرم و خداوند مرا به این محبت زنده می‌دارد و در خاک می‌کند.

ابن‌مکی گفته است:

رددتَ‌الکفّ...؛ آن دست را پس از قطع شدن، آشکارا بازگرداندی، چونان که چشم را پس از نابینایی بازگردانده بودی. و جمجمهٔ جلندی با آن‌که استخوان پوسیده بود، تو را پاسخ داد و با تو هم‌سخن شد.

سخن گفتن با مُرده

۲۴ـ از کتاب کافی کلینی [۱] از عیسی بن سلیمان که شنیدم ابو عبدالله **امام صادق**علیه‌السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه‌السلام دایی‌هایی از بنی‌مخزوم داشت. یک‌بار جوانی از آن طایفه نزد او آمد وگفت: ای دایی، برادر و همزادم درگذشته است و سخت بر او اندوهگینم.

پرسید: دوستداری او را ببینی؟ گفت: آری. فرمود: قبر او را به من بنمایان. **علی**علیه‌السلام ردای پیامبر راکه مستجاب نام داشت، بر سر افکند و چون به قبر رسید، با دو لب خود سخنانی گفت و با پا بر قبر زد. مرده از قبر درآمد، درحالی‌که به فارسی می‌گفت: میکا [؟].

علیعلیه‌السلام از او پرسید: مگر تو زمانی که مُردی، مَردی از عرب نبودی؟ گفت:

۱ـ کافی، ج ۱، ص ۴۵۷.

آری، اما بر سنت فلانی و فلانی مردیم و ازاین‌رو، زبانمان به فارسی بدل شد.[۱]

بطائنی در الدلالات از امام صادق آن را نقل کرده، **ابوالحسن بصری** در المعتمد فی الاصول بدان اشاره کرده، **سید حمیری** می سراید:[۲]

فقال له قوم...؛ قومی بدو گفت: در پندار تو عیسی بن مریم علیه‌السلام هر مرده و در خاک خفته‌ای را زنده می‌کرده است. اما تو را چه داده‌اند؟ **محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر خواستی همانند آنچه به او داده شده است ببینی، بنگر به آنچه به من داده‌اند. اما آنان به کفر خویش گفتند: آنچه گفته‌ای بی‌هیچ بهانه، به ما بنمایان. پس پیامبر وصی خود را فرمود تا بایستد، و اوکه از دیرباز هیچ‌گاه کوتاهی نداشت، برخاست و پیامبر ردای خود مستجاب راکه از جانب خداوند به او اختصاص یافته بود، بر او پوشاند وگفت: او را با دعاوی مستجاب خود بدرقه کنید.

چون به پشت بقیع رفت آنجا دعا کرد و قبرهایی بشکافت و مردمانی که هیچ تغییری نکرده بودند برخاستند. پس ان مدعیان گفتند: ای وارث علم، از ما درگذر و به خشنودی خویش بر ما منت گذار و ما را ببخش.

برگ درخت بهشتی

۲۵ـ در کتاب خطیب خوارزمی و شیریویه دیلمی به نقل از **جابربن عبدالله انصاری** که پیامبر فرمود: جبرئیل از نزد خدا برگه‌ای سبز از درخت آس برایم آورد که بر آن با خطی سفید نوشته شده بود: محبت **علی بن ابیطالب** را بر خَلقم واجب گرداندم. این را از طرف من به آنان بگو.

نتیجهٔ دشمنی با علی علیه‌السلام

۲۶ـ شیرویه درکتاب الفردوس به نقل از ابن عباس آورده که **پیامبر** فرمود: به

۱ـ صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۹۳؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ص ۲۲۸.

۲ـ دیوان حمیری، ص ۲۴۲.

سبب بدرفتاری بنی‌اسرائیل با پیامبرانشان خدا باران را بر آنان نبارید و خدا این امت را از باران به سبب دشمنی با **علی بن ابیطالب** محروم می‌کند.[۱]

در روایتی افزوده: مردی برخاست و پرسید: **ای رسول خدا**، کسی با علی علیه‌السلام دشمن است؟! فرمود: آری، یاری نکردنش دشمنی است.

تخت بهشتی

۲۷ـ در کتاب دلالات بطائنی آمده که در بهشت پیشاپیش تخت **علی** علیه‌السلام جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وگروهی از فرشتگانند که می‌شنویم می‌گویند: قدوس، قدوس (خدای پاک) تو عزتمند وقدرتمندی و فرمانت، عملی است. معبودی جز تو نیست و شکرت می‌کنیم. معبودی جز تو ای پروردگار جهانیان نیست.

سخن گفتن با فیل

۲۸ـ جدم در نخب در خبر عمار آورده: وقتی **علی** علیه‌السلام با سپاه جلندی بن کرکره در شهر عمان جنگید، سی فیل داشتند،[۲] پس به اردوگاه حمله کردند و با فیل‌ها به مسلمانان تاختند. امام وقتی این صحنه را دید، با فیل‌ها به زبانی سخن گفت که آدم‌ها نفهمیدند. ناگهان ۲۹ فیل سر برگردانده و به لشکر مشرکان حمله کرده، بر چپ و راست آن لشکر زده، سپاهیان را مجبور کردند تا دروازهٔ عمان عقب‌نشینی کنند، سپس فیلان برگشته، با زبانی که مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند گفتند: **ای علی! محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌شناسیم و به پروردگارش ایمان داریم مگر این فیل سفید که محمد و آلش را نمی‌شناسد، پس امام با ذوالفقار ضربه‌ای به او زد و سر از بدنش جدا کرد! جریان ضمن حدیثی طولانی آمده است.

۱ـ فردوس دیلمی، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲ـ در کتاب به جای فیل، قتیل (کشته) آمده که درست نیست.

زمین لرزه

۲۹ـ جدم در نخب آورده که در زمان ابوبکر مردم گرفتار زمین لرزه شده، ابوبکر با یارانش به **علی**علیه‌السلام پناه آورده، امام بر بالای تپه‌ای رفته و فرمود: گویا آنچه می‌بینید شما را ترسانده! سپس حرکت کرد و با دستش بر زمین زد و فرمود: تو را چه می‌شود، آرام گیر! زمین آرام گرفت، سپس افزود: خدا فرمود: «وقتی که زمین به لرزش شدید لرزانیده شود...»[1] من همان انسانی‌ام که به زمین در آن هنگام می‌گویم: «زمین را چه شده است؟! آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند»[2] و با من سخن می‌گوید.

در روایت سعید بن مسیّب و عبایة بن ربعی آمده که **علی**علیه‌السلام با پایش بر زمین زد که زمین حرکت کرد و امام فرمود: آرام گیر که هنوز زمانت نرسیده است، سپس این آیه را خواند: آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند.

در حدیث اصبغ آمده: **امام** با پایش بر زمین زد که به حرکت درآمد، سپس فرمود: به خدا! من یا مردی از من، یعنی قائم وقتی قیام کند زمین خبرهایش را بدو می‌گوید. اگر از این مکان دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاهخود که دورو می‌باشند، از دل زمین بیرون آید و دوازده هزار مرد از عجم‌ها آنها را بپوشند، قائم بر آنان فرماندهی کرده، هر که را برخلاف آیین‌شان است، می‌کشند.

خم کردن آهن

۳۰ـ گروهی از خالد بن ولید نقل کرده‌اند که دیدم **علی**علیه‌السلام حلقه‌های زره‌اش را با دستش درست می‌کند و آن را اندازهٔ خود می‌نماید، عرض کردم: این قدرت را **داود**علیه‌السلام داشت، فرمود: ای خالد! به برکت وجود ما خدا آهن را برایش نرم گرداند، چه رسد برای خود ما![3]

۱ـ زلزال: آیه ۱ «إِذَا زُلْزِلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا».
۲ـ همان: آیه ۳ ـ ۴ «وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا ﴿۳﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا».
۳ـ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۶۶.

سخن گفتن سنگریزه

۳۱ـ در امالی شیخ باسعادت ابوجعفر طوسی حدیثی از سلمان فارسی آمده که خدمت پیامبر نشسته بودیم که **علی بن ابیطالب** آمد. پیامبر بدو سنگریزه داد. وقتی ریگ در دستش قرار گرفت، زبان باز کرد و گفت: معبودی جز اللّٰه نیست. محمد فرستادهٔ خداست. به پروردگاری خدا و نبوت محمد و **امامت علی** خشنودم. پیامبر فرمود: هر که از شما به خدا و ولایت علی خشنود باشد، از خوف و مجازات خدا ایمن است.[1]

کلاغ و مار

۳۲ـ در اغانی[2] است که مدائنی گفته است: **سید حمیری** در کناسه ایستاد و گفت: هر کس فضیلتی برای **امیر مؤمنان** علیه‌السلام بیاورد که در آن باره شعری نگفته باشم، این اسب را بدون هیچ باکی، به او می‌دهم.

مردمان در این باره با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند و او دوباره از ایشان همین را می‌خواست تا این‌که مردی نزد او آمد و از ابوزعل مرادی نقل کرد که **امیر مؤمنان** علیه‌السلام آمد و خواست وضو گیرد. کفش درآورد و ماری درون آن خزید. چون خواست آن را بپوشد، کلاغی فرود آمد و کفش را برداشت و به آسمان برد و فرو انداخت و مار از آن بیرون رفت.

راوی گفته است: **سید حمیری** آنچه را وعده داده بود، بدان مرد داد و سپس خود چنین شعر سرود:

ألا یا قوم للعجب...؛ هلا، ای مردم از شگفت شگفتی‌ها، از کفش **ابوالحسن** علیه‌السلام و از آن اژدها که حباب نام داشت، دشمنی از دشمنان جن‌تبار که در رفتار خویش دور از صواب بود. زشتِ سیه‌چرده دُم‌دار و نیشدار، به سراغ کفش او رفت و در آن خزید

۱ـ امالی طوسی، ص ۲۸۳ با اختلاف اندک در بعضی واژگان.

۲ـ اغانی، ج ۷، ص ۲۵۶ با اختلاف در الفاظ.

تا با نیش خود پای او را بگزد. اما از آسمان عقابی یا پرنده‌ای همانند عقاب بر زمین نشست، و آن کفش را در چنگال گرفت و به پرواز درآمد و از آسمان بی آن‌که ابری در این میان باشد، بر زمین افکند. کفش به زمین خورد ومار از آن بیرون خزید و از بیم نابودی پشت کرد و گریخت. بدین‌سان پس از خزیدن مار در کفش خطر زهر او از **ابوالحسن علی** علیه‌السلام دور شد.[1]

سید رضی گفته است:[2]

أما فی باب...؛ آیا در داستان دروازهٔ خیبر معجزه‌هایی پذیرفتنی نیست، یا در هم سخنی او با مار؟ آنگاه که خواست او را آسیب زند، اما خداوند این را نخواست و بدین‌سان از سوی کلاغی یاری رسید. کلاغ آن را به آسمان برد و در آسمان اوج گرفت و سپس فرو افکند تا درحالی‌که هیچ ابری فاصله نشده است، بر زمین کوبیده شود.

شیر آبستن

۳۳ـ فضل شیبابی در امالی به نقل از حویرث: شیری نزد امیر مؤمنان دیدم که نعره می‌کشید و سر خود را بر زمین می‌مالید. امام مقداری با شیر سخن گفت، از **علی** علیه‌السلام جریان را پرسیدند، فرمود: از حاملگی‌اش شکر می‌کرد و برایم دعا نمود که: خدا هیچ یک از ما را بر دوستداران تو چیره نکند! آمین گفتم.

مشهد الکف کوفه

۳۴ـ از دیگر کارهای شگفت امام آن است که دستش را بر ستون زد و انگشت شصتش در سنگ فرورفت که اثرش تا الان در مسجد جامع کوفه باقی است (مشهد الکف) نیز اثر شمشیرش بر صخرهٔ کوه ثور نزدیک **غار پیامبر** علیه‌السلام و اثر نیزه‌اش در

۱ـ دیوان حمیری، ص ۱۲۵.
۲ـ دیوان رضی، ج ۱، ص ۱۱۶، بیت سوم از قصیده حمیری است که قبلاً آوردیم.

کوهی از کوه‌های بیابان و در صخره‌ای نزدیک قلعه جَعبر. این‌ها را جدم در نخب و ابن شهرآشوب [در مناقب] آورده است.

روشن است که شفای بیماران و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با جمادات و حیوانات و کرامات دیگر به دست پیامبران و اوصیا کار خداست: «مردگان را به فرمان من (خدا) زنده می‌کردی».[1] این کرامات مذکور در احادیث فقط برای پیامبر یا وصی ممکن است، پس **علی**علیه‌السلام باید وصی باشد [که توانست این همه کارهای غیرعادی انجام بدهد].

اگر ایراد شود: اینها اخبار آحاد است که فقط شیعه نقل کرده، پاسخ می‌دهیم: همگی مسلمانان فضل (برتری) **علی**علیه‌السلام را نقل کرده، هر فرقه و طائفه دربارهٔ امام مقداری از کراماتِ بیان شده و بیان نشده را نقل و روایت نموده، استقرار (کشتن) آنها را به اثبات و حقانیت می‌رساند. هم‌کلامی با حیوان و فیل و زنبور و... عجیب‌تر از برگشت خورشید نیست که پیروان امام شافعی نقل کرده‌اند که در مقدمه کتاب گذشت، چنان‌که گفته‌اند: او امام پارسایان است و طاعتش جزئی از طاعت خداست. این مطلب در فصل چهارم گذشت. نیز نوشته‌اند: امام بر فرشی نشست و باد آن را به آسمان بلند کرد و خدا اصحاب کهف و رقیم را برای امام زنده گرداند و به وصایتش گواهی دادند که در فصل هشتم گذشت. این دلائل و اماراتِ مولایمان را نمی‌توان انکار کرد چون حتی پیشوایان دینی سُنیان که آموزه‌های مذهبی‌شان را از اینان می‌گیرند، آن کرامات را نقل کرده و بدان معتقدند.

۱ـ مائده، ۱۱۰ «إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَتُبْرِءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ».

فصل چهل و هفت

برابری امام با بیست و یک پیامبر و لقمان حکیم وذوالقرنین و افتخار فرشتگان بدو

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ»

خدا فرمود: «علم اسما (دانش اسرار آفرینش و نامگذاری آفریده‌ها) را همگی به آدم آموخت».

امام علی با **حضرت آدم** برابر است و رسول خدا فرمود: «من شهر علمم و علی دروازهٔ آن» در فصل هفدهم گفته‌های شیعه و سنی در این باره گذشت. ازدواج آدم در بهشت بود و سرمنشأ ازدواج علی علیه‌السلام نیز چنان بود. **آدم** جانشین خداست: «پروردگارت به فرشتگان فرمود که روی زمین جانشین و نماینده‌ای قرار خواهم داد».[1] چنان‌که طبق روایات مخالف و موافق **علی** علیه‌السلام **خلیفة الله** است که در فصل ۲۱ گذشت. از جمله روایات در این باره، نقل فقیه شافعی **علی بن مغازلی** در کتابش (مناقب) به گونه مرفوع از پیامبر است: هر که با خلافت علی پس از من مخالفت کند، کافر گشته است.[2]

برابری با حضرت ادریس علیه‌السلام: ادریس پس از وفات از غذای بهشت خورد، حال

۱ـ بقره: ۳۱. «عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ».

۲ـ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۶.

آن‌که بارها **علی**علیه‌السلام در زمان حیاتش از آن خورد. از جمله روایات در این باره، احادیث گذشته در فصل پنجم طبق نقل پیروان مذاهب چهارگانه سنی است. ادریس را بدین اسم نامیدند چون تمامی کتاب‌ها را درس گرفت، حال آن‌که خدا دربارهٔ **علی**علیه‌السلام فرمود: «آن‌که نزدش علم کتاب (قرآن وکتاب‌های آسمانی) است».[۱] در فصل ۳۷گذشت که شأن نزول آیه **علی**علیه‌السلام است. ادریس نخستین کسی است که نوشتن را وضع کرد و **علی**علیه‌السلام اولین فردی می‌باشد که علم نحو را [تعلیم داد].

برابری با حضرت نوحعلیه‌السلام: هر که همراه نوح سوار کشتی شد، نجات یافت چنان‌که هر که به **علی**علیه‌السلام و ذریه‌اش چنگ زد، نجات یافت، به دلیل فرمایش پیامبر: «مثال اهل بیتم مانند **کشتی نوح** است. هر که بر آن سوار شد، نجات یافت اما هر که از آن جا ماند، غرق گشت». مطالب در این باره در فصل چهل بنا بر گفته شیعه و سنی گذشت.

برابری با حضرت ابراهیمعلیه‌السلام: خدا درباره‌اش فرمود: «آنان را به راه مستقیم راهنمایی کردیم».[۲] در فصل ۳۴گذشت طبق روایات شیعه و سنی علی بن ابیطالب صراط مستقیم است و راه او و ذریه‌اش، دین مستقیم می‌باشد. خدا در مورد ابراهیم فرمود: «به او برکت دادیم»[۳] و دربارهٔ **علی**: «برکات خدا بر شما خاندان باد»[۴] باز دربارهٔ ابراهیم: «خانه‌ای را برای طواف‌کنندگان پاکیزه نگه دار»[۵] و در مورد **علی**علیه‌السلام: «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه

۱ـ رعد، ۴۳ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

۲ـ انعام، ۸۷ «وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۳ـ صافات، ۱۱۳ «وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ».

۴ـ هود، ۷۳ «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

۵ـ حج، ۲۶ «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ».

گرداند».[۱] **امام جزء اهل‌بیت** است چنان‌که روایات شیعه و سنی در فصل اول گفتند. [باید افزود: خدا ابراهیم را به پاک کردن خانه فرمان داد (حج، ۲۶) اما **خود خدا خانهٔ علی** علیه‌السلام **را پاک ساخت** (احزاب، ۳۳)].

خدا دربارهٔ ابراهیم فرمود: «ابراهیم به عهدش وفا کرد»[۲] و در مورد **علی** علیه‌السلام [می‌فرماید]: «به نذر خود وفا می‌کنند».[۳] بحث در این باره طبق روایات شیعه و سنی در فصل پنجم گذشت. چنان‌که قرآن می‌گوید ابراهیم بت‌ها را شکست، **علی** علیه‌السلام نیز ۳۶۰ بت را شکست که بزرگ‌ترین‌شان هُبَل بود. گفته‌های شیعه و سنی در این باره در فصل ۴۳ گذشت. بت‌های بزرگ کافران رو به افول بودند. **ابراهیم** علیه‌السلام بدین مطلب اشاره کرده، خدا به نقل از وی گفته: «بلکه شکستن بت‌ها را این بزرگ‌ترشان کرده است».[۴]

برابری با اسماعیل علیه‌السلام: وی برای قربانی شدن توسط پدر مهربانش تسلیم شد چنان‌که **علی** علیه‌السلام برای جنگ با کافران در شبی که بر بستر پیامبر خوابید، تسلیم شد. گفته‌های شیعه و سنی در فصل ۱۴ گذشت. فرق این دو حال آن است که بر بستر خوابیدن، کاری با عظمت‌تر است و محبت و عشق بسیاری در آن وجود دارد.

برابری با یعقوب علیه‌السلام: از گرگ پرسید که آیا فرزندش را خورده، خدا گرگ را به حرف درآورد و گفت: گوشت پیامبران بر ما حرام است. گرگ و اژدها و شیر و فیل و قو نیز با **علی** علیه‌السلام سخن گفت چنان‌که در فصل پیشین و... گفتیم.

برابری با یوسف علیه‌السلام: عرض کرد: «پروردگارا! به من دولت دادی»[۵] و خدا دربارهٔ

۱ـ احزاب، ۳۳ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۲ـ نجم، ۳۷ «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى».

۳ـ انسان، ۷ «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً».

۴ـ انبیاء، ۶۳ «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنطِقُونَ».

۵ـ یوسف، ۱۰۱ «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

علی فرمود: «وقتی بدان‌جا نگاه می‌کنی، سرزمینی از نعمت و کشوری پهناور می‌بینی»[۱] به دلائلی که در فصل پنجم گفتیم آیه دربارهٔ **علی**علیه‌السلام و اهل‌بیت است.

برادران وقتی دیدند **یوسف** برخوردار از رفاه بسیار و محبت کامل پدر است، بدو حسادت بردند، چنان‌که **قریش به علی**علیه‌السلام **حسادت ورزیدند** چون در همه چیز از آنان برتر بود! برادران یوسف اظهار دوستی کردند وگفتند: «ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود»[۲] چنان‌که دشمنان **علی**علیه‌السلام در ظاهر به دوستی و خیرخواهی تظاهر کردند و با او بیعت نمودند و با لقب **امیر مؤمنان** بر او سلام کردند اما بعداً دشمنی ورزیدند و در دل کینه‌اش را پنهان کردند! مطلب در فصل دو و بیست و شش گذشت.

به یوسف گفته شده: «ای صدیق (مرد راستگو)»[۳] و بنا بر گفته شیعه و سنی **علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است.** مطلب در فصل ۳۱ گذشت.

خدا دربارهٔ یوسف فرمود: «وقتی به حد رشد رسید، حکمت و دانش بدو عطا کردیم»[۴] **چنان‌که به علی**علیه‌السلام درکودکی اخوت، وزارت، وصایت، وراثت، خلافت و دانش داده شد. گفته‌های شیعه و سنی در این باره در فصل نهم گذشت. **یوسف** در ستایش خود می‌فرماید: «من نگهبانی دانایم...[۵] مگر نمی‌بینید که پیمانه را تمام می‌دهم...»[۶] اما خدا خود **علی**علیه‌السلام **و اهل‌بیت را ستوده:** «خوارک می‌دادند... به نذر

۱ـ انسان، ۲۰ «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً».
۲ـ یوسف، ۱۲ «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».
۳ـ یوسف، ۴۶ «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ».
۴ـ یوسف، ۲۲ «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».
۵ـ یوسف، ۵۵ «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ».
۶ـ یوسف، ۵۹ «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ».

خود وفا می‌کردند»[1] گفته‌های شیعه و سنی در فصل پنج گذشت.

برابری با موسی علیه‌السلام: خدا به دعای موسی طایفه‌ای را زنده کرد: «شما را پس از مرگتان برانگیختیم»[2] و بنا بر گفته شیعه و سنی در فصل هشت با **دعای علی** علیه‌السلام اصحاب کهف و رقیم را زنده ساخت. بسیاری از عالمان روایت کرده‌اند که به دعای علی علیه‌السلام خدا سام پسر نوح و ساکنان وادی صرصر و... را زنده گرداند. سخن گفتن جمجمه با حضرت مشهور است. مشهد الجمجمه در شهر بابِل عراق گواه مطلب است. جمجمهٔ جلندی بن کرکر پادشاه حبشه بود که با فیل‌ها به قصد ویران‌کردن بیت‌الحرام آمد. مطلب را جدّم ابوعبدالله حسین بن جبیر درکتاب نخب المناقب لآل ابی طالب آورده است.

دشمن **موسی** گرفتار برص شد، چنان‌که خدا «اَنَس» را گرفتار برص کرد چون بار اول و دوم نگذاشت **علی** علیه‌السلام همراه رسول الله از گوشت پرنده بخورد. گفته‌های شیعه و سنی در فصل شش گذشت. جبرئیل عصا برای **شعیب** علیه‌السلام آورد که آن را به موسی داد چنان‌که **جبرئیل** ذوالفقار را آورد و به **محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله داد که وی نیز به **علی** علیه‌السلام مرحمت فرمود. **موسی** بر بالای کوه طور رفت و **علی** علیه‌السلام بر شانهٔ رسول خدا، در فصل ۴۳ گفته‌های شیعه و سنی گذشت. خدا دربارهٔ **موسی** فرمود: «مهری از خودم بر تو افکندم»[3] [هر که حضرت را می دید، بدو علاقه‌مند می شد] چنان‌که محبت **علی** علیه‌السلام بر مردمان واجب گشت بدان اندازه که مانند سپری است که با وجود آن گناه زیانی نمی‌رساند. در فصل ۲۵ روایات شیعه و سنی گذشت. **خدا موسی را** دو پسر (شبّر و شبیر) داد و این‌سان گرامی‌اش داشت چنان‌که **علی** علیه‌السلام را با

۱ـ انسان، ۷ ـ ۸ «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ﴿۷﴾ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً».

۲ـ بقره، ۵۶ «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

۳ـ طه، ۳۹ «أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي».

شبّر و شبیر (حسن و حسین علیهما السلام) گرامی داشت. وقتی **موسی** به چاه مدین رسید، سنگ را از سر چاه غلتاند که چهل مرد آن را می‌غلتاندند. **علی** نیز سنگ را از روی چاه «راجوما» غلتاند که صد مرد از برداشتن آن ناتوان بودند. مطلب در فصل هشت گذشت.

برابری با هارون علیه السلام: وی نخستین کسی بود که به **موسی** ایمان آورد، چنان‌که علی علیه السلام اولین فردی بود که به **محمد** صلی الله علیه و آله ایمان و باور آورد. گفته‌های شیعه و سنی در فصل پنجم گذشت. **موسی** به برادرش **هارون** گفت: «میان قومم جانشینم باش»[۱] و محمد صلی الله علیه و آله به **علی** علیه السلام فرمود: تو برایم به منزلهٔ **هارون** برای موسایی. روایات شیعه و سنی در فصل ۲۸ گذشت.

برابری با یوشع علیه السلام: خورشید برایش برگشت، چنان‌که طبق روایات شیعه و سنی در مقدمه کتاب چند بار خورشید برای **امام علی** برگشت. جدم در نخب حدیثی مستند به پیامبر آورده که هنگام وفات به **علی** علیه السلام فرمود: «تو برایم به منزلهٔ **یوشع** برای موسایی». علی بن مجاهد در تاریخش نیز این حدیث را آورده که پیامبر هنگام وفاتش به **علی** علیه السلام فرمود: تو برایم به منزلهٔ **یوشع‌بن نون** برای موسایی. سلامی شاعر گفته:

«**و ردَت لک...**؛ در بابِل، خورشید برای تو **ای علی** برگردانده شد و با یوشع - هرگاه نامش را ببرند - برابری».

برابری با ایوب علیه السلام؛ خدا درباره‌اش فرمود: «او را شکیبا یافتم»[۲] و دربارهٔ **علی** علیه السلام فرمود: «کسانی که وقتی مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم»[۳] نیز: «در سختی و زیان هنگام جنگ شکیبایانند».[۴] مطلب در فصل

۱ـ اعراف، ۱۴۲ «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

۲ـ ص، ۴۴ «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».

۳ـ بقره، ۱۵۶ «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

پنج گذشت. **ایوب** سه سال گرفتاری را تحمل کرد و **علی**علیه‌السلام سه سال در **درهٔ ابوطالب** همراه پیامبر در محاصره اقتصادی بود.

برابری با جرجیسعلیه‌السلام: وی در سختی‌ها صبر کرد و **علی در فتنه‌ها صبور** بود. انواع شکنجه‌ها را به **جرجیس** دادند و **علی**علیه‌السلام را با انواع جنگ‌ها آزردند. **جرجیس** یک بت شکست و **علی**علیه‌السلام بنا بر قول شیعه و سنی در فصل ۴۳ سیصد و شصت بت را فقط در کعبه شکست!

برابری با یونسعلیه‌السلام: عنبر ماهی او را بلعید درحالی‌که سالم بود[۵] اما ماهیان به **علی**علیه‌السلام سلام کردند. خدا دربارهٔ **یونس** می‌فرماید: «او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم»[۶] حال آن‌که **علی**علیه‌السلام امام جنیان و آدمیان است. **یونس** جایی (درون ماهی) خدا را پرستش کرد که بشری نپرستیده بود و **علی**علیه‌السلام جایی زاده شد که پیش و پس از وی کسی آنجا زاده نشد یعنی درون کعبه.

برابری با زکریاصلی‌الله‌علیه‌وآله: واعظ بنی‌اسرائیل و سرپرست **مریم**علیهاالسلام بود، حال آن‌که **علی**علیه‌السلام فتوادهندهٔ تمام امت و سرپرست **فاطمه**علیهاالسلام بود.

برابری با یحییعلیه‌السلام: خدا درباره‌اش فرمود: «فرمان نبوت و عقل کافی در کودکی به او دادیم»[۷] چنان‌که درکودکی به **علی**علیه‌السلام حکومت و وزارت و خلافت داده شد. مطلب با روایات شیعه و سنی در فصل نهم روشن‌گشت. حمیری سروده: «**ألم توت**

۴ـ بقره، ۱۷۷ «**لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**».

۵ـ در آیه ملیم آمده یعنی درحالی‌که خود را نکوهش می‌کرد: صافات، ۱۴۲ «**فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ**».

۶ـ صافات، ۱۴۷ «**وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ**».

۷ـ مریم، ۱۲ «**يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً**».

الهدی...؛ در خردسالی به **علی**علیه‌السلام هدایت و حکمت دادند چنان‌که به **یحیی**علیه‌السلام در خردسالی داده شد».[۱]

برابری با ذوالقرنینعلیه‌السلام: خدا توسط وی راه یأجوج و مأجوج را بست چنان‌که خدا توسط **علی**علیه‌السلام نیرنگ شیاطین را بر شیعیان بست. **ذوالقرنین** زبان‌های مردم را می‌دانست و **علی**علیه‌السلام زبان پرندگان، چرندگان، حیوانات وحشی، جن، انس و فرشتگان را می‌دانست.

برابری با لقمانعلیه‌السلام: خدا فرمود: «به راستی لقمان را حکمت دادیم»[۲] حکمت بر زبان لقمان آشکار شده، از **علی**علیه‌السلام نیز تمامی دانش‌ها ظاهر گشت و سرچشمه گرفت. **رسول الله** فرمود: «من سرای حکمتم و **علی**علیه‌السلام دروازهٔ آن است». بحث در این‌باره بنا برگفتهٔ شیعه و سنی در فصل ۱۷ گذشت.

برابری با داودعلیه‌السلام: خدا فرمود: «ای داود! تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم»[۳] و **علی**علیه‌السلام چهارمین خلیفه پس از این خلیفه‌ها است: آدم، موسی و **داود**. روایات شیعه و سنی در این باره در فصل ۲۱ گذشت. **داود** جالوت را کشت[۴] و **علی**علیه‌السلام عمرو بن عبدود و مرحب را، **داود** سلسله پادشاهی داشت و پیامبر فرمود توانمندترین شما در قضاوت **علی**علیه‌السلام است. خدا در مورد **داود** فرمود: «او را حکمت و کلام فیصله کننده عطا کردیم»[۵] و **دربارهٔ علی**علیه‌السلام: «بگو کافی است خدا و

۱ـ دیوان حمیری، ص ۴۵۹.

۲ـ لقمان، ۱۲ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۳ـ ص، ۲۶ «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعْ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ».

۴ـ بقره، ۲۵۱ «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتْ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

۵ـ ص، ۲۰ «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ».

آن که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد».[1] گفته‌های شیعه و سنی در فصل ۳۷ گذشت.

برابری با سلیمان علیه‌السلام: خدا از زبان وی می‌فرماید: «به من ملکی ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد».[2] خدا بدو انگشتر پادشاهی بخشید و **علی** علیه‌السلام نگین پادشاهی به گدا داد که خدا درباره‌اش ولایت مُلک را نازل کرد: «ولیّ شما خدا و رسول و کسانی اند که ایمان آورده...»[3] در فصل سوم اقوال شیعه و سنی در این باره را آوردیم. **سلیمان** پادشاهی طلبید **اما علی** علیه‌السلام فرمود: «ای سیم (نقره) و ای زر (طلا) دیگری جز مرا فریب بده». **سلیمان** انگشتر پادشاهی خواست اما **علی** علیه‌السلام آن را بخشید. سلیمان علیه‌السلام و **علی** علیه‌السلام هر یک در خواستهٔ خویش بر حق و به دنبال حق بوده، پیرو خدا بودند. باد قالی **سلیمان** را پرواز می‌داد، چنان‌که **علی** علیه‌السلام بر فرش اهدایی به پیامبر از خندف نشست و باد آن را به هوا بالا برد. سخن شیعه و سنی در فصل هشت گذشت. خورشید برای **سلیمان** برگردانده شد و برای **علی** علیه‌السلام بارها برگردانده شد.

برابری با صالح علیه‌السلام: خدا وی را **صالح** نامید چنان‌که **علی** علیه‌السلام را صالح نامید: «صالح المؤمنین».[4] سخن شیعه و سنی در فصل ۳۵ گذشت. **صالح** شتر خدا را از دل کوه بیرون آورد و سیراب کرد: «ماده شتر خدا و نوبت آب خوردنش را حرمت بنهید»[5] و **علی** علیه‌السلام هشتاد شتر از دل کوه بیرون آورد و با آنها بدهی **رسول الله** را

۱ـ رعد، ۴۳ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

۲ـ ص، ۳۵ «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

۳ـ مائده، ۵۵ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۴ـ تحریم، ۴ «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ».

۵ـ شمس، ۱۲ «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ نَاقَةَ اللهِ وَسُقْيَاهَا».

پرداخت. داستان در فصل پیشین گذشت.

برابری با عیسیعلیه‌السلام: ولادت عیسی در مکانی دور بود و ولادت **علی**علیه‌السلام درون کعبه. مائده از آسمان بر **عیسی**علیه‌السلام نازل شد و مائده از بهشت بر علی علیه‌السلام. روایات پیروان مذاهب چهارگانه سنی در فصل پنج گذشت. خدا دربارهٔ **عیسی** فرمود: «به او کتاب می‌آموزد»[1] و دربارهٔ **علی**علیه‌السلام فرمود: «آن کس که نزدش علم کتاب است».[2] **عیسی** گفت: «مردگان را به اذن خدا زنده می‌گردانم»[3] و **علی**علیه‌السلام سام پسر نوح و اصحاب کهف و رقیم و جمجمه را زنده گرداند.

امت دربارهٔ **عیسی**علیه‌السلام اختلاف‌نظر دارد: یعقوبیان گفته‌اند که خداست؛ نسطوریان می‌گویند پسر خداست؛ اسرائیلیان گفته‌اند سومین سه تن است؛ یهودیان می‌گویند دروغگو و جادوگر است! مسلمانان می‌گویند بنده خداست چنان‌که خود گفت: «من بندهٔ خدایم»[4] و دربارهٔ **علی**علیه‌السلام غالیان می‌گویند معبود است؛ خوارج گفته‌اند کافر می‌باشد؛ گروهی گفته‌اند چهارمین خلیفه است؛ شیعه می‌گوید که مقدّم است و بدین خاطر پیامبر فرمود: «او شبیه‌ترین فرد به **عیسی** بن مریم است». سخن در این باره در فصل ۲۸ گذشت.

برابری با محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله: وی سرور پیامبران، **علی** سرور اوصیاست. پیامبر شب معراج بر بُراق سوار شد، **علی** بر شانهٔ پیامبر شبی که بت‌ها را شکست. به گفته‌های شیعه و سنی در فصل ۴۳ مراجعه کن. **محمد** خاتم انبیا و **علی** خاتم اوصیا می‌باشد. نشان نبوت بر شانهٔ **محمد** و علامت شجاعت بر **بازوان علی** است. برابری وی با پیامبر در چندین مورد در فصل ۲۳ گذشت.

۱ـ آل عمران، ۴۸ «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ».

۲ـ رعد، ۴۳ «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

۳ـ آل‌عمران، ۴۹ «وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

۴ـ مریم، ۳۰ «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً».

برابری با پیامبران بزرگ: احمد بن حنبل از عبدالرزاق بن معمر از زهری از ابن مسیّب از ابوهریره از ابن عباس از **پیامبر** [روایت کرده]: هر که می‌خواهد به بردباری **آدم**علیه‌السلام و فهم **نوح**علیه‌السلام به مناجات **موسی**علیه‌السلام به مقام **عیسی**علیه‌السلام به کمال و جمال **محمد**صلی‌الله‌علیه‌وآله بنگرد، پس به مردی که می‌آید بنگرد. مردم گردن کشیده ناگهان دیدند **علی**علیه‌السلام آمد گویا از شیب تپه پایین می‌آمد یا از کوه سرازیر می‌شد. حدیث را عیناً ابن‌بطه درکتاب الابانه از ابن عباس از پیامبر آوردذه، اَنَس نیز نقل کرده جز این‌که گفته: هر که می‌خواهد به بخشندگی **ابراهیم**، به زهد **یحیی** و به قاطعیت **موسی** بنگرد، به **علی بن ابیطالب** بنگرد. جدم در نخب حدیث از پیامبر آورده که **در مورد علی بن ابیطالب** فرمود: نرمخویی‌اش شبیه نرمخویی **لوط**، اخلاقش مانند **یحیی**، زهدش مثل **ایوب**، بخشندگی‌اش شبیه **ابراهیم**، شکوهش مانند **سلیمان** و توانمندیش مثل **داود** است.

در فردوس دیلمی به نقل از جابر آمده که پیامبر فرمود: خدا هر روز به خاطر **علی بن ابیطالب** بر فرشتگان مقرّب می‌نازد آن‌قدر که می‌گویند: به‌به، گوارایت ای علی!

فصل چهل و هشت

مناقب و فضائل علی علیه‌السلام از کثرت، به شمار نمی‌آید!

مناقب، فضائل و براهین **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام را که در این کتاب بیان کردم، فقط قطره‌ای از دریایی است که امواجش متلاطم و میانه‌هایش تو در توست. به خاطر تغذیه و نبوت، پاره‌های آن سترگ و باعظمت شده، آب اندکش با فوران جام رسالت کف کرده، بزرگ و ستبر گشته، پرتوش با نور معرفت جلا یافته و درخشیده، با این حال آن‌که در شمارش ماهر است، از شمردن فضائل و براهینش ناتوان بوده، راهی برای کسی وجود ندارد آنها را شمارش و گزارش نماید. هر که در این باره بکوشد، مثل این است که بخواهد خورشید را لمس کند و آنچه را که دیروز از دست رفته، برگرداند!

هزاران حدیث و کتاب در فضائل علی علیه‌السلام

جدم در نخب نقل کرده که در سخن ابوجعفر دوانیقی آمد که از اعمش پرسید: چند حدیث **در فضائل علی** علیه‌السلام روایت کرده‌ای؟ گفت: ده‌ها هزار حدیث. مردی به ابن‌عباس گفت: مناقب و **فضائل علی** علیه‌السلام چقدر بسیار است! سه هزار تا حدیث فکر می‌کنم باشد، گفت: نمی‌گویی به نظر من نزدیک به سی هزار حدیث است؟! از **سید مرتضی علم‌الهدی** نقل است: شنیدم شیخی در روایت از حدیث‌نگاران پیشگام

است و بدو ابوحفص عمر بن شاهین می‌گویند. وی گفته: **فقط از فضائل علی**علیه‌السلام هزار جلد کتاب گرد آورده‌ام، مقصودش کتابچه بود.

ابن عبد ربّه نویسنده کتاب الاستیعاب فضائل **والایی از علی**علیه‌السلام بیان کرده، سپس اعتراف می‌کند که از شمارش آنها ناتوان است. احمد بن حنبل در مسندش می‌نویسد: فضائلی **که برای علی**علیه‌السلام گفته شده، برای احدی از اصحاب رسول خدا فرموده نشده است. فقیه ابوجعفر بن شهرآشوب می‌گوید: قاضی زینبی بغدادی به سند خویش از لیث بن مجاهد از ابن‌عباس آورده که پیامبر فرمود: اگر درختان، قلم گردند، دریا دوات، جن شمارشگر و آدمیان نویسنده، نمی‌توانند **فضائل علی بن ابیطالب** را برشمرند. خوارزمی در کتاب اربعین به روایت از **امام صادق**علیه‌السلام از پیامبر[نقل کرده است]: خدای تعالی برای برادرم **علی بن ابیطالب** فضائلی قرار داده که از کثرت به شمار نمی‌آید. هر که فضیلتی از فضائلش را بیان کند و آن را قبول داشته باشد، خداگناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد حتی اگر روز قیامت گناهان جن و اِنس را بیاورد. هر که فضیلتی **از فضائل علی**علیه‌السلام را بنویسد، تا آن نوشته وجود دارد، فرشتگان پیوسته برایش طلب آمرزش می‌کنند. هر که به فضیلتی **از فضائلی علی**علیه‌السلام گوش بدهد، خداگناهانی را که از راه گوش کردن کسب کرده، می‌بخشد. هر که به کتاب و نوشته‌ای از فضائلش بنگرد، خداگناهانی را که از راه دیدن کسب کرده، می‌بخشد.

حجةالاسلام ناصر بن ابومکارم مطرزی خوارزمی نویسندهٔ کتاب المغرب و ایضاح فی شرح المقامات که از بزرگان اهل سنت است می‌گوید که صدرالائمه اخطب خطبای خوارزم موفق بن احمد مکی خوارزمی برایمان حدیثی مرفوع از ابن‌عباس گفت که **رسول الله** فرمود: اگر درختان، قلم و دریا، مرکّب و جن شمارشگر و آدمیان، نویسنده گردند، نمی‌توانند فضائل **علی بن ابیطالب** را شمارش کنند. عونی سروده:

«**و لو کانت الآجام...**؛ اگر همگی نیزارها قلم می‌شد و آسمان و زمین کاغذ

می‌گشت که به فرمان خدا در هم می‌پیچید و منتشر می‌گشت و تمامی جن و انس می‌نوشتند و مرکّب مردم هفت دریا بود، دستشان ناتوان می‌گشت و دواتشان خشک می‌شد حال آن‌که هنوز یک **دهم فضل حیدر**علیه‌السلام را ننوشته بودند».

«متنبی» را سرزنش کردند. مناقب را ذکر نکرده. گفت: «**و ترکتُ مدحی للوصی...**؛ به عمد مدح وصی را ترک کردم زیرا او نوری کشیده و فراگیر است و وقتی چیزی ادامه داشته باشد، به ذاته پابرجاست. صفات خورشید را برشمردن بیهوده است. [چون آفتاب آمد دلیل آفتاب] اگر آسمان خدا کاغذ شود و زمین قلم رویاند و دریاهای جوشان دوات گردند و دستان مردمان با قدرت بنویسند، **فضائل علی**علیه‌السلام را در آن حد که می‌دانند حتی به اختصار نمی‌توانند بنویسند».

بعد از

شکر و سپاس

خدای لایزال و سلام

بر محمد و آل طیبین آن حضرت

که سعادت ترجمه از تازی به فارسی

مجموعهٔ بی‌نظیر کتاب شریف «نهـج‌الایمان»

تألیف نادر دوران علامه زین‌الدین علی

بن یوسف‌بن جبر را به زمان ولایت

امری حضرت امام خامنه‌ای

مدظله‌العالی نصیب نشر

«راه نیکان»

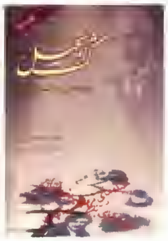
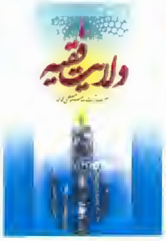
نمود تا ذخیره‌ای

بـرای یـوم‌الجـزا بـاشـد.

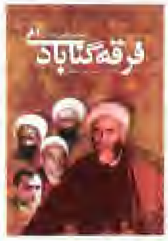
نشر راه نیکان

عرض ادب نشر راه نیکان به فرهنگ
غنی و مقدس تشیع

۱ -کشف الحیل
۲ -ولایت فقیه
۳ - تاریخ آل سعود
۴ - فرقه گنابادی

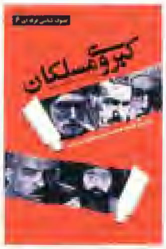



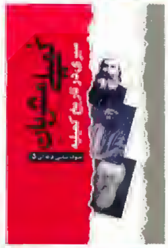




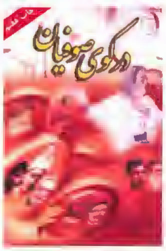
۱ - بررسی افکار و دیدگاه های ابوالفضل برقعی
۲ - سلوک در تاریکی
۳ - کبروی مسلکان
۴ - کمیلی مشربان

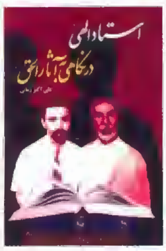


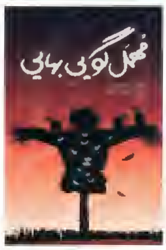




۵ - درکوی صوفیان
۶ - استاد الهی در نگاهی به آثار الحق
۷ - مهمل گویی بهایی
۸ - جنایت فجیع بهائیان

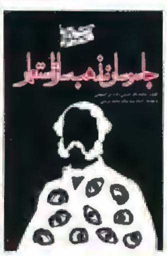




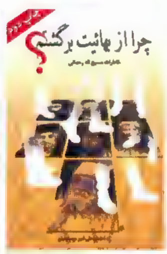




۹ - جاسوسان مذهب ساز استعمار
۱۰ - دزد بگیر ، بز بگیر
۱۱ - ایقاظ (بیدار کننده بهائیان)
۱۲ - چرا از بهائیت برگشتم

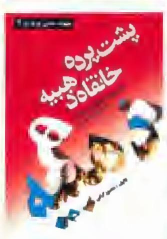




۱۳ - سر مسلک باب در مهدویت
۱۴ - نگاهی منصفانه به ذهبیه
۱۵ - پشت پرده خانقاه ذهبیه
۱۶ - فلسفه نیکو





۱ – وهابیت در نگاهی دیگر
۲ – مدعیان دروغین
۳ – رهبران ضلالت
۴ – شیطنت گرایی یا شیطان پرستی کدام یک ؟

۵ –نیش های زهرآگین وهابیت
۶ – بی بهایی باب و بهاء
۷ – پاسخ به پریشان گویی باب و بهاء
۸ – نشست تحقیقی با باب و بهاء

۹ – گمراهان و حقیقت پنهان
۱۰ – قسیس اعظم مسیحی چرا! مسلمان شد؟
۱۱ – اثبات بی اعتباری کتاب اقدس
۱۲ – شیخیه زمینه ساز بابیه

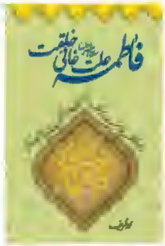
۱۳ – رقص صوفیانه
۱۴ – بی نیاز از رد صوفی
۱۵ – انگلیس و سر عبدالبهاء
۱۶ – خرقه های آتشین

۱۷ – فرقه صوفیان
۱۸ – محمد غزالی از نگاه خردمندانه علامه امینی و علامه عسکری
۱۹ – خرقه صوفیان
۲۰ – خرقه مستوجب آتش

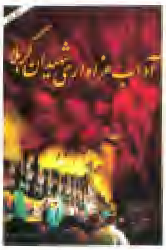


۱ - امامت وجوب وجود امام از منظر عقل
۲ - مهدی موعود محور عالم وجود
۳ - فاطمه علت غائی خلقت
۴ - اقرار به علی



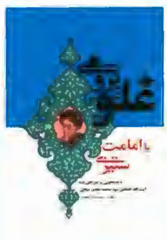

۵ - شعار شیعه بر تارک آفرینش
۶ - آداب عزاداری شهیدان کربلا
۷ - آسیب شناسی عرفان
۸ - شناخت امام و جایگاه او در نظام هستی



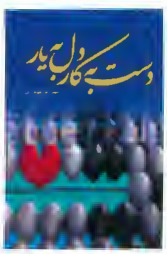
۹ - غلو پژوهی ابزار علم غیب زدایی از امامت
۱۰ - غلو پژوهی ابزار شیعه ستیزی
۱۱ - غلو پژوهی یا امامت ستیزی
۱۲ - آداب عبور از دنیا

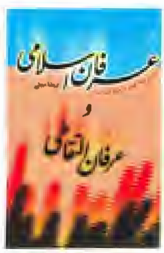





۱۳ - سلسله در طریق مستقیم
۱۴ - راه های نرسیدن به خدا
۱۵ - دست به کار دل به یار
۱۶ - عرفان اسلامی و عرفان التقاطی







۱۷ - مسجد و قانقاه
۱۸ - ظهور از منظر قرآن
۱۹ - قادیانه سرسپرده استعمار
۲۰ - رجعت از منظر قرآن





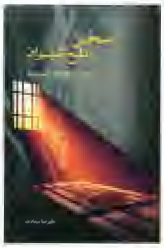



۱ - هشدار ایت الله سیستانی
۲ - نگرشی دیگر بر بابیتو بهائیت
۳ - بارقه حقیقت
۴ - سخن تلخ شیرین



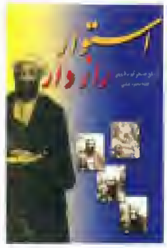






۵ - صوفیان و حدیث سازی
۶ - استوار راز دار
۷ - بهین سخن
۸ - فتنه گران سیاست سیاه



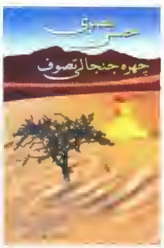


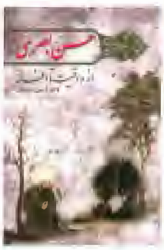




۹ - خیانت به خدا و رسول
۱۰ - معروف کرخی ناموس تصوف
۱۱ - حسن بصری چهره جنجالی تصوف
۱۲ - حسن بصری از واقعیت تا افسانه





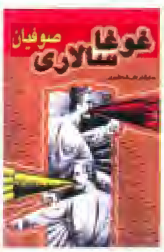


۱۳ - رویکرد فرقه ذهبیه به قرآن و حدیث
۱۴ - نگرشی دیگر بر تصوف
۱۵ - در خانقاه بیدخت چه میگذرد؟
۱۶ - غوغا سالاری صوفیان

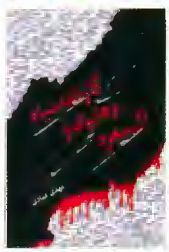


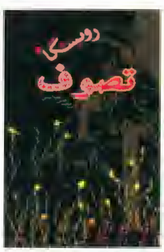






۱۷ - کارنامه سیاه وهابیان آل سعود
۱۸ - بیداری
۱۹ - رویشگاه تصوف
۲۰ - ابزار فریباکاری صوفیان





۱ - پژوهشی پیرامون اتصال صوفیه به امامان
۲ - درآمدی بر بازشناسی تصوف فرقه ای
۳ - ادب بندگی در پرتو آموزه های نهج البلاغه
۴ - چلچراغ هدایت





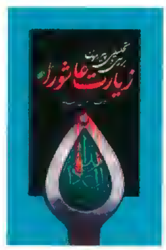




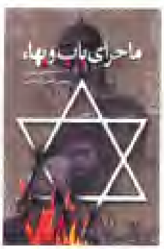
۵ - فاطمه حوریه ای در سیمای انسان
۶ - شهادت فاطمه شرف شهدا
۷ - رمز بقاء عاشورا
۸ - بررسی تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا







۹ - ولایتنامه مولوی
۱۰ - ماجرای باب و بهاء
۱۱ - بهایی چه می گوید؟
۱۲ - بیدار کننده غافلان گرفتار فتنه باب و بهاء





۱۳ - سخنی ناصحانه با بابیان و بهائیان
۱۴ - وهابیت گمشده استعمار
۱۵ - عبور از خدا
۱۶ - مسلک وهابیت چگونه بوجود آمد



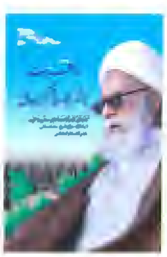






۱۷ - فتواهای ماندگار
۱۸ - خاطرات ناشر الاسلام گنابادی
۱۹ - خودستایی های شاه نعمت الله کرمانی
۲۰ - فرقه نعمه اللهیه



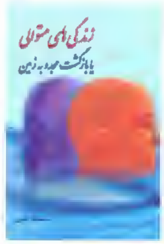




www.rahenikan.com www.instagram.com/rahenikan

۱ -برآستان دوست
۲ - زندگی های متوالی
۳ - حفظ دین در دوران غیبت
۴ - وهابیت مانون فتنه استعمار

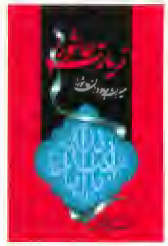








۵ - زیارت عاشورا میراث جاودان عاشورا
۶ - سرچشمه های تصوف
۷ - غفلت
۸ - چرا از بهائیت منزجر شدم ؟

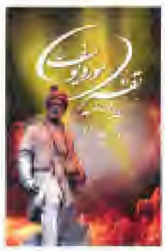


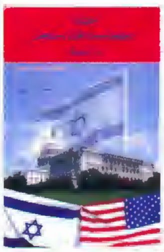





۹ - ابلیس زدگی صوفیان
۱۰ - تفسیر سوره یوسف
۱۱ - تفاوت عرفان و تصوف
۱۲ - جایگاه صهیونیست های مسیحی در آمریکا





۱۳ - وهابیت نه شیعه و نه سنی
۱۴ - شناخت و صفات اولیاء خدا
۱۵ - ما به فلک میرویم
۱۶ - حسن بصری پیر پیران اهل نفاق

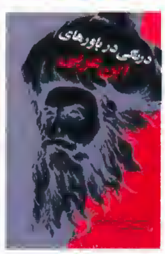







۱۷ - وحدت نه مصلحتی است نه سلیقه ای
۱۸ - درنگی در باورهای ابن عربی
۱۹ - صوفیان و دروغگویی
۲۰ - رازگشا

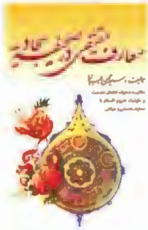








۴ - نبرد با بی دینی
۵ - اربعین شهیدان کربلا
۶ - معارف حقیقی در صحیفه





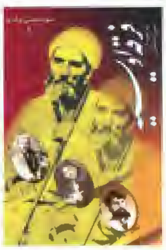

۷ - اطلاعیه مبلغان برجسته
بهائیت
۸ - عالمی داغدار مولای من است
۹ - اعلان انقذاض فرقه نعمه اللهیه







۹ - واکاوی سه فرقه
۱۰ - موقعیت سازی صوفیه
۱۱ - فرقه اویسیه





۱۱ - بهائیت زدایی رهبران شیعه
۱۲ - حافظ و صوفی
۱۳ - بهائیت زدایی اهل سنت






www.rahenikan.com www.instagram.com/rahenikan